



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق احسن الباسم

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# تَفْهِيْمُ الْقِصَاصِ حَتْمًا

مجموعہ مکاتبات قمار حضرت رسول ﷺ

پہلے فارسی

ترجمہ و تفسیر علامہ

ابوالعاسم ہاشمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نهج الفصاحه

نويسنده:

ابوالقاسم پاينده

ناشر چاپي:

انصاريان

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	نهج الفصاحه
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۸	مقدمه چاپ اول
۱۹	مقدمه چاپ دوم
۱۵۵	در تحریر مقدمه از این کتابها کمک گرفته ام
۱۵۵	الف: کتب تفسیر و علوم قرآن
۱۵۵	ب: کتب حدیث
۱۵۶	ج: کتب سیرت
۱۵۶	د: کتب علم حدیث
۱۵۶	ه: کتب انساب و رجال
۱۵۷	و: کتب تاریخ
۱۵۷	ز: کتب دیگر
۱۵۸	نهج الفصاحه
۸۰۸	ضمیمه اول
۸۴۰	ضمیمه دوم
۸۶۴	شمه ای از نظریات دانشمندان کشور
۸۷۲	فهرست موضوعات
۹۳۰	درباره مرکز

سرشناسه : پاینده ، ابوالقاسم ، 1363 - 1287

عنوان قراردادی : [نهج الفصاحه . فارسی ]

عنوان و نام پدیدآور : نهج الفصاحه : مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص) با ترجمه فارسی بانضمام فهرست موضوعی در آخر کتاب و مقدمه ای جامع از زندگانی محمد(ص) / مترجم و فراهم آورنده ابوالقاسم پاینده

مشخصات نشر : تهران : دنیای دانش ، 1382.

مشخصات ظاهری : ص 912

شابک : 964-6718-04-3-40000 ریال ؛ 964-6718-04-3-40000 ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : نمایه

عنوان دیگر : نهج الفصاحه (فارسی)

موضوع : محمد(ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق. -- کلمات قصار

رده بندی کنگره : BP142/5 / پ 2 ن 9 1382

رده بندی دیویی : 297/215

شماره کتابشناسی ملی : م 78-25218

ص: 1

اشاره



به نام خدای سخن آفرین سخن آئینه روح است زیرا تصوّرات و امیال و افکار و معتقدات گویندگان در آن جلوه گر می شود و محقق است که هر چه روح بزرگتر و نیرومندتر باشد، جلوه آن زیباتر و دلپذیرتر است.

بزرگی و توانائی روح را از آثار آن می توان شناخت. کسانی که در جهان کارهای بزرگ و شگفت انگیز انجام داده اند اعمالشان بر بزرگی و توانائی روحشان شاهدی صادق است. از این میانه آن ها که اعمال بزرگ و حیرت انگیزشان مایه بهبود و کمال و صلاح انسانیت شده در مرحله عظمت و نبوغ، در صف اول جای دارند و از سایر بزرگان جهان ممتازند. اینان در میان فرزندان انسان مانند خورشید در میان ستارگانند که با حرارت و نور و نیروی خود زندگی و نظم معنوی جهان را از زوال و آشفتهگی حفظ می کنند و رفتار و گفتارشان برای راهنمایی کسان، به کمال مطلوب انسانیت و رها ساختن بیخبران از بند هوی و پای بند شهوت بهترین وسیله است.

در ظلمتکده جهان که حقیقت با اوهام و ظنون آمیخته و راه از چاه هویدا نیست و از تصادم امیال و وظایف و قیود در هر قدم هزاران پیچ و خم و پرتگاه در پیش است، برای فرار از حیرت و گمراهی، بناچار دلیل راهی باید جست و به پرتو او این راه سخت و



پر خطر را آسان و بی خطر پیمود.

این کار از همه کس ساخته نیست. اگر رهسپری، مشکل و پر خطر باشد محققا رهبری، هزار بار مشکلتر است. طینتی پاک باید و گوهری اصیل و روحی چون کوه استوار و همّتی چون آسمان بلند و حوصله ای چون دریا وسیع و از همه آنها مهمتر، دلی باید از شوق لبریز و سری از عشق پر شور و روحی از پرتو غیب، روشن تا به نیروی شوق و رهنمائی عشق و پرتو غیب، راه از چاه باز شناسد و از تاریکی نجات یابد و آنگاه گمشدگان مسالک را از مهالک برهاند و به سر منزل مقصود برساند.

این مقام عالی، اوج کمال انسانی است. کسی که بدین مرحله رسید جهان را با هر چه در آنست زیر پا می گذارد و از سر منزل طبیعت تا سر حدّ حقیقت بالا میرود. از خلق می گذرد و به حق می رسد و آنگاه از مرحله وصول نزول می کند تا دیگران را نیز که در راه طلب از فرط تعب از رفتار باز مانده اند، یا چنان سخت در دام طبیعت افتاده اند، که به اندیشه طلب نیفتاده اند در این سیر ابدی راهبری و راهنمائی کند. کسی که بدین مقام رسید رفتارش برای دیگران سر مشق کمال و گفتارش دستور فضیلت و اخلاقست، و سخنانی که از روح بزرگ او تراوش می کند برای جان های سرگشته و حیرت زده که در کار خویش فرو مانده و در ظلمات وهم و تردید فرو رفته اند، مانند آب حیات است که آن ها را در جهان معانی، زندگی جاودانی می بخشد.

میگویند ارزش سخن را بمقام صاحب سخن نشاید سنجید و در این مرحله باید از وضع و مقام گوینده چشم پوشید و مقام و وضع گفتار را دید و مرد خردمند باید گفتار سودمند را اگر چه نقش دیوار

باشد نقش خاطر و آویز گوش کند. این سخن در عالم فرض صحیح است، اما در عالم عمل، طبع کسان این نکته را مشکل می پذیرد یا اصلاً نمی پذیرد.

تأثیر سخن بسته به رفتار صاحب سخن است. وقتی گوینده به چیزی معتقد بود چون ایمان ملازم عمل است، طبعاً بدان عمل میکند و از تکرار عمل عقیده وی راسخ تر می شود و به مرحله یقین می رسد و همین که در باره آن چیز، سخن گوید گویی شعله ای از ایمان خود را در قالب الفاظ و عبارات جای داده، در روح شنونده سر می دهد و او را گرم و نورانی می کند. اما سخنی که به قصد خودنمایی و فریفتن دیگران گفته شود چون در دل گوینده جا ندارد از دل بر نمی خیزد و مسلم است که وقتی سخن از دل برنخیزد بر دل نمی نشیند و حدود تأثیر آن از منطقه گوش، تجاوز نمی کند، بدین جهت است که مردم گفتار را به کردار می سنجند و اگر گفتاری با کردار، همراه یا موافق نبود آن را بديوار می زنند، زیرا این نکته بالطبع معلوم است که گفتار بی کردار موج هواست.

سخن خوب و مؤثر آنست که در دل نفوذ کند و روح را از تاریکی و زشتی و پلیدی برهاند و از پستی و فرو افتادگی اوج دهد و در افقی وسیع و با صفا که به نور ایمان روشن است سر دهد. روحی که ایمان ندارد سخنی چنین مؤثر و نافذ از او بوجود نمی آید زیرا در پیش اهل نظر مسلم است که عطاکننده شیء فاقد آن نیست و طبعاً فاقد شیء عطاکننده آن نتواند بود، یعنی آنکه یقین ندارد دیگران را به یقین نمی رساند و آنکه کور است از عواکشی دیگران ناتوانست.

بنا بر این تأثیر سخن با ایمان گوینده تناسب مستقیم دارد و هر چه ایمان صاحب سخن استوارتر باشد، نفوذ سخنش بیشتر است.

اکنون با سرعت و اجمال زندگانی مرد بزرگی را که این مجموعه سخنان، نماینده روح بزرگوار اوست از نظر می گذرانیم، تا از قوت یقین و ثبات ایمان او و بالنتیجه از ارزش اخلاقی و نفوذ معنوی سخنانش آگاه شویم.

\*\*\*

در سرزمینی دور از مدینت، در میان درّه ای خشک و بی حاصل، طفلی یتیم که از رعایت پدر و محبت مادر محروم و از تعلیم بی بهره بود پرورش یافت. طفولیت وی به گوسفندچرانی گذشت. فقیر بود اما امین و درستکار بود و روح وی در معبر زندگانی، از آرایش زشتی و پستی بر کنار ماند. در سن چهل سالگی بر ضدّ بت پرستی، و پستی و بیدادگری که در آن روزگار، در میان مردمش سخت رواج داشت، قد برافراشت و مردم عرب را که دائماً چون درندگان با یک دیگر در جدال و ستیز بودند، به یگانگی خواند و گفت باید از پرستش بتان چشم بپوشند و خدای یگانه و بی شریک را که زائیده و زائیده نشده و کسی همتای او نیست بپرستند و با یک دیگر برادر و برابر باشند و هیچ کس را جز به وسیله پرهیزگاری امتیازی ندهند.

مالداران و متنفذان قریش که تعلیمات او را مخالف مرکزیت مکه و بالنتیجه، منافی سیادت اقتصادی و دینی و سیاسی خود میدانستند با تمام قوت بمخالفتش برخاستند و تا آنجا که قدرت و وسیله داشتند کوشیدند تا شاید او را از این راه بازگردانند. نخست او را تهدید نمودند، سپس به مال و مقام تطمیع کردند، اما از این کارها، سودی نبردند. پس از آن روابط خود را با او و کسانش بریدند و آنها را در درّه ای محصور ساختند، ولی او از گفتار خویش دست برداشت و همچنان در کار دعوت خود استوار بود. مالداران قریش که او را

ص: 6

مایه ویرانی خود می دانستند به مشورت يك ديگر برای ریختن خونس طرحی ماهرانه ریختند. وی ناچار شد هستی و دیار خویش را بگذارد و فرار کند، اما در همه این احوال چون کوهی استوار و پا بر جا بود و به تهدید کسان وقتی نمی گذاشت و به تطمیعشان اعتنا نمی کرد و از آزارشان باک نداشت. ضعف و تزلزل و اضطراب را نمیشناخت. با ایمان و عقیده ای ثابت و خلل ناپذیر دائماً بسوی خدا نگران بود شعله ای که در روحش سوزان بود خاموشی و سردی نمی پذیرفت و مخالفت کسان در آن بی اثر بود.

هنگامی که از شهر خود گریخته از بیم تعصب دشمنان، در غاری پنهان شده بود، کافران بجستجویش تا در غار رفتند و مصاحب وی، وقتی صدایشان را شنید از وحشت بلرزید اما او همچنان خونسرد و بی اعتنا بود و وقتی ترس مصاحب خود را دید گفت: «غم مخور خدا با ما است».

زمانی که از دیار خود چشم پوشید و در مدینه مقیم شد، کار صورت دیگر گرفت. متنفذان قریش که باور نمیکردند کار او چنین بالا بگیرد، وقتی دیدند نفوذ وی در شهری که معبر تجارت شام بود استقرار یافت از سرنوشت تجارت و زوال سیادت خود بترسیدند و مبارزه آن ها که تا آن وقت صورت تهدید و تطمیع و محصور کردن داشت، بصورت مبارزه مسلحانه درآمد، ولی او ایمانی تزلزل ناپذیر داشت و به نیروی ایمان و پشتیبانی خدا از هیچ کس باک نداشت.

در جنگ بدر که پیروان او با نیروئی سه برابر نیروی خود و از لحاظ لوازم جنگی چند برابر روبرو شدند، همین که ضعف کسان خود و نیروی مخالفان را بدید نگران شد، اما متوحش نشد، سر به آسمان برداشت و گفت: «خدایا اگر این گروه هلاک شوند کسی ترا

پرستش نخواهد کرد.» در جنگ احد که شکست در پیروان وی افتاد و دشمنان از هر طرف در میانش گرفتند تا از میانش برگیرند، نیروی ایمانش سستی نگرفت و مضطرب نشد. بیشتر پیروانش از مقابل دشمن گریختند و او را در معرکه تنها گذاشتند اما خدا با او بود.

در جنگ حنین که دشمنان در تاریکی شب بناگاه از کمینگاه بر سر مسلمانان تاختند و تفرقه در آنها انداختند، وی با چند تن از صمیمی ترین یاران خود در مقابل انبوه دشمن که چون سیل دمان، از دامان کوه به اعماق درّه سرازیر بود بایستاد و نه فقط بخیال فرار نیفتاد، بلکه از فرط ایمان و حمیت، چنان به هیجان آمد که میخواست يك تنه به قلب سپاه بزند و اگر یکی از خویشاوندانش جلو استرش را نمیگرفت هیچ چیز او را از این اقدام خطرناك باز نمیداشت، خطر بزرگ بود ولی ایمان وی از خطر بزرگتر بود.

بدین طریق در مدّت زندگانی عملی خود در همه جا و همه وقت با ایمان و ثبات بجانب هدف عالی خویش که کمال انسانیت بود، توجه داشت، چیزی نگذشت که سراسر عربستان و پس از مدّتی قسمت اعظم دنیای آن زمان پیرو تعلیمات او شد.

مردی چنین بزرگ و نیرومند و مؤمن که تا این حد در مبادی خود استوار بود سزاوار است که پیشوای جهانیان باشد زیرا تنها چیزی که زندگانی پر آشوب این جهان را با صلح و صفا و خوبی و نیکی و جمال قرین می کند ایمان پاك و اعتقاد بی خلل است. ایمان شعله حیات است و روشنی و گرمی آن، جهان را از خاموشی و خمودی و سردی و تاریکی نجات میدهد. روح بی ایمان مانند سنگی جامد و یخی منجمد است که در ظلمت و وحشت و برودت و جمود فرو

رفته و کاری از او ساخته نیست. آن کس که ایمان ندارد و بمرض و سواس و تردید دچار است همیشه بیچاره و بینوا است و چون پشه ای ضعیف در مقابل میله‌ها و هوس‌های مختلف، هر دم بسوئی نگرانست، عمری را به اضطراب و حیرت و دو دلی میگذراند و سرانجام با وحشت و ترس، به این زندگانی بدتر از مرگ خاتمه می‌دهد.

بدین جهت من این مجموعه را که از سخنان یکی از مؤمن‌ترین مردان جهان جمع‌آوری کرده‌ام بنسل حاضر ایران که در روشنائی عصر جدید برای احراز تقوی و اثبات لیاقت نژاد ایران می‌کوشد، ارمغان می‌فرستم و امیدوارم این سخنان بزرگ که تراوش یک روح نیرومند است برای تهذیب و تصفیة جوانان امروز که مردان فردا هستند عاملی مؤثر باشد.

برای بحث از زیبایی اسلوب و میزان فصاحت و اهمیت ادبی سخنان محمد کتابی مفصل یا لا اقل مقالی مطول لازم است. جاحظ که بحق یکی از معروف‌ترین و تواناترین و مطلعترین نویسندگان عرب است و شهادت وی در این قبیل مسائل سندی تردید ناپذیر است در باره سخنان محمد (صلی الله علیه و آله) چنین می‌گوید:

«سخنی است که شماره حروفش اندک و شماره معانی بسیار، از تصنع بری و از تکلف بر کنار است. آنجا که تفصیل باید مفصل و آنجا که اختصار شاید مختصر است. از کلمات نامأنوس و فراری و از سخنان مبتذل و بازاری مبراست.

کلماتش با حکمت همدوش و با عصمت هم آغوش و با تأیید قرین و با توفیق همنشین بود. این گفتار را خداوند، با محبت و قبول توأم ساخته بود. مهابت و حلاوت و افهام و اختصار را با هم داشت. از تکرار سخن بی‌نیاز بود و شنونده را بدین کار نیاز نمی‌افتاد. با وجود این هیچ وقت کلمه‌ای از سخنش نمی‌افتاد و خطائی

بر او رخ نمیداد و دلیلش سستی نمیگرفت، هیچ کس بر او فائق نمیشد و سخندانی او را مجاب نمیکرد. سخنان مفصل را با کلمه مختصر رد میکرد. برای اسکات حریف، در حدود معلومات او سخن می گفت. جز سخن راست دلیلی نمی آورد و غلبه را جز بوسیله حقیقت نمیخواست. سخنان فریبنده و خدعه آمیز نمیگفت.

عیبجویی نمیکرد. گوشه نمیزد. در سخن نه کند بود و نه تند. گفتارش نه طولانی بود و نه مبهم. مردم سخنی سودمندتر و شیواتر و رساتر و مؤثرتر و روانتر و فصیحتر و واضحتر از سخن وی نشیدند. « جاحظ پس از ذکر این سخن از بیم آنکه مبادا گفتار وی در نظر کوتاه نظران و بی خبران گزاف جلوه کند چنین گوید:

«شاید آنها که از دانش بهره کافی ندارند و از رموز سخن و سخندانی بی خبرند گمان برند که ما در ستایش سخن محمدی راه تکلف پیمودیم و در باره اهمیت آن گزاف گفتیم، چنین نیست. قسم به آنکه گزاف گوئی را بر دانشمندان حرام کرده و تکلف را در نظر اهل نظر قبیح ساخته و دروغگویان را در پیش خردمندان بی قدر نموده، این گمان را کسانی می کنند که از راه حقیقت منحرف شده اند.» این سخن از محمد (صلی الله علیه و آله) سخت مشهور است که میگفت: «من از همه مردم عرب فصیحترم» هر چند این سخن در مقام تحدی و دعوت بمعارضه گفته نشده اما مسلم است که گفتاری چنین و ادعائی بدین صراحت و وضوح، حمیت مردم عرب را که فصاحت و بلاغت را ناحیه تخصص و مایه تشخص خود میدانستند تحریک می کرد و آنها را بمعارضه و امیداشت و محققا اگر قدرت داشتند، دست از معارضه بر نمی داشتند و این خود دلیلی روشن است که وی در میان سخنگویان عرب، در فصاحت ممتاز و در بلاغت بی همتا بود و این عجب نیست، زیرا قلب وی مهبط الهام بود و گفتار الهی بر زبانش

جاری میشود، هر چند اسلوب سخنان وی با گفتار الهی مختلف است اما در این جهت با هم اشتراك دارد که هر دو از دسترس معارضه و تقلید بر کنار است.

ابو بکر که در علم احوال و اخبار عرب تبخّری بسزا داشت يك بار بدو گفت: «من در میان عرب گذشته و گفتار فصیحای عرب را شنیده و از تو فصحتر کسی را ندیده ام، چه کسی ترا ادب آموخت؟» جواب داد: «خدایم ادب آموخت و نیک آموخت.»

\*\*\*

منابعی که در جمع آوری این مجموعه از آنها استفاده شده از این قرار است:

- 1- اصول اربعه: کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، استبصار.
- 2- صحاح سته: بخاری، مسلم، ابو داود، ترمذی، نسائی.
- 3- اعیان الشیعه تألیف سید محسن امین عاملی.
- 4- ناسخ التواریخ (جلد حضرت رسول) تألیف محمّد تقی سپهر.
- 5- الجامع الصّغیر من حدیث البشیر التّذیر تألیف سیوطی.
- 6- تیسیر الوصول الی جامع الاصول تألیف ابن دبیع شیبانی.
- 7- کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق تألیف امام عبد الرؤف مناوی.
- 8- کمال التّصحیح و الادب تألیف کمال الدین عراقی.
- 9- البیان و التّبیین تألیف ابو عمر و عثمان جاحظ.
- 10- العقد الفرید تألیف شهاب الدین احمد بن عبد ربه.
- 11- ربیع الابرار تألیف جار الله محمود زمخشری.

نکته ای که تذکر آن لازم می نماید اینست که بعضی کلمات این



مجموعه در ردیف کلمات قصار علی بن ابی طالب(ع) نقل شده و این توارد در بسیاری از کلمات و اخبار منتسب به علی بن ابی طالب(ع) دیده می شود. بعضیها گمان کرده اند این قضیه نتیجه اشتباه راویان است ولی حقیقت اینست که تقارب و تشابه معنوی که میان محمد(صلی الله علیه و آله) و علی(ع) وجود داشته این توارد و تشابه را بوجود آورده است.

علی(ع) از طفولیت در پناه محبت و رعایت محمد(صلی الله علیه و آله) نشو و نما یافت و در دوره جوانی نیز تحت تربیت و نفوذ فکری او بود، بدین جهت شاید در دنیا دو تن را نتوان یافت که تا این حد از لحاظ فکر و عقیده و معنویات با هم نزدیک باشند و عجب نیست اگر گفتارهایی که منسوب به این دو تن است از بعضی جهات متشابه و حتی از لحاظ لفظ و معنی متوارد باشد.

سید رضی فراهم آورنده نهج البلاغه در ذیل یکی از کلمات قصار میگوید: «این سخن را از پیغمبر روایت میکنند و عجب نیست اگر دو سخن شبیه هم باشد زیرا سر چشمه آن یکی است.» جای تأسف است که این مجموعه زیبا که کمال معنی و جمال ظاهر را يك جا دارد از يك عیب که نمیدانم کوچکش بنامم یا بزرگ خالی نیست، آنها که با کار چاپ و چاپخانه سر و کار دارند میدانند که چاپ کتاب بی غلط عاده محال است، بارها شده که برای اكمال تصحیح، چند بار نمونه های چاپخانه غلطگیری شده و باز در موقع چاپ يك یا چند حرف از جای خود در رفته و پس و پیش شده است. این همه اشکال در چاپ و تصحیح عبارات فارسی از تعداد اشکال حروف پدید می آید. وقتی حروف معرب باشد اشکال تصحیح دو چندان است بدین جهت وقتی چاپ این مجموعه آغاز میشد امیدوار نبودم بتوانم آن را بی غلط از چاپ در آرم و اعتراف

میکنم که صحت آن تا این حد نیز موافق انتظار منست زیرا خوشبختانه اغلاطی که از تغییر يك کلمه پدید آمده بسیار کم و انگشت شمار است و بیشتر غلطها از آنجاست که يك نقطه افتاده یا بیجا افتاده و یا اعرابی زیر و زبر شده است. خوشبختانه بیشتر این غلطها چندان مهم نیست و در معنی اثر ندارد بعلاوه خواننده اگر دقیق باشد صحیح آن را به آسانی تشخیص میدهد.

این مجموعه دو قسمت متمایز است: قسمتی که سخنان محمد است از حدود عیجونی و خرده گیری بر کنار است. قسمت دیگر کار من است که مفاد سخنان محمد (صلی الله علیه و آله) را ضمن آن بفارسی آورده ام.

آنان که بر این قسمت بچشم عنایت نگرند و بخطائی برخوردند اگر سر عیجونی دارند باید در نظر آرند که کامل مطلق خداست و انسان همعنان سهو و قرین نسیان است و اگر منظورشان اصلاح خطا و اظهار حقیقت است امیدوارم با ابراز نظریات خود رهین امتنانم کنند.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا، رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

مرداد 1324 ابو القاسم پاینده

ص: 13

آن بامداد که محمد امین (صلی الله علیه و آله) هراسان از حرا بیامد و گفت: «در خلوتگاه غار، فرشته خدا را دیدم که بمن گفت: «بخوان» و کلماتی خواند.» هیچ کس باور نمیکرد کز این شهود نیم شب موجی جهان گیر میزاید.

وحی نخستین از پس سال ها خلوت و ریاضت، چون برقی در ظلمات ظنون جست و آنگاه فترتی شد که این جان روشن از تجلی وحی، از هول قطع رابطه با خدای، دل بر سقوط از فراز ابو قییس نهاده بود، اما حیرت نپائید و باز وحی آمد و ندای: **مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ (1)** این ضمیر طوفان زده را از آن حالت اطمینان که خاص موهبت یافتگان است سرشار کرد و بدنبال آن، فرمان: **قُمْ فَأَنْذِرْ (2)** رسید و اسلام از خانه محمد (صلی الله علیه و آله) جوانه زدن آغاز کرد و شاگرد بی همتا و همسر با وفایش که خفایای کار او را موبمو می دانستند، بی گفتگو بحوزه دین نو در آمدند. پس از آن بمرور زمان، تنی چند از اشراف زادگان جوان که به تعبیر پدرانشان راه رشاد گم کرده بودند، و به تبع ایشان گروهی ناچیز از بندگان و موالیان و بدویان که از سودجویی و زورگوئی و امتیازطلبی قرشیان به جان آمده بودند و از جورشان مفری میجستند بمسلمانان نخستین پیوستند که در مدت سه سال و بیشتر، مجموعشان از سی و پنج شش کس فزونتر نبود. آنگاه ندای: **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (3)** و خطاب: **فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ (4)** رسید و دعوت که در نهان

ص: 14

---

1- سوره و الضحی آیه دوم،.

2- مدثر، 3.

3- شعرا، 212.

4- حجر، 94.

انجام میشد آفتابی شد و از بالای صفا صلاهی: «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا» برخاست. سیر دعوت کند بود و این چشمه زلال که از بطحا میجوشید در آن ریگزارهای سوزان، راه خود را آهسته می پیمود و از آن مردم عطشان، آبجویان فراوان نمی یافت. صلاهی دعوت عام بود اما قبول آن خاص کسانی بود که گوش مستمع و جان مستعد داشتند.

ده سال بعد که حمیت قرشیان بجوشید و امید آشتی نماند و کار دشمنی بالا گرفت و همه مسلمانان جز تنی چند از مستضعفان، چون مجرمان فراری، نیم شبان راه شهرک یثرب، موطن قبایل یمنی، رقیبان دیرین قرشیان را پیش گرفتند، بحد اکثر بیش از هشتاد و پنج یا شش کس نبودند، اما دین جدید چون نهالی اصیل که مدت ها ریشه کرده و شاخه زده با همین گروه به ظاهر معدود به معنی فزون، مایه کافی برای باروری و سایه گستری حاصل آورده بود.

در یثرب (مدینه) سیر حوادث تند شد. از ائتلاف هشتاد و چند مهاجر مکی با دویست و سی و چند تن انصار اوسی و خزرجی از طوایف قحطانی که اگر به سابقه از مهاجران کم بودند به همت از آنان کم نبودند، نیروئی فراهم آمد که میشد به دستیاری آن راه تجارت مکیان را که به برکت ایلاف قریش، قرن های پیاپی در عربستان پر آشوب از دستبرد مصون مانده بود، بست و قرشیان مغرور را به خفقان اقتصادی گرفت و انتقام آن حصار هول انگیز را که چند سال پیش در مکه، حریم امن و امان، بنا حق بگروهی از همین مهاجران تحمیل کرده بودند کشید و تاوان آن مال و اثاث را که از مسلمانان مهاجر در مکه به جا مانده و غالباً چپاول شده بود از اموال کاروان ها که در عبور از مکه بشام ناچار از حومه یثرب میگذشتند گرفت که قانون فطرت همین است: *فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ* (1) خطری بزرگ بود، جمهوری مکه برای شکستن حصار و رفع خطر از تجارت شمال، چند بار به قلمرو دین جدید هجوم برد، در جنگ بدر شکستی رسوا خورد، در جنگ احد انتقام ناتمام گرفت، در جنگ احزاب از محاصره فرسوده شد و نومید پس رفت، آنگاه مکه شهر مرفه دیروز که زیارتش متروک و تجارتش مختل بود بزانو در آمد و با وجود تعلل حدیبیه که لجوجان قوم برای حفظ ظاهر کردند، خواه ناخواه دروازه های خویش را بر فراریان دیرین گشود، که چون فاتحان وارد آن شدند و محمد (صلی الله علیه و آله) که هشت سال پیش بحکم سنای مکه مهدور الدّم بقلم رفته بود در مقابل اشراف قریش که پس از عزت قرون در مانده و زبون شده بودند، بانگ زد: بروید که شما آزادشدگانید. وعده خدا محقق شده بود عربستان بجنبش آمد، مردم قبایل نه تک تک بل فوج فوج، مسلمان میشدند.

ص: 15

در یثرب (مدینه) سیر حوادث تند شد. از ائتلاف هشتاد و چند مهاجر مکی با دویست و سی و چند تن انصار اوسی و خزرجی از طوایف قحطانی که اگر به سابقه از مهاجران کم بودند به همت از آنان کم نبودند، نیروئی فراهم آمد که میشد به دستگیری آن راه تجارت مکیان را که به برکت ایلاف قریش، قرن های پیاپی در عربستان پر آشوب از دستبرد مصون مانده بود، بست و قرشیان مغرور را به خفقان اقتصادی گرفت و انتقام آن حصار هول انگیز را که چند سال پیش در مکه، حریم امن و امان، بنا حق بگروهی از همین مهاجران تحمیل کرده بودند کشید و تاوان آن مال و اثاث را که از مسلمانان مهاجر در مکه به جا مانده و غالباً چپاول شده بود از اموال کاروان ها که در عبور از مکه بشام ناچار از حومه یثرب میگذشتند گرفت که قانون فطرت همین است: **فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ (1)** خطری بزرگ بود، جمهوری مکه برای شکستن حصار و رفع خطر از تجارت شمال، چند بار به قلمرو دین جدید هجوم برد، در جنگ بدر شکستی رسوا خورد، در جنگ احد انتقام ناتمام گرفت، در جنگ احزاب از محاصره فرسوده شد و نومید پس رفت، آنگاه مکه شهر مرفه دیروز که زیارتش متروک و تجارتش مختل بود بزانو در آمد و با وجود تعلل حدیبیه که لجوجان قوم برای حفظ ظاهر کردند، خواه ناخواه دروازه های خویش را بر فراریان دیرین گشود، که چون فاتحان وارد آن شدند و محمد (صلی الله علیه و آله) که هشت سال پیش بحکم سنای مکه مهدور الدّم بقلم رفته بود در مقابل اشراف قریش که پس از عزت قرون در مانده و زبون شده بودند، بانگ زد: بروید که شما آزادشدگانید. وعده خدا محقق شده بود عربستان بجنبش آمد، مردم قبایل نه تک تک بل فوج فوج، مسلمان میشدند.

اسلام اوج میگرفت و پی افکن اسلام در نتیجه بیست و سه سال کوشش دائم چون ستاره صبحدم به افولگاه میرفت. در حج وداع صدای: **الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ (2)** داد و فرمان: **فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ (3)**.

شنید. دین خدا از جنوب تا شمال عربستان از مرزهای شام تا اقصای یمن مستقر شد و او پس از یک بیماری دو هفته که معلوم نشد چیست، به مرجع جانهای مطمئن پیوست.

در همه مدت دعوت، کار پیمبر بلاغ بود و وسیله بلاغ سخن بود و این هیمالیای سر بلند تاریخ، جانهای قابل را که استعداد هدایت داشتند به نیروی بیان صیقل میداد تا جلوه حق را در آفاق به بینند و

ص: 16

1- بقره، 190.

2- مائده 5.

3- نصر، 3.

به کمک کلمات، چیزی از آن شور و حال را که در ضمیر وی موج میزد در ضمیرشان سر میداد و از شتربانان حقیر مکه، قهرمانان بزرگ تاریخ میساخت.

قسمتی از آن کلمات بیّنات که محمد(صلی الله علیه و آله) به هنگام بلاغ میگفت نظم و سیاق خاص داشت که در شرایطی ممتاز بدو نازل میشد. این کلمات خدا بود، روح بزرگ کاینات که بی اقتران به همه اشیا درونست و بی افتراق از همه اشیا برونست، این جان روشن مهذب را جلوه گاه اراده خویش کرده بود و کلمات خدا با کلمات فصیح عربی، که نظم و اسلوب آن چون الماس تراشیده، زیبا و یک دست بود، بوسیله روح القدس، فرشته امین، به قلب وی القا میشد که از مجموع آن معجز جاودان، یعنی قرآن پدید آمده که ضمن مقدمه ای بر ترجمه قرآن کمی از آنچه باید در باره آن گفته شود، گفته ام.

و قسمت دیگر مبدعات خاطر وی بود که از کلام خدا ممتاز بود و در عین بلاغت و قوت بیان با سیاق قرآن از زمین تا آسمان تفاوت داشت و این مجمل را بعنوان تکمله بر چاپ تازه و کامل مجموعه ای از این سخنان پرداخته ام که طبعا همه سخن خاص آن بایدم کرد: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ (1) محمد(صلی الله علیه و آله) خاتم پیمبران از دودمان قریش بود و در طایفه بنی سعد پرورش یافته بود. لهجه اصیل و دلاویز بنی سعدیان در سراسر جزیره ضرب المثل بود و اریستوکرات های تجمل طلب مکی، نوزادان خویش را، هم برای رضاع و هم برای لهجه آموزی بدیشان میسپردند. قرشیان که به تدبیر دهها، درّه بی حاصل و بی آب خویش را معروف ترین شهر دنیای قدیم کرده بودند و قبایل چپاولگر صحرا را

ص: 17

چنان بنظم ایلاف قریش بسته بودند که به برکت آن، جزیره محصور عرب، سر پل تجارت قاره ها شده بود، طبعاً لهجه خاصشان هم آهنگ با زندگی مادی، رونق و کمالی فوق العاده داشت که رسائی کلمات و زیبایی معانی از احوال نفوس می آید و زندگی قوم هر چه گشاده تر باشد ضمیرشان معنی آفرین تر و کلمات زبانشان به ادای حالات گونه گون، رساتر می شود و عجب نیست اگر قرشیان، هم آهنگ توفیق تجارت در فنون سخن نیز میر قبایل بودند و در آن بازارها که برای منافره و مفاخره و مشاعره پیا میشد و سخن پردازان از اقصای جزیره برای عرض متاع خویش بدان جا میشدند، وجوه نقادان سخن از قرشیان بودند و سرآمد پیمبران بتآید خدا در جمع قرشیان بفصاحت یگه بود و بی باک از تعرض کسان، صلاهی: «انا افصح العرب» میداد که فرموده بود: «خدا قرشیان را از عرب برگزید و مرا از قریش» حقا محمد (صلی الله علیه و آله) افصح عرب بود. اما فصاحت وی در آن گونه سخن که نه به وحی الهی بل به ابداع خاطر میگفت از قماش فصاحت قرآن نبود، از نوع دیگر بود بمرتبت مادون قرآن. اما در مرحله ای ما فوق بلاغت عادی که از فرط عذوبت و سهولت و صفا، جان امیان صحرا از ذوق آن به وجد می آید و خاطرشان را چنان می ربود که پروانه او میشدند، اوج فصاحت وی چون قرآن در اعلاهی ثریا نبود اما از ثری فراتر بود، در حقیقت سخنی بود فاصل میان بلاغت خالق و صنعت مخلوق.

در باره راز فصاحت و قوت بیان، و هم این نکته که فصاحت، خاص کلمه است و از آنجا بمعنی میرود یا خاص معنی است و کلمه به تبع آن حال فصاحت میگیرد، گفتگوها کرده اند از همان باب که شرر از تیشه خیزد یا ز سنگ است، اما حق اینست که فصاحت، چون

جمال است یعنی فصاحت بیان جمال جانست و جستجوی راز فصاحت چون جستجوی راز جمال بحشی بیحاصل است.

به پندار من فصاحت نه در کلمه است نه در معنی، بلکه در ضمیر گوینده است و قوت بیان از قدرت جان می آید و این گوینده فصاحت شعار است که چون حَفَّار معدن الماس از خفایای ضمیر خویش آن معانی باریک را که به روزگاران از تجربه ها و حادثه ها و موهبت ها تکوین شده کشف میکند و در کپسول کلمات میریزد، جان سخن همین است و همه آن فرض ها که پیشاهنگان فن در باره فصاحت و وسایل آن کرده اند گفتگو از توابع و نتایج است و از صمیم مطلب، کمتر سخن کرده اند یا نکرده اند: **وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ**.

فصاحت محمدی فصاحت موهوب بود نه مصنوع. آن جان نیرومند که نور افکن تاریخ بود با آن اقتدار عجیب بر احاطه معانی که خدایش داده بود، یا آن تسلط خارق العاده که بر لهجات عرب، خاصه لهجه مهذب و کامل قریش داشت با آن قوت عزیمت و استقامت طبع که با حوادث سهمگین تحدی میکرد با آن صفای خاطر که چون آسمان بلند ما فوق حوادث بود و غبار کدورت آسان نمیکرفت، بحق در سایه قرآن، بمرحله ای مادون آن بی منازع بر اورنگ فصاحت عرب تکیه زده بود.

براستی که خدایش برای ابلاغ رسالت نکو پروانیده بود و برای وصول بدان اوج کمال که خلوتگه راز است، همه رنجهای گونه گون حیات را از مرارت یتیمی و حرمان محبت مادر و گزش فقر و داغ فرزند و هول دائم خطر و حیرت نابسامانی و محنت غربت و بدتر از همه انزوای توانفرسای کشنده یعنی بلیه تنهائی در جمع بی خبران پر مدعا چشیده بود و این جان نورانی باریک بین که از پرواز دادن



طایری، بر تپه ای مشرف به خانه ای در مدینه که در طفولیت در آن سفر آخر همراه مادر جوانمرگ خویش دیده بود چنان به رقت آمده بود که در سال های آخر عمر پس از نیم قرن حوادث موسسید کن، هنوز آن را بخاطر داشت (1) در بوته این بلائی سخت که می بایست تحمل کند تا خلعت «خلق عظیم» به تن کند، خوب گداخته بود و به عمل نه پندار از آن رنجهای جانکاه که دهر قساوت گر بر ابنای بشر تحمّل میکند و تا جان در بند زندگی است از تحمل آن چاره نیست، خبر یافته بود و رمز هدایت جماعات را در مسالک پر خطر حیات تا گور و ماورای گور که عنوان آن پیغمبری است به اراده ازلی در مکتب حرمان و رنج آموخته بود، انسان کامل شده بود، پیداست که از ضمیری چنین مهذب که آینه بی غش جلوه خداست چه میزاید، همه درهای شاهوار.

بنا بر این سرآمد پیغمبران بجز معجزه المعجزات قرآن که ولوله در جهان افکند معجز دیگر داشت که جلوه شخصیت او بود و چیزی از آن در کلمات وی از دستبرد قرون مصون مانده و از آن گرمی و روشنی که هنوز دارد، توان دانست که این جرقه ها در آن روزگار که از کانون می جهیده چسان بوده است. آنها که در عصر رسالت چیزی از این سخنان را به مشافهه شنیده اند از مؤالف و مخالف معترف بوده اند که سرگل دودمان هاشم، قوت بیانی معجزآسا دارد. يك بار در نیمه راه دعوت که اسلام چون نهال نو کار از باد حوادث می لرزید، اشراف مکه پیش از موسم حج انجمنی کردند تا به مشورت و تدبیر از بسط نفوذ محمد (صلی الله علیه و آله) بر زائران کعبه جلوگیری کنند، اینان گرگان جزیره بودند که از رمز نفوذ در جماعات که جادو همان بود، نکته ها

ص: 20

آموخته بودند یکیشان گفت: «بر راه‌ها نشینیم و به زائران تازه رسیده گوئیم، این جادوگری جن زده است» یعنی بکمک تلقین، ضمیر بی‌رنگ کسان را به نقش پندار خویش آلوده کنیم تا گوش از سخن حق بدارند که وقتی نقشی به لوح کرده باشند نقش نو بر آن مشوش می‌شود، اما یکی دیگرشان که اتفاقاً از عنودترین دشمنان اسلام یعنی طایفه مخزوم بود، و هن این کار را نمایان کرد و گفت: «قوت بیان محمد چنانست که وقتی کسان با او روبرو شوند افسون ما بی‌اثر می‌شود» (1) من نمیدانم در وصف بیان محمد (صلی الله علیه و آله) از شهادت جاحظ، پادشاه نثر عرب در همه قرون که عین آن را در جای دیگر آورده ام (2) بیشتر چه میتوان گفت که امام صناعت مباحث مفصل را در کلمات مجمل آورده و از عبارات‌ها به اشارت‌ها بس کرده، اما حق سخن را در باره آن قوت و فصاحت و عذوبت و انسجام که کلام محمد (صلی الله علیه و آله) را هست ادا کرده و بر سخن وی سخنی، افزودن خرما به بصره بردن است.

گفتار محمد (صلی الله علیه و آله) شایسته ای دارد که خاص اوست، این جان منور که ثبات کوه و مناعت آسمان و شکوه صحرا داشت به هنگام کلام از ضمیر دریاوش خویش مرواریدها می‌پراکند که نقاد خبیر، از محک آن به حیرت می‌شود که گفتار وی از آن اوج و حسیض‌ها که در سخن‌ها هست و از آن ضعف و قوت بیانی که بلائی متکلمانست مصون مانده، چون موج دریا یک نواخت و چون قطرات باران، آسان و روان از پی هم میرسد. از آن صنعت سجع که کاهنان سلف می‌پرداخته‌اند و متادبان خلف تقلید آن کرده‌اند و سخن را از نظم عادی و صفای

ص: 21

---

1- انسان العیون.

2- مقدمه چاپ اول.

فطری منقلب میکند نشانی ندارد. کلمات با دقتی معجز آسا قالب معانیست و معانی درست، در خور کلماتست، حقا عنوان سهل و ممتنع در خور این کلمات تامات است که معانی عالی در عبارات عادی، بری از تصنع و تشویش و اغلاق، چون مروارید غلطان از صدف فکرت مردی که خدایش خاص رسالت خویش کرده بود، یکسان برآمده و چون آب زلال و زمین تقیده خاطر با است.

کلمات در سلك کلام به قوت و انسجام فولاد آبدیده صیقلی شده را ماند که نشان اعوجاج و خلل در آن نیست. در همه جا اجزای جمله چنان خوب بهم پیوسته که صدر و ذیل و میان آن چون نغمه ای موزون هم آهنگ و طرب انگیز است. عبارات در عین سادگی چنان پر شور و هیجانست که گوئی حیات و قوت در آن موج میزند و يك عقل نورانی از خلال کلمات پرتوافشانی میکند.

انطباق لفظ و معنی چنان که جامه لفظ بقامت معنی رسا باشد و معنی از حوصله لفظ کمتر و بیشتر نباشد، از معجزات کلام است که وصول بمعراج آن خاص موهبت یافتگان است. این عنعنه ها و متمه ها که متکلمان دارند و آفت کلام و نفرت گوش و حجاب تفاهم است، از آنجا است که در سرسرای خاطر، اندیشه ای آماده ظهور دارند، اما در محفظه ضمیر کلمه ای که قالب آن تواند شد حاضر ندارند و کارشان به آن رسوائی میکشد که لکن معنوی است و وارون آن چنان است که گوینده از مضبوط خاطر، الفاظ مکرر فراهم کند، چون تفاله که از آب و رونق معنی تهی است که وادی معنی تنگ است و پای فکرت لنگ، چون کور که در جهان پر نور جز ابهام نمی بیند و عرض خود میبرد و زحمت مستمعان میدارد و این بلیه عظمی در روزگار ما که غول گوتمبرگ از طلسم آزاد شده و هر روز

از صنعت مترسّـلان خوراك تازه میجوید و پیوسته: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ میگوید، شیوعی عجیب دارد که در نتیجه آن هنر بیان حکایت سیمرخ و کیمیاست.

کلام محمّد (صلی الله علیه و آله) از همه آفات سخن آنچه گفتیم و آنچه نگفتیم و فهرست آن را در کتب بلاغت می توان جست بر کنار است که سخن پیمبر، پیمبر سخن است و فضل آن بر دیگر سخنان همان است که پیمبر را بر دیگران بود.

در باره گفتار محمّد (صلی الله علیه و آله) سخن مفصّل تر از این باید گفت و این اجمالی از آن مقال است که در وصف بلاغت وی باید آورد که مایه از بلاغت الهی داشت و آن شور نشور که در عصر اول در اقوام صحرا فکند که شتربانان تهامه و چوپانان نجد در مدتی کوتاه نظم جهان را دگرگون کردند و قاره ها را بیای نشاط پیمودند، از قرآن و این گونه سخن که در ضمیر خود داشت مایه میگرفت که شعله بجانها میزد: لما نشأت بعضّ إلى الأوثان و بغضّ إلى الشعر (1) آن قوّت و شکوه و جلوه و رونق که قرآن و بیان محمّد (صلی الله علیه و آله) داشت، این پندار را در مخالفان راسخ کرده بود که او را به شاعری منتسب کنند که معجز وی از نوع سخن بود، غافل از آنکه تسخیر قلوب، با کلماتی که همه وعظ و عبرت و پند و مثل است، با کار شاعران، تفاوت بسیار دارد که همه هنر شاعر، گاهی را به مقام کوه بردن و از انبان خیال، نقش های فریبا برون آوردن است. كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً (2) افلاطون، خرد پیشه یونان، در آن جمهوری پنداری، شاعران را به طبقات جماعت نیاورده که با او هام خویش فکر هموطنان

ص: 23

---

1- حدیث شریف.

2- نور، 39.

جمهوری را مشوش میکنند، اَشْعَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُدُّلٍ وَاذِ يَهِيمُونَ. وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (1) و بنظر صاحب نظر، بدتر از شاعران ضلال افکن، شاعران ستایش گرند که به نساجی خیال، بتان منفور انسانی را رنگ میزنند و بازار بت پرستی را رونق میدهند و نابکاران دژمخوی ستمگر دون را بصف فرشتگان مقرب میبرند که حقا خطر اینان برای جماعات از خطر بتان بیش است. شاعران عرب نیز جز این نبودند که دیوان شعر عرب بجز تشبیب و تغزل و تذکار مفاخر اجداد، همه مدحی بود یا قدحی، که نه ممدوح، آن همه فضایل داشت و نه مقدوح آن همه رذائل، که شعرشان دروغی بود مزخرف که بندگان خدا را از استقامت منحرف میکرد و این همه نتیجه هیام شاعر بود که از خشت خیال، بناها میساخت و خدای عز و جل بر بنده منتخب خویش که میباید بنای دنیای کهن را واژگون کند و بر ویرانه آن طرحی دیگر بریزد و بتان را بی آبرو کند و بتان مال و قدرت و نسب را از عرش جبروت بزیر آرد و صلاهی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (2) بر آرد هم آهنگی شاعران را نپسندید و مَا عَلَّمْنَا الشُّعْرَ (3) و از کودکی شعر را چون بتان، منفور وی کرده بود تا بدان جا که با همه دقت نظر، به اراده خدا سلیقه نظم کلام از او دور بود که اگر چیزی انشاد کردی بجز مصرعی نکردی و اگر شعر، کامل بود به وزن، کامل نبود که خمیره شعر در ضمیر وی نبود و سزاوار وی نبود و مَا يَنْبَغِي لَهُ که شعر فساد جماعت و تغریر غافل و تأیید ظالم و ترویج باطل است چون مایه چرکین که از تشویش مزاج می آید

لأن يمتلي المرء قیحا خیر من أن یمتلی شعرا. که

ص: 24

1- شعرا، 224، 225، 226.

2- حجرات، 13.

3- یس، 69.

چرك فساد يكي است و شعر فساد همگان. البته اين همه در باره تخيل و تضليل و قدح و مدح است و گر نه شاعر خردمند كه اعتبار سخن سبك نكند و مدح و ذمّ كس نگويد و به تاجدار زمان فخر كند كه ايام سعدى در ايام اوست از باب ديگر است كه:

إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ. و باز اين حكمت در خور پيمبر نبود كه پيمبرى از وادى ديگر است. قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ (1) براستى كه محمّد (صلی الله عليه و آله) حكومت دلها داشت و اين حكومت را بتأييد خدا به نيروى سخن داشت و به اعجاز قرآن و قدرت بيان، چنان جانها را مستخرّ كرد كه اكنون پس از قرن‌ها هنوز آن دولت پاينده خلل نيافته:

الإسلام يعلوا ولا يعلى عليه. و اين توفيق شگفت كه بحق، معجز تاريخ است بسيار كسان را به نقل و روايت خرق عادت‌ها از آن نوع كه انبيای سلف داشته اند واداشته كه ضبط آن به تفاوت از چند تا يك صد و چند است و تسبيح حصا و تكلم حيوان از آن جمله است و در قبال اينان، بعضى محققان پنداشته اند كه همه يا بعضى از اين روايات با قرآن سازگار نيست كه به حكايات آن مخالفان از ختم رسل معجزه‌ها مى خواستند: لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ (2) لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ (3) لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ (4) لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ (5) و به توييح اين متكلفان، به طنزى بديع بدنبال همين آيه از سوره عنكبوت گويد: أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ (6) و باز بتأييد اين نکته در وصف خارق عادت طلبان كه سر لجاج داشتند نه كشف حق گويد:

ص: 25

1- عنكبوت، 49.

2- رعد، 27.

3- انعام، 39.

4- طه، 33.

5- عنكبوت، 50.

6- عنكبوت، 51.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (1) و هم این گروه، بتأیید نظر خویش گویند که روایت خرق عادات در متون سیرت قدیم که زمان تألیف آن کمی پس از عصر اول است یا نیست و اگر هست کم است و این قرینه دیگر است که این گونه روایات در دورانهای بعد بصنعت قصاصان پدید آمده و بعضی محققان به غلوی بیشتر پنداشته اند که روایت خرق عادت ها بساحت قرآن و جلال رسول، وهنی نارواست که این وهم هست که خرق عادت جویان، جذبۀ قرآن و شور سخنان محمد را برای جلب آنها که لوح دلشان تذکار جو بوده کافی نمی دانسته اند که بر خلاف سنت خدا روایت ها بتأیید آن آورده اند.

و مرا این پندار هست که از بود و نبود این روایات قوت و وهنی نمی آید که معجز جاوید سر آمد پیمبران که با تحدی همراه بود و از معارضه مصون ماند چنانست که با وجود آن، همه روایت ها گو مباش، البته بتأیید روایتها توان پنداشت که خدا بمصلحتی سنت مقرر خویش بشکند که به دیده تیزبین، در تکوین اشیا و سیر حادثه ها نظم هست اما جبر نیست اما فطرت سلیم از فرض وقوع تا وقوع فرض فاصله می بیند.

براستی که جز قرآن و اوج بلاغت که محمد راست، در سیرت وی از حوادث مسلم خرق عاداتهاست که از بعضی روایات قصه وش که محتملا اغراقات آن دس (2) دشمنانست بقوت و دلالت کمتر نیست.

في المثل آن صفا و بی پیرایگی که داشت و در اوج قدرت مدینه بتواضع چوپان فقیر مکه بود با قیاس بآنچه از دخایل نفوس میدانیم، اگر خرق عادت نیست چیست؟ مردی از حضيض فقر و حیرت یتیمی به اوج آمده چون اهرام

ص: 26

---

1- انعام، 7.

2- مانند، شبیه، دیس.

بلند در میان جماعات شیفته که در خیرگی توفیق های عظیم، بتعظیم وی هر فکری را پذیرا بودند، پیوسته بانك: **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ (1)** میزد و ندای **إِنَّمَا الْعَيْبُ لِلَّهِ (2)** میداد و: **لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْعَيْبَ لَأَسَدٌ تَكَثَّرْتُ مِنَ الْخَيْرِ** می گفت و نشان میداد که بر خلاف انسانهای عادی از این دعوت، هدفی بزرگتر و بالاتر از تعظیم خویش دارد.

صداقت بی بدیل محمد(صلی الله علیه و آله) در کار بلاغ دعوت، خرق عادت دیگر بود، همو در باره آن مسلمان سرشار از حمیت بدوی که چون فولاد اصیل در کوره تعلیمات اسلام آب ثبات و صراحت دیده بود و در اعلاهی حق، ضعف و تهاون نداشت یعنی ابوذر غفاری فرموده بود:

«آسمان بر راستگوتر از ابوذر سایه نکرد و توان این سخن را استعاره کرد که زیر آسمان از محمد(صلی الله علیه و آله) راستگوتری نبود و سیرت وی که از دقایق آن، چیزی نهان نیست بر این مدعا شاهدی صادق است.

محمد(صلی الله علیه و آله) از آغاز دعوت اعلام کرده که کار به وحی خدا میکنم اما هر جا وحی نبود از مشورت و قبول رأی کسان دریغ نداشت. پیش از جنگ بدر که مسلمانان به تعاقب قافله بیرون شدند، بر سر چاه بدر که معلوم شد قافله از راه دیگر رفته و حامیان جنگجوی قافله با عده ای ساز و برگ کافی نزدیکند و بجای غنیمت آسان، تصادمی خونین در پیش است، حباب بن منذر انصاری در باره جایگاه مسلمانان رأی خاص داشت که به پندار وی شایسته بود این گروه بر چاهی نزدیک دشمن فرود آیند، و چاه های دیگر را پر کنند تا دشمن فزون بشمار، از تنگی آب در کار خویش فرو ماند که:

الحرب خدعة. و چون احتمال میداد که جای مسلمانان به انتخاب محمد(صلی الله علیه و آله) و وحی خداست این نکته را پرسید و او مثل همیشه بی تحفظ و دریغ اعلام

ص: 27

---

1- کهف 110.

2- یونس، 20.



کرد که وحی نبوده و چون رأی حباب را پسندیده یافت کار بمشورت وی کرد.

و صبحگاهان احد، در آن شورای جنگ، در خانه محمد (صلی الله علیه و آله) که پیران قوم طرفدار جنگ حصار بودند و جوانان پر حمیت و شور، مصرّ بودند با دشمن کینه توز که با اباطح و ظواهر قریش و گروه احابیش (1) و دسته کمکی غطفان سه برابر نیروی مسلمانان بود در میدان روبرو شوند، وی با حصاریان، همدل بود اما چون رأی پیران با حمیت جوانان برنیامد و سنگ اکثریت به کفه ایشان افتاد، کار برای جوانان، کرد اما رأی خویش را با آن بیم که از شکست مسلمانان در جنگ میدان داشت پنهان نکرد.

بی گفتگو، اگر صداقت وی نشان خلل داشت، به سهولت میتوانست رأی خویش را که در نتیجه جنگ اصابت آن معلوم شد، به دستاویز وحی غالب کند اما نکرد و بعضی اهل نظر، حوادثی از این گونه را که نظایر آن در متون سیرت فراوانست و خفایای آن جان پاك را آفتابی می کند از غالب روایات خرق عادت که با فرض صحّت، بسیاری از آن را بجدل با حکایات مشعبدان مانند توانند کرد، در راه مقصود که کشف صدق پی افکن اسلام است بدلالت قویتر می بینند.

و دلیل دیگر بر صداقت بی شایبه محمد (صلی الله علیه و آله) آن تعرض هاست که در عبارات وحی بر رفتار او هست که اگر قرآن منسوج خاطر وی بود، نه القای وحی، این تعرض بر رفتار خویش کردن و ترك اولی های خویش وانمودن خاصه در آن دوران اول که اسلام نیروی ظاهر

ص: 28

---

1- قریش اباطح قرشیان اصیل و مقیم دره مکه بودند قریش ظواهر وابستگان قریش و مقیم خارج دره و در حقیقت قرشیان افتخاری بودند و احابیش گروه بستگان و آزادشدگان قریش بودند. «دائرة المعارف اسلامی».

نداشت و دشمنان نیرومند لجوج داشت، معقول نبود که سیرت انسانها جز این نیست که بزبان همه تکریم خویش گویند و ضعف خویش قوت نمایند.

نمونه این تعرض را، در سورة عبس سورة هشتم نظم موجود قرآن میتوان یافت. و قصه چنان بود که وی با تنی چند از مقتدران و توانگران قریش، عتبه ابن ربیع و عمرو بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و امیه و ابی پسران خلف انجمن بود و با آنها به راز سخن می گفت که به اسلامشان امید میداشت که شوکتشان مایه قوت اسلام توانست شد.

عتبه شیخ طایفه امیه و عضو متنفذ سنای مکه بود و تنها کس بود که در مکه خانه مزین به آئینه بنام دار القواریر داشت (1) و همو بود که در شب هجرت در تصویب قتلنامه محمد (صلی الله علیه و آله) خلل کرد (2).

عمرو بن هشام پیشوای محزومیان، ملقب به ابو الحکم معروف به ابو جهل، سردمدار سنا و علمدار جمهوری مکه بود، از همه معاریف آن دوران، تنها کس او بود که هنوز مو بچهره نیاورده بر خلاف سنت به دار الندوه رفت و بر شیوخ قوم مقدم نشست (3) ابی و امیه پسران جمح از طایفه عبد الدار از جمله مالداران مکه بودند. نگفته پیداست که نرم کردن مردانی چنین برای نهضت نوزاد که در آن روزگار نیلوفری آویخته بشاخ بود، توفیقی بزرگ مینمود که در دنیای ما حق مجرد پا نمیگیرد و مبادی بلند اگر پشتیبانهای قوی از پسران آدم نداشته باشد جز به اوراق دفتر یا بخاطر مفکر نفوذ نمیکند، و عجب نبود اگر محمد (صلی الله علیه و آله) دقت و توجه خویش را همه خاص ایشان کرده بود. در آن اثنا ابن ام مکتوم که کوری فقیر بود پیا خاست و طبعاً با آن

ص: 29

---

1- انسان العیون.

2- الطبقات الکبیر.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

آهنگ ناخوشایند که بدویان نامهدب داشتند و مستوجب ملام قرآن شده اند بانگ زد ای فرستاده خدا از آنچه خدایت آموخته بمن بیاموز، و چون اقبالی ندید غافل از اینکه پیمبر از او بدیگران مشغول است ندا مکرر و بانگ بلندتر کرد تا آنجا که اثر کراهت در قیافه پیمبر نمودار شد و خاصه بشری در او بجنبید که اکنون این بزرگان اندیشه کنند که پیروان محمد همه کوران و فرومایگان و بندگانشند (1) و چهره در هم کشند و با آن کسان راز گوئی از سر گرفت.

همانوقت وحی آغاز شد که: عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي. أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى. أَلَمْ يَأْتِ مِنَ اللَّهِ تَعْنِي. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى. وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي. أَلَمْ يَأْتِ مِنَ اللَّهِ جَاءَكَ يَسْعَى. وَ هُوَ يَخْشَى. فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى. كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (2) آیه اول دوم وصف حال پیمبر است که: «روی ترش کرد و پشت بگردانید که چرا آن کور نزد وی آمد.» آنگاه تعرض آغاز می شود که: «تو چه دانی شاید او پاک شود یا تذکار یابد و تذکارش سود دهد.» سپس لحن تعرض اوج میگیرد که: «اما آنکه بی نیازی میکند. تو بدو اقبال میکنی که اگر هم پاک نشود گناهی بر تو نیست.» و بار دیگر تعریض رنگ عتاب میگیرد که: «اما آنکه شتابان نزد تو آمده و همو ترسد، تو از وی تغافل میکنی.» کلمه کلاً در قرآن بسیار نیست و هر چه هست در آیات مکی است و همه جا برای تشدید عتابست که:

«هرگز چنین روا نیست که این تذکاریست و هر که خواهد آن را یاد گیرد» که نزد خدا آنکه بطلب حق می شتابد اگر چه کوری فقیر است از آن قدرتمند فخر فروش که از حق بی نیازی میکند و با پیروان حق سرگرانی میکند، گرامی تر است که کرم مرد به مال و جاه و حسب

ص: 30

---

1- اسباب النزول واحدی.

2- سوره عبس آیه اول تا دوازدهم.

نیست، به حق جوئی و تقوی است.

از پس این حادثه پیمبر ابن ام مکتوم را سخت گرامی داشتی و هر وقت او را بدیدی گفتی: «مرحبا به آنکه خدایم در باره او عتابم کرده است.» و مورد دیگر از تعرض وحی بر رفتار رسول (صلی الله علیه و آله) در باره اذن تخلف از سفر پر خطر و رنج تبوک بود و قصه چنان بود که پس از فتح مکه و تسلیم قریش بسال هشتم هجرت که غلبه دین خدا مسلم شد، آن گروه از مردم حسود عنود که سالها در مدینه دندان بر جگر داشتند و آرزومند سقوط اسلام بودند و قرآن از آنان بعنوان منافقان یاد میکند، سخت بجنیبند و توطئه ها کردند، مگر کاری بسازند که نفوذ روز افزون اسلام مقاصدشان را بخطر داشت. در همان دوران گروهی از بنی عوف ظاهرا بتقلید مسجد قبا و در باطن به تلقین ابو عامر، راهب معروف به فاسق که از سالها پیش مسیحی شده و تعمید گرفته بود و با فرماندار رومی شام سر و سرّی داشت و به اتکای دولت مستعمراتی روم، حکومت جزیره یا لا اقل مدینه را خاص خود میخواست و بر ضد اسلام ستون پنجمی بنیاد میکرد، مسجدی ساختند که به تعبیر قرآن مسجد ضرار عنوان یافت. ابو عامر همان بود که پس از بدر بمکه رفت و بر کشتگان قریش نوحه کرد و در احد به همدستی قرشیان بر ضد اسلام به میدان آمد مگر از آن نفوذ که پنداشت در مردم مدینه دارد کاری برای کینه جویان مکه بسازد و نساخت، و پیوسته به یاران خود وعده میداد که بزودی به کمک سپاه روم محمّد (صلی الله علیه و آله) را از مدینه برون خواهد کرد.

اتفاقا در آن تابستان گرم، سفر تبوک پیش آمد که پس از دو سه سال قحط، نخل ها بثمر آمده بود و سایه نخيلات میوه دار را رها

کردن و در صحراهای سوزان باستقبال خطر رفتن، خاصه با آن تلقین ها که منافقان میکردند و سقوط اسلام را قریب الوقوع میدانستند که به پندار ایشان با دولت عظیمی چون روم شرقی، پنجه افکندن مشت به سندان کوفتن بود، حقا سخت مینمود. هنگام سفر، در مدینه جنجالی شد و هر کس به بهانه ای سر از سفر باز زد و گروهی از آنها که دل باسکندر داشتند به سنت مردم مآل اندیش دنیا که هنگام خطر جز حفظ خویش بهر دنائت هدفی ندارند از محمد(صلی الله علیه و آله) اذن ماندن میخواستند تا در مدینه مراقب کار باشند و از ثمرات توطئه، اگر به نتیجه میرسید، بی بهره نمانند، و وی که به الهام خدا از مخفیات کارشان خبر داشت از آن شرم حضور که بکمال داشت اذن ماندنشان داد و عتاب سخت قرآن آمد که: لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ (1) اما این عتاب به تلطیف: با عَفَا اللَّهُ عَنْكَ آغاز شده بود.

و مورد دیگر از تعریض وحی، قیام بر قبر عبد الله ابن ابی ابن سلول بود که وی را به تعصب و لجاج، در صف مخالفان اسلام با ابو جهل، عمرو بن هشام مخزومی قیاس توان کرد که او در مکه و این در مدینه از حمیت و جاه طلبی، روزگار مسلمانان را زهر آگین کرده بودند و از کارشکنیهای عیان و نهان کاری که نکردند، نبود. ابن ابی همان بود که در احد به این بهانه که یهودان معاهد او را بکار جنگ نگرفته اند از نیمه راه میدان با سیصد تن از کسان خود بازگشت و مسلمانان را در مقابل نیروئی چهار برابر تنها گذاشت و هم او بود که در احزاب وحدت یثرب از تفتین وی بخطر بود و قرآن شعاع: يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ (2) را بحکایت گفتار وی یاد میکند و هم در آن قصه افک که مخالفان ناجوانمرد به تشفی آن کینه ها که از توفیق

ص: 32

---

1- برات، 42.

2- احزاب، 13.

اسلام در سینه داشتند عرض پاك محمد(صلی الله علیه و آله) را هدف کرده بودند و دامن زنی را که قرآن به تأیید عفت وی نازل شد، چون دل‌های خویش آلوده میخواستند، آتش افروز فصاحت، ابن ابی بود و دیگران همه افزار کار بودند و هم او بود که به تعبیر قرآن سخن کفر آمیز گفته بود که کار ما و مهاجران چنانست که سگت را چاق کن تا ترا بخورد و الله لئن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ (1) و هم در آن توطئه عظیم راه تبوك که بنا بود محمد(صلی الله علیه و آله) را در تنگنای راه از میان بردارند و در مدینه آشوب کنند و کاری را که سی سال بعد به دست معاویه انجام شد زودتر کنند و قرآن با عبارت: هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا (2) از آن یاد میکند انگشت، وی نمودار بود که هنگام سفر تبوك برای شوکت نمائی، با یاران خویش در ذی جده اردو زد و گروه وی از آن گروه که با محمد(صلی الله علیه و آله) در ثنیه الوداع اردو زده بودند کمتر نبود (3)، اما بهانه ای کرد و به تبوك نرفت و بشهر بازگشت و منتظر حوادث بود.

پس از تبوك ابن ابی، شایسته ترین کار همه عمر خود را کرد یعنی مرد و جانها از شرش بیاسود و اسلام از کید این دشمن درونی که بخطر از دشمنان برونی بزرگتر بود و قسمتی از سوره براءت و همه سوره منافقون، قدح وی و اعمال اوست رهائی یافت، اما پسر وی که مسلمانی نیک اعتقاد بود پس از مرگ پدر از پیمبر خواست که پیراهن تن خویش برای کفن میت ایثار کند و بر او نماز برد و استغفار کند، پیمبر پیراهن خویش بداد و بر قبر ابن ابی ایستاد و استغفار کرد که از خیار: اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ (4) این کار را روا دانسته بود و

ص: 33

1- منافقون، 8.

2- براءت، 75.

3- امتاع الاسماع.

4- براءت، 80.

تَعْرِضُ وَحَىٰ بِلَحْنٍ خَفِيفٍ آمَدَ كَه: وَلَا تُصَلِّ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرِهِ (1) موارد دیگر از این باب هست که هر يك بر صدق دعوی محمد (صلی الله علیه و آله) شاهد دیگر است که هیچ کس از ابداع خاطر، تعریض خویش چنین مکرر نمی کند.

چرا حادثه مرگ ابراهیم را نگوئیم که مقارن آن، آفتاب گرفت و کسان که آشفتگی این جان مطمئن را از غم مرگ یگانه پسر دیده بودند که خاطر منورش از شدت غم منکسف بود پنداشتند کسوف خورشید به رعایت خاطر اوست اما وی این وهم را بشدت سرکوب کرد و گفت: «این آیات خداست که سنتی معین دارد و گر نه خورشید و ماه از مرگ کسی نمیگیرد.» و از زندگی خاص وی که متون سیرت و حدیث و طبقات، جزئیات آن را به دقت ثبت کرده اند، بر این صداقت شاهدها است که قدرت طلبان دروغزن توفیق را برای جاه و جبروت و عیش مهیا و معاش مهتا میجویند اما محمد (صلی الله علیه و آله) در فقر و غنا و ضعف و قدرت و حسیض و اوج همان بود که بود بارها دیده بودند که کفش خویش میدوخت یا وصله بجامه خود میزد، یا در اجاق آتش می افروخت یا خاشاک بجاروب از خانه میرفت یا به دوشیدن بز اشتغال داشت یا از بازار برای کسان خود چیزی میخرید و به هر که میرسید به سلام کردن پیشی میگرفت.

این رفتار کسی بود که بر عصر خویش نفوذی نگفتنی داشت و این نفوذ ما فوق انسانی بدان جا رسیده بود که يك روز سوار بر استر فقط با يك ملازم، بیرون مدینه رفت و یکی را که در گرما گرم جنگ

ص: 34

احد، بکینه دیرین، مسلمانی را از پشت سر هدف کرده بود، در دل قبیله او، با حضور سران قبیله، به دست یکی از آنها گردن زد و بازگشت. آنها که داند، عرب بحکم عادات قرون در کار حمایت از افراد قبیله بی اختیار است، همین قضیه را از لحاظ خرق عادات عصر، از تسبیح حصا عجیب تر می دانند.

زهد وی عجب بود. در همه عمر گوشه ای خاص خود نداشت و آن اطاق های حقیر گلین که در جوار مسجد خاص همسران خود داشت، طاقهائی از چوب نخل داشت و بجای در، پرده ها از موی بز یا پشم شتر بر آن آویخته بود. آن هفته ها که به تحریک عایشه و تفتین حفصه، خلاف در خانه وی افتاده بود و از اطاق زنان دوری گرفت، در بالا خانه ای سکونت داشت که فرش آن حصیری کوتاه بود و چون بر آن می خفت یک نیمه تنش بر زمین بود. متکائی زیر سر داشت که آن را از برگ خرما پر کرده بودند. بالای سر او پوست خامی آویخته و مقداری گندم در گوشه ای ریخته بود (1) در اوقات دیگر نیز بستر وی از این بهتر نبود. تشکی از چرم پر از برگ خرما داشت که همه عمر بر آن میخفت. زیر پوش وی از پارچه ای خشن بود که تن را میخورد و ردائی از پشم شتر داشت. این بستر و لباس کسی بود که پس از حنین از غنائم هوازن چهار هزار شتر و بیش از چهل هزار گوسفند و آنقدر طلا و نقره که یکی چون او که جثه ای از متوسط درشت درشت تر داشت، از پس انبوه آن نماند تواند شد به این و آن بخشید، گمان ندارم بی اطلاع کافی از مبانی اقتصاد آن عصر بتوانید ارزش این ثروت بی حساب را حدس بزنید.

خوراک وی و کسانش از منزل و اثاث و لباس نیز حقیرانه تر بود.

ص: 35

1- بخاری.



ای بسا ماهها میگذشت که در خانه وی چراغ روشن نمیشد و برای طبخ، آتش نمی افروختند، غذایش همه خرما و نان جو بود (1) هیچ وقت دو روز پیاپی غذای سیر نخورد (2) و یک روز دو بار سیر از سفره برنخواست (3) مکرر میشد که او و کسانش شبهای پیاپی گرسنه میخفتند (4) روزی فاطمه (ع) پاره نانی جوین برای وی آورد که نانی پختم و دلم رضاندا برای تو نیارم، آن را بخورد و گفت: «این تنها غذائیست که پدرت از سه روز پیش میخورد». روزی که در نخلستان یکی از انصار خرما میخورد فرمود: «روز چهارم است که چیزی نخورده ام». گاهی از شدت گرسنگی سنگ بشکم می بست که سنگ به شکم بستن گرسنگی را تسکین میدهد. هنگام مرگ زره وی در قبال سی پیمانہ جو پیش یک یهودی به گرو بود (5).

زندگی محمد (صلی الله علیه و آله) در اوج قدرت که عربستان را زیر فرمان داشت و از همه جا زکات و غنائم جنگ بی حساب بدو میرسید، بدین گونه بود. آیا همین زندگی محقر که زهاد جهان از تحمّل نظیر آن باک دارند دلیل صدق گفتار وی نیست؟ که دروغگویان چون بنوائی رسیدند اگر بساط عیش نگسترند لا اقل معاش خود را بسطی می دهند، اما محمد (صلی الله علیه و آله) هر چه به دست می آورد، و کم نبود، بی حساب و دریغ به این و آن بذل میکرد و دیناری ذخیره معاش نمیکرد. دریغ است اگر خرده بینان کم انصاف، آن همه آیات زهد و قناعت را در زندگی مردی که با امکان و قدرت از نعیم جهان گذشته بود نبینند و شمار زنان وی را که به قوت پندار از آن حرمسرائی میکنند، دستاویز تعرض کنند که به پندار درست، آن همه زن که در خانه داشت برای

ص: 36

- 1- مسلم.
- 2- مسلم.
- 3- الترغیب و الترهیب.
- 4- ترمذی.
- 5- بخاری.

کسب لذت و اقتناع شهوت نبود، بجز عایشه زن محبوب وی که سترون بود، بیشتر زنان وی فرتوتان مانده از شوهر یا شوهران بودند که در رعایتشان مصلحتی بود. حقا در آن تنور داغ تهامه که زنان از فوران اعصاب نه ساله بالغ میشوند، زن پنجاه و فزون ساله را بحکم دل بخانه نمی برند.

به پندار من این زنهای مکرر گرفتن، بدنبال آن آرزوی قوی یعنی پسر داشتن بود که همه عمر به دل داشت که در طبع انسانی حبّ حیات مقوم ذات است و چون همه انسانها بحکم آن جبر که در طبع اشیا هست از این ورطه هلاک میشوند، فرزند داشتن خاصه پسر که حامل نام و مظهر مواریث پدر است، گوئی استمرار بقای اوست و اگر خطا نکنم این خاصه، در مردم عرب نیرومندتر است.

در آن دوران که محمد (صلی الله علیه و آله) بمکه بود و تشریف رسالت نداشت، پسر یا پسران او نزدیک بلوغ بمردند و غم مرگشان دل وی را چون لاله صحرا داغدار کرد، عجب نیست اگر بخاصه بشری، پیوسته هوای فرزند پسری به سر داشت و در پی این آرزو که تقدیر از تحقیق آن دریغ داشت، زنان مکرر میگرفت. اما خدا نمیخواست و این عقده نمی گشود. مخالفان مکه که در زندگی وی خللی برای نمودار کردن میجستند و نمی یافتند، از اینکه فرزند پسر نداشت به تعبیر وی کوششها کردند که: *إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ* به دفع آن آمده در مدینه نیز پسر نداشتن وی دستاویز معاندان بود و پراکنده بودند که ساحره یهودی وی را جادو کرده و بسیار عادیست که مردی آرزومند، چون او بطلب فرزند پسر، زنان مکرر بخانه برد.

در سال های آخر عمر که تنش از حوادث ایام فرسوده بود و دل از حق ناشناسی کسان ریش داشت این آرزو رخ نمود و ماهی چند

چشم و دل وی بدیدار ابراهیم روشن و شاد بود، اما مرگ وی داغی دیگر بر آن داغها که از ایام قدیم مکه به دل داشت افزود و یاران با حیرت فراوان این مرد گرانقدر بلند همت دریا حوصله را که در مهالك صعب، خم به ابرو نداشت و در کام خطر، قهرمانی تأثر ناپذیر بود دیدند که در غم مرگ طفلک شانزده ماهه بر خلاف شیمه خویش و رسم عرب، زار میگریست که امید عمرش در هم شکسته بود. وقتی بدو گفتند تو که ما را صبر میفرمودی و همه جا نمونه صبر و ثبات بودی پس این گریه بیتاب چیست؟ فرمود: «دل می سوزد و اشک میریزد، و جز آنچه خدا پسندد نگوئیم.» چه میشد کرد! خدای رازدان به اقتضای مصلحت نهران، پیمبر منتخب خویش را بکمال آرزو رسیده نمیخواست! در جهان ما دروغزنان فراوان بوده اند که بطلب جبروت و جاه، جماعات زود باور را بدنبال خویش به وادی ضلال برده اند و حاصل دروغشان همه و وبال بوده و هبا شده اما با هر که دروغ گفته اند با خویش دروغ گفتن نتوانسته اند که دروغزن رسوا در اتفاقات دشوار چون بند باز توازن باخته، لرزان می شود که از راز خویش واقف است و نیک داند که در انبان چیست، اما محمد (صلی الله علیه و آله) در حوادث سخت تر میشد و هر چه حادثه سخت تر بود، اطمینان وی بیشتر بود که به هدف خویش ایمان داشت، چرا که او بمقام شهود کامل رسیده بود! میراث بزرگ محمد (صلی الله علیه و آله) که قرنهاست از دستبرد روزگار قساوت گر، مصون مانده بر صدق گفتار وی آیتی دیگر است که بگفته کارلایل با دروغ، سنگی روی سنگی نتوان نهاد، راستی با این همه دلایل صدق و امانت، که چون اقمار تابان به دور خورشید قرآن هست، اگر روایات خرق عادات چنان که پنداشته اند اصیل نباشد یا در

خور تاویل باشد، از انکار یا تأویل آن کدام مشکل می آید! سخن از سخن محمد (صلی الله علیه و آله) داشتیم و این خوض که در حالات وی کردیم بدنبال بحث از صدق دعوی بود و هم از آنرو که سخن صدای ضمیر سخنور است و فضل سخن از فضیلت سخنگو است.

سخن کردن محمد (صلی الله علیه و آله) آداب خاص داشت. جز بموقع سخن نمی گفت و بیش از حاجت نمیگفت. پیوسته در اندیشه بود و گاهی خاموشی وی دراز میشد و فرموده بود: «ما پیغمبران کم سخنیم (1) و هم میفرمود: «خدا پرگوئی را دوست ندارد، هر که سخن بقدر حاجت کند خدایش سر سبز دارد (2). و هم میفرمود: «خدایم فرمان داده سخن کوتاه گویم (3) به عمار صحابی معروف گفته بود: «نماز دراز و سخن کوتاه کن.» صدائی رسا داشت اما سخن آهسته می گفت، میفرمود:

«خدا بلند گفتن را دوست ندارد» سخن به تفارق می گفت تا بمرور زمان در ضمیر کسان نفوذ کند و ملول نشوند (4) میفرمود خدا ملول نشود مگر وقتی شما ملول شوید. کلمات را به تأتی ادا میکرد که اگر خواستند توانستند شمرد (5) غالباً برای اطمینان از سماع و فهم هر سخن را سه بار می گفت و بدنبال آن:

اللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتَ. میگفت و گاه:

اللّٰهُمَّ اشْهَدْ. می گفت و خدا را شاهد بلاغ خویش میگرفت.

سخن کردن وی به دوران مکه در آن انجمنها بود که مسلمانان در خانه ها داشتند. گوئی در سالهای اول، پیش از همه در خانه ارقم مخزومی فراهم میشدند که به کناری بود و رفت و آمد آن جلب نظر نمیکرد و وسعتی داشت و همه مسلمانان را که به دیدار پیمبر و استماع

ص: 39

---

1- اعجاز القرآن.

2- عمده این رشیق.

3- ابو داود.

4- مسلم.

5- بخاری.

سخنانش اشتیاقی داشتند جای توانست داد، و هم در آنجا جماعت، از کید دشمن، ایمن بود که سر رشته داران خصومت، همه مخزومیان بودند و این گروه معاند بحکم عرف و سنت میباید حرمت خانه هم قبیله خویش و همه آنها که در جوار وی بودند نگهدارند.

و بیشتر کلام این ایام توضیح اصول اسلام و تشویق خیر و ترغیب کمال و استقامت در شداید بود که تهدید مخالفان سخت بود و شمار آن کسان از نو مسلمانان خارج از حمایت قبایل که بگناه مسلمانی از شکنجه دشمنان جان باخته بودند، از انگشتان دو دست بیشتر شده بود و اگر سخنان گرم و جاذب وی همت ها را قوت میداد، خدا میداند آن گروه ناچیز که در کام خطر روزنه توفیقی نمی دیدند، به وسواس ضمیر فریگر از بوتۀ امتحان های سخت چگونه برون میشدند، برای تأیید مستضعفان، حکایت از گذشتگان می گفت. يك بار که بعض یاران شکایت بدو بردند که چرا از خدا فیروزی عاجل نخواهی؟ بخشم آمد و گفت: «به روزگاران سلف یکی را گرفته گور وی می کنند آنگاه از بر سرش نهاده به دو نیمش میکردند اما از دین خویش باز نمی گشت و یکی را با شانه آهنین گوشت و پی از استخوان جدا میکردند اما از دین خود باز نمیگشت» (1) و هم برای استوار کردن قدمها و گرم کردن دل ها از پیشرفت دین خدا نویدها میداد، میفرمود:

«بخدا این دین اوج می گیرد تا آنجا که سوار از حضر موت موت به صنعا رود و جز از خدایا از گرگ بر گوسفندان خویش بیم نکند» (2) صنعا پایتخت یمن، در اقصای جنوب شرق جزیره بر ساحل بحر احمر مجاور باب المندب است و حضر موت در جنوب جزیره هم بر ساحل دریاست و برای عبور از صنعا به حضر موت يك نیمه بیشتر عرض

ص: 40

---

1- ابو داود.

2- بخاری.

جزیره را باید پیمود و از بسیار قبایل عرب چون بنی کنده و بنی حارث و بنی بجیله باید گذشت و حدیث شریف بتوضیح آیه: **وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ**، بسط اسلام را در همه عربستان پیشگویی میکند.

دوران تشریح از مدینه آغاز شد. در مکه حکم صریح جز منع شرك و تحریم ربا نیامد و آن نماز که مسلمانان به فرادی یا جماعت همی خواندند، بر غبت بود نه وجوب و با نماز مدینه تفاوت ها داشت.

از جمله رکوع نداشت و از قیام به سجود می شدند و به تشهد ختم میکردند (1).

در مکه فراغ بیشتر بود اما از بیم خطر، مجال گفت و شنود کمتر بود و بیشتر فعالیت پیمبر در این دوران، تلقی و القای آیات قرآن بود که قسمت اعظم سوره ها در مکه نازل شد. گر چه در شمار سوره های مکی و مدنی خلاف هست، اما به گفتار درست از يك صد و چهارده سوره قرآن، هشتاد و شش سوره در مکه آمده (2) البته بیشتر سوره های مکی کوتاه است و گاه از سه یا چهار آیه بیشتر نیست، اما اگر شمار آیات را مقیاس کنیم از شش هزار و بیشتر آیه قرآن به تقریب هزار و ششصد و چند آیه یعنی کمی بیشتر از ربع، مدنی و ما بقی مکی است. اما در غالب سوره های مکی آیه ها کوتاه است و اگر شمار کلمات را مقیاس کنیم به تقریب، کمی بیش از يك ثلث قرآن در مدینه و دو ثلث کمتر در مکه آمده.

ولی گفتار مضبوط پیمبر که عنوان حدیث بدان داده اند بیشتر از ایام مدینه یادگار است که در مکه پیروان، کم و ضعیف بودند و انجمن عام چون مسجد برای بحث و گفتگو و توضیح احکام و تفسیر

ص: 41

---

1- ابن ابی الحدید.

2- الاتقان، البرهان، مقدمتان في علوم القرآن.

آیات نبود و آن گفتگوها که در انجمن خاص میشد، چون بیشتر بحث و ترغیب بود نه انشا و تشریح، کمتر مضبوط ماند که غالب نو مسلمانان، ایمانی چنان که باید قوی نداشتند و با وجود وعده قرآن و تأیید پیمبر، در آن ضعف و تشویق و بیم، برای ضبط سخنانی که بعدها بطلب آن شرق و غرب می پیمودند، شوق کافی نبود.

به دوران مدینه مسجد محل نماز و گفتار و بحث و توضیح و حلّ و عقد امور شد. و افدان عرب در آنجا پذیرفته میشدند و آن گروه مسلمانان که از قبایل اطراف بودند و در مدینه خانه و سامان نداشتند، در صَفّه مسجد اقامت می گرفتند.

مسجد، چهار دیواری ساده ای بود که بنای آن از همان روزهای اول هجرت آغاز شد. هنگام ورود پیمبر بمدینه، بسیار کسان میزبانی وی را بجان می خواستند، اما گوئی بیم آن بود که از همچشمی ها رنجشی خیزد و از همان آغاز کار فتنه های خفته اوس و خزرج که در جاهلیت ایام خونین داشت بیدار شود، از این رو وی در کوچه های مدینه همچنان بر شتر خویش میرفت تا شتر نزدیک زمینی از دو طفل یتیم که گوشه ای از آن نمازگاه اسعد بن زراره نقیب انصار بود بخفت و پیمبر همه زمین را به ده دینار خرید و خاصّ مسجد و خانه خویش کرد و تا کار بنا پرداخته شود، ماهی چند، در خانه ابو ایوب انصاری که بنه وی بدان جا رفته بود و نزدیک مسجد بود و مخلا بود که ابو ایوب زن نداشت، اقامت گرفت و بلافاصله بنای مسجد و خانه های وی آغاز شد.

خانه را در اینجا بمعنی اطاق باید گرفت که مترجمان حدیث همه جا «دار» بمعنی «خانه» و «بیت» بمعنی «طاق» را «خانه» گفته اند.

قسمتی از زمین، خاص مسجد شد و اطراف قسمت دیگر به مرور

زمان، اطاق های گلین بر آوردند که در هر اطاقی یکی از زنان پیمبر جا می گرفت. پایه دیوار و همه درگاه مسجد را از سنگ بر آوردند و آنگاه دیوار باندازه قامتی با خشت بالا رفت. محمد (صلی الله علیه و آله) در حمل خشت با مسلمانان همدست بود و خشت به عبای خود نهاده پای کار میبرد، چنان که تش خاک آلود شد. علی (ع) و عمار در این کار از دیگران نشاطی بیشتر داشتند که خشتهای سنگین را دو و سه و چهار بدوش میبردند و از غبار آن باك نداشتند (1). بر قسمتی از حیاط طاقی از حصیر بر ستون ها از تنه های خرما زدند و روی آن را گل ریختند، اما گل اندک بود و هنگام باران آب گل آلود بر نمازگزاران میریخت.

يك بار پیمبر را گفتند: «اگر فرمودی گل بیشتر بر آن بریزیم که آب نریزد، يك بار نیز گروهی از انصار مالی فراهم کرده بیاوردند که این مسجد بساز و زینت آن بیفزای، مگر تا چند توانیم زیر این حصیرها نماز کنیم، و پیمبر فرمود: «نزدیک وقوع قیامت، مردم بزینت مسجدها تفاخر کنند» (2) و مسجد همچنان بود تا پس از او تغییرها در آن دادند. زمین مسجد خاک بود و هر کس دامنی شن همراه میبرد و بجای خویش میریخت که هنگام نماز بخاک و گل آلوده نشود، پیمبر این بدید و فرمود: «فرشی نکوست.» و همه مسجد را شن ریختند، و همه زینت که در ایام پیمبر بمسجد وی کردند همین بود.

در سالهای اول وقتی پیمبر بسخن می ایستاد، پشت به یکی از ستونها میداد. بسال پنجم هجرت نجاری از انصار به تبع نمونه ای که در شام دیده بود منبری سه پله بساخت که پیمبر هنگام سخن بر آن می نشست (3).

ص: 43

---

1- في منزل الوحی.

2- انسان العیون.

3- الاعلاق النفیسه.



معمولاً- پیمبر از پس نماز، سخن می گفت. در مناسبات خاص و حوادث بزرگ، سخنان وی از معمول بیشتر میشد. ضمن گفتار به سؤال کسان پاسخ میداد اما توغل در سؤال را خوش نداشت. مردم بدوی که تربیت کافی نداشتند، ادب حضور نگه نمیداشتند، گاه به استهزا سؤالات نامناسب میکردند، یکی که شتر گم کرده بود میگفت:

«شتر من کجاست؟» و یکی دیگر می پرسید: «پدر من کیست؟» و آیه صد و یکم از سوره مائده بجواب وی آمد که: لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ (1) که تعریضی از نوع عالی متناسب با مقام قرآن دارد.

بعضی دیگر سؤالات بی فائده می کردند، یکی می پرسید: «در بهشت اسب هست در بهشت شتر هست؟» (2) گاهی مسائل سופسطانی طرح می کردند که اثر تلقین یهودان در آن نمایان بود، می گفتند: «ما که کشته خویش می خوریم چگونه کشته خدا نخوریم (3)». مقصودشان از کشته انسانی ذبیحه بود که بحکم شرح حلال است و از کشته خدا حیوان مرده را منظور داشتند. این گفتگوها اذهان ساده را مشوش توانست کرد. پیمبر در باره آن میفرمود: «مادام که چیزی نگفتم مرا واگذارید، اسلاف شما از کثرت سؤال بضلال افتادند، وقتی دستوری بشما دادم هر چه توانید بدان کار کنید و چون از کار منعتان کردم بس کنید که راه صلاح اینست (4)». از قیل و قال بنی اسرائیلی که در قرون بعد در کار مسلمانان خللها کرد بشدت بیزار بود، روزی گروهی نزدیک خانه عایشه در باره قدر گفتگو داشتند، بشنید و خشمگین برون شد و گفت: «امت های سلف نیز چنین گمراه شدند.» (5) بار دیگر

ص: 44

1- بخاری.

2- ترمذی.

3- ابن ماجه.

4- اعلام الموقعین.

5- ترمذی.

بکسانی که در باره قدر سخن داشتند گفت: «اسلاف شما از بحث قدر بهلاک افتادند بشما دستور میدهم، که در این باب مشاجره نکنید.»  
(1) در باره کسانی که به بحث های بی حاصل سرخوشند میفرمود: «پیوسته سؤال میکنید تا آنجا که گوئید: «همه چیز را خدا آفرید اما خدا را کی آفرید.» مجلس وی عام بود، هر که خواهی گویا و هر که خواهی گو برو خانه وی نیز حاجب و دربان نداشت. اما زائران سمج موقع شناس را خوش نداشت، گوئی ابو هریره دوستی از این جمله بود که بدو فرموده بود:

زرنی غبّا تردد حبّا. و گویا حدیث:

«زر غبّا تردد حبّا». که با حذف ضمیر متکلم بصورت عام روایت شده تحریف همین عبارت است.

ادب و انضباط مجلس را خوش داشت، روزی بمسجد شد و حاضران را دید که حلقه ها بودند فرمود چرا متفرّقید فراهم آئید (2) که فرموده بود:

ید الله مع الجماعة. در انجمن عام، همگان بدور وی حلقه میزدند و هر که میرسید بی رعایت نسب و مقام، هر جا فراخی بود می نشست  
(3) فرموده بود: «کسی، کسی را از جا برنخیزاند که بجای او بنشیند.» (4) و: «هر که از جای خود برخاست و بازگشت باشغال آن اولی است» (5) و: «روا نیست در مجلس میان دو کس بی اجازه آنها فاصله افکنند.» (6) و آن کسان را که از جمع جلوتر آمده درون حلقه می نشستند لعنت کرده بود. (7) يك روز سه کس بیامدند، یکی در

ص: 45

1- مسلم، بخاری، ابو داود.

2- ابو داود، مسلم.

3- بخاری حدیث جابر بن ابی سمره.

4- بخاری.

5- بخاری.

6- ابو داود.

7- ترمذی حدیث حذیفه.

جمع جایی جست و نشست و آن دیگر برون جمع جا گرفت و یکی برفت پیمبر گفت: «این یکی از خدا جا خواست و جایش داد، آن دیگر شرم کرد و خدا از او شرم کرد و سوّمی روی از خدا بگردانید خدا نیز روی از او بگردانید.» (1) با همهٔ مهربانی و فروتنی، در دل کسان مهابتی داشت، آن یاران ممتحن که به نور تعلیم وی روشن بودند غالباً در انجمن، خاموش و منتظر میماندند تا بیگانه ای نامقید به ادب حضور بیابد و در سؤال بگشاید و پیمبر بسخن آید و فایده ها ببرند. البته آنها که به سبق و همّت و ثبات و انس از دیگران ممتاز بودند از این قید آسودگی داشتند. علی (ع) گوید: «من هر روز و شب پیش وی میرفتم، هر جا بود، با او بودم گاه او بخانهٔ من می آمد، وقتی نزد وی میشدم خلوت میکرد و زنان را برون میفرستاد چون از او میپرسیدم جواب میداد و چون ساکت می شدم سخن آغاز میکرد» (2).

در دوران مدینه که اسلام اوج گرفته بود، مستمعان به نقل سخنان وی رغبتی فوق العاده داشتند و آنها که از قبایل دور و نزدیک به یشرب می شدند چیزی از گفتار پیمبر را ره آورد کسان خویش میکردند. مسلّم است که ابنای بشر به سماع و فهم و حفظ و امانت یکسان نیستند. در همان دوران بودند کسان که به عمد، یا غفلت، گفتار وی را تحریف میکردند، یک بار بسخن ایستاد و گفت: «دروغ بر من فراوان میزنند، هر که دروغی بمن ببندد، جایگاهش از آتش پر شود (3).» اما نقل دقیق گفتار خویش را می پسندید، میفرمود: «هر که سخن من بشنود و بفهمد و برای ناشنیده نقل کند، خدایش سرسبز

ص: 46

1- مسلم.

2- کافی.

3- کافی.

دارد (1) و هم هنگام سخن میفرمود: «حاضر بغایب برساند که حاضر تواند سخن بکسی رساند که از وی فهیم تر باشد (2)» کسان را ترغیب میکرد که گفتار وی بخاطر سپارند. می فرمود: «هر که چهل حدیث از من بخاطر سپارد خدایش به بهشت در آرد.» و یا: «... خدایش روز قیامت دانا بر انگیزد.» و یا: «... به معرض حساب نیارد» و یا: «... روز قیامت شفاعت او کنم.» (3) گوئی در همان دوران، بعض کسان به ثبت قسمتی از سخنان وی پرداخته بودند که فرمود: «چیزی از من ننویسید و هر که جز قرآن چیزی نوشته باید محو کند.» شاید این منع از آن رو بود که بیم میرفت، ماثور نبوی با آیه های قرآن بهم آمیزد که بیشتر آن اسقاطها که در کلمات و آیات قرآن توهم کرده اند از اینجاست که توضیح آیه ای یا حدیث مستقلی را از عبارت قرآن امتیاز نداده اند. فی المثل در آیه دوازدهم از سوره نساء بدنبال: **وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ كَلِمَةٌ: «من أم»** افزوده اند یا در آیه يك صد و نود و هشتم از سوره بقره بدنبال: **أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ** عبارت:

«فی مواسم الحج» خوانده اند و یا در آیه يك صد و چهارم از سوره آل عمران بدنبال: **يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** جمله: «و يستعينون الله على ما أصابهم» آورده اند یا در آیه بیست و ششم از سوره فتح بدنبال: **فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ** جمله: «و لو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام» خوانده اند (4) و مسلم است که این عبارات اضافی که در عصر اول مایه گفتگوها شده از متن و سیاق قرآن نیست، توضیحاتی است که پیمبر یا اصحاب

ص: 47

- 1- نسائی.
- 2- بخاری.
- 3- خصال صدوق.
- 4- مقدمتان في علوم القرآن.

وی هنگام سخن یا قرائت در بعض آیات قرآن میکرده اند و توهم قرآن بودن آن از ضعف دقت مستمعان بوده است و هم آن عبارت معروف:

لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى واديا ثالثا و لا يملأ جوف بن آدم إلا التراب. که به غلط از اسقاطات قرآن به قلم برده اند، بی گفتگو حدیث پیمبر است و این غلط از ضبط مستمعان آمده که در آن روزگار نیز فهم درست و گوش دقیق فراوان نبود و آن بحر زخار معرفت که از دیار بی نشان به تعلیم نوع بشر آمده بود، از حسرت فهم درست خوندل بود که میفرمود: «هر که سخن مرا بشنود و بفهمد خدایش رحمت کند.» و: «ارزش مرد به فهم و ادراک اوست.» گوئی منع کتابت حدیث، غیر از بیم خلط دلیل دیگر نیز داشت که الفبای عربی به دوره خامی بود و وصل حروف و اسقاط دامنه ها صورت قطعی نداشت. اعراب و نقطه نبود آنچه مینوشتند رموزی بود که فقط نویسنده بکماک حافظه از آن بهره توانست برد و دیگران در کار خواندن آن زحمت ها داشتند و تحریفها میکردند که تفصیل آن بیاید. بعلاوه شمار آنها که خط توانستند نوشت، بسیار نبود تا آنجا که بعض اسیران بدر را در عوض تعلیم خط آزاد کردند. وسایل نوشتن نیز کمیاب بود. فقط نامه های پیمبر را که به ملوک عصر فرستاد بر پوست صاف شده آهو نوشتند. آیه های قرآن را بر پاره های چرم و چوب و سنگ و استخوان ثبت کرده بودند و مجموع قرآن به دوران پیمبر در کیسه ای بود و اگر بعض اصحاب صحیفه ای خاص خود داشتند فقط سوره ای یا آیه ای چند بود که پوست صاف آهو که صحیفه ای از آن توانستند کرد کمیاب بود و همه قرآن را بر آن نوشتن میسر نبود. به دوران بعد همه قرآن به صحیفه آمد و مصحف نام یافت.

پیمبر میخواست همه دقت مسلمانان، خاص قرآن شود.

بنویسند و بخوانند و بخاطر سپارند و بیاموزند و بیاموزانند و بکار بندند و در فضیلت قرآن و ترغیب کسان به مؤانست آن سخنان فراوان داشت، میفرمود: «فضیلت گفتار خدا بر سخنان دیگر چون فضیلت خدا بر مخلوق خویش است.» (1) و: «بهترین شما کسی است که قرآن بیاموزد و بیاموزاند (2) و: «هر که قرآن نیک خواند قرین فرشتگان است.» (3) و: «اگر یکیتان هر روز بمسجد آید و دو آیه قرآن آموزد از دو شتر داشتن بهتر است و سه آیه از سه شتر و چهار آیه از چهار شتر و همچنین» (4) و: «آن کسان که در خانه ای فراهم آمده به قرائت و دقت قرآن بردارند در رحمت خدایند.» (5) ضمیر خالی از قرآن را به خانه ویران مانند میکرد (6) و کسان را از فراموش کردن قرآن بر حذر میداشت میفرمود: «قرآن را بیاد آرید که از سینه کسان از گوسفندان فراری، گریزان تر است (7)» و: «حافظ قرآن چون آنست که شتر خویش عقاب کرده، اگر مراقب آن باشد بماند و اگر غافل شود برود» (8) و: «گناهی بزرگتر از این نیست که کسی سوره یا آیه قرآن بیاموزد و از خاطر ببرد» (9) و در فضل قرائت قرآن میفرمود: «خانه ای که قرآن در آن خوانده شود شیطان بدان درنیاید (10).» و: «قرآن بخوانید که روز قیامت از یاران خویش شفاعت میکند.» (11) در وصف قرآن میفرمود: «ریسمان محکم خدا و نور روشن اوست ذکر حکیم است و صراط مستقیم» و در فضیلت ضبط و حفظ قرآن میفرمود:

ص: 49

1- ترمذی.

2- بخاری، ابو داود، ترمذی.

3- مسلم، ابو داود.

4- مسلم، ابو داود.

5- مسلم.

6- ترمذی.

7- مسلم.

8- بخاری.

9- ابو داود.

10- ترمذی.

11- ترمذی.

«هر که ثلث قرآن فرا گیرد ثلث پیمبری را فرا گرفته و هر که نصف قرآن فرا گیرد و بدان عمل کند نصف پیمبری را فرا گرفته و هر که همه قرآن را فرا گیرد همه پیمبری را فرا گرفته، فقط وحی بدو نمیرسد.» (1) در باره مؤمن و منافق قرآن خوان و نخوان تمثیلی بدیع داشت، میفرمود: «مؤمن قرآن خوان چون ترنج است که بویش خوش است و طعمش خوب و مؤمن قرآن نخوان چون خرما است بی بو، با طعم شیرین. و منافق قرآن خوان چون علفی است خوش بو با طعم تلخ و منافق قرآن نخوان چون حنظل است بی بو و تلخ (2)».

به نزد وی اعتبار کسان به دانستن قرآن بود. روزی گروهی را به سفر جنگی میفرستاد، بدانها گفت: قرآن هر چه می دانید بیارید، یکی که از همه قوم جوانتر بود گفت: «من فلان و فلان و سوره بقره را از بر دارم.» فرمود: «برو که امیر این گروه تویی. (3)» مصعب بن عمیر قرشی و معاذ بن جبل انصاری که هر دو به روزگار جوانی با وجود اعتراض شیوخ، به مأموریت های بزرگ رفتند و سرپرستی مسلمانان مدینه را پیش از هجرت و حکومت مکه را پس از فتح بعهدہ گرفتند از این رو بود که در تعلیم و قرائت و حفظ قرآن، گوی سبقت از دیگران برده بودند.

قرآن آموختن آسان نبود که میباید آموخته را بخاطر سپرد. عمر سوره بقره را به دوازده سال آموخت و چون پایان برد، شتری بکشت (4) و پسر وی عبد الله همین سوره را به هشت سال آموخت (5) افاضل اصحاب هر يك سوره ای بیشتر نیاموخته بودند (6) کسانی که

ص: 50

- 1- الجامع لأحكام القرآن.
- 2- بخاری.
- 3- ترمذی.
- 4- الجامع لأحكام القرآن.
- 5- الموطأ.
- 6- ترمذی.

همه قرآن آموخته بودند چهار یا شش تن پیش نبودند که علی (ع) و عبد الله بن مسعود و ابن ابی کعب و معاذ بن جبل از آن جمله بودند (1). عبد الله بن مسعود میگفت: ما قرآن مشکل آموزیم و آسان عمل کنیم و اخلاف ما آسان آموزند و مشکل عمل کنند (2).

پیمبر نمیخواست یاران بکتابی غیر قرآن توجه کنند. روزی عمر صحیفه ای از تورات (شاید قسمتی از تورات) نزد وی آورد و گفت:

«این تورات است» پیمبر خاموش ماند، عمر خواندن آغاز کرد و وی خشمگین شد و گفت: «بخدا اگر موسی ظهور میکرد پیرو او میشدید و مرا رها میکردید، و اگر موسی نبوت مرا درک کرده بود پیرو من میشد» (3) در باره حرمت قرآن سخت دقیق بود، اجازه نمیداد کسان قرآن را با خود به سرزمین کفار برند (4) مبادا به دست ناکس افتد و حرمت آن برود. (5) يك روز قسمتی از قرآن را پیش یکی از جوانان هذیل دید که يك یهودی نوشته بود گفت: «هر که چنین کرده خدایش لعنت کند، احترام کتاب خدا را نگه دارید (6)» بعضی سوره ها را بر بعض دیگر ترجیح میداد، میفرمود (یس) قلب قرآن است (7) حقا آن سیاق بسیار موزون که (یس) دارد و کلماتش چون زیباترین اصوات آهنگین طرب انگیز است و جمال معنی که در آن هست که وصف دقیق بهشتیان و جهنمیان است، شایسته وصفی چنین است که قرآن اوج بلاغت است و (یس) زبده بلاغت قرآن است. پس از نزول سوره فتح در باره آن فرمود امشب سوره ای بمن نازل شد که آن را از همه

ص: 51

- 1- مقدمتان في علوم القرآن.
- 2- الجامع لأحكام القرآن.
- 3- ابو داود.
- 4- دارمی.
- 5- توضیحات مالك.
- 6- الجامع لأحكام القرآن.
- 7- بیهقی ترمذی.



جهان عزیزتر دارم (1) که نزول فتح در لحظه ای دقیق بود، بسال ششم هجرت که وی با مسلمانان سر زیارت کعبه داشت، مکیان راه بستند و در حدیبیه پیمانی بسته شد که آن سال باز گردند و سال بعد زیارت کعبه روند که آن را عمرة القضا گفتند. بازگشت بظاهر شکستی بود و بعضی یاران عجول غافل از دقایق سیاست، جنجالی کردند، اما بحق قرارداد حدیبیه فتحی بزرگ بود که مکه معاند، دولت نوزاد اسلام را شناخته بود که راه مکه بر مسلمانان باز شده بود و هنگام بازگشت در راه که پیغمبر بر پشت شتر بود وحی آمد و همه سوره فتح يك جا نازل شد و نوید الهی، مسلمانان غمزده را که در حوادث فردا نتایج حدیبیه را نمی دیدند شادمان کرد، خدا اجل و علا رأی پیغمبر خویش را تسجیل کرده بود.

قرآن، محبوب وی بود که از قرائت و استماع و املا و تلقین آن سیر نمیشد. همیشه پیش از خواب مسبحات قرآن یعنی سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن را که کمی از يك جزو قرآن کمتر است می خواند. (2) گاهی نیز بخواندن الم سجده و سوره ملك اكتفا میکرد. (3) بسا میشد که شبانگاه بقره و آل عمران را در يك رکعت میخواند. (4) این دو سوره از چهار جزو قرآن کمی کمتر است و اگر بیاد داشته باشیم که وی قرائت به تقطیع میکرد مثلاً- در قرائت حمد بر الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وقف میکرد و باز بر الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وقف میکرد (5) صبر و ثبات وی بر این قرائت طولانی در نماز شب آشکارتر می شود. شب هنگام آنقدر بخواندن سوره های طولانی پیا

ص: 52

1- بخاری.

2- ترمذی.

3- مقدمتان في علوم القرآن.

4- مقدمتان في علوم القرآن.

5- ترمذی.

می ایستاد که بیم میرفت پاهایش بشکافت. در آخر عمر که از ضعف، و هم از سنگینی تن قدرت قیام طولانی نداشت نشسته نماز شب میکرد و هنگام رکوع بیا میایستاد و به رکوع میرفت (1).

قرآن بدو نازل شده بود همه را کلمه به کلمه و آیه به آیه میدانست. وقتی آیه ای می آمد به کاتبان وحی می گفت این را به دنبال فلان آیه بگذارید. (2) هر سال جبریل قسمتهای نازل شده قرآن را بر او تکرار میکرد و باز خوش داشت کلمات آسمانی را از قاریان دیگر بشنود. ابن مسعود گوید: روزی بمن گفت: برای من قرآن بخوان.

گفتم: برای تو که قرآن بتو نازل شده؟ گفت: دوست دارم از دیگری بشنوم. سوره نساء را آغاز کردم و همین که به آیه چهل و یکم رسیدم که: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا دیدم که دیدگان وی از اشگ پر شد و گفت: بس است. (3) و هم شبی از خانه یکی از یاران برون شد، از خانه ای صدای قرآن بلند بود بایستاد و مدتی گوش داد (4).

اگر کتابت قرآن بعهدۀ کاتبان بود املا و تلقین آن همه بعهدۀ وی بود. علی (ع) گوید: «آیه ای بر پیامبر نازل نشد مگر برای من خواند و املا کرد و بخط خویش نوشتم و تفسیر آن بمن آموخت». (5) ابن مسعود می گفت: هفتاد و چند سوره قرآن را از دهان پیامبر آموختم. (6) قرآن را رشته وحدت جماعت می شمرد، میفرمود مادام که دلها پتان به قرآن مؤتلف است بخوانید و همین که مختلف شدید

ص: 53

1- بخاری.

2- الاتفاق.

3- الجامع لأحكام القرآن.

4- مقدمتان في علوم القرآن.

5- خصال صدوق.

6- بخاری.

بس کنید. (1) يك بار شنید که دو تن در آیه ای اختلاف کرده اند خشمگین شد و فرمود: «اسلاف شما از این جهت هلاک شدند که در کتاب خویش اختلاف کردند.» (2) میفرمود: «قرآن نازل نشده که آیه های آن را با هم قیاس کنید که آیه های قرآن مصدق يك دیگر است، هر چه از آن را دانستید عمل کنید و هر چه متشابه بود بدان مؤمن باشید.» (3) از تفسیر قرآن به هوس و رأی، بشدت منع کرده بود که:

«هر که قرآن را برای خویش تفسیر کند اگر هم بصواب کند خطا کرده است.» بهمین جهت قسمتی از گفتار وی توضیح آیه های قرآن بود که قرآن مشکلات و تشابهات داشت و بسیار کسان به غرض یا بغفلت حتی آیه های واضح را توضیحات عجیب میکردند، فی المثل در آیه يك صد و هشتاد و چهارم از سوره بقره در باره شب صیام که گوید:

كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ وَ سِپیدی صبح و سیاهی شب در اختلاف سحرگاه برشته سپید و سیاه همانند شده و استعاره ای ظریف شایسته قرآن در سخن هست. یکی از یاران، شبانگاه روزه، رشته سپید و سیاه بکف در حیاط همی رفت تا سیاه از سفید کی تواند شناخت و پیمبر او را از غفلت باز آورد که رشته سیاه و سپید، روشنی و تاریکی روز و شب است.

و هم آیه نود و چهارم از سوره مائده که متمم آیه تحریم خمر است و بجواب شبهه کسان در باره آن مؤمنان که خمر میخورده و بمرده اند آمده که: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا، شبهه دیگر پدید آورده بود که عثمان بن مطعون و عمرو بن معدیکرب که مردمی تجمل دوست بودند و به میخوارگی رغبتی داشتند پنداشتند که بحکم

ص: 54

1- بخاری.

2- مسلم.

3- اعلام الموقنین.

آیه میخوارگی را ادامه توانند داد که بدخواه خویش فعل ماضی را از زمان منسلخ میگردند تا معنی چنین شود که مؤمنان هر چه خوردند گناه ندارند.

و هم آیه يك صد و نهم از سوره بقره که گوید: **وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ** برای بعضی کسان این وهم آورد که از رعایت قبله معافیت هست که هر جا رو کنند جهت خدا است. غافل از آنکه آیه مناسبت و حادثه خاص دارد که شبانگاهی گروهی از مسلمانان راهسپر بودند و سمت قبله نتوانستند یافت و هر کس به پندار خویش نماز بسوئی برد و صبحگاهان حال پیش پیمبر آوردند و این آیه، خاص حالت ایشان بود که مشرق و مغرب خاص خداست و (بهنگام حیرت) هر جا رو کنید جهت خدا همان جاست.

و هم آیه يك صد و هشتاد و هشتم از سوره آل عمران که گوید:

**لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَقَارَةِ مِنَ الْعَذَابِ** که در همان دوران اول بعضی کسان از عموم آن بحیرت بودند که بی گفتگو همه کس از آنچه دارد شادمانست و دوست دارد بآنچه نکرده شناس کنند، غافل از آنکه آیه در باره گروهی از یهودان است که پیمبر در باره حکم تورات نکته ای از ایشان پرسید و حق را نهان کردند و چیزی بخلاف واقع گفتند و به کار ناکرده، منتظر ثنای پیمبر بودند که او را از واقع کار بی خبر می پنداشتند.

قرآن از این بلیه ها بسیار داشته و در هر دوران کسان بوده اند که از نبودن فهم درست یا بودن غرض، گفتار خدا را از معنی آن بگردانیده با نقش پندار خویش منطبق میکرده اند و بعضی از این تحریفها که در معنی قرآن شده شگفت انگیز است. از جمله بیان بن

سمعان پیشوای فرقهٔ بیانیه که از فرق منقرض اسلام است جمله: هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ را از آیه يك صد و سی و هشتم سوره آل عمران با نام خویش انطباق میداد و دعوی داشت که قرآن بنام وی ناطق است! و مانند وی، عبید الله مهدی که در افریقا کَرّ و فری داشت و حکومتی پی افکند دو دستیار بنام نصر الله و فتح داشت و آیه اول سوره نصر را که گوید: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وصف حال آنها قلمداد میکرد که به زعم وی از پس آمدن «نصر الله» و «فتح» مردم افریقا فوج فوج بدین خدا درون میشدند (1) و البته «دین خدا» مطابق این توجیه ناروا همان فرقهٔ فاسد وی بود! و نظیر این گفتهٔ آنهاست که پنداشته اند بقره محکوم بقتل در آیه شصت و هفتم از سوره دوم قرآن عایشه است و جبت و طاغوت در آیه شصتم از سوره نساء معاویه و عمرو بن عاص است (2) و نظیر این انحراف از هدف قرآن، تأویلات ابن عربی شیخ طریقت اشراق است که به پندار وی در حکایت موسی «صندوق» یعنی «طبع انسانی» و «دریا» یعنی «ورطهٔ معرفت عالی» که موسی را در صندوق طبع انسانی کرده و در بحر معرفت الهی افکنده اند (3) و خرافه اغنام بی بها خذلهم الله از همین باب است که پنداشته اند کلمه «امر» در قرآن اشاره بطریقهٔ ملعونهٔ ایشان است. حقا عجب است یکی پر مایهٔ کم مایهٔ متعرب بجای «کار» گوید «امر» و تنی چند فرومایه تر از او پندارند که این کلمه را خاص ایشان کرده اند! و این از همان باب است که یکی مدعی نبوت میگفت پیامبر از ظهور من خبر داده که نام من «لا» است و او فرموده:

لا نبی بعدی. یعنی «لا» پس از من پیغمبر است. دریغا که در دنیای ما از جهل بی خبران و کوشش صاحب

ص: 56

1- محاسن التاویل.

2- تاویل مختلف الحدیث.

3- فصوص الحکم فصل 25.

غرضان، بازار لاطایل کساد نیست و از غباوت کسان پناه بخدای مَنان باید برد.

به شهود آن وضع و پیش بینی این اوضاع بود که پیامبر تفسیر قرآن را مقید کرده بود و همه جا کتاب و سنت را قرین میکرد و به رعایت و تبعیت آن سفارش میفرمود که نزد وی کتاب و سنت در تعیین حق دین و دنیا، چون دو پهلوی مسطر مکمل یک دیگرند، می فرمود: «یکیتان بر جای خود نشیند و گوید هر چه در کتاب هست مرا بس است.» و آن علم که بدان ترغیب میفرمود و در فضل آن گفتارها داشت قرآن و حدیث بود که فرموده بود: «علم آیه ای استوار است با سنتی برقرار الخ...» (1) و در متون حدیث هر جا حدیث از علم هست، بی گفتگو منظور علم حدیث است که در آن روزگار علم متبع جز آن نبود.

بنا بر این همه کار پیامبر ترویج و تعظیم و توضیح قرآن بود که قانون اساسی اسلام همان بود که در اسلام قانونگزاری خاص خداست: وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ (2) و هر که خدا را دوست دارد باید پیامبر را اطاعت و تبعیت کند، إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي (3). که خدا مرجع فصل امور است و پیامبر را تالی خویش کرده که: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (4) و حکم رسول، حکم خداست: وَ مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (5). و آنچه فرمان دهد باید پذیرفت و از آنچه منع کند باید پس کرد: وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (6)، که برای مسلمانان مقتدائی نکوست:

ص: 57

1- ابن ماجه.

2- شوری، 10.

3- آل عمران، 31.

4- نساء 59.

5- نجم، 3.

6- حشر، 3.

لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (1) و اطاعت وی اطاعت خداست:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (2) و در موارد مکرر اطاعت وی قرین اطاعت خدا آمده: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ (3). و در موارد دیگر اطاعت وی از اطاعت خدا حتی به لفظ فاصله ندارد که نه قرین اطاعت خدا بل عین اطاعت خداست: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ (4) أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (5). وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ (6) أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ (7) و نتیجه اطاعت فوز و فلاح و بهشت و هدایت است: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ (8). وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ (9) وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ (10). وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشِ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (11) وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا (12). و عصیان پیمبر عصیان خداست و نتیجه هر دو ضلال است و جهنم است: وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ (13). وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ... يُدْخِلْهُ نَارًا. (14) و معارضه با پیمبر معارضه با خداست و موجب سر کوفتگی و ذلت است: إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُفُّوا (15). إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (16). و مرتکب آن مستحق جهنم است: أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ (17).

ص: 58

1- احزاب، 21.

2- نساء، 80.

3- محمد، 23.

4- آل عمران، 132.

5- انفال، 20.

6- تغابن، 129.

7- نساء، 59.

8- فتح، 10.

9- نساء، 13.

10- احزاب، 71.

11- نور، 52.

12- نور، 54.

13- احزاب، 36.

14- نساء، 14.

15- مجادله، 5.

16- مجادله، 20.

17- توبه، 63.

مبادی دین همه در قرآن بود و کار پیمبر همه توضیح و شرح فروع بود. فی المثل نماز در قرآن هست اما کیفیت آن نیست و هم در باره زکات هیچ توضیح نیست و در باره حج و نکاح و طلاق و سایر عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و فرائض، توضیحات همه فروع را از نصوص پیمبر گرفته اند و این فقه دامنه دار را که بی گفتگو مجموعه ای به زیبایی و نظم و شمول آن در دفتر معنویات بشر نیست پی افکنده اند و آن خرده بینان که از اشتراک بعضی تشریحات وی با مبادی تورات و حقوق روم و رسوم بابل، فرصتی برای غرض نمائی دیده اند ندانسته اند یا نخواسته اند بدانند که خمیر مایه عدل و نصفت در سنت خدا و فطرت بشر بیش از یکی نیست. حفظ جان و حمایت خانه و حاصل کار و فروع بسیار در این بابها متفق علیه نوع بشر است و هر جا فطرت سلیم از قید هوس آزاد شود، چون قطب نمای سالم، سوی این مبادی می‌رود. راستی مگر این خرده بینان که تنی چند از خاورشناسان یهود پیش صف آنها میدوند، شایسته میدیدند پیمبر ما بحکم آنکه حمورابی در لوح خویش و موسی در تورات، و روم در مجموعه حقوق بحکم فطرت با هدایت خدا چیزی از مایه نصفت و عدالت داشته اند، تشریحی بر ضد آن بیارد و سنت مستقر خدا را نقض کند؟ بجز آن سخنان که در توضیح مسائل دین میگفت، به ترغیب خیر و اعلای فضیلت و توهین رذیلت و تأیید آن صفات که فاصل انسان و حیوان است سخنها داشت که میان او و رسوم کهن که به تبع مردگان از ما ورای قرون و از ظلمات قبور بر ضمیر جماعات حکومت داشتند جنگی سخت بود، حقا آن دشمنان صعب و هول که محمد و اسلام از ایشان به رنج و خطر بودند، گروههای مجهز بدر و احد و



احزاب و حنین نبودند که به تأیید خدا همه شوکت ایشان بساعتی و روزی چند بشکست. مغرور آمدند و زبون برفتند و نور خدا از دشمنان خموشی نگرفت. بلکه خطر بزرگ از جانب آن دیوان تنوره زن بود که از رسوم سلف در ضمیر ابنای زمان کمین داشتند و هر چه توفیق اسلام بیشتر میشد چون ماران گرما دیده هیجانشان فزونی میگرفت. جهاد اکبر و جنگ پر خطر این بود و دریغ که آن قهرمان قهرمانان در این جنگ مهیب بخلاف جنگهای میدان، یاران فراوان نداشت.

این نهضت عجیب که به دیده قرشیان، هوسی گذران می نمود و یهودان یثرب بغلط آن را بازیچه اهوای خویش میخواستند نور افکن بزرگ تاریخ بود. دنیای کهن در کار سقوط بود و دنیای نو در شهرک یثرب، از مادر زمانه میزاد و نظم جدید، با همه کارشکنیها که قرشیان و منافقان و یهودان بر ضد آن میکردند چون موجی بزرگ به دریای طوفانی پیوسته وسعت میگرفت. اراده خدا چنین بود که خسروان از صحنه تاریخ برون شوند و قیصران از قلمرو خویش واپس روند و اواسط الناس ابطح و گله بانان یثرب به نور مسلمانی در عرصه حوادث تجلی کنند، پی افکن این تحول بزرگ محمد (صلی الله علیه و آله) بود که از آن مردم ضعیف، جماعتی نیرومند میساخت. جماعتی که میباید شش قرن و بیشتر از یثرب و دمشق و بغداد و قاهره و قرطبه بر دنیا حکومت کند و قرنهای پس از آن به نفوذ معنوی چون اهرام بلند، در عرصه تاریخ مشار با لبنان باشد! جماعت خوب را از افراد مهذب میتوان ساخت، اما شمار افراد مهذب فراوان نبود. مشکل بزرگ همین بود، میباید همه چیز را از نو ساخت. از مردم عرب، بدویان همه خشن و بی ادب و شهریان یکسره

فاسد بودند، مکه جاهلیت عیاشخانه عرب بود و از ام الفساد بزرگ تمدن یعنی زن، بوضعی ننگین تر از آنچه توان پنداشت، بهره ور می شدند. روسپیان، بسیار بودند و از آن جمله هفت تن در مکه مقارن بعثت در اوج شهرت بر خانه خویش پرچم داشتند (1). در یثرب شهر دوم حجاز نیز زنان بدکاره فراوان بودند که خویشتن بکرایه می دادند و از همه مردم شهر مالدارتر بودند. رسوم زمان، کسب مال را از تن زنان ناروا نمی شمرد.

عبد الله ابن جدعان تیمی از کرایه دادن کنیزان، سود فراوان می برد. عبد الله بن ابی، مدعی سلطنت یثرب چند کنیز داشت که به زناکاری می فرستاد و از حاصل کارشان جیب می انباشت و اگر روزی دخلشان کمتر از انتظار بود از خانه برونشان می کرد که بروید کار کنید و آیه سی و سوم از سوره نور به توییح وی آمد که: *وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ*. رسومی بسیار زشت داشتند یکی زن خود بخانه مرد دیگر می فرستاد که با وی همبستر شود و زن روزها و هفته ها بخانه بیگانه می ماند و این را نکاح استبضاع می گفتند. مردان فراوان، کمتر از ده، با زنی رابطه می یافتند و مولود حاصل از این عمل بدلخواه زن یا بحکم قیافه شناس خاص یکی از آنها بود. (2) عمرو بن عاص داهیه عرب و فاتح مصر و موجد جنجال حکمیت صفین، از چنین فضاحتی زاده بود (3). طلبکار بحکم رسوم، زن یا دختر بدهکار را بحریم میداد و از کار مزدشان، طلب خویش ایفا میکرد. این رسوائی در فقه نامکتوب آن زمان عنوان مساعات داشت (4) و ادبنات و قتل فرزند از بیم فقر که قرآن بروج آن ناطقست و شناعت قوم لوط از دفتر سقوط این مردم

ص: 61

---

1- اسباب النزول واحدی.

2- ابو داود.

3- ابن ابی الحدید.

4- من تاریخ الحركات الفكرية في الاسلام.

نیم وحشی که در بوتۀ تعلیمات محمّدی گداخته و صافی شدند برگی بیش نیست. از وضع خوراک ایشان کلمه ای بشنوید تا بدانید جبر اقتصاد این جماعت محصور در کوهستان های خشک و کویرهای بی آب را در ورطۀ فلاکت تا کجا برده بود! خوردن موش و سوسمار و مار عار نبود. کنه آغشته بخون، برادۀ شاخ، باقی مانده ناخن، عقرب و عنکبوت را با هر چه جانی داشت و قوتی توانست شد میخوردند.

مردم بنی اسد را بخوردن سگ عیب میکردند (1). شایع بود که همینان و مردمی از طوایف دیگر از خوردن انسان نیز باک نداشته اند. مایع شکنبۀ شتر را برای رفع تشنگی میخوردند (2) هنگام عبور از خیابانهای سخت، شتران را سیراب میکردند تا در شکنبۀ آن ذخیره آب داشته باشند (3) وقتی شتری را سر میبردند خون آن را به ظرفی کرده بچوب میزدند تا لخته ها ته نشین شود و زرداب باقی مانده را برای رفع عطش میخوردند (4). فکر کنید مردمی که همه عمر روغن بتن زنند و آب نزنند در آن گرمای سخت، چه عفونتی جانفرسا میگیرند؟ از همین مشقت قصه خروار توان خوانند و حقا مردمی چنین را به نور تاریخ و تمدن کشیدن کاری معجز آمیز است و فقط خدا میداند پیمبر منتخب مهذب وی در کار تهذیب آن شهریان نیم بدوی که دستخوش رسومی چنین رسوا بودند و آن صحراگردان خشن که: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ** وصف حال ایشان است چه رنجها کشید که بیم شکست بدر و هول سقوط احد و خطر تفرقه چنین در قبال آن هیچ است.

از این همه رنج، فقط شمه ای از تاریخ تراوش میکند. بیچاره تاریخ نیم کور از آن لرزه ها که این جان مهذب در تماس با مردم بی ادب

ص: 62

1- البخلا.

2- البخلاء.

3- عیون الاخبار.

4- البخلاء.

پیوسته بدان دچار بود چه میدانند! چیزی از آنچه گفته بخوانید و همه آنچه نگفته بقیاس بدانید. فی المثل مردم بنی ظفر که از انصار بودند تقاضائی عجیب داشتند که یکی از ایشان طعمه نام، زرهی از همسایه خود بر بود و در خانه زید بن سمین یهودی نهان کرد. صاحب مال زره خویش بجست و یهودی قصه خویش بر ملا کرد که زره از طعمه گرفتم. ظفریان نزد پیمبر شدند که از ظفری طرفگیری کند و تهمت بر یهودی افکند و آیه صد و چهارم تا صد و سیزدهم سوره نساء در همین باب آمد که خطاب: لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ ضَمَنَ آنست.

(1)

راستی برای یکی چون محمد (صلی الله علیه و آله) که خاطری از افکار آسمانی سرشار داشت چه رنجی جانکاه تر از این که کسان به این دستاویز که از نور هدایت وی اقتباسی کرده اند، دامنش را به دنائت های زندگی حقیر خویش آلوده خواهند! و بلاهت مکیان از این عجیب تر بود که در صبحگاهان دعوت، که خورشید نورافشانی کرده بود به سازش آمدند که خدای محمد (صلی الله علیه و آله) را به صف بتان خویش پذیرند و همه را با هم ستایش کنند و همه سوره: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ به تقریر ایشان آمد. بر راستی رنج سنگ خوردن و دندان باختن و آواره قبایل شدن بقیاس این رنجها که زندگی محمد (صلی الله علیه و آله) از آن مالا مال بود، شهد شیرین است.

قرآن از سبکسری بدویان و آن سرگرانی که با پیمبر داشتند و آن منت که از مسلمانی خویش بر او مینهادند حکایت میکند و آیه هفدهم از سوره حجرات ملامت آنهاست: قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ.

بدویان تمیم که به یثرب آمده بودند از صحن مسجد محمد (صلی الله علیه و آله) را که در خانه خویش بود، به بانگهای ناهنجار میخواندند که ای محمد

ص: 63

بیا! ای محمد بیا! و آیه چهارم سوره حجرات بی خردیشان را میکند که: **إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** از آیه پنجاه و سوم سوره احزاب که: **لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ** و دنباله آن که مزاحمان موقع ناشناس را از جلوس نابهنگام در خانه پیمبر منع میکند، توان دانست که حتی شهریان غریق در خشونت بدوی از ساده ترین اصول تربیت که الفبای زندگی مدنی است، بی خبر بوده اند. یک روز در کوچه های یثرب او را دیدند که بادیه نشینی عبای وی را بسختی همی کشید چنان که گردنش از فشار عبا سرخ شده بود و بانگ میزد ای محمد! بقدر بار این دو شتر بمن بده تو که از مال پدرت نمیدهی! از اوهام عجیب بدویان یک نمونه بشنوید که برای تشخیص خوب و بد و حق و ناحق، مقیاسی خاص داشتند، یکی از آنها به یثرب میشد، اگر در غیاب او زنش پسر آورده و اسبش کرّه ای کرده بود میگفت: «چه دین خوبی است!» و اگر زنش بار نگذاشته و اسبش کرّه نکرده بود میگفت: «چه دین بدی است. (1) حتی در آن دوران که اسلام از ورطه بلایای سخت سالم در آمده بود و بسط و استقرار آن قطعی مینمود، بعضی بدویان که از مناعت قبیله خویش غروری داشتند، از دین خدا امتیاز میخواستند که بتان خویش نگهدارند و نیمه مسلمان و نیمه بت پرست باشند که به استقرار دین نوامید میداشتند و از بازگشت وضع کهن بيمناك بودند و پنداشتند احتیاط همین است. بعضی کسان چون عمرو بن معدیگرب توقع داشتند پیمبر حرمت شراب از ایشان بردارد. ثقفیان که توفیق اسلام را تقووق قریش میشمردند از مسلمانی، امتیازات بیشتر میخواستند، میگفتند ما مردمی عزیزیم از زنا چگونه توانیم گذشت و هم از ترك ربا

ص: 64

بیم داشتند، میگفتند: «همه کسب و سود ما از ریاست، حرمت ربا و زنا از ما بردارید که ربا خوریم و زنا کنیم و مسلمان باشیم». (1)

عاقبت آن کوشش مداوم پنجاه شصت ساله از چوپانی و بادیه پیمائی و مقابله با حریفان و فرماندهی جنگ و تدبیر امور جماعت و نگرانی دائم از سرنوشت اسلام با آن رنجهای توانکاه که شمه ای از آن گفتیم محمد(صلی الله علیه و آله) را خیلی زودتر از آنچه انتظار میرفت از پا در آورد. در سالهای آخر این بنیه نیرومند که نمونه قوت و صلابت بود در هم شکسته بود. گفتند يك زن یهودی بانتمام کشتگان خیر بره بریان زهر آلود پیش آورد و وی از شأنه آن چیزی چشید، من ندانم اثر زهر در مزاج انسان چگونه بتدریج ظاهر تواند شد! اما گوئی آن شرنگهای مداوم که از حوادث ناملایم در جان وی نفوذ کرده بود برای ویرانی بنیه ای به نیرومندی وی که در همه عمر تب نکرده بود بس بود. در حج وداع چنان ناتوان بود که طواف کعبه و سعی صفا و مروه را بر شتر کرد و آن خطبه معروف را که در عرفه گفت و آخرین خطبه مفصل اوست، با فواصل بیش از معمول گفت که از ناتوانی، قدرت استمرار سخن نداشت. (2)

در همین دوران چند موی سپید بر سر و محاسن وی نمودار شده بود، میفرمود: «سوره هود و نظایر آن یعنی همه سوره ها که وصف احوال قیامت است، مرا پیر کرد.» در سال آخر میفرمود: «جبریل هر سال يك بار قرآن را بمن عرضه میکرد و امسال دو بار کرد.» معلوم میشد این ضمیر منور که به تأیید خدا تکلیف بزرگ خود را انجام شده میدید، از کوشش ظاهر بریده بکوشش معنوی دل بسته و از خلق رو بخالق کرده بود. گوئی در همین دوران به رؤیا دید پسران ابی العاص

ص: 65

1- امتاع الاسماع.

2- امتاع الاسماع.

چون بوزینگان بمنبر وی جست و خیز میکنند و مردم را از راه بدر میبرند و از آن پس تا هنگام مرگ وی را شادمان ندیدند و آیه شصتم از سوره بنی اسرائیل بتوضیح این حال است که: **وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ. (1)**

در اینجا گوشه ای از زندگی رقت انگیز محمد(صلی الله علیه و آله) نمایان می شود که از همه مصیبت ها جانسوزتر است. تو گوئی باغبانی به نیروی خلاق ایمان، از تیغستانی صعب باغی فرحزا کرده و در آن از همه گل ها آورده به رنگ و بو دلفریب و جانفزا و ناگاه به رؤیای صادق بیند که سگ بچگان در باغ بتکاپو درند و گلها پا مال و رنجها هدر شده! او رنج محمد(صلی الله علیه و آله) از این سخت تر بود که همه علایق خویش به اسلام داده بود و خدا میداند در طی بیست و سه سال و بیشتر در پی افکندن و بر آوردن این کاخ رفیع مسلمانی از ابنای زمان و خاصه از امویان مکار دون که با دودمان هاشم، کینه دیرین داشتند چه رنجها دیده بود! خدایا در این دنیا که باراده خویش آفریده ای رنجها هست که نه با کلمات عادی توان گفت و نه دراکه های معمولی درک آن توانند کرد. باید آن حالات را داشت که درک سوزش آتش جز به لمس نتوان کرد.

محمد(صلی الله علیه و آله) همه عمر از کید قرشیان به رنج بود. در صبحگاه دعوت که مسلمانان از تهدید دایم ایشان بخطر بودند گروهیشان از راه باب المنذب آواره افریقا شدند و همو با باقیمانده مسلمانان، محصور درّه ابو طالب شد و آذوقه بر آنها بسته شد و عاقبت بدعوت کسان آواره قبایل شد و از خطر محقق به یثرب پناه برد. سلسله جنبان همه جنگ های خونین، قرشیان بودند اما چون کاری از پیش نبردند و

ص: 66

ستاره دین نو اوج گرفت و مکه به قلمرو اسلام افتاد، آن مردم معامله گر سودطلب که همه چیز را بمیزان دانک و قیراط می سنجیدند با نرمشی عجیب رو بمسلمانی کردند و دشمنان دیروز، مسلمانان امروز شدند که سوداگران بودند و همه جا سود خویش میجستند.

نامسلمانی و مسلمانی بهانه بود که هدف، یکی بیش نبود و مسلمانی دستاویز شد. پس از فتح مکه آن دم که بلال از فراز کعبه گلبانگ الله اکبر بر آورد همینان که بزبان، مسلمان و به دل کافر بودند، کفر خویش عیان کردند (1) و آن صبحگاه که در تنگنای دره حنین تفرقه در جمع اسلام افتاد سخنان کفر آمیز گفتند که جادوی محمد (صلی الله علیه و آله) باطل شد و محمد و مسلمانان قد علم نخواهند کرد و چون از ثبات تنی چند از مسلمانان بدل، شکست محقق بفتح بدل شد باز همینان زبان بمسلمانی نهادند و همه غنائم هوازن خاص خویش کردند (2). ابو سفیان، دشمن شماره یک اسلام با دو پسرش یزید و معاویه هر کدام یک صد شتر و چهل کیل نقره گرفتند (3) و همو در سفر حنین بدنبال سپاه میرفت و از مخلفات راه بار شتر خویش سنگین کرد و بعد از حنین مدد و مال از مدینه بدو میرسید (4) و دیگر قرشیان که تا هفته پیش علمدار جنبش ضد اسلام بودند و از ماجراجویی ثمر نبرده بودند از اسلام دروغین خویش بهره گزاف بردند و هر کدام از غنائم حنین یک صد و دویست و سیصد شتر گرفتند.

اما این بزرگ منشی که محمد (صلی الله علیه و آله) بجای شمشیر تیز کیسه زر می نهاد در دل این دغلان اثر نداشت که عمری به کفر خو کرده بودند و همه خاطرات قدیم در ضمیر خویش داشتند و پیوسته میکوشیدند تا

ص: 67

1- امتاع الاسماع.

2- انسان العیون.

3- امتاع الاسماع.

4- ابو داود.



نهضت نورا که چون سیل نیرومند از سرشان گذشته بود، در مجرای آرزوهای خویش سر دهند و همه آن قدرت که با ظهور اسلام از کف داده بودند در سایهٔ مسلمانی بچنگ آورند. تاریخ از این قضایا جز به تلمیح سخن نمیکند که چون روغن بسطح حوادث میلغزد و از توطئه ها و ائتلاف های نهان که چرخ عقربه حوادث است، چیزی نمی بیند و آنجا که نص نیست سخن به تخمین نباید گفت اما این سخن که پیمبر فرمود: «این طایفه قریش امت مرا نابود خواهد کرد (1)» از روایت های مفصل گویاتر است. معلوم نیست در ضمیر محمد از فتنه جوئی قرشیان که به میراث عظیم او چشم طمع داشتند و بی گفتگو آثار این طمع را در حوادث و قیافه ها عیان میدید چه طوفانها بود که در آن ایام آخر در آن شب که بحال تب به بقیع رفت بتلویح آرزوی مرگ کرد و خطاب باهل قبور گفت: «این حال که دارید بشما خوش باد» و گوئی حوادث نهان را در آینه عیان میدید که افزود: «فتنه ها چون پاره های شب سیاه از پی هم میرسند، آخر به اول پیوسته و فتنه آخر از فتنه اول بدتر است.» (2) این سخن آن کس میگفت که در همه عمر نشان ثبات و استقامت و صلابت بود. از حوادث مخوف باک نداشت و مقابله با خطر تقنن او بود! خدایا مگر حق شناسی ها و زیاده طلبیها و فرو مایگیهای ابنای زمان با این ما فوق انسان چه کرده بود که به استقبال مرگ میرفت! غوغا از بستر مرگ وی آغاز شد. می خواست نامه ای بنویسد یا بنویسند، تا به تعبیر وی: «و وثیقه امت باشد و با وجود آن هرگز گمراه نشوند، گفتند: «ولش کنید که یاهو می گوید». حقا یاهو ای هول انگیز گفتند و خطائی عظیم کردند که نگذاشتند این مرد رنج دیده در دم

ص: 68

---

1- مسند ابن حنبل.

2- امتاع الاسماع.

واپسین، آخرین آرزوی خود را عملی کند. افسوس! که پس از مرگ وی فتنه های تاریک نمایان شده قریش میراث عظیم محمد (صلی الله علیه و آله) را خاص خود میخواست. انصار لا اقل يك نيمه ميراث را حق خود میدانست و امیری جدا طلب می نمود. علی (ع) با اطمینان از اولویت خویش در خانه بجمع قرآن مشغول بود. ولوله در قبایل افتاد و مسلمانان به فوج آمده بهمان سهولت از دین خدا روی بر تافتند و روز دوم مرگ پیمبر در زیر طاقک بنی ساعده به ابتکار عمر، گوی توفیق در آستین عتیق تیمی مکتبی به ابو بکر بعدا ملقب به صدیق افتاد و حیلہ گران قریش که گوئی مرگ محمد غافلگیرشان کرده بوده، به این راه حل رضا دادند که پیری ناتوان نزدیک بمرگ از اواسط الناس قریش چیزی مانند دولت محلل باشد تا فرصت بیشتر برای دقت و تفکر داشته باشند و توطئه بزرگ خویش را که دوازده سال بعد، با انتخاب عثمان براه ثمر دادن افتاد و میراث محمد (صلی الله علیه و آله) را باز یچہ خاندان عبد شمس کرد، کامل کنند.

وقتی گل دچار خزان شد، گلاب عزیز و گران می شود. مسلمانان که تا دیروز این خورشید نور افشان را در میان خود داشتند و هر روز و ساعت آهنگ گرم او را می شنیدند، با مرگ وی فراغی عظیم در معنویات خود یافتند که برای پر کردنش به نقل و بحث و تنظیم گفتار پیمبر پرداختند و علم حدیث مایه از آنجا گرفت. حدیث بمعنی گفتار است و در اصطلاح همه آن گفته هاست که از گفتار یا رفتار پیمبر و فرزندان وی حکایت میکنند. عامه در این تعریف «اصحاب» را بجای «فرزندان» نهاده اند که به پندار ایشان، اصحاب پیمبر همه عادل و راستگو بوده اند و گفتار و رفتارشان حاکی از گفتار و رفتار پیمبر است.

پس از مرگ پیمبر بحث و روایت و ضبط حدیث، رواجی

گرفت که تجدید خاطره های شیرین و تعلیم مسائل دین و تذکار مفاخر سلف از حدیث بود. در آن دوران که هنوز مهابت رسالت بخاطرها بود صلحای قوم در نقل حدیث احتیاط بلیغ میکردند.

عبد الله بن مسعود که از حافظان قرآن بود، حدیث به ندرت میگفت و چون می گفت: پیمبر چنین گفت، اضافه میکرد یا کمتر از این یا بیشتر از این یا نزدیک این یا مثل این گفت، (1) تا شبهه تحریف گفتار پیمبر از میان برخیزد. ابو دردا هنگام نقل حدیث آغاز سخن بدین گونه میکرد که: پیمبر چنین گفت، یا مثل این گفت یا شکل این گفت (2) بعضی یاران پیمبر از فرط احتیاط از نقل حدیث دریغ داشتند. عبد الله بن زبیر به پدر خود گفته بود: چرا تو نیز مثل فلان و فلان، حدیث از پیمبر نگوئی؟ و زبیر جواب داده بود که من پیوسته بصحبت وی بودم اما شنیدم که گفت: «هر که بر من دروغ بندد جهنمی است (3)» سایب بن زید گوید با سعد بن مالک از مدینه بمکه رفتم و نشنیدم که از پیمبر حتی يك حدیث گوید. شعبی گوید سالی با عبد الله بن عمر رفت و آمد داشتم و نشنیدم چیزی از پیمبر نقل کند. (4) انس بن مالک گفته بود این حدیث که هر که بر من دروغ بندد جهنمی است مانع است که شما را از پیمبر حدیث بسیار گویم (5). زید بن ارقم را گفتند: «برای ما حدیث از پیمبر خدا گوی» گفت: «ما پیر شده ایم و فراموشی آمده و حدیث از پیمبر گفتن مشکل است (6). جابر بن زید هیچ وقت از پیمبر حدیث نمیگفت که بیم داشت ندانسته تحریفی کند (7). عبد الرحمن

ص: 70

- 1- ابن ماجه.
- 2- دارمی.
- 3- بخاری.
- 4- ابن ماجه.
- 5- بخاری.
- 6- ابن ماجه.
- 7- دارمی.

بن ابی لیلی گفته بود: «يك صد و بیست تن از یاران رسول را دیدار کردم که هر يك چون حدیثی میگفت آرزو داشت دیگری این حدیث گفته باشد. (1)

ابو بکر نقل حدیث را خوش نداشت و پس از وفات پیمبر مردم را فراهم آورد و گفت: «شما از پیمبر حدیثها نقل میکنید که مایه اختلافتان می شود و اخلاف شما بیشتر اختلاف خواهند کرد» پس، از رسول خدا چیزی نقل نکنید و هر کس از شما در باره پیمبر چیزی پرسید گوئید کتاب خدا میان ما و شماست. (2) عمر در این باب بسیار سخت گیر بود. وقتی به دوران او حدیث فراوان شد گفت احادیث نوشته را بیارند و دستور داد همه را بسوزانند، آنگاه گفت: «چرا شما نیز مانند اهل کتاب بجز کتاب خدا چیزی مینویسید. (3) و هم او این مسعود و ابو دردا و ابو مسعود انصاری را که هر سه از صلحای اصحاب بودند بزدان کرد باین گناه که حدیث از پیمبر بسیار میگفتند (4). يك بار نیز ابو هریره را به تازیانه زد و گفت: «حدیث بسیار میگوئی و دروغ میگوئی یا حدیث گفتن بگذار یا تو را بسرزمین دوس (یا سرزمین بوزینگان) میفرستم، (5) سخت گیری عمر در کار حدیث بانجا رسیده بود که از راویان، شاهد میخواست. روزی ابو موسی پیش وی آمد و به رسم زمان از پشت در سه بار سلام داد و اجازه نیافت و بازگشت. «عمر کس بدنبال وی فرستاد که چرا بازگشتی؟ گفت: «شنیدم پیمبر گفت: هر که سه بار سلام کند و جوابش ندهند، باید باز گردد. عمر گفت: «یا بر این سخن شاهی بیار و گر نه هر

ص: 71

- 1- تقریب نووی.
- 2- تذكرة الحفاظ ذهبی.
- 3- الطبقات الكبير.
- 4- تذكرة الحفاظ.
- 5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

چه دیدی از چشم خود دیده ای.» ابو موسی مضطرب برفت و از جمله اصحاب که این سخن از پیمبر شنیده بودند یکی را بشهادت پیش عمر آورد (1) گویی اصرار عمر در جلوگیری از نقل حدیث از آنرو بود که رواج حدیث را مایه بی رغبتی کسان به قرآن می‌شمرد. وقتی گروهی از انصار از مدینه به شام می‌شدند، عمر بایشان گفت: «شما پیش مردمی می‌روید که زبانشان به قرآن گویاست، آنها را بحدیث از قرآن باز مدارید.» (2) مسلم است این همه سختگیری کسان را از ضبط و نقل حدیث باز نمی‌داشت و آن مایه حدیث درست که در صحاح عامه و اصول خاصه هست از کوشش آن دوران بجای مانده است.

ضبط حدیث بحافظه می‌کردند و در کار کتابت آن، ملاحظات و نظریات مختلف بود. در حیات پیمبر از احادیث وی مجموعه‌ها کرده بودند، گویی آن منع صریح که از ثبت گفتار خویش کرده بود عام و مطلق نبود و مردم دقیق عالم به خفیات امور که به ثبت و فهم و دقت و ضبطشان اعتمادی بود، این کار به اجازه وی می‌کردند. علی (ع) مجموعه‌ای از احادیث به املائی پیمبر به قلم آورده بود که در خاندان وی نسل به نسل میرفت و قسمتی از آن در کتاب بصائر الدراجات محمد بن حسن صفار که از منابع اساسی احادیث خاصه بقلم میرود ثبت افتاده است. (3) و هم ابو رافع مولای پیمبر از احکام و قضایای وی مجموعه‌ای فراهم کرده بود (4). اسما دختر عمیس همسر جعفر بن ابی طالب مجموعه‌ای داشت که بعضی احادیث رسول را در آن فراهم آورده بود، و هم سعد بن عبادة انصاری متوفی بسال 15 هجری مجموعه‌ای داشت که بعضی اعمال و اقوال پیمبر در آن ثبت

ص: 72

---

1- مقدمة معرفة علوم الحديث.

2- دارمی.

3- تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام.

4- تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام.

بود، و هم جابر بن عبد الله انصاری متوفی بسال 68 هجری و سمرة بن جندب، هر يك مجموعه حدیثی نوشته داشتند. (1) عبد الله بن عمرو بن عاص که مردی زاهد بود و به سیئات اعمال پدر آلوده نبود و پیش از او به مسلمانی رو کرده بود، در زندگی پیمبر از گفتار او چیزی ثبت میکرد. بدو گفتند: «مگر ندانی که پیمبر بحال آرامش و خشم سخن گوید.» وی از پیمبر پرسید و جواب شنید: «بنویس که من جز حق نگویم.» (2) عبد الله مجموعه خویش را صادقانه نامیده بود و می گفت: «از همه جهان بدان خوشدلیم. (3) عمر در حکومت خویش ب فکر افتاده بود همه احادیث پیمبر را در مجموعه ای فراهم کند، یک ماه به تفکر و مشاوره سر کرد و عاقبت از این کار صرف نظر کرد گفت:

«چیزی را هم سنگ قرآن نمی کنیم.» یکی از اصحاب هنگام مرگ نوشته های خود را که همه حدیث بود بشست، گفت: «بیم دارم، بدست کسانی افتد که آن را بجای خود نگیرند.» (4) بعضی اصحاب نوشتن حدیث را خوش نداشتند. ابو سعید خدری را گفتند: «حدیث برای ما بنویس که بخاطر سپردنش مشکل است.» گفت: «ما حدیث ننویسیم و آن را هم سنگ قرآن نکنیم، ما از پیمبر بخاطر سپردیم، شما نیز بخاطر سپارید.» اوزاعی گفته بود: حدیث: «عزیز بود تا به دفتر آمد و به نااهلان رسید.» به دوران عمر حتی گفتگو از تفسیر قرآن برای همه کس روا نبود. مردی بنام ضبیع به مدینه آمده بود و از مشابهاات قرآن می پرسید؛ عمر فرستاد او را بیاوردند، مقداری چوب خرما حاضر کرده بود، وقتی پیامد چوبی بر گرفت و او را بزد تا سرش خونین شد،

ص: 73

1- تاریخ الفقه الاسلامی.

2- مسند ابن حنبل.

3- دارمی.

4- همان کتاب.

گفت: «بس است آنچه در سر من بود برفت.» عمر از نوشتن تفسیر قرآن نیز منع میکرد. وقتی قرآنی بدست یکی دید که به هر آیه توضیحی پهلوی آن نوشته بود مقرضی خواست و آن را مقرض کرد (1).

وقتی در باره حدیث و تفسیر چنین سختگیر بودند نگفته پیداست که در باره نوشته های دیگر چه رفتاری داشتند. ابو مره کندی کتابی از شام آورده بود و به ابن مسعود داد، وی در آن نظر کرد و طشتی پر آب بخواست و کتاب را در آن فرو برد و گفت: «اسلاف شما هلاک شدند که کتاب خویش رها کردند و به کتابهای دیگر پرداختند.» (2) به قرینه این روایات آن شایعات که از کتابسوزی فاتحان عرب در تاریخ هست بی مایه نیست، البته به شیمه بشر که اشیای مفقود را از آنچه بوده زیباتر و بزرگتر می بیند، هم در تعداد و هم در طعمه این کتابسوزی ها اغراق گفته اند، در شرایط آن روز دنیا يك مليون و نیم میلیون کتاب در اسکندریه و مداین و هر جای دیگر فراهم کردن محال عادی بوده است، تاریخ به تقنن راغب است، يك کلاغ را چهل کلاغ می کند.

مادام که طبع بشر گونه گون است یعنی تا آن سوی رستخیز حکم عام در تاریخ نیست. آن دقت و احتیاط که گفتیم در نقل حدیث میکردند خاصّی تنی چند از یاران مؤمن بود که دین و شرف و امانت خویش بگرو مقاصد دنیا نمیدادند و گر نه آن گروه اوباش که در زندگی پیمبر دروغزنی آغاز کرده بودند، نگفته پیداست که در غیاب وی چه میکردند. در تعریف صحابی میان اهل حدیث خلافتی هست اگر هر که پیمبر را و لویک بار دیدار کرده صحابی است، شمار صحابیان

ص: 74

---

1- بستان العارفین.

2- دارمی.

از يك صد و چهارده هزار فزون می شود که در حج وداع شمار همراهان چنین بود و از مردم قبایل و هم از مردم مدینه بسیار کسان به سفر نیامده بودند و هم مردم مکه را که چند هزار بودند بر این شمار باید افزود. این گروه‌های عظیم، غالباً مسلمانان به فوج آمده بودند و بعضیشان فقط يك بار پیمبر را در جلسه‌ عام یا براه دیده بودند و از فیض تعلیم وی بهره‌ کافی که در جانشان مؤثر تواند بود، نبرده بودند.

حتی بسیاری از آنها که فیض صحبت بیشتر یافته بودند ظلمات خاطرشان به نور اسلام مقهور نشده بود. ابو هریره دوسی و مغیره بن شعبه ثقفی و عمرو بن عاص و معاویه پسر ابو سفیان را که از رنج گرسنگی و بیم قصاص یا بطلب فخر و مال پیش از عمره القضا یا پس از فتح مکه به اسلام رو کرده بودند و بیشتر مسلمانان بعد از فتح از قماش ایشان بودند بعنوان نمونه یاد میکنیم.

سنت تاریخ چنین است. خوشه چینان گرد خرمن قدرت، حلقه میزنند و ای بسا حرمت خرمن را قربان خوشه ای میکنند. در مدت بیست و چند سال از حوادث زلزله و ش، قدرت های معنوی و سیاسی و اقتصادی عصر در هم ریخته بود و بجای آن قدرتی نوزاد به نام اسلام پدید آمده بود و اخلاط ناس رو سوی آن کرده بودند و در نهاد انسان نهاده اند که به ابراز تفاخر یا کسب اعتبار یا هر منظور دیگر حق را وارون میکند، آنچه را میباید دیده یا شنیده باشد و نبوده تا بشنود و به بیند، دیده و شنیده میگیرد و این نکته در قضایای ضمیرشناسان چون اولیات اقلیدس است. از اینجا به وضوح توان یافت که در آن سالهای پس از مرگ پیمبر، از تصادم اغراض گونه گون و فخر فروشیه و اعتبار جوئیها و دعوی صحبتها که نو مسلمانان داشتند حدیث دروغ به پیمبر بستن چه رواجی گرفته بود، اما هنوز مهابت رسالت به دلها



بود و صلحای قوم در سماع و استماع حدیث دقتی نزدیک به وسواس می کردند و قدرتهای وقت بشدت مانع بسط حدیث بودند و همین نکات آن آشفتگی سهمگین را که سنت پیمبر بعدها بدان دچار شد بیست و چند سال عقب انداخت.

پیمبر برای نقد حدیث معیاری نهاده بود که چون حدیثی از من بشما رسید، آن را به قرآن و سنت عرضه کنید و هر چه موافق آن بود بگیریید. منظور از سنت، احادیث مسلم است که مضمون آن محك حدیث مشکوک از سنت، احادیث مسلم است که مضمون آن محك حدیث مشکوک تواند شد و هم فرموده بود: «هر چه از من بشما رسید و موافق قرآن نبود من نگفته ام»، اما همه کس از این معیار استفاده نمی توانست کرد که به تعبیر علی (ع) در قرآن آیات، محتمل الوجوه هست و تشخیص حدیث مسلم که معیار حدیث مشکوک تواند شد، مشکل دیگر است که ذهن عادی به حل آن قادر نیست، بدین جهت بیشتر کسان، حدیث درست را از صدق راوی میشناختند که بفطرت بدوی و ممارست ایام راستگو را از دروغگو آسان توانستند شناخت و هسته علم درایت یعنی احوال رجال از اینجا پدید آمد و در همان زمان بسیار کسان بجستجوی حدیث درست و سماع از راوی راستگو شرق و غرب میسپردند و از مدینه بمصر و شام و گاه تا فرغانه و سمرقند میرفتند و محنت سفر را که بحق در آن روزگار نمونه سفر بود در راه این مقصد بزرگ آسان میشمردند.

جابر بن عبد الله انصاری صحابی معروف از مدینه بشام رفت تا حدیثی را که عبد الله بن انیس جهنمی از پیمبر روایت می کرد از او بشنود (1) و هم او از مدینه تا مصر سفر کرد تا از عقبه بن عامر حدیثی فرا

ص: 76

گردد. (1) در مسجد دمشق یکی پیش ابو دردا آمد و گفت: «از مدینه آمده ام تا حدیثی را که از پیمبر روایت میکنی از تو بشنوم. (2) نکته اینجاست که هم جابر و هم آن مرد مدنی، حدیث مطلوب را از راویان دیگر شنیده بودند و این راه دراز به قدم شوق می سپردند تا از سلسله راویان حدیث یکی کمتر گردد و سند آن به پیمبر نزدیکتر شود و حدیث از کسی بشنوند که از پیمبر شنیده باشد. کار ابو ایوب انصاری از این جالب تر بود. وی حدیثی از پیمبر شنیده بود و شنید که عقبه بن عامر نیز همان حدیث را روایت می کند. از مدینه بمصر سفر کرد و بخانه عقبه رفت و حدیث را از او شنید. (3) این کار برای تأیید حدیث شنیده می کرد تا مطمئن شود در سماع وی خطائی نیست. ابن عباس گوید: «من همه جا از پی یاران پیمبر بودم می شنیدم یکی حدیثی شنیده و نیم روز به در خانه میشدم و عباى خویش گسترده میخفتم و باد بر من همی وزید وقتی از خانه برون می شد از دیدن من تعجب میکرد میگفتم: «به استماع حدیثی که از پیمبر روایت میکنی آمده ام.» (4) در دورانهای بعد یکی از محدثان برای آنکه حدیثی را به يك واسطه کمتر بشنود از بغداد تا سمرقند رفته بود. همه این دقت و کوشش برای جلوگیری از رواج حدیث نادرست بود که حدیث از همه کس مسموع نبود، دقت و ضبط و امانت حس نیت و شهرت راوی شرط بود. ابن عباس گفته بود: «ما سابقا وقتی میشنیدیم یکی میگفت پیمبر چنین گفت چشم بدو میدوختیم و چون مردم بدو خوب بهم آمیختند از دیگران جز آنچه صحت آن توانیم شناخت فرا

ص: 77

- 1- معرفة علوم الحديث.
- 2- الجرح و التعديل.
- 3- معرفة علوم الحديث.
- 4- مقدمتان في علوم القرآن.

نمی گیریم.» (1) در کار تفسیر قرآن نیز علاقه و طلب چنین بود شعبی گوید:

«یکی از مدینه بجستجوی تفسیر آیه ای بصره رفت، گفتند: «آنکه تفسیر آیه بدانست بشام است.» و او از بصره بشام رفت تا تفسیر آیه از او بشنید (2).» عکرمه محدث معروف گوید بیست و چهار سال بجستجو بودم تا نام کسی را که آیه: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ» در باره وی آمده کشف کردم. (3)

این همه کوشش در راه سماع حدیث از راوی صدق با آن دقت که قدرتهای وقت در جلوگیری از نقل و رواج حدیث داشتند تا حدی هوسها را مهار کرده بود. دوران ابو بکر کوتاه بود، عمر چنان با خشونت حکومت میکرد که در ایام او کس جرأت دم زدن نداشت، امویان عمر را کشتند تا راه خویش بسوی قدرت هموار کنند، وی در ایام آخر پیوسته میگفت: «خدایا من از ایشان (یعنی قریش) خسته شده ام و ایشان نیز از من خسته شده اند (4).» قاتل وی فیروز مسیحی ایرانی به کینه ابو لؤلؤ، غلام مغیره بن شعبه ثقفی حاکم کوفه بود. این ثقفی حيله گر، سوابقی تیره و گمان آور داشت، معترف بود که در يك سفر تجارت همراهان خفته خویش را سر بریده و مالشان ربوده و باسلام پناه آورده است. (5) ثقفیان و امویان در جاهلیت و اسلام روابط نزدیک داشتند که فصاحت سمیه و زیاد، گوشه ای از آن بود.

مغیره راز دار و همدل معاویه بود و هم او بود که سالها بعد زمینه بیعت یزید را در عراق فراهم کرد، حقا حیرت انگیز است که مغیره چند ماه

ص: 78

- 1- معرفة علوم الحدیث.
- 2- الجامع.
- 3- همان کتاب.
- 4- ابن ابی الحدید.
- 5- ابن ابی الحدید.

پیش از حادثه باصرار از عمر بخلاف فرمان عمومی وی که موالی یعنی همه مردم غیر عرب را از ورود مدینه ممنوع کرده بود برای غلام خویش اجازه اقامت گرفت (1) و وقتی غلام او عمر را بکشت و خود را نیز کشت هیچ کس نخواست دست مغیره و انگشت معاویه را بخون عمر آلوده ببیند. عثمان بقدرت رسیده بود و کفه امویان سنگین بود.

بنی عاص و بنی امیه دو تیره خاندان عبد شمس رؤیای قدرت قدیم را در میدانی وسیعتر تعبیر می کردند، ظهور اسلام تجارت جنوب و شمال را از ایشان گرفته بود اما بتدبیر و دها سیاست جنوب و شمال را به کف گرفته بودند. هیچ کس اصرار نداشت انگشت به لانه زنبور کند.

سایه معاویه با کیسه های طلا که جادوی بزرگ تمدن ماست بر مدینه افتاده بود و خاموشی را به بهای گران می خرید. هر زمان سردار مشکوک الحال را که وابسته به یکی از خاندانهای بزرگ ایران بود و گوئی در خوزستان به عمد یا سهل انگاری يك یا چند شهر را تسلیم کرده و راه نفوذ قوم فاتح را تا اقصای فارس بی مانع کرده بود دیده بودند، یا گفتند دیده اند که روزی در کوچه ای به لذت همزبانی با فیروز گفتگویی داشته بود و به توطئه متهم کردند و به دست عبید الله پسر کم خرد و سریع التأثر عمر که از مرگ پدر بهیجان بود خونس بریختند تا اذهان را منحرف کنند. شایعات برای خلط و تشویش فراوان بود، گفتند: «فیروز بانتقام سقوط مداین دشمنه بشکم عمر فرو برده است.» کسی نگفت که توطئه قتل را در کوچه نمی کنند، اندیشه نکردند و تاریخ نه عادت به اندیشه دارد نه حاجت، که اگر معنویاتی به این قوت در مردم ایران میبود کشوری چنان وسیع با آن فرّ و شکوه که مرز شرقی در اقصای ما وراء النهر داشت و بر نیمه جهان فرمانروا

ص: 79

بود با آن گارد جاویدان که طنطنه آن از ما و رای قرون بگوش میرسد، در قادسیه و نهاوند در برابر سی هزار و کمتر چریک پیاده و شتر سوار عاری از نظم و تعلیم جنگی که بسیاریشان از ابزار حمله و دفاع چوبی بیشتر نداشتند سقوط نمیکرد و یزدگرد نگون بخت با آن جبروت که اسلاف وی تازیانه به دریا می زدند از تیسفون تا مرو شتابان به استقبال مرگ در آسیا نمیرفت.

خواستند دامن علی را بخون آلوده کنند، ادعائی رسوا بود، این مرد که نمونه زهد و بزرگواری و تقوی بود و در همه عمر چون سایه از پی محمد و در خط تعلیمات وی میرفت و یک ترک اولی نکرد، از قتل عمر چه میخواست؟ در جلسه نهائی شورای منتخبان، عبد الرحمن عوف از او میخواست تعهد کند که بفرض انتخاب بر روش ابو بکر و عمر میروید و نکرد گفت: «به اجتهاد خویش میروم».

مردم عادی تعهداتی از این قبیل را آسان میکنند و آسانتر فراموش میکنند و گویا تعهدی به مصلحت کردن و عمل نکردن از دست بخون آلودن آسانتر است. تاریخ میگوید که عمال معاویه از پس قتل عمر در مدینه حاتم بخشی آغاز کردند تا زمینه خلافت عثمان محکم کنند و کردند و این قرینه دیگر است که معاویه انگشتی در توطئه داشت و عمال وی از پیش به انتظار و آماده کار بودند تا به مال معاویه عثمان را که پله قدرت امویان بود، تایید کنند. از قتل عمر تا انتخاب عثمان سه روز بود و از مدینه تا دمشق بشتاب ممکن آن زمان دست کم دو هفته راه بود.

با توفیق عثمان، امویان سر برداشتند، منصبهای معتبر خاص ایشان شد، نواحی وسیع را به تیول بردند و غنایم فراوان به کیسه ریختند و آنها که از پیش ثروتی اندوخته بودند و از هول عمر، جرات تظاهر

نداشتند فارغ البال با استفاده از آن نشستند. گویند در آن جلسه نخست که خلافت بعثمان رسیده بود و جمع امویان بخانه وی بودند، ابو سفیان که مدتها بود دیده ظاهرش نیز چون باطن کور بود گفت:

«بیگانه ای میان شما نیست؟» گفتند: «نه» گفت: «ای پسران عبد مناف! این قدرت را چون گوی دست به دست برید که بخدا نه و حیی آمد و نه جبریلی بود!» شاید گفتار پیر عرب با آن تحفظ که داشت در جمع کسان سخن چنین بی پرده نمی گفت و اگر می گفت کس بتاریخ باز نمی گفت، اما بی گفتگو ندای ضمیر او همین بود که از دو خاندان قدرت طلب قریش که در جاهلیت چون دو اسب رهان دوش به دوش میرفتند شوکت مخزومیان در بدر و بعد بدر در هم شکسته بود و از ایشان که مردمی دلیر و جاه طلب و لجوج بودند جز خالد بن ولید سردار معروف که به نبوغ جنگی از ریزه کاریهای سیاسی غافل بود و عمر به کینه دیرین، قدرت از او گرفته بود، کسی فرصت خود نمائی نیافته بود، امویان گوی سبق برده بودند و همه هوسهای دیرین قرشیان در ایشان تجلی کرده بود.

معاویه پسر ابو سفیان از دوران عمر، حکومت شام داشت و این حکومت بجای برادر خود یزید یافته بود که حکومت از ابو بکر داشت و چون در شام بمرد، عمر بتقاضای ابو سفیان جای وی بمعاویه داد. یزید همان بود که در فتح مکه گروهی از او باش قوم را فراهم آورده در کوچه ها راه بر مسلمانان بست و خالد بن ولید او را به اسیری گرفت، و ابو سفیان وی را از خالد ربنده بخانه خویش برد که خانه وی حریم امان شده بود (1).

شام یعنی سوریه و لبنان امروز، از آن پیش بیلاقگاه رومیان بود

ص: 81

که بیشتر اراضی آن به تیول داشتند و پس از محو قدرتشان زمینها بی صاحب مانده بود. معاویه به دستور عمر همه را بضبط آورد و از در آمد آن سالانه شصت میلیارد درهم برمی داشت. (1)

قتل عثمان که همه فتنه ها از آن بود، معمائی است. بی گفتگو اگر مروان حکم پسر عم وی که بعدها قدرت از خاندان ابو سفیان ربود و خلیفه چهارم اموی شد، منشی و رازدار عثمان نبود، خورش نمیریخت که علی (ع) و خیر اندیشان قوم، شورشیان را به مدارا از شهر برون کرده بودند و مصریان در راه بازگشت یکی را دیدند جمّازه سوار به حالی گمان انگیز که گاه از راه، برون و گاه درون میشد و گوئی میگفت عسس مرا بگیر و در قمقمه وی نامه ای به موم گرفته، بخط مروان و مهر عثمان یافتند که بحاکم مصر نوشته بود شورشیان به آشتی بازگشته را دست و پا ببرد و با هیجان باز آمدند و خانه اش بحصار گرفتند و در آن لحظات سخت، باز هم مروان از تحریک دشمنان پرهیجان کوتاهی نکرد و از فراز دیوار، یکی از جماعت را به تیر زد و کشت و غوغا طغیان کرد و شد آنچه شد.

مدتها پیش از آنکه خطر علنی شود و دود از خاکستر نمایان شود عثمان از معاویه کمک خواسته بود و وی سپاهی از شام به امارت یزید بن اسد قسری فرستاد که تا ذی حشب نزدیک مدینه آمد و بدستور معاویه همان جا بماند تا عثمان کشته شد و باز پس رفت (2).

بی گفتگو اگر معاویه به دست مروان در خون عثمان انگشت نداشت، از قتل وی دلگیر نبود که با همه دهای اموی از آن بهره برداری کرد و به دستاویز خونخواهی عثمان اسلام را که با همه بحرانها هنوز در خط خود میرفت از راه به در برد و نهضت بزرگ محمد (صلی الله علیه و آله) را در قالب

ص: 82

---

1- ابن عساکر.

2- ابن ابی الحدید.

جنگ جمل که نخستین جنگ داخلی اسلام بود به کمک بنی امیه و اعتبار عایشه راه افتاد. یعلی بن منبه اموی که خراجگیر عثمان در یمن بود از آن مال که با خود آورده بود، مصارف جنگ را داد، عایشه از آن کینه دیرین که با علی داشت از غم قتل عثمان که تا زنده بود او را به نعل گدای یهودی مانند میکرد، فغان بر آورد و آبروی خویش وسیله تحریک کسان کرد و آتش جنگ بیفروخت و دو مسلمان قدیمی زبیر بن عوام اسدی پسر عمه محمد (صلی الله علیه و آله) و طلحة بن عبید الله تیمی که از ترکتازی امویان به دوران عثمان خوندل بودند و خلع وی به آرزو میخواستند و از علی تقاضای حکومت بصره و کوفه یعنی همه قلمرو میان خلیج فارس و بحر مازندران داشتند و اگر صبر میکردند شاید مییافتند همراه عایشه، خواه نخواه شاید باین امید که تظاهری می شود و جنگی نمیشود تا بصره رفتند و در گرما گرم معرکه، مروان اموی، به انتقام کشتگان بدر، طلحه را از پشت سر به تیری زد و کشت (1). و زبیر بملامت ضمیر خویش از معرکه برفت و بیرون میدان کشته شد. فتح جمل را علی کرد اما سود آن را معاویه برد که تصادم صفین عقب افتاد و معاویه فرصت تدارک یافت و از آن کشتار خونین جمل، حمیت ها بر علی بجنید و همه قبایل خونی به دل یا عمل مؤید امویان شدند. جنگ صفین تصادم جنوب و شمال بود که یاران علی همه قبایل انصار جنوبی نژاد و ازدیان و مرادیان و نخعیان یمنی بودند. معاویه بظاهر خون عثمان میخواست و به دل کینه مرگ پدر بزرگ و برادر و عموی خویش که در بدر به دست علی و هاشمیان بخون غلطیده بودند میجست. سیر جنگ نشان داد که هم خانه محمد



وقهرمان بدر و احد و احزاب و خیبر و حنین که نزدیک سی سال جنگ و میدان ندیده بود و بدوران فراغت همه در ینبع حفاری و آبیاری و درختکاری کرده و شصت هزار نخل به ثمر آورده بود و از حاصل ایام عزلت شاهکاری بدیع چون نهج البلاغه بزبان عرب داده بود، در شصت و بیشتر سالگی همان بود که در جوانی بود و سی سال عزلت و حرمان و رنج، در شجاعت و همت وی خلل نیاورده بود. در لحظه فاصل جنگ که معاویه اسب خواسته بود تا فرار کند، رویاه عرب به نیرنگ حاصل جنگ را ربود. قرآنها به نيزه ها کردند، باطلی به نیت حق گفتند، دسیسه حکمیت به ضرر علی (ع) انجام شد و از طغیان آن بدویان متعصب که در کپسول کلمات خود محصور بودند، فتنه ها برخاست و دشت نهروان از خون جماعت قایم اللیل صائم النهار قرآن خوان اما کج سلیقه که خطرشان از کفار حربی کم نبود رنگین شد و عاقبت علی (ع) که برای میراث عظیم محمد (صلی الله علیه و آله) سرپرستی نکو بود، در نتیجه توطئه ای که ظاهرا سه تن از خوارج کرده بودند، و معاویه و عمر و عاص از خطر آن مصون ماندند و همین نیز معمائی است، در محراب نماز بخون غلطید و بانگ زد: «بخدای آسوده شدم.» منافره صد و بیشتر ساله هاشم و امیه و فرزندانشان به نفع بنی امیه پایان یافته بود، مکه جای خود را به دمشق داد. معاویه پایه امپراطوری خود را محکم کرده بود! این مجمل از حوادث اسلام بعد از وفات پیمبر تا قتل علی از آن رو گفتم که با گفتگوی حدیث که این صفحات، خاص تحقیق در باره آن کرده ام، رابطه ای نزدیک دارد که بلای حدیث از این فتنه ها بود. با قتل علی (ع) معاویه نیاسود که هنوز هاشمیان قوتی و مسلمانان همتی داشتند و نیز از حمیت قبایل قحطانی که از توفیق امویان عدنانی

خشنود نبودند خطرها بود و پسر هند جگر خوار که با همه تدبیر و دها، گوی توفیق را از لب پرتگاه بتصادف ربوده بود، از سرنوشت آن بیم داشت، بدین جهت همه قدرت و مال وی و همّت امویان شام که اندک نبودند بکار افتاد تا وضع موجود را مستقر کنند و وسیله کارشان تبلیغ بود که در آن روزگار نیز مثل دوران ما ضمیر کسان را بجادوی کلمات مطمئن بی معنی میشد فریفت. به دوران جاهلیت، وسیله تبلیغ و نفوذ در خاطر کسان، سخن موزون بود، اما نفوذ اسلام در طی شصت و چند سال و آن بی اعتنائی که سران قوم به شعر و شاعران داشتند از قوت آن کاسته بود و در تصادمی چنین صعب، که امویان از سوئی و هاشمیان و صلحای مسلمانان و قبایل ناراضی از سوی دیگر صف آراسته بودند، افسون شاعران کاری نمیساخت. وسیله مؤثرتر، حدیث پیمبر بود که در خاطرها نفوذی فوق العاده داشت و امویان از آن کمک جستند یعنی مقاصد خود را در قالب سخن بنام حدیث رواج دادند. جعل حدیث در عرصه ای وسیع به تأیید معاویه و تکریم عثمان و تعظیم ابوبکر و عمر که حکومتشان پایه حکومت عثمان بود و توهین هاشمیان خاصه علی که خونی امویان بود و از قیام اخلاف وی هر دم بیم خطر بود، آغاز شد. معاویه به همه حکام خود، به تعبیر زمان ما بخشنامه کرد هر که حدیثی در فضل عثمان یا ذمّ ابو تراب روایت کند به او جایزه باید داد و احترام باید کرد و هم او گروهی از یاران سست رأی دون همّت پیمبر را که مسلمانان نان بودند برای جعل حدیث اجیر کرد و به بهای آن منصب و مال میداد. نگفته پیداست که مردم بی مروت و شرف دنیا که هدفی جز اشباع شکم و اقتناع متعلقات آن ندارند، بجلب رضای ارباب قدرت که زرشان در مشت آماده ریختن و مشتشان در آستین، آماده فرود آمدنست چه ها

می کنند که مردم به دین ملوکند و صلاح و فساد جماعت همه از حکومت است و هر عیب که سلطان بپسندد هنر رایج زمان می شود.

مسابقه ای عجیب آغاز شد، هر کس از گفتار پیمبر حدیثی دگر میساخت. عمرو و عاص میگفت: «از پیمبر شنیدم که فرمود خاندان ابو طالب دوستان من نیستند دوستان من پرهیزکارانند (1)» گوئی حدیثی بدین مضمون از پیمبر بود که بجای ابو طالب ابو العاص بود.

بخاری نیز در نقل این روایت تحفظ کرده و در نسخه های قدیم جای عاص را که سفید بوده و کاتبان رعایت امانت و از بیم خلط در محل خالی کلمه بیاض نوشته اند که کلمه قبل و بعد بهم وصل نشود و بعضی ها متن حدیث را «خاندان ابی بیاض» خوانده اند (2) ابو هریره دوسی که بشمار اصحاب صغه بود و همیشه میگفت: «نماز با علی خوشتر اما آتش معاویه چرتتر است.» به اعتبار آن صحبت سه ساله پیمبر چشم بست و دهان گشود و آنچه از بادیه نشین وقیح تازه بدوران رسیده ای شایسته است بنام حدیث پیمبر در باره علی بزبان آورد هم او پس از جنگ صفین و قتل علی همراه معاویه بعراق آمد و در مسجد کوفه گفت: «مردم تصور می کنید من به پیمبر دروغ زدم و خویشان را جهنمی کنم؟ بخدا من از پیمبر شنیدم که فرمود هر پیمبری را حرمی بود و مدینه حرم من است و هر که در آن حادثه ای پدید آرد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد (3)» این سخن را که شاید راست بود از پیمبر گفت و بر گفته خویش افزود که خدا را گواه میگیرم که علی در مدینه حادثه پدید آورده است، قصد وی تلمیح بقتل عثمان بود که علی کرده است و معاویه چون این گفتار بشنید

ص: 86

1- بحر الاسلام.

2- تاریخ الفقه الاسلامی.

3- ابو هریره شرف الدین.

حکومت مدینه بدو داد که دنیا همیشه دنیا بوده است. پیداست که حاصل این سخن ملفق ناسزای علی (ع) بود که در همه دوران حکومت اموی جز سالی چند در ایام عمر بن عبد العزیز، بر منبرها رواج داشت و پس از حمد خدا و نعت پیمبر - خاکشان بدهن - توهین علی (ع) میگفتند. هم آهنگ با وهن علی (ع) احادیث در فضل خلفا جعل میشد. ابو هریره میگفت: «بخانه رقیه دختر پیمبر شدم شانه ای به دست داشت و گفت هم اکنون پیمبر پیش من بود و موی وی شانه زدم و بمن گفت شوهرت چطور است؟ گفتم خوب است گفت او را عزیز دار که خوی وی از همه یارانم به من ماندتر است.» جماعت، کودکی است که به بوی قدرت و رنگ مال، هر بلاهتی را می پذیرد. از آن جماعت مستمعان که حدیث ابو هریره شنیدند یکی اندیشه نکرد که رقیه دختر پیمبر بسال سوم هجرت بمرد و این دوسی بی سر و پا بسال هفتم، بصف مسلمانان آمد و چگونه تواند بخانه رقیه رفته باشد؟ آنکه حدیث میگفت حاکم مدینه بود و همیشه حق با حاکم است! بجز این در وصف عثمان، لاطایلات فراوان ساختند که شمه ای از آن در فهرست موضوعات هست گفتند: «از آسمان در مه‌های مسکوک خاص عثمان بیامد که بر آن نقش بود، سگه خدا برای عثمان بن عفان!» در باره ابو بکر گفتند: «پیمبر شب معراج جدا از جبریل از تنهایی به وحشت افتاد ناگهان ابو بکر را دید که بر اوج آسمانها تکیه زده است و ترسش برفت.» و هم از پیمبر نقل کردند که بر عرش جریده ای سبز دیدم که نام ابو بکر صدیق به نور سپید بر آن نوشته بود و یا: «از خدا خواستم که پس از من علی را خلیفه کند و فرشتگان باضطراب آمدند - یعنی متینگ آسمانی راه انداختند - و

گفتند ای محمد! خدا هر چه خواهد کند، خلیفه ابو بکر است.» و در فضل عمر از گفتار جبریل نقل کردند که ای محمد اگر همان مدت که نوح در قوم خویش بود یعنی هزار پنجاه سال کم ذکر فضائل عمر کنم یکی از فضائل او نیارم گفت. «(1) بعضی از این مجعولات به هذیان دیوانگان تبادار مانند بود چون این: بهشت و جهنم مفاخره کردند، جهنم بهشت گفت من بقدر از تو فزونم که فرعونان و جباران و شاهان و شهزادگان مقیم مند و خدا به بهشت وحی کرد بگو من افضلم که خدایم برای ابو بکر و عمر زینت کرده است!» من در این سخن مایه ای از هنر جَعَال اجیر می بینم که دل به جعل نداشته و گوئی به عمد مدحی مانند ذم آورده که دو خلیفه را با فرعونان و جباران همآورد کرده است. یا این، که بروایت عایشه از گفتار پیمبر در فضل ابو بکر آورده اند: «جبریل گفت که خدا روح ابو بکر را برگزید و خاک آن را از بهشت و آب آن را از چشمه حیوان کرد، و در بهشت، قصری از يك گوهر سپید برای او ساخت و تعهد کرد که ثواب از او برنگیرد و گناه از او باز خواست نکند و خدا هم ضامن است که در مجاورت قبر من جز او کس نخوابد (و لا بد عمر به نقض ضمانت خدا خفته است) و خلیفه من جز او نباشد که جبریل و میکائیل و گروهی از شیطانهای دریا بر این پیمان کرده اند (و لا بد پیمان شیطان های دریا برای محکم کاری است تا اگر خدای نکرده جبریل و میکائیل جر زدند و از ادای شهادت دریغ کردند، محصول خاک بهشت و آب حیوان بی گواه نماند!) و هم این حدیث در فضایل ابو بکر گفتمی است که پندارند پیمبر گفته: «روز قیامت برای ابراهیم

ص: 88

منبری روبروی عرش نهند و برای من منبری نهند و برای ابو بکر نیز منبری نهند و خدا تجلی کند و نوبتی به روی ابراهیم خندد و نوبتی به روی من خندد و نوبتی به روی ابو بکر خندد».

بعضی فضایل مجعول را گوئی از افسانه های یونانی رونویس کرده اند از جمله این: «مردم مصر پیش عمر و عاص شدند که نیل ما رسمی دارد که اگر هر ساله دختری قربان آن نکنیم از جریان می ایستد، عمر و از اجرای رسم قدیم جلوگیری کرد و نیل ایستاد و مردم قصد جلای وطن کردند، عمر و قصه به عمر نوشت و جواب آمد که نوشته ای با این نامه هست در نیل بینداز. در نوشته نخست نام صاحب نامه و عنوان نیل بود که از بنده خدا و امیر مؤمنان به نیل مصر و آنگاه نوشته بود: اما بعد اگر به اراده خویش روانی که بمان و اگر خدای یگانه قهار ترا روان میکند از او میخواهیم که روانت کند و نیل (که لا بد عربی میدانست و از خطاب عمر مرعوب شد) براه افتاد و یکشنبه شانزده ذراع برفت (چون مدتی ایستاده بود باید آهسته آهسته براه بیفتد) و از آن روز خدا بدی از مردم مصر برداشت (1) و یا این:

«عمر به منبر بود و ناگهان در اثنای سخن فریاد زد ساریه کوه! ساریه کوه! او مستمعان حیران شدند، و بعد معلوم شد که ساریه یکی از سرداران عرب در نقطه ای دور با رومیان یا ایرانیان به پیکار بود و عمر به چشم شهود عرصه پیکار را دیده بود که دشمن به کمین مسلمانان است. و از منبر بانگ زد ساریه کوه یعنی به کوه، پناه ببر و بعضی روایات افزوده اند که بعدها ساریه اعتراف کرد که به موقع، ندای عمر را شنیده و خطای سوق الجیشی خود را اصلاح کرده و فقط در نتیجه همین تذکار، جنگ را که قطعاً باخته بود، برده است.

ص: 89

---

1- سیره عمر ابن جوزی.

و این حدیث در فضل خلیفگان سه گانه شنیدنی است که بر برگ درختان بهشت نام خدا و محمد و ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین نوشته اند: البته پرسید که چرا در این اوراق بهشتی نام علی را لا- اقل به ردیف چهارم خلفا نیاورده اند! جعل تابع هوس است، ضابطه و قانون ندارد.

و گوئی بعضی غلات شیعه که دوستان نادان بوده اند بتقلید این ترهات از منسوج خاطر، روایاتی چون آن کاروان آسمانی که سی هزار بار سی هزار سال روان بود و بار آن، همه کتاب بود که فضیلتی را مکرر همی کرد یا حدیث کرکه و در دره و صرصره که نمونه ای از افسانه های هندی است، رواج داده اند و به هر حال جعل، جعل است به نفع امویان نیز حدیثها ساخته شد، از جمله در فضیلت ابو سفیان آوردند که وی به پیمبر گفت مرا سه تقاضا هست: دخترم را که زیبا ترین دختر عرب است به زنی بگیری و معاویه را کاتب خویش کنی و مرا اجازه جهاد دهی! این حدیث که نه در فهرست موضوعات بل در صحیح مسلم که محتویات آن را قطعی و خدشه ناپذیر میدانند، هست، بی گفتگو مجعولست که حفصه دختر ابو سفیان، سالها پیش از مسلمان شدن وی زن پیمبر شده بود، حفصه در اول، همسر عبید الله جحش اسدی بود و با شوهر خود به مهاجرت حبشه رفت، در آنجا عبید الله دین ترسا گزید و ترسا بمرد و از او دختری ماند حبیبیه نام که کنیه ام حبیبیه برای حفصه از آنجا بود و پیمبر کس به حبشه فرستاد و از او خواستگاری کرد و او را به زنی گرفت (1) اما این قرینه مسلم تاریخی مانع از رواج حدیث نشده که از فضل معاویه نیز سخنی داشته و او را کاتب پیمبر خواسته است و گوئی همه آن شایعات که پسر ابو سفیان را

ص: 90

به صف کاتبان وحی آورده از روایاتی نظیر این مایه میگیرد و در باره آن محتاط باید بود که به پندار من، پس از آن تجربه تلخ که پیمبر از عبد الله بن ابی سرح اموی داشت که وی پس از چندی که کاتب وحی بود غوغا در انداخت که بهنگام کتابت، تحریف وحی میکرده ام مشکل بود اموی زاده ای را به کتابت وحی، امین شمارد و نمی شمرد.

در باره جهاد ابو سفیان باید گفت در زندگی پیمبر بیشتر جهاد بر ضد ابو سفیانش و همدستان وی بود و هنگامی که اینان دل بشکست دادند و پیکار پنهان بر ضد اسلام آغاز کردند، بظاهر جهادی نماند، حنینی بود که وی به طمع غنیمت نه قصد جهاد؛ همراه مسلمانان رفت. در طایف ابو سفیان نبود و اگر بود جنگ نکرد! در تبوک نیز برای قتل پیمبر رفته بود که خدا فرصت این کار به توطئه گران نداد و هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا، خواستند ولی نتوانستند و این اجازه جهاد خواستن، دروغی رسوا بود، اتفاقا مقدمه این روایت نادرست، که گوید: «مسلمانان از ابو سفیان نفرت داشتند و با او نشست و برخاست نمیکردند» درست است و سخن درستی را مقدمه روایت نادرستی کرده اند.

به نفع مروانین نیز حدیثها آوردند، پیمبر مروان را از مدینه بیرون کرده و به زبان خویش، وی و اعقابش را ملعون شمرده بود و تا پیمبر بود بمدینه نتوانست آمد که جاسوس اعمال رسول بود و به مراقبت داریم، خفایای امور وی را کشف کرده به دشمنان میگفت و روزی که پیمبر از ضعف مزاج، خلجانی در اعضا داشت، به حکایت حال وی، حرکات وقیح کرده بود و ابو هریره قطعا با اشاره مروان برای رفع اثر از حدیث لعن و نفی بلد که بسیار مشهور بود و انکار آن میسر نبود، حدیثی آورد که: خدایا! محمد، چون همه ابنای بشر خشمگین می شود، هر مؤمنی را اذیت کرده یا ناسزا گفته ام عمل مرا کفاره گناه یا



مایهٔ تقرب او کن.» و مروان و کسان او به رواج این حدیث که مایهٔ تطهیرشان بود و به موجب آن به جبران لعن پیمبر چیزی از خدا طلبکار بودند، به مال و مقال کوشیدند و مروان در آن روزگار که حاکم مدینه بود به تأیید ابو هریره که این حدیث ساخته بود شایع کرد که ابو هریره را بخانهٔ حکومت آوردیم و در خفا کاتبی نشانیدیم که از روایت او صفحه‌ها نوشت و سال دیگر باز بحضور ما و خفای کاتب همهٔ روایت‌ها را تکرار کرد و مقابله کردیم و یک واو، پس و پیش نبود. این توثیق رسوا از ابو هریره دروغگوی ابن الوقت برای آن می‌کردند که دروغ زنی او برملا شده بود و بیشتر کسان، وی را به این صفت می‌شناختند.

در فضائل معاویه نیز حدیث‌ها ساخته بودند، از جمله اینکه پیمبر گفته بود: «خدایا او را از عذاب مصون دار و قرآن بدو بیاموز.» (1) و یا خدایا وی را هدایت یافته و هدایتگر کن» و از همه جالبتر اینکه ابو هریره میگفت پیمبر تیری بمعاویه داد و گفت این را نگهدار تا در بهشت بهم برسیم» و یا: «خدا سه کس را امین و حی خویش کرد من و جبریل و معاویه» و هم او را خال مؤمنان عنوان داده بودند که در قرآن زنان پیمبر عنوان مادر مؤمنان دارند و چون خواهر وی زن پیمبر بوده پس او خال مؤمنان است.

این گفتگوها به پشتیبانی قدرت و مال امویان در جهان اسلام رواج مییافت و در ضمیر کسان نفوذ میکرد که حق را وارونه می‌دیدند، علی شهسوار اسلام را که در اعلائی این دین، سهمی بزرگ داشت قاتل عثمان و مسئول خونریزیهای جمل و صفین و نهروان قلمداد میکردند و از پس هر نماز ناسزاها قرین نام بلند وی می‌آوردند

ص: 92

و نفوذ ترهات در غوغای غافل بی خبر چنان بود که وقتی علی را ضربت زدند مردمی از قبایل معاند که شنیدند این حادثه در محراب رخ داده بحیرت گفتند: عجب مگر علی هم بمسجد میرفت! نزدیک سه قرن بعد ابو بکر صولی در بصره روایتی از فضایل علی (ع) نقل کرده بود و مردم بجستجوی او برخاستند که خوش بریزند و بناچار تا آخر عمر نهان میزیست. (1)

و معاویه دشمن مسلمانی که وقتی از اعلای کفر، امید برید به جیب انباشتن رو به اسلام کرد. خال مؤمنان و کاتب وحی پیمبر و مورد علاقه وی بقلم میرفت و هاله ای از جلال دروغین به دور وی میساختند و این اراجیف مدت یک قرن چنان رواج یافته بود که تا قرنهای بعد نفوذ آن از اذهان نرفته بود.

مقدسی در قرن چهارم در اصفهان یکی را که به زهد و عبادت شهرتی داشت دیده بود که میگفت معاویه پیمبر مرسل است و چون این معنی را انکار کرد کار بجای باریک کشید و اگر قافله بموقع حرکت نمیکرد جان وی بنخطر بود. (2)

و همو در جامع واسط یکی را دیده بود که حدیث از پیمبر میگفت: «روز قیامت خدا معاویه را نزد خویش آورد و چون عروس به مردم بنمایاند.» و چون پرسید معاویه این فضیلت از کجا یافت، گفت: «از آنجا که با علی جنگ کرد.» و چون اعتراض کرد بانگ زد بگیری که این رافضی است و او بزحمت از میانه سالم جست (3).

ابو عبد الرحمن نسائی محدث معروف و صاحب سنن را در دمشق از فضائل معاویه پرسیدند گفت من که فضیلتی از معاویه نمیدانم و مردم

ص: 93

---

1- الفهرست.

2- الحضارة الاسلامیه.

3- البد. و التاريخ.

بسرش ریختند و بزدند و از مسجد برون انداختند و عاقبت از همین زحمت بمرد. (1) در بغداد بسال 350 فتنه ای شد و سپاهیان ترك و سودان بجان مردم افتاده هر که را میگرفتند میگفتند خال تو کیست و اگر نمی گفت معاویه، بسختی او را میزدند. (2) در همین دوران ما یکی بصورت دانشوران نه بسیرت ایشان که کالای تملق ببهای خوب همی فروشد به يك لبنانی که پنداشته بود بتقلید آبی خویش تمایلات اموی دارد گفته بود من از کتاب تاریخ خویش فصل معاویه را بریده ام که مورخان بی انصاف، بخال عزیز مؤمنان اهانت کرده اند و مرا از داشتن آن دل فکار است. از این قرار هنوز استخوانهای پسر ابو سفیان از اعماق گور بر جان فرومایگان حکومت میکند.

بر ضد شورشیان عثمان که بسنن مسلمانی دل بسته بودند و برای جلوگیری از بسط قدرت امویان که آثار آن عیان شده بود شورش کرده بودند حدیثها ساختند از جمله اینست: پیمبر فرمود: سلیمان شیاطین را بدریا بزنجیر کرد و چون سال سی و پنج در آید در مساجد بقرآن و حدیث با مردم مناقشه کنند) آنکه این حدیث ساخته غافل بوده که به دوران پیمبر، هجرت مبدء تاریخ نبود و این کار از ایام عمر شد و تعیین سال 35 هجری ضمن حدیث پیمبر چیزی نظیر قرآن بخط یوسف نبی است.

از جمله حدیثهای فراوان که امویان به تضعیف نهضت عباسیان ساخته بودند یکی این است که پیمبر رو به مشرق داشت و فرمود:

«فتنه آنجاست، فتنه آنجاست از آنجاست که شاخ شیطان نمودار می شود» بی گفتگو این حدیث را در اواخر دوران اموی که از خراسان خبرهای ناگوار میرسید ساختند که از ناحیه مشرق بیمناک بودند و

ص: 94

---

1- وفیات الاعیان.

2- یاقوت.

عاقبت نیز دولت امویان بقدرت خراسانیان در هم پیچیده شد و مسلمانان از استبداد این مردم جاه طلب پرغرور که اسلام را دستخوش هوسهای خود کرده بودند رها شدند.

میدان جعل، تنگ نبود و در همان دوران که در این حدیث، مشرق را مظهر شاخ شیطان می پنداشتند و کشاکش امویان نرفته و عباسیان نیامده درگیر بود و عباسیان، تن پوش سیاه را شعار خود کرده بودند یکی دیگر که تمایلات عباسی داشت و از دولت ایشان امید منفعت میداشت این حدیث آورد که جبریل نزد من آمد، عمامه سیاه به سر و قبای سیاه بتن و کفش سیاه بپا و کمر بند سیاه بکمر داشت گفتم: «این چیست؟» گفت: «این لباس بنی عمان تو است که رستاخیز بر ملک ایشان میرسد» جاعل حدیث سرشار از اخلاص عباسیان از زبان پیامبر بقای دولت ایشان را تا به رستاخیز خبر داده است و لا بد آن روز که بغداد سقوط کرد بتوجیه این دروغ گفتند که رستاخیز همین یورش ترکان و سقوط بغداد و قتل مستعصم است که بر دولت عباسیان در آمد.

و نمی دانم کدام طماع متملقی به مداهنه از خلیفه اموی یا عباسی که درم و دینار غارتی از خلق خدا را بی دریغ می بخشید این حدیث میگفت که پیامبر فرمود از خلفای شما یکی باشد که مال پراکند و نشمارد.

تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است که وقتی ملک از باغ سیبی خورد غلامان درخت از بیخ بر آرند، رواج جعل از امویان بود اما جماعت از اغراق در این کار دریغ نکرد که همه جعل حدیث بخاطر امویان نبود و مدت دو قرن تا عصر اول عباسیان که جعل حدیث رواج داشت، هر کس هدفی داشت حدیثی بتأیید آن

میساخت، بسیاری احادیث بتأیید شهرها یا طایفه‌ها ساخته شد. از جمله این: «مکه آیت شرف است و مدینه معدن دین است و شام معدن اسلام است و مصر لانه شیطان است» (1) و پیداست که حدیث را بتأیید شام و مذمت مصر ساخته‌اند و فضل مکه و مدینه را تکیه‌گاه سخن کرده‌اند و یا این: «شیطان در عراق تخم گذاشت و در مصر جا پهن کرد و چون بشام رفت برونش کردند» که قدح عراق و ذم مصر و مدح شام است و رنگ دروغ در آن چنان هویدا است که برای تشخیص آن حاجت بهیچ دقت نیست و یا این حدیث که پیداست یکی خون دل از مظالم عباسیان به ذم پایتخت ایشان ساخته و آرزوی خویش را که بغداد بزمین فرورود در آن جای داده که پیمبر فرمود: «شهری میان دجله و دجله کوچک ساخته شود که مالیات جهان سوی آن آرند و بشتاب چون میخ آهن در خاک سست بزمین فرو می‌رود.» و یا این حدیث که پیداست برای ترغیب کسان با قامت پادگان عسقلان ساخته‌اند که پیمبر فرمود: «هر که شبی و روزی در پادگان عسقلان بماند و شصت سال پس از آن بمیرد شهید مرده است» و یا این حدیث که گوئی یکی از قزوین در فضل شهر خویش از گفتار پیمبر آورده که فرمود: «شهری بنام قزوین گشوده می‌شود که هر که چهل روز در پادگان آن باشد در بهشت ستونی از طلا دارد» و این حدیث که بتأیید دمشق ساخته‌اند که: چهار شهر از بهشت است مکه و مدینه و بیت المقدس و دمشق. و حدیث از این گونه در باره بغداد و بصره و کوفه و مرو و قزوین و عسقلان و نصیبین و اسکندریه و انطاکیه بسیار است که موافقان بمدح و مخالفان در قدح آن ساخته‌اند، گویند محمد بن عمرو واقدی که در آغاز قرن

ص: 96

دوم میزیست سی هزار حدیث روایت میکرد که یکی درست نبود و از اینجا توان یافت که اهل غرض در عرصه جعل حدیث چه ترکتازی کرده بودند.

در اواخر عهد اموی و عصر اول عباسی که اقتباس از علوم یونان رواجی گرفت و باب روز شد و از تأثیر آن فرقه های گونه گون پدید آمد هر فرقه به تایید خویش و تضعیف دیگران حدیث میساخت که بسیاری از آن را در فهرست موضوعات آورده اند و چیزی از آن در صحاح نیز هست، فی المثل این حدیث که گوید: «چهار فرقه بزبان هفتاد پیمبر لعنت شده اند: قدریان و جهمیان و مرجئان و اباضیان.» صرف نظر از ملاحظات دیگر در این نکته دقت کنید که پیمبران یهود که در عهد عتیق نامشان هست از هفتاد خیلی کمترند و معلوم نیست جاعل حدیث، فهرست هفتاد پیمبر را از کجا آورده است؟ و گروهی دیگر از جاعلان حدیث که خطرشان از همه بیشتر بود، یهودیان و ترسایان نو مسلمانان بودند که درزی گوسفند گرگی میکردند و چون از دشمنی کاری نساخته بودند، به سنگر دوستی نشسته از خلط و جعل حدیث، ضعف اسلام و وهن پیمبر میخواستند.

فی المثل از یهودان یمن کعب الاحبار و عبد الله بن سبا و از پارسی نژادان آن سامان وهب بن منبه و از نصاری تمیم داری فلسطینی که بظاهر مسلمان بودند با آن افسانه های عجیب که بحدیث و تفسیر می آمیختند و عقول ساده تلقین پذیر را بضلال می بردند، بیش از دشمنان میدان، به اسلام زیان میزدند و بسیاری آشفته گی ها که در حدیث و تفسیر و سیرت و تاریخ هست و خدا می داند چه انحرافها از آن زاده است حاصل کار آنهاست. این مردم مغرض از اوهام خویش بنام تورات و انجیل نقش ها میزدند و طباع تنوع طلب که به نکات

غریب رغبتی داشتند ترهاتشان را آسان می پذیرفتند، کعب الاحبار گفته بود من هفتاد کتاب منزل خوانده ام و دروغ این سخن هویداست که کتب منزل هفتاد نیست و این کلمه هفتاد که یادگار ریاضیات هفتی مردم آسیای غربی است، بر زبان جاعلان بسیار می رفته که حساب را هفت و هفتاد داشته اند و هفتصد را سرحد ارقام میدانسته اند. یکی در مداین پاره ای از فرش بهارستان به غنیمت برد و بهفتصد درم فروخت، گفتندش ارزان دادی. گفت: مگر از هفتصد بالاتر هم چیزی هست! این یهودی خبیث که گوئی به مداهنه و تحیب کعب الاحبار یعنی سرآمد عالمان یهودش میگفتند از مختلقات خویش هر چه میخواست بنام تورات نقل میکرد گوئی تورات روزنامه حوادث آینده بود و نه چون رمل و طلسمات به ابهام و رمز، بل با عباراتی روشن از جزئیات کار آیندگان خبر میداد. هم او بود که چند روز پیش از قتل عمر بدو گفت در تورات می بینم که چند روز دیگر ترا میکشند و عمر که با همه دهها از خوشباوری مردم بدوی بی بهره نبود گفت نام مرا بتورات دیده ای؟ گفت نه بعلائم دیده ام و آن روز که پهلوی عمر به دشنه فیروزان درید هیچ کس به اندیشه نیفتاد از این یهودی دروغزن که اگر در توطئه دستی نداشت بی گفتگو خبری از آن داشت تحقیق و باز خواستی کند! وهب ابن منبه در افسانه سازی از شهرزاد قصه گو سبق میبرد و بیشتر افسانه ها که با متون تفسیر آمیخته و عقل و شرع از آن بری است حاصل تخیل اوست. وی برادری داشت که اوراق مکتوب از شام میخرید و طبعا برای افسانه های وی مایه فراهم میکرد و او نیز که طباع ساده را راغب افسانه های خویش میدید همه میراث بابل و آشور را که انبوهی از خرافات بی سرو بن است بنام کتاب های آسمانی نقل میکرد

و در اذهان جای میداد. تمیم داری راهبی از مردم فلسطین بود و بسال نهم مسلمان شد و نخستین کس بود که چراغ بمسجد افروخت که پیش از آن روشنی مسجد از سوختن شاخ خرما بود. هم او بود که جام آن مرد سهمی بدزدید (1). و آیه صد و ششم و هفتم و هشتم سوره مائده در همین باب آمد و گوئی بعضی روایت های دجال مایه از او میگیرد و آن حدیث مفصل دیدار دجال در یکی از جزائر بحر که مسلم، بخط بنقل پیمبر از او روایت میکند اقتباسی از افسانه سندباد بحری است که دجال را بجای دیو نهاده اند و تمیم، به قالب سندباد رفته است.

عبد الله بن سبا همان بود که فکر خدائی علی را که با فکر خدائی عیسی از فلسفه افلاطونی جدید گرفته اند تبلیغ میکرد و بفرمان علی (ع) وی و یارانش را به آتش سوختند یا نفی بلد کردند اما مگر میشد همه خاطرها را که با افکار پلید وی آلوده بود با آتش پاک کرد.

بجز اینان زندیقان دروغزن بودند که با جعل حدیث از اسلام انتقام میگرفتند. «گویند وقتی ابن ابی العوجاء زندیق معروف را میبردند که گردش بزنند گفت بخدا چهار هزار حدیث بساختم که با آن حلال را حرام و حرام را حلال کردم». زندیقی نزد مهدی عباسی اعتراف کرده بود که چهار صد حدیث از ساخته وی بزبان و قلم مردم همی رود و هم یکی از آنها که از ضلال باز آمده بود میگفت:

«بنگرید که ما وقتی رائی داشتیم حدیثی بتأیید آن میساختیم (2) مهلب بن ابی صفره که از جانب امویان بسرکوبی خوارج میرفت به ذم و تقبیح ایشان حدیث می ساخت (3). نگفته پیداست که خوارج

ص: 99

---

1- ترمذی.

2- مقدمة الموضوعات.

3- معرفة علوم الحديث.



نیز از معارضه دریغ نداشتند و حدیث مجعولی را بحدیث مجعولی مقابل می کردند، سنگی در قبال کلوخی میزدند، یکی از ایشان از آن پس که توبه کرده بود اعتراف میکرد که ما اغراض خویش به قالب حدیث می کردیم. حاکم نیشابوری صاحب مستدرک گوید محمد بن قاسم جابکانی که از سران فرقه مرجئه بود به تأیید مذهب خویش حدیث میساخت، مرجئان منحفظان بودند که در مسائل مورد خلاف چون خلافت و حق علویان و قتل عثمان خاموش بودند و میگفتند حقیقت حال خدا نیک تر داند.

در فتنه های پیاپی، در یک قرن، حکومت اموی و عصر اول عباسی نورسیده گان قدرت طلب فراوان بودند که بتأیید خویش احادیث مجعول میخواستند و این کالای فاسد به بهای خوب میخریدند.

مختار بن ابی عبیده ثقفی که گوئی نسبش نیز بمانند حال و کارش مشکوک است به یکی از محدثان گفته بود: «از گفتار پیمبر حدیثی در باره من بیار که وی فرمود: از پس من مردی بیاید و انتقام خون فرزندم بگیرد و این خلعت و مرکب و خادم و ده هزار درم مزد آن بگیرد.» و او گفته بود: «حدیث دروغ از پیمبر نگویم اما از گفته اصحاب هر چه خواهی گویم و مزد هر چه خواهی ده که حدیث از پیمبر مؤکدتر اما عذاب سخت تر است. گوئی به همه دورانها جعل حدیث بیشتر برای جلب نظر ارباب قدرت میکرده اند. گویند غیاث بن ابراهیم بنزد مهدی عباسی شد، بدو گفتند: «برای خلیفه حدیث گوی» و وی از پیمبر روایت کرد که: مسابقه فقط در تیر اندازی و سواری و کبوتر پرانی رواست. حدیث پیمبر بیش از تیر و اسب نیست و الحاق کبوتر بخاطر خلیفه بود که دلپسته کبوتران می بود. مهدی کیسه زری

بدو داد و چون برفت فرمان داد تا همه کبوتران را سر بریدند. (1) و هم بدوران نزدیک ما آن حدیث تباکی را برای صاحب قدرتی ساخته اند که عادت نکوئیده داشت و به جبر ضمیر تاب واگذاشتن آن نداشت، و چون مایه ای از دین و شرف در خاطر داشت از عواقب گناه مشوش بود خواستند تا به تباکی آرایش گناه از جان بشوید و خاطر مبارکش آسوده باشد! و گر نه در دفتر حدیث سلف نشانی از این نیست و عقل نمیپذیرد که کار دروغی را پاداشی چنین گزاف دهند؟ گوئی همه جا اعلان حدیث، سود جو و جاه طلب نبوده اند و کسانی بوده اند که این جنایت عظیم از حسن نیت به قصد اعلای دین یا ترویج قرآن و تهذیب اخلاق میکرده اند. ابو عبد الله نهانندی گوید غلام خلیل را که حدیث بسیار می گفت و به جعل متهم بود گفتیم: این حدیث که میگوئی ضعیف است. گفت: ما این حدیث بساختیم تا قلوب عوام بدان رفیق کنیم. و هم از او نقل کنند که حدیث از بکر بن عیسی میگفت گفتندش: این مرد به دوران قدیم وفات کرد و تو او را ندیدی حدیث از او چگونه گوئی؟ که در رسم محدثان قدیم چنان بود که حدیث از سماع بایدشان کرد، گفت از آن گروه که به بصره حدیث از ایشان شنیدم شصت تن بکر بن عیسی نام دارند (2). ابن جوزی گوید: «غلام خلیل مردی زاهد پیشه بود و از شهوات دنیا به کنار بود و خوراک دائم وی باقلا بود و به روز مرگ وی در بغداد همه بازارها بسته شد، اما شیطان این کار زشت را بدیده او نکو نموده بود که بی پروا حدیث میساخت.» و هم ابو داود نخعی به شب همه نماز میگذاشت و به روز روزه می داشت اما حدیث می ساخت و هم ابو بشر احمد بن محمد فقیه مروزی به کار دین از همه مردم زمان

ص: 101

1- مقدمة الموضوعات.

2- مقدمة الموضوعات.

خویش سخت تر بود اما از حدیث ساختن باک نداشت. میسرۀ ابن عبد ربّه را که در فضایل قرآن حدیث فراوان داشت گفتند: این همه حدیث در فضل قرآن از کجا گرفتی؟ گفت: این حدیث ساختم تا مردم را به قرائت قرآن راغب کنم.» ابو زرعۀ رازی گوید: میسرۀ حدیث آسان میساخت و چهل حدیث در فضیلت قزوین ساخته بود و میگفت این کار به رضای خدا میکنم.» و هم ابو عصمۀ مروزی در فضیلت قرآن حدیث بسیار میگفت و در فضل قرائت هر سورۀ قرآن روایتی پر اغراق داشت گفتند: این حدیث که تو از عکرمه از ابن عباس میگوئی چیست که یاران عکرمه از آن بی خبرند؟» گفت: «مردم را دیدم که به فقه ابو حنیفۀ و جنگنامۀ ابن اسحق از قرآن مشغولند و این احادیث به رضای خدا و ترویج قرآن ساختم» ابو جعفر هاشمی از جعل احادیثی که مؤید حق بود باک نداشت. خالد بن یزید از محمد بن سعید دمشقی نقل کرده بود که هر سخنی نیکو باشد به پیمبر منسوب میدارم (1) نگفته پیداست که تشخیص حق و نکو به سلیقۀ ایشان بود و ای بسا حقشان که ناحق بود و نکوشان که از زشت بدتر بود.

وقتی مهابت جعل از میان برخاست کار به کوچۀ و بازار افتاد، گویند سعد بن طریف فرزند خویش را دید که از خشونت معلّم میگریست، گفت بگذار تا حدیثی در بارۀ او بگویم، عکرمه از ابن عباس از پیمبر گفت که معلمان اطفال بدترین خلق خدایند. به مأمون بن احمد گفتند: «یاران شافعی در خراسان فراوانند.» گفت: «از احمد بن عبد الله بن معدان از انس شنیدم که پیمبر فرمود از امت من مردی بنام محمد بن ادریس پدید آید که ضرر وی از ابلیس بیشتر

ص: 102

باشد) که نام شافعی محمد بن ادریس میبود.

و بعضی جااعلان، قصه گویان بودند که به اقناع مستمعان، احادیث قصه و ش میساختند و بعضیشان در کار خویش جراتی عجیب داشتند.

احمد بن حنبل صاحب مسند معروف گوید: «من و یحیی بن معین در مسجد رصافه به بغداد نماز کردیم، پس از نماز یکی پیا ایستاد و گفت:

«احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت کرده اند که پیمبر فرمود هر که لا اله الا الله گوید خدا از هر کلمه او مرغی بیافریند با منقار طلا و پر مرجان و...» و قصه ای منمق بیش از بیست ورق گفت همه دروغ، و ما همچنان به تعجب خاموش بودیم تا او سخن بسر برد و پرسیدیم:

این حدیث با تو که گفت؟ «گفت: «از احمد بن حنبل و یحیی بن معین شنیده ام.» یحیی گفت: «اینک من یحیی بن معینم و این احمد بن حنبل است و از حدیث پیمبر چنین سخنان نشنیده ایم.» قصه گو گفت: «تو یحیی بن معینی؟» گفت: «بله!» گفت: «شنیده بودم احمقی و اکنون یقین کردم، مگر در این دنیا یحیی بن معین و احمد بن حنبل بودن منحصر به شماست؟ من از هفده احمد بن حنبل روایت شنیده ام.» (1) و طبع افسانه دوست مردم این قصه ها را می پذیرفت و رواج می داد. مقدسی گوید: «مردم چنینند اگر گوئی شتری پرید خوشتر دارند که گوئی شتری دوید. (2)

بدینسان تا اواخر قرن دوم به کوشش جااعلان، حدیث منسوب به پیمبر فراوان شده بود و شماره آن به ششصد و هفتصد هزار میرسید که بگفتار دارقطنی صاحب صحیح معروف، حدیث درست در آن میان چون موی سپید بر گاو سیاه بود (3) عمر بن عبد العزیز که بر

ص: 103

1- الجامع الاحکام القرآن.

2- البدء، و التاريخ.

3- زندگانی محمد.

پیشانی حکومت سیاه امویان ستاره ای بود به ابو بکر بن حزم نوشت:

«بنگر از حدیث پیمبر هر چه هست بنویس که بیم دارم علم از میان برود و عالمان کم شوند و جز حدیث پیمبر نقل مکن (1). نخستین کس که به دوران عمر بن عبد العزیز حدیث فراهم کرد، محمد بن شهاب زهري فقيه حجاز و شام بود که میان محدثان در باره امانت وی گفتگوهاست و پس از او به قرن دوم ابن جریج در مکه و ابن اسحاق و مالک در مدینه و ربیع بن صبیح و چند تن دیگر در بصره و سفیان ثوری در کوفه و اوزاعی در شام و هشیم در واسط و معمر در یمن، مجموعه هائی از حدیث صحیح فراهم کردند که در آن گفتار پیمبر با گفته اصحاب و فتوای تابعان بهم آمیخته بود و تفریق حدیث پیمبر از فتوای اصحاب، از قرن سوم آغاز شد (2).

از دوران اول رسم بود که در نقل و ثبت حدیث، راوی و یا راویان را یاد میکردند که اعتبار حدیث، به راوی بود و همه آن عبارات که در صدر حدیث بذکر نام روای اختصاص داشت سند حدیث نامیده میشد و هر حدیث که سند بدان پیوسته بود مسند بود و هر مجموعه که حدیث مسند در آن ثبت میشد مسند نام مییافت» به قرن دوم در هر يك از نواحی اسلام مسندی فراهم کرده بودند که بنام آن معروف بود، چون مسند بغداد و مسند مصر و مسند شام و مسند یمن (3) و چون زنان نیز به حدیث اشتغال داشتند حدیث ایشان را مسنده می گفتند. (4) منصور دوانقی خلیفه عباسی به مالک بن انس گفته بود:

«میخواهم این حدیث یکی کنم و بحاکمان و امیران سپاه و قاضیان

ص: 104

1- بخاری.

2- مقدمه معرفة علوم الحدیث.

3- الجامع الفقه الاسلامی.

4- رحله ابن بطوطه.

بنویسم که آن را تعلیم دهند و هر که مخالفت کند گردش بزnm» (1).

پیداست منظور منصور این بود که مجموعه ای از احادیث را رسمی کند که حدیث جز آن نگویند. این کار را اگر به دوران اول از پس مرگ پیمبر کرده بودند خلط و تشویش حدیث رخ نمی داد و بازار جاعلان دغل رواج نمی گرفت اما به دوران منصور دیگر دیر شده بود! با همه آن کوششها که برای ثبت حدیث به دفترها میشد، بعضی حافظان، در حفظ احادیث قدرتی شگفت داشتند، ابن عقده (م 223) دویست و پنجاه هزار حدیث با متن و سند بخاطر داشت (2) قاضی موصل دویست هزار حدیث بخاطر سپرده بود (3) عبد الله بن سلمان اشعث (م 316) محدث عراق به سجستان رفت و سی هزار حدیث از حافظه خویش بر مردم فرو خواند و چون مخالفانش از بغداد کس فرستادند و همه آن احادیث بنوشتند، وی را در شش حدیث به خطا منسوب کردند که فقط در سه حدیث خطا کرده بود. (4)

تنظیم آن مجموعه ها که مؤلفانش کوشش داشتند، همه حدیث صحیح در آن فراهم کنند در ثلث دوم قرن سوم آغاز شد بخاری (م 256) از آن مخلوط عجیب اوهام و اساطیر که از گفتار پیمبر چیزی بدان آمیخته بود، هفت هزار حدیث برگزید که به پندار وی صحیح بود و بنام صحیح ملحق بنام وی معروفست. از حدیث بخاری سه هزار مکرر است که با اسناد مختلف آورده و نامکرر آن چهار هزار بیش نیست. از این قرار از هفتصد هزار حدیث متداول آن زمان از هر صد و پنجاه و بیشتر یکی را برگزیده پس از او مسلم (م 261) و ابو داود و ترمذی (م 279) و ابن ماجه (م 273) و نسائی (م 303)

ص: 105

1- الجرح و التعديل.

2- منتظم.

3- همان کتاب.

4- السبکی.

هر يك از مجموعه ای بنام صحیح یا سنن فراهم آورده اند که مایه آن احادیث بخاری است و بعضیشان در شرایط صدق و عدالت راویان تساهل بیشتر کرده و کم و بیش بر احادیث بخاری افزوده اند و این جمله به صحاح شش گانه معروف است.

بنای این مؤلفان در نقد حدیث و تشخیص صحیح از ناصحیح بر تفحص حال راویان بوده است که پایه علم درایت بر معرفت حال رجال نهاده اند و ایشان اگر سند حدیث از ناقل حاضر تا پیمبر یا یکی از یاران وی پیوسته باشد و راویانش همگی عادل و ثقة و صدیق باشند حدیث را صحیح باید نام داد و بجز آن در باره حدیث اصطلاحات دیگر از حسن و ضعیف و مرفوع و منقطع و موقوف و موصول و مرسل و معضل و مغلق و غریب و شاذ کرده اند (1) که تفصیل آن از کتب علم حدیث باید جست.

و چون راوی حدیث در طبقه اول همیشه صحابی است، همه اصحاب را باعتبار دوران صحبتشان طبقه بندی کرده اند، آنها که در سالهای اول به دوران خفای دعوت، اسلام آورده اند و آنها که هنگام ظهور دعوت يك جا به اسلام گرویده و صف مسلمانان را قوت داده اند و آنها که به مکه ایمان آورده و بر آزار و تهدید مخالفان پایمردی کرده اند و آنها که پس از مسلمان شدن برای فرار از محنت مخالفان سوی حبشه رفته اند و آنها که از مردم مدینه به مکه آمده در عقبه اول با پیمبر بیعت کرده اند و آنها هم که از مردم مدینه به مکه در عقبه دوم با پیمبر بحمایت وی پیمان کرده اند و آنها که حاضران بدر بوده اند و پیمبر در باره ایشان فرمود شاید خدا بر اهل بدر نگریسته و گفته هر چه خواهید کنید که شما را بخشیده ام و آنها که از مکه پس از بدر به

ص: 106

هجرت سوی مدینه آمده اند و آنها که در حدیبیه زیر آن درخت با پیمبر بمقاومت پیمان کرده اند و اهل بیعت رضوانشان می گفتند و آنها که پس از حدیبیه و پیش از فتح مکه به هجرت بصف مسلمانان پیوسته اند و آنها که در فتح مکه به رضا یا اکراه بصف مسلمانان آمده اند و آنها که در فتح مکه و حج و داع نورسان و کودکان بوده اند و فیض دیدار پیمبر یافته اند که این جمله دوازده طبقه اند و همه را به صف اصحاب آورده اند (1) پیداست که این طبقات به فضل و عدل و امانت و خلوص یکسان نبودند، اما اهل سنت که اهل جماعتشان نیز گویند در باره اصحاب اعتقادی خاص دارند و بعضیشان به غلوی عجیب صحابی را به حکم صحبت پیمبر، عدل و ثقه و امین دانند و بر خطا حتی جنایت او عیب گرفتن روا ندانند و گویند اجتهاد کرده و در اجتهاد خویش خطا کرده است.

در مرحله بعد، راویان را نیز به قیاس عدالت و فهم و دقت، طبقه بندی کرده و هر طبقه را عنوان دیگر داده اند. نخست ثقه یا متقن یا ثبت است که بالاتر از آن هیچ نیست، این عنوان را به عدول روات می دهند که به امانت و ورع و حفظ و فهم یگانه باشند و حدیث ایشان اگر از راویان دیگر مخدوش نباشد، بکمال صحت است، پس از آن حجت و عدل و حافظ و ضابط است که حدیثشان بی عیب از روات دیگر، مادون صحیح است و پس از آن صدق یا «محلّه الصدق» یا «لا باس به» است که روایت وی قابل قبول است (2). و چون مؤلفان صحاح در تشخیص عدالت و امانت راوی شرایط واحد ندارند طبعاً صحاح ششگانه در نظر محدثان به یک مرحله از صحت و اعتبار نیست و از آن جمله بخاری و مسلم که عنوان «شیخین» دارند و دو

ص: 107

---

1- معرفة علوم الحدیث.

2- تقریب نووی.



صحیحشان را «صحیحین» مطلق گویند به اعتبار در صف اولند و به پندار اهل جماعت هر چه بخاری و مسلم آورده اند قطعاً صحیح است و علم قطعی به صحت آن حاصل است (1) و به تعبیر ابن خلدون «اجماع امت بر قبول و عمل به مندرجات آن هست» (2) و تردید در صحت آن مخالفت اجماع است.

و شیعه دوازده امامی را در کار حدیث اصول دیگر هست که در فضیلت و عدالت اصحاب با اهل جماعت هم داستان نیستند و از همه اصحاب گروهی معدود را صاحب عدل و امانت شمارند و در روایت و درایت، طرق خاص دارند. چنان که گفتیم علی (ع) در حیات پیمبر مجموعه ای از احادیث وی نوشته بود که هسته حدیث شیعه از آنجاست و مدتها بعد، همان کتاب را به خط علی (ع) در خاندان وی دیده بودند. از آن پس فرزندان وی که وارث حق خاندان علوی بودند با همه زجر و آزار و تعقیب و مزاحمت که در دوران امویان بیشتر و در ایام عباسیان کمتر ولی مستمر بود از نقل و روایت و تفهیم و توضیح حدیث فارغ نبودند و یاران خاص از تقریر و نقل ایشان مجموعه ها کرده بودند که بنام «اصل» یا «اصول» خوانده میشد.

به دوران جعفر صادق (ع) که مزاحمت اهل قدرت تخفیفی یافته بود برای بسط و ترویج حدیث شیعه فرصت بیشتر بود و چهار هزار کس حدیث از او شنیدند و روایت کردند، (3) و از تقریر وی مجموعه ها فراهم آوردند که شمار آن به چهار صد می رسید و به «اصول چهار صدگانه» معروف بود (4).

نخستین مجموعه مفصل و منظم از حدیث پیمبر و فرزندان وی

ص: 108

1- همان کتاب.

2- مقدمه ابن خلدون.

3- ارشاد مفید.

4- تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام.

که از طریق شیعه به دست است «اصول کافی» است که شیخ طریقت امامیه محمد بن یعقوب کلینی (م 328) شانزده هزار و بیشتر حدیث مسند در آن فراهم آورده است. پس از او ابی جعفر ابن بابویه ملقب به صدوق (م 381) مجموعه (من لا یحضره الفقیه) را از نه هزار و بیشتر حدیث فراهم کرد. آنگاه ابو جعفر محمد معروف به شیخ طوسی ملقب به شیخ طایفه (م 459) کتاب تهذیب را از سیزده هزار و پانصد و بیشتر حدیث و استبصار را از پنج هزار و پانصد حدیث ترتیب داد، که این چهار کتاب بنام «اصول چهارگانه» معروف است و بنای فقه و آداب شیعه را بر آن نهاده اند.

پس از آن کتاب های دیگر با استقصای بیشتر چون بحار و وافى و وسایل و مستدرک فراهم آمد که چون در شرایط روایت دقت کمتر کرده اند بسیاری روایات که در اصول نیست در آن هست و از آن جمله بحار الانوار از آن جهت که پاره ای احادیث قطعاً ضعیف محتملاً مجعول در آن هست، به دوران ما به معرض خرده گیری نقادان آمده و در باره آن افراطی کرده اند. مؤلف بحار، محمد باقر مجلسی چنان که از مقدمه آن پیداست کتاب بسیار مفصل خویش را از اندماج يك صد کتاب متداول شیعه فراهم آورده که بسیاری از آن از دستبرد دهر قساوتگر مصون نمانده و اگر در بحار نبود اثری از آن نمی بود. در حقیقت بحار الانوار در طی قرون، مضبوطه ای برای حفظ ذخائر شیعه بوده و از این لحاظ حق و مقامی مسلم دارد. اما دریغ که مشاغل عادی و محتملاً آن گرفتاریهای عظیم که همیشه عالم مراقب سیاست، با آن دست و گریبان است و علم و گاهی عالم را در مذبح سیاست، قربان می کند، مؤلف را نگذاشته تا اجزای مؤلف بحار را که گوئی تنظیم آن بعهدۀ دیگران بوده نیک نظر کند و خرمهره از گوهر

جدا افکند و بیخبران غافل از این نکات که زشت و زیبا را آمیخته بهم دیده اند بعضی روایات آن را دستاویز طعن ناروا کرده اند. فی المثل در عروسی پیمبر و خدیجه از گفتار خدیجه و حاضران شعرها آورده که از سیاق زبان عرب بدور است و طبع سلیم از پذیرفتن آن معذور است و هم پیمبر را بآئین خسروان «تاجی از طلای سرخ مرصع بسر و خلخال طلای فیروزه نشان بپا و قلاده زمرد و یاقوت بگردن» بمجلس عروسی آورده و خانه خدیجه را آنقدر وسعت داده که همه اهل مکه در آن جای گرفته اند و این همه با حقایق تاریخ و اقتصاد آن عصر خلاقی عجیب دارد. حیف که اراجیف از این گونه در بحار، بسیار هست که دریا، بی خس و خاشاک نیست.

محدثان شیعه نیز چون محدثان جماعت، راویان را طبقه بندی کرده اند اما اصطلاحشان با جماعتیان یکی نیست که اینان عدالت و امامی بودن را شرط قبول روایت دانسته اند و در کفایت عدالت ظاهر یا لزوم عدالت باطن یعنی چیزی که آن را ملکه عدالت نام می دهند خلاف کرده اند. در طبقه بندی حدیث نیز قدمای شیعه اصطلاح خاص داشته اند که حدیث را دو دسته میکرده اند: صحیح و ضعیف. بنظر ایشان حدیث صحیح آن بود که به قرائن مختلف میشد اطمینان یافت که از معصوم آمده و عمل به مفاد آن لازم بود و این اطمینان از ثبت کتب معتبر یا نقل مکرر راویان معتمد با مطابقت عقل یا قرآن یا حدیث مسلم الصدور یا اجماع امامیه حاصل توانست شد و هر حدیث که این صفات نداشت ضعیف بود و عمل به مفاد آن لازم نبود چنین بود تا به دوران حسن بن مطهر حلی معروف به علامه یا در ایام سید جلال الدین بن طاوس که بتعبیر بهاء الدین محمد عاملی «در نتیجه طول زمان و تسلط حکام ستمگر بعضی اصول معتمد که رواج و

استتساخ آن مشکل مینمود از یادها رفته بود و همه اصول متداول در اصول مشهور درج شده بود و آن حدیثها که از اصول معتمد آمده بود با آنچه از اصول غیر معتمد بود بهم آمیخته بود و تشخیص آن محتاج دقت و نظر بود بناچار قانونی بایست که حدیث معتبر از نامعتبر بدان سنجش کنند و در طبقه بندی حدیث، اصطلاحی تازه کردند (1) در اصطلاح تازه، حدیث را بصحیح و حسن و موثق و ضعیف تقسیم کردند. صحیح یعنی حدیثی که همه روایانش امامیان موثق باشند، حسن یعنی حدیثی که همه روایانش امامیان باشند اما همه یا بعضیشان کاملاً ثقه باشند. موثق یعنی حدیثی که روایانش یک یا چند غیر امامی، اما ثقه باشند، ضعیف یعنی حدیثی که شرایط صحت و حسن و توثیق نداشته باشد.

و بعضی از این اقسام فروع دیگر دارد که ضعیف، مقبول است و نامقبول و صحیح، به تفاوت شرایط راوی، مسند است و مغلق و مرسل و مشهور و عالی (2).

چنان که گفتیم مقیاس مؤلفان صحیح در نقد حدیث، فقط دقت در احوال روات بود که رشته حدیث چون به صحابی میرسید از چون و چرا دور بود که اینان در باره صحابیان خوشبآوری ساده لوحانه داشته اند و می پنداشته اند صحبت رسول بی قید و شرط مایه فضیلت است و هر که از این چشمه فیض کفی برگرفت همه لکه ردیلت از خاطرش شسته می شود، گوئی از خصایص فطرت بشر غافل بوده اند و آن دیو مهیب هفت سر را که همه در ضمیر خویش دارند و فقط معدودی موهوبان مهاری بر آن زده اند، نشناخته اند تا بدانند برای بهره وری از مایه فیض مقابله و صحبت بس نیست، استعداد قبول نیز

ص: 111

1- جامع المقال.

2- جامع المقال.

باید که خفاش کور بر چشمه نور همچنان کور است و زنگی پس از هفت شستشو همچنان سیاه. البته اعتماد به امانت و اخلاص راوی در آن قضایا که از عقل فطری مقیاس روشن ندارد مایه اطمینان تواند شد اما به هیچ یک از بندگان خدا جز آنها که صولت نفس اماره شان در هم شکسته، اعتماد مطلق نمی توان کرد که کشفان روح انسانی یعنی ضمیرشناسان عصر ما از خصایص ضمائر فریب گر که گاهی به دروغ و ریا «من خویش» را نیز براه خطا می برند، از حاصل استقرا، عروس منطق نو، نکته ها آورده اند که با توجه بدان اعتماد، به ضمیر انسان کردن چون بر باد نشستن و بر موج خفتن است و پیمبر ما همه این مباحث مفصل را که به مجلدها دراست در سخنی کوتاه که نمونه ای از کلمات جامعات اوست آورده که:

لقلب ابن آدم کریشه بفلاة یقلبهما الریاح و صدق رسول الله.

صحت نقل را بجز امانت راوی به قرائن دیگر چون منقولات مسلم و ملاحظات عقل و اشباه آن می توان سنجد و آن مقیاس که پیمبر از سنت و کتاب خویش برای نقد حدیث آورد جز این نیست که کتاب، متن مسلم است و سنت، مجموع قرائن دیگر است و بی گفتگو به «تنقیح مناط حکم» همه قرائن معتبر را که مایه کشف حقیقت تواند شد در نقد حدیث بکار میتوان برد و باید برد و اگر بفرض امانت راوی قرائن دیگر بر خلاف متن حدیث بود در قبول آن تأمل باید کرد و جامعان صحیح که در فراهم کردن حدیث پیمبر رنجی مفرط برده اند از این نکته غفلت داشته اند و از این غفلت چه خطاها زائیده است.

گوئی نخستین حدیث که پس از مرگ پیمبر نقل شد حدیث عایشه و ابوبکر در باره مدفن وی بود که مسلمانان در باب آن خلاف

کردند. مهاجران این شرف را خاص مکه موطن قدیم خویش میخواستند. از بیت المقدس نیز سخنی رفت، اما بردن جسد بمکه و بیت المقدس مشکلات عملی و سیاسی داشت، بناچار کفه انصار بچربید و مدینه مدفن وی شد و خواستند گوشه ای از مسجد، مقبره او کنند اما عایشه گفت: در روزهای اخیر از پیمبر شنیدم که می گفت:

«خدا گروهی را که قبر پیمبران خویش را مسجد کردند لعنت کند.» گر چه مرا در دلالت این حدیث نظر است که طبق آن مقبره را مسجد نباید کرد اما در آنجا گفتگو بود که مسجد را مقبره کنند. رفتار عایشه در زندگی پیمبر و آن فتنه ها که در خانه وی میکرد و همه آشوب در آن خانه از او بود و هم رفتار وی پس از مرگ پیمبر قرینه بسیار قویست که احتمال جعل حدیث چندان ضعیف نیست. زنی که بجای طلبی از مکه تا بصره بیابانها می پیمود و در میدان جنگ به قلب سپاه جا می گرفت، تواند بطلب فخری که گردن ها سوی آن دراز بود، از گفتار شوهر متوفای خویش که در زندگی نیز از مکدر کردن خاطرش باک نداشت دروغی بسازد.

اما در آن لحظات آشوب و غم، هیچ کس در صحت و دلالت این حدیث که همسر پیمبر و دختر خلیفه وی می گفت شك نیاورد و این فکر که قبر پیمبر بمسجد کنند، سرکوب شد. انتخاب مکان دیگر مایه خلاف تازه میشد، جسد پیمبر در خانه یعنی اطاق عایشه بود و گوئی در زندگی خویش اطاق زنان را به ایشان بخشیده بود و ابو بکر مرد مجرب پیر در لحظه مناسب این حدیث آورد که شنیدم پیمبر گفت: «پیمبری نمرد مگر آنجا که مرد مدفون شد» و کار یکسره شد و نفوس حیران بیمناک از نتیجه خلاف که گوئی از آن قصور و تأخیر که در دفن پیمبر کرده بودند نامشوش نبودند، دم نزدند و پیمبر را در

همان جا که دوست داشت ایام بیماری را بسر برد بخاک کردند و کوی افتخار که سود بسیار داشت به دامن عایشه افتاد و خاندان تیم به یک روز دو توفیق بزرگ که هر یک بتهائی برای سرافراز کردن خاندان ها بس بود به دست آورد، ابو بکر بجای پیمبر نشست و جثه او را در ملک دختر خویش خاک کرده بود.

بی گفتگو حدیث ابو بکر در باره پیمبران بنی اسرائیل است که به اقتضای آن ممات و مدفنشان یکی بوده است، اما تورات بخلاف این می گوید که «ابراهیم را در مغاره مکیلا در کشتزار عفرون دفن کردند (1) و اسحق نیز در آنجا دفن شد» (2) و «داود با پدران خویش خوابید و در شهر داود مدفون شد» (3) و «سلیمان با پدران خویش خوابید و در شهر داود مدفون شد» (4) البته توان پنداشت که ابراهیم در مغاره کشتزار عفرون مرده و در همان جا مدفون شده و هم برای تصحیح روایت ابو بکر باور میتوان کرد که اسحق به هنگام مرگ به مقبره ابراهیم رفته و همان جا مرده و بخاک رفته است و سلیمان و داود نیز در مقبره پدران خویش مرده اند تا مدفنشان از جای مردنشان جدا نباشد و حدیث ابو بکر نادرست شود، اما بگفته تورات «یعقوب در مصر مرد و یوسف جثه او را بکنعان بود و بخاک سپرد (5) و یوسف را پس از مرگ بلسان مالیده بتابوتی نهادند» (6) و «موسی استخوانهای وی را همراه برد» (7) از این قرار یعقوب و یوسف که به نص قرآن، پیمبر بوده اند به صریح تورات، جای مرگشان مدفنشان نبود و این با

ص: 114

- 1- تکوین فصل 25 شماره 9.
- 2- تکوین فصل 49 شماره 29، 30.
- 3- اول ملوک فصل دوم شماره 11.
- 4- اول ملوک فصل یازدهم شماره 43.
- 5- تکوین فصل پنجاهم شماره 4 تا 7.
- 6- تکوین فصل پنجاهم شماره 26.
- 7- خروج فصل سیزدهم شماره دو.

حدیث ابو بکر سازگار نیست، حقا این پندار که ابو بکر از پس بیست و سه سال مسلمانی در برابر جثه مردی که خاندان گمنام تیم را شهرت جاوید داد و از لب پرتگاه آتش به هدایت خدا آورد، حدیثی نادرست گفته باشد احتمالی هول انگیز است که هنوز کفن پیامبر تر بود و دروغ بر او بستن از شرف مسلمانی دور بود، اما از سوی دیگر راه نیست و آن فرض تحریف که در باره تورات هست مشکل ما را حل نمیکند که اگر تحریفی بود خاص بشارات بود که جعل و تحریف را به طلب نفع و دفع ضرر می کنند و معلوم نیست یهودان از تحریف مدفن یعقوب و یوسف چه سود می برده اند؟ مگر برای تصحیح حدیث و دفع افترا از کسی که اهل جماعت عنوان صدیق بدو داده اند به وسعت نظر توان گفت که مصر و کنعان یکی است که هر دو سرزمین خداست! اتفاقا در تجشّمات ابن تیمیه شیخ الاسلام مطلق که حقا قدرت تمنطق وی را باید ستود، نظایر این بسیار هست که به تعبیر معلّم اول استدلال کردن از مبادی سوی مطلوب-نه حق-رفتن است! اتفاقا حدیث: نحن معاشر الأنبياء نیز که سیاق: ما مات نبی دارد با تورات سازگار نیست که می گوید: «سلیمان بر تخت پدر نشست (1)» و قرآن نیز بهمین معنی ناطق است و پسر سلیمان بجایش سلطنت نمود» (2) مگر گوئیم که سلیمان و پسر، سلطنت از پدر به صدقه برده اند نه ارث! و گوئی این هر دو حدیث را از سیاق حدیث: ما کان نبی الا راعی غنم گرفته اند که درست است و همه انبیای یهود چوپانان بوده اند اما خبر «ما مات» و «لا- نورث» با تورات سازگار نیست و بی گفتگو از تورات و ابو بکر یکی دروغ گفته اند! در صحیح بخاری بجز حدیث ابو بکر احادیث دیگر بسیار هست

ص: 115

---

1- اول ملوک دوم شماره 13.

2- اول ملوک فصل یازدهم شماره 33.



که به توثیق راوی از متن حدیث و اختلاف آن با قراین مسلم، غافل مانده است. از جمله این حدیث که در باب هجرت از انس نقل می کند که: «پیمبر سوی مدینه آمد و ابو بکر بردیف بر شتر وی سوار بود.

پیمبر جوانی ناشناس بود و ابو بکر پیری سرشناس و هر که بدو میرسید می گفت ای ابو بکر این کیست؟» مسلم است و بخاری نیز در باب سن پیمبر روایت می کند که وی هنگام مرگ دست کم شصت و سه سال داشت و نیز مسلم است که ابو بکر بشصت و سه سالگی مرد پس دو سال و چند ماه از پیمبر کوچکتر بود و نمی توانست در آن حال که پیمبر بسن پنجاه و سه سالگی جوانی ناشناس بود، پیری سرشناس باشد! بعضی مفسران بخاری که دقت از او بیشتر داشته اند برای رفع توهم جعل، که آسانترین راه حل مشکل است، گفته اند موی ابو بکر سپید بود و پیر نما بود و پیمبر موی سفید نداشت و جوان مینمود: شاید اشکال پیری و جوانی را با این توجیه نجسب حل توان کرد اما اشکال ناشناس و سرشناس بجای خود هست و مفسران بخاری در باره آن گفته اند: «ابو بکر در کار تجارت رفت و آمد داشت و بخلاف پیمبر، در همه جا معروف بود.» اما در متون سلف هیچ جا از تجارت ابو بکر در بیرون مکه سخن نیست که همه تجارت وی بزّازی کوچه های مکه بود، اما محمّد سفرهای مکرر بشام رفته و از مدینه گذشته بود، در این شهر خویشاوندان از طرف مادر داشت و هشتاد و چند کس از مردم شهر در عقبه اول و دوم با او پیمان کرده بودند و بسیار کسان دیگر که در سالهای دعوت مکه از مدینه به حج میشدند او را دیده بودند و مردی چنین به دعوت مشهور که پنجاه و سه سال داشت جوانی ناشناس نبود. در حقیقت این مفسران خوش نیت که ضعف حدیث بخاری را نادیده گرفته اند خواسته اند دروغی را به دروغ دیگر رفو

کنند! بخاری در همین باب هجرت، در روایت دیگر گوید: «پیمبر با پیشوایان خویش در طایفه بنی عمرو بن عوف فرود آمد و خاموش بود و از جمع انصاریان کسانی که او را ندیده بودند وقتی می آمدند به ابو بکر سلام می کردند تا آفتاب بر پیمبر افتاد و ابو بکر با عبای خویش بر او سایه کرد و مردم پیمبر را شناختند» راستی عجیب است که هشتاد و چند نفر بیعت کنان عقبه که در آن شهر کوچک یشرب همه سرشناس و میر قبایل بودند در آن روز که از پس سالی انتظار آرزویشان محقق میشد همگی در خانه نشسته و در بسته بودند و یکیشان در میان جماعت نبود که پیمبر را بدیگران بشناساند و این اشتباه آنقدر دوام یافت تا آفتاب بیامد و پیمبر را شناسانید! بی گفتگو این حدیث را همچون حدیث سابق به تأیید ابو بکر ساخته اند که جلال و وقار او ثابت کنند و از این معنی غافل مانده اند که لازم هر حدیث و هن پیغمبر است. و ابن عساکر در همین زمینه حدیث دیگر آورده که پیمبر از ابو بکر پرسید: «من و تو کدام بزرگتریم؟» گفت: «من از تو بسن بیشم و تو از من بزرگتری.» و این دروغ مسلم بتجلیل ابو بکر و تلقین ادب او آورده است و چون محقق است که سن وی از پیمبر کمتر بوده است بنیاد این گفتگو بر هواس است و به تبع آن همه روایات دیگر که در باره شیخوخت ابو بکر بدوران جاهلیت در صحاح هست یکسره بی مایه است که وی هنگام بعثت سی و هفت سال و چند ماه بیش نداشت و جایی که محمد پنجاه و سه ساله جوانی ناشناس باشد، جوان سی و هفت ساله و چند ماهه را پیر نمیگویند.

ترمذی در کتاب تفسیر از عایشه حدیث میکند که در آیه:

ص: 117

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَزْ بيمبر پرسیدم اینان آن کسانی که شراب نوشند و دزدی کنند؟ گفت: «نه ای دختر صدیق! بل آن کسانی که روزه دارند و نماز کنند و صدقه دهند و بیم دارند از ایشان پذیرفته نشود.» مورد گفتگو آیه شصتم از سوره مؤمنون است و معنی آن واضح است: «آنها که از آنچه دارند دهند و قلوبشان ترسان است.» و سؤال عایشه بيمورد است یعنی او که عرب بوده و زبان میدانسته و بقرآن مانوس بوده، نمیتوانسته چنین سؤالی کرده باشد و نکرده و گوئی این حدیث را برای همان کلمه «ای دختر صدیق» ساخته اند که در حقیقت محور جعل حدیث است.

من نمی دانم عنوان صدیق از چه وقت برای ابو بکر ابداع شد که نام وی عتیق بود و شاید کنیه ابو بکر از این جهت یافت که عایشه نخستین همسر دوشیزه بيمبر بود و وی را پدر بکر عنوان دادند و در منابعی که به دسترس داشتم چیزی در این باب نتوانستم یافت، اما از این روایت و روایات دیگر که به تسجیل صدیق در صحاح هست و مجعول بودن آن روشن است استنباط توان کرد که عنوان صدیق را پس از ایام رسول بدو داده اند، و در این حدیث و نظایر آن خواسته اند به تعظیم وی عنوان صدیق را بزبان بيمبر جاری کنند.

از جمله این حدیث است که در بخاری و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه هست که انس گفت: «بيمبر با ابو بکر و عمر و عثمان بر احد رفت و کوه بلرزد، بيمبر فرمود: «احد! استوار باش که بيمبری و صدیقی و دو شهید بر تو هست.» سیاق حدیث گواهی میدهد که اصیل نیست و خواسته اند ضمن آن از گفتار بيمبر بر صداقت ابو بکر و شهادت عمر و عثمان شاهد بیاورند. احد کوه آتش فشان نبود تا بلرزد و بيمبر برای اسکات آن به آبروی صدیق و

ترمذی در فضائل عثمان همین مضمون را در باره کوه ثبیر که در مکه است نقل میکند با این اضافه که: «از لرزش ثبیر سنگ ها فرو ریخت و پیمبر پای بر آن زد که ثبیر آرام باش تا آخر...» و در حدیث دیگر که همین ترمذی نقل میکند «کوه حرا» برای لرزیدن انتخاب شده و بدنبال آن گفتار پیمبر چنین است: «آرام باش که بر تو جز پیمبری و صدیقی و دو شهید نیست» که گوئی حرا از ترس حضور بیگانه بلرزیده و پیمبر فرموده که اینجا جز آشنا نیست، چون آفتاب روشن است که جاعلی حدیثی در فضل خلفا می ساخته و زمینه این بوده که ضمن حادثه ای از گفتار پیمبر صداقت ابو بکر و شهادت دو خلیفه دیگر تأیید شود، صحنه کار را کوهی کرده اند تا سخن استوارتر شود و حادثه را لرزیدن کوه دانسته اند تا به غرابت آن مستمعان مرعوب شوند و در باره حدیث اندیشه نکنند و این صنعت استتار است که دروغی را به دروغی بپوشانند و این کوه گاهی احد بوده و زمانی ثبیر و حرا می شده و گوئی این تشویق از حافظه جاعل است که ضبط کافی نداشته و کوه مدینه و مکه را امتیاز نمیکرده و راویان غافل از این نکات همه را نقل کرده و مشت جاعل را باز کرده اند! بعضی حدیث سازان که قصد تفصیل خلفا می داشته اند، غالباً- ندانم به عمد یا غفلت- این تفصیل را قرین و هن پیمبر کرده اند، چون آن حدیث که ترمذی در فضائل عمر از گفتار عایشه آورده که گوید:

«نشسته بودیم و صدایی شنیدیم پیمبر برخاست و زنی حبشی دیدیم که دف می زد و رقص میکرد و کودکان اطراف وی بودند، پیمبر گفت: «عایشه بیا تماشا کن» و من پهلوی وی بتماشا ایستادم و همی

گفت: «سیر نشدی سیر نشدی» و من برای آنکه منزلت خویش پیش وی بدانم می گفتم: نه، ناگهان عمر بیامد و مردم پراکنده شدند و پیمبر گفت: می بینم که شیطان های جن و انس از عمر گریزانند». محور جعل حدیث حرمت عایشه و مهابت عمر است، حدیث ساز صحنه پرداز، پیمبر را با عایشه به تماشای رقص و دف حبشی کشیده تا حرمت عایشه ثابت کند که پیمبر دستخوش اراده وی بود. اگر در ابراز حرمت عایشه وهنی بر پیمبر هست جاعل را چه غم که به بهای حدیث، دینار و درم می دهند و عمر، قهرمان داستان است که چون بیاید شیطانها که از پیمبر بیم نداشتند از او گریزان شدند و معرکه ختم شد! و از همین خمیر مایه، حدیثی دیگر ساخته اند که جعل آسان نبود و دریغ بود از مایه ای مهیا بیش از یک حدیث قالب نزنند، حدیث این است: پیمبر از سفر جنگ آمده بود زنی سیاه بحضور وی آمده گفت نذر کرده ام اگر سالم بازگشتی بحضور تو دف بزنم، پیمبر گفت: «اگر نذر کرده ای بزن» و او آغاز کرد، ابو بکر بیامد و او همچنان میزد، عثمان بیامد و میزد و چون عمر بیامد دف را نهمان کرد و پیمبر گفت: «عمر! شیطان از تو می ترسد» جاعل کور دل، حدیث پیمبر نشنیده بود که نذر بر انجام معصیت روا نیست و به وهن پیمبر حرمت عمر می افزود که در حضور او دف می زدند و از این بیم داشتند.

در اینجا دیدیم که ابو بکر و عثمان و عمر از پی یک دیگر به صحنه آمدند که اقتضای جعل چنین بود، اما در آن حدیث که مسلم از فضائل عثمان آورده سیاق داستان اقتضای دیگر دارد و ابو بکر اول و بعد عمر و پس از همه عثمان نمودار می شود.

عایشه گوید: «پیمبر در خانه من خفته بود و رانها یا ساق های وی برهنه بود، ابو بکر بیامد و همچنان بود، عمر بیامد و همچنان بود و

چون عثمان پیامد پیمبر بنشست و لباس خویش مرتب کرد و گفت چگونه از مردی که فرشتگان از او شرم دارند شرم نکنم. «حقا عجیب است آنها که میدانسته اند به صریح حدیث پیمبر را، عورت است و نهان کردنی است، این خرافه به مقام صحاح چسان برده اند و چنین بی باک، و هن پیمبر چرا خواسته اند که بحضور کسان نیم برهنه خفته بود و آنجا که باید شرم میکرد جز بحضور عثمان نمیکرد! خدا سیاست را لعنت کند که این همه فضاحت از او است و ارباب دنیا در مذبح قدرت، دین و شرف پیمبر، همه را قربان میکنند! حدیث سازان و هن خدا و پیمبران و فرشتگان نیز می کرده اند و چیزی از متخلقات ایشان بصحاح معتبره یافته است.» بخاری و مسلم و ترمذی از ابو هریره حدیث می کنند که جهنم پیوسته هل من مزید گوید تا خدا قدم در آن نهد و جهنم گوید: بس بس و بهم پیچیده شود! و ترمذی در باب تفسیر حدیثی دارد که خدا چون آدم را بیافرید همه ذریه او را نمودار کرد و وی داود را بدید و دلبرسته او شد و از خدا پرسید این کیست و جواب آمد این مردی است داود نام از ملت های اخیر، و چون آدم بدانست که عمر داود فقط شصت سال است از خدا خواست که چهل سال از عمر وی بر آن بیفزاید. چون فرشته مرگ بر او در آمد گفت زود آمده ای که مرا عمر هزار سال تمام است فرشته گفت مگر نه آن چهل سال به داود دادی و آدم انکار کرد و از آن روز که آدم جر زد، سند نوشتن و شاهد گرفتن مقرر گشت! و هم در بخاری و مسلم که به تعبیر نووی هر چه در آن هست قطعی و بگفتار ابن خلدون مورد اجماع است، قصه ای رسواتر از این هست که اگر رموز حمزه از خرافه های نو نبود می گفتم از آنجا

گرفته اند. قصه اینست: «فرشته مرگ به موسی در آمد که جانش را بگیرد، موسی مثنی بزد و چشمش کور کرد. فرشته (لا- بد گریان و نالان) پیش خدا رفت که مرا پیش بنده ای فرستادی که نمی خواهد بمیرد و چشمم را کور کرد، خدا چشم وی باز داد و گفت به بنده من بگو اگر دوست داری زنده بمانی دست بر پوست گاوی نه و بشمار، هر مو که زیر دست تو نهان شود سالی زنده خواهی بود! و ابن حنبل در مسند خویش بر این قصه حدیث نما افزوده که تا این حادثه، فرشته مرگ آشکارا نزد کسان میشد و از آن پس که ضرب شست موسی بدید نهان گشت».

قصه ساز عامی یهودی در خور ملامت نیست که به تعظیم موسی از الگوی عقل خویش افسانه قهوه خانه ای آورده، اما جامعان حدیث به قید صحیح را ملامت می توان کرد که چرا خزف را در دامن صدف نشانده اند. در بخاری و مسلم از حدیث ابو هریره در باره موسی قصه دیگر هست که گوئی برای خندانیدن مادران بچه مرده آورده اند بدین مضمون: «موسی همیشه نهان از بنی اسرائیل آب تنی میکرد، گفتند قطعاً فتق دارد، یک روز که لباس خود به سنگی نهاده بود سنگ براه افتاد و موسی بدنبال آن تا میان قوم دوید تا وی را بدیدند آنگاه سنگ ایستاد و موسی لباس خویش برداشت و سنگ را زدن گرفت و شش هفت زخم بدان زد و آیه شصت و نهم از سوره احزاب که گوید:

لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا اشاره به همین حادثه است. رسوائی این حدیث هم بمتن و هم بسند عیان است، سند از ابو هریره دروغگو است که در صف اصحاب، دروغگوتر از اوئی نبود و متن همین است، دویدن سنگ و آنگاه شش هفت زخم خوردن از مشت موسی که لا بد هرکول آهنین بوده است و بدتر از

همه در این قصهٔ سخیف وهن قرآن نیز هست که آیه ای را با خرافه ای مربوط می کند و دو جامع حدیث که مقید بوده اند از احادیث جز صحیح نیارند آن را روایت کرده اند.

من ندانم آن حدیث که بخاری و مسلم در باب معراج از دخالت موسی در کار نماز و مراجعهٔ مکرر پیمبر برای تخفیف آن آورده اند، وهن پیمبر ماست یا تعظیم پیمبر یهود! حدیث اینست و از گفتار پیمبر نقل میکنند که شب معراج هنگام بازگشت، چون به موسی رسیدم بدو گفتم بر امت من پنجاه نماز مقرر شد، موسی گفت من مردم را از تو بهتر میشناسم که با بنی اسرائیل تجربه های سخت کرده ام و امت تو طاقت این نماز ندارند، سوی خدا باز گرد و تخفیف بخواه و بازگشتم و از خدا خواستم و چهل نماز شد و باز موسی مرا به تخفیف گرفتن فرستاد و بار دیگر بیست و بعد ده و عاقبت پنج نماز شد موسی میخواست باز مرا بتقاضای تخفیف فرستد و گفتم بنیکی سر فرود آورده ام.

این افسانه نمونه ای از معنویات نژاد یهود است که از چانه وانمی مانند و گوئی جعل آن نیز یهودان کرده اند تا دوستی موسی و یهود در دل مسلمانان نفوذ دهند و از سیاق افسانه وش حدیث مجعول بودن آن چنان مسلم است که حاجت به هیچ توضیح نیست.

پیمبر در هالهٔ جلال نبوت بود و تعریض وی موجب کفر و ارتداد و قتل می شد، با وجود این جااعلان ناجوانمرد که از جنایت خویش، وهن اسلام میخواستند اند از تطاول به حدود وی دریغ نکرده اند و آثار خبشان در صحاح هست، چون این حدیث که ابو داود و ترمذی از گفتهٔ ابن عباس آورده اند که روز بدر قطیفه ای گم شد و گفتند مگر پیمبر برداشته است و آیهٔ يك صد و شصتم از سورهٔ



آل عمران بدین مناسبت آمد که: **وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُعْلَىٰ**. حقا حدیثی هول انگیز است که حدیث ساز خبیث از تلفیق افسانه ای با آیه ای به پندار خویش ساحت پیمبر را به وهم خیانت در قطفه ای آلوده است.

و حدیث سازان اجیر ملعون، اگر در باره پیمبر بضرورت احتیاطی میکرده و سوء نیت خویش چون حدیث قطفه در لفافه می آورده اند، در باره خاندان و کسان او از هیچ رذالت پروا نکرده اند که از آن جمله در صحاح نمونه ها مانده است، چون آن حدیث که مسلم و ابو داود و نسائی روایت کرده اند که پیمبر بر گور مادر خویش نشست و بگریست و گفت از خدا خواستم که برای او آمرزش طلبم و اجازه نیافتم و بعضی حدیث سازان نظیر این در باره پدر وی آورده اند که از گور او گریه کنان برخاست و پنداشته اند آیه **يَا أَيُّهَا كُفْرًا** صد و شانزدهم از سوره توبه که گوید: **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ** در همین باب آمد که پیمبر برای پدر مشرک خویش آمرزش خواست و عتاب الهی شنید. محور حدیث مسلم و ابو داود و ترمذی و هم این حدیث بر وهن آباء پیمبر است که بخطا اثبات شرک ایشان می خواسته اند و این افترائی عظیم است که پدران وی بر دین حنیف بوده اند و فرضا نمی بودند به دوران حیرت و فترت رسل بود و این وهن نیست. گوئی هدف جاعلان از فرض کفر آباء پیمبر جز این نبود که بار کفر از دوش اسلاف بنی امیه که کافر بودند و بجنگ ایمان آمدند و با کفر بمردند سبک کنند! فاطمه دختر پیمبر نیز از تعریض حدیث سازان مصون نماند.

بخاری و مسلم و ترمذی نقل میکنند که وقتی آیه: **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** بیامد پیمبر گفت: «ای مردم قریش کاری از من برای شما ساخته نیست (و گروهی از نزدیکان خود را نام برد) آنگاه گفت ای

فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) هر چه خواهی از مال من بخواه تا بتو دهم اما پیش خدا کاری از من برای تو ساخته نیست. خدا جاعل وقیح را لعنت کند که از کور دلی ندانسته و نخواستہ بداند که به اتفاق اهل حدیث، آیه انذار عشیره بسال سوم هجرت و یا زودتر آمد و در آن روزگار فاطمه نبود و اگر بود کودکی بود که در خور این خطاب نبود که پیمبر وی را با سران قریش به معرض عتاب آرد و از خشم خدا بیم دهد که عتابی چنین شایسته گنهکاران بزرگ است و دخترک نوری دو سه و حد اکثر چهار ساله در خور آن نیست و این عبارت: «هر چه از مال من بخواهی» قرینه دیگر است که نادرستی حدیث را هویدا میکند که پیمبر مالی نداشت تا چیزی بفاطمه یا دیگری دهد.

کینه های نهان اموی، حتی مادر فاطمه را از تعریض، مصون نداشت و جاعلان خدا شناس از اراجیف خویش در باره او چیزی آوردند، احمد بن حنبل حدیثی از ابن عباس دارد که خویلد پدر خدیجه به همسری دختر خویش با محمد (صلی الله علیه و آله) راضی نبود، خدیجه غذائی آماده کرد و گروهی از بزرگان قریش را با پدر خویش بر سفره نشاند و بخوردند و بنوشیدند تا مست شدند و در آن حال از خویلد رضایت گرفت و چون از مستی باز آمد گفت: من دختر خویش به یتیم ابو طالب ندهم و بعد راضی شد. گوئی از این حدیث نادرست هم تعریض خدیجه و هم وهن پیمبر خواسته اند، اما ندانسته اند که خویلد سالها پیش از آن مرده بود و اگر نمرده بود نمی توانست از همسری دختر خویش با خاندان هاشمیان ناخشنود باشد که خدیجه از آن پیش، به یکی از تیمیان شوهر کرده بود و بیوه چهل و پنج ساله تیمیان که از اواسط قبایل بودند به عروسی هاشمیان دادند، وهن خویلد نبود و جاعلان خواسته اند یادگار درخشان زنی را که با خرج بی دریغ مال

خود، حقی بزرگ بر مسلمانی دارد با این حدیث نادرست بیالایند! که همه گناه وی آن بود که دختری چون فاطمه داشت که همسر علی شده بود و امویان از او خوش دل نبودند.

ابو طالب نیز بهمین جهت هدف واضعان حدیث بود که در باره دین علی سخن آسان نمی توانستند گفت، اما از کفر ابو طالب، افسانه می توانستند ساخت که وهن پدر، وهن پسر بود.

بخاری و مسلم، دو صحیح مطلق، روایت می کنند که چون مرگ ابو طالب در رسید پیمبر پیش وی آمد و ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه آنجا بودند، پیمبر گفت عموا یک کلمه لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ بگو که نزد خدا برای تو گواهی دهم! ابو جهل و عبد الله گفتند ای ابو طالب! مگر از دین عبد المطلب بیزار شده ای! پیمبر پیوسته شهادت بر او عرضه می کرد و آن دو تن گفتار خویش تکرار میکردند و آخر سخن که ابو طالب گفت این بود که بر دین عبد المطلبم و از لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ گفتن ابا کرد و پیمبر گفت مادام که منعم نکنند برای تو آمرزش خواهم خواست و آیه منع استغفار که از این پیش گفتیم نزول آن را در باره پدر پیمبر پنداشته اند، در باره وی آمد! او از این نکته غافل بوده اند که منع استغفار آیه 114 سوره براءت است که در مدینه آمده و مرگ ابو طالب در مکه بود. در این حدیث تنها تعریض ابو طالب نیست، تعریض عبد المطلب نیز که جد پیمبر بوده هست که او را نیز بناحق متهم داشته اند.

بخاری و مسلم روایت دیگر دارند که نزد پیمبر یاد ابو طالب کردند و وی گفت: «شاید شفاعت منش سود دهد و او را در آتشی نهند که فقط تا قوزکش باشد و مغز سرش از آن بجوشد.» و باز روایت کنند که عباس از پیمبر پرسید: «آیا برای ابو طالب که ترا حمایت

میکرد سودمند بودی؟» گفت آری تا کمرش در آتش است و اگر من نبودم در اعماق آتش بود.» یا: «... او را در اعماق آتش دیدم و برون آوردم که تا کمر در آتش است.» و هم بخاری و مسلم و ترمذی نقل کرده اند که پیمبر به عمّ خود گفت بگو لا إله إلا الله تا روز قیامت برای تو گواهی دهم، گفت اگر بیم نداشتم که قریش گویند از بیم مرگ، مسلمان شد چشم تو بدین گفتار روشن می‌کردم و آیه 56 از سوره قصص بیامد که: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ.

سیاق احادیث از رسوائی آن حکایت میکنند، حقا این منّتی عجیب است که یکی را فقط تا کمر در آتش کنند! و تازه هنوز رستاخیز نشده تا شیخ بنی هاشم را بفرض کفر به جهنّم برند و همه یا نیمه او را در آتش کنند! برآستی که در باره این مرد شریف بصیر دور اندیش که بر اسلام منّتی عظیم دارد انصاف نکرده اند، من ندانم که اگر به دوران اوّل دعوت، این مرد شجاع با آن حمایت بی دریغ و مراقبت دائم، کید دشمنی از پی افکن دین دور نمی کرد نهضت نوزاد از دوران ضعف مکه چسان می گذشت.

سیرت ابو طالب و آن دلسوزی ها که از دوران طفولیت و جوانی در باره محمّد داشت نشان می دهد که وی به تأیید خدا حوادث آینده را به فراست می دید و میکوشید تا برادرزاده خود را به فراغ از غم معاش واصل کند تا مشکلات عادی زندگی، سنگ راه کمال او نشود، محمّد به دوران جوانی، پیش از همسری خدیجه در خانه ابو طالب میزیست و اندیشه داشت فاخته دختر وی را بزنی بگیرد، فاخته همانست که در تاریخ بنام امّ هانی شهرت دارد، اما ابو طالب دختر خویش بزنی به هبیره ابن ابی وهب مخزومی داد که از پیش با

مخزومیان رابطهٔ نسب داشت. خال وی هشام ابن مغیره که مرگ وی مبدأ تاریخ بود از ایشان بود و همدلی این طایفهٔ نیرومند را برای مقابله با آن کارشکنیها که امویان به کینهٔ دیرین هاشم و امیه در کار وی میکردند لازم می‌شمرد و به محمد گفت: «برای توزنی بگیرم که بی نیازت کند.» از این قرار با احتمال قوی مدتها پیش از آنکه محمد اجیر خدیجه شود و بامانت و لیاقت، بیوهٔ مالدار را مایل خویش کند، پیر بصیر بنی هاشم نقش این ازدواج مناسب را که به برکت آن محمد (صلی الله علیه و آله) از گرفتاری معاش آسوده شد بخاطر داشت.

وقتی آن پیمان شوم میان قرشیان بسته شد و هاشمیان را به حصار گرفتند، این پیر دلیر که هم‌تی به بلندی کوه و اراده ای به صلابت سنگ داشت دل به زبونی نداد و نلرزد و هاشمیان را در گوشهٔ دره مکه که بنام شعب ابو طالب معروف است فراهم آورد و در دفاع از اسلام و مراقبت از محمد (صلی الله علیه و آله) ثباتی نشان داد که تنها ثبات فرزند وی را در میدان های جنگ همانند آن توان کرد و سه سال بعد وقتی پیمان پاره شد و حصار بشکست و این مرد فرتوت هفتاد و چند ساله از رنج و اضطراب سه ساله، در هم شکسته بود و شمع جاننش رو به خموشی میرفت، گویی به رؤیا دیده بود که پس از مرگ وی دعوت نوزاد چه خطرها دارد که در بستر مرگ به محمد (صلی الله علیه و آله) گفت: «ما در مدینه خویشان داریم که از تو حمایت می کنند.» و فکر هجرت و بسط اسلام در خارج مکه را پیش آورد و دریغ است اگر مردی چنین ثابت و شریف و مخلص را فقط به این گناه که پسرش در جنگ بدر، پدر بزرگ و خال و برادر معاویه را بخاک افکنده است به شرك نسبت دهند! راستی از این مسلمانان عصر اول که بیش از هفت هزارشان را بنام و نشان در فهرستها آورده اند، بجز محمد و علی کدامشان در

استقرار اسلام حقی چون ابو طالب داشته اند! حدیث سازان میخواستند این همه شجاعت و ثبات و وفار را در راه دفاع اسلام به حمیت قبیله منسوب کنند و به تلویح، خاندان عبدالمطلب را کافر به قلم آرند و هم در باره علی وهنی کنند که پدر وی کافر مرده و تا کمر در جهنم بوده است! ای سیاست بنام تو چه حماقت ها میکنند! و علی شهسوار اسلام که مادر دهر چون اوئی نژاد، هدف حدیث سازان بود و از طعن وی دفترها کرده اند که از آن در صحاح متداول نمونه ها مانده است. ابو داود و ترمذی از گفته علی آورده اند که گفت:

«عبد الرحمن عوف غذائی آماده کرد و ما را بخواند و شرابمان داد و شراب بگرفتمان و هنگام نماز شد و مرا امام کردند و در نماز بدنبال:

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ چنین خواندم: «نحن نعبد ما تعبدون.» و آیه چهل و یکم از سوره نساء بیامد که: لَا تُقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى! و باز بخاری از گفتار علی نقل میکند که پیمبر شبانگاه بخانه ما آمد و من و فاطمه خفته بودیم گفت مگر نماز نمی کنید؟ گفتم ضمیر ما به دست خداست اگر خواهد تواند که ما را برخیزاند پیمبر برفت و چیزی بمانگفت و شنیدم هنگام برون شدن دست به ران خود میزد و میخواند: «و کان الإنسان أكثر جدلاً!» راستی باور کردنی است علی با آن زهد و ملایمت که داشت مست به نماز ایستاد و قرآن وارونه خواند و همین شاگرد صمیمی که در همه عمر در اراده محمد فنا بود بجای خویش خفته بود و چون او پیامد برنخاست و همان طور خفته، به جواب او سفسطه گفت! حقا که:

«کان الإنسان أكثر جدلاً و جعلاً و زللاً و ضلالاً» و آنها که کار جدل و جعل و زلل و ضلال را بدینجا رسانیده اند از انسان بدورند و بایدشان

گفت: «و كان الحيوان...» و هم ابو داود و حاکم روایت میکنند که پیمبر فتنه ها را یاد کرد و گفت: «آنگاه فتنه جنگ خواهد بود که شعله افروز آن یکی از خاندان من است که پندارد از من است و از من نیست که یاران من پرهیزکارانند.» و رنگ سیاست اموی در این حدیث نمایان است که حدیث سازان خواسته اند مسئولیت جمل و صفین و کشتار مسلمانان را بر گردن علی بار کنند.

مؤلفان صحیح که همه اعتبار روایت را به شخصیت راوی می دانسته اند چنان بطریقه خویش خو کرده بودند که قرائن دیگر را مطلقاً ندیده حدیثهای نادرست را که بر خلاف حقایق مسلم تاریخی و طبیعی و لغوی است فراوان ضبط کرده اند، فی المثل ابو داود از گفتار پیمبر نقل میکند که: «یکی از اهل مدینه بفرار سوی مکه رود و سپاهی از شام سوی او فرستند که بصحرا میان مکه و مدینه بزمین فرورود» این حدیث را به نفع عبد الله بن زبیر که بر ضد امویان قیام کرد و در مکه مقام گرفت ساخته اند مگر از بیم فرورفتن زمین، تفرقه در سپاه امویان افتد، اما سپاه شام بیامد و مکه را محاصره کرد و کعبه را سنگباران کرد و عبد الله را بگرفت و بر دار کرد و این پیشگوئی که اگر از پیمبر بود میبایست تحقق یافته باشد رخ نمود و از آن گروه انبوه، حتی یکی بزمین فرورفت مع ذلك ابو داود دو قرن بعد این حدیث نادرست را که فصاحت آن از پیش هویدا شده بود به صف احادیث درست برد. بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی نیز حدیثی بهمین مضمون و بعبارت دیگر دارند که یکی بکعبه پناه برد و سپاهی بر ضد او براه افتد و در صحرا بزمین رود. گوئی از این بزرگواران چنان در احادیث خویش محصور بوده اند که حوادث تاریخ عصر اول را که با

ایشان فاصله بسیار نداشت نمی دیده اند! ترمذی روایت میکند که پیمبر سه طایفه را گرامی داشت: ثقیف و بنی حنیفه و بنی امیه ابنی حنیفه همان بود که مسیلمه کذاب از آن برخاست، حال بنی امیه عیان است، و ثقیفیان اگر به فساد بنی امیه نبودند، نمی توانستند مورد مکرمت خاص پیمبر باشند و این حدیث بخلاف حقایق تاریخ است.

بخاری و مسلم حدیثی از پیمبر روایت کرده اند که فرمود:

«شیطان در نماز مزاحم من شد با او کشتی گرفتم و مغلوبش کردم و خواستم او را ببندم تا بازیچه کودکان مدینه شود.» حقا که افسانه ای واهی است و بگفتار پیمبر نمی ماند و این افسانه از عقول بدوی که شیطان را موجود مشخص خارجی پنداشته اند مایه گرفته و اتفاقا سند آن نیز اعتبار ندارد که ابو هریره در همه جا به جعل و دروغ معروف است، مع ذلك بیشتر از يك دهم روایات بخاری از اوست.

و ترمذی این حدیث نقل میکنند که از پس جنگ بدر به پیمبر گفتند اکنون از پس کاروان باید رفت که مدافع ندارد و عباس که در بند بود بانگ زد روا نیست که خدا یکی از دو گروه را بتو وعده کرده بود و وعده خویش وفا کرد. پیمبر گفت راست گفتمی. بی گفتگو این حدیث به تایید عباسیان و تعظیم جد ایشان ساخته اند! غافل از این وهن که عباس همه عمر به ربا مشغول که با مکیان بجنگ مسلمانان آمده بود، فقه و قرآن به پیمبر آموزد! بر ضد حقایق لغوی نیز حدیث در صحاح هست از جمله حدیث ترمذی است که در تفسیر: يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ از گفتار پیمبر آورده که ویل دره ای است به جهنم که کافر چهل سال در آن فرورود و به قعرش نرسد. قرآن بزبان عرب آمده و معنی ویل نزد عرب واضح است و این جعل فاضح را قصه گویان



کرده اند که از دره ای چنین عمیق مستمعان خود را اقناع میکرده اند.

خدایا! این قصه سازان و افسانه بافان با دین تو که پایه آن بر عقل و فطرت سلیم انسان بود چه کردند؟ ندانم در کدام تفسیر دیدم آیه چهلم سوره اعراف را که گوید: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ مربوط بجنگ جمل دانسته و روایتی بر این زعم واهی آورده بود که در آنجا جملی بوده و در آیه نیز جملی هست و هر چه باشد جمل جمل است! و یکی کم هوش سرشار از تعصب ناروا مرا به تعرض گرفته بود که چرا در قرآن ترجمه کوثر را فزونی آورده ام که شیفته روایات در باره کوثر میبود و دریغ داشت داستانهائی چنین خاطر فریب شاهی از قرآن عزیز نداشته باشد. « به پندار من آن جنایت که امویان از خلط و جعل احادیث کرده اند از فاجعه عظیم عاشورا و قتل عام حرّه و هتک حرم رسول، هول انگیزتر بوده که اکنون پس از طی قرون هنوز عواقب این جنایت هست و بلیه عظمای اسلام است و آن طعن، که فرنگان بر اسلام میزنند بیشتر به دستاویز همان روایات افسانه و ش است و من در آن قصه غرانیق که در کتب حدیث هست و به موجب آن پیمبر روزی یا ساعتی از خط خویش بگردید و به نفوذ بتان تسلیم شد، انگشت حدیث سازان اموی را می بینم که کینه های بدر و احد و احزاب را به میدان حدیث آورده بودند و از خاطره این بنده منتخب خدا که با دعوت خویش اقتصاد و سیاست مکه را بهم ریخته و قدرت های جاهلیت را بگور سپرده و در راه این هدف، گروهی از معاریف قریش و بنی امیه را بهلاکت داده بود انتقام میکشیدند و دین وی را با احادیث مجعول مشوش میخواستند و در مدت يك قرن انبوهی

ص: 132

افسانه و وهم و غرض، بهم انباشتند که در هر مجموعه حدیث هر قدر هم در انتخاب آن دقت کرده باشند چیزی از آن هست.

ابو حنیفه نعمان مؤسس فقه و مذهب حنفی که به حدیث، بی اعتنا بود و قیاس و استنباط عقل را در صف دلایل فقه بمقام اول میبرد از هر ششصد و هفتصد حدیث متداول زمان خویش یکی برگزیده و یک هزار و شصت و هفت حدیث بر گرفته که شاگرد وی ابو یوسف (م 182 ه) همه را در مجموعه ای بنام مسند ابو حنیفه آورده و باز در میان آن مجعولات محقق هست! از جمله حدیث عایشه است که گوید: «پیش از آنکه پیمبر مرا بگیرد، جبریل تصویر مرا برای وی آورده بوده.» بخاری و مسلم و ترمذی نیز حدیثی به همین مضمون دارند که جبریل تصویر عایشه را بر پارچه ابریشمین برای پیمبر برده بود. گوئی خلاف نیست که در اسلام تصویر موجودات جاندار کشیدن و بالتبع داشتن و دیدن حرام است و ابو حنیفه را فتوی همین است. مگر بجدل گویند که جبریل فرشته است و بر فرشته تکلیف نیست و تواند تصویر عایشه برای پیمبر بیارد و پیمبر تواند یک نظر به مخطوبه خویش کند، اما در همان مسند ابو حنیفه حدیث دیگر از گفته جبریل هست که با پیمبر گفت: «دیروز پیش تو آمدم اما برای این پرده مصور که بر در است به درون نیامدم، سر این تصویر را ببرید.» معلوم نیست جبریلی که برای پرده مصور از ورود بخانه پیمبر صرف نظر میکند، چگونه تصویر عایشه را برای وی میبرد.

و هم در مسند ابو حنیفه روایت دیگر هست که یکی پیش پیمبر آمد و گفت قرآن آموختن نتوانم چیزی بمن بیاموز که از قرآن کفایت کند پیمبر گفت بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله الا الله و الله أكبر و لا حول و لا قوة الا بالله.»

و من با اطمینان کامل رنگ جعل را در این حدیث می بینم که پیمبر چیزی را با قرآن برابر نمی کرده. بعلاوه کسی که تواند این عبارات را که ملفقی از کلمات قرآن است بخاطر سپارد چگونه نتواند معادل آن از قرآن فرا گیرد! و عجب تر از همه این حدیث است که یکی پیش علی (ع) آمد و گفت: «بهتر از تو کسی ندیده ام.» پرسید: پیمبر را دیده ای؟ گفت نه، گفت: «اگر دیده بودی گردنت میزدم» بعد پرسید: «ابو بکر و عمر را دیده ای؟» گفت نه، گفت: «اگر دیده بودی مجازات می کردم» بی گفتگو این جعل به تعظیم ابو بکر و عمر کرده اند و مقدمه آن برای پی گم کردن است و جاعل میخواست اعتراف علی را در حدیثی بگنجانند و سخن از پیمبر برای نیرو دادن حدیث است. فرضاً علی، ابو بکر و عمر را افضل میشمرد روا نبود برای سخنی که مسلماً مقید بزمان و مکان بود و حکم عام نبود یکی را گردن بزند یا مجازات کند.

و نظیر این، روایت دیگر است که ابو حنیفه به قید «شنیدم» آورده که به عمر گفتند: «چرا علی را بخلافت نصب نکنی؟» و او گفت:

«ترسوی گمنامی است». با اطمینان میتوان گفت همه آن افسانه ها که جعلان اجیر معاویه و مروان و اعقابشان بر ضد علی و خاندان وی ساختند هیچ يك در شجاعت وی خدشه نکرد که بی انصافانی از آن گونه که بطلب درم و دینار چشم بسته و دهان گشوده داشتند و هر ناروایی را بقالب حدیث میریختند، خورشید به گل اندودن نمیتوانستند، گفتند پدرش کافر بود، در دین مادرش که مربی پیمبر بود و او را از فرزندان خویش عزیزتر می داشت خلل پنداشتند، اما کس نگفت علی که نیمی از فیروزی بدر از او بود که در احد اگر ثبات بی دریغ او در دم آخر نبود خدا میداند چه میشد که در خیبر قلعه

محکم یهود بگشود که در احزاب با قتل عمرو، صولت مهاجمان بشکست و مدینه را از سقوط، نگهداشت که در حنین به پایمردی وی فراریان صبحگاهان دلگرم باز آمدند و شکست محقق، فتح عظیم شد که در جمل و صفین ضرب شست خویش بنمود و دشت بصره و صفین را از خون دوستداران بنی امیه رنگین کرد، کس نگفت علی با این سوابق که نام بلند او هم نام محمد در آفاق میروند ترسو و گمنام بوده است! این ابی الحدید حدیثی نزدیک باین مضمون دارد که عمر گفته: «علی نرمخوست.» البته نسبت به خشونت عمر که تازیانه بر فرق کسان نهاده بود، علی آنجا که پای حق در میان نبود، نرمخو بود. به پندار من حدیث ابو حنیفه تحریف همین حدیث است که زمینه را گرفته و کلمه ای را به کلمه دیگر بدل آورده و معنی را برگردانیده اند و این از جعل کامل خطرناکتر است که کشف تحریف دقیق در متن و سیاق درست حتی برای آن ها که با حدیث، انس کافی دارند مشکل است و از این گونه در صحاح بسیار هست که تذکار آن مقدمه ما را کتابی جدا میکند.

از جمله حدیثها که سیاق درست دارد و يك کلمه آن را تحریف کرده اند آن حدیث است که به تایید هوش و ایمان پارسی نژادان آورده اند که اگر ایمان (یا علم) به ثریا بودی مردمی از اهل پارس بدان رسیدندی.

و این از تحریفات شعوبیان است که در قدح عرب و مدح غیر عرب کوششی داشتند. اصل حدیث که بخاری و مسلم و ترمذی در باب تفسیر آورده اند چنین است که راوی گوید: «ما نزد پیمبر بودیم که سوره جمعه بیامد، آیه اول را که وصف بعثت وی در میان امیان است بخواند و به آیه دوم رسید که وصف به هدایت نه پیوستگان

است، یکی گفت آنها که بما نپیوسته اند کیانند و پیمبر (که سؤال بی جا را خوش نداشت) در جواب او سکوت کرد، آنگاه دست بر سلمان فارسی که در میان حاضران بود نهاد و گفت اگر ایمان به ثریا بودی مردمی مانند این بدان رسیدندی. «متن حدیث این است و گوئی شعوبیان که غالباً غیر عرب بوده و سلیقه کافی برای جعل حدیث تمام نداشته اند» مردمی مانند این» را تحریف کرده بجای آن «مردانی از پارس» نهاده اند و هم در روایت دیگر برای مزید تفصیل «ایمان» را به «علم» بدل کرده اند که بنظر ایشان در عرصه مفاخره با عرب اعتبار علم از «ایمان» بیشتر بوده است، اما روح حدیث از این هر دو تحریف بیزار است که سلمان عنوان های مختلف داشت. او مردی جهان دیده بود، مملوک سابق بود، هوشی مجرب داشت، در ادیان سلف دستی داشت؛ از دین یهود رسته و پیش از مسلمانی به دین نصاری پیوسته بود، در علوم آن زمان دستی داشت، خندق به ابتکار او کنده شد، در جنگ طائف که کار حصار مشکل بود، منجنیق و دبابه به راهنمایی او ساختند تا آنجا که بعضی فرنگان خاورشناس عنوان مهندسی باو داده اند. مسلمانی نیک اعتقاد و از یاران مخلص پیمبر و فارسی نژاد نیز بود و معلوم نیست آن تأیید که پیمبر در ضمن حدیث از او میکرد به کدامیک از این عنوان هاست، اما شعوبی شیفته محامد غیر عرب حدیثی دید و به تحریف، هدف خویش در آن نهاد و در آفاق سمر شد که پیمبر ایمان داری یا هوشیاری مردم پارس را ستوده است. البته هوش و ایمان پارسی نژادان ستودنی است، اما حدیث بدان صورت که آورده اند از پیمبر نیست و ای عجب که عربان ضد شعوبی خاموش نماندند که در صنعت جعل استادتر بودند و در قبال این، حدیثی دیگر از انبان جعل بر آوردند که پیمبر گفت: «ای سلمان مرا دشمن مدار که

از دین برون شوی.» و سلمان به حیرت گفت: «چگونه ترا دشمن دارم که خدا ما را به برکت تو هدایت کرده است» گفت: «عرب را دشمن داری، مرا دشمن داشته ای (1)» گر چه قضیه قابل خلاف است اما به پندار من از سیاق حدیث مسلم است که از مجعولات ضد شعوبی است که بدوران پیمبر، اسلام از حدود عربستان برون نرفته بود و مسأله حب و بغض عرب مطرح نبود و پیمبر که صلاهی: لا فضل لعربی علی عجمی داده بود محبت عرب را تبلیغ نمیکرد و این سخنان یادگار زمان امویان است که اسلام را از صفای فطری، به در بردند و حمیت جاهلیت را زنده کردند و غرور ملل غیر عرب را که به اسلام دل بستگی داشتند بر انگیختند و تمایلات شعوبی بر ضد عرب قوت گرفت. در آن روزگاران که نطفه انقلاب ضد اموی ظاهراً به تأیید علویان و در معنی برای عباسیان در خراسان بسته میشد و جزر تاریخ به مدّ میرفت و کافر کوبهای خراسانی برای درهم کوفتن بنای حکومت عرب، نه اسلام آماده میشد، حامیان سیادت عرب که خطر را نزدیک می دیدند به صحنه سازی و جعل حدیث میپرداختند و از زبان پیمبر به سلمان میگفتند: «دشمنی عرب-همان عربها که بیشتر از همه مردم جهان با پیمبر دشمنی کرده بودند-دشمنی من است.» و هم آن حدیث که در صحاح نیست اما در مجموعه های حدیث از زبان پیمبر هست که: من در زمان شاه عادل زاده ام. از مجعولات شعوبیان است که به تأیید شاهان قدیم قالب زده اند و آنها که سیاق حدیث شناسند و با زبان فخر پیمبران انس دارند نیک دانند که این سخن از دیار آشنا نیست و این مرد عرب نژاد ملهم از جانب خدا از این مرحله بسیار دور بود که با سیاقی چنین از حلیه بلاغت بری

ص: 137

1- ترمذی.

که اضافات پیشاپیش بوی جعل پارسی می دهد از استخوان کسری که بیت القصیده فضایلش همه قتل عام متهمان مزدکی و تجدید قدرت اسپهبدان و مؤبدان و وابستگان ایشان بود و بنیاد آن هرج عظیم را که سقوط مداین از آن زاد همونهاد، تمجید کند و قطعاً نکرده است.

بی گفتگو آن کس که همه قدرتهای عصر خویش را از خرد و کلان به دیده نفرت و حقارت می دید و میگفت: «زشتترین نامها نزد خدا مردیست که نام وی ملك الاملاك باشد که خدا وی را دشمن دارد و خبیث شمارد که مالکی جز خدا نیست» (1) چنین کسی زبان به مدح ملك الاملاك نمی گشود.

بجز آن جعل مغرض و آن تحریفهای عمد که در حدیث کرده اند از آشفتگی خط عرب بسی تحریفها در متون آمده که بزرگان قوم از همان عصر اول از وسعت دامنه آن به تشویش بودند.

خط عربی را از الفبای آرامی گرفته بودند و بدوران ظهور اسلام از این اقتباس سالی چند میگذشت، نمونه های خط آن زمان که هست چنانست که با سبق ذهن و حدس و تخمین به زحمت کلمه ای را میتوان خواند، نقطه و اعراب معمول نبود و مایه زبان چنانست که بی اعراب و نقطه از تشابه کلمات مشکلهای بزرگ میزاید به يك نقطه محرم مجرم می شود، زیر و زیری معنی را زیر و زبر میکند. زید قاتل أخي را اگر به ضم لام قاتل بخوانند معنی می دهد که زید برادر مرا میکشد و اگر به تنوین یعنی نونی که در لفظ هست و در خط نیست قاتل بخوانند معنی می دهد که زید برادر مرا کشته است. در: ما أحسن زید اگر زید را به تنوین مرفوع بخوانیم معنی می دهد که زید کار خوب نکرد و اگر به تنوین منصوب خوانده شود معنی می دهد که چه زیباست زید و اگر

ص: 138

نون احسن مضموم شود و زید را مجرور بخوانیم سؤال از زیباترین صفت یا حالت ما عضو زید است.

به پندار من بیشتر اختلافات در قرائت قرآن از همین جاست که کلمات بی نقطه و اعراب را بحالت گونه گونه خوانده اند و از آن جمله همه قرائت ها که با سیاق و معنی سازگار بوده مضبوط مانده است.

و مردم بی خبر بعضی آیه ها را بخلاف سیاق و معنی میخواندند چون آیه سوم از سوره براءت که چنین است: **أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ** که در سیاق جمله رسول به الله پیوسته و مفتوح باید خواند و معنی چنین است که خدا و رسول وی از مشرکان بیزارند. به زمان عمر یکی بتعلیم قرآن بمدینه آمده بود و چون معلم قرآن آیه بر او خواند رسول را بمشرکین پیوسته کرد و مکسور خواند که معنی چنین می داد:

خدا از مشرکان و از پیمبر خویش بیزار است و نو آموز قرآن گفت:

«من نیز از آنکه خدا از او بیزار است بیزارم.» و عمر چون این بشنید تعلیم قرآن را برای کسانی که علم و صلاح کافی نداشتند ممنوع کرد.

و هم آیه بیست و پنجم از سوره فاطر که گوید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** که الله مفعول و علما فاعل فعل است و اول را مفتوح و دوم را مضموم باید خواند و معنی چنین است که از بندگان خدا فقط علما از او میترسند اما اگر الله را مضموم و علما را مفتوح بخوانند معنی وارون می شود که گوئی خدا را از بندگان خویش فقط از علما میترسد و چنان که میگویند ابو الاسود دنلی یکی را شنید که آیه را به همین غلط میخواند و بفکر افتاد بر کلمات، نقطه و اعراب نهد و هم قواعد نحو را ضبط کند و نخستین کس که قرآن معرب و منقوط کرد او بود و هم نخستین کس که چیزی از قواعد زبان عرب ثبت کرد و اساس نحو نهاد او بود.



این آشفتگی بیشتر از خلط مردم غیر عرب با عرب آمده بود که مردم عرب بحکم فطرت جز در موارد خلاف که از لهجه خاص قبایل است زبان خویش با اعراب صحیح میخوانند چنان که در آن معارضه که میان دو امام نحو سیبویه پارسی و کسائی بصری بحضور خلیفه عباسی در قضیه زبوریه شد و حق با سیبویه بود اما رأی بخلاف وی داده بودند هر چه گفت که چند بادیه نشین را به تلفظ قضیه وادارند مسموع نیفتاد.

شیخ علامه پارسی نژاد به تجربه نیک می دانست که بادیه نشین اصیل بخلاف قانون اعراب چیزی بزبان نتواند آورد.

خدا می داند از تغییر اعراب و نقط در احادیث پیمبر چه تحریفها زاده و چه مشکلهای نگشودنی پدید آمده است. در کتاب های حدیث و درایت شمه ای از تحریفهای مضبوط برای عبرت کسان آورده اند از جمله در بخاری هست که پیمبر فرمود خدا قتل را از مکه نگهداشت و این در اصل فیل بوده که خدا از مکه نگهداشت نه قتل و از تغییر و افزودن نقطه ها فیل به قتل مبدل شده است. در باره یکی از اصحاب پیمبر حدیثی در متون هست که مردی غبین بود و این کلمه با غین و با و یا، بمعنی مغبون است و در بعضی متون، غبین را تحریف کرده و عنین با عین و نون و یا نوشته و بتوضیح آن نکته ها گفته اند.

ابو احمد رازی بمجلس محمد خزیمه شنیده بود که یکی حدیث از مختصر فقه مزنی میخواند که عمر از آبی که در حر زن ترسا بود وضو گرفت و همه را خنده گرفت، به قرینه پیداست که حر جر بوده که بمعنی کوزه است و سقوط نقطه کوزه را چیزی کرده که نباید گفت.

محمد بن عبدوس از شیخ خود شنیده بود که پیمبر فرمود: اذهبوا

عَنَّا یعنی از پیش ما بروید، و این تصحیف حدیث: ادهنوا غَبًا است.

یعنی دیر به دیر روغن بزنید که بدوران وی حمام نبود و شستشوی تن جز بضرورت نمیکردند و روغن زدن وسیله آرایش مردمان بود که بعضی زنان مکه نذر کردند تا انتقام کشتگان بدر روغن نزنند و بعضی کسان چنان در روغن زدن افراط میکردند که لباسشان چون روغن فروشان بود و پیمبر برای پاکیزه ماندن تن و لباس، این دستور فرموده بود! حامد صوفی از محمد بن مذکر شنیده بود که پیمبر فرمود: زر عنا تز داد حنا. یعنی کجی زراعت ما فزون می شود و آنگاه قصه ای طولانی گفته بود ما حصل اینکه گروهی بودند که زکات غلات خویش نمی دادند و صدقه نمیکردند و همه زراعتشان رویهم خفت و همه این قصه بیجا بود که اصل حدیث: زر غَبًا تردد حَبًا بود که با افزودن يك الف و دو تصحیف از معنی برون شده بود.

ابو منصور محمد فقیه به عدن یکی را دیده بود که میگفت پیمبر چون بنماز میایستاد، بزی برابر خویش مینهاد و چون حدیث مورد استشهاد وی را دید چنین بود: کان رسول الله إذا صَلَّى نصب بین یدیه عنزة و این مرد عنزه را که نون وسط آن مفتوح است و نیزه معنی می دهد با جزم نون خوانده بود که معنی آن بز می شود.

و یکی از مشایخ بزرگ دوران اخیر که از اقطاب فقه و اصول بود در این حدیث پیمبر که: من کان علی جدّة و جب له الحجّ، جده را که به کسر جیم و فتح دال بمعنی دارائست جدّه با جیم مفتوح و دال مشدد مکسور خوانده و به توجیه آن که چگونه هر که در جده باشد حج بر او واجب می شود تقریری مفصل کرده بود.

و شیخ ما محمد گنابادی خراسانی رحمة الله علیه که به فطنت و

دقت در عصر خویش هم‌تا نداشت در اسفار الهی در بحث علل آنجا که عبارتی از شیخ ابن سینا نقل میکند که: إذا عجز الطبیعة أعتاها بالصنعة در مطالعه پیش از درس کلمه سوم را اعتها به صیغه غایب خوانده بود و از تعیین فاعل در مانده و معنی را نیافته بود و بناچار نسخه خویش را با ظرافتی که همو داشت تراشیده و: اعتها را ائیناها کرده بود و هنگام درس بما میگفت نسخه های دیگر را که همه از يك چاپ بود اصلاح کنیم. وقتی بدو گفتیم: اعتها به فتح عین و تشدید نون، فعل متکلم است و فاعل در آنست و با مقصود سازگار است یعنی وقتی طبیعت ناتوان شود به صنعت کمکش کنیم، از عجله خویش بشگفت شد، خدایش رحمت کند، همیشه به دعا میگفت خدایا ذهن ما را منحرف مکن.

و هم در آن روزگار که مغنی اللیب ابن هشام انصاری را بر ادیب حبیب آبادی که خدایش عمر دهداد به درس می خواندیم، و یاد آن روزگاران بخیر باد یکی آستین پر باد در انجمن میگفت: «معنی معضلات لا ینحل دارد» و مرا حیرت افتاد که از این معضلات بی خبر مانده بودم برای نمونه یکی را گفت که در مفردات در حرف اجل چنین بود: «...حرف جواب و قید ألما الما لقی الخبر بالمثبت و معنی چنین است اجل خاص جواب است و مالمقی (نحوی معروف) خبر را به مثبت مقید کرده و این صحیح است که اجل یعنی بله و بجواب جمله منفی بله نتوان گفت که مدعی عبارت را چنین خوانده بود: و قیدا لما لقی الخبر بالمثبت و در ظلمات حیرت افتاده بود که ذهن انسان چون آهن رباست، وقتی چیزی را گرفت آسان وانمیگذارد و بسیاری از مشکلات از اینجاست که ذهن منحرف مدرکات خویش رها نتواند کرد و خدا ما را از این بلا محفوظ دارد که فلج جان است.

انحراف از معنی حدیث نیز چون تحریف آن، مایه تشویش می شود و از آن نمونه بسیار است فی المثل مؤلف ضحی الاسلام از مقصد این حدیث که بخاری در باب فتن آورده که پیمبر فرمود:

«صد سال دیگر از آنها که بر پشت زمینند یکی نخواهد بود.» منحرف شده و آن را دروغ پنداشته که به نظر وی اقتضای حدیث این بوده که پس از صد سال یکی در دنیا نباشد و چون چنین نشده پس بی گفتگو حدیث دروغ است. اما گویی معنی چنین است که پس از صد سال از آن ها که در زمان حدیث بر پشت زمین بوده اند یکی نماند و جز این نشده است، ممکن است در سند حدیث خللی باشد یا بر مفاد آن اشکالی توان گرفت که این توضیحات و اوضحات است اما به هر حال در متن حدیث، دلیلی بر دروغ بودن آن نیست.

شاید همین تحریفها و انحرافها در متون حدیث که قطعا بسیاری از آن نامکشوف مانده مشایخ قدیم را واداشته تا نقل و روایت را به اجازه خاص مقید کنند که شرط آن قرائت شفاهی بود و این رسم از قرون سلف تا نزدیک به دوران ما محفوظ بود و اگر رشته حدیث نگسیخته و سنت پیمبر مشوش نشده نتیجه آن غیرت و حمیت است که اهل حدیث در ضبط و روایت دقیق آن میکرده اند.

این شمه ای از آن خلطها و تشویشهاست که معتمدان مغرض و جاعلان خبیث و غافلان خوش نیت در میراث عظیم محمد(صلی الله علیه و آله) کرده اند، میراثی که اگر خاکستر اوهام و اساطیر از آن برخیزد شعله ای جهان افروز است و هنوز پس از قرن ها برای روشن کردن جانها و رهانیدن جهان ما از این افراطهای خطرناک و تفریطهای هول انگیز مایه ای رسا دارد.

و من این مجموعه از حدیث شریف پیمبر را ضمن فحص و

بحث متون بسالها پرداختم و چیزی از نقد عمر بر آن صرف کردم و در نقد آن به امکان خویش کوشیدم و اگر با همه دقت از آن غفلت که در نهاد انسان هست حدیثی ناسره در این میان آمده مشوش نیستم که چیزی به بعمد بر پیمبر نبسته ام و نقل حدیث دیگران با علم بضعف نکرده ام و هم مجوز دیگر داشته ام که مجموعه ما احادیث حلال و حرام نیست، حدیث خیر و فضیلت و صلاح و کمال است و ائمه سلف تساهل در اسناد این گونه احادیث را به اتفاق روا داشته اند که حدیث مشهور میگوید: «هر که شنود کار خیری ثوابی دارد و به انجام آن پردازد، پاداش آن یابد و گر چه پیمبر نگفته باشد.» (1) و یا: «... حدیث چنان که بدو رسیده نباشد.» هسته این مجموعه در آغاز از ایلاف چند اربعین و دو رساله صد کلمه ای پدید آمد. اربعین مجموعه ایست که محدثان سلف، بقصد ادراک ثواب و بهره وری از شفاعت موعود، از چهل حدیث معتبر و مسلم مرتب میکرده و متن آن را بخاطر میسرده و بر تکرار و تلقین و تعلیم آن مواظبتی دقیق داشته اند تا آنجا که من به ضبط آورده ام، مجموعه های اربعین از مؤلفات سلف از اربعین بیشتر است و هم بعض محدثان به رعایت احتیاط از بیم آنکه مبادا يك یا چند حدیث منقولشان مسلم الصدور نباشد برای اطمینان از حصول ثواب و فیض و شفاعت، مجموعه ای از يك صد حدیث فراهم میکرده اند تا قطعا چهل حدیث مسلم را ضبط کرده باشند.

بسال 1313 که فراغتی بهشتی داشتم و مایه بیشتر کارهای من از آن دوران است، اندیشه تنظیم مجموعه ای از کلمات خیر البشر که موضوع آن فضیلت و اخلاق باشد نه احکام، در من قوت گرفت و

ص: 144

چند اربعین خطّی و چاپی و دو مجموعه صد حدیث را بهم پیوستم که پس از حذف مکررات و احادیث احکام که از حفظ و ضبط آن، مردم عادی را سود نیست چیزی کمتر از سیصد حدیث بجا ماند و باقیمانده را به اسناد آن از متون خاصه و اصول عامه عرضه کردم و چند حدیث را که در ترازوی درایت و زنی نداشت رها کردم و ما بقی را با ترجمه فارسی بعنوان سخنان محمد (صلی الله علیه و آله) بسال 1316 به چاپ دادم که در مدتی کم دو بار چاپ شد و اکنون بیشتر از بیست سال است نسخه آن آسان به دست نمی آید و بدنبال آن از لطف خدای مّان توفیق دیگر بود و در اثنای ترجمه زندگانی محمد (صلی الله علیه و آله) که ناسخ بیشتر سیرتهای متداول است، ضمن آن مراجعه ها که برای حل مشکلات متن به کتب حدیث و سیرت و تاریخ می کردم، بعضی کلمات مناسب این باب به دست آمد که بر مجموعه سخنان محمد افزودم و باز ضمن تتبع در متون قدیم برای شالوده ریزی طرحی جدید، در سرگذشت شاگرد با وفای محمد (صلی الله علیه و آله) یعنی علی (ع) که سالهاست نیمه تمام است، مجموعه ما بدین صورت که می بینید بیاری خدا کامل و یا نزدیک به کامل شد و همه یا غالب کلمات محمد که ترغیب خیر و تأیید فضیلت و کمال است در یک جا فراهم آمد و معانی آن به قالب فارسی ریخته شد و یک نیمه از آن بسال 1324 بچاپ رسید و عنوان آن را به اقتضای شریف رضی که کلمات علی (ع) فراهم کرده بود، نهج الفصاحه کردم که این دو مجموعه بزرگ که یکی از کانون فضیلت محمدی جسته و دیگری از ضمیر پاک شاگرد بی بدل وی تراوش کرده از پس قرآن که یکه تاز بلاغت قرون است چون دو سبق جو در این مضممار پیش و پس میروند و اگر آن نهج بلاغت است این نهج فصاحت است و شایسته مجموعه ای چون این عنوانی جز این

چاپ نیمه دوم نهج الفصاحه معوق ماند که مرا از امور واهی دنیا اشتعالات دیگر بود و در این سالیان دراز نیمه چاپ شده کتاب دیرباب شده بود و احیاناً اگر دست دوم نسخه ای می آمد به رضایت به چند برابر قیمت میبردند که آشنایان دانسته بودند متاع ما کجائست تا در ماههای اخیر که خدا خواست و مقدمات کار فراهم آمد و چاپ همه کتاب یعنی نیمه چاپ شده و نیمه چاپ نشده با مشکلاتی که داشت آغاز و زودتر از آنچه انتظار میرفت انجام شد.

در این مدت که نیمه ای از نهج الفصاحه به دستها بود بسیار کسان هم از آنها که از بحث و سؤال وضوح حق میخوانند و هم آنها که سودای دگر دارند در باره کلمات نبوی و اصالت و طرق روایت آن و بسیاری مسائل دیگر نکته ها طرح میکردند که لازم آمد در باره آن در حدود مکتب که مراست موشکافی شود و این سطور که در حقیقت تکلمه چاپ کامل است از اینجا پدید آمد که اگر خدا خواهد، طالبان معرفت حدیث را مدخلی شایسته تواند شد که بحثی چنین رسا در باره حدیث و اطراف آن در متون قدیم و جدید نیست و اگر رغبت و فرصتی داشتید توانید آن بحث را که دائرة المعارف اسلامی در باره حدیث آورده یا فصل احمد امین را در فجر الاسلام و ضحی الاسلام راجع به حدیث با این سطور موازنه کنید و هم تنویه فضل خداست اگر گویم و او را شکر که در همه قرون از این همه حافظ حدیث در عرب و عجم مجموعه ای منقح از این نوع کلمات پیمبر نپرداخته اند و خدای مٔان این فخر، خاص بنده ناتوان خویش کرد که به روزگاری نزدیک موهبتی خوب تر از اینش داده بود و او را سپاسگزار دیده بود که دل از همه بر گرفته و بدو داده بود.

یکی از معاصران بر عنوان مجموعه ما خرده گرفته که از عنوان نهج الفصاحه بر کلمات پیمبر این وهم تواند زاد که وی تعلیم دیده است، او بیش از این نگفته و من از گفته وی بیش از این نتوانستم دانست که اعتراضی واهی است حدیث «انا افصح العرب» اگر متواتر نیست به شیاع از احادیث عادی برتر است و عنوان «افصح» که پیمبر بخویش می دهد کافی است که مجموعه ای از کلمات او را نهج الفصاحه توان نامید که نهج طریقه روشن است و سخنان افصح عرب، راه روشن فصاحت است.

شاید این معترض عزیز، مطلب خویش را وارونه گفته و پنداشته عنوان نهج الفصاحه این وهم تواند آورد که رسول را معلّم فصاحت دانسته ایم و اگر چنین است حقا از واهی نیز واهی تر است. آن کس که رموز کمال و خیر و صلاح و تقوی بجهانیان آموخت از آموختن فصاحت چه واهی تواند داشت، و حقا مجموعه ما برای آنها که قوت و مایه ای در زبان عرب دارند تعلیمنامه فصاحت است که ائمه فن هم سخند که رموز بلاغت را بقواعد و اصول نمی توان آموخت، بلکه مؤانست میراث فصحا تواند شعله ای از آتش ایشان را بجان نو آموز افکند، من ندانم از پس قرآن در زبان عرب مجموعه ای که به فصاحت از این قوی تر باشد از کجا خواهند جست؟ و یکی از آنان که همیشه عاشق مفقودند و دشمن موجود، خرده ای دیگر گرفته که میخواستم خاموش از آن بگذرم که گفته بود:

«فلان، یعنی من بنده، اوجی عجیب گرفته که گفتار خویش به گفتار پیمبر برابر کرده و در يك صفحه نیمی از سخن رسول آورده و نیمی از سخن خویش!» ندانم به نقض گفته او بیش از آنچه گفته چه میتوان گفت، من از خویش گفتاری نداشته ام و سخنی نگفته ام و اگر شوری به



جان دارم به برکات قرآن و این کلمات بوده که بوئی از کمال همنشین در من افتاده و این فضل خداست که مرا فرصت جمع آوری و توفیق ترجمانی کلمات بزرگترین مرد تاریخ داده بدانسان که معترضان بانصاف انگشت نقد بر آن نتوانند نهاد و گوئی اهل نظر ترجمه را با اصل مقابل نهادن ناروا ندانند و بسیار کسان همین طریقه را بهتر پسندند که ضمن خواندن، اصل ترجمه را توانند دید و هنگام خواندن ترجمه، اصل را پیش چشم خواهند داشت. به پندار من، که شاید از مایهٔ تشخیص این مسائل بی بهره نباشم این گناه نیست که کرده ام و اگر هست خدا از بخشش آن دریغ نخواهد کرد.

و معترض دیگر فرموده بود: قسمتی از این کلمات از منابع عامه است و ندانستم وجه اشکال چیست که در مجموعه ای از این باب صحبت خاصه و عامه نیست، همه بحث از فضیلت است و ترغیب به خیر و قدح رذیلت که مایهٔ اسلام و تعلیمات محمد همه اینست و اگر بسیاری احادیث در متون عامه بوده فراهم آوردنش خاصه پس از آن نقد دقیق که کرده ام و ناسره از سره برون آورده ام چه محذور میداشته است؟ خدا یکی و پیمبر یکی و دین یکی و کتاب یکی، اگر خلافی هست در کار خلافت و مسائل مربوط به آن است و در این احادیث که مجموعه ما از آنست نه خلاف هست و نه جعل، و تصرّف در آن فایده ای داشته است. بعلاوه گوئی معترض عزیز از یاد برده یا اصلاً بیاد نداشته که محدّثان خاصه بسیاری احادیث از طریق عامه آورده اند و همین «اصول چهارصدگانه» که مایهٔ «اصول چهارگانه» ما شده بسیاری از آن را غیر امامیان پرداخته اند.

حقاً من از این معترضان و آنها که اعتراضشان ثبت نکردم به حیرتم که در این دوران پر آشوب که سیل خروشان از دو سو از غرب

و شرق در بن دیوار افتاده و ایوان عظیم، از نهیب آن میلرزد، این دلسوختگان را همه غم آنست که من به پندار ایشان فلان نقش را از آنچه  
میباید کمرنگ تر کشیده ام، انصافا که خرد جز این میگوید، تا خرد خاص اینان چه گوید. و الله المستعان.

تهران اسفند 1336-ابو القاسم پاینده

ص: 149

**الف: كتب تفسير و علوم قرآن**

1- تفصيل الايات القرآن الحكيم محمد فؤاد عبد الباقي 2- الجامع لأحكام القرآن قرطبي 3- مقدّماتان في علوم القرآن ابن عطيه 4- محاسن التأويل محمد جمال الدين قاسمي 5- اسباب النزول ابي الحسن واحدى نيشابورى 6- لباب التّفول علامه سيوطى 7- البرهان في علوم القرآن بدر الدين محمد زركشى 8- معجم آيات القرآن دكتور حسين نصار 9- ثلاث رسائل في اعجاز القرآن رمانى، خطابى، جرجانى 10- تأويل مشكل القرآن ابن قتيبه دينورى 11- البيان في تفسير القرآن سيد ابو القاسم خوئى 12- اثر القرآن في تطوّر النقد العربى محمد زغلول سلام 13- من بلاغة القرآن دكتور احمد احمد بدوى 14- اعجاز القرآن و البلاغة النبويّه مصطفى صادق رافعى 15- مذاهب التفسير الاسلامى اگنتس كلدزهر

**ب: كتب حديث**

16- خصال صدوق 17- وسائل الشيعه شيخ حرّ عاملى 18- بحار الانوار محمد باقر مجلسى 19- صحيح بخارى 20- صحيح مسلم

21-سنن ابى داود 22-سنن نسائى 23-صحيح ترمذى 24-سنن ابن ماجه 25-سنن دارمى 26-مسند احمد بن حنبل

### ج: كتب سيرت

27-حياة محمد (صلى الله عليه وآله) دكتور محمد حسنين هيكل 28-الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) ر.ف. بودلى 29-نور اليقين  
شيخ محمد خضرى 30-امتع الاسماع تقى الدين احمد بن على مقريزى 31-انسان العيون برهان الدين حلبى 32-الروض الانف ابو  
القاسم عبد الرحمن خيشمى

### د: كتب علم حديث

33-معرفة علوم الحديث حاكم نيشابورى 34-جامع المقال فيما يتعلق به احوال الحديث و الرجال شيخ فخر الدين طريحي 35-تأويل  
مختلف الحديث ابن قتيبه دينورى 36-تذكرة الموضوعات ابن جوزى 37-اللئالى المصنوعه علامه سيوطى 38-غاية المأمول شيخ منصور  
على ناصف 39-مفتاح كنوز السنه فنسك

### ه: كتب انساب و رجال

40-الطبقات الكبير محمد بن سعد واقدى

ص: 151

41-نسب قريش ابو عبد الله مصعب زيبرى 42-الإصابة في تمييز الصحابه ابن حجر عسقلانى 43-الاستيعاب في اسماء الاصحاب ابن عبد البرّ قرطبى 44-اسد الغابه في معرفة الصحابه عزّ الدين ابن اثير جزرى 45-الخرج و التّعديل ابو حاتم رازى

### و: كتب تاريخ

46-اشهر مشاهير الاسلام رفيق بك العظم 47-الحضارة الاسلاميه في القرن الرابع آدم متر 48-الدولة العربيّه و سقوطها و لها وزن 49-المجتمعات الإسلاميه في القرن الاوّل شكرى فيصل 50-تاريخ الشّعوب الاسلاميه بروكلمان 51-تاريخ التمدن الاسلامى جرجى زيدان 52-العرب قبل الاسلام محمود شكرى آلوسى

### ز: كتب ديكر

53-دائرة المعارف اسلامى (ماده حديث)لامانس 54-شرح نهج البلاغه عزّ الدين ابن ابى الحديد 55-نظرة عامه في تاريخ الفقه اسلامى دكتر على عبد القادر 56-العثمانيّه عمرو بن بحر جاحظ 57-الرّحلة الحجازيّة محمّد لبيب بتانونى 58-في منزل الوحي دكتر محمّد حسنين هيكل 59-تأسيس الشيعه لعلوم الاسلام سيد محسن صدر

ص: 152

گفتار محمد از گفتار آسمانی فروتر و از گفتار انسانی فراتر است

## نهج الفصاحة

مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم «ص»

با ترجمه فارسی

بانضمام فهرست موضوعی مترجم و فراهم آورنده:

ابو القاسم پاینده

ص: 153



1- آفة الشجاعة البغي و آفة الحسب الافتخار و آفة السّماحة المنّ و آفة الجمال الخيلاء و آفة الحديث الكذب و آفة العلم التّسيان و آفة الحلم السّفه و آفة الجود السّرّف و آفة الدّين الهوى.

سرکشی آفت شجاعت است، تفاخر آفت شرافت است، منت آفت سماحت است، خود پسندی آفت جمال است، دروغ آفت سخن است فراموشی آفت دانش است، سفاهت آفت بردباری است، اسراف آفت بخشش است، هوس آفت دین است.

2- ائتوا الدّعوة إذا دعيتم.

وقتی شما را دعوت کردند بپذیرید.

3- ائت المعروف و اجتنب المنکر و انظر ما يعجب أذنك أن يقول لك القوم إذا قمت من عندهم فأته و انظر الذي تكره أن يقول لك القوم إذا قمت من عندهم فاجتنبه.

نیک کردار باش و از کار بد بپرهیز بین میل داری دیگران در باره تو چه بگویند همان طور رفتار کن و از آنچه نمیخواهی در باره تو بگویند برکنار باش.



4- آفة الدّین ثلاثة فقیه فاجر و إمام جائر و مجتهد جاهل.

آفت دین سه چیز است، دانای بد کار و پیشوای ستم کار و مجتهد نادان.

5- آفة العلم التّسیان و إضاعته أن تحدّث به غیر أهله.

آفت دانش فراموشیست و دانشی که بنا اهل سپاری تلف می شود.

6- آكل كما یأكل العبد و أجلس كما یجلس العبد.

مانند بندگان غذا میخورم و مانند آنها بر زمین می نشینم.

7- أمروا النّساء فی بناتهنّ.

با زنان در باره دخترانشان شور کنید.

7- آية المنافق ثلاث، إذا حدّث كذب و إذا وعد أخلف و إذا اتّمن خان.

نشان منافق سه چیز است، سخن بدروغ گوید، از وعده تخلف کند و در امانت خیانت نماید.

8- أبی الله أن یجعل لقاتل المؤمن توبة.

خداوند از گناه قاتل مؤمن نمیگذرد و توبه او را نمی پذیرد.

9- أبی الله أن یقبل عمل صاحب بدعة حتّی یدع بدعته.

خداوند عمل بدعتگذار را نمی پذیرد تا از بدعت خویش دست بردارد.

10- ابتغوا الرّفعة عند الله تحلم عمّن جهل علیک و تعطي من حرمک.

اگر میخواهید پیش خداوند منزلتی بلند یابید خشونت را بردباری و محرومیت را بعطا تلافی کنید.

11-: أبدأ المودّة لمن وادّك فإنها أثبت.

آنکه با تو در دوستی می زند با وی ره دوستی گیر که این گونه دوستی پایدارتر است.

12-: ابدأ بنفسك فتصدّق عليها فإن فضل شیء فلاهلك فإن فضل شیء عن أهلک فلذی قرابتک فإن فضل عن ذی قرابتک شیء فهکذا و هکذا ابدأ بمن تعول.

صدقه را از خویشان آغاز کن اگر چیزی فزون آمد بکسان خود ده اگر از کسان تو چیزی فزون آمد بخویشان ده و اگر از خویشان نیز چیزی فزون آمد به دیگران ده و همچنین صدقه را از عیال خویش آغاز کن.

13-: أبی الله أن یرزق عبده المؤمن إلا من حیث لا یحتسب.

خدا روزی بنده مؤمن خویش را از جایی که انتظار ندارد میسراند.

14-: ابدءوا بما بدأ الله به.

صدقه را از آنچه خداوند آغاز کرده است آغاز کنید.

15-: أبشروا و بشروا من وراءکم أنه من شهد أن لا إله إلا الله صادقاً لها دخل الجنة.

شما را مژده میدهم و شما بدیگران مژده دهید که هر کس شهادت دهد که خدائی جز خدای یگانه نیست و بدان معتقد باشد وارد بهشت می شود.

16-: أبغض الحلال إلى الله الطلاق.

منفورترین چیزهای حلال در پیش خدا طلاق است.

ص: 157

17-: أبغض الخلق إلى الله من آمن ثم كفر.

منفورترین مردم پیش خدا آن کس است که ایمان آورد و سپس کافر شود.

18-: أبغض الرجال إلى الله الألد الخصم.

منفورترین مردان در پیش خدا مرد لجوج و ستیزه جوست.

19-: أبغض العباد إلى الله من كان ثوبه خيرا من عمله: أن تكون ثيابه ثياب الأنبياء وعمله عمل الجبارين.

منفورترین بندگان در پیش خدا کسی است که جامه وی از کارش بهتر باشد، یعنی جامه او جامه پیمبران باشد و کار وی کار ستمگران.

20-: أبغوني الضعفاء فإنما ترزقون و تنصرون بضعفاءكم.

ناتوان را پیش من آرید زیرا شما بیرکت ناتوانان خود روزی می خورید و یاری می شوید.

21-: أبلغوا حاجة من لا يستطيع إبلاغ حاجته. فمن أبلغ سلطانا حاجة من لا يستطيع إبلاغها ثبت الله قدميه على الصراط يوم القيامة.

حاجت کسی را که از ابلاغ آن ناتوانست بزرگان برسانید زیرا هر کس حاجت درمانده ای را بزرگی برساند روز رستاخیز خداوند پاهای وی را بر صراط استوار میسازد.

22-: ابن آدم أظع ربك تسمى عاقلا و لا تعصه فتسمى جاهلا.

فرزند آدم! پروردگار خویش را فرمانبردار باش تا ترا خردمند خوانند و از فرمان وی بیرون مباش که ترا نادان شمارند.

23-: ابن آدم إذا أصبحت معافى في جسدك أمانا في سربك عندك قوت يومك فعلى الدنيا العفاء.

فرزند آدم وقتی تن تو سالم است و خاطرت آسوده است و قوت یک روز خویش را داری جهان گو مباش.

24-: ابن آدم عندك ما يكفيك و تطلب ما يطغيك ابن آدم لا بقليل تقنع و لا بكثير تشبع.

فرزند آدم، آنچه حاجت ترا رفع کند در دسترس خود داری و در پی آنچه ترا بطغیان و امیدارد روز میگذاری، باندک قناعت نمیکنی و از بسیار سیر نمیشوی.

25-: أتاني جبريل فقال يا محمد عش ما شئت فإنك ميت و أحب ما شئت فإنك مفارقة و اعلم ما شئت فإنك مجزي به. و اعلم أن شرف المؤمن قيامه بالليل و عزه استغناؤه عن الناس.

جبریل پیش من آمد و گفت ای محمد هر چه میخواهی زنده بمان که عاقبت خواهی مرد، هر چه را میخواهی دوست بدار زیرا از آن جدا خواهی شد و هر چه میخواهی بکن که پاداش آن را خواهی دید و بدان که شرف مؤمن بپا خاستن شب است و عزت وی بی نیازی از مردم.

ص: 159



30-: أ تدررون ما العضة؟..نقل الحديث من بعض الناس إلى بعض ليفسدوا بينهم.

آیا میدانید سخن چینی چیست؟ سخن چینی آنست که سخنی را از کسان پیش دیگران نقل کنند و میان آنها را بهم بزنند.

31-: أترك فضول الكلام و حسبك من الكلام ما تبلغ به حاجتك.

از سخنان بیهوده چشم بپوش سخنی که رفع حاجت کند ترا کفایت کند.

32-: اتركوا الدنيا لأهلها فإنه من أخذ منه فوق ما يكفيه أخذ من حنقه و هو لا يشعر.

دنیا را بمردم دنیا واگذارید زیرا هر کس از دنیا بیش از حد کفایت برگیرد در هلاک خویش میکوشد اما نمیداند.

33-: اتق الله في عسرك و يسرك.

در سختی و سستی از خدا بترس.

34-: اتق الله و لا تحقرن من المعروف شيئا و لو أن تفرغ من دلوک في إناء المستسقي و أن تلقى أخاك و وجهك إليه منبسط.

از خدا بترس و هیچ کار نیکی را حقیر مشمار گر چه کار نیک منحصر باین باشد که دلو خویش را در ظرف تشنه ای بریزی و برادر خود را با روی گشاده ملاقات کنی.

35-: اتق دعوة المظلوم فإنه يسأل الله تعالى حقه و إن الله تعالى لا يمنع ذا حق حقه.

از دعای مظلوم بپرهیز زیرا وی بدعا حق خویش را از خدا میخواهد و خدا حقرا از حق دار دریغ نمیدارد.

36-: اتَّقُوا اللَّهَ وَاَعِدْ لَوْا بَيْنَ اَوْلَادِكُمْ كَمَا تَحِبُّونَ اَنْ يَبْرُوكُمْ.

از خدا بترسید و میان فرزندان خود بعدالت رفتار کنید همان طور که میخواهید با شما بنیکی رفتار کنند.

37-: اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَاِنَّهَا تَحْمِلُ عَلٰى الْغَمَامِ يَقُولُ اللهُ تَعَالٰى وَعِزَّتِيْ وَجَلَالِيْ لَانصُرَنَّكَ و لو بعد حين.

از نفرین مظلوم بترسید زیرا نفرین وی بر ابرها می‌رود و خداوند می‌گوید بعزت و جلال من سوگند که ترا یاری میکنم اگر چه پس از مدتی باشد.

38-: اتَّقُوا الْحَجْرَ الْحَرَامَ فِي الْبَنِيَانِ فَاِنَّهُ اَسَاسُ الْخِرَابِ.

از استعمال سنگ حرام در ساختمان پرهیزید که مایه ویرانی است.

39-: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ عِزَّ وَجَلَّ.

از فراسه مؤمن بترسید که چیزها را با نور خدا مینگرد.

40-: اتَّقُوا السَّحَّ فَاِنَّ السَّحَّ اَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَحَمَلَهُمْ عَلٰى اَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ.

از بخل پرهیزید زیرا که بخل پیشینیان را هلاک کرد و آنها را وادار کرد که بخون یک دیگر دست بیالایند و محارم خویش را حلال شمارند.

41-: اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بَشَقَّ تَمْرَةٌ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوْا فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ.

از آتش پرهیزید و گر چه بوسیله یک پاره خرما باشد و اگر ندراید بوسیله سخنی نیک.

42-: اتق المحارم تكن أعبد الناس وارض بما قسم الله لك تكن أغنى الناس.

از چیزهای حرام بپرهیز تا از همه کس عابدتر باشی و بقسمت خویش راضی باش تا از همه کس ثروتمندتر باشی.

43-: اتقى الناس من قال الحق فيما له و عليه.

از همه مردم پرهیزگارت آن کس است که حق را بر نفع و ضرر خویش بگوید.

44-: اتقوا الدنيا فوالذي نفسي بيده إنها لاسحر من هاروت و ماروت.

از دنیا بپرهیزید، قسم بآن کس که جان من در کف اوست که دنیا از هاروت و ماروت ساحرتر است.

45-: اتقوا الله في النساء فإنهن عندكم عوان.

در باره زنان از خدا بترسید که آنها پیش شما اسیرند.

46-: اتق الله حيثما كنت و أتبع السيئة الحسنة تمحها و خالق الناس بخلق حسن.

هر کجا هستی از خدا بترس؛ به دنبال گناه کار نیک انجام بده تا آن را محو کند و با مردم خوش اخلاق و نیکو رفتار باش.

47-: اتقوا دعوة المظلوم فإنها تصعد إلى السماء كأنها شرارة.

از نفرین مظلوم بترسید که چون شعله آتش بر آسمان می‌رود.



48-: اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَإِنْ كَانَ كَافِرًا فَإِنَّهَا لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ.

از نفرین مظلوم بترسید اگر چه کافر باشد، زیرا در برابر نفرین مظلوم پرده و مانعی نیست.

49-: اتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ.

از خدا بترسید و میان خویش را اصلاح کنید.

50-: اتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النِّسَاءَ فَإِنَّ ابْلِسَ طَلَّاعَ رِصَادٍ وَمَا هُوَ بِشَيْءٍ مِنْ فُخُوحِهِ بِأَوْثَقٍ لَصِيدِهِ فِي الْأَتْقِيَاءِ مِنَ النِّسَاءِ.

از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید زیرا شیطان نگران و در کمین است و هیچ يك از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست.

51-: اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظِلْمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

از ستمگری بپرهیزید که ستمگری مایه تاریکی روز رستاخیز است.

52-: اتَّقُوا صَاحِبَ الْجَذَامِ كَمَا يَتَّقَى السَّبْعَ إِذَا هَبَطَ وَادِيَا فَاهِبَطُوا غَيْرَهُ.

از بیماری که بخوره مبتلا است بپرهیزید چنان که از شیر میگریزد اگر در دره ای فرود آمد شما در دره دیگر فرود آید.

53-: اتَّقُوا زَلَّةَ الْعَالَمِ وَانْتَظِرُوا فَيْتَتَهُ.

از لغزش دانا بترسید و منتظر بازگشت وی باشید.

54-: اثنان لا تجاوزا صلاتهما رءوسهما عبد أبى من موالیه حتى يرجع وامرأة عصت زوجها حتى ترجع.

دو کسند که نمازشان از سرشان بالا تر نمی رود بنده ای که از آقایان خود گریخته باشد تا هنگامی که باز گردد و زنی که شوهر خود را نافرمانی کرده باشد تا باز گردد.

55-: اثنان لا ينظر الله إليهم يوم القيامة قاطع الرحم و جار السوء.

دو کس را خداوند روز قیامت بنظر رحمت نمی نگرد، آنکه با خویشان ببرد و آنکه با همسایه بدی کند.

56-: اثنان خير من واحد و ثلاثة خير من اثنين و أربعة خير من ثلاثة فعليكم بالجماعة.

دو تن از یکی بهتر و سه تن از دو تن برتر و چهار تن از سه تن نیکوتر است، همیشه با جماعت باشید.

57-: اثنان يكرههما ابن آدم الموت و الموت خير له من الفتنة و يكره قلّة المال و قلّة المال أقلّ للحساب.

فرزند آدم از دو چیز بیزار است یکی مرگ در صورتی که مرگ برای او از فتنه بهتر است و کمی مال در صورتی که هر چه مال کمتر باشد حساب آن آسانتر است.

58-: اثنان يعجلهما الله في الدنيا البغى و عقوق الوالدين.

دو چیز را خداوند در این جهان کیفر می دهد تعدی و ناسپاسی پدر و مادر.

59-: اجتنبوا الخمر فإنها مفتاح كل شر.

از شراب بگریزید که کلید همه بدیهاست.

60-: اجتنبوا التَّكَبُّرَ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَا يَزَالُ يَتَكَبَّرُ حَتَّى يَقُولَ اللَّهُ تَعَالَى أَكْتَبُوا عِبْدِي هَذَا فِي الْجَبَّارِينَ.

از تکبر پرهیزید زیرا بنده همین که بتکبر خو گرفت خداوند می گوید این بنده را در شمار گردن کشان بشمار آرید.

61-: اجتنبوا كل مسكر.

از هر چه مست میکند پرهیزید.

62-: اجتنب الغضب.

از خشم پرهیز.

63-: اجتنبوا دعوات المظلوم ما بينها وبين الله حجاب.

از نفرین های مظلوم بترسید که میان آن و خدا حجابی نیست.

64-: أجرؤكم على قسم الجد أجرؤكم على التار.

هر کس از شما در خوردن قسم جدی جری تر است بجهنم نزدیکتر است.

65-: إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمَىٰ وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مَحْرَمَةٌ.

هر پادشاهی قرقی دارد و قرق خدا در زمین محرمات اوست.

66-: أَجَلُّوا اللَّهَ يَغْفِرْ لَكُمْ.

خدا را ستایش کنید تا شما را بیامرزد.

67-: أجملوا في طلب الدنيا فإن كلاً ميسر لما كتب له منها.

در طلب دنیا معتدل باشید زیرا بهر کس هر چه قسمت اوست میرسد.

68-: أجوع النَّاس طالب العلم و اشبعهم الذي لا يتغيه.

از همه مردم گرسنه تر آن کس است که در پی دانش میرود و از همه مردم سیرتر آن کس است که طالب آن نیست.

69-: أجبوا الدّاعي و لا تردّوا الهدية و لا تضربوا المسلمين.

دعوت را بپذیرید، هدیه را رد مکنید و مسلمانان را نزنید.

70-: أحبّ الأعمال إلى الله الصّلاة لوقتها ثمّ برّ الوالدين ثمّ الجهاد في سبيل الله.

بهترین کارها در نزد خدا نماز بوقت است آنگاه نیکی با پدر و مادر آنگاه جنگ در راه خدا.

71-: أحبّ البلاد إلى الله مساجدها و أبغض البلاد إلى الله أسواقها.

محبوبترین جای شهرها در پیش خدا مسجدهاست و منفورترین جای شهرها در پیش خدا بازارهاست.

72-: أحبّ العباد إلى الله الأتقياء الأخفاء.

محبوبترین بندگان در پیش خدا پرهیزکاران گمنامند.

73-: أحبّ الأعمال إلى الله أدومها و إن قلّ.

محبوبترین کارها در پیش خدا کاریست که دوام آن بیشتر است اگر چه اندک باشد.

74-: أحب حبيبك هونا ما عسى أن يكون بغيضك يوما ما و أبغض بغيضك هونا ما عسى أن يكون حبيبك يوما ما.

در دوستی میانه نگهدار که شاید دوست روزی دشمن تو شود و در دشمنی راه افراط مسپار که شاید دشمن روزی دوست گردد.

75-: أحب للأناس ما تحب لنفسك تكن مؤمنا و أحسن مجاورة من جاورك تكن مسلما.

آنچه برای خود می خواهی برای مردم بخواه تا مؤمن باشی و با همسایگان نیکی کن تا مسلمان باشی.

76-: أحب الأعمال إلى الله من أطمع من جوع أو دفع عنه مغرما أو كشف عنه كربا.

بهترین کارها در پیش خدا آنست که بینوائی را سیر کنند، یا قرض او را پردازند یا زحمتی را از او دفع نمایند.

77-: أحب الأعمال إلى الله بعد الفرائض إدخال السرور على المسلم.

بهترین کارها در پیش خدا بعد از ادای واجبات خوشحال کردن مرد مسلمان است.

78-: أحب الأعمال إلى الله حفظ اللسان.

بهترین کارها در پیش خدا نگه داری زبان است.

79-: أحب الأعمال إلى الله الحب في الله و البغض في الله.

بهترین کارها در پیش خدا دوستی

و دشمنی در راه خداست.

80-: أَحَبُّ الْجِهَادِ إِلَى اللَّهِ كَلِمَةُ حَقِّ تَقَالٍ لِإِمَامٍ جَائِرٍ.

بهترین جهادها در پیش خدا سخن حقی است که به پیشوای ستم کار گویند.

81-: أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَى أَصْدَقِهِ.

در نظر من بهترین سخنان آنست که راست تر باشد.

82-: أَحَبُّ الطَّعَامِ إِلَى اللَّهِ مَا كَثُرَتْ عَلَيْهِ الْأَيْدِي.

بهترین غذاها در پیش خدا آن است که گروهی بسیار بر آن بنشینند.

83-: أَحَبُّ اللَّهْوِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِجْرَاءُ الْخَيْلِ وَالرَّمِي.

بهترین بازی ها در پیش خدا اسب دوانی و تیر اندازی است.

84-: أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ خَلْقًا.

بهترین بندگان در پیش خدا کسی است که خلقش نیکتر باشد.

85-: أَحَبُّ اللَّهِ تَعَالَى عَبْدًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ وَ سَمَحًا إِذَا اشْتَرَى وَ سَمَحًا إِذَا قَضَى وَ سَمَحًا إِذَا اقْتَضَى.

خداوند بنده ای را که بهنگام خرید و هنگام فروش و هنگام پرداخت و هنگام دریافت سهل انگار است دوست دارد.

86-: أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ.

از جمله بندگان آن کس پیش خدا محبوبتر است که برای بندگان خدا سودمندتر است.

87-: أحب للناس ما تحب لنفسك.

آنچه برای خود میخواهی برای مردم بخواه.

88-: أحب بيوتكم إلى الله بيت فيه يتيم مكرم.

محبوبترین خانه های شما در نظر خدا خانه ایست که در آن یتیمی محترم باشد.

89-: احترسوا من الناس بسوء الظن.

بوسیله بدگمانی از مردم در امان باشید.

90-: احتكار الطعام بمكة إحد.

احتکار خوردنیها در مکه کفر است.

91-: أحثوا التراب في وجوه المداحين.

بر چهره ستایشگران خاک بپاشانید.

92-: احذر أن يري عليك آثار المحسنين و أنت تخلو من ذلك فتحشر مع المرأين.

مبادا آثار نیکان در تو نمودار باشد و نیک نباشی که در این صورت با ریاکاران محشور خواهی شد.

93-: احذروا الشهوة الخفية:

العالم يحب أن يجلس إليه.

از شهوت مخفی پرهیزید شهوت مخفی آنست که دانشمند دوست دارد کسان در محضر وی بنشینند.

94-: أحذروا البغى فإنه ليس من عقوبة هي أحضر من عقوبة البغي.

از ستمگری پرهیزید زیرا کیفری از کیفر ستمکاری آماده تر نیست.

95-: أحزم الناس أظمهم للغيظ.

آنکه در فرو بردن خشم از دیگران پیشتر است از همه کس دوراندیش تر است.

96-: أحذروا زلّة العالم فإنّ زلّته تكبّبه في النار.

از لغزش عالم پرهیزید که لغزش او در آتش نگونسارش خواهد کرد.

97-: أحسنوا جوار نعم الله لا تنفروها فقلّما زالت عن قوم فعادت إليهم.

قدر نعمتهای خدا را بدانید و آن را از خود مرانید زیرا کمتر ممکن است نعمتی از قومی زایل شود و پس آنان باز گردد.

98-: أحسنوا إذا وليتم و اعفوا عمّا ملكتم.

وقتی فرمان روائی یافتید به نیکی گرانید و زیر دستان خود را ببخشید.

99-: احفظ الله تجده أمامك.

جانب خدا را نگهدار تا همیشه وی را روبرو بینی.

100-: احفظ لسانك.

زبان خویش را نگهدار.



101-: احفظ ما بين لحيك و ما بين رجلك.

دهان و فرج خویش را نگهدار.

102-: احفظ وُدَّ أبیک لا تقطعه فیطفي الله نورک.

دوستی پدر خویش را حفظ کن و رشته آن را مبر که خداوند نور تو را خاموش میکند.

103-: احفظ عورتک إلا من زوجتک أو ما ملکت یمینک.

قیل إذا كان القوم بعضهم من بعض قال إن استطعت أن لا یرینها أحد فلا یرینها قیل إذا كان أحدنا خالیا قال الله أحق أن یرتجی منه من الناس.

عورت خویش را جز از همسر و کنیز خود مستور دار گفتند اگر کسان خویشاوندان یک دیگر باشند؟ گفت اگر توانستی که هیچ کس آن را نبیند بهتر است که نه بینند گفتند اگر یکی از ما تنها باشد گفت از خداوند بیش از مردم باید شرم کنند.

104-: أحلّ الذّهب و الحریر لاناث أمتی و حرّم علی ذکورها.

طلا و ابریشم بر زنان امت من حلال است و بر مردانشان حرام.

105-: أخاف علی أمتی من بعدی ثلاثا: ضلالة الأهواء و اتّباع الشّهوات فی البطون و الفروج و الغفلة بعد المعرفة.

پس از خودم بر امتم از سه چیز

بیم دارم، گمراهی هوسها و پیروی خواهشهای شکمها و فرجها و غفلت پس از معرفت.

106-: اختبروا الناس بأخدا نهم فإنّ الرّجل يخادن من يعجبه.

مردم را از معاشرانشان بشناسید زیرا کند هم جنس با هم جنس پرواز.

107-: أخذ الأمير الهدية سحت و قبول الرّشوة كفر.

هدیه گرفتن امیر نارواست و رشوه گرفتن قاضی کفر است.

108-: أخسر النّاس صفقة رجل أخلق يديه في آماله و لم يساعده الأيّم على أمنيته فخرج من الدّنيا بغير زاد و قدم على الله تعالى بغير حجّة.

زیانکارترین مردم آن کس است که که عمری بآرزو گذارند و روزگار وی را بمنظور نرساند و از دنیا بی توشه برون رود و در پیشگاه خداوند دلیلی نداشته باشد.

109-: أخشى ما خشيت على أمّتي كبر البطن و مداومة النّوم و الكسل و ضعف اليقين.

بر امت خویش، بیشتر از هر چیز، از شکم پرستی و پر خوابی و بیکارگی و بی ایمانی بیمناکم.

110-: أخلص دينك يكفك القليل من العمل.

ایمان خویش را خالص کن که اندکی عبادت ترا کفایت کند.

111-: أخلصوا أعمالكم لله فإن الله لا يقبل إلا ما خالص له.

اعمال خویش را برای خداوند از روی اخلاص انجام دهید، زیرا خدا فقط کارهائی را میپذیرد که از روی اخلاص برای او انجام گرفته باشد.

112-: أخوف ما أخاف على أمّتي كل منافق عليم اللسان.

بیش از هر چیز از منافقان دانا بر امت خود بیم دارم.

113-: إخوانكم خولكم جعلهم الله فنية تحت أيديكم فمن كان أخوه تحت يده فليطعمه من طعامه و ليلبسه من لباسه و لا يكلفه ما يغبه فإن كلفه ما يغلبه فليعنه.

بندگان شما برادران شما هستند که خداوند آنها را زیر دست شما قرار داده هر کسی برادر وی زیر دستش باشد باید از غذای خود بدو بخوراند و از لباس خویش بر او بپوشاند و کاری که بیش از طاقت وی باشد بدو رجوع نکند و اگر کار سختی بدو رجوع کرد یاریش کند.

114-: أخوف ما أخاف على أمّتي الهوى و طول الأمل.

بر امت خویش بیش از هر چیز از هوس و آرزوی دراز بیم دارم.

115-: أذ ما افترض الله تعالى عليك تكن من أعبد الناس و اجتنب ما حرم الله عليك تكن من أروع الناس و ارض بما قسمه الله لك تكن من أغنى الناس.

واجبات خدا را بجای آر تا عابد

ترین مردم باشی، و از محرمات خدا بپرهیز تا پارساترین مردم باشی به قسمتی که خدا برای تو تعیین کرده راضی باش تا بی نیازترین مردم باشی.

116-: أَدْعُوا اللَّهَ وَأَنْتُمْ مُؤْمِنُونَ بِالْإِجَابَةِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دَعَاءَ مَنْ قَلْبٌ غَافِلٌ لَاهٍ.

خدا را بخوانید و باجابت دعای خود یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از قلب غافل بیخبر نمیپذیرد.

117-: أَدْ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ أَيْتَمَنَكَ وَلَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ.

با کسی که تو را امین میداند به امانت رفتار کن و با کسی که بتو خیانت کرده است خیانت مکن.

118-: أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي.

خداوند مرا ادب آموخت و نیک آموخت.

119-: إِدْرِعُوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ الْإِمَامَ لَأَنْ يَخْطِي فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَخْطِي فِي الْعُقُوبَةِ.

تا آنجا که می توانید مجازات ها را از مسلمانان باز دارید زیرا اگر پیشوائی در بخشش خطا کند بهتر از آن است که در مجازات خطا کند.

120-: إدعوا الحدود بالشبهات وأقبلوا الكرام عثراتهم إلا في حدّ من حدود الله.

وقتی تردید پیش آمد مجازاتها را باز دارید و لغزشهای بزرگان را ببخشید مگر در کار حد و مجازات.

121-: أدنى أهل النار عذابا ينتعل بنعلين من نار يغلي دماغه من حرارة نعليه.

از مردم جهنم آنکه عذابش از همه آسانتر است دو کفش آتشین بپا دارد که مغز وی از حرارت کفشهایش بجوش می آید.

122-: أدنى جذبات الموت بمنزلة مائة ضربة بالسيف.

آسانترین کششهای مرگ مانند صد ضربه شمشیر است.

123-: إذا أوردتم إلى بريدا فابعثوه حسن الوجه حسن الاسم.

وقتی قاصدی پیش من میفرستید نیک صورت و نیک اسم بفرستید.

124-: إذا ابتغيتم المعروف فاطلبوه عند حسان الوجوه.

اگر نیکی میخواهید آن را پیش نیکصورتان بجوئید.

125-: إذا ابتلي أحدكم بالقضاء بين المسلمين فلا يقض و هو غضبان و ليسوا بينهم في النظر و المجلس و الإشارة.

اگر یکی از شما بکار قضاوت میان مسلمانان دچار شود باید به هنگام غضب از قضاوت خودداری کند و میان ارباب دعوی در نگاه و نشیمنگاه و اشاره تفاوتی نگذارد.

126-: إذا أتى عليّ يوم لا أزداد فيه علماً يقربني إلى الله تعالى فلا بورك لي في طلوع الشمس ذلك اليوم.

اگر روزی بر من بگذرد و در آن روز دانشی نیاموزم که مرا بخداوند نزدیک کند، طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد.

127-: إذا أتى أحدكم خادمه بطعامه قد كفاه علاجه و دخانه فليجلسه معه فإن لم يجلسه معه فليناوله أكلة أو أكلتين.

وقتی خادم شما غذائی می آورد که آن را تهیه کرده و دود آن را خورده باید وی را با خویشتن بنشانند و اگر او را نشانند یک یا دو لقمه باو بدهد.

128-: إذا أتى أحدكم أهله فليستتر و لا يتجرّدان تجرّد العيرين.

وقتی یکی از شما پیش کسان خود میرود خود را بپوشاند و مانند شتران برهنه نباشند.

129-: إذا أتاك الله مالا فليبر أثر نعمة الله عليك و كرامته.

اگر خداوند چیزی بتو داد باید نشان نعمت و کرم وی در تو پدیدار شود.

130-: إذا أتاكم من ترصون خلقه و دينه فزّوجوه إن لا تفعلوا تكن فتنة في الأرض و فساد عريض.

وقتی کسی که خلق و دین وی مایه رضایت است بخواستگاری می آید بوی زن بدهید و اگر چنین نکنید فتنه و فساد در زمین فراوان خواهد شد.

131-: إذا أتاكم السائل فضعوا في يده و لو ظلما محرقا.

وقتی سائلی پیش شما آمد چیزی بدو بدهید اگر چه يك قطعه سم سوخته باشد.

132-: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه.

وقتی بزرگ طایفه ای پیش شما آمد او را بزرگ شمارید.

133-: إذا أثنى عليك جيرانك أنك محسن فأنت محسن وإذا أثنى عليك جيرانك أنك مسيء فأنت مسيء.

اگر همسایگان ترا نیکوکار دانستند نیکوکاری و اگر همسایه گانت ترا بدکار شمردند بد کاری.

134-: إذا اجتمع العالم والعابد على الصراط قيل للعابد أدخل الجنة و تنعم بعبادتك و قيل للعالم قف هنا فاشفع لمن أحببت فإنك لا تشفع لأحد إلا شفعت فقام مقام الأنبياء.

وقتی عالم و عابد بر صراط اجتماع کنند بعباد گویند ببهشت در آی و از عبادت خویش بهر مند شو و بعالم گویند اینجا بایست و برای هر که میخواهی شفاعت کن زیرا هر که را شفاعت کنی شفاعت تو پذیرفته خواهد شد آنگاه عالم در صف پیغمبران میایستند.

135-: إذا اجتمع الداعيان فأجب أقربهما بابا فإن أقربهما بابا أقربهما جوارا و إن سبق أحدهما فأجب الذي سبق.

وقتی دو کس ترا با هم دعوت کردند دعوت کسیرا که خانه اش نزدیکتر است بپذیر زیرا آنکه

خانه اش نزدیکتر است در همسایگی مقدم است و اگر یکی زودتر دعوت کرده است دعوت او را بپذیر.

136-: إذا أحبَّ الله عبدا ابتلاه وإذا أحبَّه الحبُّ البالغ اقتناه قالوا ما اقتناؤه قال لا يترك له مالا ولا ولدا.

وقتی خداوند بنده ای را دوست دارد وی را مبتلا سازد و وقتی ویرا کاملا دوست دارد او را خاص خود سازد گفتند چگونه او را خاص خود میسازد گفت مال و فرزندی برای او باقی نمیگذارد.

137-: إذا أحبَّ الله عبدا حماه الدُّنيا كما يظلُّ أحدكم يحمي سقيمہ الماء.

وقتی خداوند بنده ای را دوست دارد دنیا را از او منع میکند چنان که شما مریض خویش را از نوشیدن آب منع میکنید.

138-: إذا أحبَّ الله عبدا ابتلاه ليسمع تضرّعه.

وقتی خداوند بنده ای را دوست دارد ویرا مبتلا سازد تا تضرع او را بشنود.

139-: إذا أحبَّ الله عبدا قذف حبه في قلوب الملائكة وإذا أبغض الله عبدا قذف بغضه في قلوب الملائكة ثم يقذفه في قلوب الآدميين.

وقتی خداوند بنده ای را دوست دارد دوستی ویرا در دل فرشتگان جای میدهد و وقتی بنده ای را دشمن دارد دشمنی او را در دل فرشتگان اندازد سپس آن را در دل آدمیان جای دهد.



140-: إذا أحب أحدكم أخاه فليعلمه فإنه أبقى في اللفة وأثبت في المودة.

وقتی کسی آشنای خود را دوست دارد بدو خبر دهد که این کار موجب بقای الفت و دوام مودت است.

141-: إذا أحببت رجلا فلا تماره ولا تجاره ولا تشاره ولا تسئل عنه أحدا فعسى أن توفي له عدوا فيخبرك بما ليس فيه فيفرق ما بينك وبينه.

وقتی با کسی دوست شدی با او مجادله و رقابت مکن و بر او برتری مجو و از هیچ کس در باره او چیزی مپرس چه ممکن است به یکی از دشمنان او بر خوری و در باره وی سخن بخطا گوید و میان شما را تفرقه اندازد.

142-: إذا أحببتهم أن تعلموا ما للبعد عند ربّه فانظروا ما يتبعه من الثناء.

وقتی بخواهید مقام بنده را در نظر خدا بدانید بنگرید که پشت سر او چه میگویند.

143-: إذا أراد الله بعبده خيرا فقهه في الدين وزهده في الدنيا وبصره عيوبه.

وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد ویرا در کار دین دانا و بدنیا بی اعتنا سازد و عیوب ویرا بدو بنمایاند.

144-: إذا أراد الله بعبده خيرا صبر حوايج الناس إليه.

وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد حاجت های مردم را در دست او قرار میدهد.

145-: إذا أراد الله بعبده الخير عَجَّلَ له العقوبة في الدنيا و إذا أراد الله بعبده الشَّرَّ أَمْسَكَ عنه بذنبه حتَّى يوافي به يوم القيامة.

وقتی خداوند برای بنده خویش نیکی خواهد کيفر او را در دنیا می‌دهد و وقتی برای او بد خواهد گناه وی را میگذارد که در روز رستاخیز کيفر دهد.

146-: إذا أراد الله بعبد خيرا فتح له قفل قلبه و جعل فيه اليقين و الصدق و جعل قلبه واعيا لما سلك فيه و جعل قلبه سليما و لسانه صادقا و خليقته مستقيمة و جعل أذنه سمیعة و عينه بصيرة.

وقتی خداوند برای بنده ای خوبی خواهد قفل دل ویرا می‌گشاید و در آن ایمان و راستی قرار می‌دهد و قلب وی را نسبت برفتار او هوشیار می‌سازد دل وی را سلیم و زبانش را راستگو و اخلاقش را مستقیم و گوش ویرا شنوا و چشمش را بینا می‌سازد.

147-: إذا أراد الله بأهل بيت خيرا فقههم في الدين و وقر صغیرهم کبیرهم و رزقهم الرّفق في معیشتهم و القصد في نفقاتهم و بصّرهم عیوبهم فیتوبوا منها و إذا أراد بهم غير ذلك تركهم هملا.

وقتی خداوند برای مردم خانه ای نیکی خواهد آنان را در کار دین دانا سازد و خوردسالانشان سال- خوردگانشان را محترم دارند.

مدارا در معیشت و اعتدال در خرج را نصیب آنها سازد و عیوبشان را بانها بنمایاند تا از آن باز گردند.

و اگر برای آنها جز این خواهد بخودشان واگذارشان کند.

148-: إذا أراد الله بقوم خيرا أمّ لهم في العمر و ألهمهم الشكر.

وقتی خداوند برای قومی نیکی خواهد عمرشان را دراز و زیانشان را بشکر باز کند.

149-: إذا أراد الله بقوم نماء رزقهم السّماحة و العفاف و إذا أراد بقوم انقطاعا فتح عليهم باب الخيانة.

وقتی خدا بخواد قومی را بزرگ کند آنها را صاحب عفت و گذشت میکند و وقتی بخواد قومی را منقرض سازد در خیانت را برویشان میگشاید.

150-: إذا أراد الله بقوم خيرا و لى عليهم حلماهم و قضى بينهم علمائهم و جعل المال في سمحائهم و إذا أراد بقوم شرا و لى عليهم سفهائهم و قضى بينهم جهالهم و جعل المال في بخلائهم.

وقتی خداوند برای قومی نیکی خواهد خردمندانشان را بر آنها فرمانروا سازد و دانشمندانشان میان آنها قضاوت کند و مال را بدست بخشندگان دهد و وقتی برای قومی بدی خواهد سفیهانشان را بر آنها فرمانروا سازد و نادانان میان آنها قضاوت کنند و مال را بدست بخیلانشان دهد.

151-: إذا أراد الله بأهل بيت خيرا أدخل عليهم الرّفق.

وقتی خدا برای مردم خانه ای نیکی خواهد آنها را با مدارا قرین سازد.

152-: إذا أراد الله بقوم سوء جعل أمرهم إلى مترفيهم.

وقتی خداوند برای مردمی بدی خواهد کارشان را بدست تجمل - پرستان آنها می سپارد.

153-: إذا أراد الله بقريه هلاكاً أظهر فيهم الرّنا.

وقتی خدا بخوهد مردم قریه ای را نابود سازد زنا را در میان آنها پدید می آورد.

154-: إذا أراد الله بعبد خيراً جعل له واعظاً من نفسه يأمره وينهاه.

وقتی خدا برای بنده ای نیکی خواهد واعظی از نفس وی بر او گمارد که او را بکار نیک وادارد و از کار بد باز دارد.

155-: إذا أراد الله بعبد خيراً طهّره قبل موته قالوا و ما طهور العبد قال عمل صالح يلهمه إياه حتّى يقبضه عليه.

وقتی خدا برای بنده ای نیکی خواهد او را پیش از مرگش پاک میکند گفتند پاکی بنده چگونه است گفت کار نیکی بدو الهام می کند تا جان وی را در اثنای انجام آن بگیرد.

156-: إذا أراد الله بعبد خيراً عاتبه في منامه.

وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد او را در خواب عتاب کند.

157-: إذا أراد الله بعبد خيراً غسله قبل و ما غسله قال يفتح له عملاً صالحاً قبل موته ثمّ يقبضه عليه.

وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد او را شیرین کند گفتند شیرینی او چگونه است

گفت پیش از مرگش کار نیکی را پیش پای او میگذارد و در اثنای انجام آن جانش را میگیرد.

158-: إذا أراد الله بعد خيرا استعماله؟ قال يفتح له عملا صالحا بين يدي موته حتى يرضى عنه من حوله.

وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد او را بکار گیرد گفتند بکار گرفتن او چگونه است گفت نزدیک مرگ وی کار نیکی را پیش پایش میگذارد تا اطرافیانش را از او خوشنود کند.

159-: إذا أراد الله بعد خيرا رزقهم الرفق في معاشهم و إذا أراد بهم شرا رزقهم الخرق في معاشهم.

وقتی خداوند برای بندگان نیکی خواهد آنها را در کارهای زندگیشان با مدارا قرین سازد و هنگامی که برایشان بدی خواهد آنها را با زیاده روی همراه کند.

160-: إذا أراد الله بالأمر خيرا جعل له وزير صدق إن نسي ذكركه و إن ذكر أعانه و إذا أراد به غير ذلك جعل له وزير سوء إن نسي لم يذكركه و إن ذكر لم يعنه.

وقتی خداوند برای امیر نیکی خواهد برای او وزیری راست و درست قرار میدهد که اگر چیزی را فراموش کرد یاد آوریش کند و اگر بیاد آورد در انجام آن یاریش کند و اگر برای او جز این خواهد برای او وزیر بدی قرار دهد که اگر چیزی را فراموش کرد یاد آوریش نکند و اگر بیاد آورد یاریش نکند.

161-: إذا أراد الله بعبد خيرا جعل صنائعه و معروفه في أهل الحفاظ و إذا أراد الله بعبد شرا جعل صنائعه و معروفه في غير أهل الحفاظ.

وقتی خدا برای کسی نیکی خواهد سر و کار او با مردم حقشناس می افتد و موقعی که برای کسی بدی خواهد سر و کار او با مردم حق ناشناس می افتد.

162-: إذا أراد الله بعبد خيرا جعل غناه في نفسه و تقاه في قلبه و إذا أراد بعبد شرا جعل فقره بين عينيه.

وقتی خدا برای کسی نیکی خواهد ثروتش را در روحش و تقوایش را در قلبش قرار میدهد و وقتی برای کسی بدی خواهد فقر را پیش چشم او جای میدهد.

163-: إذا أراد الله بقوم خيرا كثر فقهاءهم و أقلّ جهالهم فإذا تكلم الفقيه وجد أعوانا و إذا تكلم الجاهل قهر و إذا أراد الله بقوم شرا كثر جهالهم و أقلّ فقهاءهم فإذا تكلم الجاهل وجد أعوانا و إذا تكلم الفقيه قهر.

وقتی خدا برای قومی نیکی خواهد دانایان آنها را زیاد و نادانها- ایشان را کم کند تا هنگامی که دانا سخن گوید یاریش کنند و موقعی که نادان لب گشاید مغلوب گردد و وقتی برای قومی بد خواهد نادان هایشان را زیاد و دانایان آنها را کم کند تا هنگامی که نادان لب گشاید یاریش کنند و وقتی دانا سخن گوید مغلوب گردد.

164-: إذا أراد الله أن يوقع عبدا أعمى عليه الحيل.

وقتی خداوند خواهد بنده ای را از پا درآرد راههای چاره را بر او ببندد.

165-: إذا أراد الله خلق شيء لم يمنعه شيء.

وقتی خدا بخواهد چیزی را بیافریند چیزی مانع او نمیشود.

166-: إذا أراد الله قبض عبد بأرض جعل له فيها حاجة.

وقتی خداوند بخواهد بنده ای را در سرزمینی بمیراند برای وی در آنجا حاجتی پدید می آورد.

167-: إذا أراد الله تعالى إنفاد قضائه وقدره سلب ذوى العقول عقولهم حتى ينفذ فيهم قضاؤه وقدره فإذا قضى أمره ردّ إليهم عقولهم و وقعت الندامة.

وقتی خدا بخواهد قضا و قدر خویش را اجرا کند عقل صاحب خردان را میگیرد و قضای خویش را در باره آنها جاری میسازد، وقتی فرمان وی انجام گرفت عقولشان را باز پس میدهد و پشیمانی رخ میدهد.

168-: إذا أراد أحدكم أن يبيع عقاره فليعرضه على جاره.

وقتی کسی بخواهد خانه یا ملک خویش را بفروشد باید نخست به همسایه خویش پیشنهاد کند.

169-: إذا أردت أمرا فعليك بالتؤدة حتى يريك الله منه المخرج.

وقتی خواستی کاری را انجام دهی تأمل کن تا خدا راه آن را بتو نشان دهد.

170-: إذا أردت أن يحبك الله فابغض الدنيا وإذا أردت أن يحبك الناس فما كان عندك من فضولها فانبذه إليهم.

اگر میخواهی خدا ترا دوست دارد دنیا را دشمن دار و اگر می خواهی مردم ترا دوست دارند آنچه از زواید دنیا داری پیش آن ها بریز.

171-: إذا أردت أن تفعل أمرا فتدبر عاقبته فإن كان خيرا فأمضه وإن كان شرا فانتبه.

وقتی در کاری تصمیم میگیری در نتیجه آن بیندیش اگر نتیجه نیک است آن کار را انجام بده و اگر بد است از آن در گذر.

172-: إذا أردت أن تذكر عيوب غيرك فاذكر عيوب نفسك.

وقتی میخواهی عیوب دیگران را یاد کنی عیوب خویش را بیاد آر.

173-: إذا أسأت فأحسن.

وقتی بدی کردی، بدی را بنیکی محو کن.

174-: إذا استأجر أحدكم أجيرا فليعلمه أجره.

وقتی یکی از شما کسی را مزدور می کند مزدش را باو بگوید.

ص: 187



175-: إذا استشار أحدكم أخاه فليشر عليه.

وقتی یکی از شما با برادر خود مشورت می کند وی باید رأی خود را صریح بگوید.

176-: إذا استشاط السُّلطان تسلط الشَّيطان.

وقتی سلطان بغضب آید شیطان تسلط یابد.

177-: إذا استعطرت المرأة فمَرَّت على القوم لیجدوا ریحها فهی زانیة.

اگر زنی خود را معطر کند و بر مردمی بگذرد که بوی او را دریابند زناکار است.

178-: إذا استکتُم فاستاکوا عرضا.

وقتی مسواک می کنید مسواک را بعرض دهان بکشید.

179-: إذا أسأت فأحسن فإنَّ الحسنات یذهبن السَّیئات.

وقتی بدی کردی بدنال آن نیکی کن که نیکی ها بدیها را محو می کند.

180-: إذا اشتدَّ کلب الجوع فعلیک برغیف و جرّ من ماء القراح و قل علی الدّنيا و أهلها منّي الدّمار.

وقتی گرسنگی سخت شد نانی و جرعه آبی برگیر و جهان و هر چه در آنست گو مباش.

181-: إذا اشتكى المؤمن أخلصه من الذنوب كما يخلص الكير خبث الحديد.

مصیبتی که بر مؤمن وارد می شود او را از گناهان پاک می کند چنان که کوره کثافت آهن را پاک میسازد.

182-: إذا أصبح ابن آدم فإن الأعضاء كلها تكفر اللسان فتقول اتق الله فينا فإنما نحن بك فإن استقمت استقمنا وإن اعوججت اعوججنا.

وقتی صبح فرارسد همه اعضای تن در مقابل زبان تعظیم کنند و گویند در باره ما از خدا بترس زیرا صلاح کار ما بتو وابسته است، اگر باستقامت گرائیدی ما نیز باستقامت گرائیم و اگر بکجی متمایل شدی ما نیز کج شویم.

183-: إذا أعطى الله أحدكم خيرا فليبدأ بنفسه وأهل بيته.

وقتی خدا بیکی از شما چیزی داد در صرف آن از خود و کسان خود آغاز کند.

184-: إذا التقى المسلمان بسيفيهما فقتل أحدهما صاحبه فالقاتل والمقتول في النار قيل يا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول قال إنه كان حريصا على قتل صاحبه.

وقتی دو مسلمان شمشیر بدست با یک دیگر روبرو شوند و یکی از آنها دیگری را بکشد قاتل و مقتول به جهنم میروند، گفتند ای پیغمبر خدا قاتل بجای خود مقتول چرا گفت برای آنکه او نیز بکشتن دیگری راغب بود.

185-: إذا ألقى الله في قلب امرء خطبة امرأة فلا بأس أن ينظر إليها.

وقتی خداوند خواستگاری زنی را بدل کسی انداخته باشد مانعی نیست که او را بنگرد.

186-: إذا أم أحدكم الناس فليخفف فإن فيهم الصغير والكبير والضعيف والمريض وذا الحاجة وإذا صلى لنفسه فليطول ما يشاء.

وقتی کسی در نماز پیشوای مردم شد نماز را سبک گیرد که در میان کسان کوچک و بزرگ و بیمار و ناتوان و حاجتمند هست و هر وقت برای خود نماز گذارد هر چه خواهد طول دهد.

187-: إذا باتت المرأة هاجرة فراش زوجها لعنتها الملائكة حتى تصبح.

وقتی زنی دور از بستر شوهر خود شب را بروز آورد فرشتگان تا صبح او را لعنت کنند.

188-: إذا تطيبت المرأة لغير زوجها فإنما هونار و شنار.

وقتی زنی برای کسی جز شوهر خود بوی خوش بکار برد مایه آتش و عار است.

189-: إذا تقارب الزمان أنقى الموت خيار أمتي كما ينتقي أحدكم خيار الرطب من الطبق.

وقتی آخر زمان فرا رسد مرگ نیکان امت مرا گلچین می کند چنان که شما خرماهای خوب را از طبق انتخاب می کنید.

190-: إذا تمنى أحدكم فليُنظر ما تمنى فإنه لا يدري ما كتب له من أمْنِيَّتِهِ.

وقتی کسی آرزویی میکند مراقب باشد که چه آرزو می کند زیرا نمیداند که از آرزوی وی در نامه اعمال چه مینویسند.

191-: إذا تمّ فجور العبد ملك عينيه فبکی بهما متی شاء.

وقتی بد کاری بنده کمال یابد چشمانش در اختیار او باشد و هر وقت بخواهد گریه آغاز کند.

192-: إذا جاءكم الزائر فأكرموه.

وقتی کسی بملاقات شما آمد ویرا گرامی دارید.

193-: إذا جاءكم الأکفاء فأنكحوهنّ ولا تربصوا بهنّ الحدّثان.

وقتی اشخاص همشان بخواستگاری پیش شما آمدند دختران خود را بشوهر بدهید و در کار آنها منتظر حوادث مباشید.

194-: إذا جاء الموت بطالب العلم مات و هو شهيد.

وقتی مرگ طالب علم فرارسد شهید میمیرد.

195-: إذا جامع أحدكم زوجته أو جاریته فلا ينظر إلى فرجها فإنّ ذلك یورث العمی.

وقتی یکی از شما با همسر یا مملوک خویش نزدیک شود بفرج او ننگرد که مایه کوری است.

196-: إذا حاك في نفسك شيء فدعه.

وقتی دل تو از کاری چرکین است از آن چشم بپوش.

197-: إذا حدّث الرجل بحديث ثم التفت فهي أمانة.

وقتی مردی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست آن سخن در پیش شما امانت است.

198-: إذا حجّ الرجل بمال من غير حلّه فقال لبيك اللهم لبيك قال الله لا لبيك ولا سعديك هذا مردود عليك.

وقتی کسی با مالی که حلال نیست بحج رود هنگامی که گوید لبيك خدا یا لبيك، خدا گوید نه لبيك و نه سعديك این ها به تو باز میگردد.

199-: إذا حسدتم فلا تبغوا و إذا ظننتم فلا تحقّقوا و إذا وزنتم فارجحوا.

وقتی دچار حسد شدید تعدی نکنید و وقتی گمان بردید آن را حقیقت میندازید و وقتی چیزی را وزن میکنید چیزی بر آن بیفزائید.

200-: إذا حکمتم فاعدلوا و إذا قلتّم فأحسنوا فإنّ الله محسن يحبّ المحسنين.

وقتی حکم می کنید به عدل رفتار کنید و وقتی سخن میگوئید نیک گوئید زیرا خدا نیک است و نیکوکاران را دوست دارد.

201-: إذا خاف الله العبد أخاف الله منه كلّ شيء و إذا لم يخف العبد الله أخافه الله من كلّ شيء.

وقتی بنده از خدای بترسد خداوند همه چیز را از او بترساند

و اگر بنده از خدای نترسد خداوند او را از همه چیز بترساند.

202-: إذا خطب أحدكم المرأة و هو يخضب بالسواد فليعلمها أنه يخضب.

اگر کسی زنی را خواستگاری کرد و موی خود را رنگ میندود باید بدو خبر دهد که موی خود را رنگ می بندد.

203-: إذا خفيت الخطيئة لا يضر إلا صاحبها و إذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة.

وقتی گناهی مخفی بماند بجز گنهکار کسیرا ضرر نمیرساند و اگر آشکار شود و از آن جلوگیری نکنند برای همه مردم زیان دارد.

204-: إذا دخل الضيف على القوم دخل برزقه و إذا خرج خرج بمغفرة ذنوبهم.

وقتی میهمانی بر کسان در آید روزی خود را همراه می آورد و وقتی برون رود با آمرزش گناهان آنها برون رود.

205-: إذا رأيت من أخيك ثلاث خصال فارجه: الحياء و الأمانة و الصدق و إذا لم ترها فلا ترجمه.

وقتی در برادر خود سه صفت دیدی بدو امیدوار باش، حیا و امانت و راستی و اگر این صفات را ندارد از او امیدی نداشته باش.

206-: إذا رأى أحدكم من نفسه أو ماله أو من أخيه ما يعجبه فليدع له بالبركة فإن العين حق.

وقتی یکی از شما از خود یا مال

خود یا برادر خود چیز جالب توجهی دید برای وی بدعا برکت خواهد زیرا چشم حق است.

207-: إذا رأيت النَّاسَ قد مرجت عهدهم و خفت أماناتهم و كانوا هكذا- و شبك بين أنامله- فالزم بيتك و املك عليك لسانك و خذ ما تعرف و دع ما تنكر و عليك بخاصة أمر نفسك و دع عنك أمر العامة.

وقتی دیدی که مردم پیمان هایشان سست شده و امانتشان سبکی گرفته و چنین شده اند- و انگشتان خود را از هم باز کرد در خانه خود بنشین و زبان خویش را نگهدار و آنچه را میشناسی بگیر و آنچه را نمی شناسی رها کن؛ بکار خویش مشغول باش و از کار مردم کناره گیر.

208-: إذا رأيتم الأمر لا تستطيعون تغييره فاصبروا حتى يكون الله هو الذي يغيره.

وقتی دیدید نمی توانید چیزی را تغییر دهید صبر کنید تا خدا آن را تغییر دهد.

209-: إذا رأيتم أهل الجوع و التفكر فادنوا منهم فإن الحكمة تجري على ألسنتهم.

وقتی اهل گرسنگی و تفکر را دیدید بآنها نزدیک شوید زیرا حکمت بر زبان آنها جاری می شود.

110-: إذا رأيتم أهل البلاء فاسألوا الله العافية.

وقتی اهل بلا را دیدید از خداوند طلب عافیت کنید.

211-: إذا رأيتم العبد ألم الله به الفقر و المرض فإن الله يريد أن يصفيه.

وقتی دیدید خداوند فقر و مرض را بر بنده ای فرود آورد میخواهد او را تصفیه کند.

112-: إذا زنى العبد خرج منه الإيمان فكان على رأسه كالظلة فإذا أفلح رجع إليه.

وقتی بنده ای زنا کند ایمان از او بیرون رود و چون سایه ای بر سرش بایستد و هنگامی که از آن دست بردارد باز میگردد.

113-: إذا سبك رجل بما يعلم منك فلا تسبه بما تعلم منه فيكون أجر ذلك لك و وبالاه عليه.

اگر کسی ترا بدان چه از تو می داند دشنام گوید تو بدان چه از او میدانی ویرا دشنام مگوی تا اجر این کار نصیب تو شود و وبال آن بدو باز گردد.

114-: إذا سرتك حسنتك و ساءتك سيئتك فأنت مؤمن.

اگر از کار نیک خود خوشحال و از کار بد خود دلگیر میشوی مؤمن هستی.

115-: إذا سمعتم بجبل زال عن مكانه فصدقوا و إذا سمعتم برجل زال عن خلقه فلا تصدقوا فإنه يصبر إلى ما جبل عليه.

اگر شنیدید کوهی از جای خود تکان خورده باور کنید و اگر شنیدید



کسی از خوی خویش دست بر داشته باور مکنید زیرا عاقبت به فطرت خویش باز میگردد.

116-: إذا شهر المسلم على أخيه سلاحاً فلا تزال ملائكة الله تعالى تلعنه حتى يثيمه عنه.

وقتی مسلمانی بروی برادر خود شمشیر کشد فرشتگان او را لعنت کنند تا هنگامی که شمشیر را در غلاف کند.

117-: إذا طلب أحدكم من أخيه حاجة فلا يبدأ بالمدح فيقطع ظهره.

اگر کسی از برادر خویش حاجتی میخواهد گفتار خود را با مدح آغاز نکند و پشت او را گران بار نکند.

118-: إذا ظهر الزنا والرِّبا في قرية فقد أحلوا بانفسهم عذاب الله.

وقتی زنا کاری و ربا خواری در دهکده ای آشکار شود مردم آن عذاب خدا را بخود خریده اند.

119-: إذا ظهرت الفاحشة كانت الرجفة وإذا جار الحكام قلّ المطر وإذا غدر بأهل الذمة ظهر العدو.

وقتی زنا رواج گیرد زلزله پیدا شود، وقتی حاکمان ستم کنند باران کم شود و وقتی که با ذمیان خیانت شود دشمنان چیره شوند.

220-: إذا علم العالم فلم يعمل كان كالمصباح يضيء للناس و يحرق نفسه.

دانشمندی که بداند و بکار نیندد مانند چراغ است که مردم را روشن کند و خود را بسوزد.

221-: إذا عمل أحدكم عملاً فليتقنه.

هر کس کاری میکند باید آن را خوب انجام دهد.

222-: إذا عملت سيئة فأحدث عندها توبة، السرّ بالسرّ و العلانية بالعلانية.

وقتی کار بدی از تو سرزد از آن توبه کن برای گناه نهانی توبه نهانی و برای گناه آشکار توبه آشکار.

223-: إذا عملت الخطيئة في الأرض كان من شهدها فكرها كمن غاب عنها و من غاب عنها فرضيها كان كمن شهدها.

وقتی گناهی در زمین رخ دهد کسی که آن را دیده ولی از آن متنفر است، مانند کسیست که آن را ندیده و کسی که آن را ندیده ولی از آن راضیست مانند کسیست که آن را دیده باشد.

224-: إذا غضب أحدكم و كان قائماً فليقعده و إن كان قاعداً فليضطجع.

وقتی یکی از شما خشمگین شود اگر ایستاده است بنشیند و اگر نشسته است بخوابد.

225-: إذا غضبت فاسكت.

وقتی خشمگین شدی خاموش باش.

226-: إذا قالت المرأة لزوجها ما رأيت منك خيرا قَطَّ فقد حبط عملها.

وقتی زنی بشوهر خود گوید از تو خیری ندیدم اعمال نیکش بی اثر می شود.

227-: إذا قدرت على عدوك فاجعل العفو شكرا للقدرة عليه.

وقتی بر دشمن خود قدرت یافتی بشکرانهٔ قدرت از او در گذر.

228-: إذا قدم أحدكم من سفر فليقدم معه بهديّة و لو يلقي في مخلاته حجرا.

وقتی کسی از سفری می آید ارمغانی با خود بیاورد اگر چه سنگی در توبرهٔ خود بیندازد.

229-: إذا قصر العبد في العمل ابتلاه الله تعالى بهم.

وقتی بنده ای در عمل کوتاهی کند خداوند او را بغم مبتلا سازد.

230-: إذا كان اثنان يتناحيان فلا تدخل بينهما.

وقتی دو تن آهسته سخن می گویند میان آنها داخل مشو.

231-: إذا كان عندك ما يكفيك فلا تطلب ما يطغيك.

اگر چیزی که مایه کفایت باشد در دسترس داری در جستجوی آنچه ترا بطغیان وامیدارد مباش.

232-: إذا كانت أمراؤكم خياركم و أغنياؤكم سمحاءكم و أموركم شوری بینکم فظهر الأرض خیر لکم من بطنها و إذا كانت أمراؤكم

أشراركم و أغنياؤكم بخلاءكم و أموركم إلى نساءكم فبطن الأرض خیر لکم من ظهرها.

وقتی امرای شما نیکان شما باشند و ثروت مندان شما بخشنندگان

باشند و کارها میان شما بمشورت انجام گیرد پشت زمین از شکم آن برای شما بهتر است و وقتی امرای شما اشرار شما و ثروتمندان شما بخیلان باشند و کارهای شما به دست زنان افتد شکم زمین برای شما بهتر از پشت آنست.

233-: إذا كان يوم القيامة نادی مناد من عمل عملاً لغير الله فليطلب ثوابه ممن عمله له.

وقتی روز رستاخیز در آید بانگ بانی میزند که هر کس کاری برای غیر خدا انجام داده پاداش خود را از آن کس که برای او کار کرده بگیرد.

234-: إذا كانت عند الرجل امرأتان فلم يعدل بينهما جاء يوم القيامة و شقّه ساقط.

وقتی مردی دو زن داشته باشد و میان آنها بعدالت رفتار نکند روز رستاخیز يك نیمه او افتاده است.

235-: إذا كانوا ثلاثة فلا يتناجى اثنان دون الثالث.

وقتی سه تن باهمند دو تاشان آهسته با هم سخن نگویند.

236-: إذا كنتم ثلاثة فلا يتناجى رجلان دون الآخر حتى تختلطوا بالناس فإن ذلك يحزنه.

وقتی سه تن باهمید دو تن از شما

با هم آهسته سخن نگویند، تا با دیگران مخلوط شوید زیرا این کار ویرا غمگین می کند.

237-: إذا كثرت ذنوب العبد فلم يكن له من العمل ما تكفرها ابتلاه الله بالحزن ليكفرها عنه.

وقتی گناهان بنده فزونی گیرد و کار نیک آنقدر نداشته باشد که گناهان را جبران کند خداوند او را بغم مبتلا سازد تا گناهانش را جبران کند.

238-: إذا لم تستحيي فاصنع ما شئت.

وقتی حیا نداری هر کار می خواهی بکن.

239-: إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاث صدقة جارية أو علم ينتفع به أو ولد صالح يدعو له.

وقتی انسان بمیرد دنباله کارهای نیک او بریده شود جز سه چیز صدقه جاری و دانشی که کسان از آن بهره ور شوند و فرزند درست کاری که برای او دعا کند.

240-: إذا مات ولد العبد قال الله تعالى لملائكته قبضتم ولد عبدي؟ فيقولون نعم فيقول ما ذا قال عبدي؟ فيقولون حمدك واسترجع فيقول الله ابنوا لعبدي بيتا في الجنة وسموه بيت الحمد.

وقتی فرزند بنده ای بمیرد خداوند بفرشتگان گوید فرزند بنده مرا گرفتید؟ گویند آری گوید بنده من چه گفت؟ گویند ترا سپاس گذاشت و گفت همه ما متعلق به

خدا هستیم و بسوی او باز میگردیم خداوند گوید برای بنده ای در بهشت بسازید و آن را «خانه سپاسگزاری» نام نهید.

241-: إذا مات صاحبكم فدعوه لا تقعوا فيه.

وقتی کسی بمیرد ویرا بگذارید و از او بد نگوئید.

242-: إذا مات العبد قال الناس ما خلف و قالت الملائكة ما قدم.

وقتی بنده ای بمیرد مردم گویند چه بجا گذاشت و فرشتگان گویند چه همراه آورد؟.

243-: إذا نظر أحدكم إلى من فضّل عليه في المال و الخلق فليَنظر إلى من هو أسفل منه.

وقتی کسی را که در مال و جمال از شما پیش است مینگرید بکسی که از شما پست تر است نیز نظری بیفکنید.

244-: إذا هممت بأمر فاستخر ربك فيه سبع مرّات ثمّ انظر إلى الذي يسبق إلى قلبك فإنّ الخيرة فيه.

وقتی بکاری تصمیم گرفتی هفت بار استخاره کن سپس بنگر دل تو به کدام طرف نگران است زیرا نیکی در آن است.

245-: إذا وجد أحدكم لأخيه نصحا في نفسه فليذكره له.

اگر کسی نصیحتی برای برادر

خود در خاطر می باید باو یاد آوری کند.

246-: إذا وسد الأمر إلى غير أهله فانتظر الساعة.

وقتی کار را بدست ناهلان سپارند منتظر رستاخیز باش.

247-: إذا وقع في الرجل وأنت في ملاء فكن للرجل ناصرا وللقوم زاجرا و قم عنهم.

وقتی در انجمنی که تو هستی در باره مردی بد میگویند آن مرد را یاری کن و آن گروه را از بد گوئی باز دار و از آنجا برخیز.

248-: أذكر الله فإنه عون لك على ما تطلب.

خداوند را یاد کن زیرا او در کارها یاور تو است.

249-: أذكروا محاسن موتاكم و كفّوا عن مساويهم.

نیکی های مردگان خود را یاد کنید و از بدیهایشان چشم ببوشید.

250-: أذلّ النَّاس من أهان النَّاس.

خوارترین مردم کسی است که مردم را خوار شمارد.

251-: أربع إذا كنّ فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا صدق الحديث و حفظ الأمانة و حسن الخلق و عفة مطعم.

چهار چیز است که اگر داری بر آنچه نداری غم مخور: راستی گفتار و حفظ امانت و نیکی خلق و عفت در کار خوراک.

252-: أربعة قليلها كثير: الفقر و الوجد و العداوة و النار.

چهار چیز است که اندک آن بسیار است بینوائی و درد و دشمنی و آتش.

253-: أربعة يبغضهم الله تعالى:

البیاع الحلاف و الفقير المختال و الشيخ الزاني و الإمام الجائر.

چهار کس را خداوند دشمن دارد، فروشنده قسم خور، فقیر متکبر و پیر زنا کار و پیشوای ستمگر.

254-: أربع حقّ على الله تعالى أن لا- يدخلهم الجنة و لا يذيقهم نعيمها: مدمن خمر و آكل الربا و آكل مال اليتيم بغير حقّ و العاقق لوالديه.

چهار کس را خداوند بهشت درنیارد و از نعيم آن نچشانند، شرابخوار و رباخوار و آن کس که مال یتیم بناحق خورد و آن کس که پدر و مادر از او ناخشنود باشند.

255-: أربع خصال من الشقاء: جمود العين و قساوة القلب و بعد الأمل و حبّ البقاء.

چهار چیز نشان بدبختی است خشکی چشم و سختی دل و آرزوی دراز و حب بقا(بیش از حد لزوم).

256-: أربع لا يدخل بيتا واحدة منها إلا خرب و لم يعمر بالبركة: الخيانة و السرقة و شرب الخمر و الزنا.

چهار چیز است که هر يك از آنها در خانه ای در آید خراب شود و ببرکت آباد نگردد، خیانت و



257-: أربع من سعادة المرء أن تكون زوجته سالحة و أولاده أبارارا و خلطاؤه صالحين و أن يكون رزقه في بلده.

چهار چیز نشان خوشبختی مرد است، زنش پارسا باشد و فرزندانش نیکوکار باشند، و معاشرانش صالح باشند و روزی خویش را در شهر خود بدست آورد.

258-: أربع من كنّ فيه حرّمه الله تعالى على التّار و عصمه من الشّيطان من ملك نفسه حين يرغب و حين يرهب و حين يشتهي و حين يغضب.

چهار چیز است که هر که دارد خدایش بر آتش حرام و از شیطان حراست کند آنکه بهنگام رغبت و هنگام بیم و وقت شهوت و موقع غضب عنان خویش از کف نگذارد.

259-: أربع من أعطيهنّ فقد أعطي خير الدّنيا و الآخرة لسان ذاکر و قلب شاکر و بدن علی البلاء صابر و زوجة لا تبغیه خونا في نفسها و لا ماله.

چهار چیز است که هر کس از آن بهره دارد. از نیکی دو جهان بهره ور است، زبانی که یاد خدا کند و قلبی که سپاس پروردگار گذارد و تنی که بر بلا صبور باشد و زنی که بناموس و مال وی خیانت نکند.

260-: أربي الربا شتم الأعراض و أشدّ الشتم الهجاء و الراوية أحد الشّاتمين.

بدترین رباها ناسزائی است که در باره عرض کسان گویند و سخت ترین ناسزاهای هجو است و کسی که هجا را نقل کند یکی از ناسزاگویان است.

261-: ارحم من في الأرض يرحمك من في السماء.

بأنها که در زمینند رحم کن تا آنکه در آسمان است بر تو رحم کند.

262-: ارحموا عزیزا ذلّ و غنیا افتقر و عالما ضاع بین جهّال.

بر سه کس رحم کنید، عزیزی که خوار شده و ثروتمندی که فقیر گشته و دانشمندی که میان جاهلان گمنام مانده.

263-: ارحموا ترحموا و اغفروا یغفر لکم.

کسان را رحم کنید تا بشما رحم کنند دیگران را ببخشید تا بخشیده شوید.

264-: ارفعوا السننکم عن المسلمین و إذا مات أحد منهم فقولوا فيه خیرا.

زبان خود را از بد گوئی مسلمانان باز دارید، اگر کسی مرد در باره او بنیکی سخن گوئید.

265-: أرقّاءکم أرقّاءکم فأطعموهم ممّا تأکلون و ألبسوهم ممّا تلبسون و إن جاءوا بذنب لا- تریدون أن تغفروه فبیعوا عباد الله و لا تعدّبوهم.

بندگان خود را رعایت کنید هر چه میخورید بآنها بخورانید و

ص: 205

هر چه می پوشید بآن ها بپوشانید و اگر گناهی کردند که نمیخواهید ببخشید آنها را بفروشید و عذابشان ندهید.

266-: أَرْقَاؤُكُمْ إِخْوَانُكُمْ فَأَحْسِنُوا إِلَيْهِمْ إَسْتَعِينُوهُمْ عَلِيٌّ مَا غَلِبَكُمْ وَأَعِينُوهُمْ عَلِيٌّ مَا غَلِبَهُمْ.

بندگان شما برادران شما هستند با آنها نیکی کنید آنها را در کارهای مشکل خود بکمک گیرید و آنها را در کارهای مشکل کمک کنید.

267-: اَرْمُوا وَاِرْكَبُوا وَاَنْ تَرْمُوا اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ تَرْكَبُوا كُلَّ شَيْءٍ يَلْهُو بِهِ الرَّجُلُ بَاطِلٌ اِلَّا رَمَى الرَّجُلُ بِقَوْسِهِ اَوْ تَادِيْبِهِ فَرَسَهُ اَوْ مَلَاعِبَتِهِ اِمْرَاَتُهُ فَاِنَّهُمْ مِنَ الْحَقِّ وَ مِنْ تَرْكِ الرَّمِيِّ بَعْدَ مَا عَلِمَهُ فَقَدْ كَفَرَ الَّذِي عَلَّمَهُ.

تیر اندازی کنید و سواری کنید اگر تیراندازی کنید بیشتر دوست دارم که سواری کنید هر چیزی که مرد بدان سر گرم شود بیهوده است جز آنکه مردی با کمان خود تیر اندازد یا اسب خود را تربیت کند یا با زن خود بازی کند همه اینها حق است و هر کس تیراندازی آموزد و آن را ترك کند حق معلم خود را ادا نکرده است.

268-: اَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يَحِبُّكَ اللهُ وَ اَزْهَدْ فِيْمَا فِيْ اَيْدِي النَّاسِ يَحِبُّكَ النَّاسُ.

از دنیا چشم بپوش تا خدا ترا دوست دارد. و از آنچه در دست مردم است چشم بپوش تا مردم ترا

دوست دارند.

269-: أزهّد النَّاسَ فِي الْعَالَمِ أَهْلَهُ وَجِيرَانَهُ.

کسان و همسایگان مرد دانشمند از همهٔ مردم نسبت باو بی رغبت ترند.

270-: أزهّد النَّاسَ مِنْ لَمْ يَنْسِ الْقَبْرَ وَ الْبَلَاءَ وَ تَرَكَ أَفْضَلَ زِينَةِ الدُّنْيَا وَ آثَرَ مَا يَبْقَى عَلَى مَا يَفْنَى وَ لَمْ يَعِدَّ غَدًا مِنْ أَيَّامِهِ وَ عَدَّ نَفْسَهُ فِي الْمَوْتَى.

زاهدترین مردم آن کس است که قبر و بلا را فراموش نکند و از بهترین زینت دنیا چشم پوشد و نعمت باقی را بر نعمت فانی ترجیح دهد و فردا را از عمر خویش حساب نکند و خود را در ردیف مردگان شمارد.

271-: اسْتَمَامَ الْمَعْرُوفُ خَيْرٌ مِنْ ابْتِدَائِهِ.

انجام دادن کار نیک بهتر از آغاز کردن آنست.

272-: اسْتَحْيَا مِنْ اللَّهِ اسْتِحْيَاءَكَ مِنْ رَجُلَيْنِ مِنْ صَالِحِي عَشِيرَتِكَ.

از خدا مانند دو تن از خویشان صالح خود شرمگین باش.

273-: اسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى حَقَّ الْحَيَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَرْزَاقَكُمْ.

از خداوند چنان که باید آزرده داشته باشید زیرا خداوند اخلاق شما را نیز مانند روزیتان میان شما تقسیم کرده است.

ص: 207

274-: استحيوا من الله حقّ الحياء من استحيى من الله حقّ الحياء فليحفظ الرأس و ما وعى و ليحفظ البطن و ما حوى و ليذكر الموت و البلاء و من أراد الآخرة ترك زينة الحياة الدنيا فمن فعل ذلك فقد استحيا من الله حقّ الحياء.

از خداوند چنان که شایسته است شرم کنید، هر که از خدا چنان که شاید شرم کند سر و اعضای آن را از گناه نگهدارد و شکم و متعلقات آن را از ناروا حفظ کند و مرگ و بلا را بخاطر داشته باشد و هر که نعیم آن جهان را خواهد زینت این جهان را ترك کند و هر که چنین کند از خدا چنان که باید شرم کرده است.

275-: استرشدوا العاقل ترشدوا و لا تعصوه فتندموا.

از خردمند رهبری جوئید تا براه راست برسید و وی را نافرمانی نکنید که پشیمانی برید.

276-: استعدّ للموت قبل نزول الموت.

پیش از آنکه مرگ درآید برای آن آماده باش.

277-: استعيذوا بالله من شرّ جار المقام فإنّ جار المسافر إذا شاء أن يزايل زایل.

از شر همسایه مقیم، بخدا پناه برید زیرا همسایه مسافر اگر خواهد از او بر کنار شود، بر کنار شود.

278-: استعيذوا بالله من الفقر و العيلة و من أن تظلموا أو تظلموا.

بخدا پناه برید از فقر و عیالمندی

و اینکه ظلم کنید یا تحمل ظلم کنید.

279-: استعیدوا بالله من شرار النساء و کونوا من خيارهنّ في حذر.

از زنان بد بخدا پناه ببرید و از نیکانشان پرهیزید.

280-: استعیدوا بالله من العين فإنّ العين حقّ.

از چشم بد بخدا پناه ببرید زیرا چشم حق است.

281-: استعینوا علی أمورکم بالکتمان فإنّ کلّ ذي نعمة محسود.

بوسیله پرده پوشی بر انجام کارهای خود یاری جوئید زیرا هر که نعمتی دارد محسود کسانست.

282-: استعینوا علی النساء بالعرى فإنّ إحداهنّ إذا کثرت ثيابها و أحسنت زینتها أعجبها الخروج.

از بی لباسی برای نگهداری زنان کمک جوئید زیرا زن وقتی لباس فراوان و زینت کامل دارد مایل به بیرون رفتن است.

283-: استغنوا عن الناس و لو بشوص السواک.

از مردم بی نیاز باشید و یک قطعه چوب مسواک هم از آن ها نخواهید.

284-: استفتت نفسك و إن أفتاك المفتون.

نیکی و بدی چیزها را از دل خویش بپرس، دیگران هر چه میخواهند بگویند.

285-: استقم و لیحسن خلقك للناس.

استوار باش و رفتار خویش را در باره مردم نیک ساز.

286-: استقیموا و نعموا إن استقیمتم.

استوار باشید و چه نیکست که استوار باشید.

287-: استوصوا بالنساء خیرا فإن المرأة خلقت من ضلع أعوج و إن أعوج شیء فی الضلع أعلاه فإن ذهبت تقیمة کسرتة و إن ترکته لم یزل أعوج فاستوصوا بالنساء خیرا.

با زنان بنیکی رفتار کنید زیرا زن از دنده کج خلق شده است و در دنده آنچه کجتر است بالاتر است و اگر بخواهید راستش کنید آن را می شکنید و اگر رهایش کنید کج میماند. پس با زنان بنیکی رفتار کنید.

288-: استوا و لا تختلفوا فتختلف قلوبکم.

با یک دیگر برابر شوید و مختلف مشوید تا دلهایتان مختلف نشود.

289-: استوا تستوق قلوبکم و تماسوا تراحموا.

با یک دیگر برابر شوید تا دلهایتان برابر شود و با یک دیگر آمیزش کنید تا بهم رحم کنید.

290-: أسد الأعمال ثلاثة ذكر الله على كل حال و الإنصاف من نفسك و مواساة الأخ في المال.

استوارترین کارها سه چیز است یاد خداوند در همه حال و رعایت انصاف بر ضرر خویش و تقسیم مال با برادر دینی.

291-: أسرع الخير ثوبا البر و صلة الرحم و أسرع الشر عقوبة البغي و قطيعة الرحم.

پاداش نیکوکاری و پیوند خویشاوندان از نیکی های دیگر زودتر میرسد و کیفر ستمکاری و بریدن از خویشاوندان از بدی های دیگر سریعتر میرسد.

292-: أسرع الدعاء إجابة دعاء غائب لغائب.

دعائی که غائبی برای غائبی دیگر کند از همه دعاها زودتر مستجاب می شود.

293-: اسمح يسمع لك.

با کسان سهل انگاری کن تا با تو سهل انگاری کنند.

294-: اشتد غضب الله على من زعم أنه ملك الأملاك لا ملك إلا الله.

خشم خدا بر آنکه گمان می کند ملك ملکان است بسیار سخت است ملکی جز خدا نیست.

295-: اشتد غضب الله على الزناة.

خشم خدا نسبت بزناکاران بسیار سخت است.

ص: 211



296-: اشتدّي أزمة تنفر جي.

وقتی کار بنهایت سختی رسید راه چاره پیدا می شود.

297-: اشتدّ غضب الله على امرأة أدخلت على قوم ولدا ليس منهم يطلع على عوراتهم و يشركهم في أموالهم.

زنی که فرزندی «بخطا پدید آورد» و بر خانواده ای در آورد که بناحق محارم آنها را ببیند و در اموالشان شرکت کند خشم خدا نسبت بوی بسیار سخت است.

298-: اشتدّ غضب الله على من ظلم من لا يجد ناصرا غير الله.

آن کس که بر بینوائی که بجز خدا پناهی ندارد ستم میکند خشم خدا نسبت باو بسیار سخت است.

299-: أشجع الناس من غلب هواه.

شجاعترین مردم آن کس است که بر هوس خویش تسلط یابد.

300-: أشدّ الناس عذابا يوم القيامة إمام جائر.

روز رستاخیز عذاب پیشوای ستمگر از همه کس سختتر است.

301-: أشدّ الناس بلاء الأنبياء ثمّ الأمثل فالأمثل يبتلي الرجل على حسب دينه فإن كان في دينه صلبا اشتدّ بلاؤه وإن كان في دينه رقة ابتلى على قدر دينه فما يبرح البلاء بالعبد حتى يتركه يمشي على الأرض وما عليه خطيئة.

ابتلای پیغمبران از همه مردم سخت تر است و پس از آن هر که بآنها نزدیکتر باشد، مرد باندازه قوت دین خود بلا می بیند اگر دین او محکم باشد ابتلای او سخت است

ص: 212

و اگر دین او سست باشد باندازه دین خود بلا می بیند بلا بر بنده فرو می آید تا همه گناهان او را پاک کند.

302-: أشدّ النَّاس عذابا للنَّاس في الدّنيا أشدّ النَّاس عذابا عند الله يوم القيامة.

آنکه در دنیا مردم را بیشتر آزار کند در روز رستاخیز پیش خدا از همه مردم عذاب وی سخت تر است.

303-: أشدّ النَّاس عذابا يوم القيامة من يري النَّاس أنّ فيه خيرا ولا خير فيه.

در روز رستاخیز از همه مردم عذاب آن کس سخت تر است که مردم گمان میکنند خیری در او هست ولی خیری در او نیست.

304-: أشدّ النَّاس عذابا يوم القيامة عالم لم ينفعه علمه.

روز رستاخیز عذاب دانشمندی که از دانش خود بهره نمی برد از همه مردم سخت تر است.

305-: أشدّ النَّاس حسرة يوم القيامة رجل أمكنه طلب العلم في الدّنيا فلم يطلبه ورجل علّم علما فانتفع به من سمعه منه دونه.

دو کس روز رستاخیز از همه مردم بیشتر حسرت میخورند یکی مردی که در دنیا برای طلب دانش فرصت داشته ولی به جستجوی آن برخاسته است یکی دیگر مردی که دانشی بدیگری آموخته و

شاگرد وی از آن بهره مند شده ولی او بی بهره مانده است.

306-: أشدكم من ملك نفسه عند الغضب و أحلمكم من عفى بعد المقدرة.

نیرومندترین شما کسی است که هنگام غضب بر خود تسلط داشته باشد و بردبارترین شما کسی است که پس از قدرت از گناه کسان درگذرد.

307-: أشرف الإيمان أن يأمنك الناس و أشرف الإسلام أن يسلم الناس من لسانك و يدك.

بهترین ایمان آنست که مردم از تو در امان باشند و بهترین اسلام آنست که مردم از دست و زبان تو بسلامت مانند.

308-: أشرف الزهد أن يسكن قلبك على ما رزقت و إن أشرف ما تسأل من الله عزّ و جلّ العافية في الدين و الدنيا.

بهترین زهدها آنست که از آنچه داری خشنود باشی و بهترین چیزی که از خدا توان خواست عافیت دین و دنیاست.

309-: أشعر كلمة تكلم بها العرب كلمة لبيد: ألا كلّ شيء ما خلا الله باطل.

بهترین شعری که عرب گفته سخن لبید است که گوید بجز خدا همه چیز باطل است.

110-: اشفقوا تحمدوا و توجروا.

مهربان باشید تا شما را ستایش کنند و پاداش یابید.

311-: أشقى الأَشقياء من اجتمع عليه فقر الدنيا و عذاب الآخرة.

از همه بدبختان بدبخت تر کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت را با هم دارد.

112-: أشكر النَّاس أشكرهم للنَّاس.

از همه مردم سپاسگزارتر آن کس است که بهتر سپاس مردم را می گزارد.

113-: أشيدوا النِّكاح و أعلنوه.

عقد نکاح را محکم کنید و آن را علنی سازید.

114-: أصابتكم فتنة الضَّراء فصبرتم و إنَّ أخوف ما أخاف عليكم فتنة السَّراء من قبل النَّساء إذا تسوَّرن الذهب و لبسن ربط الشَّام و عصب اليمين و أتعبن الغني و كلَّفن الفقير ما لا يجد.

فتنه سخت را دیدید و صبر کردید و من از فتنه ای سخت تر بر شما بیم دارم که از طرف زنان می آید هنگامی که انگوی طلا بدست و پارچه های فاخر ببر کنند و توانگران را بزحمت اندازند و از فقیر چیزی که بدان دسترس ندارد بخواهند.

115-: أصدق الرُّؤيا بالأسحار.

راست ترین خوابها را در سحرگاه توان دید.

ص: 215

116-: أصرم الأحمق.

با احمق آمیزش مکن.

117-: أصلح النَّاسَ أصلحهم للنَّاسِ.

بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمندتر است.

118-: أصلح بين النَّاسِ ولو تعني الكذب.

میان مردم را باصلاح آر اگر چه با دروغ باشد.

119-: أصلحوا دنياكم و اعملوا لآخرتكم كأنكم تموتون غدا.

دنیای خویش را اصلاح کنید و برای آخرت خویش بکوشید چنان که گوئی فردا خواهید مرد.

320-: اصنع المعروف إلى من هو أهله و إلى غير أهله فإن أصبت أهله أصبت أهله و إن لم تصب أهله كنت أنت أهله.

با آن کس که سزاوار نیکی است و آن کس که سزاوار آن نیست نیکی کن، اگر نیکی تو باهل آن رسید چه بهتر و گر نه تو خود اهل آن هستی.

321-: اضمنوا لي ستًا من أنفسكم أضمن لكم الجنة أصدقوا إذا حدثتم و أوفوا إذا وعدتم و أدوا إذا اتتمتم و احفظوا فروجكم و غضوا أبصاركم و كفوا أيديكم.

شش چیز را از طرف خود برای من تعهد کنید تا من بهشت را برای شماها تعهد کنم وقتی سخنی می گوئید راست گوئید و وقتی وعده می دهید وفا کنید. وقتی امانت به

ص: 216

شما سپردند رد کنید، خویشان را از آمیزشهای ناپاک حفظ کنید، چشمهای خود را «از نگاههای ناروا» ببندید و دست خویش را «از اعمال ناپسند» نگهدارید.

322-: اضمنوا لي ستّ خصال أضمن لكم الجنة لا تظالموا عند قسمة موارثكم و أنصفوا الناس من أنفسكم و لا تجبنوا عند قتال عدوكم و لا تغلوا غنائمكم و امنعوا ظالمكم من مظلومكم.

شش صفت را برای من تعهد کنید تا بهشت را برای شما تعهد کنم، هنگام تقسیم ارث بیکدیگر ستم نکنید؛ با مردم به انصاف رفتار کنید و هنگام جنگ با دشمن ترسان مباشید و در غنائم خیانت نکنید و ظالم را از مظلوم دفع کنید.

323-: اطلبوا الرزق في خبايا الأرض.

روزی را در نهانگاههای زمین بجوئید.

324-: اطلبوا العلم و لو بالصين فإن طلب العلم فريضة على كل مسلم إن الملائكة تضع أجنتها لطالب العلم رضا بما يطلب.

دانش را بجوئید اگر چه در چین باشد زیرا طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است و فرشتگان بال خویش را برای طالب علم پهن می کنند زیرا از آنچه وی در طلب

آنست خشنود هستند.

325-: اطلبوا الحوائج بعزة النفس فإن الامور تجري بالمقادير.

حوائج خویش را با عزت نفس بجوئید زیرا کارها جریان مقدر دارد.

326-: أطلب العافية لغيرك ترزقها في نفسك.

عافیت را برای دیگران بخواه تا نصیب تو شود.

327-: اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد.

از گهواره تا گور دانش بجوئید.

328-: أطمعوا طعامكم الأتقياء وأولوا معروفكم المؤمنين.

غذای خود را به پرهیزکاران بخورانید و نیکیهای خود را در باره مؤمنان انجام دهید.

329-: اطلبوا الفضل عند الرّحماء من أمتي تعيشوا في أكنافهم ولا تطلبوه من القاسية قلوبهم.

بزرگواری را در پیش رحیمان امت من بجوئید و در پناه آنها زندگی کنید و آن را از سنگ دلان مجوئید.

330-: أطلع في القبور واعتبر بالنشور.

در قبرها بنگر و از رستاخیز پند آموز.

ص: 218

331-: أطلعت في الجنة فرأيت أكثر أهلها الفقراء واطلعت في النار فرأيت أكثر أهلها النساء.

در بهشت نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن فقیرانند و در جهنم نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند.

332-: أطيّب الكسب عمل الرجل بيده.

بهترین کسبها آنست که مرد با دست خود کار کند.

333-: أطيّب كسب الرجل المسلم سهمه في سبيل الله.

بهترین کسب مرد مسلمان تیری است که در راه خدا میاندازد.

334-: أطيّب الطيب المسك.

بهترین بوهای خوش مشک است.

335-: أعبد الله كأنك تراه فإن كنت لا تراه فإنه يراك.

خدای را چنان پرستش کن که گویی او را می بینی اگر تو او را نمی بینی او ترا میبیند.

336-: اعتبروا الصّاحب بالصّاحب.

یار را بیار توان سنجید.

337-: أعجز النَّاس من عجز عن الدّنيا وأبخل النَّاس من بخل بالسّلام.

عاجزترین مردم آن کس است که از کار دنیا عاجز ماند و بخیل ترین مردم آن کس است که در ادای سلام بخل ورزد.



338-: أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك.

خطرناكترین دشمن تو نفس تو است که میان دو پهلوی تو است.

339-: أعدى عدوك زوجتك التي تضاجعك و ما ملكت يمينك.

خطرناكترین دشمن تو همسر تو است که با تو همخوابه است و مملوک تو.

340-: أعدل الناس من رضى للناس ما يرضى لنفسه و كره لهم ما كره لنفسه.

عادلتر از همه مردم کسی است که آنچه برای خود پسندد برای مردم نیز پسندد و آنچه بر خود روا ندارد بر مردم روا ندارد.

341-: اعدلوا بين أولادكم بالتحل كما تحبون أن يعدلوا بينكم في البرّ و اللّطف.

شما که میخواهید فرزندانان در نیکی و محبت با شما بعدالت رفتار کنند در کار بخشش با آنها بعدالت رفتار کنید.

342-: أعذر الله إلى امرئ آخر أجله حتى بلغ ستين سنة.

هر کس را خداوند تا شصت سال زنده نگاهدارد در عذر را به روی او بسته است.

343-: أعروا النساء يلزمن الحجال.

زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند.

344-: أعزّ أمر الله يعزّك الله.

کار خدا را عزیز دار تا خدایت عزیز کند.

345-: أعزل الأذى عن طريق المسلمين.

مانع از راه مسلمانان دور کن.

346-: أعطي ولا توکني فيوڪأ عليك.

ببخش و تنگ مگیر که بر تو تنگ گیرند.

347-: أعط السائل ولو جاءك على فرس و أعط الأجير حقّه قبل أن يجفّ عرقه.

بگدا چیزی بده و گر چه بر اسب بنزد تو آمد و مزد اجیر را پیش از آنکه عرقش خشک شود بپرداز.

348-: أعطيت جوامع الكلم و اختصر لي الكلام اختصارا.

کلمات جامع و پر معنی را بمن بخشیدند و سخن برای من پیچیده و مختصر شد.

349-: أعظم العبادة أجرا أخفيها.

پراجرتین عبادت ها آنست که نهانتر باشد.

350-: أعظم الناس همّا المؤمن يهتمّ بأمر دنياه و أمر آخرته.

مؤمن از همه مردم گرفتارتر است زیرا باید بکار دنیا و آخرت هر دو برسد.

351-: أعظم الناس حقّا على المرأة زوجها و أعظم الناس حقّا على الرجل أمّه.

شوهر از همه کس بیشتر بر زن

حق دارد و مادر از همه کس بیشتر بر مرد حق دارد.

352-: أعظم الخطايا اللسان الكذوب.

سر گناهان، زبان دروغپرداز است.

353-: أعظم الظلم ذراع من الأرض ينتقصه المرء من حق أخيه ليست حصة أخذها إلا طوقها يوم القيامة.

بزرگترین ستمها آنست که مردی یکذراع زمین از حق برادر خویش بگیرد، هر ریگی که بدین طریق در تصرف او در آید روز رستاخیز در گردن او طوقی می شود.

354-: أعظم الناس في الدنيا خطرا من لم يجعل للدنيا عنده خطرا.

در دنیا قدر کسی بیشتر است که دنیا در نظرش قدر ندارد.

355-: أعظم الناس قدرا من ترك ما لا يعنيه.

عالیقدر از همه مردم کسیست که در آنچه بدو مربوط نیست مداخله نکند.

356-: أعظم النساء أحسنهن وجوها وأرخصهن مهورا.

بهترین زنان آن است که رویش خوبتر و مهرش کمتر است.

357-: أعظم النساء بركة أفلهن مؤنة.

از همه زنان پربرکت تر آنست

که خرجش کمتر باشد.

358-: أَعْقِلِ النَّاسَ أَشَدَّهُمْ مَدَارَاةً لِلنَّاسِ.

عاقلتر از همه مردم کسی است که با مردم بیشتر مدارا کند.

359-: اعقلها و توکل.

زانوی شتر را ببند و توکل کن.

360-: أعلم النَّاسَ مِنْ جَمْعِ عِلْمِ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ.

دانشمندتر از همه مردم کسی است که دانش دیگران را بدانش خود بیفزاید.

361-: اعلم أنّ الخلائق لو اجتمعوا على أن يعطوك شيئاً ولم يرد الله أن يعطيك لم يقدرُوا عليه أو يصرفوا عنك شيئاً أراد الله أن يصيبك به لم يقدرُوا على ذلك فإذا سئلت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله.

بدان که اگر جهانیان بخواهند چیزی بتو بدهند و خداوند نخواهد نمیتوانند و اگر جهانیان بخواهند چیزی را که خداوند برای تو خواسته از تو منع کنند نمیتوانند بنا بر این وقتی چیزی میخواهی از خدا بخواه و وقتی کمک می جویی از خدا بجوی.

362-: اعلم أنّ ما أصابك لم يكن ليخطأك و ما أخطأك لم يكن ليصيبك.

بدان که آنچه بتو رسیده ناچار میرسید و آنچه از تو فوت شده

بناچار فوت میشد.

363-: اعلم أنّ النَّصْرَ مع الصَّبْرِ و أنّ الفَرْجَ مع الكَرْبِ و أنّ مع العسر يسرا.

بدان که ظفر قرین صبر است و گشایش قرین رنج و بدنبال سختی سستی ای هست.

364-: اعلم أنّ القلم قد جرى بما هو كائن.

بدان که قلم تقدیر، بر همه شدنیها رفته است.

365-: اعلم أنّه ليس منكم من أحد إلا مال وارثه أحبّ إليه من ماله. مالك ما قدّمت و مال وارثك ما أخّرت.

بدانید که همه شما مال وارث خویش را از مال خویش بیشتر دوست دارید. مال تو آنست که از پیش میفرستی و مال وارث آنست که بجا میگذاری.

366-: أعمار أمتي ما بين السّتين إلى السّبعين.

عمرهای امت من میان شصت و هفتاد سال است.

367-: اعمل عمل امرئ يظنّ أنّه لن يموت أبدا و احذر حذر امرئ يخشى أن يموت غدا.

چنان کار کن که گویی هیچ وقت نخواهی مرد و چنان بیمناک باش که گویی فردا خواهی مرد.

368-: اعملوا فكلّ ميّسر لما خلق له.

کار کنید زیرا هر کسی آنچه

ص: 224

را برای آن ساخته شده بدست می آورد.

369-: الأعمال بالتيّة.

کارها وابسته به نیت است.

370-: أعينوا أولادكم على البرّ من شاء إستخرج العقوق من ولده.

فرزندان خود را در خوب شدن کمک کنید زیرا هر که بخواهد می تواند نافرمانی را از فرزند خود بیرون آورد.

371-: أغبط النَّاسَ عندي مؤمن خفيف الحادّ ذو حظّ من صلاة و كان رزقه كفافا فصبر عليه حتّى يلقى الله و أحسن عبادة ربّه و كان غامضا في النَّاس عجلت منيته و قلّ تراثه و قلّت بواكيه.

خوشبخت ترین مردم در نظر من مؤمنی است که متعلقاتش کم و از نماز بهره ور باشد، روزی او بحد کفاف باشد و با آن بسازد تا بخدای خویش برسد، خدای را به خوبی پرستش کند و در میان مردم گمنام باشد، وقتی مرگش برسد ارشش کم باشد و گریندگانش انگشت شمار باشند.

372-: اغتنم خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك و صحّتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و فراغك قبل شغلك و حياتك قبل موتك.

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار جوانی پیش از پیری صحت پیش از بیماری و ثروت پیش از نیازمندی و فراغت پیش از اشتغال و زندگی پیش از مرگ.

ص: 225

373-: اغتتموا الدّعاء عند الرّقة فإنّها رحمة.

بهنگام رقت دعا را غنیمت شمارید که رقت مایه رحمت است.

374-: اغتتموا دعوة المؤمن المبتلى.

دعای مؤمن مبتلا را غنیمت شمارید.

375-: أعد عالما أو متعلّما أو مستمعا أو محبّا ولا تكن الخامسة فتهلك.

دانشمند باش یا دانش آموز یا مستمع یا دوستدار علم و پنجمی مباش که هلاک خواهی شد.

376-: أعدوا في طلب العلم فإنّ- الغدوّ بركة و نجاح.

در طلب علم زود خیز باشید زیرا زود خیزی مایه برکت و کام یابی است.

377-: اغسلوا ثيابكم و خذوا من شعوركم و استاكوا و تزيّنوا و تنظّفوا فإنّ بني إسرائيل لم يكونوا يفعلون ذلك فزنت نساؤهم.

لباسهای خود را تمیز کنید و موهای خود را کم کنید، مسواک بزنید و آراسته و پاکیزه باشید زیرا یهودان چنین نکردند و زنانشان زناکار شدند.

378-: اغفر، فإن عاقبت فعاقب بقدر الذّنب و اتق الوجه.

گناه کسان را ببخش و اگر مجازات میکنی بقدر گناه مجازات کن و صورت را میازار.

ص: 226

379-: أغفل النَّاس من لم يتَّعظ بتغيّر الدّنيا من حال إلى حال.

غافلت از همه مردم کسی است که از تغییر احوال جهان پند نگیرد.

380-: أغنى النَّاس من لم يكن للحرص أسيرا.

بی نیازتر از همه مردم کسی است که در بند آز نباشد.

381-: أفسوا السّلام بينكم تحابوا.

سلام را آشکار کنید تا رشته دوستی شما استوار شود.

382-: أفسوا السّلام تسلموا.

سلام را آشکار سازید تا سلامت مانید.

383-: أفسوا السّلام و أطعموا الطّعام و صلّوا الأرحام و صلّوا باللیل و النَّاس نیام تدخلوا الجنّة بسلام.

سلام را فاش کنید و طعام بخورانید، با خویشاوندان الفت گیرید و هنگام شب که مردم در خوابند نماز بخوانید تا وارد بهشت شوید.

384-: أفضل الأصحاب من إذا ذكرت أعانك و إذا نسيت ذكرك.

بهترین دوستان کسی است که وقتی یاد کردی ترا یاری کند و وقتی فراموش کردی ترا بیاد آرد.

385-: أفضل الأعمال ثلاثة:

التّواضع عند الدّولة و العفو عند القدرة و العطيّة بغير المنّة.

بهترین کارها سه چیز است،



تواضع بهنگام دولت و عفو بهنگام قدرت و بخشش بدون منت.

386-: أفضل الأعمال أن تدخل على أخيك المؤمن سرورا أو تقضى عنه ديناً.

بهترین کارها آنست که برادر مؤمن خویش را خوشحال سازی یا قرض او را بپردازی.

387-: أفضل الأعمال بعد الإيمان بالله التّودّد إلى النَّاسِ.

بهترین کارها پس از ایمان به خدا دوستی با مردم است.

388-: أفضل الأعمال الكسب من الحلال.

بهترین کارها کسب حلال است.

389-: أفضل الأعمال العلم بالله إنَّ العلم ينفعك معه قليل العمل و كثيره و إنَّ الجهل لا ينفعك معه قليل العمل و لا كثيره.

بهترین کارها خدانشناسی است کاری که با دانش قرینست اندک و بسیار آن سودمند است و کاری که با نادانی قرینست نه اندک آن سود میدهد و نه بسیار.

390-: أفضل الأعمال الحبّ في الله و البغض في الله.

بهترین کارها دوستی و دشمنی در راه خداست.

ص: 228

391-: أفضل الإيمان أن تعلم أن الله معك حيثما كنت.

بهترین اقسام ایمان آنست که بدانی هر جا هستی خدا با تست.

392-: أفضل الإيمان أن تحبّ الله و تبغض الله و تعمل لسانك في ذكر الله و أن تحبّ للناس ما تحبّ لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك و أن تقول خيرا أو تصمت.

بهترین اقسام ایمان اینست که برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمن بداری و آنچه برای خود میخواهی برای مردم بخواهی و آنچه برای خود نمیخواهی برای دیگران نخواهی و سخن نیک بگوئی یا خاموش مانی.

393-: أفضل الإيمان الصبر و السّماحة.

بهترین خصال ایمان صبر و گذشت است.

394-: أفضل الجهاد كلمة حقّ عند سلطان جائر.

بهترین جهاد سخن حقیقت که پیش پادشاه ستمکار گویند.

395-: أفضل الجهاد من أصبح و لم يهّم بظلم أحد.

بهترین اقسام جهاد آنست که کسی روز آغاز کند و در اندیشه ظلم کسی نباشد.

396-: أفضل الحسنات تكرمة الجلساء.

بهترین کارهای نیک آنست که جلسان را عزیز داری.

397-: أفضل الجهاد أن يجاهد الرجل نفسه و هوأه.

بهترین جهاد آنست که انسان با نفس و هوس خود پیکار کند.

398-: أفضل الدعاء دعاء المرء لنفسه.

بهترین دعاها دعائست که انسان برای خود میکند.

399-: أفضل الدنانير دينار ينفقه الرجل على عياله.

بهترین پولها پولی است که انسان برای نان خوران خود خرج میکند.

400-: أفضل الصدقة ما كان عن ظهر غنى و اليد العليا خير من اليد السفلى و ابدأ بمن تعول.

بهترین صدقه ها اینست که در حال بینبازی صورت گیرد و دست دهنده بهتر از دست گیرنده است.

401-: أفضل الصدقة أن يتعلم المرء المسلم علما ثم يعلمه أخاه المسلم.

بهترین صدقه ها آن است که مرد مسلمان دانشی بیاموزد و به برادر مسلمان خود تعلیم دهد.

402-: أفضل صدقة اللسان الشفاعة تفك بها الأسير و تحقن بها الدم و تجرّ بها المعروف و الإحسان إلى أخيك و تدفع عنه الكريهة.

بهترین صدقه زبان، شفاعتی است که بوسیله آن اسیر را آزاد سازی و از ریختن خون جلوگیری کنی و نیکی و احسان را به سوی

برادر خویش بکشانی و بدی را از او دفع کنی.

403-: أفضل الأعمال أن تشيع كيدا جائعا.

بهترین کارها آنست که گرسنه را سیر کنی.

404-: أفضل الصدقة حفظ اللسان.

بهترین صدقه ها، نگهداری زبانت.

405-: أفضل الصدقة صدقة اللسان.

بهترین صدقه ها، صدقه زبان است.

406-: أفضل الصدقة أن تصدق وأنت صحيح صحيح تأمل الغنى و تخشى الفقر و لا تمهل حتى إذا بلغت الحلقوم قلت لفلان كذا و لفلان كذا، ألا وقد كان لفلان.

بهترین صدقه ها آنست که هنگامی که سالم و تنگدستی و امید ثروت و بیم فقر داری صدقه بدهی نه آنکه بگذاری تا وقتی جان بگلو رسید گوئی؛ این مال فلانی و این مال فلانی، زیرا آنها متعلق بفلانی شده است.

407-: أفضل الصدقة إصلاح ذات البين.

بهترین اقسام صدقه آنست که میان دو کس را اصلاح دهی.

408-: أفضل الصدقة الصدقة على ذي الرحم الكاشح.

بهترین صدقه ها آنست که به خویشاوندی که دشمن توست چیزی بدهی.

409-: أفضل العبادة انتظار الفرج.

بهترین اقسام عبادت انتظار گشایش است.

110-: أفضل العمل أدومه وإن قلّ.

بهترین کارها آن است که دوامش بیشتر است اگر چه اندک باشد.

411-: أفضل العمل النية الصادقة.

بهترین کارها نیت پاک است.

112-: أفضل العبادة أجرا سرعة القيام من عند المريض.

از همه عبادت ها بهتر و پراجرت تر آن است که زودتر از پیش مریض برخیزی.

113-: أفضل الفضائل أن تصل من قطعك و تعطى من حرمك و تصفح عمّن ظلمك.

بهترین فضایل اینست که با آنکه از تو ببرد پیوند گیری و بکسی که تو را محروم میکند عطا کنی و از آنکه بر تو ستم کند درگذری.

114-: أفضل الكسب بيع مبرور و عمل الرجل بيده.

بهترین کسبها معامله ای است که نادرستی در آن نباشد و کاری است که مرد با دست خود انجام دهد.

115-: أفضل المؤمنين إسلاماً من سلم المسلمون من لسانه ويده و أفضل المؤمنين إيماناً أحسنهم خلقاً.

از همه مؤمنان اسلام آن کس بهتر است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند و از همه مؤمنان ایمان آن کس بهتر است که اخلاق وی نیکتر است.

116-: أفضل المؤمنين إيماناً الذي إذا سئل أعطى و إذا لم يعط استغنى.

از همه مؤمنان ایمان آن کس بهتر است که وقتی از او چیزی بخواهند بدهد و اگر چیزی باو ندهند راه بی نیازی سپرد.

117-: أفضل الناس رجل يعطي جهده.

بهترین مردم آنست که همه کوشش خود را بکار میبرد.

118-: أفلح من رزق لِّبَا.

آنکه خرد دارد رستگار می شود.

119-: أفضل الناس من تواضع عن رفعة و زهد عن غنية و أنصف عن قوّة و حلم عن قدرة.

بهتر از همه مردم کسی است که در حال رفعت فروتنی کند و در عین ثروت زاهد باشد و در عین قوت انصاف دهد و در حال قدرت برد باری کند.

420-: أفضلکم إيماناً أحسنکم أخلاقاً.

هر کس از شما اخلاقش نیکتر ایمانش بهتر است.

ص: 233

421-: أفقر الناس الطامع.

طمعکار از همه مردم فقیرتر است.

422-: أفلح من هدى إلى الإسلام و كان عيشه كفافا و قنع به.

هر که باسلام راهبر شده و لوازم زندگی بقدر رفع حاجت دارد و بدان قناعت کند رستگار شده است.

423-: اقرءوا القرآن ما ائتلفت عليه قلوبكم فإذا اختلفتم فيه فقوموا.

قرآن را تا هنگامی که دل‌های شما بر آن اتفاق دارد بخوانید و وقتی در باره آن اختلاف پیدا کردید برخیزید.

424-: اقرأ القرآن ما نهاك فإذا لم ينهك فليست تقرؤه.

اگر خواندن قرآن ترا از کار بد منع میکند آن را بخوان ولی اگر ترا از کار بد وانمیدارد به حقیقت قرآن نمیخوانی.

425-: اقرءوا القرآن و اعملوا به و لا تجفوا عنه و لا تغلوا فيه و لا تأكلوا به و لا تستكثروا به.

قرآن را بخوانید و بدان عمل کنید و از آن دور نشوید و در آن غلو نکنید بوسیله قرآن نان نخورید و به کمک آن فزونی مجوئید.

426-: اقرءوا القرآن فإن الله تعالى لا يعذب قلبا وعى القرآن.

قرآن را بخوانید زیرا خداوند دلی را که قرآن را دریافته معذب نمیکند.

427-: أقرب العمل إلى الله الجهاد في سبيل الله و لا يقاربه شيء.

نزدیکترین کارها بخدا جهاد در راه خداست و چیزی مانند آن نیست.

428-: اقبل الحق ممن أتاك به من صغير أو كبير و إن كان بغیضا بعيدا و اردد الباطل على من جاءك به من صغير أو كبير و إن كان حبيبا قريبا.

سخن حق را از هر که شنیدی به پذیر اگر چه دشمن و بیگانه باشد و ناحق را از هر که شنیدی نپذیر اگر چه دوست و نزدیک باشد.

429-: اقتربت الساعة و لا يزداد الناس على الدنيا إلا حرصا و لا ترداد منهم إلا بعدا.

رستاخیز نزدیک شده است و از مردم بدنی دائما بیشتر و دنیا از آن ها دورتر می شود.

431-: أقل الناس راحة البخیل.

آسایش بخیل از همه کس کمتر است.

430-: أقل الناس لذّة الحسود.

لذت حسود از همه کس کمتر است.

432-: أقل من الدین تعش حرّا.

قرض کمتر گیر تا آزاد باشی.

433-: أقل من الذنوب يهن عليك الموت.

گناه کمتر کن تا مرگ بر تو آسان شود.



434-: أقبلوا الدّخول على الأغنياء فإنّه أحرى أن لا تزدروا نعم الله عزّ و جلّ.

پیش توانگران کمتر روید زیرا در این صورت نعمتهای خدا را خوار نخواهید شمرد.

435-: أقبلوا السّخيّ زلّته فإنّ الله آخذ بيده كلّما عثر.

از لغزش مرد سخاوتمند بگذرید زیرا هر دم بلغزد خدا دست او را میگیرد.

436-: أقيموا حدود الله تعالى في البعيد و القريب و لا تأخذكم في الله لومة لائم.

مقررات خدا را در باره بیگانه و خویش اجرا کنید و در کار خدا بسخن کسان گوش مدهید.

437-: أكبر أمتي الذين لم يعطوا فيبطروا و لم يقتر عليهم فيسألوا.

بزرگترین افراد امت من آنها هستند که نه چندان توانگرند که خود را گم کنند و نه چندان فقیرند که دست بسؤال گشایند.

438-: أكبر الكبائر الإشراف بالله و قتل النّفس و عقوق الوالدين و شهادة الزور.

بزرگترین گناهان بزرگ شرف بخدا و قتل نفس و بد رفتاری با پدر و مادر و شهادت دروغ است.

439-: أكبر الكبائر سوء الظّن بالله.

بدترین گناهان بزرگ بدگمانی بخداست.

440-: أكثر خطايا ابن آدم في لسانه.

بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

441-: أكثر الناس ذنوبا يوم القيامة أكثرهم كلاما فيما لا يعنيه.

در روز رستاخیز از همه مردم گناه آن کس بیشتر است که بیشتر از همه در چیزهایی که بدو مربوط نیست سخن گوید.

442-: أكثر الناس قيمة أكثرهم علما.

هر که بدانش از دیگران پیش تر است، قیمتش از دیگران بیشتر است.

443-: أكثر ذكر الموت فإن ذكره يسليكم مما سواه.

مرگ را بسیار بخاطر بیاور زیرا یاد مرگ ترا از رنج های دیگر تسلیت می دهد.

444-: أكثروا ذكر الموت فإنه يمحص الذنوب و يزهد في الدنيا فإن ذكرتموه عند الغنى هدمه و إن ذكرتموه عند الفقر أرضاكم بعيشكم.

مرگ را بسیار به یاد آرید زیرا یاد مرگ گناهان را پاک می کند و حرص دنیا را کم می کند، اگر مرگ را بهنگام توانگری به یاد آرید اهمیت آن را کم میکند و اگر بهنگام تنگدستی یاد کنید، شما را از زندگی تان خشنود می سازد.

445-: أكثروا من الإخوان فإن ربكم حيي كريم يستحي أن يعذب عبده بين إخوانه يوم القيمة.

دوست بسیار گیرید زیرا خدای شما با حیا و بخشنده است و شرم دارد که روز رستاخیز بنده خود را میان برادرانش عذاب کند.

446-: أكثر من الدعاء فإن الدعاء يرد القضاء.

بسیار دعا کن که دعا قضا را دفع میکند.

447-: أكثروا من ذكر هادم اللذات فإنه لا يكون في كثير إلا قلله و لا في قليل إلا أجزله.

مرگ را بسیار بیاد آرید زیرا یاد مرگ بسیار را کم و کم را کافی جلوه می دهد.

448-: أكرموا الشهود فإن الله يستخرج بهم الحقوق و يدفع بهم الظلم.

شاهدان را گرامی شمارید زیرا خدا حقوق کسان را بوسیله آنان احقاق میکند و ستم را بوسیله آنها دفع می نماید.

449-: أكرم الناس أتقاهم.

بزرگوارتر از همه مردم کسی است که پرهیزکارتر است.

450-: أكرموا العلماء فإنهم ورثة الأنبياء فمن أكرمهم فقد أكرم الله و رسوله.

دانشمندان را گرامی دارید که آنها وارثان پیغمبرانند و هر که

آنها را عزیز دارد خدا و پیغمبر را عزیز داشته است.

451-: أكرموا أولادكم وأحسنوا آدابهم.

فرزندان خود را گرامی شمارید و نیکو تربیتشان کنید.

452-: أكرموا الخبز فإنَّ الله أنزله من بركات السماء وأخرجه من بركات الأرض.

نان را گرامی شمارید زیرا خداوند آن را از بركات آسمان فرو فرستاده و از بركات زمین بیرون آورده است.

453-: اكلفوا من العمل ما تطيقون فإنَّ الله لا يملِّح حتى تملؤوا وإنَّ أحبَّ العمل إلى الله تعالى أدومه وإن قلَّ.

بقدر توانائی خود عبادت کنید زیرا وقتی شما ملول شدید خدا نیز ملول می شود، در نظر خدا بهترین کارها آنست که بادوامتر است اگر چه اندک باشد.

454-: أكمل المؤمنین إیماناً أحسنهم خلقاً وخیارکم خیارکم لئسائهم.

کامل ترین مؤمنان آن است که خلقش نیک تر است و از همه شما نیک تر کسانی هستند که برای زنان خود نیکترند.

455-: ألا أخبرك بأهل النار؟ كلَّ جمعظريّ جَوَّاز مستکبر جماع منوع.

می خواهی تو را از اهل جهنم خبر دهم؟ هر کس که خود پسند و خود خواه و متکبر و حریص و بخیل باشد.

456-: ألا أخبرك بخير ما يكتز المرء؟.. المرأة الصالحة إذا نظر إليها سرته وإذا أمرها أطاعته وإذا غاب عنها حفظته.

میخواهی ترا از بهترین گنجینه مرد خبر دهم؟ زن پارسا که وقتی بدو نگردد مسرور شود و همین که بدو فرمان دهد اطاعت کند و هنگام غیبت امانت او را محفوظ دارد.

457-: ألا أخبرك عن ملوك الجنة؟ رجل ضعيف مستضعف ذو طمرين لا يؤبه له لو أقسم على الله لأبره.

میخواهی ترا از پادشاهان بهشت خبر دهم؟ مرد ضعیف و ناتوان و ژنده پوش که هیچ کس بدو اعتنا نکند و اگر قسم خورد که چیزی واقع می شود خداوند قسم او را راست کند.

458-: ألا أخبركم بأفضل من درجة الصيام والصلوة والصدقة؟ صلاح ذات البين فإن فساد ذات البين هي الحالقة.

میخواهید شما را از چیزی که بهتر از روزه و نماز و صدقه است خبر دهم؟ اصلاح میان کسان، زیرا فساد میان کسان مایه هلاک است.

459-: ألا أخبركم بمن يحرم عليه النار غذا؟ على كل هين لئن قريب سهل.

میخواهید شما را خبر دهم که فردا آتش بر چه کس حرام است؟ هر کس که ملایم و نرم و زودجوش و آسان گیر باشد.

460-: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِسَانِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ الْوُدُودُ الْوُلُودُ الْعُنُودُ الَّتِي إِذَا ظَلَمْتَ قَالَتْ هَذِهِ يَدِي فِي يَدِكَ لَا أَذُوقُ غَمَضًا حَتَّى تَرْضَى.

می خواهید شما را از زنانی که اهل بهشتند خبر دهم؟ زن وفاداری که فرزند زیاد آورد و زود آشتی کند و همین که بدی کرد گوید این دست من در دست توست چشم بر هم نمی گذارم تا از من راضی شوی.

461-: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِكُمْ مِنْ شَرِّكُمْ؟ خَيْرِكُمْ مَنْ يَرْجِي خَيْرَهُ وَيُؤْمِنُ شَرَّهُ وَشَرِّكُمْ مَنْ لَا يَرْجِي خَيْرَهُ وَلَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ.

می خواهید شما را از بدان و نیکان تان خبر دهم؟ بهترین شما کسی است که بخیرش امید توان داشت و از شرش امان توان یافت و بدترین شما کسی است که بخیرش امید و از شرش امان نیست.

462-: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَيْسَرِ الْعِبَادَةِ وَأَهْوَنِهَا عَلَى الْبَدَنِ؟ الصَّوْمُ وَحَسَنُ الْخَلْقِ.

میخواهید شما را بعبادتی که از همه عبادتها بر بدن آسانتر است خبر دهم؟ سکوت و نیکخویی.

463-: أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى أَشَدِّكُمْ؟ أَمَلِكُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ.

می خواهید شما را بآن کس که از همه زورمندتر است رهبری کنم؟ آنکه هنگام خشم بهتر خود را نگاه می دارد.

464-: أَلَا أُنَبِّئُكَ بِشَرِّ النَّاسِ؟ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ وَ مَنَعَ رَفْدَهُ وَ سَافَرَ وَحْدَهُ وَ ضَرَبَ عِبْدَهُ، أَلَا أُنَبِّئُكَ بِشَرِّ مَنْ هَذَا؟ مَنْ يَخْشَى شَرَّهُ وَ لَا يَرْجِي خَيْرَهُ أَلَا أُنَبِّئُكَ بِشَرِّ مَنْ هَذَا؟ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ أَلَا أُنَبِّئُكَ بِشَرِّ مَنْ هَذَا؟ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا بِالدِّينِ.

میخواهی ترا از کسی که از همه مردم بدتر است خبر دهم؟، آن کس که تنها غذا خورد و بکسی چیزی ندهد و تنها سفر کند و بنده خویش را بزند، میخواهی ترا از کسی که بدتر از اوست خبر دهم؟ آنکه از شر او بترسند و بخیرش امید نداشته باشند میخواهی ترا از کسی که بدتر از اوست خبر دهم؟ آنکه آخرت خویش را بدنیای دیگری فروشد میخواهی ترا از کسی که بدتر از اوست خبر دهم؟ آنکه بوسیله دین از دنیا بهره مند شود.

465-: أَلَا- أَعَلِّمُكَ خِصَالَاتٍ يَنْفَعُكَ اللهُ تَعَالَى بِهِنَّ؟ عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَ الْعَقْلُ دَلِيلُهُ وَ الْعَمَلُ قِيَمُهُ وَ الرَّفْقُ أَبُوهُ وَ اللَّيْنُ أَخُوهُ وَ الصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ.

می خواهی صفاتی بتو بیاموزم که خداوند ترا بآنها منتفع سازد؟ دانش آموز که دانش دوست مؤمن است و بردباری پشتیبان او و عقل رهبر و عمل قیم و مدارا پدر و ملایمت برادر اوست و صبر امیر سپاه وی بشمار میرود.

466-: أَلَا إِنَّ الْغَضَبَ جَمْرَةٌ تَوْقَدُ فِي جَوْفِ ابْنِ آدَمَ - أَلَا - تَرَوْنَ إِلَى حَمْرَةِ عَيْنَيْهِ وَانْتِفَاحِ أَوْدَاجِهِ فَإِذَا وَجَدَ أَحَدَكُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَالْأَرْضَ الْأَرْضَ.

بدانید که خشم آتشی است که در دل انسان مشتعل می شود؛ مگر نمی بینید که بهنگام خشم چشمهای او سرخ و رگهایش متورم می شود وقتی یکی از شما چنین شد روی زمین روی زمین!

467-: أَلَا إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ وَآدَمَ مِنْ تَرَابٍ وَ أَكْرَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ.

بدانید که مردم از آدم پدید آمده اند و آدم از خاک و بزرگوارترین مردم در نظر خدا پرهیزکارترین آنهاست.

468-: أَلَا إِنَّ بَنِي آدَمَ خَلَقُوا عَلَى طَبَقَاتٍ شَتَّى، مِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ مُؤْمِنًا وَيُحْيَا مُؤْمِنًا وَيَمُوتُ مُؤْمِنًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ كَافِرًا وَيُحْيَا كَافِرًا وَيَمُوتُ كَافِرًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ كَافِرًا وَيُحْيَا كَافِرًا وَيَمُوتُ مُؤْمِنًا.

بدانید که مردم بر طبقات مختلف آفریده شده اند بعضی مؤمن متولد می شوند و مؤمن زندگی میکنند و مؤمن می میرند. بعضی دیگر کافر متولد می شوند و کافر زندگی میکنند و کافر می میرند بعضی کافر متولد میشوند و کافر زندگی میکنند ولی مؤمن می میرند.

469-: أَلَا - إِنَّ خَيْرَ الرَّجَالِ مَنْ كَانَ بَطِيءَ الْغَضَبِ سَرِيعَ الرِّضَا وَ شَرَّ الرَّجَالِ مَنْ كَانَ سَرِيعَ الْغَضَبِ بَطِيءَ الرِّضَا، فَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ بَطِيءَ الْغَضَبِ بَطِيءَ الرِّضَا وَ سَرِيعَ الْغَضَبِ سَرِيعَ الرِّضَا فَانْهَاهَا بِهَا.

بدانید که بهترین مردان آنست که دیر بخشم آید و آسان خشنود



شود و بدترین مردان آنست که زود بخشم آید و دیر خشنود شود، اگر مردی دیر بخشم آید و دیر خشنود شود یا زود بخشم آید و زود خشنود شود آنهم چیز است.

470-: أَلَا إِنَّ خَيْرَ التَّجَارِ مَنْ كَانَ حَسَنَ الْقَضَاءِ حَسَنَ الطَّلَبِ وَ شَرَّ التَّجَارِ مَنْ كَانَ سَيِّئَ الْقَضَاءِ سَيِّئَ الطَّلَبِ فَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ حَسَنَ الْقَضَاءِ سَيِّئَ الطَّلَبِ أَوْ كَانَ سَيِّئَ الْقَضَاءِ حَسَنَ الطَّلَبِ فَإِنَّهَا بَهَا.

بدانید که بهترین تاجران کسی است که خوش پرداخت و خوش طلب باشد و بدترین تاجران کسی است که بد پرداخت و بد طلب باشد اگر مردی خوش پرداخت و بد طلب یا بد پرداخت و خوش طلب باشد آنهم چیز است.

471-: أَلَا إِنَّ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَزَنٌ بَرِيءٌ أَلَا إِنَّ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ سَهْلٌ بِسَهْوَةٍ.

بدانید که کار اهل بهشت مانند آنست که از راه سختی بر تپه مرتفعی بالا روند و کار اهل جهنم مانند آنست که در سراشیب زمین همواری راه سپرند.

472-: أَلَا رَبِّ مَكْرَمٍ لِنَفْسِهِ وَ هُوَ لَهَا مَهِينٌ أَلَا رَبِّ مَهِينٍ لِنَفْسِهِ وَ هُوَ لَهَا مَكْرَمٌ.

چه بسیار کسان که خود را عزیز

میکنند و بحقیقت خوار می کنند و چه بسیار کسانی که خود را خوار میکنند و بحقیقت عزیز می کنند.

473-: ألا ربّ شهوة ساعة أورثت حزنا طويلا.

رنج طولانی شده است.

474-: ألا ربّ قائم ليس له من القيام إلا السّهر وربّ صائم ليس له من صيامه إلا الجوع والعطش.

چه بسیار کسان که هنگام شب برای نماز بر می خیزند و از کار خود جز بیداری ثمری نمی برند و چه بسیار کسانی که روزه می گیرند و از روزه خویش جز گرسنگی و تشنگی سودی نمی برند.

475-: ألا وإنّ في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كلّه وإذا فسدت فسد الجسد كلّه ألا وهي القلب.

بدانید که در تن قطعه گوشتی است که اگر صالح بود تمام تن بصلاح آید و اگر فاسد بود تمام تن بفساد گراید، بدانید که آن قلب است.

476-: ألا يا ربّ نفس طاعمة ناعمة في الدّنيا جائعة عارية يوم القيامة. ألا يا ربّ نفس جائعة عارية في الدّنيا طاعمة ناعمة يوم القيامة.

چه بسیار کسان که در این جهان سیر و خوشند و در روز رستاخیز گرسنه و برهنه اند و چه بسیار کسان که در این جهان گرسنه و

ص: 245

برهنه اند و روز رستاخیز سیر و خوشند.

477-: أَلَا لَا يَمْنَعَنَّ رَجُلًا مَخَافَةَ النَّاسِ أَنْ يَقُولَ الْحَقَّ إِذَا عَلِمَهُ.

کسی که سخن حقی می داند نباید از بیم مردم از گفتن آن خودداری کند.

478-: أَلَا لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِامْرَأَةٍ إِلَّا كَانَ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ.

بدانید که هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نمی کند جز آنکه سومی آنها شیطان است.

479-: الْبَسِ جَدِيدًا وَعَشْ حَمِيدًا.

لباس نو بپوش و نیک نام بزی.

480-: التَّمَسُوا الْجَارَ قَبْلَ شَرِّ الدَّارِ وَالرَّفِيقَ قَبْلَ الطَّرِيقِ.

پیش از خریدن خانه همسایه بجوئید و پیش از سفر رفیق بیابید.

481-: التَّمَسُوا الرِّزْقَ بِالتَّكَاحِ.

بوسیله زناشوئی روزی بجوئید.

482-: التَّمَسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ.

انگشتری داشته باش اگر چه از آهن باشد.

483-: أَلْزَمُوا الْجِهَادَ تَصَحُّوا وَتَسْتَغْنُوا.

جهاد کنید تا سالم باشید و بی نیاز شوید.

ص: 246

484-: الله الله فيما ملكت أيمانكم ألبسوا ظهورهم. وأشبعوا بطونهم و ألتينوا لهم القول.

در رفتار با بندگان خود خدا را در نظر داشته باشید، تشنان را به پوشانید و شکمشان را سیر کنید و با آنها بملايمت سخن گوئید.

485-: الله الله فيمن ليس له ناصر إلا الله.

در باره کسی که جز خدا یآوری ندارد خدا را در نظر داشته باشید.

486-: الله في عون العبد ما كان العبد في عون أخيه.

تا هنگامی که شخص بیاری برادر خویش می پردازد خداوند یاور اوست.

487-: الله مع القاضي ما لم يجر فإذا جار تخلى الله عنه و لزمه الشيطان.

خداوند یار قاضی است تا موقعی که ستم نکند، وقتی ستم کرد خدا او را رها میکند و شیطان قرین او می شود.

488-: اللهم اجعل أوسع رزقك عليّ عند كبر سنّي و انقطاع عمري.

خدایا روزی مرا هنگام پیری و واپسین زندگانی بیشتر از مواقع دیگر وسعت ببخش.

489-: اللهم اجعلني أخشاك حتى كأي أراك و اسعدني بتقواك و لا تشقني بمعصيتك و خر لي في قضائك و بارك لي في قدرك حتى لا

أحبّ تعجيل ما أخرت و لا تأخير ما عجلت و اجعل غنای في نفسي.

خدایا مرا چنان از ذات خود ترسان کن که گوئی ترا می بینم و

مرا بپرهیزکاری خود خوشبخت کن و بنافرمانی خود بدبخت مکن قضای خود را برای من انتخاب کن و تقدیر خود را بر من مبارک کن که نخواهم آنچه را مؤخر کرده ای مقدم کنی یا آنچه را مقدم داشته ای مؤخر کنی و ثروت مرا در روحم مستقر کن.

490-: اللَّهُمَّ اجعلني شكورا واجعلني صبورا واجعلني في عيني صغيرا وفي أعين الناس كبيرا.

خداوندا مرا شاکر و صابر کن و مرا در چشم خویش خوار و در نظر مردم بزرگوار کن.

491-: اللَّهُمَّ اجعلني من الذين إذا أحسنوا استبشروا وإذا أسأوا استغفروا.

خدایا مرا از جمله کسانی قرار ده که وقتی نیکی کنند خوشحال میشوند و وقتی بد کنند آمرزش می طلبند.

492-: اللَّهُمَّ اغفر لي ذنبي ووسع لي في داري وبارك لي في رزقي.

خدایا گناه مرا ببخش و خانه مرا وسعت بخش و روزی مرا افزون کن.

493-: اللَّهُمَّ أحسن عاقبتنا في الامور كلها و أجرنا من خزي الدنيا و عذاب الآخرة.

خدایا در همه کارها عاقبت ما را بخیر کن و ما را از خواری دنیا و

494-: اللَّهُمَّ احفظني بالإسلام قائما و احفظني بالإسلام قاعدا و احفظني بالإسلام راقدا و لا تشمت بي عدوًا و لا حاسدا اللَّهُمَّ إِنِّي أسألك من كل خير خزائنه بيدك و أعوذ بك من كل شر خزائنه بيدك.

خدایا مرا هنگام خفتن و ایستادن و نشستن بوسیله اسلام حفظ کن و مرا به سرزنش دشمن و حسود مبتلا مساز، خدایا همه نیکی هائی که گنجینه آن را بدست داری از تو می خواهم و از همه بدیهائی که گنجینه آن را بدست داری بتو پناه می برم.

495-: اللَّهُمَّ أحييني مسكينا و توفي مسكينا و احشرنى في زمرة المساكين و إن أشقى الأتقياء من اجتمع عليه فقر الدنيا و عذاب الآخرة.

خدایا مرا در زندگی فقیر دار و فقیر بمیران و در صف فقیران محشور ساز، بدبخت تر از همه بدبختان کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت را با هم داشته باشد.

496-: اللَّهُمَّ أصلح ذات بيننا و أَلف بين قلوبنا و اهدنا سبيل السلام و نَجِّنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و جَنِّبْنَا الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا و مَا بَطَنَ. اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي أَسْمَاعِنَا و أَبْصَارِنَا و قُلُوبِنَا و أَرْوَاجِنَا و ذُرِّيَّاتِنَا و تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

خدایا میان ما را اصلاح ده و دلهای ما را متفق ساز و ما را بآرامش هدایت کن و از تاریکی ها بسوی روشنی رهائی بخش و از زشتی های

آشکار و نهان دور ساز، خدایا گوشها و چشمها و دلها و زنها و فرزندان ما را مبارك گردان و توبه ما را بپذیر زیرا تو توبه پذیر و مهربانی.

497-: اللهم ارزقني عينين هطالتين تشفيان القلب بذروف الدموع من خشيتك قبل أن تكون الدموع دما والأضراس جمرا.

خدایا مرا دو چشم اشگبار بخش که دل را از ریزش اشگهائی که از بیم تو میریزد شفا بخشند پیش از آن که اشگها خون و دندان ها آتش شود.

498-: اللهم أصلح لي ديني الذي هو عصمة أمري. وأصلح لي دنياي التي فيها معاشي وأصلح لي آخرتي التي فيها معادي واجعل الحياة زيادة لي في كل خير واجعل الموت راحة لي من كل شر.

خدایا دین مرا که حافظ کار من است و دنیای مرا که زندگی من در آنست و آخرت مرا که باز گشتم بسوی آنست بصلاح آر زندگی را برای من مایه افزایش نیکیها ساز و مرگ را برای من مایه آسایش از بدیها کن.

ص: 250

499-: اللهم اغني علي غمرات الموت و سكرات الموت.

خدایا مرا بر تحمل سختیها ورنجهای مرگ کمک کن.

500-: اللهم اغفر لي ذنبي و وسع لي في داري و بارك لي في رزقي.

خدایا گناه مرا ببخش و خانه ام را وسعت بخش و روزی مرا برکت ده.

501-: اللهم اغفر لي خطيئتي و جهلي و إسرافي في أمري و ما أنت أعلم به مني. اللهم اغفر لي خطيئتي و عمدي و هزلي و جددي و كل ذلك عندي. اللهم اغفر لي ما قدّمت و ما أخرت و ما أسررت و ما أعلنت.

خدایا از گناه و جهالت و افراط کاری من و آنچه بهتر از من میدانی در گذر خدایا خطا و عمد و شوخی و جدی من همه را ببخش خدایا گناهان سابق و لاحق و نهان و عیان مرا عفو کن.

502-: اللهم اغنني بالعلم و زيني بالحلم و اكرمني بالتقوى و جملني بالعافية.

خدایا مرا بعلم توانگر ساز و بحلم زینت بخش و بتقوی عزیز کن و بعافیت زیبائی ده.

503-: اللهم اقسم لنا من خشيتك ما تحول بيننا و بين معاصيك و من طاعتك ما تبلغنا به جنتك و من اليقين ما يهون علينا مصيبات الدنيا. و متعنا بأسماعنا و أبصارنا و قوتنا ما أحييتنا و اجعله الوارث منا و اجعل ثارنا على من ظلمنا و انصرنا على من عادانا و لا تجعل مصيبتنا في ديننا و لا تجعل الدنيا أكبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علينا من لا يرحمنا.

خدایا از ترس خود آنقدر نصیب ما ساز که میان ما و نافرمانی تو حایل شود و از اطاعت خود آنقدر



که ما را ببهشت برساند و از یقین آنقدر که مصیبت های جهان را بر ما آسان کند و ما را تا هنگامی که زنده میداری از چشم و گوش و نیروی خود بهره ور ساز و آن را تا آخرین لحظه برای ما محفوظ دار و انتقام ما را از کسانی که بما ستم کرده اند بگیر و ما را بر کسانی که با ما دشمنی میکنند فیروز ساز و مصیبت ما را در دینمان قرار مده و کار دنیا را بزرگترین غم ما و نهایت دانشمان مساز و کسی را که بر ما رحم نمیکند بما مسلط مگردان.

504-: اللَّهُمَّ أَنْتَ خَلَقْتَ نَفْسِي وَأَنْتَ تَوْقِيهَا لَكَ مَمَاتُهَا وَمَحْيَاهَا إِنَّ أَحْيَيْتَهَا فَاحْفَظْهَا وَإِنْ أَمَّتْهَا فَاعْفِرْ لَهَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ.

خدایا تو جان مرا آفریدی و تو آن را میگیری زندگی و مرگ آن متعلق بتو است اگر زنده اش داشتی محفوظش دار و اگر دچار مرگش ساختی بر او ببخش. خدایا من از تو عافیت میخواهم.

505-: اللَّهُمَّ انْفَعْنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي وَعَلِّمْنِي مَا يَنْفَعُنِي وَزِدْنِي عِلْمًا.

خدایا مرا بآنچه تعلیم داده ای

ص: 252

منتفع کن و آنچه را برای من نافع است بمن بیاموز و دانش مرا فزون کن.

506-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَالعِفَافَ وَالعَنَى.

خدایا من از تو هدایت و تقوی و عفت و بی نیازی میخوام.

507-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صِحَّةَ فِي إِيمَانٍ وَ إِيمَانًا فِي حَسَنِ خَلْقٍ وَ نَجَاحًا يَتَّبِعُهُ فَلَاح.

خدایا من از تو صحتی میخوام که قرین ایمان باشد و ایمانی که با نیک خوئی همراه باشد و موفقیتی که رستگاری دنبال آن باشد.

508-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ وَ اعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ.

خدایا من نیکی هائی را که می دانم و نمیدانم از تو میخوام و از بدیهائی که میدانم و نمی دانم بتو پناه میبرم.

509-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَرَصِ وَ الْجَنُونِ وَ الْجَذَامِ وَ مِنَ سَيِّئِ الْأَسْقَامِ.

خدایا من از برص و دیوانگی و خوره و امراض بد بتو پناه می برم.

110-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَالْجَبْنِ وَالْبَخْلِ وَالْهَرَمِ وَالْقَسْوَةِ وَالْغَفْلَةِ وَالْعَيْلَةِ وَالذَّلَّةَ وَالْمَسْكِنَةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَالْكَفْرِ وَالْفُسُوقِ وَالشَّقَاقِ وَالنَّفَاقِ وَالسَّمْعَةَ وَالرِّيَاءَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الصَّمَمِ وَالْبِكْمِ وَالْجُنُونِ وَالْجَذَامِ وَالْبَرَصِ وَسَيِّئِ الْأَسْقَامِ.

خدایا من از ناتوانی و تنبلی و ترس و بخل و پیری و سنگدلی و غفلت و تنگدستی و ذلت و مستمندی بتو پناه میبرم و از فقر و کفر و فسق و اختلاف و نفاق و ریا بتو پناه می برم و از کری و گنگی و دیوانگی و خوره و برص و امراض بد بتو پناه میبرم.

511-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَالْجَبْنِ وَالْبَخْلِ وَالْهَرَمِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ.

خدایا از ناتوانی و تنبلی و ترس و بخل و پیری بتو پناه میبرم و از عذاب قبر بتو پناه میبرم و از عذاب جهنم بتو پناه میبرم و از رسوائی در زندگی بتو پناه میبرم.

ص: 254

112-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَالْقِلَّةِ وَالذَّلَّةِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَظْلَمَ أَوْ أَظْلَمَ.

خدایا از فقر و تنگدستی و ذلت بتو پناه میبرم و از ستمکشی و ستمگری بتو پناه میبرم.

113-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ.

خدایا از تنبلی و پیری و گناه و قرض و بلیه قبر و عذاب قبر و رسوائی جهنم و بلیه جهنم و عذاب جهنم و بلیه ثروت و بلیه فقر بتو پناه میبرم.

114-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَارِ السُّوءِ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ فَإِنَّ جَارَ الْبَادِيَةِ يَتَحَوَّلُ.

خدایا از همسایه بد در خانه اقامت بتو پناه میبرم زیرا همسایه صحرا بزودی تغییر مییابد.

115-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ خَلِيلٍ مَأْكُرٍ عَيْنَاهُ تَرِيَانِي وَقَلْبُهُ يَرْعَانِي إِنْ رَأَى حَسَنَةً دَفَنَهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً أَدَاعَهَا.

خداوند بتو پناه میبرم از دوست حیله باز که دیدگانش مرا میبیند و دلش مراقب منست، اگر نیکی به بیند مستور سازد و اگر بدی بیند مشهور سازد.

116-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ وَفَجْأَةِ نِقْمَتِكَ وَجَمِيعِ سَخَطِكَ.

خدایا از زوال نعمت و تغییر عافیت و غضب ناگهانی و همه چیزهایی که مایه ناخشنودی تو است بتو پناه میبرم.

117-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَعَمَلٍ لَا يَرْفَعُ، وَدَعَاءٍ لَا يَسْمَعُ.

خدایا از دانشی که سود ندهد و عملی که مقبول نیفتد و دعائی که شنیده نشود بتو پناه میبرم.

118-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَدَعَاءٍ لَا يَسْمَعُ وَنَفْسٍ لَا تَشْبَعُ أَعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ مِنْ شَرِّ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعِ.

خدایا از دانشی که سود ندهد و دلی که سوز ندارد و دعائی که شنیده نشود و نفسی که سیری نپذیرد بتو پناه میبرم خدایا از این چهار چیز بتو پناه میبرم.

119-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَلْبَةِ الدِّينِ وَغَلْبَةِ العَدُوِّ وَشِمَاتَةِ الأَعْدَاءِ.

خدایا از چیرگی قرض و غلبه دشمن و سرزنش مخالفان بتو پناه میبرم.

520-: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّسَاءِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ.

خدایا از فتنه زنان بتو پناه میبرم و از عذاب قبر بتو پناه میبرم.

521-: اللهم إني أعوذ بك من منكرات الأخلاق والأعمال والأهواء والأدواء.

خدایا از اخلاق بد و اعمال بد و هوسهای بد و مرضهای بد بتو پناه می برم.

522-: اللهم إني أعوذ بك من يوم السوء و من ليلة السوء و من ساعة السوء و من صاحب السوء و من جار السوء في دار المقامة.

خدایا از روز بد و شب بد و ساعت بد و یار بد و همسایه بد در خانه اقامت بتو پناه می برم.

523-: اللهم بارك لامتي في بكورها.

خدایا سحر خیزی را بر امت من مبارک ساز.

524-: اللهم بعلمك الغيب و قدرتك على الخلق أحيني ما علمت الحياة خيرا لي و توفني إذا علمت الوفاة خيرا لي، اللهم وأسألك خشيتك في الغيب و الشهادة و أسألك كلمة الإخلاص في الرضا و الغضب و أسألك القصد في الفقر و الغنى.

خدایا ترا به غیب دانی و قدرتی که بر آفرینش داری سوگند می دهم تا موقعی که زندگی را برای من بهتر میدانی مرا زنده نگهدار و موقعی که مرگ را برای من بهتر میدانی مرا بمیران خدایا از تو می خواهم که ترس خود را در آشکار و نهان نصیب من کنی و در حال خشنودی و خشم کلمهٔ اخلاص را

ص: 257

بزبان من جاری نمائی و در حال فقر و توانگری میانه روی را شعار من سازی.

525-: اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

خدایا پروردگارا، در دنیا و آخرت بما نیکی بخش، و ما را از عذاب جهنم محفوظ دار.

526-: اللَّهُمَّ زِدْنَا وَلا تَقْصِنَا وَآكْرِمْنَا وَلا تَهِنَّا، وَأَعْطِنَا وَلا تَحْرِمْنَا وَآثِرْنَا وَلا تَوَثِّرْ عَلَيْنَا وَأَرْضِنَا وَارْضِ عَنَّا.

خدایا ما را بيفزای و دچار نقص مساز ما را گرامی دار و خوار مکن ما را عطا ده و محروم مساز و ما را برتری ده و کسی را بر ما برتری مده ما را خشنود ساز و از ما خشنود باش.

527-: اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي. اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي. اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ عَذَابِ الْقَبْرِ، لَا إِلَهَ إِلا أَنْتَ.

خدایا تن مرا سالم دار خدایا گوش مرا سالم دار خدایا چشم مرا سالم دار خدایا از کفر و فقر بتو پناه می برم، خدایا از عذاب قبر بتو پناه میبرم، خدائی جز تو نیست.

528-: اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ خَلْقِي.

خدایا چنان که صورت مرا نیک کردی سیرتم را نیز نیک کن.

529-: اللّٰهُمَّ لَا تَكْلِنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ وَلَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي.

خداوند! يك لحظه مرا بخودم وامگذار و چیزهای خوبی که بمن بخشیده ای از من باز مگیر.

530-: اللّٰهُمَّ مِنْ وَلِيِّ مَنْ أَمْرٌ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْتَقُّ عَلَيْهِ وَ مِنْ وَلِيِّ مَنْ أَمْرٌ أُمَّتِي شَيْئًا فَفَرَّقَ بِهِمْ فَارْفُقْ بِهِ.

خدایا هر کس عهده دار کار امت من شد و بر آنها سخت گرفت بر او سخت گیر و هر کس عهده دار کار امت من شد و با آنها مدارا کرد با او مدارا کن.

531-: الْهُوَا وَالْعَبْوَا فَيَأْتِي أَكْرَهَ أَنْ يَرَىٰ فِي دِينِكُمْ غَلْظَةً.

تفریح کنید و بازی کنید زیرا دوست ندارم که در دین شما خشونت دیده شود.

532-: أَمَا إِنَّ الْعَرِيفَ يَدْفَعُ فِي النَّارِ دَفْعًا.

شخص غیب گو در جهنم رانده می شود.

533-: أَمَا إِنَّ رَبَّكَ يَحِبُّ الْمَدْحَ.

پروردگار تو ستایش را دوست دارد.

534-: أَمَا تَرْضَىٰ إِحْدَاكُنَّ أَنَّهَا إِذَا كَانَتْ حَامِلًا مِنْ زَوْجِهَا وَ هُوَ عَنْهَا رَاضٍ أَنَّ لَهَا مِثْلَ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا وَضَعَتْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ لَبْنِهَا جَرْعَةٌ وَ لَمْ يَمِصَّ مِنْ ثَدْيِهَا مِصَّةً إِلَّا كَانَ لَهَا بِكُلِّ جَرْعَةٍ وَ بِكُلِّ مِصَّةٍ حَسَنَةٌ، فَإِنْ أَسْهَرَهَا لَيْلَةٌ كَانَ لَهَا مِثْلُ أَجْرِ سَبْعِينَ رَقْبَةً تَعْتَقُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

آیا خشنود نیستید که وقتی یکی از شما از شوهر خود آبستن است و شوهرش از او خشنود است ثواب کسی دارد که روز روزه



گیرد و شب برای عبادت خدای بپا خیزد و هنگامی که بار گذارد هر جرعه ای که از شیر او درآید و هر دفعه که پستان او مکیده شود برای هر جرعه شیر و هر مکیده شدن پستان ثوابی دارد، و اگر برای مراقبت طفل خود شبی بیدار ماند پاداش او چنانست که هفتاد بنده در راه خدا آزاد کرده باشد.

535-: أما علمت أنّ الإسلام يهدم ما كان قبله و أنّ الهجرة تهدم ما كان قبلها و أنّ الحجّ يهدم ما كان قبله؟.

آیا نمیدانی که اسلام آنچه را پیش از آن بوده محو میکند و هجرت آنچه را پیش از آن رخ داده از میان می برد و حج آنچه را پیش از آن بوده نابود میسازد.

536-: أما أهل النار الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها و لا يحيون و لكن ناس أصابتهم النار بذنوبهم فأمااتهم إمامة حتى إذا كانوا فحما أذن بالشفاعة فجيء بهم ضبائر ضبائر فبثوا على أنهار الجنة ثم قيل يا أهل الجنة أفيضوا عليهم فينبتون نبات الحبة تكون في حميل السيل.

جهنمیان که در جهنم ماندنی هستند در آن مرگ و زندگی ندارند ولی مردمی که بواسطه گناهان خود جهنمی شده اند در جهنم می میرند و همین که ذغال شدند اجازه شفاعت داده می شود و آنها را گروه گروه می آورند و بکنار

ص: 260

نهرهای بهشت میاندازند سپس به بهشتیان گویند آب بر آنها بریزید و آنها چون دانه ای که در گذرگاه سیل باشد از نو میرویند.

537-: أَمَا بَعْدَ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَاجِيبْ وَأَنَا تَارِكٌ فَيْكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ مِنْ اسْتَمْسَكَ بِهِ وَأَخَذَ بِهِ كَانَ عَلَى الْهُدَى وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ فَخَذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَاسْتَمْسَكُوا بِهِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.

اما بعد ای مردم من بشری هستم که نزدیکست فرستاده خدا پیش من آید و دعوت او را اجابت کنم دو چیز سنگین میان شما میگذارم یکی کتاب خداوند که در آن هدایت و نور است و هر کس بدان چنگ زند و آن را بگیرد قرین هدایت است و هر کس آن را رها کند گم راه می شود، کتاب خدا را بگیرد و بدان چنگ زنید؛ و خانواده من، در باره خانواده ام خدا را بیاد شما می آورم در باره خانواده ام خدا را بیاد شما می آورم.

538-: أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ الدُّنْيَا خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلَفُكُمْ فِيهَا فَنَظُرْ كَيْفَ تَعْمَلُونَ فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النَّسَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ فِي النَّسَاءِ.

اما بعد دنیا سبز و شیرین است و خداوند شما را در آن جای داده

و نگران است که چگونه رفتار میکنید، از دنیا پرهیزید و از زنان نیز پرهیزید زیرا نخستین گمراهی یهودان در خصوص زنان بود.

539-: أما بعد فما بال العامل نستعمله فيأتينا فيقول هذا من عملكم و هذا أهدي إليّ، أفلا قعد في بيت أبيه و أمّه فينظر هل يهدى له أم لا؟.

اما بعد چرا کسی که ما کاری بدو میسپاریم، وقتی از مأموریت خود بیاید گوید اینها را برای شما وصول کردم و اینها را بمن هدیه داده اند، چرا در خانه پدر و مادر خود نشست تا ببیند هدیه ای باو میدهند یا نه؟.

540-: امرأة ولود أحبّ إلى الله تعالى من امرأة حسناء لا تلد إني مكاثركم الامم يوم القيامة.

زنی که فرزند بسیار آرد در پیش خداوند از زن زیبایی که فرزند نمی آرد بهتر است من در روز قیامت بفزونی شما افتخار می کنم.

541-: أمر بين أمرين و خير الامور أوساطها.

راهی میان افراط و تفريط است و بهترین کارها میانه رویست.

542-: أمر النساء إلى آبائهنّ و رضاهنّ السّكوت.

کار زنان بدست پدرهايشانست

ص: 262

و رضایت آنها سکوت است.

543-: أمرت بالسَّوَأِ حَتَّى خَشِيتَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيَّ.

مرا آنقدر بمسواك زدن فرمان دادند که ترسیدم مسواك زدن بر من واجب شود.

544-: أمرت بالسَّوَأِ حَتَّى خَفْتُ عَلَى أَسْنَانِي.

مرا آنقدر بمسواك زدن فرمان دادند که بر دندانهای خود بیمناك.

545-: أَمَطَ الْأَذَى عَنِ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ نَكْثَرُ حَسَنَاتِكَ.

مانع از راه مسلمانان دور کن تا حسنات تو بسیار شود.

546-: أُمَّكَ، أُمَّكَ، ثُمَّ أُمَّكَ، ثُمَّ أَبَاكَ، ثُمَّ الْأَقْرَبَ فِ الْأَقْرَبِ.

مادر خود، مادر خود، مادر خود را رعایت کن، سپس پدر خود را و پس از آن کسانی را که بتو نزدیکترند.

547-: اَمَلِكْ يَدَكَ.

دست خویش را نگهدار.

548-: اَمَلِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ.

زبان خویش را نگهدار.

549-: إِمْلَأِ الْخَيْرَ خَيْرَ مِنَ السَّكُوتِ وَ السَّكُوتَ خَيْرَ مِنَ إِمْلَاءِ الشَّرِّ.

القای خیر از خاموشی بهتر و خاموشی از القای شر برتر است.

550-: أمنك من عتبك.

هر که ترا سرزنش کرد از کینه خویش ایمن ساخت.

551-: أنا أفصح العرب.

من از همه مردم عرب فصیح ترم.

552-: أنا الشاهد على الله أن لا يعثر عاقل إلا - رفعه ثم لا يعثر إلا رفعه ثم لا يعثر إلا رفعه حتى يجعل مصيره إلى الجنة.

من از طرف خدا تعهد میکنم که عاقلی نلغزد مگر آنکه خدا او را بلند کند پس از آن نلغزد مگر آنکه او را بلند کند پس از آن نلغزد مگر او را بلند کند پس از آن نلغزد مگر او را بلند کند تا سر انجام او را بیهشت بکشاند.

553-: أنا التذير و الموت المغير و الساعة الموعد.

من بیم دهنده ام و مرگ یغماگر است و رستاخیز وعده گاه.

554-: إن أحببتهم أن يحببكم الله و رسوله فادّوا إذا ائتمنتم و اصدقوا إذا حدّثتم و أحسنوا جوار من جاوركهم.

اگر میخواهید که خدا و پیغمبر شما را دوست بدارند وقتی امانتی به شما سپردند رد کنید و همین که سخن می گوئید راست گوئید و با همسایگان خود به نیکی رفتار کنید.

555-: انتظار الفرج بالصبر عبادة.

انتظار گشایش که با صبر قرین باشد عبادت است.

556-: انتظار الفرج من الله عبادة و من رضي بالقليل من الرزق رضي الله تعالى منه بالقليل من العمل.

انتظار گشایش از جانب خداوند

عبادتست و هر که بروزی اندک راضی باشد خداوند از او بعبادت اندک راضی می شود.

557-: أنتم على بينة من ربكم ما لم تظهر منكم سكرتان سكرة الجهل و سكرة حب الدنيا.

تا هنگامی که مستی نادانی و مستی دنیاپرستی از شما پدیدار نشود بخداوند خویش اطمینان دارید.

558-: أنت و ما لك لأبيك.

تو و آنچه داری متعلق بپدرت هستی.

559-: أنزلوا الناس منازلهم من الخير و الشر.

مردم را در مقام خودشان از بدی و نیکی بشناسید.

560-: إن شئتم أنبأتكم عن الإمارة و ما هي، أولها ملامة و ثانيها ندامة و ثالثها عذاب يوم القيامة.

اگر بخواهید شما را از ریاست خبر می دهم که چیست، اولین مرحله آن ملامت است و دومین مرحله آن ندامت و سومین مرحله آن عذاب روز قیامت.

561-: أنصر أخاك ظالما أو مظلوما إن يك ظالما فاردده عن ظلمه و إن يك مظلوما فانصره.

برادر خود را یاری کن چه ستمگر باشد و چه ستم دیده اگر

ص: 265

ستمگر است او را از ستم باز دار و اگر ستم دیده است او را یاری کن.

562-: أنظر فإنك لست بخير من أحمر ولا أسود إلا أن تفضله بتقوى.

بنگر که تو از سرخ پوست و سیاه پوست بهتر نیستی جز آنکه در پرهیزکاری از او برتر باشی.

563-: أنظروا إلى من هو أسفل منكم ولا تنظروا إلى من هو فوقكم فإنه أجدر أن لا تزدروا نعمة الله عليكم.

به آنکه از شما پائین تر است بنگرید و بآن که از شما بالاتر است منگرید زیرا بدین وسیله قدر نعمت خدا را بهتر می دانید.

564-: أنظر في أيّ نصاب تضع ولدك فإن العرق دساس.

بنگر فرزند خود را در کجا قرار میدهی که خون تأثیر خود را باقی میگذارد.

565-: أنعم على نفسك كما أنعم الله عليك.

نعمتی را که خدا بتو داده از آن بهره بگیر.

566-: أنفقي ولا تحصي فيحصى الله عليك ولا توعي فيوعي الله عليك.

خرج کن و حساب مکن که خدا بر تو حساب کند و بخل مورز که خدا بر تو بخل ورزد.

567-: إن قامت الساعة و في يد أحدكم فسيلة فإن استطاع أن لا يقوم حتى يغرسها فليغرسها.

اگر رستاخیز بپاشد و نهالی در دست یکی از شماست اگر میتواند آن را بکارد باید بکارد.

568-: أنكحوا فإتي مكاثر بكم.

زناشوئی کنید که من از فزونی شما تقاخر میکنم.

569-: إنَّ آدم قبل أن يصيب الذَّنْب كان أجله بين عينيه و أمّله خلفه فلَمَّا أصاب الذَّنْب جعل الله تعالى أمّله بين عينيه و أجله خلفه فلا يزال يؤمّل حتى يموت.

آدم پیش از آنکه مرتکب گناه شود مرگش جلو چشمش و آرزویش پشت سرش بود و همین که مرتکب گناه شد خداوند آرزوی او را جلو چشمش و مرگش را پشت سرش قرار داد بدین جهت پیوسته آرزو میکند تا بمیرد.

570-: إنَّ أبخل النَّاس من بخل بالسَّلام و أعجز النَّاس من عجز عن الدَّعاء.

بخیل ترین مردم آن کس است که از سلام دادن بخل ورزد و ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا ناتوان باشد.

571-: إنَّ ابن آدم لحريص على ما منع.

آدمیزاد بر چیزی که از آن منع شده سخت حریص است.



572-: إِنَّ أَبْرَ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وَدَّ أَبِيهِ بَعْدَ أَنْ يُوَلِّيَ الْأَبَ.

بهترین نیکی آنست که مرد پس از مرگ پدر خویش با دوستان او دوستی کند.

573-: إِنَّ أَبْغَضَ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ الْعَفْرِيَّتِ النَّفْرِيَّتِ الَّذِي لَمْ يَرْزَأْ فِي مَالٍ وَلَا وَلَدٍ.

منفورترین بندگان خدا بنزد وی شخص سرکشی است که در مال و فرزند مصیبت ندیده است.

574-: إِنَّ إِبْلِيسَ يَضَعُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يَبْعَثُ سَرَايَاهُ فَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَنْزِلَةَ أَعْظَمِهِمْ فَتَنَّةٌ يَجِيءُ أَحَدَهُمْ فَيَقُولُ فَعَلْتُ كَذَا وَفَعَلْتُ كَذَا فَيَقُولُ مَا صَنَعْتَ شَيْئًا وَيَجِيءُ أَحَدَهُمْ فَيَقُولُ مَا تَرَكْتَهُ حَتَّى فَرَّقَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِهِ فَيَدْنِيهِ مِنْهُ وَيَقُولُ نَعَمْ أَنْتَ.

شیطان تخت خویش را بر آب می گذارد و دسته های خود را به اطراف میفرستد و آنها که گمراهی بزرگتر پدید آرند منزلتشان بدو نزدیک تر است، یکی از آنها بیاید و گوید چنین کردم و چنان کردم ابلیس گوید کاری نکرده ای، یکی از آنها بیاید و گوید وی را رها نکردم تا میان او و کسانش تفرقه انداختم، شیطان او را بخود نزدیک کند و گوید تو خوبی.

575-: إِنَّ إِبْلِيسَ يَبْعَثُ أَشَدَّ أَصْحَابِهِ وَأَقْوَى أَصْحَابِهِ إِلَى مَنْ يَصْنَعُ الْمَعْرُوفَ فِي مَالِهِ.

شیطان محکمترین و نیرومندترین یاران خود را برای گمراهی

کسی فرستد که با دارائی خود کار نیک انجام میدهد.

576-: إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ تَحْتَ ظِلَالِ السَّيْفِ.

درهای بهشت زیر سایه شمشیرهاست .

577-: إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَجْلِسُ إِمَامٍ عَادِلٍ وَأَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَأَبْعَدُهُمْ مِنْهُ إِمَامٌ جَائِرٌ.

محبوبترین مردم در نظر خدا روز قیامت و نزدیکتر از همه باو پیشوای دادگستر است و منفورترین مردم و دورتر از همه باو پیشوای ستمگر است.

578-: إِنَّ أَحَبَّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْصَحُهُمْ لِعِبَادِهِ.

محبوبترین بندگان خدا بنزد وی کسی است که با بندگان او مهربانتر باشد.

579-: إِنَّ أَحَبَّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ مَنْ حَبَّبَ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفَ وَحَبَّبَ إِلَيْهِ الْفَعَالَه.

محبوبترین بندگان خدا بنزد وی کسی است که کار نیک را محبوب او ساخته و میل انجام آن را در دلش انداخته است.

580-: إِنَّ أَحَدَكُمْ مَرَأةٌ أَخِيه فإِذَا رَأَى بِهِ أَذَى فَلْيَمْطَ عَنْه.

هر يك از شما آئینه برادر خویش است وقتی عیبی بر او دید باید بزدايد.

581-: إنَّ أحدكم يجمع خلقه في بطن أمه أربعين يوماً نطفة ثمَّ يكون علقه مثل ذلك، ثمَّ يكون مضغاً مثل ذلك، ثمَّ يبعث الله إليه ملكاً و يؤمر بأربع كلمات و يقال له: اكتب عمله و رزقه و أجله و شقيّ أو سعيد، ثمَّ ينفخ فيه الرّوح.

هر يك از شما در شکم مادر خود چهل روز نطفه است پس از آن چهل روز علقه است پس از آن چهل روز مضغه است پس از آن خداوند فرشته ای بسوی او میفرستد و او را بچهار کلمه مأمور می سازد و میگوید عمل و روزی و مرگ او را و اینکه خوشبختست یا بدبخت رقم بزنی، پس از آن روح در او دمیده می شود.

582-: إنَّ الرّجل منكم ليعمل بعمل أهل الجنّة حتّى ما يكون بينه و بينها إلاّ ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل النّار فيدخل النّار و إنَّ الرّجل ليعمل بعمل أهل النّار حتّى ما يكون بينه و بينها إلاّ ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل الجنّة فيدخل الجنّة.

کسی از شما کار بهشتیان را انجام میدهد تا آنجا که میان او و بهشت ذراعی بیش نماند ولی سرنوشت بر او چیره شود و کار جهنمیان کند و به جهنم رود و نیز کسی کار جهنمیان کند تا آنجا که میان او و جهنم ذراعی بیش نیست ولی سرنوشت بر او چیره شود و کار بهشتیان کند و بیبهشت رود.

583-: إِنَّ أَحْسَابَ أَهْلِ الدُّنْيَا الَّذِينَ يَذْهَبُونَ إِلَيْهِ هَذَا الْمَالِ.

مایه افتخار مردم دنیا که بسوی آن میروند این مال است.

584-: إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخَلْقِ الْحَسَنُ.

بهترین نیکی ها سیرت نیک است.

585-: إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِيمِ اللِّسَانِ.

بیش از هر چیز بر امت خود از منافق چرب زبان بیم دارم.

586-: إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى الْإِشْرَاقِ بِاللَّهِ أَمَا إِنِّي لَسْتُ أَقُولُ يَعْبُدُونَ شَمْسًا وَ لَا قَمَرًا وَ لَا وَثَنًا وَ لَكِنَّ أَعْمَالَ لَغَيْرِ اللَّهِ وَ شَهْوَةَ خَفِيَّةٍ.

بیش از هر چیز بر امت خود از شرك بخدا بیم دارم، من نمیگویم که خورشید و ماه یا بت میپرستند ولی کارهایی برای غیر خدا انجام میدهند و دستخوش شهوت نهانی میشوند.

587-: إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَيْمَّةَ الْمُضَلَّلُونَ.

بیش از هر چیز بر امت خود از پیشوایان گمراه کننده بیم دارم.

588-: إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ.

بیشتر از هر چیز بر امت خود از کردار قوم لوط بیم دارم.

589-: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ.

پشیمانتر از همه مردم در روز

قیامت، مردی است که آخرت خود را بدنای دیگری فروخته است.

590-: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَالِمٌ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِعِلْمِهِ.

بروز رستاخیز عذاب دانشمندی که خداوند او را از دانشش منتفع نکرده از همه مردم سختتر است.

591-: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ تَصَدِيقًا لِلنَّاسِ أَصْدَقَهُمْ حَدِيثًا وَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ تَكْذِيبًا أَكْذِبَهُمْ حَدِيثًا.

هر که راستگوتر است سخن مردم را زودتر باور میکند و هر که دروغگوتر است بیشتر مردم را دروغگو می‌شمارد.

592-: إِنَّ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ فَقْرُ الدُّنْيَا وَعَذَابُ الْآخِرَةِ.

بدبختترین بدبختان کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت را با هم دارد.

593-: إِنَّ أَشْكَرَ النَّاسِ أَشْكُرَهُمُ لِلنَّاسِ.

سپاسگزارتر از همه مردم کسی است که سپاس مردم را بیشتر می‌گذارد.

594-: إِنَّ أَطْيَبَ طَعَامِكُمْ مَا مَسَّتْهُ النَّارُ.

بهترین غذاهای شما آنست که با آتش پخته شود.

595-: إِنَّ أَطْيَبَ الْكَسْبِ كَسْبُ التَّجَارِ الَّذِينَ إِذَا حَدَّثُوا لَمْ يَكْذِبُوا وَإِذَا أَيْمَنُوا لَمْ يَخُونُوا وَإِذَا وَعَدُوا لَمْ يَخْلَفُوا وَإِذَا كَانَ عَلَيْهِمْ دِينَ لَمْ يَمْطَلُوا وَإِذَا كَانَ لَهُمْ لَمْ يَعْسُرُوا وَإِذَا بَاعُوا لَمْ يَطْرُوا وَإِذَا اشْتَرَوْا لَمْ يَذْمُوا.

بهترین کسب ها کسب تجاری است که بهنگام سخن دروغ نگویند و در امانت خیانت نکنند و بوعده وفا کنند و در پرداخت قرض خود تعلل نکنند و در مطالبه سخت گیری نکنند و بهنگام فروش در ستایش جنس خود مبالغه نکنند و بهنگام خرید از جنس دیگران بد نگویند.

596-: إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلْتُمْ مِنْ كَسْبِكُمْ وَإِنَّ أَوْلَادَكُمْ مِنْ كَسْبِكُمْ.

بهترین روزی شما آنست که از کسب بدست آرید و فرزند شما جزو کسب شماست.

597-: إِنَّ أَنَسًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَطَّلِعُونَ إِلَى أَنَسٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقُولُونَ بِمَ دَخَلْتُمُ النَّارَ فَوَ اللَّهُ مَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ إِلَّا بِمَا تَعَلَّمْنَا مِنْكُمْ.

فَيَقُولُونَ إِنَّا كُنَّا نَقُولُ وَلَا نَفْعَلُ.

مردمی از بهشتیان بسوی گروهی از جهنمیان نگران شوند و گویند برای چه بجهنم رفتید؟ بخدا ما به کمک چیزهایی که از شما آموختیم ببهشت در آمدیم جهنمیان گویند ما میگفتیم ولی عمل نمیکردیم.

598-: إِنَّ أَعْظَمَ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ يَلْقَاهَا بِهَا عَبْدٌ -بَعْدَ الْكِبَائِرِ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا- أَنْ يَمُوتَ الرَّجُلُ وَعَلَيْهِ دِينَ لَا يَدْعُ لَهُ قَضَاءً.

بعد از گناهان بزرگ که خداوند از آن نهی کرده بزرگتر از همه گناهان آنست که مردی بمیرد و قرضی داشته باشد و محلی برای پرداخت آن نگذارد.

599-: إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ خَطَايَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ خَوْضًا فِي الْبَاطِلِ.

بروز رستاخیز گناه آن کس از همه مردم بیشتر است که بیشتر از همه گفتگوی بیهوده کرده باشد.

600-: إِنَّ أَعْجَلَ الطَّاعَةِ ثَوَابًا صَلَاةَ الرَّحْمِ.

ثواب نیکی با خویشاوندان را از همه کارهای نیک زودتر می دهند.

601-: إِنَّ أَفْضَلَ عَمَلِ الْمُؤْمِنِ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

بهترین عمل مؤمن، جهاد در راه خداست.

602-: إِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طَرِقَ لِلْقُرْآنِ فَطَيَّبُوهَا بِالسَّوَاكِ.

دهانهای شما معبر قرآنست آن را با مسواک پاکیزه کنید.

603-: إِنَّ أَقْلَ سَاكِنِي الْجَنَّةِ النِّسَاءِ.

کمترین ساکنان بهشت زنانند.

604-: إِنَّ أَكْبَرَ الْإِثْمِ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ يَضِيعَ الرَّجُلُ مِنْ يَقْوَتِهِ.

بزرگترین گناهان در نظر خدا آن است که مردی ناخور خود را سرگردان گذارد.

605-: إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ شَبَعًا فِي الدُّنْيَا أَطْوَلُهُمْ جُوعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

آنکه در دنیا از همه مردم سیرتر است روز رستاخیز بیشتر از همه گرسنه خواهد ماند.

606-: إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبَلَه.

بیشتر بهشتیان ابلهانند.

607-: إِنَّ أَكْثَرَ مَا يَدْخُلُ النَّاسَ النَّارَ الْأَجُوفَانِ: الْفَمُ وَالْفَرْجُ.

مردم بیشتر از همه بواسطه دو چیز مجوف بجهنم میروند: دهان و عورت.

608-: إِنَّ أَكْثَرَ مَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ النَّاسَ تَقْوَى اللَّهِ وَحَسَنَ الْخَلْقِ.

مردم بیشتر بواسطه ترس خدا و نیک خلقی بهشت میروند.

609-: إِنَّ الْأَحْمَقَ يَصِيبُ بِحِمَقِهِ أَعْظَمَ مِنْ فَجْوَرِ الْفَاجِرِ.

احمق بواسطه حماقت بیشتر از مردم بدکار گناه میکند.

110-: إِنَّ الْأَرْضَ لَتَنَادِي كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً يَا بَنِي آدَمَ كُلُوا مَا شِئْتُمْ وَاشْتَهَيْتُمْ فَوَاللَّهِ لَا أَكَلَنَّ لِحُومِكُمْ وَجُلُودِكُمْ.

زمین هر روز هفتاد بار بانک



میزند، آدمیزادگان هر چه می خواهید و دوست دارید بخورید بخدا که گوشت و پوست شما را خواهم خورد.

611-: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَا غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَا فَطَوْبَى لِلْغُرَبَاءِ.

اسلام در آغاز غریب بود و باز همچنان که بود غریب خواهد شد خوشا بحال غریبان.

112-: إِنَّ الْإِسْلَامَ نَظِيفٌ فَتَنْظِفُوا فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَظِيفٌ.

اسلام پاکیزه است، شما نیز پاکیزه باشید که هر کس پاکیزه نیست بهشت نمی رود.

113-: إِنَّ الْإِيمَانَ لِيَخْلُقُ فِي جَوْفِ أَحَدِكُمْ كَمَا يَخْلُقُ الثَّوْبَ فَاسْأَلُوا اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجِدَّ الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ.

ایمان شما چون لباسی که به تن دارید کهنه می شود از خدا بخواهید که ایمان را در دل شما تازه کند.

114-: إِنَّ الْبِرَّ وَالصَّلَاةَ يَسْتَطِيلَانِ الْأَعْمَارَ وَيَعْمَرَانِ الدِّيَارَ وَيَكْتَثِرَانِ الْأَمْوَالَ وَلَوْ كَانَ الْقَوْمُ فِجَارًا.

نیکی با کسان و مهربانی با خویشان عمرها را دراز و شهرها را آباد و اموال را زیاد می کند اگر چه انجام دهندگان آن بدکاران باشند.

115-: إِنَّ التَّوَّاضِعَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا رَفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعَكُمْ اللَّهُ وَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَاعْفُوا يَعِزَّكُمْ اللَّهُ وَإِنَّ الصَّدَقَةَ لَا يَزِيدُ الْمَالَ إِلَّا نَمَاءً فَتَصَدَّقُوا يَزِدْكُمْ اللَّهُ.

تواضع مایه رفعت است تواضع کنید تا خدا شما را رفعت دهد. عفو مایه عزت است عفو کنید تا خدا شما را عزت بخشد. صدقه موجب فزونی مالست صدقه دهید تا خدا مالتان را زیاد کند.

116-: إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.

حسد نیکی ها را میخورد چنان که آتش هیزم را میخورد.

117-: إِنَّ الْحِكْمَةَ تَزِيدُ الشَّرِيفَ شَرَفًا.

حکمت شرافت شریف را فزون می کند.

118-: إِنَّ الْحَيَاءَ وَالْإِيمَانَ قَرْنًا جَمِيعًا فَإِذَا سَلَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ الْآخَرُ.

حیا و ایمان قرین یک دیگرند وقتی یکی را گرفتند دیگری همراه آن میرود.

119-: إِنَّ الدُّنْيَا حَلْوَةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلَفُكُمْ فِيهَا لِيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.

جهان شیرین و سبز است و خدا شما را در آن جای داده تا ببیند چه میکنید.

620-: إنّ الرّجل إذا رضي هدي الرّجل و عمله فهو مثله.

هر که از روش و کار دیگری راضی باشد مثل اوست.

621-: إنّ الرّجل إذا نظر إلى امرأته و نظرت إليه نظر الله تعالى إليهما نظر الرّحمة.

وقتی مرد بزنی خود نگرند و زنش بدو نگرند خداوند بدیده رحمت بر آنها می نگرند.

622-: إنّ الرّجل لا يزال في صحّة رأيه ما نصح لمستشيريه، فإذا غشّ مستشيريه سلبه الله تعالى صحّة رأيه.

مرد تا هنگامی که مشورت کنان خود را رهبری می کند از اصابت رأی بهره ور است و همین که با مشورت کنان خیانت کرد خدا اصابت رأی را از او میگیرد.

623-: إنّ الرجل لترفع درجته في الجنة فيقول أني لي هذا؟ فيقال باستغفار ولدك لك.

مقام یکی را در بهشت بالا برند و گویند این مقام از کجا برای من حاصل شد؟ گویند فرزندان برای تو آمرزش طلبید.

624-: إنّ الرّجل ليحرم الرّزق بالذّنْب يصيبه و لا يرّد القدر إلاّ الدّعاء و لا يزيد في العمر إلاّ البرّ.

انسان بسبب گناه از روزی محتوم محروم ماند و تقدیر جز بدعا برنگردد و عمر جز به نیکوکاری دراز نشود.

625-: إنّ الرّجل ليطلب الحاجة فيزويها الله تعالى عنه لما هو خير له فيتّهم النّاس ظلما لهم فيقول من سبعيني.

انسان حاجتی میخواهد و خدا برای مصلحتی حاجت او را بر نمی آورد و او بستم مردم را متهم میکند که کی حق مرا برد.

626-: إنّ الرّجل ليعمل -أو المرأة- بطاعة الله تعالى ستّين سنة ثمّ يحضرهما الموت فيضاران في الوصيّة فتجب لهما النّار.

مرد یا زن شصت سال خدا را عبادت می کنند و هنگام مرگ در وصیت بحق رفتار نمی کنند و جهنم بر آنها واجب می شود.

627-: إنّ الرّجل ليعمل عمل الجنّة فيما يبدو للنّاس و هو من أهل النّار و إنّ الرّجل ليعمل عمل النّار فيما يبدو للنّاس و هو من أهل الجنّة.

گاه می شود که انسان در نظر مردم کار بهشتیان می کند اما به حقیقت از جهنمیان است و گاه می شود که انسان در نظر مردم کار جهنمیان می کند و بحقیقت اهل بهشت است.

628-: إنّ الرّجل ليعمل الزّمن الطّويل بعمل أهل الجنّة ثمّ يختم له عمله بعمل أهل النّار و إنّ الرّجل ليعمل الزّمن الطّويل بعمل أهل النّار ثمّ يختم عمله بعمل أهل الجنّة.

گاه می شود که انسان مدتی دراز کار بهشتیان می کند پس از آن کار وی به رفتار جهنمیان خاتمه می یابد و گاه می شود انسان مدتی دراز کار

جهنمیان میکند و پس از آن کار وی به رفتار بهشتیان خاتمه می یابد.

629-: إِنَّ الرَّحْمَةَ لَا تَنْزِلُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعٌ رَحِمٍ.

مردمی که در میان آنها کسی از خویشاوندان بریده باشد، رحمت خدا بر آنها فرود نمی آید.

630-: إِنَّ الرَّزْقَ لِيَطَالِبِ الْعَبْدِ أَكْثَرَ مِمَّا يَطْلُبُهُ أَجَلُهُ.

روزی بیشتر از اجل در جستجوی بنده است.

631-: إِنَّ الزَّانَةَ يَأْتُونُ تَشْتَعِلُ وَجُوهَهُمْ نَارًا.

روز قیامت چهره زناکاران از آتش مشتعل است.

632-: إِنَّ السَّعَادَةَ كُلَّ السَّعَادَةِ طَوَّلَ الْعَمْرَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

سعادت کامل آنست که عمر دراز را در عبادت خداوند پایان برند.

633-: إِنَّ السَّعِيدَ لَمَنْ جَنَّبَ الْفِتْنَ وَ لَمَنْ ابْتَلِيَ فَصْبِرَ.

خوشبخت آنست که از فتنه ها کناره گیرد و آنکه بزحمتی مبتلا شود و صبر کند.

634-: إِنَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعَ وَ الْجِبَالَ لِيلْعَنُ الشَّيْخُ الزَّانِي وَ إِنَّ فُرُوجَ الزَّانَةِ لِيُؤْذِي أَهْلَ النَّارِ تَنْ رِيحِهَا.

هفت آسمان و هفت زمین و کوه ها پیر زنا کار را لعنت می کنند و تعفن عورت زناکار جهنمیان را

اذیت میکند.

635-: إِنَّ السَّيِّدَ لَا يَكُونُ بَخِيلًا.

آقا بخیل نمیشود.

636-: إِنَّ الشَّاهِدَ يَرَى مَا لَا يَرَى الْغَائِبَ.

حاضر چیزها بیند که غایب نه بیند.

637-: إِنَّ الشَّيَاطِينَ تَعْدُوا بِرَايَاتِهَا إِلَى الْأَسْوَاقِ فَيَدْخُلُونَ مَعِ أَوَّلِ دَاخِلٍ وَيَخْرُجُونَ مَعِ آخِرِ خَارِجٍ.

شیطانها صبحگاهان با بیرقهای خود ببازارها میروند و با هر که زودتر ببازار رود داخل می شوند و با هر که دیرتر در آید بیرون می آیند.

638-: إِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْإِثْنَيْنِ أَبْعَدَ.

شیطان با یکتا است و از دو تن دورتر است.

639-: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْتِي أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ مَنْ خَلَقَكَ؟ فَيَقُولُ اللَّهُ فَيَقُولُ فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ؟ فَإِذَا وَجَدَ أَحَدَكُمْ ذَلِكَ فليقل:

آمنت بالله ورسوله فَإِنَّ ذَلِكَ يذهب عنه.

شیطان پیش یکی از شما آید و گوید کی ترا خلق کرد؟ جواب دهد خدا، گوید خدا را کی خلق کرد اگر یکی از شما چنین پنداری بخاطر یافت گوید بخدا و پیغمبر او ایمان دارم و این پندار از خاطر او برود.

ص: 281

640-: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ.

شیطان مانند خون در تن انسان جاریست.

641-: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحِبُّ الْحَمْرَةَ فَيَأْكُمُ وَالْحَمْرَةَ وَكُلَّ ثَوْبٍ ذِي شَهْرَةٍ.

شیطان سرخی را دوست دارد از سرخی و هر لباسی که باعث انگشت نمائست پرهیزد.

642-: إِنَّ الشَّيْطَانَ قَالَ وَعَزَّتْكَ يَا رَبِّ لَا أُبْرِحُ أُغْوِي عِبَادَكَ مَا دَامَتْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ فَقَالَ الرَّبُّ وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَا أزالُ أُغْفِرْ لَهُمْ مَا اسْتَغْفَرُونِي.

شیطان گفت پروردگارا بعزت تو سوگند که تا وقتی که روح بندگان تو در تنشان است پیوسته آنها را گمراه میکنم، خداوند گفت بعزت و جلالم سوگند که تا وقتی از من بخشش طلبند پیوسته آنها را می بخشم.

643-: إِنَّ الصَّبِيحَةَ تَمْنَعُ بَعْضَ الرِّزْقِ.

خواب صبحگاهی مانع قسمتی از روزی می شود.

644-: إِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى.

صبر حقیقی در صدمه نخستین است.

645-: إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَى ذِي قَرَابَةٍ يَضْعَفُ أَجْرُهَا مَرَّتَيْنِ.

صدقه ای که بخویشاوند دهند پاداش مکرر دارد.

646-: إِنَّ الصَّدَقَةَ لِتُطْفِئَ غَضَبَ الرَّبِّ وَتُدْفِعَ مِيتَةَ السَّوْءِ.

صدقه خشم خداوند را فرو می نشاند و از مرگ بد جلوگیری میکند.

647-: إِنَّ الصَّدَقَةَ لِتُطْفِئَ عَنْ أَهْلِهَا حَرَّ الْقُبُورِ وَإِنَّمَا يَسْتِظِلُّ الْمُؤْمِنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ.

صدقه گرمای قبر صدقه دهندگان را تخفیف می دهد و مؤمن روز رستاخیز در سایه صدقه خویش قرار میگیرد.

648-: إِنَّ الصِّفَا الزَّلَّالَ الَّذِي لَا تُثَبِّتُ عَلَيْهِ أَقْدَامَ الْعُلَمَاءِ الطَّمْعِ.

طمع سنگ لغزانی است که پای دانشمندان بر آن استوار نمیماند.

648-: إِنَّ الصَّدَقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ.

وإنَّ الرَّجُلَ لِيَصْدُقَ حَتَّى يَكْتُبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَكْذِبَ حَتَّى يَكْتُبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا.

راستی رهنمای نیکیست و نیکی رهنمای بهشت است و مرد راست میگوید تا پیش خدا راستگو بقلم میرود. دروغ رهنمای بدیست و بدی رهنمای جهنم است و مرد دروغ میگوید تا پیش خدا دروغگو بقلم میرود.



649-: إنّ الصّدقة لا تزيد المال إلاّ كثرة.

صدقه مال را افزون میکند.

650-: إنّ العار ليلزم المرء يوم القيامة حتّى يقول يا ربّ لإرسالك بي إلى التّار أيسر عليّ ممّا ألقى وإنّه ليعلم ما فيها من شدّة العذاب.

در قیامت آن قدر ننگ گریبانگیر انسان می شود که میگوید خدایا اگر مرا بجهنم بفرستی بهتر از این وضع است در صورتی که از سختی عذاب جهنم خبر دارد.

651-: إنّ العبد إذا أخطأ خطيئة نكتت في قلبه نكتة سوداء فإن هو نزع واستغفر و تاب صقل قلبه وإن عاد زيد فيها حتّى تعلو على قلبه و هو الزّان الذي ذكر الله تعالى «كلاّ بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون».

بنده وقتی گناهی کند نقطه سیاهی در دل او پدید می آید اگر از گناه دل بر کند و بخشش خواست و توبه کرد دلش صاف می شود و اگر گناهی دیگر کرد نقطه سیاه افزون می شود تا دل را فرو گیرد و این «چیرگی گناه» است که خداوند گوید: «نه بلکه گناهشان بر دلهايشان چیره شد».

652-: إنّ العبد إذا كان همّة الآخرة كفّ الله تعالى عليه ضيعته و جعل غناه في قلبه فلا يصبح إلاّ غنيا و إذا كان همّة الدّنيا أفسى الله تعالى ضيعته و جعل فقره بين عينيه فلا يمسي إلاّ فقيرا و لا يصبح إلاّ فقيرا.

بنده اگر در آخرت دل بسته باشد خداوند دارائی او را بقدر

کفاف کند و ثروتش را در قلبش قرار دهد و پیوسته بی نیاز باشد و اگر دنیا دل بسته باشد خداوند دارائی او را فراوان کند و فقر را رو برویش قرار دهد و پیوسته فقیر باشد.

653-: إِنَّ الْعَبْدَ لِيَتَصَدَّقَ بِالْكَسْرَةِ تَرَبُّوعًا عِنْدَ اللَّهِ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ أَحَدٍ.

بنده يك پاره نان صدقه می دهد و پیش خدا بزرگ می شود تا مثل كوه احد می شود.

654-: إِنَّ الْعَبْدَ لِيَدْرِكَ بِحَسَنِ الْخَلْقِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ.

بنده بوسیله خوش خلقی بمقام روزه دار و نمازگزار میرسد.

655-: إِنَّ الْعَبْدَ لِيَذْنِبَ الذَّنْبَ فَيَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ يَكُونُ نَصَبَ عَيْنِهِ تَائِبًا فَازًا حَتَّى يَدْخُلَ بِهِ الْجَنَّةَ.

بنده گناهی میکند و بوسیله آن بهشت میرود زیرا گناه پیوسته در خاطر اوست و وی توبه کنان و از گناه گریزان است.

656-: إِنَّ الْعَجَبَ لِيَحْبِطَ عَمَلُ سَبْعِينَ سَنَةً.

خود پسندی و غرور عبادت هفتاد ساله را نابود میکند.

ص: 285

657-: إِنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ.

دانشمندان وارث پیغمبرانند و دانش را از آن‌ها میراث برده اند هر کس دانش فراگیرد سهم فراوان از میراث پیغمبران گرفته است.

658-: إِنَّ الْعَيْنَ لَتَدْخُلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَ تَدْخُلُ الْجَمَلَ الْقَدْرَ.

چشم بد مرد را بقبر میرساند و شتر را بدیگ میکشاند.

659-: إِنَّ الْغَادِرَ يَنْصَبُ لَهُ لُؤَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ أَلَا هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ.

روز رستاخیز برای پیمان شکن پرچمی برافرازند و گویند این پیمان شکنی فلان پسر فلان است.

660-: إِنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ خَلَقَ مِنَ النَّارِ وَإِنَّمَا تَطْفَأُ النَّارَ بِالْمَاءِ فَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ.

خشم از شیطان است و شیطان از آتش پدید آمده و آتش را بآب خاموش توان کرد وقتی یکی از شما خشمگین شود وضو گیرد.

661-: إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ فِتْنَسَفَ الْعِبَادِ نَسْفًا وَ يَنْجُو الْعَالَمُ مِنْهَا بِعَلْمِهِ.

فتنه بیاید و بندگان را مغلوب کند و دانشمند بکمک دانش خود از آن رهائی یابد.

662-: إِنَّ الْفَحْشَ وَ التَّفَحُّشَ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ إِسْلَامًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا.

بدگویی و بدزبانی از صفات اسلام نیست و از همه مردم اسلام

آن کس بهتر است که اخلاقش نیکتر است.

663-: إِنَّ الْفَخْذَ عَوْرَةٌ.

ران جزو عورت است.

664-: إِنَّ الْقَاضِيَ الْعَدْلَ لِيَجْأَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَلْقَى مِنْ شِدَّةِ الْحِسَابِ مَا يَتَمَنَّى أَنْ لَا يَكُونَ قَضَى بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي تَمْرَةٍ.

قاضی عادل را روز قیامت بحساب میکشند و از سختی حساب چیزها می بیند که آرزو می کند میان دو کس در باره يك خرما قضاوت نکرده بود.

665-: إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يَقْلِبُهَا.

دلها میان دو انگشت از انگشتان خداست و آن را زیر و رو همی کند.

666-: إِنَّ اللَّهَ أَبِي عَلِيٍّ فِيمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا ثَلَاثًا.

خداوند سه بار خواهش مرا در باره بخشش کسی که مؤمنی را کشته رد کرد.

667-: إِنَّ اللَّهَ احْتَجَزَ التَّوْبَةَ عَلَى كُلِّ صَاحِبِ بَدْعَةٍ.

وقتی خداوند توبه را بر بدعت گذار ممنوع ساخته است.

668-: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أُجْرِيَ عَلَى يَدِ رَجُلٍ خَيْرَ الرَّجُلِ فَلَمْ يَشْكُرْهُ فَلَيْسَ اللَّهُ بِشَاكِرٍ.

وقتی خداوند خیر کسی را به دست دیگری انجام دهد و او را سپاس نگذارد سپاس خدا را نیز

669-: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ إِفْذَأَ أَمْرَ سَلْبِ كُلِّ ذِي لَبِّ لَبِّهِ.

خداوند وقتی بخواهد کاری را انجام دهد عقل خردمندان را بگیرد.

670-: إِنَّ اللَّهَ إِذَا قَضَىٰ عَلَىٰ عَبْدٍ قَضَاءً لَمْ يَكُنْ لِقَضَائِهِ مَرْدًا.

وقتی خداوند چیزی بر بنده خویش مقدر سازد تقدیر وی تغییر پذیر نیست.

671-: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْلِكَ عَبْدًا نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءَ فَإِذَا نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءَ لَمْ تَلْقَهُ إِلَّا مَقِيمًا مَمْقُوتًا، فَإِذَا لَمْ تَلْقَهُ إِلَّا مَقِيمًا مَمْقُوتًا نَزَعَتْ مِنْهُ الْأَمَانَةَ فَإِذَا نَزَعَتْ مِنْهُ الْأَمَانَةَ لَمْ تَلْقَهُ إِلَّا خَائِنًا مَخُونًا نَزَعَتْ مِنْهُ الرَّحْمَةَ فَإِذَا نَزَعَتْ مِنْهُ الرَّحْمَةَ لَمْ تَلْقَهُ إِلَّا رَجِيمًا مَلْعُونًا نَزَعَتْ مِنْهُ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ.

خداوند وقتی بخواهد بنده ای را هلاک سازد حیا را از او بگیرد وقتی حیا از او گرفته شود متنفرد و منفور شود. وقتی متنفرد و منفور شد امانت از او گرفته شود و همین که امانت از او گرفته شد راه خیانت پیش گیرد و کسان نیز بدو خیانت کنند و وقتی چنین شد رحم از او بر خیزد وقتی رحم از او برخاست مطرود و ملعون شود و طوق اسلام را از گردن او بردارند.

672-: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِقَوْمٍ خَيْرًا ابْتَلَاهُمْ.

وقتی خداوند برای قومی نیکی

خواهد آنها را مبتلا سازد.

673-: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ إِمضَاءَ أَمْرٍ نَزَعَ عَقُولَ الرَّجَالِ حَتَّى يَمْضِيَ أَمْرُهُ فَإِذَا أَمْضَاهُ رَدَّ إِلَيْهِمْ عَقُولَهُمْ وَوَقَعَتِ النَّدَامَةُ.

وقتی خداوند بخواهد کاری را انجام دهد عقل مردان را بگیرد تا کار خود را انجام دهد وقتی که آن را انجام داد عقلشان را باز پس دهد و پشیمانی رخ نماید.

674-: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ تَرَى عَلَيْهِ.

وقتی خداوند نعمتی ببندد ای بدهد دوست دارد که آن را بر او آشکار ببندد.

675-: إِنَّ اللَّهَ إِذَا غَضِبَ عَلَى أُمَّةٍ لَمْ يَنْزِلْ بِهَا عَذَابَ خَسْفٍ وَلَا مَسْخٍ نَمَلَتْ أَسْعَارُهَا وَيَحْبَسُ عَنْهَا أَمْطَارُهَا وَيَلِي عَلَيْهَا أَشْرَارُهَا.

وقتی خداوند بر قومی خشمگین شود و آنها را بر زمین فرو نبرد و مسخ نکند، قیمت‌هایشان گران شود و باران بر آنها کم بارد و اشرارشان زمام کارشان را به دست گیرند.

676-: إِنَّ اللَّهَ اسْتَخْلَصَ هَذَا الدِّينَ لِنَفْسِهِ وَلَا يَصْلِحُ لِدِينِكُمْ إِلَّا السَّخَاءُ وَحَسَنَ الْخَلْقِ أَلَا فَزَيْتُوا دِينَكُمْ بِهِمَا.

خداوند این دین را خاص خود کرده است، با دین شما جز بخشش و خوش خلقی سازگار نیست؛ دین خود را باین دو صفت آرایش دهید.

677-: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِمَدْرَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ.

خداوند بمن فرمان داده با مردم بمدارا رفتار کنم، همچنان که مرا بادای واجبات مأمور ساخته است.

678-: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخِرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ.

خداوند بمن وحی فرستاده که فروتنی کنید تا کسی بر کسی افتخار نکند و کسی بر کسی تعدی نکند.

679-: إِنَّ اللَّهَ بِحِكْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَالْفَرْحَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشُّكِّ وَالسَّخَطِ.

خداوند بحکمت و فضل خویش آسایش و شادی را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در تردید و غضب و دیعه نهاده است.

680-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ فَقَالَ إِنِّي أَحَبُّ فَلَانَا فَأَحَبَّهُ فَيَحِبُّهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يَنَادِي فِي السَّمَاءِ فَيَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ فَلَانَا فَأَحِبُّوهُ

فَيَحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوَضِّعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي الْأَرْضِ وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جِبْرِيلَ فَيَقُولُ إِنِّي أَبْغَضُ فَلَانَا فَأَبْغَضَهُ فَيَبْغِضُهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يَنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ فَلَانَا فَأَبْغِضُوهُ فَيَبْغِضُونَهُ ثُمَّ تُوَضِّعُ لَهُ الْبَغْضَاءَ فِي الْأَرْضِ.

خداوند وقتی بنده ای را دوست دارد جبرئیل را فرو خواند و گوید من فلانی را دوست دارم او را دوست بدار و جبرئیل او را دوست دارد

سپس در آسمان ندا دهد و گوید خداوند فلان را دوست دارد او را دوست دارید و اهل آسمان نیز او را دوست دارند پس از آن در زمین

نیز مقبول کسان شود. و همین که خدا بنده ای را دشمن داشت جبرئیل را فرو خواند و گوید من فلانی را دشمن دارم او را دشمن بدار و جبرئیل او را دشمن دارد، سپس در میان اهل آسمان بانگ زند که خداوند فلانی را دشمن دارد او را دشمن بدارید و او را دشمن دارند و در زمین نیز مبعوض کسان شود.

681-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا جَعَلَ رِزْقَهُ كِفَافًا.

وقتی خداوند بنده ای را دوست دارد روزی او را بقدر کفایت کند.

682-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَنْزَلَ عَاصِمًا مِنَ السَّمَاءِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ صَرَفَتْ عَنْ عِمَارِ الْمَسَاجِدِ.

خداوند وقتی مرضی را از آسمان بر مردم فرود آورد آن را از بنیان مساجد بگرداند.

683-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً يَحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلَيْهِ وَيَكْرَهُ الْبُؤْسَ وَالتَّبَاؤُسَ وَيَبْغِضُ السَّائِلَ 684 الْمَلْحِفَ وَيَحِبُّ الْحَيَّ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ.

خداوند وقتی نعمتی ببنده ای دهد دوست دارد اثر نعمت بر او دیده شود و تظاهر بتنگدستی را دوست ندارد و گدای پر رو را دشمن دارد و شخص باحیای عفیف



را که از محرّمات دوری میگیرد دوست دارد.

685-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ وَقَالَ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ.

خداوند به بدریان نگریست و گفت هر چه میخواستید بکنید که شما را بخشیدم.

686-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ.

خداوند بر امت من چیزهایی را که در دلشان بگذرد اگر بگفتار و کردار منجر نشود بخشیده است.

687-: إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي الْخَطَاءَ وَالنَّسِيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ.

خداوند اشتباه و فراموشی و کارهای اضطراری امت مرا بمن بخشیده است.

687-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ وَجُوهًا مِنْ خَلْقِهِ حَبَّبَ إِلَيْهِمُ الْمَعْرُوفَ وَحَبَّبَ إِلَيْهِمْ فِعَالَهُ وَوَجَّهَ طَلَّابَ الْمَعْرُوفِ إِلَيْهِمْ وَيَسَّرَ

عَلَيْهِمْ إِعْطَاءَهُ كَمَا يَسَّرَ الْغَيْثَ إِلَى الْأَرْضِ الْجَدْبَةَ لِيَحْيِيَهَا وَيَحْيِي بِهَا أَهْلَهَا وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَعْدَاءَ مِنْ خَلْقِهِ بَغَّضَ إِلَيْهِمُ الْمَعْرُوفَ وَخَطَرَ عَلَيْهِمْ إِعْطَاءَهُ كَمَا يَخْطُرُ الْغَيْثُ عَنِ الْأَرْضِ الْجَدْبَةَ لِيَهْلِكَ بِهَا أَهْلُهَا.

خداوند کسانی از خلق خود را برای نیکوکاری قرار داده و نیکی را محبوب آن ها ساخته و میل انجام آن را در دلشان انداخته و طالبان نیکی را بسویشان روان کرده و انجام نیکی را برای آن ها آسان کرده است چنان که باران

را آسان بزمین بی آب میرساند تا آن را آباد و مردمش را منتفع سازد و خداوند کسانی از خلق خود را دشمن نیکوکاری قرار داده و نیکی را منفور آنها ساخته و انجام آن را بر آنها ممنوع گردانیده چنان که باران را بر زمین بی آب ممنوع میکند تا آن را خراب و مردمش را هلاک کند.

689-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ابْنِ آدَمَ مِثْلًا لِلدُّنْيَا.

خداوند چیزی را که از آدمیزاد بیرون می آید مثال دنیا قرار داده است.

690-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ سَخِيٌّ يُحِبُّ السَّخَاءَ، نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ.

خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.

691-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَوَادٌ يُحِبُّ الْجُودَ وَيُحِبُّ مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا.

خداوند بخشنده است و بخشش را دوست دارد و اخلاق عالی را دوست دارد و اخلاق پست را دوست ندارد.

692-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الدَّاءَ خَلَقَ الدَّوَاءَ فَتَدَاوُوا.

خداوند که درد را آفریده درمان را نیز آفریده پس دردهای خویش را درمان کنید.

693-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ مَرَأٍ.

خداوند بهشت را بر ریا کار حرام کرده است.

694-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَيَّي سَتَّي يَحِبُّ الْحَيَاءَ وَالسَّتْرَ فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتِرْ.

خداوند باحیا و پرده پوش است و حیا و پرده پوشی را دوست دارد، پس هنگامی که یکی از شما غسل میکند خود را مستور کند.

695-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَيَّي كَرِيمٍ يَسْتَحْيِي إِذَا رَفَعَ الرَّجُلُ إِلَيْهِ يَدَيْهِ أَنْ يَرُدَّهُمَا صَفْرًا خَائِبَتَيْنِ.

خداوند باحیا و بخشنده است وقتی مردی دست های خود را به سوی او بلند کرد شرم دارد که آن را خالی و نومید باز گرداند.

696-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حَتَّى إِذَا فَرَّغَ مِنْ خَلْقِهِ قَامَتِ الرَّحْمُ فَقَالَ مَه؟ فَقَالَتْ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ نَعَمْ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصَلَ مِنْ وَصْلِكَ وَأَقْطَعَ مِنْ قِطْعِكَ قَالَتْ بَلَى يَا رَبِّ قَالَ فَذَلِكَ لَكَ.

خداوند خلق را بیافرید همین که از خلقت فراغت یافت خویشاوندی بپا خاست، خدا گفت چیست؟ خویشاوندی گفت از قطع رشته خویش بتو پناه می برم، خداوند گفت خوب آیا راضی نیستی هر که ترا پیوند دهد با او پیوند گیرم و هر که ترا ببرد از او ببرم گفت

چرا پروردگارا گفت چنین باشد.

697-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الرَّحْمَةَ يَوْمَ خَلَقَهَا مِائَةَ رَحْمَةٍ فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً وَأَرْسَلَ فِي خَلْقِهِ كُلَّهُمْ رَحْمَةً فَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْأَسْ مِنَ الْجَنَّةِ وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِالَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ.

خداوند روزی که رحمت را آفرید صد قسمت آفرید نود و نه قسمت را پیش خود نگهداشت و یک قسمت را بهمه مخلوق داد اگر کافر میدانست چقدر رحمت پیش خدا است از بهشت مأیوس نمیشد و اگر مؤمن میدانست چقدر عذاب پیش خدا است از جهنم ایمن نبود.

698-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ بَيْضَاءَ وَأَحَبَّ شَيْءٍ إِلَى اللَّهِ الْبَيَاضَ.

خداوند بهشت را سفید آفریده و سفیدی از همه رنگها پیش خدا محبوبتر است.

699-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظِلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النَّورِ يَوْمئِذٍ اهْتَدَى وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ.

خداوند مخلوق خود را در تاریکی بیافرید و از نور خود بر آنها انداخت، هر کس در آن روز از آن نور بدو رسید هدایت یافت

و هر کس از آن دور ماند گمراه گشت.

700-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَضِيَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ الْيَسْرَ وَكَرِهَ لَهَا الْعُسْرَ.

خداوند برای این امت آسانی را پسندیده و سختی را نپسندیده است.

701-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَفِيقٌ يَحِبُّ الرَّفْقَ وَيُعْطِي عَلَيْهِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعَنْفِ.

خداوند ملایمست و ملایمت را دوست دارد و بوسیله آن چیزها میدهد که بوسیله خشونت نمی دهد.

702-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَأَلَ كُلَّ رَاعٍ عَمَّا اسْتَرَعَاهُ، أَحْفَظَ ذَلِكَ أَمْ ضَيَّعَهُ حَتَّى يَسْأَلَ الرَّجُلَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.

خداوند از هر کس در باره زیر دستش میپرسد که آیا آن را نگهداشته یا ضایع گذاشته است تا آن جا که از مرد در باره اهل خانه اش پرسش میکند.

703-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَيِّبٌ يَحِبُّ الطَّيِّبَ نَظِيفٌ يَحِبُّ النَّظَافَةَ، كَرِيمٌ يَحِبُّ الْكِرْمَ، جَوَادٌ يَحِبُّ الْجُودَ فَتَنَظَّفُوا أَفْنِيَّتَكُمْ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ.

خداوند خوشبو است و بوی خوش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد بزرگواری است و بزرگواری را دوست دارد بخشنده است و بخشش را دوست دارد پس جلو خانه های خویش را پاکیزه سازید و مانند یهودان مباشید.

704-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَفْوٌ يُحِبُّ الْعَفْوَ.

خداوند بخشنده است و بخشش را دوست دارد.

705-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدَهُ وَ لِيَنْظُرْ مَا يَقُولُ.

خداوند مراقب زبان هر گوینده ایست بنده باید از خدا بترسد و بنگرد که چه میگوید.

706-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ الْغَيُورَ.

خداوند غیرتمند است و مرد غیرتمند را دوست دارد.

707-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَتَّبِعِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ.

خداوند هر کسی را که بگوید لا اله الا الله و از این سخن جز خدا منظوری نداشته باشد بجهنم حرام کرده است.

708-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ تَعَالَى عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً فَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمَلُهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضَعْفٌ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ، وَإِنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً فَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمَلُهَا كَتَبَهَا اللَّهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً وَ لَا يَهْلِكُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا هَالِكٌ.

خداوند نیکی ها و بدیها و چیزهائی را که میان آنهاست رقم زد هر کس انجام نیکی را در دل گیرد و انجام ندهد خداوند برای او يك نیکی کامل رقم زند و اگر در دل گیرد و انجام دهد خداوند ده نیکی تا هفتصد برابر و بیشتر رقم زند و اگر بدی ای را در دل گیرد و انجام ندهد خداوند آن را نیکی

کامل رقم زند و اگر در دل گیرد و انجام دهد خداوند فقط يك بدی رقم میزند، بنا بر این هر که در پیشگاه خدا هلاک شود سزاوار هلاک است.

709-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ فَاسْعُوا.

خداوند کوشش را بر شما مقرر داشته است پس بکوشید.

110-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ الْغَيْرَةَ عَلَى النِّسَاءِ وَالْجِهَادَ عَلَى الرِّجَالِ فَمَنْ صَبَرَ مِنْهُنَّ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا كَانَ لَهَا مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ.

خداوند رنج هووداری را نصیب زنان و جنگ را قسمت مردان قرار داد هر زنی از روی ایمان و در انتظار پاداش خدا بر رنج هو و داری صبر کند ثواب شهید دارد.

711-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حِظَّهُ مِنَ الزَّوْنَاءِ أَدْرَكَ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ، فزْنَا الْعَيْنَ التَّنْظَرَ، وَزْنَا اللِّسَانَ الْمَنْطِقَ وَالتَّنْفُسَ تَمَنَّى وَتَشْتَهَى وَ الْفَرْجَ يَصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يَكْذِبُهُ.

خداوند بر آدمیزاد قسمتی از زنا رقم زده است که ناچار مرتکب آن می شود، زناى چشم نگاه نارواست و زناى زبان سخن بیجاست نفس آرزو میکند و میخواهد و عورت آن را راست یا دروغ میسازد.

ص: 298

112-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكَرَمَ.

خداوند بزرگوار است و بزرگواری را دوست دارد.

113-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُحِبُّ الْفَاحِشَ الْمَتَفَحِّشَ وَلَا الصَّبِيَّاحَ فِي الْأَسْوَاقِ.

خداوند مردم بد گو و بد زبان و بانگزنان در بازار را دوست ندارد.

114-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُحِبُّ الدَّوَّاقِينَ وَلَا الدَّوَّاقَاتِ.

خداوند مردانی را که مکرر زن بگیرند و زنانی را که مکرر شوهر کنند دوست ندارد.

115-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَظْلِمُ الْمُؤْمِنَ حَسَنَةً يُعْطِي عَلَيْهَا فِي الدُّنْيَا وَيُثَابُ عَلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيُطْعَمُ بِحَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا حَتَّىٰ إِذَا

أَفْضَىٰ إِلَى الْآخِرَةِ لَمْ تُكُنْ لَهُ حَسَنَةٌ يُعْطَىٰ بِهَا خَيْرًا.

خداوند هیچ يك از کارهای نیک مؤمن را از قلم نمی اندازد و در دنیا و آخرت پاداش آن را می دهد؛ ولی کافر در دنیا بوسیله کارهای نیک

خود روزی میخورد و همین که بآخرت رسید کار نیکی ندارد که بوسیله آن پاداش یابد.

116-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَعَذِّبُ مَنْ عْبَادَهُ إِلَّا الْمَارِدَ الْمُتَمَرِّدَ الَّذِي يَتَمَرَّدُ عَلَى اللَّهِ وَأَبَىٰ أَنْ يَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

خداوند از بندگان خود جز سرکش مغروری را که از اطاعت خدا سرکشی کند و از گفتن



لا اله الا الله امتناع دارد عذاب نمی کند.

117:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا وَابْتِغَى بِهِ وَجْهَهُ.

خداوند از عبادت ها جز آنچه خاص او باشد و بخاطر او انجام گیرد نمیپذیرد.

118:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَقْدَسُ أُمَّةٌ لَا يُعْطُونَ الضَّعِيفَ مِنْهُمْ حَقَّهُ.

خداوند ملتی را که حق ضعیفان خود را نمیدهند، تقدیس نمیکند.

119:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ.

خداوند بصورت ها و اموال شما نمینگرد، بلکه بدلها و اعمال شما مینگرد.

720:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنَامُ وَلَا يَبْغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ يَخْفِضُ الْقَسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يَرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ

حِجَابَهُ النَّوْرَ، لَوْ كَشَفَهُ لِأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ.

خداوند نمیخوابد و خواب بر او روا نیست قسمت کسان را پائین می آورد و بالا میبرد عمل شب را پیش از عمل روز و عمل روز را پیش از

عمل شب بسوی او بالا می برند، پرده او نور است و اگر پرده بردارد جلوه روی او همه مخلوقات را که چشم بر او میکشایند خواهد

721-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَهْتِكُ سِتْرَ عَبْدٍ فِيهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ.

خداوند وقتی پرده بنده ای را که يك ذره نیکی در او باشد نمیدرد.

722-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الدُّنْيَا أَعْرَضَ عَنْهَا فَلَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهَا مِنْ هَوَانِهَا عَلَيْهِ.

خداوند وقتی دنیا را آفرید روی از آن بگردانید و چنان در نظر خدا ناچیز بود که بر آن ننگریست.

723-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْخَلْقَ كَتَبَ بِيَدِهِ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي.

خداوند وقتی خلق را بیافرید بر خویش مقرر داشت که رحمت من بر خشم من غلبه خواهد یافت.

724-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا هُوَ أَبْغَضُ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا نَظَرَ إِلَيْهَا مِنْذُ خَلْقِهَا بِغَضَا لَهَا.

خداوند مخلوقی که در نظر او مبغوضتر از دنیا باشد نیافریده و از بس آن را دشمن دارد از هنگام آفرینش بر آن ننگریسته است.

725-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَبْعَثْنِي مَعْتَنَا وَلَا مَتَعْتَنَا وَلَكِنْ بَعَثَنِي مَعَلِّمًا مَيِّسَّرًا.

خداوند مرا اشکال گیر و اشکال تراش نفرستاده بلکه آموزگار و آسانگیر فرستاده است.

726-: إن الله تعالى ليؤيد الإسلام برجال ما هم من أهله.

خداوند اسلام را بمردانی که مسلمان نیستند یاری میکند.

727-: إن الله تعالى ليحمني عبده المؤمن من الدنيا وهو يحبه كما تحمون مريضكم الطعام و الشراب تخافون عليه.

خداوند چون بنده مؤمن خود را دوست دارد او را از دنیا پرهیز میدهد چنان که شما مریض خود را از بیم مرض از خوردن و نوشیدن پرهیز میدهید.

728-: إن الله تعالى ليدفع بالمسلم الصالح عن مائة أهل بيت من جيرانه البلاء.

خداوند بخاطر مسلمان پارسا بلا را از صد خانه همسایه او دفع میکند.

729-: إن الله تعالى ليعجب من الشاب ليست له صبوة.

خداوند جوانی را که جوانی نمیکند بدیده تحسین مینگرد.

730-: إن الله تعالى لينفع العبد بالذنب يذنبه.

گاه باشد. خداوند بنده را به گناهی که میکند منتفع می سازد.

731-: إن الله تعالى محسن فأحسنوا.

خداوند نیکوکار است شما نیز نکوئی کنید.

732-: إن الله تعالى مع القاضي ما لم يحف عمدا.

خداوند تا هنگامی که قاضی از

روی عمد ستم نکند یار اوست.

733:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَعَ الدَّائِنِ حَتَّى يَقْضِيَ دَيْنَهُ مَا لَمْ يَكُنْ دَيْنَهُ فِيمَا يَكْرَهُ اللَّهُ.

خداوند یار قرض دار است تا قرض خود را بپردازد بشرط آنکه قرض وی بر خلاف رضای خداوند نباشد.

734:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ عَنِ أُمَّتِي الْخَطَاءَ وَالتَّسْيَانَ وَمَا- اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ.

خداوند خطا و فراموشی و اضطرار را بر امت من بخشیده است.

735:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَكَلَّ بِالرَّحْمِ مَلَكًا يَقُولُ أَيُّ رَبِّ نَظْفَةٍ، أَيُّ رَبِّ عَلَقَةٍ، أَيُّ رَبِّ مَضْغَةٍ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقَهَا قَالَ أَيُّ رَبِّ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ؟..

ذکر او انشی؟ فما الرزق فما الأجل؟ فيكتب كذلك في بطن أمه.

خداوند بشکم مادر فرشته ای گماشته است که میگوید خدایا اکنون نطفه است، خدایا اکنون علقه است، خدایا اکنون مضغه است، وقتی خداوند خواست خلقت او را کامل کند گوید خدایا بدبخت یا خوشبخت؟.. نر یا ماده؟ روزی و عمر او چیست؟.. و بهمین طریق در شکم مادر او رقم میزند.

736:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبَاهِي بِالسَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ أَنْظِرُوا إِلَى عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي.

خدا بجوان عابد بر فرشتگان مباحات میکند و میگوید بنده مرا

بنگرید که بخاطر من از تمایلات خود چشم پوشیده است.

738-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ الطَّلَاقَ.

خداوند طلاق را دشمن دارد.

739-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ الْغَنِيِّ الظُّلُومِ وَالشَّيْخِ الْجَهُولِ وَالْعَائِلِ الْمَخْتَالِ.

خداوند ثروتمند ستمگر و پیر نادان و فقیر متکبر را دشمن دارد.

740-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ الْمَعْتَسِ فِي وَجْهِ إِخْوَانِهِ.

خداوند کسی را که در مقابل برادران خود عبوس باشد دشمن دارد.

741-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ الْوَسْخَ وَالشَّعْثَ.

خداوند کثافت و ژولیدگی را دشمن دارد.

742-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ الْبَخِيلَ فِي حَيَاتِهِ السَّخِيٍّ عِنْدَ مَوْتِهِ.

خداوند کسی را که در زندگی بخیل باشد و هنگام مرگ بخشنده شود. دشمن دارد.

743-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الَّذِي لَا زَبْرَ لَهُ.

خداوند مؤمنی را که عقل ندارد دشمن دارد.

744-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمْتَفَحِّشَ.

خداوند شخص بد گو و بد زبان را دشمن دارد.

745-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ ابْنَ السَّبْعِينَ فِي أَهْلِهِ ابْنَ عَشْرِينَ فِي مَشِيَّتِهِ وَ مَنْظَرِهِ.

خداوند پیر هفتاد ساله را که نیت و رفتار وی چون جوانان بیست ساله باشد دشمن دارد.

746-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ إِذَا عَمَلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يَتَّقَنَهُ.

خداوند دوست دارد که وقتی یکی از شما کاری میکند آن را کامل کند.

747-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ.

خداوند ملایمت را در همه چیز دوست دارد.

748-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ السَّهْلَ الطَّلِيْقَ.

خداوند شخص آسانگیر آزاده را دوست دارد.

749-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ الشَّابَّ.

التَّائِبَ. خداوند جوان توبه کار را دوست دارد.

750-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرَفَ.

خداوند بنده مؤمن پیشه ور را دوست دارد.

751-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ الْمَدَامَةَ عَلَى الْإِخَاءِ الْقَدِيمِ فِدَاوَمُوا.

خداوند ادامه دوستی دیرینه را دوست دارد، بنا بر این دوستی دیرینه را ادامه دهید.

752-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ مَنْ عِبَادَهُ الْغَيُورِ.

خداوند از بندگان خود شخص غیور را دوست دارد.

753-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ الْمُتَعَفِّفَ أَبَا الْعِيَالِ.

خداوند بنده مؤمن فقیر عیالمنند را دوست دارد.

754-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ أَنْ تَعْدَلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ حَتَّى فِي الْقَبْلِ.

خداوند دوست دارد که میان فرزندان خود حتی در بوسیدن آنها بعدالت رفتار کنید.

755-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَزِيدُ فِي عَمْرِ الرَّجُلِ بَبْرَهُ وَالِدِيهِ.

خداوند بوسیله نیکی با پدر و مادر عمر انسان را افزون میکند.

756-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ إِغَاثَةَ اللَّهْفَانِ.

خداوند یاری کردن کسانی را که کمک می جویند دوست دارد.

757-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ الْغَنِيَّ الْحَفِيَّ.

خداوند بنده پرهیزکار ثروتمند مهربان را دوست دارد.

758-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْخُلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ ثَلَاثَةَ الْجَنَّةِ: صَانِعُهُ يَحْتَسِبُ فِي صِنْعَتِهِ الْخَيْرَ وَالرَّامِي بِهِ وَمَنْبَلُهُ.

خداوند بوسیله یک تیر سه نفر را ببهشت میبرد: آنکه تیر را میسازد و از ساختن آن منظور نیک دارد و آنکه تیر را می اندازد و آنکه تیر را به تیر انداز دهد.

759-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَ سَتْرَهُ مِنَ النَّاسِ وَيَقْرُرُهُ بِذُنُوبِهِ فَيَقُولُ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ نَعَمْ أَيُّ رَبِّ حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ قَدْ هَلَكَ قَالَ فَإِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَعْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ ثُمَّ يُعْطِي كِتَابَ حَسَنَاتِهِ بِيَمِينِهِ وَ أَمَّا الْكَافِرُ وَ الْمُنَافِقُ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ «هُؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَّبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ».

خداوند مؤمن را پیش آرد و او را از مردم مستور و محفوظ دارد و بگناهان خود معترف کند و گوید آیا فلان گناه را میشناسی؟.. آیا فلان گناه را می شناسی؟.. و او جواب میدهد بله خدایا تا وقتی که او را بگناهانش معترف ساخت و در خاطرش گذشت که از کثرت گناهان هلاک شده است خدا گوید من گناهان تو را در دنیا مستور داشتم و امروز بر تو میبخشم سپس نامه کارهای نیک او را بدست راستش دهد ولی در باره کافر و منافق آشکارا گوید:

«اینها کسانی هستند که بر خدای خود دروغ بستند لعنت خداوند بر گروه ستمکاران».



760-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْخُلُ بِلِقْمَةِ الْخَبْزِ وَ قَبْضَةِ التَّمْرِ وَ مِثْلِهِ مِمَّا يَنْفَعُ الْمَسْكِينِ ثَلَاثَةَ الْجَنَّةِ، صَاحِبُ الْبَيْتِ الْأَمْرُ بِهِ وَ الزَّوْجَةُ الْمَصْلُحَةُ وَ الْخَادِمُ الَّذِي يَنْوُلُ الْمَسْكِينِ.

خداوند بوسیلهٔ يك لقمه نان و يك مشت خرما و امثال آن كه فقير را سودمند افتد سه تن را بهشت ميبرد صاحب خانه كه بدادن آن فرمان دهد و زنی كه آن را آماده كند و خادمی كه آن را بفقير دهد.

761-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْأَلُ الْعَبْدَ عَنْ فَضْلِ عِلْمِهِ كَمَا يَسْأَلُهُ عَنْ فَضْلِ مَالِهِ.

خداوند از بنده ميپرسد كه فزونی دانش خود را كجا صرف کرده همچنان كه از فزونی مال می پرسد.

762-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعْافِي الْأَمِّيْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا لَا يَعْافِي الْعُلَمَاءَ.

خداوند روز رستاخيز بر بیسوادان چیزهایی را می بخشد كه بر دانشمندان نمیبخشد.

763-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعْذِّبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يَعْذَّبُونَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا.

خداوند روز رستاخيز کسانی را كه در دنیا مردم را عذاب کرده اند عذاب میکند.

764-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغَارُ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغَارُ وَ غَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

خداوند غیرت میبرد و مؤمن غیرت میبرد غیرت خدا اینست كه مؤمن مرتكب کاری شود كه خدا حرام کرده است.

765-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْبَلُ الصَّدَقَةَ وَيَأْخُذُهَا بِيَمِينِهِ فَيُرِيهَا لِأَحَدِكُمْ كَمَا يُرِيَّي أَحَدَكُمْ مَهْرَهُ، حَتَّىٰ إِنَّ اللَّقْمَةَ تَصِيرُ مِثْلَ أَحَدٍ.

خداوند صدقه را میپذیرد و آن را بدست راست خود میگیرد و برای شما بزرگ میکند همچنان که کره اسب خود را بزرگ میکنید تا آنجا که يك لقمه باندازه کوه احد شود.

766-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْرُغِرْ.

خداوند تا دم واپسین توبه بنده را را میپذیرد.

767-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَنَا ثَالِثُ الشَّرِيكِينَ مَا لَمْ يَخُنْ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَإِذَا خَانَهُ خَرَجْتَ مِنْ بَيْنَهُمَا.

خداوند گوید تا هنگامی که یکی از دو شریک با دیگری خیانت نکند من سومی آنها هستم و همین که خیانت بمیان آمد من از میان آنها میروم.

768-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَنَا مَعَ عَبْدِي مَا ذَكَرَنِي وَتَحَرَّكَ بِي شَفْتَاهُ.

خداوند گوید تا هنگامی که بنده ام مرا یاد میکند و لبهایش بنام من میجنبد با او هستم.

769-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَنَا خَيْرُ قَسِيمٍ لِمَنْ أَشْرَكَ بِي مِنْ أَشْرِكٍ بِي شَيْئًا فَإِنَّ عَمَلَهُ قَلِيلٌ 770 وَكَثِيرُهُ لَشَرِيكِهِ الَّذِي أَشْرَكَ بِي، أَنَا عَنْهُ غَنِيٌّ.

خداوند گوید من عمل کسی را که برای من شریک قرار می دهد خوب تقسیم میکنم هر که چیزی را با من شریک کند عمل

او از کم و زیاد متعلق بشریکست و من از آن بی نیازم.

771-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عِبْدِي بِي إِخَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا.

خداوند گوید من ناظر گمان بنده خویشم اگر گمان خوب بمن برد خوبی بیند و اگر گمان بد برد بدی بیند.

772-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّ الصَّوْمَ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ إِنَّ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَيْنِ، إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ وَإِذَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى فَرِحَ.

خداوند گوید روزه برای من است و من پاداش آن را میدهم روزه دارد و خوشحالی دارد، وقتی افطار کند خوشحال می شود و همین که خدا را دیدار کند و او را پاداش دهد باز خوشحال می شود.

773-: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ النَّارِ عَذَابًا لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ قَالَ نَعَمْ فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صَلْبِ آدَمَ أَنْ لَا تَشْرِكَ بِي شَيْئًا فَأَبَيْتَ إِلَّا الشَّرْكَ.

خداوند بآن که از همه اهل جهنم عذابش آسان تر است گوید اگر همه دنیا مال تو بود میدادی که از عذاب رها شوی؟.. گوید بله خدا گوید هنگامی که در پشت آدم بودی از تو چیزی خواستم که از این آسان تر بود از تو خواستم کسی را با من شریک نسازی و دریغ کردی.

774-: إنَّ الله تعالى يقول يا ابن آدم تقرِّع لعبادتي إِملاء صدرك غنى و أسدِّ فقرك و إلاَّ تفعل ملأت يديك شغلا و لم أسدِّ فقرك.

خداوند گوید آدمیزاد وقت خود را صرف عبادت من کن تا سینه‌ ترا از بی نیازی پر کنم و فقر را از تو دور سازم و اگر چنین نکنی ترا سخت بدنیا مشغول سازم و فقر را از تو دور نکنم.

775-: إنَّ الله تعالى يقول يوم القيامة يا ابن آدم مرضت فلم تعدني، قال يا ربِّ كيف أعودك و أنت ربِّ العالمين؟ قال أما علمت أنَّ عبدي فلانا مرض فلم تعده؟ أما علمت أنَّك لو عدته لوجدتني عنده؟ يا ابن آدم استطعمتك فلم تطعمني فقال يا ربِّ و كيف أطعمك و أنت ربِّ العالمين؟ قال أما علمت أنَّه استطعمك عبدي فلان فلم تطعمه؟ أما علمت أنَّك لو أطعمته لوجدت ذلك عندي؟ يا ابن آدم استسقيتك فلم تسقني قال يا ربِّ كيف أسقيك و أنت ربِّ العالمين؟ قال استسقاك عبدي فلان فلم تسقه أما إنَّك لو سقيته لوجدت ذلك عندي.

خداوند روز رستاخیز گوید آدمیزاد! بیمار شدم مرا عیادت نکردی، گوید خدایا چگونه ترا که پروردگار جهانیانی عیادت کنم گوید مگر نمی دانی که فلان بنده من بیمار بود و او را عیادت نکردی مگر نمی دانی که اگر او را عیادت میکردی مرا پیش او می یافتی؟... آدمیزاد! من از تو غذا خواستم بمن غذا ندادی! گوید پروردگارا چگونه ترا که پروردگار جهانیانی غذا دهم؟ گوید مگر نمی دانی که فلان بنده من از تو غذا خواست و باو غذا ندادی! مگر نمی دانی که اگر او را غذا می دادی اکنون پاداش آن را پیش من مییافتی آدمیزاد از تو آب خواستم بمن

آب ندادی! گوید چگونه ترا که پروردگار جهانیانی آب بدهم؟ گوید فلان بنده من از تو آب خواست باو آب ندادی اگر باو آب داده بودی اکنون پاداش آن را پیش من می یافتی.

776:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمُتَوَكِّلِ وَيَنْزِلُ الصَّبْرَ عَلَى قَدْرِ الْبَلَاءِ.

خداوند کمک را بقدر احتیاج نازل میسازد و صبر را باندازه بلا می دهد.

777:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْهَأكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ.

خداوند نهی کرده که پدران خود قسم بخورید.

778:- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُوَصِّيكُمْ بِأُمَّهَاتِكُمْ ثَلَاثًا، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُوَصِّيكُمْ بِآبَائِكُمْ مَرَّتَيْنِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُوَصِّيكُمْ بِالْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ.

خداوند شما را در باره مادرانتان سه بار سفارش میکند خداوند شما را در باره پدرانتان دو بار سفارش میکند خداوند شما را در باره نزدیکان بترتیب سفارش می کند.

ص: 312

779-: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُوَصِّيكُمْ بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّهِنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَخَالَاتِكُمْ.

خداوند شما را در باره زنان به نیکی سفارش میکند، زیرا زنهای مادران و دختران و خاله های شما هستند.

780-: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ.

خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.

781-: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِائَةَ رَحْمَةٍ كُلَّ رَحْمَةٍ طَبَاقٌ مَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَجَعَلَ مِنْهَا فِي الْأَرْضِ رَحْمَةً فَبِهَا تَعَطَّفُ الْوَالِدَةُ عَلَى وَلَدِهَا وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَأَخَّرَ تَسْعًا وَتَسْعِينَ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْمَلَهَا بِهَذِهِ الرَّحْمَةِ.

خداوند روزی که آسمانها و زمین را آفرید صد رحمت بیافرید که هر يك از آنها میان زمین و آسمان را پر میکند و یکی را در زمین قرار داد که بوسیله آن مادر بفرزند مهربانست و وحش و طیر بیکدیگر مأنوسند و نود و نه رحمت را نگه داشته و همین که روز قیامت شود این يك رحمت را نیز بر آن بیفزاید.

782-: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّ الْكُذْبِ فِي الصَّلَاحِ وَأَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفَسَادِ.

خداوند دروغ مصلحت آمیز را دوست دارد و از راست فساد انگیز بیزار است.

783-: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدًا، وَلِيَنْظُرْ مَا يَقُولُ.

خداوند ناظر زبان هر گوینده ایست بنده باید از خدا بترسد و ببیند چه میگوید.

784-: إِنَّ اللَّهَ لَا يُؤَاخِذُ الْمُرَّاحَ الصَّادِقَ فِي مَزَاحِهِ.

خداوند شوخی را که در شوخی خود راستگو باشد مؤاخذه نمیکند.

785-: إِنَّ اللَّهَ لَا يَرْحَمُ مَنْ عْبَادَهُ إِلَّا الرَّحْمَاءُ.

خداوند فقط ببندگان رحیم خود رحم میکند.

886-: إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ عَمَلَ عَبْدٍ حَتَّى يَرْضَى قَوْلَهُ.

خداوند عمل بنده را نمیپذیرد مگر آنکه از گفتار وی خشنود باشد.

787-: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَضَعْ دَاءً إِلَّا وَضَعَ لَهُ شِفَاءً.

خدا دردی پدید نیاورده جز آنکه علاجی برای آن قرار داده است.

788-: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِلْ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً إِلَّا الْهَرَمَ.

خداوند دردی پدید نیاورده جز آنکه علاجی برای آن قرار داده بجز پیری.

789-: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِلْ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً عِلْمُهُ مِنْ عِلْمِهِ وَجِهْلُهُ مِنْ جِهْلِهِ، إِلَّا السَّامَ وَهُوَ الْمَوْتُ.

خداوند دردی پدید نیاورده جز اینکه دوائی برای آن فرستاده هر که آن را بداند بداند و هر که نداند نداند بجز مرگ.

790-: إِنَّ اللَّهَ لِيدْرءُ بِالصَّدَقَةِ سَبْعِينَ مِئْتَةً مِنَ السَّوِّءِ.

خداوند بوسیله صدقه هفتاد قسم مرگ بد را دفع میکند.

791-: إِنَّ اللَّهَ لِيرِضَىٰ عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فِيحَمِدُهُ عَلَيْهَا أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فِيحَمِدُهُ عَلَيْهَا.

خداوند از بنده خشنود می شود باینکه غذا بخورد و خدا را سپاس گزارد، یا آب بیاشامد و خدا را سپاس گزارد.

792-: إِنَّ اللَّهَ لِيُوَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ.

خداوند این دین را بمرد بدکار یاری میکند.

793-: إِنَّ اللَّهَ لِيَتَلِيَّ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالسَّقَمِ حَتَّىٰ يَكْفُرَ عَنْهُ كُلَّ ذَنْبٍ.

خداوند بنده مؤمن خود را بمرض مبتلا می کند تا همه گناهان او بریزد.

794-: إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ السَّائِلَ الْمَلْحَفَ.

خداوند گدای سمج را دشمن دارد.

795-: إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الشَّيْخَ الزَّانِيَّ وَالْغَنِيِّ الظَّلُومَ وَالْفَقِيرَ الْمُخْتَالَ.

خداوند پیر زناکار و ثروتمند ستمکار و فقیر متکبر را دشمن دارد.



796-: إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ كُلَّ عَالِمٍ بِالْدُّنْيَا جَاهِلٍ بِالْآخِرَةِ.

خداوند هر کس را که بکار دنیا دانا و در کار آخرت نادان است دشمن دارد.

797-: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدِهِ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ وَيَبْغِضُ الْبُؤْسَ وَالتَّبَاؤُسَ.

خدا دوست دارد که وقتی به کسی نعمت داد اثر نعمتش بر او آشکار دیده شود و از فقر و اظهار فقر بیزار است.

798-: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَبْرَارَ الْأَخْفِيَاءَ الْأَتْقِيَاءَ.

خدا نیکوکاران گمنام پرهیز کار را دوست دارد.

799-: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْبَصَرَ النَّاقِدَ النَّافِذَ عِنْدَ مَجِيءِ الشَّهَوَاتِ وَالْكَامِلَ عِنْدَ نَزُولِ الشَّبَهَاتِ يُحِبُّ السَّمَّاحَةَ وَ لَوْ عَلَى تَمْرَةٍ وَيُحِبُّ الشَّجَاعَةَ وَ لَوْ عَلَى قَتْلِ حَيَّةٍ.

خداوند چشمی را که بهنگام شهوت باریک بین و پیش بین و بهنگام شبهه دقیق است دوست دارد و بخشش را اگر چه يك خرما باشد و شجاعت را اگر چه بکشتن ماری باشد دوست دارد.

800-: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ الَّذِي يَفْنِي شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

خداوند جوانی را که عمر خود را در عبادت خدا بسر میبرد دوست دارد.

801-: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَلْحِينَ فِي الدَّعَاءِ.

خداوند کسانی را که در کار دعا

اصرار میورزند دوست دارد.

802-: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رِخْصَتَهُ كَمَا يُحِبُّ أَنْ تُتْرَكَ مَعْصِيَتُهُ.

خداوند دوست دارد کارهایی را که روا داشته انجام دهند چنان که دوست دارد از نافرمانی او چشم پوشند.

803-: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ.

خداوند دل غمگین را دوست دارد.

804-: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مُعَالِي الْأُمُورِ وَأَشْرَافَهَا وَيَكْرَهُ سُفْسَافَهَا.

خداوند چیزهای بلند و شریف را دوست دارد و از چیزهای پست بیزار است.

805-: إِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ نُورَ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاءِ.

خداوند دل‌های مرده را بنور حکمت حیات میبخشد چنان که زمین را بباران آسمان زنده می‌سازد.

806-: إِنَّ اللَّهَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْعَبْدِ أَنْ يَرْفَعَ إِلَيْهِ يَدَيْهِ فَيُرَدِّهُمَا خَائِبِينَ.

خداوند از بنده شرم دارد که دستهای خود را بسوی او بلند کند و آن را نومید باز گرداند.

807-: إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا عَلَى نِيَّةِ الْآخِرَةِ وَأَبَى أَنْ يُعْطِيَ الْآخِرَةَ عَلَى نِيَّةِ الدُّنْيَا.

خداوند دنیا را بنیت آخرت می‌دهد ولی آخرت را به نیت دنیا

نمی دهد.

808-: إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ لِلْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ فَلْيَغْرُ.

خداوند برای مسلمانان غیرت میبرد، آن ها نیز باید غیرت ببرند.

809-: إِنَّ اللَّهَ يَنْهَيْكُمْ عَنْ قِيلٍ وَقَالَ.

خداوند شما را از گفتگوهای بیهوده نهی کرده است.

810-: إِنَّ الَّذِي يَأْكُلُ أَوْ يَشْرَبُ فِي آتِيَةِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ إِثْمًا يَجْرُجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ.

کسی که در ظرف نقره و طلا میخورد و می آشامد آتش جهنم را در شکم خود فرو میبرد.

811-: إِنَّ الَّذِي يَجْزُ الثَّوْبَ خِيَلًا لَا يَنْظُرُ اللَّهَ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

کسی که از روی تکبر جامه خود را میکشد خدا روز رستاخیز بدو نمینگرد.

812-: إِنَّ الْمَاءَ طَهُورٌ لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ.

آب پاکست و چیزی آن را نجس نمیکند.

813-: إِنَّ الْمَاءَ لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَلَبَ عَلَيْهِ رِيحُهُ وَطَعْمُهُ وَلَوْنُهُ.

آب را چیزی نجس نمیکند جز آنچه بو و مزه و رنگ آن را تغییر دهد.

ص: 318

814-: إنّ المؤمن ليدرك بحسن الخلق درجة القائم الصّائم.

مؤمن بوسیله خوش خلقی به مقام نماز شب گزار و روزه دار میرسد.

815-: إنّ المؤمن من عباد الله لا يحيف على من يبغض ولا يائثم فيمن يحب ولا يضيع ما- استودع ولا يحسد ولا يطعن ولا يلعن و يعترف بالحقّ و إن لم يشهد عليه و لا يتناز باللقاب في الصّلوة متخشعا إلى الزّكاة مسرعا في الزّلازل وقورا في الرّخاء شكورا قانعا بالذّي له لا يدعي ما ليس له و لا يغلبه الشّحّ عن معروف یریده، يخالط النّاس كي يعلم و يناطق النّاس كي يفهم و إن ظلم و بغي عليه صبر حتّى يكون الرّحمن هو الذّي ينتصر له.

بنده مؤمن بر دشمنان ستم نمی کند و برای رعایت دوستان مرتکب گناه نمیشود. امانت را تلف نمی کند. حسود و بدگو و لعنتگر نیست حق را میگوید اگر چه از او شهادت نخواهند. لقبهای بی جا به کار نمیبرد. در نماز خاشع است و در کار زکاة سریع است. در مصیبت موقر و بهنگام نعمت شاکر است بدان چه دارد قانع است و آنچه ندارد نمی جوید بخل او را از کار نیک باز نمی دارد با مردم آمیزش میکند تا چیز یاد گیرد و با آن ها گفتگو میکند تا چیز بفهمد اگر ستمی دید و بر او تجاوزی شد صبر میکند تا خداوند ستم را از او دفع کند.

ص: 319

816-: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُوَجِّرُ فِي نَفَقَتِهِ كُلِّهَا إِلَّا شَيْئًا جَعَلَهُ فِي التُّرَابِ أَوْ الْبِنَاءِ.

مؤمن از مخارج خود ثواب میبرد جز آنچه بخاک سپارد یا ساختمان کند.

817-: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْضِي شَيْطَانَهُ كَمَا يَنْضِي أَحَدَكُمْ بَعِيرَهُ فِي السَّفَرِ.

مؤمن شیطان خود را لاغر می کند چنان که یکی از شما اشتر خود را در سفر لاغر میکند.

818-: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ.

مؤمن با شمشیر و زبان خود جهاد میکند.

819-: إِنَّ الْمُتَحَاتِّينَ فِي اللَّهِ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ.

آن ها که در راه خدا دوستی میکنند در سایه عرش جای دارند.

820-: إِنَّ الْمَرْءَ كَثِيرَ بَأْخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ.

انسان با برادر و عموزاده خود بسیار می شود.

821-: إِنَّ الْمَرْأَةَ تَقْبَلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَ تَدْبُرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ فَإِذَا رَأَى أَحَدَكُمْ امْرَأَةً فَأَعْجَبْتَهُ فَلَیَأْتِ أَهْلَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ.

زن بصورت شیطان می آید و بصورت شیطان می رود وقتی یکی از شما زنی دید که ویرا بشگفت آورد پیش همسر خود رود زیرا بدین وسیله

آنچه در دل دارد از میان می‌رود.

822-: إِنَّ الْمَرْأَةَ تَنْكِحُ لِدِينِهَا وَمَالِهَا وَجَمَالَهَا فَعَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبُّتِ يَدَاكَ.

زن برای دین و مال و جمالش گیرند زن دین دار بجوئید.

823-: إِنَّ الْمَرْءَ بَيْنَ يَوْمَيْنِ يَوْمٌ قَدْ مَضَى أَحْصِي فِيهِ عَمَلَهُ فَخْتَمَ عَلَيْهِ وَ يَوْمٌ قَدْ بَقِيَ فَلَا يَدْرِي لَعَلَّهُ لَا يَصِلُ إِلَيْهِ.

انسان میان دو روز است روزی که گذشته و اعمالش بحساب آمده و مختوم گشته و روزی که باقی مانده ولی چه می داند شاید بآن روز نرسد.

824-: إِنَّ الْمَرْأَةَ خَلَقَتْ مِنْ ضَلَعٍ لَنْ تَسْتَقِيمَ لَكَ عَلَى طَرِيقَةٍ فَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَبِهَا عَوْجٌ وَإِنْ ذَهَبَتْ تَقِيمُهَا كَسْرَتُهَا وَ كَسْرُهَا طَلَاقُهَا.

زن از دنده ای خلق شده که به هیچ وجه راستی پذیر نیست اگر با کجی او بسازی ساخته ای و اگر خواهی براستیش باز آری او را میشکنی و شکستش طلاق دادن است.

825-: إِنَّ الْمَرْأَةَ خَلَقَتْ مِنْ ضَلَعٍ وَإِنَّكَ إِنْ تَرَدَدْتَ إِقَامَةَ الضَّلَعِ تَكْسِرُهَا فَدَارَهَا تَعَشُّ بِهَا.

زن از دنده ای خلق شده اگر بخواهی دنده را راست کنی آن را میشکنی پس با او مدارا کن که با

او زندگی کنی.

826-: إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا عَادَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ لَمْ يَزَلْ فِي مَخْرَفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَ.

مسلمان وقتی بعبادت برادر مسلمان خود می‌رود تا هنگامی که که باز گردد در بهشت قدم می‌زند.

827-: إِنَّ الْمُصَلِّيَّ لَيَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ وَإِنَّهُ مِنْ يَدِهِ قَرَعُ الْبَابِ يَوْشِكُ أَنْ يَفْتَحَ لَهُ.

نمازگزار در خداوند را می‌کوبد و هر که پیوسته دری را بکوبد عاقبت بروی او باز می‌شود.

828-: إِنَّ الْمَظْلُومِينَ هُمُ الْمَفْلُحُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ستم دیدگان در روز رستاخیز رستگارانند.

829-: إِنَّ الْمَقْسُطِينَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الرَّحْمَنِ وَكُلُّتا يَدِيهِ يَمِينٍ، الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وَلَّوْا.

دادگران روز رستاخیز در پیشگاه خدا بر منبرهای نورند که طرف راست وی جای دارند و هر دو دست خدا راست است دادگران کسانی هستند که در حکم خود و در باره کسان و زیر دستان خود بداد رفتار میکنند.

830-: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا يَطْلُبُ.

فرشتگان بالهای خود را برای طالب علم پهن میکنند زیرا از آنچه می‌جوید رضایت دارند.

831-: إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا دُفِنَ سَمِعَ خَفَقَ نَعَالِهِمْ إِذَا وَلَّوْا عَنْهُ مَنْصُرْفِينَ.

وقتی مرده را بخاک سپارند، صدای کفش کسان را که از قبر وی باز میگردند خواهد شنید.

832-: إِنَّ الْمَيِّتَ يَعْرِفُ مَنْ يَحْمِلُهُ وَ مَنْ يَغْسِلُهُ وَ مَنْ يَدْلِيهِ فِي قَبْرِهِ.

مرده کسی را که بلندش کند و کسی را که غسلش دهد و کسی را که در قبرش نهد میشناسد.

833-: إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَيْهِ يَدِيهِ أَوْ شَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ.

وقتی مردم ستمگر را دیدند و او را از ستم باز نداشتند بیم آن می رود که خدا همه را بعد از خود مبتلا کند.

834-: إِنَّ النَّاسَ لَا يَرْفَعُونَ شَيْئًا إِلَّا وَضَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى.

مردم چیزی را برتری ندهند جز آنکه خدا آن را تنزل دهد.

835-: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَعْطُوا شَيْئًا خَيْرًا مِنْ خَلْقِ حَسَنٍ.

بمردم چیزی بهتر از اخلاق نیک نداده اند.

836-: إِنَّ الْوَدَّ يورثُ وَ الْعَدَاوَةَ تورثُ.

دوستی موروثی است و دشمنی موروثی است.

837-: إِنَّ الْوَلَدَ مَبْخَلَةٌ مَجْبُونَةٌ مَجْهَلَةٌ مَحْزَنَةٌ.

فرزند موجب بخل و ترس و



نادانی و غم است.

838-: إِنَّ أَنَسًا مِنْ أُمَّتِي يَسْتَفْقَهُونَ فِي الدِّينِ وَيَقْرءُونَ الْقُرْآنَ وَيَقُولُونَ: نَأْتِي الْإِمْرَاءَ فَنُصِيبُ مِنْ دَنِيَاهُمْ وَنَعْتَزِلُهُمْ بِدِينِنَا وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ، كَمَا لَا يَجْتَنِي مِنَ الْقِتَادِ إِلَّا الشُّوكُ، لَا يَجْتَنِي مِنْ قُرْبِهِمْ إِلَّا خَطَايَا.

کسانی از امت من در کار دین دانش جویند و قرآن خوانند و گویند پیش امیران رویم و از مقامشان بهره گیریم و دین خود را از آن ها برکنار نگه داریم ولی چنین چیزی نمی شود همان طور که از درخت قتاد جز خار نمی توان چید از نزدیکی امیران نیز جز گناه بهره نمیتوان برد.

839-: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لِيَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغَرْفِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا تَرَاءَوْنَ الْكَوَاكِبَ فِي السَّمَاءِ.

اهل بهشت صاحبان غرفه های بالا را چنان می بینند که شما ستارگان آسمان را میبینید.

840-: إِنَّ أَهْلَ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيَا هُمُ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ وَإِنَّ أَهْلَ الْمُنْكَرِ فِي الدُّنْيَا هُمُ أَهْلُ الْمُنْكَرِ فِي الْآخِرَةِ وَإِنَّ أَوَّلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دَخُولًا هُمُ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ.

نیکوکاران این جهان نیکوکاران آن جهانند و بدکاران این جهان بدکاران آن جهانند و نیکوکاران پیش از همه مردم بهشت درمی آیند.

ص: 324

841-: إِنَّ أَهْلَ الشَّيْبِ فِي الدُّنْيَا هُمُ أَهْلُ الْجُوعِ غَدًا فِي الْآخِرَةِ.

سیران این جهان گرسنگان آن جهانند.

842-: إِنَّ أَوْثَقَ عَرَى الْإِسْلَامِ أَنْ تَحَبَّ فِي اللَّهِ وَتَبْغُضَ فِي اللَّهِ.

محکمترین دستاویزهای اسلام این است که کسیرا برای خدا دوست داری و کسیرا برای خدا دشمن داری.

843-: إِنَّ أَوَّلَ مَا يُجَازَى بِهِ الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ أَنْ يُغْفَرَ لْجَمِيعٍ مِنْ تَبِعِ جَنَازَتِهِ.

نخستین پاداشی که پس از مرگ بمؤمن می دهند اینست که همه کسانی که دنبال جنازه او رفته اند آمرزیده شوند.

844-: إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَّابِينَ فَاحْذَرُوهُمْ.

پیش از رستاخیز دروغگویان پدیدار میشوند از آن ها حذر کنید.

845-: إِنَّ حَسْنَ الْخَلْقِ لِيَذِيبُ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَذِيبُ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ.

خوش اخلاقی گناه را محو میکند چنان که آفتاب یخ را آب می کند.

846-: إِنَّ حَسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ مِنْ حَسَنِ عِبَادَةِ اللَّهِ.

گمان خوب بخدا داشتن از خوب عبادت کردن اوست.

ص: 325

847-: إِنَّ حَسَنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ.

رعایت پیمان از لوازم ایمان است.

848-: إِنَّ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرْفَعَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ.

بر خدا لازم است که چیزی از دنیا را بالا نبرد جز اینکه آن را تنزل دهد.

849-: إِنَّ حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَتَوَجَّعَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ كَمَا يَأَلَمُ الْجَسَدُ الرَّأْسَ.

مؤمنان باید از رنج يك ديگر متألم شوند چنان که تن از رنج سر متأثر می شود.

850-: إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ الْمُؤَفِّونَ الْمُطِيبُونَ.

بهترین بندگان خدا آن ها هستند که بوعده وفا کنند و بوی خوش بکار برند.

851-: إِنَّ رَبَّكَ يُحِبُّ الْمُحَامِدَ.

خدای تو ستایش را دوست دارد.

852-: إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ يَكُونَ نَطْقِي ذِكْرًا وَنَظْرِي عِبْرًا.

پروردگارم بمن فرمان داده که سخنم ذکر باشد و نظرم مایه عبرت.

853-: إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفْثَ فِي رُوعِي أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ أَجْلَهَا وَتَسْتَوْعِبَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ وَ لَا يَحْمِلَنَّ

أَحَدُكُمْ اسْتِبْطَاءَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يِنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ.

روح القدس این پندار را در خاطر من انداخت که هیچ کس نمی میرد جز آنکه روزش بپایان برسد و روزی خود را تمام کند پس از

خدا بترسید و در طلب معتدل باشید و اگر روزی یکی از شما دیر رسید آن را بوسیلهٔ معصیت خدا نجوید زیرا آنچه پیش خداست جز بوسیلهٔ اطاعت او بدست نمی آید.

854-: إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ.

بدتر از همهٔ مردم پیش خدا روز قیامت کسی است که مردم از شر او بترسند.

855-: إِنَّ شَرَّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ فَرَّقَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فَحْشِهِ.

بدتر از همهٔ مردم پیش خدا روز قیامت کسی است که مردم از بیم بد زبانش از او حذر کنند.

856-: إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى صَاحِبِهِ حَتَّى يَقْضِيَهُ.

طلبکار بر قرض دار تسلط دارد تا هنگامی که قرض خود را پردازد.

857-: إِنَّ صَاحِبَ الْمَكْسِ فِي النَّارِ.

راهدار در جهنم است.

ص: 327

858-: إِنَّ صَدَقَةَ السَّرِّ تَطْفِي غَضَبَ الرَّبِّ وَإِنَّ صَلَاةَ الرَّحْمِ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَإِنَّ صِنَاعَةَ الْمَعْرُوفِ تَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ.

صدقه نهران خشم خدا را فرو مینشانند و نیکی با خویشاوندان عمر را افزون میکند و کارهای نیک از مرگهای بد جلوگیری میکند.

859-: إِنَّ عَذَابَ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَعَلَ فِي دُنْيَاهَا.

عذاب این امت را در دنیا قرار داده اند.

860-: إِنَّ عُلَمَاءًا لَا يَنْتَفِعُ مِنْهُ لَكِنَّا لَا يَنْفِقُ مِنْهُ.

دانشی که از آن سود نبرند مثل گنجی است که از آن خرج نکنند.

861-: إِنَّ غَلَاءَ أَسْعَارِكُمْ وَرِخْصَهَا بِيَدِ اللَّهِ.

گرانی و ارزانی قیمت‌های شما بدست خداست.

862-: إِنَّ فِي الْجَسَدِ مَضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ.

در تن پاره گوشتی است که وقتی بصلاح گراید تمام تن بصلاح آید و وقتی فاسد شود همه تن فاسد شود و آن قلبست.

863-: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا يُقَالُ لَهُ بَيْتُ الْأَسْخِيَاءِ.

در بهشت خانه ای هست که آن را خانه سخاوتمندان نامند.

864-: إنّ في الجنة دارا يقال لها دار الفرح لا يدخلها إلا من فرّح يتامى المؤمنين.

در بهشت خانه ای هست که آن را خانه خوشحالی نامند و جز کسانی که یتیمان مؤمنان را خوشحال کرده باشند، وارد آن نمیشوند.

865-: إنّ في الجنة درجة لا ينالها إلا أصحاب الهموم.

در بهشت درجه ای هست که جز غم دیدگان بدان نمیرسند.

866-: إنّ في الجنة لسوقا ما فيها شراء و لا بيع إلا الصّور من الرّجال و النّساء فإذا اشتهى الرّجل صورة دخل فيها.

در بهشت بازاری هست که در آن جا چیزی برای خرید و فروش نیست جز تصویر مردان و زنان و وقتی کسی تصویری را پسندد مانند آن می شود.

867-: إنّ في الجنة مائة درجة لو أنّ العالمين اجتمعوا في إحداهنّ لو سعتهم.

در بهشت صد درجه هست که اگر جهانیان در یکی از آن ها مجتمع شوند در آن جای گیرند.

868-: إنّ في الجنة ما لا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب أحد.

در بهشت چیزها هست که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در خاطر کسی گذشته است.

869-: إنّ في الحجج شفاء.

حجامت مایه شفاست.

870-: إنَّ في المال حقًّا سوى الزَّكاة.

در مال بجز زکاة حقی هست.

871-: إنَّ في المعاريض لمندوحة عن الكذب.

سخنان گوشه دار وسیلهٔ رهایی از دروغ است.

872-: إنَّ قلب ابن آدم مثل العصفور ينقلب في اليوم سبع مرّات.

دل آدمیزاد چون گنجشک است و هر روز هفت بار دگرگون می شود.

873-: إنَّ قليل العمل مع العلم كثير و كثير العمل مع الجهل قليل.

کار اندک که با بصیرت و دانش انجام گیرد بسیار است و کار بسیار که با نادانی صورت پذیرد اندکست.

874-: إنَّ كذبا علي ليس ككذب علي أحد فمن كذب علي متعمدا فليتبوء مقعده من النار.

دروغ بستن بر من مثل دروغ بستن بر دیگری نیست هر که بعمد بر من دروغ بندد در آتش جای گیرد.

875-: إنَّك إن تترك أولادك أغنياء خير من أن تتركهم عالة.

اگر پس از تو اطفالت بی نیاز باشند بهتر است که محتاج باشند.

876-: إِنَّكَ لَا تَدْعُ شَيْئًا اتَّقَا اللَّهَ إِلَّا أَعْطَاكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهُ.

اگر از ترس خدا از چیزی درگذری خداوند بهتر از آن را بتو خواهد داد.

877-: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ سَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ.

مال شما بهمه مردم نمی رسد پس با اخلاق خود همه را خرسند کنید.

878-: إِنَّ لِلتَّوْبَةِ بَابًا عَرِضٌ مَا بَيْنَ مِصْرَاعَيْهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا يَغْلُقُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا.

توبه دری دارد که پهنای آن مانند وسعت مشرق و مغرب است و تا خورشید از مغرب طلوع نکند بسته نمیشود.

879-: إِنَّ لْجَهَنَّمَ بَابًا لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا مَنْ شَفِيَ غَيْظُهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ.

جهنم دروازه ای دارد که فقط کسانی که خشم خود را بگناه خدا فرو نشانده باشند از آن داخل میشوند.

880-: إِنَّ لْجَوَابِ الْكِتَابِ حَقًّا كَرَدَ السَّلَامِ.

جواب نامه مانند جواب سلام لازم است.

881-: إِنَّ لِلزَّوْجِ مِنَ الْمَرْأَةِ لَشُعْبَةً مَا هِيَ لِشَيْءٍ.

شوهر در پیش زن مقامی دارد که هیچ چیز ندارد.

ص: 331



882-: إِنَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَالِي وَفُخُوحًا وَإِنَّ مِنْ مَصَالِيهِ وَفُخُوحِهِ الْبَطْرُ بِنِعْمِ اللَّهِ تَعَالَى وَالفَخْرُ بِعِطَاءِ اللَّهِ وَالكِبْرُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ وَ اتِّبَاعُ الْهَوَى فِي غَيْرِ ذَاتِ اللَّهِ.

شیطان دامها و تله ها دارد و از جمله دامها و تله های وی اینست که از نعمتهای خدا مغرور شوند و به بخششهای او تفاخر کنند و با بندگان خدا تکبر کنند و خود در کار وی پیر و هوس شوند.

883-: إِنَّ لِلشَّيْطَانِ لِمَّةَ بَابِنِ آدَمَ وَ لِلْمَلِكِ لِمَّةَ فَأَمَّا لِمَّةُ الشَّيْطَانِ فإِيعَادُ الشَّرِّ وَ تَكْذِيبُ الْحَقِّ وَ أَمَّا لِمَّةُ الْمَلِكِ فإِيعَادُ الْخَيْرِ وَ تَصْدِيقُ الْحَقِّ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنْ وَجَدَ الْآخِرَى فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ.

شیطان بآدمیزاد نزدیکی ای دارد و خداوند نزدیکی ای، نزدیکی شیطان وعده به بدی و تکذیب حق است و نزدیکی خداوند وعده بنیکی و تصدیق حق است هر که چنین حالی در خود یافت بداند که از جانب خداوند است و او را سپاس گزارد و هر که حال دیگر را در خود یافت از شیطان بخدا پناه ببرد.

884-: إِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا.

آنکه حق دارد گفتاری مؤثر دارد.

885-: إِنَّ لِلطَّاعِمِ الشَّاكِرِ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا لِلصَّائِمِ الصَّابِرِ.

پاداش آنکه غذا میخورد و شکر میگذارد مانند روزه دار صبور است.

886-: إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةٌ وَإِنَّ فِتْنَةَ أُمَّتِي الْمَالُ.

هر امتی را بلیه ای هست و بلیه امت من مال است.

887-: إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خَلْقًا وَإِنَّ خَلْقَ هَذَا الدِّينِ الْحَيَاءُ.

هر دینی خوی خاص دارد و خوی دین ما حیاست.

888-: إِنَّ لِكُلِّ سَاعٍ غَايَةً وَغَايَةَ ابْنِ آدَمَ الْمَوْتُ فَعَلَيْكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَسْهَلُكُمْ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ.

هر رهسپاری مقصدی دارد و مقصد آدمیزاد مرگ است از یاد خدا غافل مشوید که یاد خدا کارها را آسان و شما را بآن جهان راغب می کند.

889-: إِنَّ لِكُلِّ شَجَرَةٍ ثَمْرَةً وَثَمْرَةَ الْقَلْبِ الْوَلَدُ.

هر درختی میوه ای دارد و میوه دل فرزند است.

890-: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَعَامَةً وَدَعَامَةَ هَذَا الدِّينِ الْفَقْهُ وَلَفْقِيهِ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.

هر چیزی اساسی دارد و اساس این دین دانش است و یک دانشمند برای شیطان از هزار عابد بدتر است.

891-: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدَنًا وَمَعْدَنَ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ.

هر چیزی معدنی دارد و معدن پرهیزکاری دل عارفانست.

892-: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةً وَ مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيَخْطِئَهُ وَ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيَصِيبِهِ.

هر چیزی حقیقتی دارد و بنده بحقیقت ایمان نمیرسد مگر اینکه بداند که هر چه باورسیده ممکن نبود نرسد و هر چه بدو نرسیده ممکن نبود برسد.

893-: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَقْوَامًا يَخْتَصُّهُمْ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ وَ يَقْرَأُ فِيهِمْ مَا بَدَّلُوهُمَا فَإِذَا مَنَعُوا نَزَعَهَا مِنْهُمْ فَحَوَّلَهَا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ.

خداوند را گروههاست که نعمتهای خویش خاص ایشان کند تا بندگان را منتفع کنند و مادام که دهش کنند نعمت را بنزد ایشان نگهدارد و چون امساک کنند از آنها بگیرد و بدیگران دهد.

894-: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِبَادًا اخْتَصَّاهُمْ بِحَوَائِجِ النَّاسِ، يَفْزَعُ النَّاسَ إِلَيْهِمْ فِي حَوَائِجِهِمْ أَوْلَئِكَ الْأَمْنُونَ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ.

خداوند را بندگانست که خاص حوائج مردمان کرده است و کسان در حوائج خویش بایشان پناه برند آنها از عذاب خدا ایمنند.

895-: إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا خَلَقَهُمْ لِحَوَائِجِ النَّاسِ.

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ.

خداوند بندگان را دارد که آن ها را برای رفع حاجات مردم خلق کرده است.

خداوند بندگانی دارد که مردم را بفرست شناسند.

896-: إِنَّ لَّهٗ عِنْدَ أَقْوَامٍ نِعْمًا يَقرُّهَا عِنْدَهُمْ مَا دَامُوا فِي حَوَائِجِ النَّاسِ مَا لَمْ يَمَلُّوا فَإِذَا مَلُّوا نَقَلَهَا اللَّهُ إِلَىٰ غَيْرِهِمْ.

خداوند پیش بعضی مردم نعمت هائی دارد که تا وقتی از انجام حوائج مردم باز نمیمانند نعمت خود را پیش آنها نگاه میدارد و همین که از این کار باز ماندند نعمت را به اشخاص دیگر منتقل میکند.

897-: إِنَّ لَّهٗ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ تَنطِقُ عَلَىٰ أَلْسِنَةِ بَنِي آدَمَ بِمَا فِي الْمَرْءِ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ.

خداوند در زمین فرشتگانی دارد که بزبان آدمیزادگان سخن می گویند و از بد و نیک کسان خبر دهند.

898-: إِنَّ لَّهٗ مَلَكَ يَنَادِي عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ: يَا بَنِي آدَمَ قُومُوا إِلَىٰ نيرانِكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ فَأَطْفُؤُوهَا بِالصَّلَاةِ.

خداوند فرشته ای دارد که هنگام نماز بانگ میزند آدمیزاده گان برخیزید و آتشفهائی را که بر خویشتان افروخته اید بنماز خاموش کنید.

899-: إِنَّ مَا قَدَّرَ فِي الرَّحْمِ سَيَكُونُ.

آنچه در شکم مادر مقدر شده شدنی است.

900-: إنّ مثل الذي يعمل السيئات ثمّ يعمل الحسنات كمثّل رجل كانت عليه درع ضيقة قد خنقته ثمّ عمل حسنة فانفكّت حلقة ثمّ عمل أخرى فانفكّت الاخرى حتّى يخرج إلى الأرض.

آن کس که کارهای بد میکند سپس کارهای نیک میکند مانند مردیست که زره تنگ بتن دارد و نفس او را تنگ میکند، کار نیکی میکند و حلقه ای از آن گشوده می شود سپس کار نیک دیگری می کند و حلقه دیگری گشوده می شود تا بزمین می افتد.

901-: إنّ مثل الذي يعود في عطيته كمثّل الكلب أكل حتّى إذا شبع قاء ثمّ عاد في قيئه ثمّ أكله.

آنکه بخشش خود را پس میگیرد مانند سگ است که بخورد و وقتی سیر شد قی کند و آنگاه به قی کرده خود باز گردد و آن را بخورد.

902-: إنّ محرّم الحلال كمحلّل الحرام.

آنکه حلال را حرام میکند مانند کسی است که حرام را حلال می کند.

903-: إنّ مطعم ابن آدم قد ضرب مثلاً للدنيا و إن قزحه و ملحه فانظر إلى ما يصير.

غذای آدمیزاد را نمونه دنیا قرار داده اند هر قدر آن را ادویه و نمک بزند بنگر آخر چه می شود.

904-: إنّ معافاة الله العبد في الدنيا أن يستر عليه سيئاته.

بخشش خداوند نسبت ببنده در این جهان اینست که گناهان او را مستور دارد.

905-: إِنَّ مَعْيَرَ الْخَلْقِ كَمَعْيَرَ الْخَلْقِ إِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَغْيِرَ خَلْقَهُ حَتَّى تَغْيِرَ خَلْقَهُ.

آنکه میخواهد سیرت را تغییر دهد مانند کسی است که میخواهد صورت را تغییر دهد اگر توانستی صورت را تغییر دهی سیرت را نیز تغییر توانی داد.

906-: إِنَّ مِمَّا يَلْحَقُ الْمُؤْمِنَ مِنْ عَمَلِهِ وَحَسَنَاتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ عِلْمًا نَشَرَهُ وَوَلَدًا صَالِحًا تَرَكَهُ وَمَصْحَفًا وَرَّثَهُ أَوْ مَسْجِدًا بَنَاهُ أَوْ بَيْتًا لِابْنِ السَّبِيلِ بَنَاهُ أَوْ نَهْرًا أَجْرَاهُ أَوْ صَدَقَةً أَخْرَجَهَا مِنْ مَالِهِ فِي صِحَّتِهِ وَحَيَاتِهِ تَلْحَقَهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ.

از جمله اعمال و نیکیهای مؤمن که بعد از مرگ بدو میرسد دانشی است که منتشر کرده باشد و فرزند پارسائست که بجا گذاشته باشد و قرآنی است که به ارث گذاشته باشد یا مسجدی که بنا کرده باشد یا خانه ای که برای کاروانیان پیا کرده باشد یا نهری که بکمک او جریان یافته باشد یا مالی که در دوران صحت و حیات از مال خویش جدا کرده باشد همه اینها پس از مرگ بدو میرسد.

907-: إِنَّ مَنْ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا.

هر کس از شما خوش خلق تر است پیش من محبوبتر است.

908-: إِنَّ مِنْ أَسْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَرْفَعَ الْعِلْمَ وَيُظْهِرَ الْجَهْلَ وَيَفْشُو الرِّزَا وَيَشْرَبَ الْخَمْرَ وَيَذْهَبَ الرِّجَالُ وَيَبْقَى النِّسَاءُ حَتَّى يَكُونَ لْخَمْسِينَ امْرَأَةً قِيمَ وَاحِدٍ.

از علائم رستاخیز آنست که دانش از میان بر خیزد و جهالت

آشکار شود و زنا رواج گیرد و شراب نوشند، مردان بروند و زنان بمانند تا حدی که پنجاه زن یکسر پرست داشته باشند.

909-: **إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْخَطَايَا مَنْ اقْتَطَعَ مَالَ امْرَأٍ مُسْلِمٍ بِغَيْرِ حَقٍّ وَإِنَّ مِنَ الْحَسَنَاتِ عِيَادَةَ الْمَرِيضِ.**

از گناهان بزرگ اینست که مال دیگری را بدون حق تصرف کنند و عیادت مریض از کارهای نیک است.

910-: **إِنَّ مِنْ أَكْمَلِ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا أَحْسَنَهُمْ خَلْقًا وَ أَلْطَفَهُمْ بِأَهْلِهِ.**

از همه مؤمنان ایمان آن کس کاملتر است که اخلاقش نیکتر است و با کسان خود بهتر رفتار میکند.

911-: **إِنَّ مِنْ تَمَامِ إِيْمَانِ الْعَبْدِ أَنْ يَسْتَشِي فِي كُلِّ حَدِيثِهِ.**

نشانه کمال ایمان مرد اینست که در همه سخن خود استثنائی بیاورد.

912-: **إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَطُولَ عَمْرُهُ وَيَرْزُقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ.**

از لوازم سعادت مرد اینست که زندگانی او دراز شود و خداوند توبه را نصیب وی کند.

915-: إنّ من شرّ النَّاس منزلة عند الله يوم القيامة عبداً أذهب آخرته بدنیا غیره.

بدترین مردم در نظر خدا روز رستاخیز بنده ایست که آخرت خود را برای دنیای دیگری از دست داده باشد.

916-: إنّ من البیان لسحرا و إنّ من الشعر لحکما و إنّ من القول عیا و إنّ من طلب العلم جهلا.

بعضی بیانها سحر است و بعضی شعرها حکمت است و بعضی سخن ها الکنی است و بعضی دانشجوئی ها جهالت است.

917-: إنّ من الذّنوب ذنوبا لا یکفّرها الصّلاة و لا الصّیام و لا الحجّ و لا العمرة، یکفّرها الهموم فی طلب المعیشة.

بعضی گناهان هست که نماز و روزه و حج و عمره آن را محو نمی کند فقط گرفتاری در طلب معاش آن را نابود میکند.

918-: إنّ من السّفرف أن تأکل کلّ ما اشتھیت.

یکی از اقسام اسراف اینست که هر چه میخواهی بخوری.

919-: إنّ من السنّة أن یخرج الرّجل مع ضیفه إلى باب الدّار.

خوبست که مرد با مهمان خود تا در خانه برود.



920-: إِنَّ مِنَ النَّاسِ نَاسًا مَفَاتِيحَ لِلْخَيْرِ مَغَالِيقَ لِلشَّرِّ وَإِنَّ مِنَ النَّاسِ نَاسًا مَفَاتِيحَ لِلشَّرِّ مَغَالِيقَ لِلْخَيْرِ فُطُوْبِي لِمَنْ جَعَلَ اللهُ مَفَاتِيحَ الْخَيْرِ عَلَى يَدَيْهِ وَوَيْلَ لِمَنْ جَعَلَ اللهُ مَفَاتِيحَ الشَّرِّ عَلَى يَدَيْهِ.

بعضی مردم کلید خیرند و قفل شر و بعضی دیگر کلید شرند و قفل خیر خوشا بحال آن کسی که خداوند کلید خیر را در دست او قرار داده و بدا بحال آن کس که خدا کلید شر را بدست او سپرده است.

921-: إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لَا تَرْضَى أَحَدًا بِسَخَطِ اللهِ وَلَا تَحْمَدُ أَحَدًا عَلَى مَا آتَاكَ اللهُ وَلَا تَذُمَّ أَحَدًا عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرَهُ حَرَصٌ حَرِيصٌ وَلَا يَصْرِفُهُ كِرَاهَةٌ كَارِهِ.

از لوازم ایمان اینست که برای خشنودی کسان خدا را خشمگین نسازی و بر نعمتی که خدا داده کسیرا سپاس نگذاری و برای آنچه خدا نداده کسی را مذمت نکنی که روزی به آز حریصان فزونی نگیرد و به تنفر کسان نقصان نپذیرد.

922-: إِنَّ مِثْلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ كَمِثْلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ يَهْتَدِي بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، فَإِذَا انْطَمَسَتِ النُّجُومُ أَوْشَكَ أَنْ تَضَلَّ الْهَدَاةَ.

دانشمندان در زمین مانند ستارگان آسمانند که در ظلمات خشکی و دریا بکمک آن راه جویند و همین که ستارگان نهان شدند

ممکن است ره یافتگان نیز گمراه شوند.

923-: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يَعْلَمَهُ الْكِتَابَةَ وَأَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَأَنْ يَزُوجَهُ إِذَا بَلَغَ.

از جمله حقوق فرزند بر پدر آنست که او را نوشتن آموزد و نام او را خوب انتخاب کند و هنگام بلوغ به او زن بدهد.

924-: إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ.

بعضی بندگان خدا هستند که اگر قسم خورند که خدا چنین میکند چنان خواهد کرد.

925-: إِنَّ مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ تَعَالَى يَغْضَبْ عَلَيْهِ.

هر که از خدا چیزی نخواهد خدا بر او خشمگین می شود.

926-: إِنَّ مِنْ مَعَادِنِ التَّقْوَى تَعَلَّمَكَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمْتَ عِلْمَ مَا لَمْ تَعْلَمْ وَالتَّقْصُ فِيمَا قَدْ عَلِمْتَ قَلَّةَ الزِّيَادَةِ فِيهِ وَإِنَّمَا يَزْهَدُ الرَّجُلُ فِي عِلْمٍ مَا لَمْ يَعْلَمْ قَلَّةَ الْإِنْتِفَاعِ بِمَا قَدْ عِلْمَ.

از جمله منابع پرهیزکاری این است که ندانسته ها را بیاموزی و بدانسته ها ضمیمه کنی، اگر افزایش دانش کم شود مایه نقصان آن می شود و کسی که از دانسته های خود کمتر سود برد، در آموختن ندانسته ها سستی میکند.

927-: إِنَّ مِنْ مَوْجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِدْخَالَ السَّرُورِ عَلَى أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ.

از جمله لوازم آمرزش اینست که برادر مؤمن خود را خرسند سازی.

928-: إِنَّ مِنْ مَوْجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ بَذْلَ السَّلَامِ وَحَسْنَ الْكَلَامِ.

از جمله لوازم آمرزش ادای سلام و نیکی کلام است.

929-: إِنَّ مِنْ يَمَنِ الْمَرْأَةِ تَيْسِيرَ خَطْبَتِهَا وَتَيْسِيرَ صِدَاقِهَا.

نشان میمنت زن اینست که خواستگاریش آسان و مهرش سبک باشد.

930-: إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءً مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَ لَوْ لَا أَنَّهَا أَطْفَأَتْ بِالْمَاءِ مَرَّتَيْنِ مَا انْتَفَعْتُمْ بِهَا وَإِنَّهَا لَتَدْعُوا اللَّهَ أَنْ لَا يَعِيدَهَا فِيهَا.

این آتش شما یکجزء از هفتاد جزء از آتش جهنم است و اگر دو بار آتش خاموش نشده بود از آن بهره مند نتوانستید شد آتش دنیا از خدا می خواهد که او را بجهنم باز نگرداند.

931-: إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغَلْ فِيهِ بَرْقٌ وَ لَا تَبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللَّهِ فَإِنَّ الْمُنْبِتَ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى.

این دین محکم است بملایمت در آن پیش برو و عبادت خدا را منفور خود مکن زیرا رهرو عجزول نه راهی سپرده و نه مرکوب خود را حفظ کرده است.

932-: إنّ هذا الدّينار و الدّرهم أهلکا من قبلکم و هما مهلکاکم.

این دینار و درهم پیشینیان شما را هلاک کرد و شما را نیز هلاک خواهد کرد.

933-: إنّ هذه الأخلاق من الله فمن أراد الله تعالى به خيراً منحه خلقاً حسناً و من أراد به سوء منحه خلقاً سيئاً.

این اخلاق از خداوند است و خدا برای هر که نیکی خواهد خلقی نکو بدو دهد و برای هر که بدی خواهد خلق بدی بدو دهد.

934-: إنّ هذه القلوب تصدأ كما يصدأ الحديد قيل فما جلاءها قال ذكر الموت و تلاوة القرآن.

دلها مانند آهن زنگ میزند گفتند صیقل آن چیست؟ گفت یاد مرگ و خواندن قرآن.

935-: إنّ هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها.

دلها مانند ظرف است و بهتر از همه دلیست که ظرفیت آن بیشتر است.

936-: إنّما الأمل رحمة من الله لا ممتي، لولا الأمل ما أرضعت أمّ ولدا و لا غرس غارس شجراً.

امید رحمت خدا برای امت من است اگر امید نبود مادری فرزند خود را شیر نمی داد و کسی درختی نمیکاشت.

937-: إثم الأعمال بالنيات و الخواتيم.

ارزش اعمال به نیت و سرانجام آنست.

938-: إثم الحلف حنث أو ندم.

نتیجه قسم شکستن است یا ندامت.

939-: إثم العلم بالتعلم و إثم الحلم بالتحلم و من يتحرر الخیر يعطه و من يتق الشر يوقه.

علم از تعلم و حلم از تظاهر به حلم حاصل می شود هر که جویای خیر باشد همانش دهند و هر که از شر بگریزد از آن بر کنار ماند.

940-: إثم أنا بشر إذا أمرتكم بشيء من دينكم فخذوا به و إذا أمرتكم بشيء من رأيي فإنما أنا بشر.

من انسانی مانند شما هستم وقتی شما را بچیزی در کار دین دستور دادم بدان رفتار کنید و وقتی از پیش خود شما را بچیزی فرمان دادم من انسان هستم.

941-: إثم أنا بشر مثلکم و إن الظن يخطي و يصيب و لكن ما قلت لكم قال الله فلن أكذب على الله.

من انسانی مثل شما هستم و گمان بخطا یا صواب می رود ولی هر چه را بگویم خدا گفته است بر خدا دروغ نمی بندم.

942-: إثمنا أنا بشر وإثمكم تختصمون إليّ، فلعلّ بعضكم أن يكون الحن بحجّته من بعض فأقضي له على نحو ما أسمع فمن قضيت له بحق مسلم فإنما هي قطعة من النار فليأخذها أو يتركها.

من انسانی هستم و شما دعاوی خود را پیش من می آورید شاید بعضی از شما دلایل خود را بهتر از دیگری بیان کند و من مطابق مسموعات خود بنفع او قضاوت کنم هر کس بموجب قضاوت من حق مسلمانی را تصرف کند پاره ای از آتش را به دست خود آورده است خواهد نگهدارد و خواهد رها کند.

943-: إثمنا أهلک الذین من قبلکم أنهم كانوا إذا سرق فیهم الشّریف ترکوه و إذا سرق فیهم الضّعیف أقاموا علیه الحدّ.

هلاک پیشینیان شما از آنجا بود که دزد معتبر را رها میکردند و دزد ضعیف را مجازات میدادند.

944-: إثمنا بعثت لأتمم مکارم الأخلاق.

من مبعوث شدم تا فضائل اخلاق را بکمال رسانم.

945-: إثمنا بقي من الدّنيا بلاء و فتنة.

از دنیا جز بلا و فتنه باقی نمانده است.

946-: إثمًا شفاء العيِّ السؤال.

علاج نادانی سؤال است.

947-: إثمًا مثل القلب مثل ريشة بالفلاة تعلقت في أصل شجرة يقلبها الريح ظهرًا لبطن.

دل مانند رشته ایست در بیابانی بدرختی آویخته که باد پیوسته آن را زیر و رو میکند.

948-: إثمًا يبعث النَّاسَ على تياتهم.

مردم مطابق پندارهای خود محشور میشوند.

949-: إثمًا يتجالس المتجالسان بأمانة الله تعالى فلا يحلّ لأحدهما أن يفشي على صاحبه ما يخاف.

جلسان نگهدار امانت يك دیگرند و روا نیست یکی از آنها راز رفیق خود را آشکار سازد.

950-: إثمًا يدخل الجنة من يرحوها وإثمًا يجنب النار من يخافها وإثمًا يرحم الله من يرحم.

کسی بهشت میرود که امید آن دارد و کسی از جهنم دور می ماند که از آن بیمناک باشد، خداوند فقط بکسی رحم میکند که رحم کند.

951-: إثمًا يدرك الخير كله بالعقل ولا دين لمن لا عقل له.

همه خوبیها را بعقل می توان دریافت و هر که عقل ندارد دین ندارد.

ص: 346

952-: إثمًا یرحم الله من عباده الرّحماء.

خداوند بیندگان رحیم خود رحم میکند.

953-: إثمًا یسلط الله علی ابن آدم من خافه ابن آدم و لو أنّ ابن آدم لم یخف غیر الله لم یسلط الله علیه أحدا و إثمًا و کل ابن آدم لمن رجا ابن آدم و لو أنّ ابن آدم لم یرج إلاّ الله لم یكله الله إلی غیره.

خداوند کسی را که آدمیزاد از او می ترسد بر وی مسلط می کند اگر جز خدا از کسی نمی ترسید خدا کسی را بر او مسلط نمیکرد آدمیزاد بکسی که بدو امیدوار است واگذار می شود و اگر جز خدا بکسی امید نداشت خدا او را بدیگری وانمیگذاشت.

954-: إثمًا یکفی أحدکم ما کان فی الدّنيا مثل زاد الرّاکب.

برای شما در دنیا چیزی که به اندازه توشه مسافری باشد کافی است.

955-: إثمًا یعرف الفضل لأهل الفضل أهل الفضل.

فضیلت اهل فضیلت را صاحب فضیلت می شناسد.

956-: إثمًا أحرّج علیکم حقّ الضّعیفین: الیتیم و المرأة.

شما را از حق دو ضعیف بسختی بر حذر میکنم: یتیم و زن.



957-: إني أخاف على أمتي بعدي أعمالا ثلثة: زلّة عالم و حكم جائر و هوى متّبعا.

من پس از خودم بر اتمم از سه چیز بیم دارم لغزش دانا و فرمانروائی ستمگر و پیروی هوس.

958-: إني فيما لم يوح إليّ كأحدكم.

من در چیزهائی که بمن وحی نرسیده مانند یکی از شما هستم.

959-: إني لا أخاف عليكم فيما لا تعلمون و لكن أنظروا كيف تعملون فيما تعلمون.

من از آنچه نمیدانید نگرانی ندارم ولی باید دید آنچه را می دانید چگونه بکار می بندید.

960-: إني لأبغض المرأة تخرج من بيتها تجرّ ذيلها تشكو زوجها.

من زنی را که از خانه خود دامن کشان برای شکایت از شوهرش بیرون شود دشمن دارم.

961-: إني لم أومر أن أنقب على قلوب الناس و لا أشقّ بطونهم.

من مأمور نیستم بر دلهای مردم راه یابم یا باطن آنها را بشکافم.

962-: أنهاك عن ثلاث خصال:

الحسد و الحرص و الكبر.

از سه خصلت دور باش حسد و حرص و تکبر.

ص: 348

963-: أنهاكم عن الزور.

از شرك و دروغ بپرهیزید.

964-: أنهاكم عن قليل ما أسكر كثيره.

هر چه زیادش مست میکند از کمش نیز اجتناب کنید.

965-: اهتبلوا العفو عن عثرات ذوي المروءات.

برای گناهان جوانمردان عذرتراشی کنید.

966-: أهل الجور و أعوانهم في النار.

ستمگران و یارانشان در جهنمند.

967-: أهون الرّبا كالذّي ينكح أمّه و إنّ أربی الرّبا استطالة المرء في عرض أخیه.

آسانترین رباها چنانست که کسی با مادر خود زنا کند و بدترین رباها آنست که مرد در باره عرض برادر دینی خود زبان درازی کند.

968-: أهون أهل النار عذابا يوم القيامة رجل يوضع في أحمص قدمیه جمرتان يغلي منهما دماغه.

روز رستاخیز از مردم جهنم آنکه عذابش از همه آسانتر است مردی است که دو قطعه آتش بکف پایش نهند که از حرارت آن مغز سرش بجوش می آید.

969-: أوتيت جوامع الكلم.

سخنان مختصر و جامع را بمن دادند.

ص: 349

970-: أوثق سلاح إبليس النساء.

محکمترین سلاح شیطان زنانند.

971-: أوصيك أن تستحي من الله كما تستحي من الرجل الصالح من قومك.

بتو سفارش میکنم از خدا چنان شرم کن که از مردی پارسا از کسان خود شرم میکنی.

972-: أوصيك بتقوى الله تعالى في سرّ أمرك وعلانيته وإذا أسأت فأحسن ولا تسألنّ أحدا شيئا ولا تقبض أمانة ولا تقض بين اثنين.

بتو سفارش میکنم که در نهان و عیان پرهیزکار باشی وقتی بدی کردی نیکی کن و از کسی چیزی مخواه، امانت مگیر و میان دو کس قضاوت مکن.

973-: أوصيكم بالجار.

شما را در باره همسایه سفارش می کنم.

974-: أولى الناس بالعتو أقدروهم على العقوبة.

هر که را قدرت مجازات بیشتر است عفو از او پسندیده تر است.

975-: أولى الناس بالتهمة من جالس أهل التهمة.

هر که با متهمان آمیزش کند بیشتر از همه مردم سزاوار تهمت است.

976-: أول العبادة الصّمت.

نخستین مرحله عبادت خاموشی است.

ص: 350

977-: أول ما تفقدون من دينكم الأمانة و آخر ما تفقدون الصلوة.

نخستین چیزی که از دین خود از دست می‌دهید امانت است و آخرین چیزی که از دست می‌دهد نماز است.

978-: أول ما نهاني عنه ربي بعد عبادة الأوثان شرب الخمر و ملاحاة الرجال.

پس از بت پرستی نخستین چیزی که خدایم مرا از آن نهی کرد شراب خواری و بدگوئی مردان بیکدیگر است.

979-: أول ما يحاسب به الصلوة.

نخستین چیزی که بحساب آن می‌رسند نماز است.

980-: أول ما يرفع من هذه الامة الحياء و الأمانة.

نخستین چیزی که از میان این امت بر می‌خیزد حیا و امانت است.

981-: أول ما يقضى بين الناس يوم القيامة في الدماء.

نخستین بار روز رستاخیز میان مردم در باره خونها دادرسی میکنند.

982-: أول ما يوزن في الميزان الخلق الحسن.

نخستین چیزی که در ترازو گذاشته می‌شود خلق نیک است.

983-: أول ما يوضع في ميزان العبد نفقته على أهله.

نخستین چیزی که در ترازوی بنده می‌گذارند خرجی است که برای کسان خود کرده است.

984-: أول من يدعى إلى الجنة الحمّادون الذين يحمدون الله.

نخستین کسانی که ببهشت دعوت می شوند ستایشگرانند که خدا را ستایش میکنند.

985-: إياكم و التّسویف و طول الأمل فإنّه كان سببا لهلاك الامم.

از اهمال و طول امل بهره‌یزید که موجب هلاکت اقوام است.

986-: إياكم و التّعمق في الدّین فإنّ الله تعالى قد جعله سهلا، فخذوا منه ما تطيقون فإنّ الله يحبّ ما دام من عمل صالح و إن كان يسيرا.

از کنجکاوی در کار دین به بهره‌یزید زیرا خداوند دین را آسان قرار داده است بنا بر این از مسائل دین آنچه را طاقت دارید فرا گیرید زیرا خداوند کار نیک با دوام را دوست دارد اگر چه اندک باشد.

987-: إياكم و الحسد فإنّ الحسد يأكل الحسنات كما يأكل النار الحطب.

از حسد بهره‌یزید زیرا حسد کارهای نیک را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد.

988-: إياكم و الحمرة فإنّها أحبّ الزّينة إلى الشّيطان.

از سرخی بهره‌یزید زیرا سرخی از همه زینتها بنزد شیطان محبوبتر است.

989-: إِيَّاكُمْ وَالْخَمْرَ فَإِنَّ خَطِيئَتَهَا تَفْرَعُ الْخَطَايَا كَمَا أَنَّ شَجَرَتَهَا تَفْرَعُ الشُّجَرَ.

از شراب پرهیزید که از گناه آن گناهان میزاید چنان که از درخت آن درختان میروید.

990-: إِيَّاكُمْ وَالذِّينَ فَإِنَّهُ هُمْ بِاللَّيْلِ وَمَذَلَّةٌ بِالنَّهَارِ.

از قرض پرهیزید که غم شب و ذلت روز است.

991-: إِيَّاكُمْ وَالزُّنَا فَإِنَّ فِيهِ أَرْبَعُ خِصَالٍ تَذْهَبُ الْبِهَاءَ عَنِ الْوَجْهِ وَتَقْطَعُ الرِّزْقَ وَتَسْخِطُ الرَّحْمَنَ وَالْخُلُودَ فِي النَّارِ.

از زنا پرهیزید که در آن چهار خصلت است رونق از چهره ببرد و روزی را ببرد و خدا را خشمگین کند و مایه عذاب جاودان شود.

992-: إِيَّاكُمْ وَالشَّحَّ فَإِنَّهَا هَلَاكٌ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشَّحِّ أَمْرَهُمْ بِالْبَخْلِ فَبَخَلُوا وَأَمْرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَعُوا وَأَمْرَهُمْ بِالْفَجْرِ فَفَجَرُوا.

از حرص پرهیزید که پیشینیان شما در نتیجه حرص هلاک شدند، حرص آنها را ببخل وادار کرد و بخیل شدند. بیریدن از خویشاوندان وادار کرد و از خویشاوندان بریدند بیدکاری وادارشان کرد و بدکار شدند.

993-: إِيَّاكُمْ وَالطَّمْعَ فَإِنَّهُ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ.

از طمع پرهیزید که فقر آماده است.

994-: إِيَّاكُمْ و العضة التَّمِيمَة القالة بين النَّاس .

از سخن چینی مردم پرهیز کنید.

995-: إِيَّاكُمْ و الغلَوُّ في الدِّين فإِذَا هلك من كان قبلكم بالغلَوِّ في الدِّين .

از افراط در کار دین پرهیزید که پیشینیان شما از افراط در کار دین هلاک شدند.

996-: إِيَّاكُمْ و الغيبة فَإِنَّ الغيبة أشدُّ من الزَّنا. إِنَّ الرَّجُلَ قد يزني و يتوب فيتوب الله عليه و إِنَّ صاحب الغيبة لا يغفر له حتَّى يغفر له صاحبه .

از غیبت پرهیزید که غیبت از زنا سختتر است کسی که زنا میکند و توبه میکند خدا توبه او را میپذیرد ولی آنکه غیبت می کند گناهش آمرزیده نمی شود تا آنکه غیبت او را کرده است از گناهش بگذرد.

997-: إِيَّاكُمْ و الكبر فَإِنَّ إبليس حمله الكبر على أن لا يسجد لآدم و إِيَّاكُمْ و الحرص فَإِنَّ آدم حمله الحرص على أن يأكل من الشَّجرة و إِيَّاكُمْ و الحسد فَإِنَّ ابني آدم إِيَّا قتل أحدهما صاحبه حسدا فهنَّ أصل كلِّ خطيئة .

از تکبر پرهیز کنید که شیطان بواسطه تکبر از سجده آدم دریغ کرد و از حرص بگریزد که آدم بواسطه حرص از میوه درخت بخورد و از حسد دور مانید که هابیل بواسطه حسد قایل را کشت بنا بر این تکبر و حرص و حسد سر چشمه همه گناهان است.

ص: 354

998-: إِيَّاكُمْ وَالكُذِبَ فَإِنَّ الكُذِبَ مَجَانِبٌ لِلإِيمَانِ.

از دروغ بهره‌یزید که دروغ با ایمان سازگار نیست.

999-: إِيَّاكُمْ وَالكُذِبَ فَإِنَّ الكُذِبَ لَا يَصْلِحُ لَا بِالجِدِّ وَ لَا بِالهَزْلِ وَ لَا يَعِدُ الرَّجُلُ صَبِيَّهَ لَا يَفِي لَهُ وَ إِنَّ الكُذِبَ يَهْدِي إِلَى الفُجُورِ وَ إِنَّ الفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ وَ إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى البِرِّ وَ إِنَّ البِرَّ يَهْدِي إِلَى الجَنَّةِ.

از دروغ بهره‌یزید زیرا دروغ نه جدی و نه شوخی روا نیست، انسان نباید بطفل خود وعده دهد و وفا نکند، دروغ کسان را ببدکاری می‌کشاند و بدکاری آنها را بجهنم می‌رساند، و راستی کسان را به نیکوکاری میکشاند و نیکوکاری آنها را بهشت میرساند.

1000-: إِيَّاكُمْ وَ المَدْحَ فَإِنَّهُ الذَّبْحُ.

از مدح کردن بهره‌یزید که مانند سر بریدن است.

1001-: إِيَّاكُمْ وَ الهَوَى فَإِنَّ الهَوَى يَعْمي وَ يَصمُّ.

از هوس بهره‌یزید که هوس انسان را کور و کر می‌کند.

1002-: إِيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدَّمَنِ قِيلَ وَ مَا خَضْرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ المَرْأَةُ الحَسَنَاءُ فِي مَنبِتِ سَوْءٍ.

از سبزه مزبله بهره‌یزید گفتند سبزه مزبله چیست؟ گفت زن زیبا در خانواده بد.



1003-: إِيَّاكُمْ و دعوة المظلوم وإن كان من كافر فإنه ليس لها حجاب من دون الله عزّ وجلّ.

از نفرین مظلوم بهره‌زید اگر چه کافر باشد زیرا میان آن و خدا حجابی نیست.

1004-: إِيَّاكُمْ و محادثة النساء فإنه لا يخلو رجل بامرأة ليس لها محرم إلا همّ بها.

از گفتگو با زنان بهره‌زید که هر وقت مردی با زنی خلوت کند، قصد او میکند.

1005-: إِيَّاكُمْ و محقرات الذنوب فإنما مثل محقرات الذنوب كمثل قوم نزلوا بطن واد فجاء ذا بعود و جاء ذا بعود حتى حملوا ما أنضجوا به خبزهم. وإن محقرات الذنوب متى يؤخذ بها صاحبها تهلكه.

از گناهان کوچک بهره‌زید، مثال گناهان کوچک مانند گروهی است که در دره فرود آیند یکی چوبی آرد و دیگری چوبی آرد و آنقدر هیزم بیاورند که با مجموع آن نان خود را بپزند، گناهان حقیر نیز وقتی از مرتکب آن باز خواست کنند مایه هلاک او می شود.

1006-: إِيَّاكَ و التّسويف بأملك فإنّك ليومك و لست بما بعد فإن يك غد لك فكن في الغد كما كنت في اليوم وإن لم يكن غد لك لم تندم على ما فرطت في اليوم.

از اهمال بهره‌زید که تو برای امروز زنده نه برای فردا اگر فردائی بود فردا نیز مثل امروز باش و اگر فردائی نبود از اهمال و سستی امروز پشیمان نخواهی

1007-: إِيَّاكَ وَالسَّوَالَ فَإِنَّهُ ذَلَّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ.

از سؤال و تقاضا بپرهیز که سؤال ذلت نقد است و فقریست که در رسیدن آن شتاب می کنی.

1008-: إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَآخِرُهَا نِدَامَةٌ.

از لجاجت بپرهیز که آغازش جهالت است و انجامش ندامت.

1009-: إِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ الصُّجْرَ وَالْكَسْلَ فَإِنَّكَ إِنْ ضَجَرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ وَإِنْ كَسَلْتَ لَمْ تَوَدَّ حَقًّا.

از دو صفت بپرهیز: ملالت و تنبلی که اگر ملول باشی حق را تحمل نکنی و اگر تنبل باشی از ادای حق باز مانی.

1010-: إِيَّاكَ وَكُلَّ أَمْرٍ يَعْتَذِرُ مِنْهُ.

از هر کاری که عذر آن باید خواست بپرهیز.

1011-: إِيَّاكَ وَمَا يَسُوءُ الْأَذْنَ.

از هر چه بگوش بد آید بپرهیز.

1012-: إِيَّاكَ وَقَرِينَ السُّوءِ فَإِنَّكَ بِهِ تَعْرِفُ.

از یار بد بپرهیز که ترا بدو شناسند.

1013-: إِيَّاكَ وَمُحَقَّرَاتِ الذَّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِبًا.

از گناهان کوچک بپرهیز که خدا از آن باز خواست میکند.

1014-: إِيَّاكَ و مصاحبة الكذاب فإنه كسرأب يقرب إليك البعيد و يبعد إليك القريب.

از مصاحبت دروغگو بهره‌یز که دروغگو چون سراب است دور را نزدیک می نماید و نزدیک را دور.

1015-: إِيَّاكَ و مصاحبة الأحمق فإنه يريد أن ينفعلك فيضرك.

از مصاحبت احمق بگریز که می خواهد بتو نفع رساند ضرر می رساند.

1016-: أيتها الامة إني لا أخاف عليكم فيما لا تعلمون و لكن انظروا كيف تعملون فيما تعلمون.

ای امت من از آنچه نمی دانید بر شما بیم ندارم ولی بنگرید آنچه را می دانید چگونه عمل می کنید.

1017-: أيّ داء أدوی من البخل.

هیچ دردی بدتر از بخل نیست.

1018-: أيما امرأة أدخلت على قوم من ليس منهم فليست من الله في شيء و لن يدخلها الله جنته و أيما رجل جحد ولده و هو ينظر إليه

احتجب الله منه و فضحه على رؤس الأولين و الآخرين يوم القيامة.

هر زنی فرزندی را بناحق به کسانی ملحق کند خدا از او بیزار باشد و او را بهشت نبرد و هر مردیکه فرزند خود را که بدو نگران است انکار

کند خدا از او دور شود و روز رستاخیز وی را میان اولین و آخرین رسوا کند.

1019-: أئِما امرأة استعطرت ثمّ خرجت فمَرّت على قوم ليجدوا ريحها فهي زانية و كلّ عين زانية.

هر زنی عطر بزند و بیرون رود و بر گروهی بگذرد که بوی او را دریابند زنا کار است و هر دیده زنا کار است.

1020-: أئِما امرأة خرجت من بيتها بغير إذن زوجها كانت في سخط الله تعالى حتّى يرجع إلى بيتها أو يرضى عنها زوجها.

هر زنی که بدون اجازه شوهر از خانه خود بیرون رود مورد خشم خداست تا بخانه بر گردد یا شوهرش از او راضی شود.

1021-: أئِما امرأة سألت زوجها الطّلاق من غير ما بأس فحرام عليها رائحة الجنّة.

هر زنی که بدون جهت از شوهر خود طلاق خواهد بوی بهشت بر او حرام است.

1022-: أئِما امرأة ماتت و زوجها عنها راض دخلت الجنّة.

هر زنی که بمیرد و شوهرش از او خشنود باشد بهشت میرود.

1023-: أئِما امرأة نزعَت ثيابها في غير بيتها خرق الله عزّ و جلّ عنها ستره.

هر زنی که لباس خود را جز در خانه خود بیرون آورد خدا پرده خویش را از او بر گیرد.

1024-: أئما امرأة وضعت ثيابها في غير بيت زوجها فقد هتكت ستر ما بينها وبين الله عزّ وجلّ.

هر زنی که لباس خود را جز در خانه شوهر بیرون آورد پرده ای را که میان او و خدا است پاره کرده است.

1025-: أئما امرء ولي من امر المسلمين شيئا لم يحطهم بما يحوط نفسه لم يرح رائحة الجنّة.

هر کس چیزی از کار مسلمانان را بدست گیرد و در کار آنها مانند کار خود دلسوزی نکند بوی بهشت بدو نخواهد رسید.

1026-: أئما داع دعا إلى ضلالة فاتّبع فإنّ عليه مثل أوزار من اتّبعه و لا ينقص من أوزارهم شيئا و أئما داع دعا إلى هدى فاتّبع فإنّ له مثل أجور من اتّبعه و لا ينقص من أجورهم شيئا.

هر که کسان را بسوی گمراهی بخواند و او را پیروی کنند نظیر گناهان پیروان خود را بدوش می برد بدون آنکه از گناهان آنها چیزی کم شود و هر که کسان را به سوی هدایت خواند و او را پیروی کنند نظیر ثواب پیروانش نصیب او می شود بدون اینکه از ثواب آنها چیزی کم شود.

1027-: أئما راع غشّ رعيتّه فهو في النار.

هر که با زیر دستان خود بنیرنگ رفتار کند اهل جهنم است.

1028-: أَيْمًا رَاعٍ لَمْ يَرْحَمْ رَعِيَّتَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ.

هر کس به زیر دستان خود رحم نکند خداوند بهشت را بر او حرام کند.

1029-: أَيْمًا رَجُلٌ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ عَلِمَ أَنَّ فِي الْعَشْرَةِ أَفْضَلَ مِمَّنْ اسْتَعْمَلَ فَقَدْ غَشَّ اللَّهَ وَغَشَّ رَسُولَهُ وَغَشَّ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ.

هر کس مردی را بر ده تن ریاست دهد و بداند که میان آنها کسی هست که از او برتر است با خدا و پیغمبر و گروه مسلمانان تقلب کرده است.

1030-: أَيْمًا رَجُلٌ تَدِينُ دِينًا وَهُوَ مَجْمَعٌ أَنْ لَا يُوفِيَهُ إِيَّاهُ لَقِيَ اللَّهَ سَارِقًا.

هر کس قرضی بگیرد و در خاطر داشته باشد که آن را نپردازد مانند دزدان محشور شود.

1031-: أَيْمًا رَجُلٌ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَنَوَى أَنْ لَا يُعْطِيَهَا مِنْ صَدَاقِهَا شَيْئًا مَاتَ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ زَانٍ وَأَيْمًا رَجُلٌ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ بَيْعًا فَنَوَى أَنْ لَا يُعْطِيَهُ مِنْ ثَمَنِ شَيْئًا مَاتَ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ خَائِنٌ وَالْخَائِنُ فِي النَّارِ.

هر که زنی گیرد و در خاطر داشته باشد که مهر او را نپردازد هنگام مرگ چون زناکاران بمیرد و هر کس چیزی از مردی بخرد و در خاطر داشته باشد که قیمت آن را نپردازد هنگام مرگ چون خائنان بمیرد و خائن در آتش است.

1032-: أئما رجل ظلم شبرا من الأرض كلفه الله تعالى أن يحفره حتّى يبلغ آخر سبع أرضين ثم يطوّقه يوم القيامة حتّى يقضي بين الناس.

هر کس بقدر يك وجب زمین را بناحق تصرف کند روز رستاخیز خدا وادارش میکند که آن را تا عمق زمین هفتم بکند و طوق گردن کند تا رسیدگی میان مردم پایان رسد.

1033-: أئما رجل حالت شفاعته دون حدّ من حدود الله تعالى لم يزل في سخط الله حتّى ينزع.

هر کس شفاعت او مانع از اجرای حدی شود در معرض خشم خداست تا از کار خود دست دارد.

1034-: أئما شابّ تزوّج في حداثة سنّه عَجّ شیطانه یا ویله عصم منّی دینه.

هر جوانی در آغاز جوانی زن بگیرد شیطان وی بانگ برآرد وای بر او دین خود را از دستبرد من محفوظ داشت.

1035-: أئما مسلم شهد له أربعة بخير أدخله الله تعالى الجنة.

هر مسلمانی که چهار تن بنیکی او شهادت دهند خدا او را بهشت می برد.

1036-: أَيْمًا مُسْلِمٌ كَسَا مُسْلِمًا ثَوْبًا عَلَى عَرِي كَسَاهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ خَضِرِ الْجَنَّةِ وَأَيْمًا مُسْلِمٌ أَطْعَمَ مُسْلِمًا عَلَى جَوْعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَأَيْمًا مُسْلِمٌ سَقَى مُسْلِمًا عَلَى ظَمَاءٍ سَقَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ.

هر مسلمانی که مسلمان برهنه را بپوشاند خداوند از پارچه های سبز بهشت بدو بپوشاند و هر مسلمانی که مسلمان گرسنه را سیر کند خداوند روز رستاخیز از میوه های بهشت بدو بچشاند و هر مسلمانی که مسلمان تشنه ای را سیراب کند خداوند روز قیامت از شربت سر بمهر به او بنوشاند.

1037-: أَيْمًا نَاشِئٌ نَشَأَ فِي طَلْبِ الْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ حَتَّى يَكْبُرَ أَعْطَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَوَابَ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ صَدِيقًا.

هر طفلی که در طلب علم و عبادت بزرگ شود خداوند ثواب هفتاد و دو صدیق به او عطا کند.

1038-: أَيْمًا رَاعٍ اسْتَرَعى رعيّةً فلم يحطها بالأمانة والنصيحة ضاقت عليه رحمة الله تعالى التي وسعت كلّ شيءٍ.

هر کس سرپرستی گروهی را بعهده گیرد و در کار آنها به امانت و دلسوزی رفتار نکند رحمت خدا که شامل همه چیز است باو نمیرسد.

1039-: أَيْمًا وَالٍ وَلِيٍّ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي فَلَمْ يَنْصَحْ لَهُمْ وَيَجْتَهِدْ لَهُمْ كَنْصِيحَتِهِ وَجَهْدَهُ لِنَفْسِهِ كَبَّهَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي النَّارِ.

هر زمامداری چیزی از کار



امت مرا بدست گیرد و در کار آنها مثل کارهای خصوصی خود دلسوزی و کوشش نکند روز رستاخیز خداوند او را وارونه در آتش اندازد.

1040-: أئما وال ولي فلان و رفق رفق الله تعالى به يوم القيامة.

هر کس بزمامداری برسد و با مردم بملايمت و مدارا رفتار کند خداوند روز قیامت با او مدارا کند.

1041-: أئما وال ولي من أمر أمّتي بعدي أقيم على الصّراط و نشرت الملائكة صحيفته فإن كان عادلا نجّاه الله بعدله و إن كان جائرا انتفض به الصّراط انتفاضة تزايل بين مفاصله حتّى يكون بين عضوين من أعضائه مسيرة مائة عام ثمّ ينحرق به الصّراط.

هر زمامداری که پس از من کار امت مرا بدست گیرد روز رستاخیز بر صراط متوقف شود و فرشتگان نامه اعمال او را بگشایند اگر عادل باشد خداوند او را بوسیله عدلش نجات دهد و اگر ستمگر باشد صراط زیر پای او چنان بلرزد که بندهای او را از هم جدا کند چنان که میان دو عضو او صد سال راه فاصله باشد سپس از صراط بیفتد.

1042-: أيها النّاس اتقوا الله فوالله لا يظلم مؤمن مؤمنة إلاّ انتقم الله تعالى منه يوم القيامة.

ای مردم از خدا بترسید بخدا مؤمنی مؤمنی را ستم نکند جز

آنکه روز رستاخیز خدا از او انتقام گیرد.

1043-: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ فَإِنَّ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَوْفِيَ رِزْقَهَا وَإِنْ أَبْطَأَ عَنْهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ.

ای مردم از خدا بترسید و در طلب معتدل باشید زیرا هیچ کس نمیبرد تا روزی خود را پایان برد اگر چه روزی او دیر برسد از خدا بترسید و در کار طلب معتدل باشید.

1044-: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كَلَّكُمْ لَأَدَمَ وَآدَمَ مِنْ تَرَابٍ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِي إِلَّا بِالتَّقْوَى.

ای مردم خدای شما یکی و پدر شما یکی است همه فرزند آدمید و آدم از خاک است هر کس از شما پرهیزکارتر است پیش خدا بزرگوارتر است عربی بر عجمی جز پرهیزکاری امتیاز ندارد.

1045-: أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا.

ای مردم معتدل باشید زیرا خدا ملول نمی شود مگر هنگامی که شما ملول شوید.

1046-: أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعَلَّقُوا عَلَيَّ بِوَاحِدَةٍ، مَا أَحَلَّتْ إِلَّا مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا حَرَّمَتْ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ.

ای مردم هیچ چیز را بمن مربوط

نکنید من حلال نکردم مگر آنچه را خداوند حلال کرده است و حرام نکردم مگر آنچه را خداوند حرام کرده است.

1047-: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ.

ای مردم هر چه از من برای شما نقل کردند و موافق قرآنست من گفته ام و هر چه برای شما نقل کردند و مخالف قرآنست من نگفته ام.

1048-: الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ كِفَاعِلُهُ.

آنکه بکار نیک فرمان دهد مانند کسی است که آن را انجام می دهد.

1049-: الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.

نیکی آنست که خدا را چنان پرستش کنی گوئی که او را می بینی اگر تو او را نمیبینی او تو را می بیند.

1050-: الْآخِذُ وَالْمَعْطِيُّ سَوَاءٌ فِي الرَّبِّ.

آنکه ربا می دهد و آنکه می گیرد در گناه برابرند.

1051-: الْأَرْضُ أَرْضُ اللَّهِ، وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللَّهِ، مِنْ أَحْيَا مَوَاتَا فَهِيَ لَهُ.

زمین زمین خداست و بندگان بندگان خدا هستند هر که زمین

مردہ ای را آباد کند متعلق باوست.

1052-: الأرواح جنود مجتدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف.

ارواح مانند سپاهیان منظمند روحهای آشنا مؤتلفند و روحهای ناآشنا مختلف.

1053-: الإستغفار ممحاة للذنوب.

استغفار وسیله محو گناهانست.

1054-: الإسلام علانية و الإيمان في القلب.

اسلام آشکار است و ایمان در دل نهفته است.

1055-: الإسلام نظيف فتتظفوا فإنه لا يدخل الجنة إلا نظيف.

اسلام پاکیزه است شما نیز پاکیزه باشید زیرا بجز پاکیزگان کسی به بهشت نمیرود.

1056-: الإسلام يعلو و لا يعلی علیه.

اسلام برتری می گیرد و چیزی بر آن برتری نگیرد.

1057-: الاقتصاد في النّفقة نصف المعيشة و التّودّد إلى النّاس نصف العقل و حسن السّؤال نصف العلم.

میانه روی در خرج يك نیمه معیشت است و دوستی با مردم يك نیمه عقل است و خوب پرسیدن يك نیمه دانش است.

ص: 367

1058-: الاقتصاد نصف العيش و حسن الخلق نصف الدين.

ميانه روى يك نيمه معيشت است و خوش خلقى يك نيمه دين است.

1059-: الأكبر من الإخوة بمنزلة الأب.

برادر بزرگ بمنزله پدر است.

1060-: الأكل في السوق دناءة.

غذا خوردن در بازار نشان پستی است.

1061-: الأكل مع الخادم من التواضع.

چيز خوردن با خادم از فروتنی است.

1062-: الأمانة تجلب الرزق و الخيانة تجلب الفقر.

امانت موجب رزق است و خيانت باعث فقر.

1063-: الأمن و العافية نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس.

امنيت و سلامت دو نعمتست كه بسيارى از مردم در آن مغبونند.

1064-: الأمور كلّها خيرها و شرّها من الله.

همه چيزها بد از بد و خوب از جانب خداوند است.

1065-: الأناة من الله و العجلة من الشيطان.

تأنى از يزدان است و شتاب از شيطان.

1066-: الأيدي ثلاثة فيد الله العليا و يد المعطي التي تليها و يد السائل السفلى فاعط الفضل و لا تعجز عن نفسك.

دستها سه گونه است دست خداوند بالا است و دست دهنده زیر آنست و دست سائل پائین است پس بخشش کن و دست بسته مباش.

1067-: الإيمان الصّبر و السّماحة.

ایمان صبر است و بخشش.

1068-: الإيمان بالقدر يذهب الهمّ و الحزن.

اعتقاد بتقدیر غم و اندوه را میبرد.

1069-: الإيمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالأركان.

ایمان معرفت قلب است و گفتار زبان و عمل اعضاء.

1070-: الإيمان نصفان نصف في الصّبر و نصف في الشّكر.

ایمان دو نیمه است نیمی صبر و نیمی شکر.

1071-: الإيمان و العمل قرینان لا يصلح كلّ واحد منهما إلاّ مع صاحبه.

ایمان و عمل قرین یک دیگرند و هیچ یک از آنها بدون دیگری درست نیست.

ص: 369

1072-: بابان معجلان عقوبتهما في الدنيا البغي و العقوق.

دو چیز است که کیفر آن را در دنیا می دهند ظلم و بد رفتاری با پدر و مادر.

1073-: بادر بأربع قبل أربع:

شبابك قبل هرمك و صحّتك قبل سقمك و غناك قبل فرك و حياتك قبل موتك.

چهار چیز را پیش از چهار چیز غنیمت شمار جوانی پیش از پیری صحت پیش از بیماری و توانگری پیش از فقر و زندگی پیش از مرگ.

1074-: بادروا بالأعمال ستًا: إمارة السّفهاء و كثرة الشرط و بيع الحكم و استخفافا بالدمّ و قطيعة الرّحم و نشاء يتّخذون القرآن مزامير يقدّمون أحدهم ليغنيهم و إن كان أقلّهم فقها.

فرصت را برای اعمال نیک پیش از آنکه شش چیز رخ دهد غنیمت شمارید، فرمانداری سفیهان و کثرت شرط در کار معامله و فروش منصبها و کوچک شمردن خونریزی و بریدن با خویشاوندان و تازه رسیدگانی که قرآن را باواز خوانند و یکی را بامامت وادارند که برای آنها تغنی کند اگر چه دانش او کمتر باشد.

1075-: بادروا بالأعمال فتنا كقطع اللّيل المظلم: يصبح الرّجل.

فرصت را برای اعمال نیک پیش از آنکه فتنه هائی مانند پاره های شب تاریک پدید آید غنیمت.

1076-: مؤمن و یمسی کافرا، و یمسی مؤمنا و یصبح کافرا، یبیع أحدهم دینه بعرض من الدنیا قلیل.

شمارید در آن هنگام انسان صبح مؤمن است و شب کافر می شود شب کافر است و روز مؤمن می شود و دین خود را به عرض ناچیز دنیا می فروشند.

1077-: باکروا بالصدقة فإنّ البلاء لا یتخطی الصدقة.

بامداد خود را با صدقه آغاز کنید زیرا بلا از صدقه نمیگذرد.

1078-: باکروا فی طلب الرزق و الحوائج فإنّ الغدوّ برکة و نجاح.

صبح زود در طلب روزی و حاجتهای خود بروید، زیرا صبح - خیزی مایه برکت و رستگاریست.

1079-: بئس العبد المحتکر: إن أرخص الله تعالی الأسعار حزن و إن أغلاها الله فرح.

چه بد است محتکر اگر خدا قیمتها را ارزان کند غمگین شود و اگر گران کند خوشحال گردد.

1080-: بئس الطّعام طعام العرس یطعمه الأغنیاء و یمنعه المساکین.

چه بد است غذای عروسی که ثروتمندان از آن بخورند و فقیران محروم مانند.



1081-: بس القوم قوم لا ينزلون الضيف.

چه بدنند مردمی که مهمان بخانه نمی آورند.

1082-: بس القوم قوم يمشي المؤمن فيهم بالتقية و الكتمان.

چه بدنند مردمی که مؤمن در میان آنها با تقیه و کتمان راه رود.

1083-: بحسب المرء إذا رأى منكرا لا يستطيع له تغييرا أن يعلم الله تعالى أنه له منكر.

برای مرد کافیسست که وقتی ناروایی دید و نمی تواند آن را تغییر دهد خدا بداند که قلبا از آن بیزار است.

1084-: بحسب امرئ من الشر أن يشار إليه بالأصابع في دين أو دنيا إلا من عصمه الله.

برای مرد این بدی کافیسست که در کار دین یا دنیا انگشت نما باشد جز کسی که خدایش حفظ کند.

1085-: برىء من الشح من أدى الزكاة و قرى الضيف و أعطى في التائبة.

هر که زکات خود را پردازد و مهمان بخانه ببرد و هنگام سختی بخشش کند از بخل بر کنار است.

1086-: برّ الوالدين يجزئ عن الجهاد.

نیکی با پدر و مادر جای جهاد را می گیرد.

1087-: بَرِّ الوالدين يزيد في العمر و الكذب ينقص الرزق و الدعاء يرذ القضاء.

نیکی با پدر و مادر عمر را افزون کند و دروغ روزی را کاهش دهد و دعا قضا را دفع کند.

1088-: بَرِّدوا طعامکم یبارک لکم فیه.

غذای خود را سرد کنید تا برکت یابد.

1089-: بَرِّوا آباءکم تبرکم أبناؤکم و عَفِّوا تعفّ نساؤکم.

با پدران خود نیکی کنید تا فرزندانان با شما نیکی کنند و عقیف باشید تا زنان شما عقیف باشند.

1090-: بَشِّرِ الْمُشَّائِنِ فِي ظِلْمِ اللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالتَّوَرِ التَّامِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

بآنها که در ظلمات شب بسوی مسجدها میروند بشارت بده که روز رستاخیز روشنی کامل دارند.

1091-: بِشْرَى الدُّنْيَا الرَّؤْيَا الصَّالِحَةَ.

بشارت این جهان رؤیای نیک است.

1092-: بَعَثَ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَ مِنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي.

من دینی ساده و آسان آورده ام و هر که با روش من مخالفت کند از من نیست.

1093-: بَعَثَ بِمَدَارَاةِ النَّاسِ.

من بمدارا با مردم مبعوث شده ام.

1094-: بلّوا أرحامكم ولو بالسّلام.

با خویشان نزدیکی جوئید اگر چه بوسیله سلام باشد.

1095-: بني الإسلام على خمس:

شهادة أن لا إله إلا الله وأنّ محمّدا رسول الله وإقام الصّلاة وإيتاء الزّكاة و حجّ البيت و صوم رمضان.

اسلام بر پنج چیز استوار شده شهادت اینکه خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد پیغمبر خدا است و بیاداشتن نماز و ادای زکاة و زیارت خانه و روزه رمضان.

1096-: بيت لا صبيان فيه لا بركة فيه.

خانه که بچه در آن نیست برکت در آن نیست.

1097-: بين العالم و العابد سبعون درجة.

میان عالم و عابد هفتاد درجه است.

1098-: بين العبد و بين الكفر ترك الصلوة.

میان بنده و کفر ترك نماز فاصله است.

1099-: بين العبد و الجنة سبع عقاب أهونها الموت و أصعبها الوقوف بين يدي الله تعالى إذا تعلق المظلومون بالظالمين.

میان بنده و بهشت هفت عقبه است که آسانتر از همه مرگ است و سختتر از همه توقف در پیشگاه خداست هنگامی که ستم کشان دامن ستمگران را بگیرند.

ص: 374

1100-: بين يدي الساعة أيام الهرج.

پیش از رستاخیز روزگاری آشفته است.

1101-: بين يدي الساعة فتن كقطع الليل.

پیش از رستاخیز فتنه ها پدید آید چون قطعات شب تاریک.

1102-: البادئ بالسّلام بريء من الكبر.

آنکه سلام آغاز می کند از تکبر بر کنار است.

1103-: البخيل من ذكرت عنده فلم يصلّ عليّ.

بخیل آنست که مرا پیش او یاد کنند و بر من صلوات نفرستد.

1104-: البذاء شؤم و سوء الملكة لؤم.

بدزبانی مایه شنامت است و بد سیرتی سرچشمه لثامت.

1105-: البرّ حسن الخلق و الإثم ما حاك في الصّدر و كرهت أن يطّلع عليه النّاس.

نیکی خلق نیک است و گناه آنست که بر دل نشیند و دوست نداری که مردم از آن مطلع شوند.

1106-: البرّ لا يبلى و الذّنب لا ينسى و الدّيان لا يموت اعمل ما شئت فکما تدین تدان.

نیکی کهنگی نگیرد و بدی فراموشی نپذیرد و خدای عادل نمیرد هر چه میخواهی بکن که هر چه کنی سزایت دهند.

1107- البر ما اطمأن إليه القلب و اطمأنت إليه النفس و الإثم ما حاك في النفس و تردّد في الصّدر و إن أفتاك المفتون.

نیکی آنست که دل بدان آرام گیرد و روح از آن اطمینان یابد و بدی آنست که بر دل نشیند و دوست نداری مردم از آن خبر دار شوند دیگران هر چه می خواهند بگویند.

1108- البركة في أكابرنا فمن لم يرحم صغيرنا و يجلّ كبيرنا فليس منّا.

برکت در بزرگان ماست و هر کس بر کوچک ما رحم نکند و بزرگ ما را محترم نشمارد از ما نیست.

1109- البركة في نواصي الخيل.

برکت در پیشانی اسبانست.

1110- البركة مع أكابرکم.

برکت با بزرگان شماست.

1111- البطانة تقسي القلب.

پر خوری دل را سخت میکند.

1112- البغايا اللاتي ينكحن أنفسهنّ بغير بينة.

زنانی که بی حضور شاهد شوهر میکنند زنا کارند.

1113- البكاء من الرّحمة و الصّراخ من الشّيطان.

گریه از رحمت است و فریاد از شیطانست.

1114- البلاء موکل بالقول ما قال عبد لشيء: «لا و الله لا أفعله أبدا» إلا ترك الشّيطان كلّ عمل و ولع بذلك منه حتّى يؤثمه.

بلا بسخن وابسته است.

وقتی بنده ای گوید بخدا هرگز این کار را نمی‌کنم شیطان همه کارها را بگذارد و سخت دل‌بستگی کند تا او را بگناه وادارد.

1115-: البلاء موکل بالمنطق فلو أن رجلا عبّر رجلا برضاع كلبه لرضعها.

بلا بسخن وابسته است اگر کسی دیگری را بشیر خوردن از سگی سرزنش کند از او شیر خواهد خورد.

1116-: البلاد بلاد الله و العباد عباد الله فحيثما أصبت خيرا فأقم.

زمین زمین خداست و بندگان بندگان خدایند، هر جا نیکی بتو رسید اقامت گیر.

1117-: البيت الذي يقرأ فيه القرآن يتراءى لأهل السماء كما تتراءى النجوم لأهل الأرض.

خانه ای که در آن قرآن خوانده می‌شود در نظر اهل آسمان چنان مینماید که ستارگان در نظر اهل زمین.

ص: 377

1118-: تأكل النار ابن آدم إلا أثر السجود حرّم الله عزّ وجلّ على النَّار أن تأكل أثر السّجود.

آتش جهنم آدمیزاد را می خورد جز جای سجده را زیرا خداوند جای سجده را بر آتش حرام کرده است.

1119-: تبسّمك في وجه أخيك لك صدقة، وأمرک بالمعروف ونهيك عن المنكر صدقة وإرشادك الرجل في أرض الضّلال لك صدقة و إماتتك الحجر و الشّوك و العظیم عن الطّريق لك صدقة.

لبخند تو بر روی برادرت صدقه است امر بمعروف و نهی از منکر کردنت صدقه است و رهنمائی کسی که راه را گم کرده صدقه است و دور کردن سنگ و خار و استخوان از راه صدقه است.

1120-: تبنون ما لا تسكنون و تجمعون ما لا تأكلون و تأملون ما لا تدركون.

خانه ها میسازید که در آن سکونت نمیگیرید و چیزها فراهم میکنید که نمی خورید و آرزوها دارید که بدان نمیرسید.

1121-: تجافوا عن ذنب السّخّيّ فإنّ الله آخذ بيده كلّما عثر.

گناه سخاوتمند را ندیده بگیرید که هر دم بلغزد خدایش دست بگیرد.

1122-: تجافوا عن عقوبة ذوي المروّة ما لم تكن حدّا من حدود الله.

از عقوبت کردن جوانمردان درگذرید مگر آنکه حد بر آنها لازم شده باشد.

1123-: تجاوزوا عن ذنب السّخّيّ و زلّة العالم و سطوة السّلطان العادل فإنّ الله تعالى آخذ بيدهم كلّما عثر عاثر منهم.

از گناه سخاوتمند و لغزش دانا و سطوت پادشاه درگذرید که هر يك از آنها را پای بلغزد خدایشان دست بگیرد.

1124-: تجاوزوا لذوي المروّة عن عثراتهم فوالذي نفسي بيده إنّ أحدهم ليعثر و إنّ يده لفي يد الله.

از لغزش جوانمردان بگذرید زیرا بخدائی که جان من بدست اوست جوانمرد می لغزد و دست او در دست خداست.

1125-: تجد المؤمن مجتهدا فيما يطيق متلهّفا على ما لا يطيق.

مؤمن چنانست که در کار خیر هر چه تواند کوشد و هر چه را نتواند بآرزو خواهد.

1126-: تجدون من شرّ النَّاسِ ذا- الوجهين الذي يأتي هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه.

بدترین مردم شخص دوروبست



که با گروهی روئی و با گروهی دیگر روی دیگر دارد.

1127-: تحرّوا الصّدق و إن رأیتم أنّ فیهِ الهلکة فإنّ فیهِ النّجاة و اجتنبوا الكذب و إن رأیتم أنّ فیهِ النّجاة فإنّ فیهِ الهلکة.

راستی کنید اگر چه پندارید مایه هلاک است که راستی مایه نجات است و از دروغ بپرهیزید اگر چه پندارید مایه نجات است که دروغ مایه هلاک است.

1128-: تحفة المؤمن الموت.

مرگ ارمغان مؤمن است.

1129-: تحفة المؤمن فی الدّنيا الفقر.

ارمغان مؤمن در این جهان فقر است.

1130-: تحفّظوا من الأرض فإنّها أمّکم و إنّه لیس من أحد عامل علیها خیرا أو شرّا إلاّ و هی مخبرة به.

حرمت زمین را بدارید که بمنزله مادر شماست و هر که روی زمین کار بد یا خوبی کند، از آن خبر میدهد.

1131-: تخلّلوا فإنّهُ نظافة و التّظافة تدعوا إلى الإیمان و الإیمان مع صاحبه فی الجنّة.

دندانها را تمیز کنید زیرا مایه نظافت است و نظافت باعث ایمان است و ایمان با صاحب خود در بهشت است.

ص: 380

1131-: تَخَيَّرُوا لِنَظْفِكُمْ فَأَنْكَحُوا الْأَكْفَاءَ وَأَنْكَحُوا إِلَيْهِمْ.

برای نطفه های خود محل مناسب انتخاب کنید و از اشخاص همشان خود زن بگیرید و بانها زن بدهید.

1132-: تَخَيَّرُوا لِنَظْفِكُمْ فَإِنَّ التَّسَاءَ يَلِدُنْ أَشْبَاهَ إِخْوَانِهِنَّ وَأَخَوَاتِهِنَّ.

برای نطفه های خود جای مناسب انتخاب کنید زیرا زنان نظیر برادران و خواهران خود فرزند می آورند.

1133-: تَخَيَّرُوا لِنَظْفِكُمْ وَاجْتَنِبُوا هَذَا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لَوْنٌ مَشْوَاهٌ.

برای نطفه های خود جای مناسب انتخاب کنید و از سیاهان بپرهیزید که سیاهی رنگ زشتی است.

1134-: تَدَارَكُوا الْهَمُومَ وَالْغَمُومَ بِالصَّدَقَاتِ يَكْشِفُ اللَّهُ تَعَالَى ضَرْكَكُمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَى عَدُوِّكُمْ.

از رنج و غمها بوسیله صدقه جلوگیری کنید تا خدا رنجتان را بر طرف کند و شما را بر دشمنان فیروزی دهد.

1135-: تَدَاوُوا بِالْبَابِ الْبَقْرِيِّ فَإِنَّهُ يَرْجُو أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهَا شِفَاءً فَإِنَّهَا تَأْكُلُ مِنْ كُلِّ الشَّجَرِ.

با شیر گاو مداوا کنید زیرا من امیدوارم که خدا در آن شفا قرار داده باشد زیرا از همه درختان میچرد.

1136-: تَدَاوُوا عِبَادَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَضَعْ دَاءً إِلَّا وَضَعَ لَهُ دَوَاءً غَيْرَ دَاءِ وَاحِدٍ الْهَرَمِ.

بندگان خدا امراض خود را

مداوا کنید زیرا خدا مرضی پدید نیاورده جز آنکه دوائی برای آن قرار داده مگر يك درد که پیری است.

1137-: تداووا فإنّ الذي أنزل الداء أنزل الدواء.

مداوا کنید زیرا آنکه درد را فرستاد دوا را نیز فرستاد.

1138-: تدرّون ما يقول الأسد في زئيره؟ يقول: اللهم لا تسلطني على أحد من أهل المعروف.

می دانید شیر در غرش خود چه می گوید؟. گوید خدایا مرا بر هیچ کس از نیکوکاران مسلط مکن.

1139-: ترى المؤمنين في تراحمهم و تواضعهم و تعاطفهم كمثل الجسد اذا اشتكى عضوا تداعى له سائر جسده بالسهر و الحمى.

مؤمنان در مهربانی و دوستی يك دیگر چون اعضای يك پیگیرند که وقتی عضوی بدرد آید اعضای دیگر آرام نگیرند.

1140-: ترك الدنيا أمر من الصبر و أشدّ من حطم السيف في سبيل الله عزّ و جلّ.

گذشتن از دنیا از صبر تلختر و از شکستن شمشیرها در راه خدا سخت تر است.

1141-: ترك الوصية عار في الدنيا و نار و شنار في الآخرة.

وصيت نکردن مایه ننگ این جهان و آتش آن جهانست.

1142-: تركت فيكم شيئين لن تصلوا بعدهما: كتاب الله و سنتي و لن يتفرقا حتى يردا على الحوض.

دو چیز در میان شما گذاشتم که با وجود آنها گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و روش من و از هم جدا نمیشوند تا بر سر حوض بمن برسند.

1143-: تزوجوا النساء فإنهن يأتين بالمال.

زن بگیرد که زنان توانگری می آورند.

1144-: تزوجوا الودود الولود فإنني مكاثركم بالأنبياء.

زن مهربان و بچه آور بگیرد زیرا من بکثرت شما بر سایر پیغمبران افتخار می کنم.

1145-: تزوجوا فإني مكاثركم الامم و لا تكونوا كرهباية النصارى.

زن بگیرد که من بکثرت شما بر ملل دیگر افتخار می کنم و مانند مسیحیان راه رهبانیت پیش مگیرید.

1146-: تزوجوا و لا تطلقوا فإن الله لا يحب الدواقين و لا- الدواقات.

زن بگیرد و طلاق مدهید زیرا خداوند مردانی را که مکرر زن گیرند و زنانی را که مکرر شوهر کنند دوست ندارد.

1147-: تَرَوُّجُوا وَلَا تَطْلُقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ.

زن بگيريد و طلاق مدهيد زيرا عرش از وقوع طلاق مي لرزد.

1148-: تَسَاقَطُوا الصُّغَائِنَ.

کينه ها را دور بيندازيد.

1149-: تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً.

سحر خيز باشيد زيرا سحر خيزی مايه برکت است.

1150-: تَصَافِحُوا يَذْهَبُ الْغَلُّ عَنْ قُلُوبِكُمْ.

با يك ديگر دست بدهيد تا کينه از دلهاي شما برود.

1151-: تَصَدَّقُوا فَإِنَّ الصَّدَقَةَ فَكَاكُمُ مِنَ النَّارِ.

صدقه بدهيد زيرا صدقه مايه آزادی شما از آتش جهنم است.

1152-: تَصَدَّقُوا فَنَسِيئَاتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ فَيَقُولُ الَّذِي يَأْتِيهِ بِهَا: لَوْ جِئْتُ بِهَا بِالْأَمْسِ لَقَبَلْتَهَا فَأَمَّا الْآنَ فَلَا حَاجَةَ لِي فِيهَا فَلَا يَجِدُ مِنْ يَقْبَلُهَا.

صدقه بدهيد زيرا زمانی بيايد که انسان برای صدقه دادن برود و آنکه صدقه را برای او برده اند گويد اگر ديروز آورده بودی قبول می کردم اما امروز بدان حاجت ندارم و کسی را نيابد که صدقه او را قبول کند.

1153-: تصدّقوا و لو بتمرّة فإنّها تسدّ من الجائع و تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار.

صدقه بدهيد و گر چه يك خرما باشد زيرا رنج گرسنه اي را تخفيف ميدهد و گناه را خاموش ميکند چنان که آب آتش را خاموش ميکند.

1154-: تعافوا الحدود فيما بينكم فما بلغني من حدّ فقد وجب.

در میان خودتان از گناهانی که موجب مجازات است درگذريد زيرا وقتی گناهی به اطلاع من رسيد مجازات آن واجب است.

1155-: تعافوا يسقط الصّغائر بينكم.

همديگر را ببخشيد تا کينه هايتان از میان برخيزد.

1156-: تعرض الأعمال على الله تعالى يوم الإثنين و الخميس فيغفر الله إلا ما كان من متشاحنين أو قاطع رحم.

روز دوشنبه و پنجشنبه اعمال را بر خداوند عرضه می دارند و خداوند گناه کسان را ميبخشد مگر گناه ستيزه جويان و کسی که از خویشاوندان بریده باشد.

1157-: تعرض الأعمال يوم الإثنين و الخميس على الله و تعرض على الأنبياء و على الآباء و الامّهات يوم الجمعة فيفرحون بحسناتهم و تزدد وجوههم بياضا و إشراقا فاتّقوا الله و لا تؤذوا موتاكم.

روز دوشنبه و پنجشنبه اعمال را بر خداوند عرضه میدارند و روز جمعه از نظر پدران و مادران می گذرانند و از کارهای نيك خوشحال میشوند و چهره هايشان سفيد و

روشن می شود پس از خدا پرهیزید و مردگان خود را اذیت مکنید.

1158-: تعرّف إلى الله في الرّخاء يعرفك في الشّدّة.

در موقع آسایش خدا را بشناس تا در موقع سختی ترا بشناسد.

1159-: تعشوا و لو بكفّ من حشف فإنّ ترك العشاء مهرة.

شام بخورید اگر چه مشتی خرمای پست باشد زیرا شام نخوردن مایه ضعف و پیری است.

1160-: تعلّموا العلم و تعلّموا للعلم السّکينة و الوقار و تواضعوا لمن تعلّمون منه.

دانش بیاموزید و با دانش وقار و آرامش آموزید و نسبت بآموزگار خویش فروتن باشید.

1161-: تعلّموا ما شئتم أن تعلموا فلن ینفعکم الله بالعلم حتّى تعملوا بما تعلمون.

هر چه خواهید بیاموزید زیرا خداوند شما را از علم منتفع نکند مگر آنکه هر چه را میدانید بکار بندید.

1162-: تعوذوا بالله من ثلاث فواقر:

جار سوء إن رأى خیرا کتمه و إن رأى شرّا أذاعه و زوجة سوء إن دخلت علیها لسنتک و إن غبت عنها خانتک و إمام سوء إن أحسنت لم یقبل و إن أسأت لم یغفر.

از سه چیز بخدا پناه ببرید که کمر شکن است: همسایه بد که اگر خیری ببیند مستور دارد و اگر بدی ببیند منتشر سازد و همسر بدی که اگر

پیش وی باشی بد زبانی کند و اگر پیش وی نباشی بتو خیانت کند و پیشوای بدی که اگر نیکی کنی نپذیرد و اگر بدی کنی نبخشد.

1164-: تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ وَدَرْكِ الشَّقَاءِ وَسُوءِ الْقَضَاءِ وَشِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ.

از بلا و بدبختی و قضای بد و سرزنش دشمنان بخدا پناه ببرید.

1165-: تَفْتَحُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ فِي كُلِّ يَوْمٍ اثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ فَيَغْفِرُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَيْنِهِ وَبَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءٍ.

هر روز دوشنبه و پنجشنبه درهای آسمان گشوده می شود و در آن روز گناهان هر کس را که برای خدا شریک قائل نباشد ببخشند مگر آن کس که با برادر خود دشمنی داشته باشد.

1166-: تَفْتَحُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ نِصْفَ اللَّيْلِ فَيُنَادِي مُنَادٍ: هَلْ مِنْ دَاعٍ فَيَسْتَجَابُ لَهُ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطِي؟ هَلْ مِنْ مَكْرُوبٍ فَيَفْرِّجُ عَنْهُ؟ فَلَإِ يَبْقَى مُسْلِمٌ يَدْعُو بِدَعْوَةٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ إِلَّا زَانِيَةً تَسْعَى بِفَرْجِهَا أَوْ عَشَارًا.

نیم شب درهای آسمان را بگشایند و یکی ندا کند آیا کسی هست دعا کند تا مستجاب شود، آیا کسی هست که چیزی بخواهد تا باو داده شود، آیا غمزده ای



هست که غمش تخفیف یابد در این هنگام هر مسلمانی چیزی بخواهد خداوند خواهش او را می پذیرد مگر زن زناکاری که با ناموس خود کسب کند یا عشاری که مال مردم بستم میگیرد.

1168-: تفتح أبواب السماء ويستجاب الدعاء في أربعة مواطن: عند التقاء الصفوف في سبيل الله وعند نزول الغيث وعند إقامة الصلاة و عند رؤية الكعبة.

چهار موقع درهای آسمان را بگشایند و دعاها را مستجاب کنند. هنگام تلاقی صف مبارزان در راه خدا و هنگام نزول باران و هنگام نماز و هنگام دیدار کعبه.

1169-: تفرّغوا من هموم الدنيا ما استطعتم فإنه من كانت الدنيا أكبر همّه أفسى الله ضيعته و جعل فقره بين عينيه و من كانت الآخرة أكبر همّه جمع الله تعالى أمره و جعل غناه في قلبه.

هر چند توانید از غم دنیا فارغ مانید زیرا هر که غم جهان بیشتر خورد خداوند مالش را فراوان کند و فقر او را روبرویش نهد و هر که غم آخرت بیشتر خورد خداوند کارش را بنظام آرد و بی نیازی او را در دلش قرار دهد.

1170-: تفكروا في آلاء الله ولا تفكروا في الله.

در نعمتهای خدا بیندیشید اما در باره ذات خدا میندیشید.

1171-: تفكروا في الخلق ولا تفكروا في الخالق فإنكم لا تقدرون قدره.

در باره خلق بیندیشید و در باره خالق میندیشید که بکنه ذات او نتوانید رسید.

1172-: تفكروا في خلق الله ولا تفكروا في الله فتهلكوا.

در باره خلق تفکر کنید و در باره خدا تفکر مکنید که هلاک خواهید شد.

1173-: تفكروا في كل شيء ولا تفكروا في ذات الله.

در همه چیز بیندیشید ولی در ذات خدا میندیشید.

1174-: تقبلوا لي بست أقبّل لكم بالجنة إذا حدث أحدكم فلا يكذب وإذا وعد فلا يخلف وإذا ائتمن فلا يخن غصوا أبصاركم وكفوا أيديكم واحفظوا فروجكم.

شش چیز را برای من تعهد کنید تا بهشت را برای شما تعهد کنم، وقتی که یکی از شما سخن گوید دروغ نگوید و هنگامی که وعده دهد تخلف نکند و وقتی امانت به او سپارند خیانت نکنند، دیده خود را ببندید و دست خود را نگه دارید و عورت خود را محفوظ دارید.

1175-: تقرّبوا إلى الله ببغض أهل المعاصي وأقوهم بوجه مكفّهرة و التمسوا رضا الله بسخطهم و تقرّبوا إلى الله بالتّباعد منهم.

بوسیله دشمنی گناهکاران به خدا نزدیک شوید و با آنها با چهره های عبوس دیدار کنید و خشنودی خدا را در ناخشنودی آنها بجوئید و بوسیله دوری از آنها بخدا تقرب جوئید.

1176-: تمام البرّ أن تعمل في السّرّ عمل العلانية.

کمال نیکی آنست که در نهان همان کنی که آشکارا میکنی.

1177-: تمسّحوا بالأرض فإنّها بكم برّة.

زمین را مسح کنید که نسبت به شما نیکست.

1178-: تناصحوا في العلم ولا يكتنم بعضكم بعضا فإنّ الخيانة في العلم أشدّ من الخيانة في المال.

در کار دانش یار هم دیگر باشید و دانش خود را از يك دیگر پوشیده مدارید که خیانت در علم بدتر از خیانت در مالست.

1179-: تناكحوا تكثروا فإني أباهي بكم الامم يوم القيامة.

ازدواج کنید تا عده شما بسیار شود زیرا من در روز رستاخیز بفزونی شما بر امتهای دیگر افتخار می کنم.

1180-: تنام عینای و لا ینام قلبی.

چشمان من بخواب می‌رود ولی دلم بخواب نمی‌رود.

1181-: تنزهوا من البول فإنّ عامّة عذاب القبر منه.

از بول پرهیزید زیرا بیشتر عذاب قبر از آن است.

1182-: تنظّفوا بكلّ ما استطعتم فإنّ الله تعالی بنی الإسلام علی التّطافة و لن یدخل الجنّة إلاّ کلّ نظیف.

هر چه می‌توانید پاکیزه باشید زیرا خداوند اسلام را بر پاکیزگی نهاده و جز مردم پاکیزه کسی بهشت نمی‌رود.

1183-: تنكح المرأة لأربع، لمالها، ولحسبها، ولجمالها و لدينها فاطفر بذات الدّین تربّت یداك.

زن را برای چهار چیز گیرند، مال و شرف و جمال و دین و توزن دین دار بجوی.

1184-: تواضع للمحسن إلیك و إن كان عبدا حبشیّا و انتصف ممّن أساء إلیك و إن كان حرّاً قرشیّا.

هر که با تو نیکی کند با وی متواضع باش و گر چه برده حبشی است و هر که با تو بدی کند از او انتقام بگیر و گر چه آزاد قرشی است.

1185-: تواضعوا لمن تعلّمون منه و تواضعوا لمن تعلّمونه و لا تكونوا جبابرة العلماء.

با استاد و با شاگرد خود تواضع کنید و دانشمندان سرکش مباشید.

1186-: تواضعوا و جالسوا المساكين تكونوا من كبراء الله و تخرجوا من الكبر.

فروتنی کنید و با فقیران بنشینید تا در پیش خدا بزرگ باشید و از تکبر برکنار مانید.

1187-: توبوا إلى الله تعالى فإني أتوب إليه كل يوم مائة مرة.

از خدا بخشش بخواهید زیرا من هر روز صد بار از او بخشش میخواهم.

1188-: توبوا إلى ربكم من قبل أن تموتوا و بادروا بالأعمال الزاكية قبل أن تشغلوا.

پیش از آنکه مرگ فرارسد توبه کنید و پیش از آنکه گرفتار شوید کارهای نیک انجام دهید.

1189-: تهادوا تحابوا فإنّ الهدية تضعف الحبّ و تذهب بغوائل الصّدر.

هدیه بیک دیگر بدهید تا رشته محبتتان استوار شود زیرا هدیه محبت را بیافزاید و کینه و کدورت را از میان ببرد.

1190-: تهادوا تردادوا حبًا و هاجروا تورثوا أبنائكم مجدا و أفلوا الكرام عشراتهم.

هدیه بیکدیگر بدهید تا محبت تان افزون شود و مهاجرت کنید تا برای فرزندان خود بافتخار بجا آرث نهید و از لغزش بزرگان درگذرید.

1191-: تهادوا إن الهدية تذهب و خز الصدر و لا تحقرن جارة لجارتها و لو شق فرسن شاة.

هدیه بیکدیگر بدهید زیرا هدیه دلگیری را از میان میبرد و هدیه را اگر چه يك قطعه پارچه بز باشد حقیر نشمارید.

1192-: تهادوا فإن الهدية تذهب بالسخيمة و لو دعيت إلى كراع لأجبت و لو أهدي إلى كراع لقبلت.

هدیه بیکدیگر بدهید که هدیه دلگیری را از میان میبرد اگر مرا به کت گوسفندی دعوت کنند میروم و اگر کت گوسفندی بمن هدیه دهند می پذیرم.

1193-: تهادوا فإن الهدية تضعف الحب و تذهب بغوائل الصدر.

هدیه بیکدیگر بدهید زیرا هدیه محبت را افزون میکند و دل گیری ها را از میان میبرد.

1194-: التائب من الذنب كمن لا ذنب له و إذا أحب الله عبدًا لم يضره ذنب.

کسی که از گناه توبه کند چنانست که گناه نکرده باشد و وقتی خدا بنده ای را دوست داشت گناه او را زیان نمیرساند.

1195-: التائب من الذنب كمن لا ذنب له و المستغفر من الذنب و هو مقيم عليه كالمستهزئ بربه و من آذى مسلما كان عليه من الذنوب مثل منابت النخل.

کسی که از گناه توبه کند چنانست که گناه نکرده باشد و کسی که از گناه آمرزش طلبد و باز مرتکب آن شود چنانست که پروردگار خویش را مسخره کند و هر که مسلمانی را آزار رساند گناهش باندازه نخلستانهاست.

1196-: التاجر الأمين الصدوق المسلم مع الشهداء يوم القيامة.

تاجر درستکار راست گوی مسلمان روز رستاخیز با شهیدان است.

1197-: التاجر الصدوق الأمين مع التبيين و الصديقين و الشهداء.

تاجر راستگوی درستکار با پیمبران و صدیقان و شهیدانست.

1198-: التاجر الصدوق لا يحجب من أبواب الجنة.

برای تاجر راستگوی بر درهای بهشت حجابی نیست.

1199-: التاجر الجبان محروم و التاجر الجسور مرزوق.

تاجر کم دل حرمان برد و تاجر پر دل روزی خورد.

1200-: التاجر ينتظر الرزق و المحتكر ينتظر اللعنة.

تاجر در انتظار روزیست و محتکر در انتظار لعنت.

1201-: التائي من الله و العجلة من الشيطان.

تائی از یزدان است و شتاب از شیطان.

1202-: التحدّث بنعم الله شكر و تركه كفر و من لا يشكر القليل لا يشكر الكثير و من لا يشكر الناس لا يشكر الله و الجماعة خير و الفرقة عذاب.

گفتگو از نعمتهای خداوند شکر است و ترك آن كفر است و هر که بنعمت کم سپاس نگذارد، سپاس نعمت بسیار را نخواهد گذاشت و هر که مردم را سپاس ندارد سپاس خدا را نخواهد داشت اجتماع مایه نیکی است و تفرقه موجب رنج و عذاب است.

1203-: التدبير نصف العيش و التودد نصف العقل و الهتم نصف الهرم و قلة العيال أحد اليسارين.

تدبیر يك نیمه معیشت است و مردم داری يك نیمه عقل است و غم يك نیمه پیری است و کمی عیال يك نیمه توانگری است.

1204-: التدلل للحق أقرب إلى العز من التعزز بالباطل.

کسی که در مقابل حق خوار شود عزیزتر از آنست که بیاطل عزت جوید.



1205-: التَّسْوِيفُ شَعَارُ الشَّيْطَانِ يَلْقِيهِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.

اهمال شعار شیطانست که آن را در دل مؤمنان افکند.

1206-: التَّمْرُ بِالتَّمْرِ وَ الْحَنْظَةُ بِالْحَنْظَةِ وَ الشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ وَ الْمَلْحُ بِالْمَلْحِ مِثْلًا بِمِثْلِ يَدَا بَيْدِ فَمَنْ زَادَ وَ اسْتَزَادَ فَقَدْ أَرَبَى إِلَّا مَا اخْتَلَفَتْ أَلْوَانُهُ.

خرما در مقابل خرما، گندم در مقابل گندم و جو در مقابل جو، نمک در مقابل نمک، جنس در مقابل جنس و مشت در مقابل مشت به دهید و بگیریید هر کس بیشتر بدهد یا بگیرد ربا خوار است مگر آنکه در جنس مختلف باشد.

1207-: التَّوَاضِعُ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا رَفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعَكُمْ اللَّهُ وَ الْعَفْوُ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عَزًّا فَاعْفُوا يَعْزِّكُمْ اللَّهُ وَ الصَّدَقَةُ لَا يَزِيدُ الْمَالَ إِلَّا كَثْرَةً فَتَصَدَّقُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ.

تواضع مایه رفعت است تواضع کنید تا خدا شما را رفعت بخشد، بخشش مایه عزت است بخشش کنید تا خدا شما را عزیز سازد.

صدقه موجب فزونی مال است صدقه بدهید تا خدا شما را رحمت آرد.

1208-: التَّوَدُّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ خَيْرٌ إِلَّا فِي عَمَلِ الْآخِرَةِ.

تأنی در همه چیز نیک است جز در کار آخرت.

1209- التّوّد و الإقتصاد و السّمت الحسن جزء من أربعة و عشرين جزء من النّبوة.

تانی و صرفه جوئی و نیکنامی يك جزء از بیست و چهار جزء پیغمبری است.

1210- التّوبة التّصوح التّدم على الذّنب: حين يفرط منك فتستغفر الله تعالى ثمّ لا تعود إليه أبدا.

توبه کامل پشیمانی از گناهست که وقتی گناه از تو سر زد از خدا آمرزش طلبی و دیگر هرگز مرتکب آن نشوی.

1211- التّوبة من الذّنب أن لا تعود إليه.

توبه گناه این است که دیگر مرتکب آن نشوی.

ص: 397

1212-: ثلاث أحلف عليهنّ: لا يجعل الله تعالى من له سهم في الإسلام كمن لا سهم له وأسهم الإسلام ثلاثة: الصلّاة والصّوم والزّكاة ولا يتولّى الله عبدا في الدّنيا فيولّيه غيره يوم القيامة ولا يحبّ رجل قوما إلّا جعله الله معهم والرّابعة لو حلفت عليها رجوت أن لا آثم، لا يستر الله عبدا في الدّنيا إلّا ستره يوم القيامة.

سه چیز است که من در باره آن قسم می خورم، خداوند کسی را که در اسلام سهمی دارد مانند کسی که سهمی ندارد قرار نمی دهد، سهمهای اسلام سه تا است، نماز و روزه و زکاة وقتی خدا با بنده ای دوستی کرد روز قیامت او را به دیگری وانمی گذارد و هر که گروهی را دوست دارد خدا ویرا با آنها محشور کند و چهارمین اگر در باره آن سوگند خورم امیدوارم گناه نباشد وقتی خدا کار بنده ای را در دنیا مستور داشت در روز رستا- خیز نیز مستور خواهد داشت.

1213-: ثلاث أعلم أنّهنّ حق:

ما عفا امرء عن مظلمة إلّا زاده الله تعالى بها عزّا و ما فتح رجل على نفسه باب مسألة يبتغي بها كثرة إلّا زاده الله تعالى بها فقرا و ما فتح رجل على نفسه باب صدقة يبتغي بها وجه الله تعالى إلّا زاده الله كثرة.

سه چیز است که می دانم حقست هر که ستمی را که بر او رفته

ببخشاید خدایش عزت دهد و هر که از زیاده طلبی در سؤال بر خویش بگشاید خدا فقر او را افزون کند و هر که برضای خدا صدقه دهد خدا مالش را زیاد کند.

1215- ثلاث أقسم عليهنّ: ما نقص مال قطّ من صدقة فتصدّقوا و لا عفا رجل عن مظلمة ظلمها إلاّ زاده الله تعالى بها عزّا فاعفوا يزدكم الله عزّا و لا فتح رجل على نفسه باب مسألة يسأل الناس إلاّ فتح الله عليه باب فقر.

سه چیز است که در باره آن قسم میخورم هیچ وقت مال از صدقه کاهش نگیرد پس صدقه بدهید و هیچ کس ستمی را که بر او رفته است نبخشد مگر آنکه خداوند عزت او را بیافزاید پس ببخشید تا خداوند عزت شما را بیفزاید و هیچ کس در سؤال را بر خود نگشاید و تن بسؤال ندهد مگر آنکه خداوند در فقر را بر او بگشاید.

ص: 399

1216-: ثلاث أقسم عليهنّ: ما نقص مال عبد من صدقة ولا ظلم عبد مظلمة صبر عليها إلاّ زاد الله عزّ وجلّ عزّاً ولا فتح عبد باب مسألة إلاّ فتح الله عليه باب فقر وأحدّثكم حديثاً فاحفظوه: إنّما الدنيا لأربعة نفر:

عبد رزقه الله مالا وعلما فهو يتقي فيه ربّه ويصل فيه رحمه و يعلم لله فيه حقّاً فهذا بأفضل المنازل.

وعبد رزقه الله علما ولم يرزقه مالا فهو صادق النية يقول: لو أنّ لي مالا لعملت بعمل فلان فهو بنيتها فأجرهما سواء. وعبد رزقه الله مالا ولم يرزقه علما يخبط في ماله بغير علم: لا يتقي فيه ربّه ولا يصل فيه رحمه ولا يعلم لله فيه حقّاً فهذا بأخبث المنازل. وعبد لم يرزقه الله مالا ولا علما فهو يقول: لو أنّ لي مالا لعملت فيه بعمل فلان فهو بنيتها فوزرهما سواء.

سه چیز است که من در باره آن سوگند می خورم مال کسی از صدقه دادن کاهش نپذیرد و کسی که ستمی بیند و بر آن صبر کند خدا عزت او را بیافزاید و هر کس دست بسؤال گشاید خداوند در فقر را بر او باز کند و سخنی با شما می گویم که آن را بخاطر بسپارید، مردم دنیا چهار گونه اند یکی خدا مال و دانش باو داده در مالداري جانب خدا را رعایت کند و خویشاوندان را دست گیرد و داند که خدا را در مال او حقی هست و او مقامی بر جسته دارد یکی دیگر خداوند باو دانش داده و مال نداده نیتی صادق دارد گوید اگر مال داشتم مانند فلانی رفتار میکردم او پیرو نیت خویش است و پاداش آنها برابر است دیگری خداوند باو مال داده و دانش نداده در مال خود بدون دانش تصرف کند، جانب

ص: 400

خدا را رعایت نکنند و خویشاوندان را دست نگیرند و در مال خویش حقی برای خدا قائل نیست و بی مقامی پست دارد و یکی دیگر خدا نه مال باو داده و نه دانش گوید اگر مالی داشتیم مانند فلانی رفتار میکردم او بیرونیت خویش است و گناهشان مساوی است.

1218-: ثلاثة إذا رأيتهنَّ فعند ذلك تقوم الساعة: خراب العامر و عمارة الخراب و أن يكون المعروف منكرا و المنكر معروفا و أن يتمرس الرّجل بالأمانة تمرّس البعير بالشّجرة.

سه چیز است که وقتی رخ داد متعاقب آن رستاخیز پیا می شود آن که آباد را ویران و ویران را آباد کنند و نیک بد و بدی نیک شود و شخص با امانت بازی کند چنان که شتر با درخت بازی می کند.

1219-: ثلاثة حقّ على الله تعالى عونهم: المجاهد في سبيل الله و المكاتب الذي يريدا الأداء و التّاح الذي يريده العفاف.

سه کسند که یاری آنها بر خدا لازم است آن که در راه خدا جهاد کند و بنده ای که برای آزادی خود قرارداد بسته و میخوهد قیمت آن را بپردازد و کسی که بمنظور عفت زن میگیرد.

ص: 401

1220-: ثلاثة في ظلّ العرش يوم القيامة يوم لا ظلّ إلاّ ظلّه: واصل الرّحم يزيد الله في رزقه و يمدّ في أجله و امرأة مات زوجها و ترك عليها أيتاما صغاراً و قالت: لا أتزوّج على أيتامي حتّى يموتوا أو يغنيهم الله و عبد صنع طعاماً فأضاف ضيفه و أحسن نفقته فدعا عليه اليتيم و المسكين فأطعمهم لوجه الله عزّ و جلّ.

سه کس روز رستاخیز هنگامی که سایه ای جز سایه عرش نیست در سایه آن جای دارند، کسی که با خویشان نیکی کند خداوند روزی او را زیاد و عمرش را دراز کند و زنی که شوهرش بمیرد و اطفال صغیری باقی گذارد و وی گوید من با وجود یتیمان خود شوهر نمیکنم تا بمیرند یا خداوند آنها را بی نیاز کند و کسی که غذائی فراهم آورد و بمهمان خود بخوراند و پذیرائی او را کامل کند سپس یتیم و فقیر را بر آن دعوت کند و آنها را برای رضای خدا غذا دهد.

1221-: ثلاثة قد حرّم الله عليهم الجنّة مدمن الخمر و العاقّ و الدّيوث الذي يقرّ في أهله الخبيث.

سه کسند که خداوند بهشت را بر آنها حرام کرده است شرابخوار و آنکه پدر و مادر از او ناراضی باشند و دیوث که بی ناموسی را در خانواده خود ندیده گیرد.

1222-: ثلاثة لا تجاوز صلاتهم أذانهم: العبد الأبق حتّى يرجع و امرأة باتت و زوجها عليها ساخط و إمام قوم و هم لها كارهون.

سه کسند که نمازشان از گوشه‌اشان بالاتر نمیرود بنده فراری تا

باز گردد و زنی که شب بخوابد و شوهرش بر او خشمگین باشد و پیشوای قومی که آن قوم از او متنفر باشند.

1223-: ثلاثة لا تحرم عليك أعراضهم المجاهر بالفسق والإمام الجائر والمبتدع.

سه کسند که آبرویشان محترم نیست. آنکه بفسق تجاهر کند و پیشوای ستمگر و بدعت گذار.

1224-: ثلاثة لا تسئل عنهم: رجل فارق الجماعة و عصى إمامه و مات عاصيا و أمة أو عبد أبق من سيّده فمات و امرأة غاب عنها زوجها و قد كفاها مؤنة الدنيا فتبرّجت بعده فلا تسأل عنهم.

سه کسند که از آنها سخن مگوی مردی که از جماعت دوری گرفته و پیشوای خود را نافرمانی کرده و بر نافرمانی در گذشته باشد، و کنیز یا بنده ای که از آقای خود گریخته و در حال گریز مرده باشد و زنی که شوهرش از او دور باشد و مخارج او را بپردازد و او در غیبت شوهرش آرایش کند، از آنها سخن مگوی.

1225-: ثلاثة لا يجيبهم ربّك عزّ و جلّ رجل نزل بيتا خربا و رجل نزل على طريق السبيل و رجل أرسل دابّته ثمّ جعل يدعو الله أن يحبسها.

سه کسند که خدا دعایشان را نمیپذیرد: مردی که در خانه ویران جای گیرد و مردی که کنار راه اقامت



گزیند و مردیکه حیوان خود را رها کند و سپس دعا کند که خدا آن را نگهدارد.

1226-: ثلاثة لا يحجبون النار: المتان و عاق والدیه و مدمن الخمر.

سه کسند که میان آنها و جهنم حجابی نیست، منت گذار و عاق پدر و مادر و شرابخوار.

1227-: ثلاثة لا يدخلون الجنة أبدا:

الدیوث و الرجلۃ من النساء و مدمن الخمر.

سه کسند که هرگز داخل بهشت نمی شوند دیوث و زنان مرد نما و شرابخوار.

1228-: ثلاثة لا يدخلون الجنة العاق لوالدیه و الدیوث و رجلة النساء.

سه کسند که داخل بهشت نمی شوند عاق پدر و مادر و دیوث و زنان مرد نما.

1229-: ثلاثة لا يدخلون الجنة: مدمن الخمر و قاطع الرحم و مصدق بالسحر.

سه کسند که داخل بهشت نشوند شرابخوار و آنکه از خویشان ببرد و آنکه جادورا تصدیق کند.

1230-: ثلاثة لا یرد الله دعاءهم:

الذاکر الله کثیرا و المظلوم و الإمام المقسط.

سه کسند که خدا دعایشان را رد نمی کند آنکه فراوان یاد خدا کند

و ستمدیده و پیشوای دادگر.

1231-: ثلاثة لا يريحون رائحة الجنة:

رجل ادعى إلى غير أبيه ورجل كذب على ورجل كذب على عينيه.

سه کسند که بوی بهشت بدانها نمیرسد مردی که خود را بکسی جز پدرش نسبت دهد و مردی که بر من دروغ بندد و کسی که بر خلاف آنچه دیده است سخن گوید.

1232-: ثلاثة لا يستخفّ بحقّهم إلا منافق ذو الشّيبة في الإسلام و ذو العلم و إمام مقسط.

سه کسند که هر که تحقیرشان کند منافق است آن که مویش در اسلام سپید شده باشد و دانشمند و پیشوای دادگستر.

1233-: ثلاثة لا يقبل لهم صلاة و لا ترفع لهم إلى السّماء حسنة العبد الأبق حتّى يرجع إلى موالیه و المرأة السّاخط علیها زوجها حتّى يرضی و السّکران حتّى یصحو.

سه کسند که دعایشان پذیرفته نمیشود و کار نیکشان را باسماں نمیبرد بنده گریزان تا پیش صاحب خود باز گردد و زنی که شوهر از او ناراضی باشد تا وی را خشنود کند و مست تا هنگامی که بهوش آید.

1234-: ثلاثة لا يقبل الله منهم يوم القيامة صرفا و لا عدلا: عاقّ و مّنان و مکذّب بالقدر.

سه کسند که روز رستاخیز

ص: 405

خداوند از آنها عوضی نمیپذیرد عاق و منت گذار و کسی که تقدیر را تکذیب کند.

1235-: ثلاثه لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم: رجل حلف على سلعته لقد أعطى بها أكثر مما أعطى و هو كاذب و رجل حلف على يمين كاذبة ليقطع بها مال رجل مسلم و رجل منع فضل مائه فيقول الله اليوم أمنعك فضلي كما منعت فضل ما لم تعمل يداك.

سه کسند که روز قیامت خداوند بآن ها سخن نگوید و بآنها ننگرد مردی که به دروغ قسم خورد که جنس خود را بیشتر از قیمت واقعی خریده است و مردیکه قسم بدروغ خورد تا مال مسلمانی را تصرف کند و مردیکه آب زیادی خود را از کسان دریغ کند خداوند گوید اکنون کرم خود را از تو دریغ کنم چنان که تو نیز ما زاد چیزی را که دست تو در تهیه آن دخالت نداشت دریغ کردی.

1236-: ثلاثه لا يكلمهم الله يوم القيامة و لهم عذاب أليم: شيخ زان و ملك كذاب و عائل مستكبر.

سه کسند که خداوند روز رستاخیز با آنها سخن نمی گوید و عذابی دردناک دارند پیر زنا کار و پادشاه دروغ گو و فقیر متکبر.

1237-: ثلاثة لا ينتصفون من ثلاثة حرّ من عبد و عالم من جاهل و قويّ من ضعيف.

سه کس از سه کس انتقام نگیرند آزاد از بنده و دانا از نادان و توانا از ناتوان.

1238-: ثلاثة لا ينظر الله إليهم غدا:

شيخ زان و رجل اتّخذ الإيمان بضاعة يحلف من كلّ حقّ و باطل و فقير مختال يزهو.

سه کسند که روز رستاخیز خدا بسوی آنها نمینگرد پیر زنا کار و مردی که قسم را سرمایه خود قرار داده در حق و باطل قسم میخورد و فقیر متکبر و مغرور.

1239-: ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة العاقّ لوالديه و المرأة المترجّلة المشبّهة بالرجال و الدّيوث.

سه کسند که خدا روز رستاخیز بسوی آنها نمینگرد عاق والدین و زنی که مرد نما باشد و دیوث.

1240-: ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم: أشمط زان و عائل مستکبر و رجل جعل الله بضاعته لا يشتري إلاّ بيمينه و لا يبيع إلاّ بيمينه.

سه کسند که در روز رستاخیز خدا بسوی آنها نمینگرد و پاکشان نمیکند و عذابی دردناک دارند پیر زنا کار و فقیر متکبر و مردی که خدا را سرمایه خود کرده چیزی نخرد مگر با قسم و چیزی نفروشد مگر با قسم.

1241-: ثلاثة لا ينفَع معهنَّ عمل، الشُّرك بالله و عقوق الوالدين و الفرار من الرِّحف.

سه گناهست که با وجود آن هیچ کار نیکی سودمند نیست شریک قرار دادن برای خدا و ناخشنودی پدر و مادر و فرار از جنگ.

1242-: ثلاثة من السَّعادة و ثلاثة من الشَّقَاء فمن السَّعادة: المرأة الصَّالحة تراها فتعجبك و تغيب عنها فتأمنها على نفسها و مالك و الدَّابة تكون و طيئة فتلحقك بأصحابك و الدَّار تكون واسعة كثيرة المرافق و من الشَّقَاء المرأة تراها فتسوءك و تحمل لسانها عليك و إن غبت عنها لم تأمنها على نفسها و مالك و الدَّابة تكون قطوفا فإن ضربتها أتعبتك و إن تركتها لم تلحقك بأصحابك و الدَّار تكون ضيقة قليلة المرافق.

سه چیز است مایه خوشبختی است و سه چیز مایه بدبختی است آنچه مایه خوشبختی است زن پارسائست که دیدارش ترا مسرور سازد و از او غایب شوی و ویرا بر عفت خویش و مال خود امین دانی و مرکب راهوار که ترا بمقصد رساند و خانه ای که وسیع باشد و جای فراوان داشته باشد، و سه چیز که مایه بدبختی است زنی است که دیدارش ترا دلگیر سازد و با توزبان درازی کند و اگر از او غایب شوی ویرا بر عفت خویش و مال خود امین ندانی و مرکب کند رفتار که اگر او را بزنی ترا برنج اندر آرد و اگر بحال خود گذاری ترا بمقصد نرساند و خانه کوچک که جای کم داشته باشد.

ص: 408

من رضى بالله ربّاً وبالإسلام ديناً وبمحمد رسولاً والرابعة لها من الفضل كما بين السماء والأرض وهى الجهاد فى سبيل الله عزّ وجلّ.  
سه چیز است که هر که بگوید داخل بهشت می شود هر که خدا را پروردگار و اسلام را دین و محمد را پیغمبر خود داند و چهارمی فضیلتی بزرگ مانند زمین و آسمان دارد و آن جهاد در راه خداوند است.

1244-: ثلاثة من كنّ فيه يستكمل إيمانه رجل لا يخاف في الله لومة لائم ولا يرأى بشيء من عمله وإذا عرض عليه أمران أحدهما للدنيا والآخر للآخرة اختار أمر الآخرة على الدنيا.

سه چیز است که در هر که باشد ایمان او کامل است. مردی که در کار خدا از ملامت گران بیم ندارد و در کار خویش ریا نمیکند و اگر دو کار پیش آید که یکی مربوط بدنیا و دیگری مربوط به آخرت است کار آخرت را بر دنیا ترجیح دهد.

1245-: ثلاثة من مكارم الأخلاق عند الله: أن تعفو عنّ ظلمك و تعطي من حرمك و تصل من قطعك.

سه چیز است که در پیش خدا از فضائل اخلاق است، آنکه از ستم گر درگذری و کسی را که تو را محروم کرده است عطا دهی و با آنکه از تو بریده است پیوند گیری.

1246-: ثلاثة مواطن لا- تردّ فيها دعوة عبد: رجل يكون في برية حيث لا يراه أحد إلا الله فيقوم فيصلّي ورجل يكون معه فئة فيفترّ عنه أصحابه فيثبت ورجل يقوم من آخر الليل.

سه مورد است که دعای کسی در آن رد نمیشود یکی آن که مردی در بیابانی باشد که جز خدا کسی او را نمی بیند و برخیزد و نماز گزارد دیگر آنکه مردی با گروهی در جنگ باشد و یاران وی بگریزند و او استوار ماند و سوم آن که مرد در آخر شب برای عبادت برخیزد.

1247-: ثلاثة نفر كان لأحدهم عشرة دنانير فتصدّق منها بدینار و كان لآخر عشر أواق فتصدّق منها بأوقية و آخر كان له مائة أوقية فتصدّق منها بعشر أواق هم في الأجر سواء كلّ تصدّق بعشر ماله.

سه نفر بودند یکی ده دینار داشت و یک دینار صدقه داد و دیگری ده اوقیه طلا داشت و یک اوقیه صدقه داده و سومی صد اوقیه طلا داشت و ده اوقیه صدقه داد همه در ثواب برابرند زیرا هر کدام ده یک مال خود را صدقه داده اند.

1248-: ثلاثة هم حدّاث الله يوم القيامة، رجل لم يمش بين اثنين بمراء قَطّ و رجل لم يحدث نفسه بزنا قَطّ و رجل لم يخلط كسبه بربا قَطّ.

سه کسند که روز قیامت هم صحبت خدایند کسی که میان دو تن سخن چینی نکند و کسی که هیچ

وقت بفکر زنا نیفتاده باشد و کسی که کسب خود را بر با نیامیخته باشد.

1249-: ثلاثة يتحدثون في ظلّ العرش آمين و الناس في الحساب: رجل لم تأخذه في الله لومة لائم و رجل لم يمدّ يديه إلى ما لا يحلّ له و رجل لم ينظر إلى ما حرم الله عليه.

سه کسند که در سایه عرش آسوده گفتگو میکنند و مردم گرفتار حسابند آنکه در راه خدا از ملامتگران باک ندارد و آنکه دستهای خود را بآنچه بر او حلال نیست دراز نکند و کسی که بآنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد.

1250-: ثلاثة يحبّهم الله عزّ و جلّ:

رجل قام من اللّيل يتلوا كتاب الله و رجل تصدّق صدقة بيمينه يخفيها من شماله و رجل كان في سرية فانهزم أصحابه فاستقبل العدو.

سه کسند که خدا آنها را دوست میدارد کسی که شب برخیزد و کتاب خدا را بخواند و کسی که با دست راست خود صدقه دهد و آن را از دست چپ خود مخفی دارد و کسی که با گروهی بجنگ رود و یارانش بگریزند و او بسوی دشمن رود.

1251-: ثلاثة يبغضهم الله و ثلاثة يبغضهم الله فأما الذين يحبّهم - الله: فرجل أتى قوما فسألهم بالله و لم يسألهم لقرابة بينه و بينهم فمنعوه فتخلف رجل بأعقابهم فأعطاه سرّاً لا يعلم بعطيته إلاّ الله و الذي أعطاه و قوم ساروا ليلتهم حتى إذا كان التوم أحبّ إليهم ممّا يعدل به فوضعوا رؤسهم فقام أحدهم يصلّي و يتلوا آيات الله و رجل كان في سرية فلقى العدو فهزموا فأقبل بصدرة حتى يقتل أو يفتح له و الثلاثة الذين يبغضهم الله: الشيخ الزّاني و الفقير المختال و الغنيّ الظّلم.

سه کسند که خدا آنها را دوست دارد و سه کسند که خدا آنها را



دشمن دارد، آنها که خدایشان دوست دارد یکی آن کس که مردی پیش گروهی آید و بنام خدا از آنها چیزی خواهد نه بنام- خویشاوندی که میان آنهاست و چیز باو ندهند و او از آنها کناره گیرد و محرمانه باو چیزی دهد که جز او و خدا از آن خبردار نشود دیگر کسی که با قومی شبانه راه سپارد و وقتی خواب از همه چیز برای آنها دلچسب تر باشد سرهای خود را بزمین گذارند وی بر خیزد و نماز گزارد و قرآن بخواند، سوم مردی که با گروهی بجنگ رود و با دشمن رو برو شوند یارانش- بگریزند و او سینه در مقابل دشمن سپر کند تا کشته شود یا فیروز گردد و سه کس که خدایشان دشمن دارد پیرزنا کار است و فقیر متکبر و ثروتمند ستمگر.

1252-: ثلاثة يحبهم الله و ثلاثة يشنؤهم الله: الرجل يلقي العدو في فنة و ينصب لهم نحره حتى يقتل أو يفتح لأصحابه و القوم يسافرون فيطول سراهم حتى يحبوا أن يمسا الأرض فينزلون فيتخلى أحدهم فيصلّي حتى يوقفهم لرحيلهم و الرجل يكون له الجار يؤذيه جاره فيصبر على أذاه حتى يفرق بينهما موت أو ظعن و الذين يشنؤهم الله: التاجر الحلاف و الفقير المختال و البخيل المنان.

سه کسند که خدا دوستشان دارد، و سه کسند که خدا

ص: 412

دشمنشان دارد، یکی مردی که هم راه گروهی با دشمن روبرو شود و سینه مقابل آنها سپر کند تا کشته شود یا یاران خود را فیروز سازد دیگر آنکه با گروهی سفر کند و پیاده راه سپرند تا خوابشان گیرد و فرود آیند و او از یاران خود کناره گیرد و نماز خواند تا هنگام رحیل آنها را بیدار کند سوم مردی که همسایه اش او را آزار میکند و آزار وی را تحمل کند تا مرگ یا سفر میانشان جدائی اندازد و آنها که خداوند دشمنشان دارد، تاجر قسمخوار و فقیر متکبر و بخیل منتگذار است.

1253-: ثلاثة يدعون الله عزّ وجلّ فلا يستجاب لهم، رجل كانت تحته امرأة سيّئة الخلق فلم يطلقها ورجل كان له على رجل مال فلم يشهد عليه ورجل آتى سفيها ماله وقد قال الله تعالى ولا تؤتوا السفهاء أموالكم.

سه کسند که دعا کنند و دعایشان اجابت نشود کسی که زن بد اخلاق دارد و او را طلاق ندهد و کسی که مالی پیش کسی دارد و شاهد بر آن

ص: 413

نگیرد و کسی که مال خود را به سفیهی سپارد در صورتی که خداوند گفته است اموال خود را بدست سفیهان مسپارید.

1254-: ثلاث جدهنّ جدّ و هزلهنّ جدّ: التّكاح و الطّلاق و الرّجعة.

سه چیز است که جدی آن جدیست و شوخی آن نیز جدی است، نکاح و طلاق و رجوع.

1255-: ثلاث حقّ علی الله أن لا یردّ لهم دعوة: الصائم حتّی یفطر و المظلوم حتّی ینتصر و المسافر حتّی یرجع.

سه کسند که بر خدا لازمست دعایشان را رد نکند روزه دار تا افطار کند و ستمدیده تا ستم از او دفع شود و مسافر تا بوطن خود باز گردد.

1256-: ثلاث حقّ علی کلّ مسلم:

الغسل یوم الجمعة و السّواک و الطّیب.

سه چیز است که بر هر مسلمانی لازمست غسل جمعه و مسواک زدن و استعمال بوی خوش.

1257-: ثلاث خصال من سعادة المرء المسلم فی الدّنيا: الجار الصّالح و المسکن الواسع و المركب الهنیّ.

سه چیز در این جهان مایه سعادت مرد مسلمانست، همسایه

خوب و خانه وسیع و مرکب- خوش رفتار.

1258-: ثلاث خلال من لم تكن فيه واحدة منه: وورع يحجزه عن محارم الله عزّ وجلّ أو حلم يردّ به جهل جاهل أو حسن خلق يعيش به في الناس.

سه صفت است که هر که یکی از آنها در او نیست سگ بر او شرف دارد، تقوائی که وی را از محرمات خدا مانع شود، یا علمی که بوسیله آن جهالت جاهلی را دفع نماید یا اخلاق نیکی که به وسیله آن با مردم زندگی کند.

1259-: ثلاث دعوات مستجابات لا شكّ فيهنّ دعوة المظلوم و دعوة المسافر و دعوة الوالد على ولده.

سه دعا بدون شكّ مستجاب می شود، دعای ستمدیده و مسافر و نفرین پدر در حق فرزند.

1260-: ثلاث فيهنّ البركة: البيع إلى أجل و المقارضة و إخلاط البرّ بالشّعير للبيت لا للبيع.

سه چیز مایه برکت است فروش نسیه و قرض بیکدیگر دادن و آمیختن گندم بجو برای مصرف نه برای فروش.

ص: 415

1261-: ثلاث لا تؤخر و هنّ الصّلاة إذا أتت و الجنّزة إذا حضرت و الأيّم إذا وجدت كفؤا.

سه چیز را نباید تأخیر انداخت نماز همین که وقت آن رسید و بر داشتن جنازه وقتی آماده شد و شوهر دادن بیوه وقتی همشانی یافت.

1262-: ثلاث لازمات لامّتي: سوء الظّنّ و الحسد و الطّيرة فإذا ظننت فلا تحقّق و إذا حسدت فاستغفر الله و إذا تطيّرت فامض.

سه چیز همراه امت من است بدگمانی و حسد و تفوّل وقتی گمان بد بردی گمان خود را محقق بدان و وقتی احساس حسد کردی از خدا آمرزش بخواه و وقتی تفوّل زدی بدان ترتیب اثر مده و براهی که در پیش داری برو.

1263-: ثلاث لا يجوز اللّعب فيهنّ:

الطلاق و النّكاح و العتق.

سه چیز است که شوخی در آن روا نیست طلاق و نکاح و آزاد کردن بنده.

1264-: ثلاث ليس لأحد النّاس فيه رخصة: برّ الوالدين مسلما كان أو كافرا و الوفاء بالعهد لمسلم أو كافرا و الأمانة إلى مسلم كان أو كافرا.

سه چیز است که هیچ کس بترك آن مجاز نیست، نیکی با پدر و مادر مسلمان باشند یا کافر وفای بعهده برای مسلمان یا کافر و رد امانت مسلمان یا کافر.

ص: 416

1265-: ثلاث معلقات بالعرش:

الرَّحْمَ تَقُول: «اللَّهُمَّ إِنِّي بكَ فَلَ أَقْطَع» وَ الْأَمَانَةَ تَقُول:

«اللَّهُمَّ إِنِّي بكَ فَلَ أَخْتَان» وَ التَّعْمَةَ تَقُول: «اللَّهُمَّ إِنِّي بكَ فَلَ أَكْفِر.

سه چیز بعرش آویخته است، خویشاوندی گوید «خدایا من بتو وابسته ام مرا نبرند» و امانت گوید:

خدایا من بتو وابسته ام در من خیانت نکنند» و نعمت گوید: «خدایا من بتو وابسته ام مرا کفران نکنند».

1266-: ثلاث من أبواب البرِّ سخاء النَّفس و طيب الكلام و الصَّبْر على الأذى.

سه چیز از لوازم نیکوکاریست جانبازی و نیکی گفتار و صبر بر آزار.

1267-: ثلاث من أخلاق الإيمان:

من إذا غضب لم يدخله غضبه في باطل و من إذا رضی لم يخرجه رضاه من حقّ و من إذا قدر لم يتعاط ما ليس له.

سه چیز از لوازم ایمان است آنکه وقتی خشمگین شد خشمش وی را بکار ناحق و اندارد و آنکه وقتی راضی شد رضایش او را از حق دور نسازد و آنکه وقتی قدرت داشت بدان چه حق ندارد دست نبرد.

1268-: ثلاث من الإيمان: الإنفاق من الإقتار و بذل السّلام للعالم و الإنصاف من نفسك.

سه چیز از لوازم ایمان است، بخشش بهنگام تنگدستی و سلام به دانشمند و رعایت انصاف بر ضرر خویش.

ص: 417

1269- ثلاث من أوتيهنّ فقد أوتي مثل ما أوتي آل داود: العدل في الغضب و الرضا و القصد في الفقر و الغنى و خشية الله تعالى في السرّ و العلانية.

سه چیز است که هر که داشته باشد همان دارد که خانواده داود داشتند، عدالت هنگام خشم و رضا و اعتدال در فقر و توانگری و ترس از خدا در آشکار و نهان.

1270- ثلاث منجيات: تكفّ لسانك و تبكي على خطيئتك و يسعك بيتك.

سه چیز مایه نجات است زبان خود را نگهداری بر گناه خویش گریه کنی و در خانه خویش مقام گیری.

1271- ثلاث من حقائق الإيمان:

الإتفاق من الإفتار و إنصافك الناس من نفسك و بذل العلم للمتعلّم.

سه چیز از حقایق ایمانست بخشش با تنگدستی و رعایت انصاف در باره مردم بر ضرر خویش و بذل علم برای دانش آموز.

1272- ثلاث من فعلهنّ ثقة بالله و احتسابا كان حقّا على الله تعالى أن يعينه و أن يبارك له:

من سعى في فكاك رقبتة ثقة بالله و احتسابا كان حقّا على الله تعالى أن يعينه و أن يبارك له و من تزوّج ثقة بالله و احتسابا كان حقّا على الله أن يعينه و أن يبارك له و من أحيا أرضا ميتة ثقة بالله و احتسابا كان حقّا على الله تعالى أن يعينه و أن يبارك له.

سه کار است که هر کس با اعتماد خدا و بانتظار ثواب کند بر خدا لازمست که وی را یاری کند و او

ص: 418

را برکت دهد هر کس در آزاد ساختن خود با اعتماد خدا و با امید ثواب بکوشد بر خدا لازم است که وی را یاری کند و او را برکت دهد و هر که با اعتماد خدا و با امید ثواب ازدواج کند بر خدا لازم است که وی را یاری کند و او را برکت دهد و هر که اعتماد بخدا و با امید ثواب زمین بایری را آباد کند بر خدا لازم است که وی را یاری کند و او را برکت دهد.

1273-: ثلاث من فعلهنّ فقد أجرم:

من عقد لواء في غير حقّ أو عقّ والديه أو مشى مع ظالم لينصره.

سه کار است که هر کس بکند خطا کار است هر کس پرچمی جز در راه حق برافرازد، یا با پدر و مادر بدی کند، یا با ستمگری راه سپرد تا او را یاری کند.

1274-: ثلاث من كنّ فيه آواه الله في كنفه و نشر عليه رحمته و أدخله جنته: من إذا أعطي شكر و إذا قدر غفر و إذا غضب فتر.

سه چیز است که در هر که باشد خداوند او را در پناه خود جای دهد و رحمت خویش را بر او بگستراند

ص: 419



و داخل بهشت کند آنکه وقتی عطا بیند شکر گزارد و وقتی قدرت دارد عفو کند و وقتی بخشم آید سستی پیشه نماید.

1275-: ثلاث من كنّ فيه استكمل خصال الإيمان الذي إذا رضى لم يدخله رضاه في باطل و إذا غضب لم يخرجه الغضب من الحقّ و إذا قدر لم يتعاط ما ليس له.

سه چیز است که در هر که باشد صفات ایمان در او کامل است آنکه وقتی خشنود شد بیاطل نگراید و وقتی خشمگین شد از حق تجاوز نکند و وقتی قدرت یافت بمال کسان دست نبرد.

1276-: ثلاث من كنّ فيه استوجب الثواب و استكمل الإيمان:

خلق يعيش به في الناس و ورع يحجزه عن محارم الله تعالى و حلم يرده عن جهل الجاهل.

سه چیز است که در هر که باشد سزاوار ثواب است و ایمانش کاملست اخلاقی که بوسیله آن با مردم زندگی کند و تقوائی که وی را از محرمات خدا دور سازد و حلمی که او را از جهالت با جاهل بر کنار دارد.

1277-: ثلاث من كنّ فيه أظله الله تحت ظلّ عرشه يوم لا ظلّ إلاّ ظلّه: الوضوء على المكاره و المشي إلى المساجد في الظلم و إطعام الجائع.

سه چیز است که در هر که باشد خداوند وی را روزی که سایه ای جز

سایه خدا نیست در سایه عرش جای دهد، وضو گرفتن با زحمت و راه مسجد سپردن در تاریکی و سیر کردن گرسنه.

1277-: ثلاث من كنّ فيه حاسبه الله تعالى حسابا يسيرا و ادخله الجنة برحمته: تعطي من حرمك و تعفو عمّن ظلمك و تصل من قطعك.

سه چیز است که در هر که باشد خدا حساب را بر او آسان گیرد و ویرا باقتضای رحمت خود ببهشت در آورد، عطا بآن کس که ترا محروم کرده است و عفو آن کس که بر تو ستم روا داشته است و پیوند با آن کس که از تو بریده است.

1278-: ثلاث من كنّ فيه فإنّ الله تعالى يغفر له ما سوى ذلك:

من مات لا يشرك بالله شيئا و لم يكن ساحرا يتبع السحرة و لم يحقد على أخيه:.

سه چیز است که در هر که باشد خداوند همه گناهان او را می بخشد هر که بمیرد و شریکی برای خدا قرار ندهد و جادوگر نباشد و جادوگران را پیروی نکند و نسبت به برادر خویش کینه نوزد.

1279-: ثلاث من كنّ فيه فهو من الأبدال: الرضا بالقضا و الصبر عن محارم الله و الغضب في ذات الله عزّ و جلّ.

سه چیز است که در هر که باشد

از نیکانست، رضا بقصنا و صرف نظر از محرمات خدا و خشمگین شدن در راه خدا.

1280-: ثلاث من كنّ فيه فهو منافق وإن صام و صلّى و حجّ و اعتمر و قال: «إني مسلم» من إذا حدّث كذب و إذا وعد أخلف و إذا اتّمن خان.

سه چیز است که در هر که هست منافقت اگر چه روزه دارد و نماز گزارد و حج و عمره کند و گوید من مسلمانم، آنکه وقتی سخن گوید دروغ گوید و وقتی وعده کند تخلف ورزد و وقتی امانت گیرد خیانت کند.

1281-: ثلاث من كنّ فيه فهي راجعة على صاحبها: البغي و المكر و النكث.

سه چیز است که در هر که باشد بصاحب خود باز میگردد ستم و مکر و پیمان شکنی.

1282-: ثلاث من كنّ فيه نشر الله تعالى عليه كنفه و أدخله جنّته:

رفق بالضعيف و شفقة على - الوالدين و الإحسان إلى - المملوك.

سه چیز است که در هر که باشد خداوند وی را پناه دهد و ببهشت برد، مدارا با ناتوان و مهربانی با پدر و مادر و نیکی با زیر دست.

1283- ثلاث من كنّ فيه وجد حلاوة الإيمان: أن يكون الله ورسوله أحب إليه ممّا سواهما وأن يحب المرء لا يحبه إلاّ الله وأن يكره أن يعود في الكفر بعد إذ أنقذه الله منه كما يكره أن يلقى في النار.

سه چیز است که در هر که هست شیرینی ایمان را چشیده است آنکه خدا و پیغمبرش را از همه دوستتر دارد دیگر آنکه کسی را برای خدا دوست دارد سوم آنکه پس از آنکه خدا او را از کفر نجات داد از باز گشت بدان بیزار است چنان که افتادن در آتش را دوست ندارد.

1284- ثلاث من كنّ فيه وقي شح نفسه: من أذى الزكاة وقرى الضيف وأعطى في النّابة.

سه چیز است که در هر که هست از بخل بر کنار است آنکه زکات می‌دهد و مهمان میبرد و در سختی بخشش میکند.

1285- ثلاث من كنوز البرّ: إخفاء الصدقة و كتمان المصيبة و كتمان الشكوى يقول الله:

إذا ابتليت عبدي فصبّر و لم يشكني إلى عوّاده أبدلته لحما خيرا من لحمه و دما خيرا من دمه فإن أبرأته أبرأته و لا ذنب له و إن توفّيته فإلى رحمتي.

سه چیز از گنجینه های نیکی است مخفی ساختن صدقه و پنهان داشتن مصیبت و مستور ساختن شکایت، خداوند گوید: وقتی بنده خود را مبتلا ساختم و صبر کرد و با عیادت کنندگان خود از من شکایت نکرد گوشتی بهتر از گوشت او و

خونی بهتر از خون وی بدو میدهم اگر او را شفا دادم همه گناهانش محو شده است و اگر جانش را گرفتم او را مشمول رحمت خود کرده ام.

1286-: ثلاث من كنوز البر: كتمان الأوجاع و البلوى و المصيبات و من بثّ لم يصبر.

سه چیز از گنجینه های نیکی است نهان داشتن دردها و گرفتاری ها و مصیبتها هر که مصیبت خود را آشکار سازد بر آن صبر نتواند کرد.

1287-: ثلاث من لم يكن فيه لم يتم عمله و رع يحجزه عن معاصي الله و خلق يداري به الناس و حلم يردّ به جهل الجهال.

سه چیز است که در هر که نیست کارش سرانجام نگیرد تقوائی که ویرا از گناه باز دارد و اخلاقی که با مردم مدارا کند و حلمی که با آن سبکی سبکسران دفع کند.

1288-: ثلاث من مكارم الأخلاق في الدنيا و الآخرة أن تعفو عن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم عن جهل عليك.

سه چیز در جهان از فضائل اخلاقت است از ستمگر درگذری، و با کسی که از تو بریده پیوند گیری و با کسی که با تو سبکسری میکند بحلم رفتار کنی.

ص: 424

1289-: ثلاث من نعيم الدنيا وإن كان لا نعيم لها مركب وطىء والمرأة الصالحة والمنزل الواسع.

سه چیز از نعيم دنياست اگر چه دنيا نعيمی نيست مرکب راهوار و زن پارسا و خانه وسيع.

1290-: ثلاث مهلكات و ثلاث منجيات فالمهلكات شح مطاع و هوى متبع و إعجاب المرء بنفسه و التلث المنجيات خشية الله في السرّ و العلانية و القصد في الغنا و الفقر و العدل في الغضب و الرضا.

سه چیز هلاک کننده است و سه چیز نجات دهنده است، سه چیز هلاک کننده بخلى است که مطيع آن شوند و هوسى است که از آن پيروى کنند. و اعجاب مرد نسبت به خویشان و سه چیز نجات دهنده ترس از خداست در آشکار و نهان و اعتدال در فقر و توانگری و عدالت در حال خشم و خشنودی.

1291-: ثلاث يجلبن البصر: النظر إلى الخضرة و إلى الماء الجاري و إلى الوجه الحسن.

سه چیز چشم را قوت ميدهد، دیدن سبزه و آب جاری و روی خوب.

1292-: ثلاث يدرك بهنّ العبد رغائب الدنيا و الآخرة الصبر على البلاء و الرضا بالقضاء و الدعاء في الرّخاء.

سه چیز است که بنده بوسیله آن خواستههای دنیا و آخرت را بدست

می آورد، صبر بر بلا و رضا بقضا و دعا در حال فراخدستی،.

1293-: ثلاث یصفین لك و ذّ أخیک تسلّم علیه إذا لقیته و توسّع له فی المجلس و تدعوه بأحبّ أسمائه إلیه.

سه چیز محبت دوست را خالص میکند سلامش کنی وقتی او را دیدی در مجلس جای او را باز کنی و او را بهترین نامهایش بخوانی.

1294-: ثمانية أبغض خلیقة الله یوم القیامة: السّقارون- و هم الكذّابون و الخیالون- و هم المستکبرون- و الذّین یکنزون البغضاء لإخوانهم فی صدورهم فإذا لقوهم تخلّوا لهم و الذّین إذا دعوا إلی الله و رسوله كانوا بطاء و إذا دعوا إلی الشّیطان كانوا سرعاً و الذّین لا یشرف لهم طمع من الدّنیا إلاّ- استحلّوه بأیمانهم و إن لم یکن لهم ذلك بحقّ و المشاءون بالتمیمة و المفرّقون بین الأحبّة و الباغون البراء الدّحضة أولئك یقذرهم الرّحمن عزّ و جلّ.

هشت کسند که روز رستاخیز از همه خلق خدا منفورترند، دروغ گویان و متکبران و آنها که دشمنی برادران خود را در دل دارند ولی وقتی آنها را ببینند گشاده روئی کنند و آنها که وقتی بسوی خدا و پیغمبر دعوت شوند کند باشند و همین که بسوی شیطان دعوت شوند تند باشند و آنها که وقتی بجیزی از مطامع دنیا رغبت کردند آن را بقسم

ص: 426

جلب کنند اگر چه بدان حق نداشته باشند و سخن چینان و آنها که میان دوستان جدائی اندازند و کسانی که بر بیگناهان از پا افتاده ستم کنند آنها را خداوند کثیف می‌شمارند.

1295-: ثمن الخمر حرام و مهر البغی حرام و ثمن الكلب حرام و الكوبة حرام و إن أتاك صاحب الكلب يلتمس ثمنه فاملاء يديه ترابا و الخمر و الميسر حرام و كل مسكر حرام.

قیمت شراب حرام است و مهر زنا کار حرام است و قیمت سگ حرام است و شطرنج حرام است اگر صاحب سگ پیش تو آمد و قیمت آن را خواست دستهای او را پر از خاک کن، شراب و قمار حرام است و هر مست کننده ای حرام است.

1296-: الثلث و الثلث كثير إنك أن تذر وراثتك أغنياء خیر من أن تذرهم عالة يتكففون الناس وإنك لن تنفق نفقة تبتغي بها وجه الله إلا أجرت بها حتى ما تجعل في امرأتك.

ضمن وصیت فقط ثلث مال خود را بدیگران ده و ثلث بسیار است تو اگر وارثان خود را بی نیاز واگذاری بهتر از آنست که فقیر و محتاج مردم باشند، تو هیچ خرجی در راه خدا نمیکنی مگر آنکه در



مقابل آن پاداش میبایی حتی غذائی که بزَن خود میخورانی.

1297-: الثَّيْبُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا وَالْبَكْرُ يَسْتَأْذِنُهَا أَبُوهُا فِي نَفْسِهَا وَإِذْنُهَا صَمَاتُهَا.

زَن باظهار نظر در کار خویش بر ولی خود مقدم است و دوشیزه نیز پدرش باید در باره کارش از او اجازه بگیرد و اجازه او سکوت است.

ص: 428

1298-: جار الدار أحق بدار الجار.

همسایه خانه در خرید خانه همسایه مقدم است.

1299-: جالس الأبرار فإتک إذا فعلت خیرا حمدوک و إن أخطأت لم یعتفوک.

با نیکان مجالست کن که اگر خوبی کردی ترا ستایش کنند و اگر خطا کردی با تو بسختی رفتار نکنند.

1300-: جالسوا الکبراء و سائلوا العلماء و خالطوا الحکماء.

با بزرگان مجالست کنید و از دانشمندان پرسید و با حکیمان آمیزش کنید.

1301-: جاهدوا المشرکین بأموالکم و أنفسکم و ألسنتکم.

با اموال و جانها و مالهای خود با مشرکان جهاد کنید.

1302-: جاهدوا أهوائکم تملکوا أنفسکم.

با هوسهای خود مبارزه کنید تا بر نفس خود تسلط یابید.

1303-: جبلت القلوب علی حبّ من أحسن إليها و بغض من أساء إليها.

دلها باقتضای فطرت آن کس را

ص: 429

که با آنها نیکی کند دوست دارند و آن کس را که با آنها بدی کند دشمن دارند.

1304-: جَدِّدُوا إِيمَانَكُمْ أَكْثَرُوا مِنْ قَوْلِ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

ایمان خود را تازه کند، لا إله إلا الله بسیار گوئید.

1305-: جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جِزَاءٍ فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جِزَاءً وَأَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جِزَاءً وَاحِدًا فَمَنْ ذَلِكَ الْجِزَاءُ تَتْرَاحِمُ الْخَلْقَ حَتَّى تَرْفَعَ الْفِرْسَ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشِيَةَ أَنْ تَصِيْبَهُ.

خدا رحم را صد قسمت کرده و نه قسمت را پیش خود نگه داشته و یک قسمت را بزمین فرستاده و بواسطه همین یک قسمت مردم بر یک دیگر رحم میکنند تا آنجا که اسب سم خود را بلند میکند مبادا بفرزندان خود آسیب برساند.

1306-: جَعَلَ اللَّهُ عَذَابَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي دُنْيَاهَا.

خداوند عذاب این امت را در دنیا نهاده است.

1307-: جَعَلَتِ الدُّنُوبَ كُلَّهَا فِي بَيْتٍ وَجَعَلَ مِفْتَاحَهَا فِي شَرْبِ الْخَمْرِ.

همه گناهان را در خانه ای نهاده و کلید آن را در شرابخواری قرار داده اند.

1308-: جفّ القلم بالشَّقِيّ والسَّعيد.

بدبخت و نیکبخت بقلم رفته است.

1309-: جفّ القلم بما أنت لاق.

سرنوشت تو بقلم رفته است.

1310-: جلساء الله غدا أهل الورع و الزهد في الدنيا.

فردا همنشینان خدا صاحبان ورع و زهد در این جهانند.

1311-: جمال المرء فصاحة لسانه.

جمال مرد به فصاحت اوست.

1312-: جهد البلاء أن تحتاجوا إلى ما في أيدي الناس فتمنعوا.

کمال بلیه اینست که به آنچه دیگران دارند محتاج شوید و از شما دریغ کنند.

1313-: جهد البلاء قلة الصبر.

نهایت بلا قلت صبر است.

1314-: جهد البلاء كثرة العيال مع قلة الشيء.

نهایت بلا عیالمندی و تنگدستی است.

1315-: الجار أحقّ بشفعة جاره ينتظر بها و إن كان غائبا إذا كان طريقهما واحدا.

همسایه در معامله سهم همسایه مقدم است اگر راه آنها یکی است باید منتظر او بماند اگر چه غایب باشد.

1316- الجار قبل الدار و الرفيق قبل الطريق و الزاد قبل الرحيل.

همسایه را پیش از خانه و رفیق را پیش از راه و توشه را پیش از سفر باید جست.

1317- الجالب إلى سوقنا كالمجاهد في سبيل الله و المحتكر في سوقنا كالملحد في كتاب الله.

آنکه بیازار ما چیزی وارد می کند مانند آن کس است که در راه خدا جهاد میکند و آنکه در بازار ما احتکار میکند مانند کسی است که در کتاب خدا کافر بشمار رفته است.

1318- الجالب مرزوق و المحتكر ملعون.

واردکننده روزی میخورد و محتکر لعنت میبرد.

1319- الجاهل يظلم من خالطه و يعتدي على من هو دونه و يتطاول على من هو فوقه و يتكلم بغير تمييز.

نادان با معاشران ستم کند و بر زیر دستان تعدی کند و ببزرگان تکبر فروشد و بدون تمیز سخن گوید.

1320- الجدل في القرآن كفر.

مجادله در باره قرآن کفر است.

ص: 432

1321-: الجفاء كلّ الجفاء و الكفر من سمع منادي الله تعالى ينادي بالصّلاة و يدعوهُ إلى الفلاح فلا يجيبه.

نشان خشونت و كفر نفاق آنست كه كسى منادى خدا را بشنود كه بنماز ندا ميدهد و ويرا برستگارى ميخواند و دعوت او را اجابت نكند.

1322-: الجلوس مع الفقراء من التّواضع.

همنشینی با فقیران از لوازم تواضع است.

1323-: الجماعة رحمة و الفرقة عذاب.

جماعت مایه رحمت و تفرقه موجب عذاب است.

1324-: الجمال صواب القول بالحقّ و الكمال حسن الفعال بالصّدق.

جمال درستی گفتار مطابق حق است و کمال نیکی رفتار مطابق راستی است.

1325-: الجمال في الرّجل اللّسان.

جمال مرد، در زبان اوست.

1326-: الجنّة أقرب إلى أحدكم من شرك نعله و النّار مثل ذلك.

بهشت بشما از بند کفشتان نزدیکتر است و جهنم نیز چنین است.

ص: 433

1327-: الجنة بناؤها لبنة من فضة ولبنة من ذهب و ملاطها المسك الأذفر و حصابؤها اللؤلؤ و الياقوت و تربتها الزعفران من يدخلها  
ينعم لا يبأس و يخلد لا يموت لا تبلى ثيابهم و لا يفنى شبابهم.

ساختمان بهشت خشتی از نقره و خشتی از طلاست و گل آن مشک اذفر است و سنگریزه آن لؤلؤ و یاقوت است و خاک آن زعفران است و  
هر که وارد آن شود پیوسته متنعم است و از بدبختی برکنار، جاودان زنده است و نمیرد، لباسشان کهنه نمی شود و جوانیشان پایان نپذیرد.

1328-: الجنة تحت أقدام الأمهات.

بهشت زیر قدم مادران است.

1329-: الجنة تحت ظلال السيوف.

بهشت زیر سایه شمشیرهاست.

1330-: الجنة حرام على كل فاحش أن يدخلها.

دخول بهشت بر مردم بدزبان حرام است.

1331-: الجنة دار الأسخياء.

بهشت خانه سخاوت مندان است.

1332-: الجنة لكل تائب و الرحمة لكل واقف.

بهشت متعلق بتوبه کاران است و رحمت متعلق بوقفگذاران است.

1333-: الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين كما بين السماء و الأرض.

بهشت صد درجه است و فاصله

هر دو درجه مانند زمین و آسمان است.

1335-: الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين مسيرة خمسمائة عام.

بهشت صد درجه است و فاصله هر دو درجه پانصد سال راه است.

1336-: الجنة مائة درجة ولو أنّ العالمين اجتمعوا في إحداهنّ وسعتهم.

بهشت صد درجه است و اگر جهانیان در یکی از آنها مجتمع شوند جایشان می شود.

1337-: الجنّ لا تخبّل أحدا في بيته عتيق من الخيل.

جن کسی را که اسبی اصیل در خانه خود دارد مخبط نمیکند.

1338-: الجهاد أربع: الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والصدق في مواطن الصبر وشنان الفاسق.

جهاد چهار قسم است: امر بمعروف و نهی از منکر و راستی در موقع صبر و تنفر از فاسق.

1339-: الجيران ثلاثة: فجار له حقّ واحد وهو أدنى الجيران حقًا و جار له حقان و جار له ثلاثة حقوق فأما الذي له حقّ واحد فجار مشرك

لا رحم له له حقّ الجوار و أمّا الذي له حقان فجار مسلم له حقّ الإسلام و حقّ الجوار و أمّا الذي له ثلاثة حقوق فجار مسلم ذو رحم له حقّ الإسلام و حقّ الجوار و حقّ الرّحم.

همسایگان سه قسمند همسایه ای که يك حق دارند و او از همه



همسایگان کم حق تر است و همسایه ای که دو حق دارد و همسایه ای که سه حق دارد همسایه ای که یک حق دارد همسایه مشرک است که خویشاوندی ندارد او فقط حق همسایگی دارد همسایه ای که دو حق دارد همسایه مسلمان است که حق اسلام و حق همسایگی دارد و همسایه ای که سه حق دارد همسایه مسلمان خویشاوند است که حق اسلام و حق همسایگی و حق خویشاوندی دارد.

ص: 436

1340-: حاملات والذات مرضعات رحيمات بأولادهنّ لولا ما يأتين إلى أزواجهنّ دخل مصليّاتهنّ الجنّة.

زنان بار دار فرزند دار و شیرده که با فرزندان خود مهربانند اگر رفتاری که با شوهران خود میکنند نبود نمازگزارانشان به بهشت میرفتند.

1341-: حبّ الثناء من الناس يعمي و يصمّ.

انتظار ستایش از مردم چشم را کور و گوش را کر میکند.

1342-: حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة.

دوست داشتن دنیا سر همه گناهان است.

1343-: حبّ إليّ من دنياكم النساء والطيب وجعلت قرة عيني في الصلاة.

من از دنیای شما دو چیز را دوست دارم زن و بوی خوش و روشنی چشم من در نماز است.

1344-: حبّو الله إلى عباده يحبّكم الله.

خدا را در پیش بندگانش محبوب سازید تا خداوند شما را دوست دارد.

ص: 437

1345-: حَبَّذَا الْمَتَخَلَّلُونَ مِنْ أُمَّتِي فِي الْوَضُوءِ وَالطَّعَامِ.

چه نیکند از امت من آنها که در وضو و غذا مساواک میکنند.

1346-: حَبَّكَ لِلشَّيْءِ يَعْصِي وَيَصْمُ.

محبتی که نسبت بچیزی داری کور و کرت میکند.

1347-: حَتَمَ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَسْتَجِيبَ دَعْوَةَ مَظْلُومٍ وَأَلْحَدَ قَبْلَهُ مِثْلَ مَظْلَمَتِهِ.

بر خدا لازم است که ستم- زده ای را که او نیز بدیگری چنان ستمی کرده است نپذیرد.

1348-: حَجَبَتِ النَّارِ بِالشَّهَوَاتِ وَحَجَبَتِ الْجَنَّةِ بِالمَكَارِهِ.

جهنم را بخواستنی ها پوشانیده اند و بهشت را بمکروهات مستور داشته اند.

1349-: حَجَّوْا تَسْتَغْنُوا وَسَافِرُوا تَصَحَّوْا.

بحج روید تا بی نیاز شوید و سفر کنید تا سالم مانید.

1350-: حَدُّ الْجَوَارِ أَرْبَعُونَ دَارًا.

حد همسایگی چهل خانه است.

1351-: حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ.

سزای ساحر يك ضربت شمشیر است.

1352-: حدثني جبريل قال: يقول الله تعالى: «لا إله إلا الله حصني فمن دخله أمن من عذابي.».

جبرئیل با من سخن گفت و گفت: خدا گوید لا إله إلا الله قلعه من است و هر که وارد آن شود از عذاب من در امان است.

1353-: حدثوا الناس بما يعرفون أتريدون أن يكذب الله ورسوله؟.

با مردم از آنچه توانند دانست سخن گوئید آیا میخواهید خدا و پیغمبر را تکذیب کنند.

1354-: حدّ يعمل في الأرض خير لأهل الأرض من أن يمطروا أربعين صباحا.

حدی که در زمین اجرا شود برای زمینیان بهتر از آنست که چهل روز باران ببارد.

1355-: حرس ليلة في سبيل الله عزّ وجلّ أفضل من ألف ليلة يقام ليلها و يصام نهارها.

یک شب نگهبانی در راه خدا از هزار شب که نماز خوانند و روز آن را روزه دارند بهتر است.

1356-: حرّم الله الجتّة على كلّ فاحش بذيء لا يبالي ما قال و لا ما قيل له.

خداوند بهشت را بر مردم بد زبان که هر چه بگویند و شنوند اهمیت نمیدهند حرام کرده است.

1357-: حرّم الله الخمر و كلّ مسكر حرام.

خداوند شراب را حرام کرده و هر چه مستی آرد حرام است.

1358-: حرّمت التّجارة في الخمر.

تجارت شراب حرام است.

1359-: حرمة الجار على الجار كحرمة دمه.

حرمت همسایه بر همسایه چون حرمت خون او است.

1360-: حرّمت النّار على عين بكت من خشية الله و حرّمت النّار على عين سهرت في سبيل الله و حرّمت النّار على عين غضّت عن محارم الله أو عين فقئت في سبيل الله.

جهنم بر دیده ای که از بیم خدا گریسته و دیده ای که در راه خدا بیدار مانده و دیده ای که از محرمات خدا بسته شده یا در راه خدا بیرون آمده حرام است.

1361-: حرمة مال المسلم كحرمة دمه.

حرمت مال مسلمان مانند حرمت خون اوست.

1362-: حرمة نساء المجاهدين على القاعدين كحرمة أمهاتهم و ما من رجل من القاعدين يخلف رجلا من المجاهدين في أهله فيخونه فيهم إلا وقف له يوم القيامة فقيل له: قد خانك في أهلك فخذ من حسناته ما شئت فيأخذ من عمله ما شاء فما ظنّكم؟.

حرمت زن کسانی که بجهاد رفته اند بر آنها که بازمانده اند مانند حرمت مادرانشان است و هر

کس از بازماندگان که سرپرستی خانواده یکی از مجاهدان را بعهده گیرد و نسبت بآنها تجاوز کند روز قیامت او را بیای دارند و بمجاهد گویند وی بخانواده تو تجاوز و خیانت کرد، از کارهای نیک وی هر چه میخواهی بر گیر و وی از اعمال او هر چه خواهد برگیرد، چه فکر میکنید؟...

1363-: حَرَمَ عَلَى النَّارِ كُلِّ هَيْئٍ لَيْنٍ سَهْلٍ قَرِيبٍ مِنَ النَّاسِ.

هر که نرم و ملایم و آسانگیر و نزدیک بمردم باشد بر آتش حرام است.

1364-: حَرَمَ عَلَى عَيْنَيْنِ أَنْ تَنَالَهُمَا النَّارُ: عَيْنِ بَكَتٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَعَيْنِ بَاتٍ تَحْرُسُ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكُفْرِ.

دو چشم بر آتش حرام است چشمی که از ترس خدا گریسته و چشمی که بیدار مانده و مسلمانان را در مقابل کافران نگهداری کرده است.

1365-: حَرَمَ لِبَاسِ الْحَرِيرِ وَالذَّهَبِ عَلَى ذَكَورِ أُمَّتِي وَأَحْلٍ لَنَاثِمِهِمْ.

پوشیدن ابریشم و طلا بر مردان امت من حرام و بر زنانشان حلال است.

ص: 441

1366-: حسب امرئ من البخل أن يقول آخذ حقي كله ولا أدع منه شيئاً.

در بخل مرد همین قدر بس که گوید همه حق خود را میگیرم و چیزی از آن را وانمیگذارم.

1367-: حسبك من الجهل أن تظهر ما علمت.

در نادانی تو همین قدر بس که هر چه دانی آشکار کنی.

1368-: حسبك من الكذب أن تحدّث بكلّ ما سمعت.

در دروغگوئی تو همین قدر بس که هر چه شنیده ای نقل کنی.

1369-: حسبى رجائي من خالقي و حسبى ديني من دنياي.

امید خدایم مرا بس و بیم از دنیایم مرا کافی است.

1370-: حسن البشر يذهب بالسّخيمة.

گشاده روئی کینه را ببرد.

1371-: حسن الجوار يعمرّ الدّيار و ينسئ في الأعمار.

خوش همسایگی مایه آبادی شهرها و درازی عمرهاست.

1372-: حسن الخلق خلق الله الأعظم.

نیکنوئی خلق بزرگ خداوند است.

1373-: حسن الخلق زمام من رحمة الله في أنف صاحبه و الزمام بيد الملك و الملك يجره إلى الخير و الخير يجره إلى الجنة و سوء الخلق زمام من عذاب الله في أنف صاحبه و الزمام بيد الشيطان و الشيطان يجره إلى السوء و السوء يجره إلى النار.

نیکخوئی زمام رحمت خداست که در بینی صاحب آنست و زمام بدست فرشته است و فرشته او را بسوی نیکی میکشاند و نیکی او را بسوی بهشت میراند و بدخوئی زمام عذاب خداست که در بینی صاحب آنست و زمام بدست شیطان است و شیطان او را بسوی بدی میکشاند و بدی او را بسوی جهنم میراند.

1374-: حسن الخلق نصف الدین.

نیک خوئی يك نیمه دین است.

1375-: حسن الخلق یثبت المودة.

نیکخوئی دوستی را استوار می کند.

1376-: حسن الخلق یذیب الخطایا كما تذیب الشمس الجلیل.

نیکخوئی گناهان را محو می کند چنان که خورشید یخ را آب میکند.

1377-: حسن السؤال نصف العلم.

نیک پرسیدن يك نیمه دانستن است.



1378-: حسن الشعر مال و حسن الوجه مال و حسن اللسان مال و المال مال.

نیکی موی دارائست و نیکی روی دارائست و نیکی زبان دارائی است و دارائی هم دارائست.

1379-: حسن الظن من حسن العبادة.

خوش گمانی از نیکی عبادت است.

1380-: حسن الملكة نماء و سوء الخلق شؤم و البر زيادة في العمر و الصدقة تمنع ميتة السوء.

نیک خوئی رشد است و بد خوئی شئامت است و نیکی افزایش عمر است و صدقه از مرگ بد جلوگیری میکند.

1381-: حسن الملكة يمن و سوء الخلق شؤم.

نیک خوئی برکت است و بد خوئی شئامت.

1382-: حسن الملكة يمن و سوء الخلق شؤم و طاعة المرأة ندامة و الصدقة تدفع القضاء السوء.

نیک خوئی رشد است و بد خوئی شئامت است و نیکی افزایش عمر است و صدقه از مرگ جلوگیری میکند.

1383-: حسّنوا لباسكم و أصلحوا رجالكم حتى تكونوا كأنكم شامة في الناس.

لباس خود را نیک کنید و لوازم خود را باصلاح آرید چنان که در میان کسان مانند خالی نمودار باشید.

1384-: حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَدَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَأَعَدُّوا لِلْبَلَاءِ الدَّعَاءَ.

اموال خود را بوسیلهٔ زکات محفوظ دارید و مریضان خود را با صدقه علاج کنید و برای جلوگیری از بلا بدعا متوسل شوید.

1385-: حَفِظَ الْغُلَامَ الصَّغِيرَ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ وَ حَفِظَ الرَّجُلَ بَعْدَ مَا يَكْبُرُ كَالكِتَابِ عَلَى الْمَاءِ.

محفوظات طفل نارس مانند نقشی است که بر سنگ رقم زنده و محفوظات مرد بزرگ مانند نوشته بر آب است.

1386-: حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.

بهشت با ناملایمات قرین است و جهنم با خواستنی ها همراه است.

1387-: حَقَّ الْجَارُ إِنْ مَرَضَ عَدْتَهُ وَ إِنْ مَاتَ شَيْعَتَهُ وَ إِنْ اسْتَقْرَضَكَ أَقْرَضْتَهُ وَ إِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ هَتَّأَتْهُ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ مَصِيبَةٌ عَزَّيْتَهُ وَ لَا تَرْفَعُ بِنَاءَكَ فَوْقَ بِنَائِهِ فَتَسُدُّ عَلَيْهِ الرِّيحَ.

حق همسایه آنست که اگر مریض شد عیادتش کنی و اگر مرد همراه جنازه اش بروی و اگر از تو قرض خواست بدهی و اگر حادثهٔ خوشی بر او رخ داد بدو تهنیت گوئی و اگر مصیبتی رخ داد تعزیتش گوئی و بنای خود را از بنای او فراتر نبری و جریان باد را بر او نبندی.

1388-: حَقَّ الزَّوْجُ عَلَى الزَّوْجَةِ أَنْ لَا تَصُومَ يَوْمًا وَاحِدًا إِلَّا بِإِذْنِهِ إِلَّا الْفَرِيضَةَ فَإِنْ فَعَلْتَ أَثَمْتَ وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنْهَا وَ أَنْ لَا تَعْطَى مِنْ بَيْتِهِ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ فَعَلْتَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَ كَانَ عَلَيْهَا الْوِزْرُ وَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ فَعَلْتَ لَعَنَهَا اللَّهُ وَ مَلَائِكَةُ الْغَضَبِ حَتَّى تَتُوبَ أَوْ تَرَاوَعَ وَ إِنْ كَانَ ظَالِمًا.

حق شوهر بر زن آنست که

ص: 445

بدون اجازه او جز روزه واجب نگیرد و اگر گرفت گناهکار است نپذیرند و بدون اجازه او چیزی از مال او بکسان ندهد اگر داد ثوابش از شوهر و گناه از زن است و از خانه او بی اجازه اش بیرون نرود و اگر رفت خداوند و فرشتگان غضب او را لعنت کنند تا توبه کند یا باز گردد اگر چه شوهرش ستمگر باشد.

1389-: حَقَّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ:

أَنْ لَا تَهْجُرَ فَرَاشَهُ وَأَنْ تَبْرِّ قِسْمَهُ وَأَنْ تَطِيعَ أَمْرَهُ وَأَنْ لَا تَخْرُجَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَأَنْ لَا تَدْخُلَ إِلَيْهِ مِنْ يَكْرِهِ.

حق شوهر بر زن آنست که از بستر وی دوری نگیرد، و قسم او را انجام دهد و فرمانش را اطاعت کند و بی اجازه او بیرون نرود و کسی را که دوست ندارد بخانه او نیاورد.

1390-: حَقَّ الْمَرْأَةِ عَلَى الزَّوْجِ، أَنْ يَطْعَمَهَا إِذَا طَعِمَ وَيَكْسُوهَا إِذَا اكْتَسَى وَلَا يَضْرِبُ الْوَجْهَ وَلَا يَقْبَحُ وَلَا يَهْجُرُ إِلَّا فِي الْبَيْتِ.

حق زن بر شوهر آنست که وقتی غذا خورد با او بخوراند و

ص: 446

وقتی لباس پوشید باو بپوشاند و بصورت او نزند و باو بد نگویید و جز در خانه از او دوری نگیرد.

1392-: حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ: إِذَا لَقِيْتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ إِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ وَ إِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانصَحْ لَهُ وَ إِذَا عَطَسَ فَحَمْدُ اللَّهِ فَشَمِّتْهُ وَ إِذَا مَرَضَ فَعُدَّهُ وَ إِذَا مَاتَ فَاتَّبِعْهُ.

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است وقتی او را دیدی بر او سلام کن و وقتی ترا دعوت کرد بپذیر و وقتی با تو مشورت کرد رأی خود را با او بگو و همین که عطسه زد عافیت باد بگو و همین که مریض شد او را عیادت کن و همین که مرد همراه جنازه اش برو.

1393-: حَقَّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَحْسِنَ اسْمَهُ وَ يَحْسِنَ مَوْضِعَهُ وَ يَحْسِنَ أَدَبَهُ.

حق پسر بر پدر آنست که نام او را نیک و جای او را نیک و ادب او را نیک کند.

1394-: حَقَّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَعْلَمَهُ الْكِتَابَةَ وَ السَّبَّاحَةَ وَ الرَّمَائَةَ وَ أَنْ لَا يَرْزُقَهُ إِلَّا طَيِّبًا وَ أَنْ يَزُوِّجَهُ إِذَا بَلَغَ.

حق پسر بر پدر آنست که نوشتن و شنا کردن و تیر انداختن باو بیاموزد و جز غذای خوب بدو نخوراند و همین که بالغ شد باو زن بدهد.

1395-: حقّ الولد علی والده أن یحسّن اسمه و یزوّجه إذا أدرك و یعلمه الكتاب.

حق پسر بر پدر آنست که نام او را نیک کند و همین که ببلوغ رسید زنش دهد و خط نوشتن بدو بیاموزد.

1396-: حقّ علی الله عون من نکح التماس العفاف عمّا حرّم الله.

هر که زن گیرد باین منظور که از محرمات بر کنار ماند بر خدا لازم است که او را یاری کند.

1397-: حقّ کبیر الإخوة علی صغیرهم کحقّ الوالد علی ولده.

حق برادر بزرگ بر برادرهای کوچک مانند حق پدر بر فرزند است.

1398-: حقّ لله علی کلّ مسلم أن یغتسل فی کلّ سبعة أيام یوما یغسل فیہ رأسه و جسده.

حق خدا بر هر مسلمانی این است که هر هفت روز یک بار غسل کند و سر و تن خود را بشوید.

1399-: حقیق بالمرء أن یكون له مجالس یخلو فیها و یذكر ذنوبه فیستغفر الله منها.

چه خوب است که مرد گاهی خلوت کند و گناهان خود را بیاد آرد و از خدا آمرزش خواهد.

1400-: حلوة الدنیا مرّة الآخرة و مرّة الدنیا حلوة الآخرة.

شیرینی دنیا تلخی آخرت و تلخی دنیا شیرینی آخرت است.

1401-: حوسب رجل مَمَّن كان قبلكم فلم يوجد له من الخير شيء إلا أنه كان رجلا موسرا و كان يخالط الناس و كان يأمر غلمانه أن يتجاوزوا عن المعسر فقال الله عزّ و جلّ لملائكته نحن أحقّ بذلك منه تجاوزوا عنه.

یکی از پیشینیان را به حساب کشیدند و کار نیکی نداشت جز آنکه مرد توانگری بود و با مردم داد و ستد داشت و بغلامان خود میگفت از مطالبه و اماندگان درگذرید خداوند بفرشتگان گفت ما بگذشت از او سزاوارتریم، از او درگذرید.

1402-: الحجّ المبرور ليس له جزاء إلا الجنة.

حج مقبول سزائی جز بهشت ندارد.

1403-: الحجّ جهاد كلّ ضعيف و جهاد المرأة حسن التّبعل.

حج جهاد ضعیفان است و جهاد زن، شوهرداری خوب است.

1404-: الحرائر صلاح البيت و الإماء فساد البيت.

زن آزاد مایه اصلاح خانه است و زن بنده موجب فساد خانه است.

1405-: الحرام بین و الحلال بین فدع ما یریبک إلى ما لا یریبک.

حرام روشن است و حلال روشن است چیزهای شبهه ناک را بگذار و چیزهای بی شبهه را بگیر.

1406-: الحرب خدعة.

جنگ یعنی خدعه.

1407-: الحريص الذي يطلب المكسبة من غير حلّها.

حريص آنست که سود به نامشروع جوید.

1408-: الحزم سوء الظنّ.

دور اندیشی بد گمان بودن است.

1409-: الحسب المال.

برتری را بمال دانند.

1410-: الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب و الصدقة تطفىء الخطيئة كما يطفىء الماء النار.

حسد کارهای نیک را میخورد چنان که آتش هیزم را میخورد و صدقه گناه را نابود میکند چنان که آب آتش را خاموش میکند.

1411-: الحسد يفسد الإيمان كما يفسد الصبر العسل.

حسد ایمان را فاسد میکند چنان که صبر تلخ عسل را فاسد میکند.

1412-: الحكمة ضالة المؤمن يأخذها مَن سمعها و لا تبالي في أيّ وعاء خرجت.

حکمت گمشده مؤمن است از هر که بشنود فرا گیرد و اهمیت ندهد که از کجا آمده است.

ص: 450

1414-: الحلال بَيْنَ و الحرام بَيْنَ و بينهما أمور مشتهات لا يعلمها كثير من الناس: فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لعرضه و دينه و من وقع في الشبهات وقع في الحرام كراع يرعى حول الحمى يوشك أن يواقعه ألا- و إن لكل ملك حمى ألا و إن حمى الله تعالى في أرضه محارمه ألا و إن في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله و إذا فسدت فسد الجسد كله ألا و هي القلب.

حلال روشن است و حرام روشن است و میان آنها چیزهای شبهه ناك هست که بسیاری از مردم آن را ندانند، هر که از چیزهای شبهه ناك دوری گیرد دین و آبروی خود را از ارتکاب محرمات بر کنار داشته و هر که در چیزهای شبهه ناك افتد در حرام افتد مانند چوپانی که اطراف قرق گوسفند چراند بیم می‌رود که در قرق افتد. بدانید که هر پادشاهی قرقی دارد و قرق خداوند در زمین محرمات اوست بدانید که در تن پاره گوشتی است که اگر بصلاح آمد همه تن بصلاح آید و اگر بفساد آمد همه تن به فساد آید بدانید که او همین قلب است.

1415-: الحلال ما أحلّ الله في كتابه و الحرام ما حرّم الله في كتابه و ما سكت عنه فهو ممّا عفي عنه.

حلال آنست که خداوند در قرآن حلال کرده باشد و حرام آنست که خداوند در قرآن حرام کرده باشد و هر چه را مسکوت گذاشته مورد گذشت است.



1416-: الحلف حنث أو ندم.

سرانجام قسم یا شکستن است یا پشیمانی.

1417-: الحلف منفقة للسّعة ممحقة للبركة.

قسم در معامله جنس را تمام و برکت را نابود میکند.

1418-: الحليم سيّد في الدّنيا و سيّد في الآخرة.

بردبار در دنیا و آخرت بزرگوار است.

1419-: الحمد على النّعمة أمان لزوالها.

سپاس بر نعمت مایه امنیت از زوال آنست.

1420-: الحمرة من زينة الشّيطان.

سرخی آرایش شیطان است.

1421-: الحمى تحت الخطايا كما تحت الشّجرة ورقها.

تب گناهان را میریزد چنان که درخت برگهای خود را میریزد.

1422-: الحمى حظّ كلّ مؤمن من التّار و حمى ليلة تكفّر خطايا سنة.

تب قسمت مؤمن از آتش جهنم است و تب يك شب گناهان يك سال را محو میکند.

1423-: الحمى رائد الموت و سجن الله في الأرض.

تب پیشاهنگ مرگ و زندان خداوند در روی زمین است.

1424-: الحياء خير كله:.

حیا سراسر نیکی است.

1425-: الحياء زينة و التقى كرم و خير المركب الصبر و انتظار الفرج من الله عزّ و جلّ عبادة.

حیا مایه زینت و تقوی مایه بزرگی است و بهترین وسیله وصول بمقصود صبر است و انتظار گشایش از طرف خداوند عبادت است.

1426-: الحياء شعبة من الإيمان.

حیا شعبه ای از ایمان است.

1427-: الحياء لا يأتي إلا بخير.

از حیا جز نیکی نمی آید.

1427-: الحياء من الإيمان و الإيمان في الجنة و البداء من الجفاء و الجفاء في النار.

حیا از لوازم ایمان است و ایمان در بهشت است و بد زبانی از خشونت است و خشونت در جهنم است.

1428-: الحياء هو الدين كله.

حیا تمام دین است.

1429-: الحياء و الإيمان قرنا جميعا فإذا رفع أحدهما رفع الآخر.

حیا و ایمان قرین یک دیگرند اگر یکی از میان برخاست دیگری هم برود.

1430-: الحياء و الإيمان مقرونان في قرن واحد فإذا سلب أحدهما تبعه الآخر.

حیا و ایمان قرین یک دیگرند اگر یکی رفت دیگری نیز همراه

آن می‌رود.

1432-: الحياء و الإيمان مقرونان لا یفترقان إلاّ جميعا.

حیا و ایمان قرین یک دیگرند و جز با هم از کسی دور نشوند.

1433-: الحياء و العیّ شعبتان من الإيمان و البذاء و البیان شعبتان من التّفاق.

حیا و کمزبانی دو شعبه ایمان است و خشونت و زبان آوری از لوازم نفاق است.

ص: 454

1434-: خاب عبد و خسّر لم يجعل الله تعالى في قلبه رحمة للبشر.

بنده ای که خداوند رحم نسبت بکسان را در دل او قرار نداده زیانکار است.

1435-: خدمتک زوجتک صدقه.

خدمتی که بزَن خود میکنی صدقه است.

1436-: خالطوا الناس بأخلاقهم و خالفوهم في أعمالهم.

با مردان در اخلاقشان مخالط باشید و در اعمالشان مخالف.

1437-: خذ الأمر بالتدبير فإن رأيت في عاقبته خيرا فأمض و إن خفت غيّا فأمسك.

کار را بتدبیر بنگر اگر در سر انجام آن خیری هست قدم بگذار و اگر از عاقبت آن بیم داری دست نگهدار.

1438-: خذوا على أيدي سفهائكم.

از تجاوز سفیهان خود جلوگیری کنید.

1439-: خذوا من العمل ما تطيقون فإن الله لا يملّ حتى تملّوا.

عمل بقدر طاقت کنید زیرا ملالت شما مایه ملالت خدا می شود.

1440-: خرج رجل مَمَّنَّ كان قبلكم في حَلَّةٍ له يَخْتال فيها فأمر الله الأرض فأخذته فهو يتجلجل فيها إلى يوم القيامة.

مردی از پیشینان حله ای پوشید و مکبرانه بیرون آمد خداوند بزمین فرمان داد تا او را گرفت و تا روز قیامت در آن دست و پا میزند.

1441-: خرج نبيّ من الأنبياء بالنّاس يستسقون الله تعالى فإذا هو بنملة رافعة بعض قوائمها إلى السّماء فقال ارجعوا فقد استجيب لكم من أجل هذه النملة.

پیغمبری با مردم برای دعای باران بیرون آمد مورچه ای را دید که دست خود را بطرف آسمان بلند کرده است گفت باز گردید که خدا بخاطر این مورچه دعای شما را پذیرفت.

1442-: خشية الله رأس كلّ حكمة و الورع سيّد العمل.

ترس خدا سر همه حکمتهاست و ورع پیشوای اعمال است.

1443-: خصّ البلاء بمن عرف النّاس و عاش فيهم من لم يعرفهم.

هر که کسان را شناخت قرین بلا شد و هر که نشناختشان در میانشان آسوده زیست.

1444-: خصلتان لا يجتمعان في مؤمن:

البخل و سوء الخلق.

دو صفت است که در مؤمن جمع نشود بخل و بد خوئی.

1445-: خصلتان لا يجتمعان في منافق حسن سمت و لا فقه في الدين.

دو خصلت است که در منافق جمع نشود نیکنامی و دانائی در امور دین.

1446-: خصلتان ليس فوقهما من البرّ شيء الايمان بالله و التّفع لعباد الله.

دو خصلت است که نیکتر از آن نیست ایمان بخدا و سودمندی برای بندگان خدا.

1447-: خصلتان من كانتا فيه كتبه الله شاكرا صابرا و من لم يكونا فيه لم يكتبه الله لا شاكرا و لا صابرا: من نظر في دينه إلى من هو فوقه

فاقتدى به و نظر في دنياه إلى من هو دونه فحمد الله على ما فضّله به عليه كتبه الله شاكرا صابرا و من نظر في دينه إلى من هو دونه و نظر في

دنياه إلى من هو فوقه فأسف على ما فاته منه لم يكتبه الله شاكرا و لا صابرا.

دو خصلت است که در هر که باشد خدا او را صبور و شکرگزار رقم زند و هر که از آن بی بهره باشد ویرانه صابر رقم زند نه شکرگزار هر که

در کار دین بکسی که فراتر از اوست بنگرد و او را پیروی کند و در کار دنیا بآن که فروتر از اوست بنگرد و خدا را بر آنچه بیشتر دارد شکر

کند، خدا او را صابر و شاکر رقم زند و هر که در کار دین به آنکه فروتر از اوست بنگرد و در کار دنیا بآن که فراتر از اوست بنگرد و بر آنچه

کمتر دارد تأسف خورد

ص: 457

خدا او را نه صابر رقم زند نه شکرگزار.

1448-: خَلَّتَانِ كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِمَا مَفْتُونُ الصَّحَّةِ وَالْفِرَاقِ.

دو صفت است که بیشتر مردم بدان دل‌باخته اند صحت و فراغت.

1449-: خَلَّفَتْ فِيكُمْ شَيْئِينَ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّتِي وَلَنْ يَنْفَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

دو چیز میان شما واگذاشتم که بعد از آن گمراه نخواهید شد قرآن و روش من و این دو از هم جدا نشوند تا بر سر حوض بمن برسند.

1450-: خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ فَكَتَبَ آجَالَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ وَأَرْزَاقَهُمْ.

خداوند خلق را بیافرید و زندگی و اعمال و ارزاقشان را رقم زد.

1451-: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجِنَّ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ: صِنْفَ حَيَّاتٍ وَعَقَّارِبٍ وَخَشَاشِ الْأَرْضِ وَصِنْفَ كَالرِّيْحِ فِي الْهَوَاءِ وَصِنْفَ عَلَيْهِمُ الْحِسَابِ وَالْعَقَابِ وَخَلَقَ اللَّهُ الْإِنْسَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ: صِنْفَ كَالْبَهَائِمِ وَصِنْفَ أَجْسَادِهِمْ أَجْسَادَ بَنِي آدَمَ وَأَرْوَاحِهِمْ أَرْوَاحَ الشَّيَاطِينِ وَصِنْفَ فِي ظِلِّ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ.

خداوند جن را سه قسم آفریده يك قسم مارها و عقربها و حشراتند و قسم ديگر مانند باد در هوا روانند و قسم ديگر حساب و عقاب دارند و آدميان را سه قسم آفریده

ص: 458

يك قسم مانند چهارپایانند و قسم دیگر تنهایشان مانند تن آدمیان و جانهایشان مانند جانهای شیاطین است و قسم دیگر روزی که سایه ای جز سایه خدا نیست در سایه او هستند.

1452-: خلق الله مائة رحمة فوضع رحمة واحدة بين خلقه يتراحمون بها و خبأ عنده مائة إلا واحدة.

خداوند صد جزء رحمت آفرید و یکی را میان خلق نهاد که بوسیله آن بر یک دیگر رحم کنند و نود و نه جزء آن را پیش خود نگهداشت.

1453-: خلق الله يحيى ابن زكريا في بطن أمه مؤمنا و خلق فرعون في بطن أمه كافرا.

خداوند یحیی پسر زکریا را در شکم مادر مؤمن خلق کرد و فرعون را در شکم مادر کافر آفرید.

1454-: خلقان يحبهما الله و خلقان يبغضهما الله فأما اللذان يحبهما الله فالسّخاء و السّماحة و أمّا اللذان يبغضهما الله فسوء الخلق و البخل و إذا أراد الله بعبد خيرا استعمله على قضاء حوائج الناس.

دو صفت را خدا دوست دارد، و دو صفت را دشمن دارد، دو صفتی که خدا دوست دارد بخشش است و گذشت و دو صفتی که خدا دشمن دارد بد خوئی و بخلست و همین که خدا برای بنده ای نیکی خواهد

ص: 459



وی را برای رفع حوائج مردم بکار میبرد.

1455-: خَلَّلُوا بَيْنَ أَصَابِعِكُمْ لَا يَخْلُلُ اللَّهُ بَيْنَهَا بِالتَّارِ.

هنگام وضو میان انگشتان خود فاصله دهید تا خدا بوسیله آتش میان آنها را فاصله ندهد.

1456-: خَلَّلُوا لِحَاكِمٍ وَقَصَّوْا أَظْفَارَكُمْ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مَا بَيْنَ اللَّحْمِ وَالظَّفْرِ.

ریشه‌های خود را شانه کنید و ناخنهای خود را کوتاه سازید زیرا شیطان میان گوشت و ناخن روانست.

1457-: خَمْسٌ بِخَمْسٍ مَا نَقَضَ قَوْمَ الْعَهْدِ إِلَّا سَلَّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَمَا حَكَمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا فُشِيَ فِيهِمُ الْفَقْرُ وَلَا ظَهَرَ فِيهِمُ الْفَاحِشَةُ إِلَّا فُشِيَ فِيهِمُ الْمَوْتُ وَلَا طَفَّفُوا الْمِكْيَالَ إِلَّا مَنَعُوا النَّبَاتَ وَأَخَذُوا بِالسِّنِّينَ وَلَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ إِلَّا حَبَسَ عَنْهُمْ الْقَطْرَ.

پنج چیز از لوازم پنج چیز است کسانی که پیمان شکنند دشمنشان بر آنها مسلط شود و کسانی که بر خلاف آنچه خدا گفته قضاوت کنند فقر میان آنها رواج یابد و کسانی که بی عفتی میان آنها رواج یابد مرگ ناگهانی میان آنها شایع شود و کسانی که کم فروشی پیشه کنند بقسط دچار شوند و کسانی که زکاة ندهند به خشگسالی مبتلا گردند.

ص: 460

1458-: خمسة من مصائب الدنيا فوت الحبيب و ذهاب المال و شماتة الأعداء و ترك العلم و امرأة سوء.

پنج چیز از مصائب دنیاست مرگ دوست و تلف شدن مال و سرزنش دشمنان و ترك دانش و زن بد.

1459-: خمس خصال يفطرن الصائم و ينقضن الوضوء: الكذب و الغيبة و التّميمة و التّظر بشهوة و اليمين الكاذبة.

پنج کار است که روزه را باطل میکند و وضو را میشکند، دروغ و غیبت و سخن چینی و نظر شهوت و قسم دروغ.

1460-: خمس دعوات يستجاب لهنّ:

دعوة المظلوم حتّى ينتصر و دعوة الحاجّ حتّى يصدر و دعوة الغازي حتّى يقفل و دعوة المريض حتّى يبرأ و دعوة الأخ لأخيه بظهر الغيب و أسرع هذه الدّعوات إجابة دعوة الأخ لأخيه بظهر الغيب.

پنج دعاست که مستجاب می شود دعای مظلوم تا یاری شود و دعای زائر کعبه تا باز گردد و دعای کسی که بجهاد می رود تا باقامتگاه خود برسد و دعای مریض تا شفا یابد، و دعای برادری که در غیبت برادر خود برای او کند و این دعا از همه دعاها زودتر مستجاب می شود.

ص: 461

1416-: خمس ليس لهنّ كفّارة:

الشّرك بالله و قتل النّفس بغير حقّ و بهت المؤمن و الفرار من الرّحف و يمين صابرة يقتطع بها مالا بغير حقّ.

پنج گناهست که محوشدنی نیست، شريك قرار دادن برای خدا و کشتن کسان بناحق و بهتان زدن بمؤمن و فرار از جنگ و قسم ناحق که بوسیله آن مال کسان را ببرند.

1462-: خمس من الإيمان من لم يكن فيه شيء منهنّ فلا إيمان له التّسليم لأمر الله و الرّضا بقضاء الله و التّقويض إلى الله و التّوكّل على الله و الصّبر عند الصّدمة الأولى.

پنج چیز از لوازم ایمانست و هر که یکی از آنها در او نباشد ایمان ندارد تسلیم بفرمان خدا و رضا بقضای خدا و تقویض کارها بخدا و توکل بخدا و صبر هنگام صدمه نخستین.

1463-: خمس من سنن المرسلین:

الحیاء و الحلم و الحجامه و السّواك و التّعطرّ.

پنج چیز از سنت پیغمبرانست حیا و حلم و حجامت و مسواک و عطر زدن.

1464-: خمس هنّ من قواصم الظّهر:

عقوق الوالدين و المرأة یأتمنها زوجها تخونه و الإمام یطیعه النّاس و یعصي الله و رجل وعد عن نفسه خیرا فأخلف و اعتراض المرء في أنساب النّاس.

پنج چیز کمر شکن است، بد- رفتاری با پدر و مادر و زنی که شوهرش بدو اطمینان دارد ولی

ص: 462

بدو خیانت کند و پیشوائی که مردم او را اطاعت کنند ولی او خدا را اطاعت نکند و مردی که وعده دهد و تخلف کند و بد گوئی شخص در باره نسب مردم.

1465-: خمس یعجل الله لصاحبها- العقوبة: البغی و الغدر و عقوق الوالدین و قطیعة الرحم و معروف لا یشکر.

پنج چیز است که خدا مرتکب آن را زود کیفر میدهد ستم و خیانت و بد- رفتاری با پدر و مادر و بریدن از خویشاوندان و حق شناسی.

1466-: خیار أئمتکم الذین تحبّونهم و یحبّونکم و تصلّون علیهم و یصلّون علیکم و شرار أئمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم و تلعنونهم و یلعنونکم.

بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که آنها را دوست دارید و شما را دوست دارند شما آنها را دعا کنید و آنها نیز شما را دعا کنند و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که آنها را دشمن دارید و شما را دشمن دارند و آنها را نفرین کنید و شما را نفرین کنند.

1467-: خیار المؤمنین القانع و شرارهم الطامع.

بهترین مؤمنان کسی است که قانعست و بدترین آنها کسی است که طمعکار است.

1468-: خيار أمّتي أحداؤها الذين إذا غضبوا رجعوا.

بهترین امت من تندخویانند که وقتی بخشم آیند زود آرام شوند.

1469-: خيار أمّتي علماؤها و خيار علمائها حلماؤها.

بهترین امت من دانشمندانند و بهترین دانشمندان امت من بردبارانند.

1470-: خيار أمّتي علماؤها و خيار علمائها رحماؤها ألا وإنّ الله تعالى ليغفر للعالم أربعين ذنبا قبل أن يغفر للجاهل ذنبا واحدا، ألا وإنّ العالم الرّحيم يجيء يوم القيامة وإنّ نوره قد أضاء بمشي فيه ما بين المشرق و المغرب كما يضيء الكواكب الدّرّي.

بهترین امت من دانشمندانند و بهترین دانشمندان امت من رحیمانند بدانید که خدا پیش از آنکه يك گناه نادان را ببخشد چهل گناه دانشمند را می بخشد و بدانید که دانشمند رحیم روز رستاخیز می آید و در نور خود که فاصله میان مشرق و مغرب را چون ستاره های درخشان روشن کرده راه رود.

1471-: خيار أمّتي من دعا إلى الله تعالى و حبّ عباده إليه.

بهترین امت من کسی است که مردم را بسوی خدا بخواند و بندگان خدا را دوستدار او سازد.

1472-: خياركم أحاسنكم أخلاقا الذين يألفون و يؤلفون.

بهترین شما کسانی هستند که

اخلاقشان بهتر است و با مردم سازگارند و کسان را با يك ديگر سازگاری دهند.

1474-: خياركم أحسنكم قضاء للدين.

بهترین شما کسانی هستند که قرض خود را بهتر ادا کنند.

1475-: خياركم أطولكم أعمارا وأحسنكم أخلاقا.

بهترین شما کسانی هستند که عمرشان درازتر و اخلاقشان نیکتر است.

1476-: خياركم أطولكم أعمارا وأحسنكم أعمالا.

بهترین شما کسانی هستند که عمرهایشان درازتر و اعمالشان بهتر است.

1477-: خياركم خياركم لنسائهم.

بهترین شما کسانی هستند که برای زنان خود بهتر باشند.

1477-: خياركم خيركم لأهله.

بهترین شما کسی است که برای کسان خود بهتر است.

1478-: خياركم من ذكركم بالله رؤيته وزاد في علمكم منطقته ورغبكم في الآخرة عمله.

بهترین شما آن کس است که دیدار او خدا را بیاد شما آورد و سخنانش دانش شما را بیفزاید و رفتارش شما را باختر راغب سازد.

1479-: خیر الأصحاب صاحب إذا ذكرت الله أعانك و إذا نسيت ذكرك.

بهترین یاران کسی است که وقتی خدا را یاد کردی ترا کمک کند وقتی یاد خدا را فراموشی کردی او را بیاد تو آورد.

1480-: خیر الأصحاب عند الله خیرهم لصاحبه و خیر الجیران عند الله خیرهم لجاره.

بهترین رفیقان پیش خدا کسیست که برای رفیق خود بهتر باشد و بهترین همسایگان کسی است که برای همسایه خود بهتر باشد.

1481-: خیر الأمور أوسطها.

بهترین کارها آنست که به اعتدال نزدیکتر است.

1482-: خیر الدنیا و الآخرة مع العلم و شرّ الدنیا و الآخرة مع الجهل.

نیکی دنیا و آخرت با دانش هم راهست و بدی دنیا و آخرت با نادانی قرین است.

1483-: خیر الذکر الخفی و خیر- الرزق ما یکفی.

بهترین ذکرها آنست که مخفی باشد و بهترین روزیها آنست که کافی باشد.

1484-: خیر الرزق ما کان یوما بیوم کفافا.

بهترین روزی آنست که روز به روز بحد کفایت برسد.

1485-: خیر الرفقاء أربعة و خیر- الطلائع أربعمائة و خیر الجیوش أربعة آلاف.

بهترین دوستان چهار تن و

بهترین پیش قراولان چهار صد و بهترین سپاهیان چهار هزار است.

1486-: خیر الزاد التقوی و خیر ما ألقى في القلب اليقين.

بهترین توشه های سفر حیات تقوی است و بهترین صفات قلب ایمان است.

1487-: خیر الشَّهادة ما شهد بها صاحبها قبل أن يسألها.

بهترین شهادت ها شهادتی است که پیش از آنکه پرسند ادا شود.

1488-: خیر الشَّهود من أدی شهادته قبل أن يسألها.

بهترین شاهدان کسی است که پیش از آنکه پرسند شهادت دهد.

1489-: خیر الصّدق أيسره.

بهترین مهرها آنست که سبکتر باشد.

1490-: خیر الصّدقة ما أبقت غنى و اليد العليا خير من اليد السفلى و ابداء بمن تعول.

بهترین صدقه ها آنست که چیزی پس از آن بجای ماند، و دست دهنده بهتر از دست گیرنده است و صدقه را از نانخوران خود آغاز کن.

1491-: خیر الصّدقة ما كان عن ظهر غنى.

بهترین صدقه آنست که با فراخ دستی انجام دهند.

ص: 467



1492-: خیر العبادۃ أخصیها.

بهترین عبادت ها آنست که پنهان تر است.

1493-: خیر العمل أن تفارق الدنیا و لسانک رطب من ذکر الله.

بهترین کارها آنست که هنگام مفارقت از جهان زبانت به نام خدا گویا باشد.

1494-: خیر العمل ما نفع و خیر الهدی ما اتبع.

بهترین اعمال آنست که سودمند باشد و بهترین هدایتها آنست که پیروی کنند.

1495-: خیر الکسب کسب ید العامل إذا نصح.

بهترین کسبها کسی است که کارگر با دست کند اگر با دقت انجام گیرد.

1496-: خیر المجالس أوسعها.

بهترین مجالس آنست که وسیع تر باشد.

1497-: خیر المسلمین من سلم- المسلمون من یده و لسانه.

بهترین مسلمانان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند.

1498-: خیر الناس أحسنهم خلقا:.

بهترین مردم کسانی هستند که اخلاقشان نیک تر باشد.

1499-: خیر الناس أقرؤهم و أفقههم فی دین الله و أتقاهم لله و أمرهم بالمعروف و أنهاهم عن المنکر و أوصلهم للرحم.

بهترین مردم کسانی هستند که قرآن بهتر خوانند و در کار دین داناتر باشند و از خدا بیشتر

ترسند و به نیکی بیشتر امر کنند و از بدی بیشتر جلوگیری کنند و با خویشاوندان بیشتر نزدیک شوند.

1500-: خیر النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.

بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمندتر باشد.

1501-: خیر النَّاسِ مُؤْمِنٌ فَقِيرٌ يَعْطِي جِهْدَهُ.

بهترین مردم مؤمن فقیری است که بقدر توانائی خود انفاق کند.

1502-: خیر النَّاسِ مَنْ أَنْتَفَعَ بِهِ- النَّاسِ.

بهترین مردم کسی است که مردم از او منتفع شوند.

1503-: خیر النَّاسِ مَنْ طَالَ عَمْرُهُ وَ حَسَنَ عَمَلُهُ وَ شَرَّ النَّاسِ مَنْ طَالَ عَمْرُهُ وَ سَاءَ عَمَلُهُ.

بهترین مردم کسی است که عمرش دراز و رفتارش نیک باشد و بدترین مردم کسی است که عمرش دراز و رفتارش بد باشد.

1504-: خیر النِّسَاءِ الَّتِي تَسْرَهُ إِذَا نَظَرَ وَ تَطِيعَهُ إِذَا أَمَرَ وَ لَا تَخَالَفُهُ فِي نَفْسِهَا وَ لَا مَالِهَا بَمَا يَكْرَهُ.

بهترین زنان آنست که وقتی مرد بدو نگرد مسرور شود و وقتی بدو فرمان دهد اطاعت کند و با تن و مال خود بر خلاف رضای شوهر کاری نکند.

1505-: خیر النساء الولود الودود.

بهترین زنان زن مهربانی است که فرزند بسیار آورد.

1506-: خیر النساء من تسرک إذا أبصرت و تطیعک إذا أمرت و تحفظ غیبتک فی نفسها و مالک.

بهترین زنان آنست که وقتی بدو نگری ترا مسرور کند و وقتی فرمان دهی اطاعت کند و تن خویش و مال تو را در غیابت محفوظ دارد.

1507-: خیر النکاح أیسره.

بهترین ازدواجها آنست که آسان تر انجام گیرد.

1508-: خیر أبواب البر الصدقه.

بهترین راه های نیکی صدقه دادن است.

1509-: خیر إخوانکم من أهدی إلیکم عیوبکم.

بهترین برادران شما آنست که عیوبتان را بشما آشکارا بگوید.

1510-: خیر بیت فی المسلمین بیت فیہ یتیم یحسن إلیه و شرّ بیت فی المسلمین بیت فیہ یتیم یساء إلیه أنا و کافل الیتیم فی الجنّة هکذا.

بهترین خانه های مسلمانان خانه ایست که در آن یتیمی باشد و باو نیکی کنند و بدترین خانه های مسلمانان خانه ایست که در آن یتیمی باشد و با او بدی کنند من کسی که کفالت یتیم را بعهدہ بگیرد در بهشت مانند دو انگشت همراهیم.

ص: 470

1511-: خیر بیوتکم بیت فیہ یتیم مکرم.

بهترین خانه های شما خانه ایست که در آن یتیمی محترم باشد.

1512-: خیر دینکم الورع.

بهترین صفات دین شما پرهیزکاری است.

1513-: خیر دینکم ایسره.

بهترین کارهای دین شما آنست که آسانتر است.

1514-: خیر شبابکم من تشبه بالکحول و شرّ کحولکم من تشبه بشبابکم.

بهترین جوانان شما آنست که رفتار پیران پیش گیرد و بدترین پیران شما آنست که روش جوانان داشته باشد.

1515-: خیر صفوف الرجال أولها و شرّها آخرها و شرّ صفوف النساء أولها و خیرها آخرها.

بهترین صف های مردان صف اول است و بدترینش صف آخر است و بدترین صف های زنان صف اولست و بهترینش صف آخر است.

1516-: خیر طیب الرجال ما ظهر ریحہ و خفی لونه و خیر طیب النساء ما ظهر لونه و خفی ریحہ.

بهترین عطر مردان آنست که بویش عیان و رنگش نهان باشد و بهترین عطر زنان آنست که رنگش عیان و بویش نهان باشد.

1517-: خیرکم ازهدکم فی الدنیا و أرغبکم فی الآخرة.

بهترین شما کسی است که بدنیا بی رغبتتر و باختر راغب تر است.

1518-: خیرکم اسلاما أحاسنکم أخلاقا إذا فقهوا.

از میان شما اسلام آن کس بهتر است که اخلاقش نیک تر است اگر در کار دین دانا باشند.

1519-: خیرکم المدافع عن عشیرته ما لم یأثم.

بهترین شما کسی است که از طایفه خود دفاع میکند بشرط آنکه در این راه مرتکب گناه نشود.

1520-: خیرکم خیرکم لأهله و أنا خیرکم لأهلی ما أکرم النساء إلا کریم و لا أهانهنّ إلا لنیم.

بهترین شما کسی است که برای کسان خود بهتر است، من از همه شما برای کسان خود بهترم، بزرگ مردان زنان را گرامی شمارند و فرومایگان زنان را خوار دارند.

1521-: خیرکم خیرکم للنساء.

بهترین شما کسانی هستند که برای زنان بهترند.

1522-: خیرکم خیرکم لنسائه و لبناته.

بهترین شما کسی است که برای زنان و دختران خود بهتر باشد.

1523-: خیرکم من أعانه الله على نفسه فملکها.

بهترین شما کسی است که خداوند کمکش کرده و بر خویشتن تسلط یافته است.

1524-: خیرکم من تعلّم القرآن و علمه.

بهترین شما کسی است که قرآن را را تعلیم گیرد و تعلیم دهد.

1525-: خیرکم من لم یترک آخرته لدنياه و لا دنياه لآخرته و لم یکن کلاً علی الناس.

بهترین شما کسی است که آخرت خود را برای دنیا از دست ندهد و دنیای خود را برای آخرت از دست نگذارد و سربار مردم نباشد.

1526-: خیرکم من یرجی خیره و یؤمن شرّه و شرکم من لا یرجی خیره و لا یؤمن شرّه.

بهترین شما کسی است که بخیرش امید توان داشت و از شرش امان توان یافت و بدترین شما کسی است که بخیرش امید و از شرش امان نیست.

1527-: خیر لهو المؤمن السباحة و خیر لهو المرأة المغزل.

بهترین سرگرمی مؤمن شناست و بهترین سرگرمی زن دستگاه نخ ریزی است.

1528-: خیر ما أعطی الناس خلق حسن.

بهترین چیزی که به مردم داده اند خوی نیکست.

ص: 473

1529-: خیر ما أعطی الرجل المؤمن خلق حسن و شرّ ما أعطی - الرجل قلب سوء في صورة حسنة.

بهترین چیزی که به مرد داده اند خوی نیک است و بدترین چیزی که به مرد داده اند سیرت بد است در صورت نیک.

1530-: خیر ما ألقى في القلب اليقين.

بهترین صفتی که در قلب نهاده اند ایمان است.

1531-: خیر ما يخلف الإنسان بعده ثلاث ولد صالح يدعو له و صدقة تجري يبلغه أجرها و علم ينتفع به من بعده.

بهترین چیزی که انسان پس از خود وامی گذارد سه چیز است فرزند پارسا که برای او دعا کند و صدقه جاری که پاداش آن بدورسد و دانشی که پس از وی از آن بهره مند شوند.

1532-: خیر مساجد النساء قعر بيوتهنّ.

بهترین مسجد زنان کنج خانه آنها است.

1533-: خیر نساء أمّتي أصبحهنّ وجها و أقلهنّ مهرا.

بهترین زنان امت من کسانی هستند که رویشان نکوتر و مهرشان کمتر است.

1534-: خير نسائكم العفيفة الغلظة عفيفة في فرجها غلظة على زوجها.

بهترین زنان شما زن عقیف راغب است که در ناموس خود عفت و به شوهر خود رغبت داشته باشد.

1535-: خير نسائكم الولود الودود المواسية المواتية إذا اتقين الله و شرّ نسائكم المتبرجات المتخيلات و هنّ المنافقات لا يدخل الجنة منهنّ إلاّ مثل الغراب الأعصم.

بهترین زنان شما زن بچه آور مهربان است که شریک و مطیع شوهر باشد اگر از خدا بترسند و بدترین زنان شما آرایش کنان و متکبرانند و آنان منافقانند و از آنها جز باندازه کلاغی که خط سفید بگردن دارد بهشت نمیروند.

1536-: خيرهنّ أيسرهنّ صداقا.

بهترین زنان آنست که مهرش آسانتر باشد.

1537-: خيرت بين الشّفاعه و بين أن يدخل شطر أمتي الجنة فاخترت الشّفاعه لأنّها أعمّ و أكفى أترونها للمؤمنين المتّقين؟ لا و لكنّها للمذنبين المتلوّثين الخطّائين.

مرا مخیر ساختند که شفاعت کنم یا يك نیمه اتمم بهشت در آیند و من شفاعت را اختیار کردم زیرا دامنه آن وسیعتر و کفایت آن بیشتر است، تصور می کنید شفاعت برای مؤمنان پرهیزکار است؟ نه بلکه برای گنهکاران آلوده خطا کار است.



1538-: خَيْرِ سليمان بين المال و الملك و العلم فاختار العلم فاعطي الملك و المال لاختياره العلم.

سليمان پيغمبر را ميان ملك و دانش مخير كردند دانش را بر- گزید ملك را نیز بدو دادند برای آنكه دانش را برگزیده بود.

1539-: الخبر الصّالح يجيء به الرّجل الصّالح و الخبر السّوء يجيء به الرّجل السّوء.

خبر خوب را مرد خوب آرد و خبر بد را مرد بد.

1540-: الخرق شؤم و الرّفق يمن.

خشونت شئامت است و مدارا میمنت.

1541-: الخطّ الحسن يزيد الحقّ وضحا.

خط نیکو وضوح حق را افزون میکند.

1542-: الخلق الحسن يذیب الخطايا كما يذیب الماء الجليد و الخلق السّوء يفسد العمل كما يفسد الخلّ العسل.

خوی نیک گناهان را محو میکند چنان که آب یخ را ذوب میکند و خوی بد اعمال را فاسد میکند چنان که سرکه عسل را تباه میکند.

ص: 476

1543-: الخلق كلهم عيال الله فأحبهم إلى الله أنفعهم لعياله.

مردم همه عیال خدایند و محبوب ترین کسان پیش خدا کسی است که برای عیال وی سودمندتر باشد.

1544-: الخمر أمّ الخبائث فمن شربها لم تقبل صلاته أربعين يوماً فإن مات وهي في بطنه مات ميتة جاهليّة.

شراب مادر ناپاکیهاست، هر که بنوشد چهل روز نمازش پذیرفته نشود و اگر بمیرد و شراب در شکم او باشد چنانست که در دوران جاهلیت مرده باشد.

1545-: الخمر أمّ الفواحش وأكبر الكبائر من شربها وقع على أمّه و خالته و عمّته.

شراب مادر بدیهاست و از همه گناهان بزرگ بزرگتر است هر که آن را بنوشد باک ندارد که با مادر و خاله و عمه خود زنا کند.

1546-: الخمر جماع الآثام.

شراب مجموعه گناهان است.

1547-: الخيانة تجرّ الفقر.

خیانت مایه فقر است.

1548-: الخیر كثير و من يعمل به قليل.

خوبی بسیار است و کسی که بدان عمل کند اندک.

1549-: الخیر مع أكابرکم.

خوبی همراه بزرگان شماست.

1550-: الخیر معقود بنواصی الخیل إلى یوم القیامة و المنفق علی الخیل کالباسط کفّه بالتّفقه لا یقبضها.

نیکی تا قیامت به پیشانی اسبان بسته است خرج اسب چون نفقه ضروریست و نباید از آن امساک کنند.

1551-: الخیل معقود بنواصیها الخیر إلى یوم القیامة الأجر و المغنم.

نیکی یعنی پاداش و غنیمت تا قیامت به پیشانی اسبان بسته است.

1552-: الخیل معقود بنواصیها الخیر و التّیل إلى یوم القیامة و أهلها معانون علیها و المنفق علیها کباسط یده فی صدقة.

نیکی و کامروائی تا قیامت به پیشانی اسبان بسته است و اسب- داران بوسیله آن معونت بینند و کسی که برای اسب خرج کند چنانست که صدقه داده باشد.

1553-: الخیل معقود فی نواصیها الخیر إلى یوم القیامة و أهلها معانون علیها فامسحوا بنواصیها و ادعوا لها بالبركة و قلّدوها و لا تقلّدوها الأوتار.

نیکی تا روز قیامت به پیشانی اسبان بسته است و اسب داران بوسیله آن کمک بینند به پیشانی اسب دست بکشید و برای آن برکت بخواهید چیز بدان بیاویزید ولی زه کمان میاویزید.

1554-: داووا مرضاڪم بالصّدقة فإنّها تدفع عنكم الأمراض و الأعراض.

بیماران خود را بوسیله صدقه علاج کنید زیرا صدقه امراض و اعراض را از شما دفع میکند.

1555-: دَبّ إِلَيْكُمْ داءُ الأُمم قبلكم الحسد و البغضاء هـى الحالقة حالقة الدّين لا حالقة الشّعـر و الّذى نفس محمّد بيده لا تدخلوا الجنّة حتّى تؤمنوا و لا تؤمنوا حتّى تحابّوا أفلا أتبيّنكم بشيء إذا فعلتموه تحاببتم؟ أفشوا السّلام بينكم.

مرض امتهای قبل در شما نفوذ کرده است حسد و دشمنی که سترنده است اما نه سترنده موی بلکه سترنده دین است بخدائی که جان محمد بکف اوست بهشت نمی روید تا مؤمن شوید و مؤمن نشوید تا یک دیگر را دوست دارید آیا میخواهید شما را بچیزی خبر دهم که اگر انجام دهید، یک دیگر را دوست دارید، به همدیگر سلام کنید.

1556-: دخلت الجنّة فإذا أكثر أهلها البله.

بهشت در آدم و بیشتر اهل آن ابلهان بودند.

ص: 479

1557-: دخلت الجنة فرأيت على بابها: الصدقة بعشرة و القرض بثمانية عشر فقلت يا جبريل كيف صارت الصدقة بعشرة و القرض بثمانية عشر قال لأن الصدقة تقع في يد الغني و الفقير و القرض لا يقع إلا في يد من يحتاج إليه.

ببهشت در آمدم و بر در آن نوشته دیدم، صدقه را ده برابر پاداش است و قرض را هیجده برابر پاداش، گفتم ای جبرئیل چگونه صدقه را ده برابر و قرض را هیجده برابر پاداش دهند، گفت برای آنکه صدقه بدست بی نیاز و نیازمند افتد و قرض جز بدست محتاجان نیفتد.

1558-: دخلت الجنة فرأيت في عارضتي الجنة مكتوبا ثلاثة أسطر بالذهب: السطر الأول «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و السطر الثاني «ما قدمنا وجدنا و ما أكلنا ربحنا و ما خلفنا خسرا» و السطر الثالث «أمة مذنبه و رب غفور».

ببهشت در آمدم و دیدم که در دو نمای آن سه سطر بطلا نوشته بود سطر اول چنین بود: «خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد پیغمبر خداست.» و سطر دوم چنین بود: «آنچه را از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه را مصرف کردیم از آن سود بردیم و آنچه را عقب گذاشتیم از دست دادیم.» سطر سوم چنین بود: «امتی گناهکار است و پروردگاری بخشنده».

1559-: دخلت امرأة النار في هرة ربطتها فلم تطعمها ولم تدعها تأكل من خشاش الأرض حتى ماتت.

زنی بجهنم رفت برای آنکه گربه ای را بسته بود و چیزی بدو نخوراند و نگذاشت از چیزهای زمین بخورد تا بمرد.

1560-: درهم الرّجل ينفق في صحّته خير من عتق رقبة عند موته.

درهمی که انسان در حال صحت در راه خدا خرج کند بهتر از بنده ای است که هنگام مرگ آزاد کند.

1561-: درهم ربا يأكله الرّجل - وهو يعلم - أشدّ عند الله من ستّة و ثلاثين زنية.

یک درهم ربا که انسان دانسته گیرد در نظر خدا بدتر از سی و شش زناست.

1562-: دعاء الأخ لأخيه بظهر - الغيب لا يردّ.

دعائی که برادر پشت سر برادر خود کند ردشدنی نیست.

1563-: دعاء المحسن إليه للمحسن لا يردّ.

دعائی که نکوئی دیده برای نکوکار کند ردشدنی نیست.

1564-: دعاء المرء المسلم مستجاب لأخيه بظهر الغيب عند رأسه ملك موكل به كلما دعا لأخيه بخير قال الملك: آمين و لك بمثل ذلك.

دعای مرد مسلمان که پشت سر برادر خود کند پذیرفته شود بر سر

او فرشته ای موکل است و هر دم برای برادر خود دعائی کند گوید پذیرفته باد و برای تو نیز نظیر آن باشد.

1565-: دعاء الوالد لولده كدعاء- التَّبِيّ لِأُمَّتِهِ.

دعائی که پدر برای فرزند کند مانند دعائیست که پیغمبر برای امت میکند.

1566-: دع قیل و قال و کثرة- السّؤال و إضاعة المال.

از قیل و قال و کثرت سؤال و تلف کردن مال در گذر.

1567-: دع ما یریبك إلی مالا یریبك فإنّ الصّدق ینجی.

از آنچه شبهه ناك است بگذر و آنچه را شبهه ناك نیست بر گیر که راستی مایه نجات است.

1568-: دع ما یریبك إلی مالا یریبك فإنّك لن تجد فقد شیء تركته لله.

از آنچه شبهه ناك است در گذر و آنچه را شبهه ناك نیست بر گیر زیرا فقدان چیزی را که برای خدا رها کرده ای احساس نخواهی کرد.

1569-: دع ما یریبك إلی ما لا یریبك فمن رعى حول الحمى یوشك أن یقع فیهِ.

از آنچه شبهه ناك است در گذر و آنچه را شبهه ناك نیست بر گیر زیرا هر که در اطراف قرق گوسفند چراند ممکن است در آن افتد.

1570-: دعوا الحسناء العاقر و تزوجوا السوداء الولود فإني أكثر بكم الأمم يوم القيمة.

زیبای عقیم را بگذارید و با سیاه بچه آور ازدواج کنید که من روز رستاخیز بفزونی شما بر امت های دیگر تقاخر میکنم.

1571-: دعوا الدنيا لأهلها، من أخذ من الدنيا فوق ما يكفيه أخذ حثفه و هو لا يشعر.

دنیا را باهل آن واگذارید، هر که از دنیا بیش از حاجت خود فرا گیرد، هلاک خویش را گرفته و نمیداند.

1572-: دعوا الناس يرزق الله بعضهم ببعض.

بگذارید خداوند بعضی مردم را بوسیله بعضی دیگر روزی دهد.

1573-: دعوا الناس يصيب بعضهم من بعض فإن استصح أحدكم أخاه فلينصحه.

بگذارید مردم از یک دیگر فائده برند و وقتی یکی از شما از برادر خویش مشورت خواست رأی خوت را باو بگوید.

1574-: دعوة المظلوم مستجابة وإن كان فاجرا ففجوره على نفسه.

دعای ستمدیده پذیرفته است اگر چه بد کار باشد بد کاری. او مربوط بخودش است.



1575-: دعوتان ليس بينهما وبين الله حجاب دعوة المظلوم و دعوة المرء لأخيه بظهر الغيب.

دو دعاست که میان آن و خدا پرده ای نیست، دعای ستمدیده و دعائی که مرد پشت سر برادر خود کند.

1576-: دعوة في السرّ تعدل سبعين دعوة في العلانية.

یک دعای نهانی مساوی هفتاد دعای آشکار است.

1577-: دليل الخير كفاعله.

رهبر نیکی چون نکوکار است.

1578-: دوروا مع كتاب الله حيثما دار.

پیوسته پیرو کتاب خدا باشید.

1580-: دينار أنفقته في سبيل الله و دينار أنفقته في رقبة و دينار تصدّقت به على مسكين و دينار أنفقته على أهلك أعظمها أجرا الذي أنفقته على أهلك.

دیناری در راه خدا خرج کرده ای و دیناری برای آزاد کردن بنده ای داده ای و دیناری بینوائی صدقه کرده ای و دیناری خرج کسان خود کرده ای، بهتر از همه دیناریست که خرج کسان خود کرده ای.

1581-: دين المرء عقله و من لا عقل له لا دين له.

دین مرد عقل اوست و هر که عقل ندارد دین ندارد.

1582-: الدار حرم فمن دخل عليك حرمك فاقتله.

خانه حرم است و هر که بی اجازه به حرم تو در آمد او را بکش.

1583-: الداعي و المؤمن في الأجر شريكان و القاري و المستمع في الأجر شريكان و العالم و المتعلم في الأجر شريكان.

آنکه دعا میکند و آنکه آمین گوید در پاداش شریکند و قاری و مستمع در پاداش شریکند و دانشمند و دانش آموز در پاداش شریکند.

1584-: الدال على الخير كفاعله و الله يحب إغاثة اللّهفان.

رهبر نیکی چون نکوکار است و خداوند فریادرسی بیچارگان را دوست دارد.

1585-: الدعاء بين الأذان و الإقامة لا يردّ.

دعائی که میان اذان و اقامه کنند رد نمیشود.

1586-: الدعاء جند من أجناد الله مجنّد يردّ القضاء بعد أن يبرم.

دعا سپاهی از سپاهیان مجهز خداست و قضای محتوم را دفع می کند.

1587-: الدعاء سلاح المؤمن.

دعا سلاح مؤمن است.

1588-: الدعاء مفتاح الرّحمة و الوضوء مفتاح الصّلاة و الصّلاة مفتاح الجنّة.

دعا کلید رحمت و وضو کلید

نماز است و نماز کلید بهشت.

1589-: الدّعاء هو العبادة.

دعا عبادت است.

1590-: الدّعاء يردّ البلاء.

دعا دافع بلاست.

1591-: الدّعاء يردّ القضاء وإنّ البرّ يزيد في الرّزق وإنّ العبد ليحرم الرّزق بالذنّب يصيبه.

دعا دفع قضا کند و نیکی روزی را بیفزاید و بنده بوسیله گناهی که مرتکب شود از روزی خود محروم ماند.

1592-: الدّعاء ينفع ممّا نزل و ممّا لم ينزل فعليكم عباد الله بالدّعاء.

دعا در باره آنچه فرود آمده و آنچه نیامده مفید است بندگان خدا از دعا غافل مشوید.

1593-: الدّنانير و الدّراهم خواتيم الله في أرضه من جاء بنخاتم مولاة قضيت حاجته.

دینارها و درهمها مهرهای خدا در روی زمین است و هر که مهر آقای خود را بیاورد حاجتش بر آورده شود.

1594-: الدّنيا حلوة خضرة فمن أخذها بحقّه بورك له فيها و ربّ متخوّصّ فيما اشتتهت نفسه ليس له يوم القيامة إلاّ النّار.

دنیا شیرین و دوست داشتنی است هر که از آن مطابق حق بهره گیرد بر او مبارکباد و بسا کسان که در

خواهشهای خود فروروند و روز قیامت نصیبی جز آتش ندارند.

1595-: الدّنيا حرام على أهل الآخرة و الآخرة حرام على أهل الدّنيا و الدّنيا و الآخرة حرام على أهل الله.

دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا حرام است و دنیا و آخرت بر اهل خدا حرام است.

1596-: الدّنيا خضرة حلوة من اكتسب فيها مالا من حلّه و أنفقه في حقّه أثابه الله عليه و آورده جنّته و من اكتسب فيها مالا من غير حلّه و أنفقه في غير حقّه أحلّه الله دار الهوان.

دنیا شیرین و دوست داشتنی است هر که در دنیا مالی از حلال بدست آورد و به حق خرج کند، خدایش پاداش دهد و ببهشت در آورد هر که مالی از غیر حلال به دست آورد و بناحق خرج کند خدا او را بجهنم در آورد.

1597-: الدّنيا دار من لا دار له و مال من لا مال له و لها يجمع من لا عقل له.

دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و مال کسی است که مال ندارد و کسی برای دنیا مال فراهم میکند که عقل ندارد.

1598-: الدّنيا دول فما كان لك أتك على ضعفك و ما كان منها عليك لم تدفعه بقوتك.

دنيا متغير است منفعتی که نصیب تو است اگر ضعیف هم باشی بتو میرسد و ضرری را که نصیب توست دفع آن بقوت نتوانی کرد.

1599-: الدّنيا سبعة أيّام من أيّام الآخرة.

عمر دنیا مساوی هفت روز از روزهای آخرتست.

1600-: الدّنيا سجن المؤمن و جنة الكافر.

دنيا زندان مؤمن است و بهشت کافر.

1601-: الدّنيا متاع و خير متاعها المرأة الصّالحة.

دنيا متاعی است و بهترین متاع آن زن پارساست.

1602-: الدّنيا ملعونة ملعون ما فيها إلاّ أمرا بالمعروف أو نهيا عن منكر أو ذكر الله.

دنيا ملعون است و هر چه در آنست ملعون است جز امر بمعروف و نهی از منکر یا ذکر خدا.

1603-: الدّنيا ملعونة ملعون ما فيها إلاّ ذكر الله و ما والاه و عالما أو متعلّما.

دنيا ملعون است و هر چه در آنست ملعون است مگر ذکر خدا و متعلقات آن و دانشمند یا دانش آموز.

1604-: الدّنيا ملعونة ملعون ما فيها إلا ما كان منها لله عزّ و جلّ.

دنیا ملعون است و هر چه در آنست ملعون است مگر آنچه برای خداوند باشد.

1605-: الدّنيا ملعونة ملعون ما فيها إلا ما ابتغي به وجه الله عزّ و جلّ.

دنیا ملعون است و هر چه در آنست ملعونست مگر چیزی که رضای خدا بدان جویند.

1606-: الدّواء من القدر و قد ينفع بإذن الله تعالى.

دوا از وسائل تقدیر است و به فرمان خدا فایده میدهد.

1607-: الدّواوین ثلاثة: فدیوان لا یغفر الله منه شیئا و دیوان لا یعبؤ الله به شیئا و دیوان لا یتک الله منه شیئا فأما الدّیوان الّذی لا یغفر الله

منه شیئا فالإشراك بالله و أمّا الدّیوان الّذی لا یعبؤ الله به شیئا فظلم العبد نفسه فیما بینه و بین ربّه: من صوم یوم ترکه أو صلاة ترکها فإنّ الله یغفر ذلك إن شاء و يتجاوز و أمّا الدّیوان الّذی لا یتک الله منه شیئا فمظالم العباد بینهم، القصاص لا محالة.

برای اعمال بندگان سه دفتر هست دفتری که خدا چیزی از آن را نمی آمرزد و دفتری که خدا بدان اهمیت نمیدهد و دفتری که خدا از هیچ چیز آن نمیگذرد. دفتری که خدا چیزی از آن را نمی آمرزد، شرک بخداست و دفتری که خدا بدان اهمیت نمیدهد ستمی است که بنده میان خود و خدا بخویشتن کرده است مانند روزه ای که خورده یا نمازی که ترک کرده است و خداوند

اگر بخواهد آن را ببخشد و از آن درگذرد، دفتری که خداوند از هیچ چیز آن نمیگذرد ستمهایی که بندگان بیکدیگر کرده اند و ناچار باید تلافی شود.

1608-: الدین النصیحة.

کمال دین خیر خواهی است.

1609-: الدین دینان: فمن مات و هو ینوی قضاء فأنا ولیه و من مات و لا ینوی قضاء فذاك الذي یؤخذ من حسناته لیس یومئذ دینار و لا درهم.

دو جور قرض هست هر که بمیرد و در دل دارد که قرض خود را بپردازد من ولی او هستم و هر که بمیرد و در دل دارد قرض خود را ندهد، در مقابل آن از اعمال نیک وی بردارند زیرا در آن روز دینار و درهمی نیست.

1610-: الدین رایة الله فی الأرض فإذا أراد أن ینزل عبدا وضعها فی عنقه.

قرض پرچم خدا در روی زمین است و هر که را خواهد ذلیل کند آن را بگردنش می گذارد.

1611-: الدین شین الدین.

قرض مایه خواری دین است.

ص: 490

1612-: الدّين همّ بالليل و مذلة بالتّهار.

قرض غم شب و ذلت روز است.

1613-: الدّين ينقص من الدّين و الحسب.

قرض دين و بزرگی را بکاهد.

ص: 491



1614-: ذاکر الله في الغافلین بمنزلة الصّابرين في الفّارین.

آنکه در میان غافلان یاد خدا کند چنانست که در میان فراریان جنگ ثبات ورزد.

1615-: ذاکر الله في الغافلین مثل الّذي یقاتل عن الفّارین و ذاکر الله في الغافلین کالمصباح في البيت المظلم و ذاکر الله في الغافلین کمثل الشّجرة الخضراء في وسط الشّجر الّذي قد تحاتّ من الصّرید و ذاکر الله في الغافلین یعرفه الله مقعده من الجنّة و ذاکر الله في الغافلین یغفر الله له بعدد کلّ فصیح و أعجم.

آنکه در میان غافلان یاد خدا کند چون آن کس است که از فراریان جنگ دفاع کند و آنکه در میان غافلان یاد خدا کند چون چراغ در خانه تاریک است و آنکه در میان غافلان یاد خدا کند چون درخت سبز است در میان درختانی که از سرما بر گریزان کرده و آنکه در میان غافلان یاد خدا کند خدا جایگاهش را در بهشت باو بنمایاند و آنکه در میان غافلان یاد خدا کند خدا بشماره هر زباندار و گنگ او را بیامرزد.

1616-: دَبّوا عن أعراضکم بأموالکم.

با امواتان از آبرویتان دفاع کنید.

1617-: ذیح الرّجل أن تزکیه في وجهه.

سر بریدن مرد آنست که در حضورش تمجید وی کنی.

1618-: ذروا الحسناء العقيم وعلیکم بالسوداء الولود.

زن خوب روی نازا را واگذارید و سیاهی که فرزند بسیار آرد برگزینید.

1619-: ذروة سنم الإسلام الجهاد في سبيل الله لا يناله إلا أفضلهم.

اوج مسلمانی جهاد در راه خدا است که جز مسلمانان برجسته بدان نرسند.

1620-: ذكر الله شفاء القلوب.

یاد کردن خدا شفای دلهاست.

1621-: الذكر خير من الصدقة.

یاد کردن خدا از صدقه دادن بهتر است.

1622-: ذنب العالم ذنب واحد و ذنب الجاهل ذنبان.

گناه دانا يك گناه است و گناه نادان دو گناه.

1623-: الذنب شؤم على غير فاعله إن عيَّره ابتلي به و إن اغتابه أثم و إن رضي به شاركه.

گناه برای غیر گنهکار نیز شوم است که اگر او را عیب کند بدان مبتلا شود و اگر غیبت او کند گنهکار شود و اگر بدان رضا دهد شریک وی باشد.

1624-: ذنب لا يغفر و ذنب لا يترك و ذنب يغفر فأما الذي لا يغفر فالتَّرك بالله و أما الذي يغفر فذنب العبد بينه وبين الله عزَّ و جلَّ و أما الذي لا يترك فظلم العباد بعضهم بعضا.

گناهی هست که بخشیدنی نیست و گناهی هست که از آن چشم

نپوشند و گناهی هست که بخشیده تواند شد آنچه بخشیدنی نیست شرك بخدا است و آنچه بخشیده تواند شد گناه بنده میان خود و خدای عز و جل است اما آنچه از آن چشم نپوشند ستم کردن بنده گان به يك ديگر است.

1626-: ذنب يغفر و ذنب لا يغفر و ذنب يجازى به فأما الذنب الذي لا يغفر فالثَّرك بالله و أما الذنب الذي يغفر فعملك بينك و بين ربك و أما الذنب الذي يجازى به فظلمك أخاك.

گناهی هست که بخشیده تواند شد و گناهی هست که بخشیدنی نیست و گناهی هست که سزای آن دهند اما گناهی که بخشیدنی نیست شرك بخداست اما گناهی که بخشیده تواند شد عملی است که میان خود و خدا کرده ای اما گناهی که سزای آن دهند ستمی است که برادر خویش کنی.

1627-: ذو الدرهمين أشدَّ حسابا من ذي الدرهم و ذو الدينارين أشدَّ حسابا من ذي الدينار.

آنکه دو درهم دارد حساب وی از صاحب یکدرهم سختتر است.

و آنکه دو دینار دارد حساب وی از صاحب یک دینار سختتر است.

1628-: ذو الوجهين في الدنيا يأتي يوم القيامة وله وجهان من نار.

هر که در دنیا دورو باشد روز قیامت بیاید و دورو از آتش داشته باشد.

1629-: ذو الوجهين لا يكون وجيها.

دور و آبرومند نخواهد بود.

1630-: ذهب النبوة فلا نبوة بعدى إلا المبشرات: الرؤيا الصالحة يراها الرجل أو ترى له.

پیمبری پایان رسیده و پس از من پیمبری نیست. مگر مژده رسانها و آن خوابهای نیکوست که مرد بیند یا برای او بینند.

ص: 495

1631-: رأس الحكمة مخافة الله.

اساس حكمت ترس خداست.

1632-: رأس الحكمة معرفة الله.

اساس حكمت خداشناسی است.

1633-: رأس الدين الورع.

اساس دين پرهيزكارى است.

1634-: رأس الدين النصيحة لله ولدينه و لرسوله و لكتابه و لأئمة المسلمين و للمسلمين عامة.

اساس دين خير خواهى براى خدا و دين خدا و پيغمبر خدا و كتاب خدا و پيشوايان مسلمانان و همه مسلمانانست.

1635-: رأس العقل المداراة و أهل المعروف في الدنيا أهل المعروف في الآخرة.

اساس عقل مداراست و نيكوكاران دنيا نيكوكاران آخرتند.

1636-: رأس العقل بعد الإيمان بالله التّوّدُّ إلى النَّاسِ و اصطناع المعروف إلى كلّ برّ و فاجر.

اساس عقل پس از ايمان بخدا

ص: 496

دوستی با مردم و نیکوکاری با نیک و بد است.

1637-: رأس العقل بعد الإيمان بالله التّوّدّد إلى النّاس و ما يستغني رجل عن مشورة وإنّ أهل المعروف في الدّنيا هم أهل المعروف في الآخرة وإنّ أهل المنكر في الدّنيا هم أهل المنكر في الآخرة.

اساس عقل پس از ایمان بخدا دوستی با مردم است هیچ کس از مشورت بی نیاز نیست: نیکوکاران این جهان نیکوکاران آن جهانند و بدکاران این جهان بدکاران آن جهانند.

1638-: رأس العقل بعد الإيمان بالله الحياء و حسن الخلق.

اساس عقل پس از ایمان بخدا حیا و نیکخویی است.

1639-: رأى عيسى بن مريم رجلا يسرق فقال له: أَسْرَقْتَ؟ قال: كَلَّا و الَّذِي لا إله إلاّ هو و قال عيسى: آمَنْتَ بالله و كذبت عيني.

عیسی بن مریم مردی را دید که دزدی میکند، بدو گفت آیا تو دزدی کرده ای؟ گفت بخدائی که جز او خدائی نیست نه، عیسی گفت من بخدا ایمان دارم و چشم من خطا کرده است.

ص: 497

1640-: رؤيا المؤمن جزء من أربعين جزء من النبوة و هي على رجل طائر ما لم يحدث بها فإذا تحدثت بها سقطت و لا تحدثت بها إلا لبيبا أو حبيبا.

رؤیای مؤمن یکجزء از چهل جزء پیغمبری است رؤیا تا موقعی که از آن سخن نگویند به پای مرغی بسته است و وقتی از آن سخن گویند خواهد افتاد، بنا بر این خواب خود را جز بمرد خردمند یا دوست صمیمی مگوی.

1641-: رؤيا المؤمن جزء من ستّة و أربعين جزء من النبوة.

رؤیای مؤمن يك جزء از چهل و شش جزء پیغمبری است.

1642-: رؤيا المؤمن كلام يكلم به العبد ربّه في المنام.

رؤیای مؤمن سخنی است که خداوند در خواب با بنده خود گوید.

1643-: ربّ أشعث أغبر ذي طمرين تنبوعه أعين الناس لو أقسم على الله لأبره.

چه بسا ژولیده گرد آلود که دو لباس کهنه دارد و چشم مردم از او بیزار است اگر از جانب خدا تعهدی کند خداوند انجام دهد.

1644-: ربّ حامل فقه غير فقيه و من لم ينفعه علمه ضرّه جهله اقرأ القرآن ما نهاك فإن لم ينهك فلست تقرؤه.

بسا کسان که حامل دانشند اما دانا نیستند هر که علمش سودش ندهد جهلش زیانش رساند.

قرآن تا موقعی خوان که ترا از بدی جلوگیری کند و اگر جلوگیری نکند قرآن نمی خوانی.

1645-: رَبِّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَرَبِّ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ.

بسا روزه دار که از روزه خود جز گرسنگی ثمری نبرد و بسا نماز شب گزار که از نماز خود جز بیداری سودی نگیرد.

1646-: رَبِّ طَاعِمٍ شَاكِرٍ أَعْظَمَ أَجْرًا مِنْ صَائِمٍ صَابِرٍ.

بسا کسان که غذا خورند و شکر کنند و پاداششان از روزه دار صابر بیشتر باشد.

1647-: رَبِّ عَابِدٍ جَاهِلٍ وَرَبِّ عَالِمٍ فَاجِرٍ فَاحْذَرُوا الْجَهْلَ مِنَ الْعِبَادِ وَالْفُجَارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ.

بسا عابد نادان و بسا دانشمند بد کار که هست از جاهلان عابد و بدکاران علما حذر کنید.

1648-: رَبِّ قَائِمٍ حَظَّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهَرُ وَرَبِّ صَائِمٍ حَظَّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ.

بسا نماز شب گزار که نصیبش از نماز فقط بیداری است و بسا روزه دار که سودش از روزه فقط گرسنگی و تشنگی است.

1649-: رَحِمَاءُ أُمَّتِي أَوْسَاطُهَا.

رحیمان امت من متوسطانند.



1650-: رحم الله المتخللين من أمتي في الوضوء و الطعام.

خداوند از امت من آنها را که هنگام وضو و غذا مسواک می کنند رحمت کند.

1651-: رحم الله امرءا أصلح من لسانه.

خدا رحمت کند کسی را که زبان خود را اصلاح کند.

1652-: رحم الله امرءا اكتسب طيبا و انفق قصدا و قدّم فضلا ليوم فقره و حاجته.

خدا رحمت کند کسی را که کسب حلال کند و باعتدال خرج کند و ما زاد آن را برای روز تنگ دستی و حاجت از پیش فرستد.

1653-: رحم الله امرءا أمسك الفضل من قوله و أنفق الفضل من ماله.

خدا رحمت کند کسی را که ما زاد گفتار خود را نگهدارد و ما زاد مال خود را خرج کند.

1654-: رحم الله امرءا سمع منّا حديثا فوعاه ثمّ بلّغه من هو أوعى منه.

خدا رحمت کند کسی را که سخنی از ما بشنود و حفظ کند و بکسی که بهتر از او حفظ تواند کرد برساند.

1655-: رحم الله عبدا سمحا إذا باع سمحا إذا اشترى سمحا إذا قضى سمحا إذا اقتضى.

خدا رحمت کند کسی را که

هنگام فروش سهل انگار باشد و هنگام خرید سهل انگار باشد و هنگام پرداخت سهل انگار باشد و هنگام طلب سهل انگار باشد.

1656-: رحم الله عبدا قال خيرا فغنم أو سكت عن سوء فسلم.

خدا رحمت کند بنده ای را که سخن نیک گوید و غنیمت برد یا از بد گوئی سکوت کند و سالم ماند.

1657-: رحم الله عبدا كانت لأخيه عنده مظلمة في عرض أو مال فجاءه فاستحلّه قبل أن يؤخذ و ليس ثمّ دينار و لا درهم فإن كانت له حسنات أخذ من حسناته و إن لم تكن له حسنات حملوا عليه من سيئاته.

خدا رحمت کند بنده ای را که به آبرو یا مال برادر خود تجاوزی کرده باشد و از وی حلال بود طلبد پیش از آنکه از او بازخواست کنند و دینار و درهمی نباشد اگر کارهای نیکی داشته باشد از آن به گیرند و اگر نداشته باشد از گناهان ستم دیده بر گناهان او بیفزایند.

1658-: رحم الله عينا بكت من خشية الله و رحم الله عينا سهرت في سبيل الله.

خدا رحمت کند دیده ای را که از ترس خدا بگرید و رحمت کند دیده ای را که در راه خدا بیدار ماند.

1659-: رحم الله من حفظ لسانه و عرف زمانه و استقامت طريقته.

خدا رحمت کند آن کس را که زبان خود را حفظ کند و روزگار

خود را بشناسد و روش او راست باشد.

1660-: رحم الله والدا أعان ولده على بّره.

خدا رحمت کند پدری را که فرزند خود را کمک کند تا با پدر نیکی تواند کرد.

1661-: ردّ جواب الكتاب حقّ كردّ السلام.

جواب نامه نیز مانند جواب سلام لازمست.

1662-: ردّوا السلام و غصّوا البصر و أحسنوا الكلام.

سلام را جواب بدهید و از محارم چشم بپوشید و سخن نیک گوئید.

1663-: ردّوا المخيط و الخياط من غلّ مخيطا أو خياطا كلّف يوم القيامة أن يجيىء به و ليس بجاء.

باقی مانده نخ و پارچه را پس بدهید، هر که در پارچه و نخ خیانت کند روز قیامت بدو گویند نظیر آن را بیاورد و او نتواند آورد.

1664-: رضا الرّبّ في رضا الوالد و سخط الرّبّ في سخط الوالد.

خشنودی خدا در خشنودی پدر است و آزردهی خدا در آزردهی پدر است.

1665-: رضا الرَّبِّ في رضا الوالدين و سخطه في سخطهما.

خشنودی خدا در خشنودی پدر و مادر است و دلگیری وی در دلگیری آنها است.

1666-: رَغْمُ أَنْفِهِ، ثُمَّ رَغْمُ أَنْفِهِ، ثُمَّ رَغْمُ أَنْفِهِ مِنْ أَدْرَاكِ أَبِيهِ عِنْدَهُ الْكَبِيرِ أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَيْهِمَا ثُمَّ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ.

خاك بر سرش، خاك بر سرش خاك بر سرش كه پدر و مادرش یکی یا هر دو پیش او به پیری رسند و او بهشتی نشود.

1667-: رَفَعِ الْعِلْمَ عَنِ ثَلَاثَةِ: عَنِ الْمَجْنُونِ الْمَغْلُوبِ عَلَى عَقْلِهِ حَتَّى يَبْرَأَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ.

قلم از سه کس برداشته اند مجنونی که اختیار عقل خود را ندارد تا شفا یابد و خفته تا بیدار شود و طفل تا بالغ شود.

1668-: رَفَعِ عَنِ أُمَّتِي الْخَطَاءَ وَ النَّسِيَانَ وَ مَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ.

خطا و فراموشی و اضطرار را بر امت من نمی گیرند.

1669-: رَكَعَتَانِ بِسَوَاكٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً بِغَيْرِ سَوَاكٍ وَ دَعْوَةٌ فِي السَّرِّ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً فِي الْعِلَانِيَةِ وَ صَدَقَةٌ فِي السَّرِّ أَفْضَلُ مِنْ

سبعين صدقة في العلانية.

دو رکعت نماز با مسواک بهتر از هفتاد رکعت بدون مسواک است و یک دعای نهان بهتر از هفتاد دعای

آشکار است و يك صدقه نهان بهتر از هفتاد صدقه آشکار است.

1670-: ركعتان من المتأهل خير من اثنتين و ثمانين ركعة من العزب.

دو ركعت نماز کسی که زن دارد بهتر از هشتاد و دو ركعت نماز عزب است.

1671-: ركعتان من المتزوج أفضل من سبعين ركعة من الأعزب.

دو ركعت نماز شخص زن دار بهتر از هفتاد ركعت نماز عزبست.

1672-: ركعتان من رجل ورع أفضل من ألف ركعة من مخلط.

دو ركعت نماز شخص پرهیزکار بهتر از هزار ركعت لاابالی است.

1673-: ركعتان من عالم أفضل من سبعين ركعة من غير عالم.

دو ركعت نماز دانشمند بهتر از هفتاد ركعت غير دانشمند است.

1674-: ركعة من عالم بالله خير من ألف ركعة من متجاهل بالله.

دو ركعت نماز کسی که متوجه خدا باشد بهتر از هزار ركعت کسی است که از خدا غافل باشد.

1675-: رميا بني إسماعيل فإنّ أباكم كان راميا.

فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید که پدرتان تیرانداز بود.

1676-: رهان الخيل طلق.

شرط بندی روی اسب مباح است.

1676-: رواح الجمعة واجب على كل محتلم.

آمدن بنماز جمعه بر هر بالغی واجب است.

1677-: رَوْحُوا الْقُلُوبَ سَاعَةَ بِسَاعَةٍ.

دلها را ساعت بساعت استراحت دهید.

1678-: ریح الجنة یوجد من مسیرة خمسمائة عام ولا یجدها من طلب الدنیا بعمل الآخرة.

بوی بهشت را از پانصد سال راه توان یافت ولی هر که دنیا را به عمل آخرت جوید از آن بی نصیب ماند.

1679-: الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. ارحموا من في الأرض يرحمكم من في السماء.

خداوند رحیمان را رحم میکند با آنها که در زمین اند رحم کنید تا آن که در آسمانست به شما رحم کند.

1680-: الرَّاشِي وَالْمَرْتَشِي فِي النَّارِ.

رشوه دهنده و گیرنده در آتشند.

1681-: الرؤيا ثلاثة: فبشرى من الله و حديث النفس و تخويف من الشيطان فإذا رأى أحدكم رؤيا تعجبه فليقصّها إن شاء و إن رأى شيئا يكرهه فلا يقصّه على أحد و ليقم يصليّ.

رؤيا سه قسمت، مژده خدا و حديث نفس است و تهديد شيطان وقتی یکی از شما خواب خوبی دید اگر خواهد برای کسان نقل کند و اگر خواب بدی دید برای هیچ کس نقل نکند، برخیزد و نماز گزارد.

1682-: الرؤيا ثلاثة: منها تهاويل من الشيطان ليحزن ابن آدم و منها ما بهمّ به الرجل في يقظته فيراه في منامه و منها جزء من ستة و أربعين جزء من النبوة.

رؤيا سه قسم است: يك قسم تهديد شيطانست که خواهد بوسيله آن آدميزاد را غمگين کند و قسم ديگر آرزوهاست که شخص در بيداری کند و بخواب ببیند و قسم ديگر يکجزء از چهل و شش جزء پيغمبری است.

1683-: الربا ثلاثة و سبعون بابا أيسرها مثل أن ينكح الرجل أمه و إن أربى الربا عرض الرجل المسلم.

ربا هفتاد و سه قسم است و آسانتر از همه چنانست که کسی با مادر خود زنا کند و بدتر از همه رباها تجاوز بآبروی مسلمان است.

1684-: الرّبا وإن كثّر فإن عاقبته تصير إلى قلّ.

ربا اگر چه بسیار باشد سرانجام آن به کمی است.

1685-: الرّجال أربعة سخيّ و كريم و بخيل و لئيم، فالسّخيّ الذي يأكل و يعطي و الكريم الذي لا يأكل و يعطي و البخيل الذي يأكل و لا يعطي و اللّئيم الذي لا يأكل و لا يعطي.

مردان چهار قسمند بخشنده و جوانمرد و بخیل و فرومایه، بخشنده آنست که بخورد و بخوراند جوان مرد آنست که نخورد و بخوراند، بخیل آنست که بخورد و نخوراند و فرومایه آنست که نه بخورد و نه بخوراند.

1686-: الرّجل الصّالح يأتي بالخبر الصّالح و الرّجل السّوء يأتي بالخبر السّوء.

مرد خوب خبر خوب آرد و مرد بد خبر بد می آرد.

1687-: الرّجل علی دین خلیله فلینظر أحدکم من یخال.

مرد بر دین یار خویشتن است بنگرید باکی دوستی میکنید.

1688-: الرّجل فی ظلّ صدقته حتّی یقضی بین النّاس.

مرد در سایه صدقه خود بیاساید تا میان مردم قضاوت کنند.



1689-: الرَّحْمَةُ عِنْدَ اللَّهِ مِائَةٌ جِزْءٌ فَتَقْسَمُ بَيْنَ الْخَلَائِقِ جِزْءٌ وَآخِرُ تِسْعًا وَتَسْعِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

رحمت خدا صد جزء است يك جزء را در میان خلق تقسیم کرده و نود و نه را برای روز رستاخیز نگهداشته است.

1690-: الرَّحْمُ شَجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ.

خویشاوندی رشته ای از طرف خداوند است هر که آن را پیوند دهد خدا او را پیوند دهد و هر که آن را ببرد خدا او را ببرد.

1691-: الرَّحْمُ مَعْلُوقَةٌ بِالْعَرْشِ يَقُولُ:

مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ.

خویشاوندی بعرش آویخته است و گوید هر که مرا پیوند دهد خدا او را پیوند دهد و هر که مرا ببرد خدا او را ببرد.

1692-: الرَّزْقُ أَشَدُّ طَلْبًا لِلْعَبْدِ مِنْ أَجَلِهِ.

روزی بیشتر از مرگ در جستجوی بنده است.

1693-: الرَّزْقُ إِلَى بَيْتٍ فِيهِ سَخَاءٌ أَسْرَعُ مِنَ الشَّفْرِةِ إِلَى سِنَامِ الْبَعِيرِ.

روزی بخانه ای که بخشش در آن هست از کارد بکوهان و شتر نزدیکتر است.

1694-: الرَّضَاعُ يَغْتَيِّرُ الطَّبَاعَ.

رضاع طبایع را تغییر می دهد.

ص: 508

1695-: الرّعد ملك من ملائكة الله موكل بالسحاب معه مخاريق من نار يسوق بها السحاب حيث شاء الله.

رعد فرشته ای از فرشتگان خداست که موکل ابرهاست و تازیانه هائی از آتش همراه دارد که ابرها را هر جا خدا خواهد میراند.

1695-: الرّغبة في الدّنيا تكثّر الهمّ و الحزن و البطانة تقسي القلب.

علاقه بدنیا غم و اندوه را زیاد می کند و شکم پرستی دل را سخت میکند.

1697-: الرّفق به الزّيادة و البركة و من يحرم الرّفق يحرم الخير.

مدارا قرین فزونی و برکت است و هر که از مدارا بی بهره باشد از خوبی بی بهره است.

1697-: الرّفق رأس الحكمة.

مدارا اساس حکمت است.

1698-: الرّفق يمن و الخرق شؤم و إذا أراد الله بأهل بيت خيرا أدخل عليهم باب الرّفق فإنّ الرّفق لم يكن في شيء إلاّ زانه وإنّ الخرق لم

يكن في شيء إلاّ شانه.

ملايقت مایه میمنت است و خشونت مایه شئامت و همین که خداوند برای اهل خانه ای نیکی خواهد آنها را با ملايقت قرین کند زیرا

ملايقت در هر چه باشد آن را زینت دهد و خشونت در هر چه باشد آن را خوار کند.

1699-: الرّمي خير ما لهوتم به.

تیر اندازی بهترین تفریحات شماسست.

1700-: زار رجل أخا له في قرية فأرصد الله له ملكا على مدرجته فقال: أين تريد؟ قال: أخا لي في هذه القرية، فقال: هل له عليك من نعمة تربها؟ قال: لا إلا أنني أحبه في الله، قال: فإني رسول الله إليك إن الله أحبك كما أحبته.

مردی بدیدن برادر دینی خود بدهکده ای رفت، خداوند ملکی در گذرگاه او گماشت و بدو گفت کجا میروی جواب داد:

برادری در این دهکده دارم. گفت آیا نعمتی بنزد تو دارد که میخواهی آن را افزون کنی جواب داد نه، او را برای خدا دوست دارم، گفت من فرستاده خدا هستم همان طور که او را دوست داری خدا ترا دوست دارد.

1701-: زر القبور تذكّر بها الآخرة و اغسل الموتى فإنّ معالجة جسد خاو موعظة بليغة و صلّ على الجنائز لعلّ ذلك يحزنك فإنّ الحزين في ظلّ الله يوم القيامة يتعرّض لكلّ خير.

بزیارت قبرها برو تا آخرت را بیاد آری و مردگان را غسل بده زیرا زیر و رو کردن جسد بیحرکت موعظه ای کامل است بر مردگان نمازگزار شاید بدین وسیله غمگین شوی زیرا شخص غمگین روز رستاخیز در سایه خدا در معرض همه نیکیهاست.

ص: 510

1702-: زر غبّا تزدد حبّا.

بزیارت کسان کمتر رو تا محبوب تر باشی.

1703-: زلّة العالم مضروب بها الطّبل و زلّة الجاهل يخفيها الجهل.

لغزش دانشمند بزودی مشهور شود و لغزش نادان را جهل مستور دارد.

1704-: زنا العينين النّظر.

زناى چشمان نگاه نارواست.

1704-: زنا اللّسان الكلام.

زناى زبان سخن بیجاست.

1705-: زوّجوا الأكفاء و تزوّجوا الأكفاء، و اختاروا لنطفكم.

باشخاص همشأن زن بدهید و از اشخاص همشأن زن بگیرند و محل نطفه های خود را بدقت انتخاب کنید.

1706-: زوّدك الله التّقوى و غفر ذنبك و يسّر لك الخير حيثما كنت.

خداوند پرهیزکاری را توشه راه تو سازد و گناهت را ببخشد و هر جا هستی خوبی را برای تو آسان کند.

1707-: زوروا القبور فإنّها تذكركم الآخرة.

بزیارت قبرها روید که آخرت را بیاد شما می آورد.

ص: 511

1708-: الزّاني بحليلة جاره لا ينظر الله إليه يوم القيامة ولا يزكّيه ويقول له: ادخل النار مع الداخلين.

آنکه با زن همسایه خود زنا کند روز قیامت خدا باو ننگرد و او را پاک نکند و بدو گوید با جهنمیان بجهنم برو.

1709-: الزّانية إلى فسقة حملة القرآن أسرع منهم إلى عبدة الأوثان فيقولون: يبدأ بنا قبل عبدة الأوثان؟ فيقال لهم: ليس من يعلم كمن لا يعلم.

مأمورین عذاب فاسقان قرآن خوان را زودتر از بت پرستان به جهنم در آرند آنها گویند آیا ما را پیش از بت پرستان میبیرید بدانها جواب دهند آنکه داند مانند آنکه نداند نیست.

1710-: الزّكاة قنطرة الإسلام.

زکات پل اسلام است.

1711-: الزّنا يورث الفقر.

زنا مایه فقر است.

1712-: الزّهادة في الدّنيا ليست بتحريم الحلال ولا إضاعة المال و لكن الزّهادة في الدّنيا أن لا تكون بما في يديك أو ثقتك بما في يد الله وأن تكون في ثواب المصيبة إذا أنت أصبت بها أرغب منك فيها لو أنّها أبقيت لك.

از جهان گذشتگی این نیست که حلال را بر خود حرام کنی یا مال خود تلف نمائی از جهان گذشتگی اینست که بدان چه در کف تو است بیشتر از آنچه در دست خداست اعتماد نداشته باشی و

هنگامی که مصیبتی بتو رخ داد پاداش آن بیشتر از رخ ندادن مصیبت علاقمند باشی.

1713-: الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا يَرِيحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدْنَ وَ الرِّغْبَةَ فِيهَا تَكْثُرُ الْهَمُّ وَ الْحُزْنَ وَ الْبَطَانَةَ تَقْسَى الْقَلْبَ.

گذشتن از جهان تن و جان را آسایش دهد و دل‌بستگی بجهان غم و اندوه را افزون کند و شکم پرستی دل را سخت کند.

1714-: الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا يَرِيحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدْنَ. وَ الرِّغْبَةُ فِيهَا تَتْعَبُ الْقَلْبَ وَ الْبَدْنَ.

گذشتن از جهان تن و جان را بیاساید و علاقه بجهان تن و جان را خسته کند.

ص: 513



گفتار محمد از گفتار آسمانی فروتر و از گفتار انسانی فراتر است نهج الفصاحة مجموعة كلمات قصار حضرت رسول ص با ترجمه فارسی  
بانضمام فهرست موضوعی جلد دوم از: س-ی مترجم و فراهم آورنده ابو القاسم پاینده

ص: 515





1715-: سألت الله أن يجعل حساب أمتي إليّ لئلا تفتضح عند الامم، فأوحى الله عزّ وجلّ إليّ: يا محمد بل أنا أحاسبهم فإن كان منهم زلة سترتها عنك لئلا تفتضح عندك.

از خدا خواستم که حساب امت مرا بمن واگذارد تا پیش امتهای دیگر رسوا نشود، پس خدای عز و جل بمن وحی کرد ای محمد نه، بلکه من حسابشان را میرسم و اگر گناهی از آنها سر زده از تو پوشیده می دارم که پیش تو نیز رسوا نشود.

1716-: سئلت جبریل: هل ترى ربك؟ قال: إن بيني وبينه سبعين حجاباً من نور لو رأيت أذناها لاحترقت.

از جبریل پرسیدم آیا پروردگارت- را می بینی؟ گفت میان من و او هفتاد پرده از نور است که اگر نزدیکترین پرده را بنگرم خواهم سوخت.

1717-: ساعدتكم بامور الناس و أخلاقهم: الرجل يكون سريع الغضب سريع الفيء فلا له ولا عليه كفافاً و الرجل يكون بعيد الغضب سريع الفيء فذاك له ولا عليه و الرجل يقتضي الذي له ولا عليه. و الرجل يقتضي الذي له و يمطل الناس الذي عليه فذاك عليه ولا له.

در باره کارهای مردم و اخلاقشان با شما سخن خواهم گفت مردی که زود خشم گیرد و زود آرام شود. نه بد است نه خوب سر بسر. و مردی که دیر خشمگین شود و زود آرام گیرد خوبست نه بد.

و مردی که حق خود طلب کند و دین خود بپردازد نه بد است نه خوب. و مردی که حق خود طلب کند و پرداخت حقی را که مردم به عهده او دارند عقب اندازد بد است نه خوب.

1718-: سافروا مع ذوي الجدود و ذوي المیسرة.

با مردم خوش اقبال مرفه سفر کنید.

1719-: ساعات الأذى في الدنيا يذهبن ساعات الأذى في الآخرة.

ساعتهای آزار این دنیا ساعت های آزار آخرت را نابود میکند.

1720-: ساعات الأمراض يذهبن ساعات الخطايا.

ساعت های مرض ساعت های گناه را نابود می کند.

1721-: ساعتان تفتح فيهما أبواب السماء و قلما تردّ على داع دعوته: حضور الصلاة و الصّفّ في سبيل الله.

دو وقت است که درهای آسمان در اثنای آن گشوده می شود و کمتر ممکنست دعای دعاکننده ای رد شود: هنگام نماز و صف آرائی در راه خدا.

ص: 518

1722-: سَابَّ الموتى كالمشرف على الهلِكة.

بد گوی مردگان چون آن کس است که در معرض هلاک است.

1723-: سارعوا في طلب العلم فالحديث من صادق خير من الدنيا و ما عليها من ذهب و فضة.

بطلب علم بشتابید که از راست گوئی حدیث گفتن از دنیا و همه طلاها و نقره آن بهتر است.

1724-: ساعة من عالم متكى على فراشه ينظر في علمه خير من عبادة العابد سبعين عاما.

يك ساعت وقت دانشوری که بر بستر خویش تکیه زده در علم خویش می نگرد از هفتاد سال عبادت عابد نیکوتر است.

1725-: سافروا تصحّوا و تغنموا.

سفر کنید تا تندرست شوید و غنیمت یابید.

1726-: سافروا تصحّوا و ترزقوا.

سفر کنید تا تندرست شوید و روزی یابید.

1727-: ساقى القوم آخرهم شربا.

سقاییت گر قوم پس از همه نوشد.

1728-: ساووا بين اولادكم في العطية فلو كنت مفضّلا أحدا لفضّلت النساء.

در کار بخشش میان فرزندان

خویش مساوات را رعایت کنید.

من اگر کسی را برتری دادمی زنان را برتری دادمی.

1729-: سباب المسلم فسوق وقتاله كفر و حرمة ماله كحرمة دمه.

بدگوئی مسلمان گناه است و جنگ او كفر است و حرمت مال وی چون حرمت خون اوست.

1730-: سبع يجري للعبد أجرهنّ و هو في قبره بعد موته:

من علم علما، أو أجرى نهرا، أو حفر بئرا، أو غرس نخلا، أو بنى مسجدا، أو ورّث مصحفا، أو ترك ولدا يستغفر له بعد موته.

هفت چیز است که پاداش آن برای بنده در قبر او و پس از مرگش دوام دارد کسی که علمی تعلیم دهد، یا نهری بجریان آورد یا چاهی حفر کند یا نخلی بکارد یا مسجدی بسازد یا مصحفی به ارث گذارد یا فرزندی به جا نهد که پس از مرگش برای او آمرزش خواهد.

1731-: سبعة يظلّهم الله تحت ظلّ عرشه يوم لا ظلّ إلاّ ظلّه:

رجل قلبه معلق بالمساجد، و رجل دعته امرأة ذات منصب فقال: إني أخاف الله، و رجلان تحابّا في الله، و رجل غصّ عينه عن محارم الله، و عين حرس في سبيل الله، و عين بكت من خشية الله.

هفت کسند که خدا در روزی که سایه ای جز سایه او نیست به سایه عرش خود میبردشان. مردی که دل او بمسجدها علاقه دارد و

مردی که زن صاحب مقامی از او کام خواهد و گوید از خدا بیم دارم و مردانی که در راه خدا دوستی کنند و مردی که از محارم خدا چشم باز دارد و چشمی که در راه خدا نگهبانی کند و چشمی که از ترس خدا بگریزد.

1732-: سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل و شاب نشأ في عبادة الله، و رجل قلبه معلق بالمسجد إذا خرج منه حتى يعود إليه، و رجلان تحاببا في الله فاجتمعا على ذلك و افترقا عليه، و رجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه، و رجل دعت امرأته ذات منصب و جمال فقال:

إني أخاف الله رب العالمين، و رجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه.

هفت کسند که خداوند در روزی که سایه ای جز سایه او نیست بسایه خویششان میبرد پیشوای عدالتگر و جوانی که در کار عبادت بزرگ شود و مردی که وقتی از مسجد برون شود دلش بدان پیوسته تا بدان جا باز گردد و مردانی که در راه خدا دوستی کنند و بر آن فراهم آیند و بر آن جدا شوند و مردی که بخلوت خدا را یاد کند و چشمانش اشگریز شود و مردی که زنی صاحب مقام و جمال از او کام خواهد و گوید  
من از خدا

ص: 521

پروردگار جهانیان بیم دارم و مردی که صدقه ای دهد و آن را نهان دارد که دست چپش نداند دست راستش چه انفاق میکند.

1733- سبق درهم مائة ألف درهم رجل له درهمان أخذ أحدهما فتصدق به، ورجل له مال كثير فأخذ من عرضه مائة ألف فتصدق بها.

یکدرهم از صد هزار درهم پیشی گیرد مردی که دو درهم دارد یکی را برگیرد و صدقه دهد و مردی که مال فراوان دارد و از آن میان صد هزار برگیرد و صدقه کند.

1734- ستكون فتن يصبح الرجل فيها مؤمنا ويمسي كافرا إلا من أحياه الله بالعلم.

فتنه ها خواهد بود که در اثنای آن مرد بصبح مؤمن باشد و بشب کافر شود مگر آنکه خدایش به علم زنده دارد.

1735- ستّ خصال من الخير: جهاد أعداء الله بالسيف، والصوم في يوم الصّيف، وحسن الصّبر عند المصيبة، وترك المرء، والإنفاق في الخفاء، والمحابة في الله.

شش صفت نیکست پیکار با دشمنان خدا بوسیله شمشیر و روزه در روز تابستان و نیکصبری به هنگام مصیبت و ترک مجادله و انفاق در نهان و دوستی در راه خدا.

ص: 522

الإشغال بعيوب الخلق، وقسوة القلب، وحب الدنيا، وقلة الحياء، وطول الأمل، وظالم لا ينتهي.

شش چیز است که اعمال خوب را نابود میکند، اشتغال به عیب خلائق، سنگدلی و دنیاپرستی و بی شرمی و درازی آرزو و ستم گری که بس نکند.

1737-: ستكون عليكم أئمة يملكون أرزاقكم يحدّثونكم فيكذبونكم و يعملون فيسيئون العمل لا يرضون فيكم حتى تحسّ نواقيسهم و تصدّقوا كذبهم فأعطوهم الحقّ ما رضوا به فإذا تجاوزوا فمن قتل على ذلك فهو شهيد.

پیشوایانی بر شما منصوب خواهند شد که روزیهای شما بخورند و با شما سخن کنند و دروغ گویند و عمل کنند و بد کنند از شما راضی نشوند تا کار زشتشان را نیکو شمارید و دروغشان را راست بحساب آرید، اگر بحق رضا دادند مطابق آن با ایشان رفتار کنید و اگر از حق تجاوز کردند هر که در این راه کشته شود شهید است.

1738-: سخافة بالمرء أن يستخدم ضيفه.

سبک عقلی مرد آنست که مهمان خویش را بخدمت گیرد.



1739-: سدّدوا و قاربوا.

بصلاح آئید و تقرب جوئید.

1740-: سلوا الله من فضله فإنّ الله يحبّ أن يسأل، و أفضل العبادة انتظار الفرج.

خدا را از فضل او طلب کنید که خدا دوست دارد که از او بخواهند بهترین عبادتها انتظار گشایش است.

1741-: سلوا الله كلّ شيء حتّى الشّسع فإنّ الله إن لم يبسرّه لم يتيسّر.

همه چیز حتی بند صندل را از خدا بخواهید که اگر خدا آن را میسور نکند میسر نخواهد شد.

1742-: سلوا الله العفو و العافية فإنّ أحدا لم يعط بعد اليقين خيرا من العافية.

از خدا بخشش و عافیت طلب کنید که پس از ایمان، هیچ کس را چیزی بهتر از عافیت نداده اند.

1743-: سلوا الله علما نافعا و تعوّدوا بالله من علم لا ينفع.

از خدا عملی سودمند بخواهید و از علمی که سود ندهد بخدا پناه برید.

1744-: سلوا أهل الشّرف عن العلم فإنّ كان عندهم علم فاکتبه فإنّهم لا يكذبون.

شریفان را از علم بپرسید اگر علمی نزد ایشان بود بنویسید که آنها دروغ نمی گویند.

ص: 524

1745-: سل ربك العافية و المعافاة في الدنيا و الآخرة فإذا أعطيت العافية في الدنيا و أعطيتها في الآخرة فقد أفلحت.

از پروردگار خویش عافیت و معاف بودن دنیا و آخرت بخواه که اگر ترا در دنیا عافیت دهند و در آخرت نیز دهند رستگار شده ای.

1746-: سلامة الرجل من الفتنة أن يلزم بيته.

مرد که در خانه خویش بماند از فتنه سالم ماند.

1747-: سوء الخلق شؤم و شراركم أسوؤكم خلقا.

بدخوئی شوم است و بدترین شما بدخوترین شماست.

1748-: سوء الخلق شؤم و طاعة النساء ندامة و حسن الملكة نماء.

بدخوئی شوم است و اطاعت زنان پشیمانی است و نیک سیرتی مایه رشد.

1749-: سوء الخلق يفسد العمل كما يفسد الخلل العسل.

بدخوئی عمل را بفساد آرد چنان که سرکه عسل را فاسد کند.

1750-: سوء المجالسة شح و فحش و سوء خلق.

بد صحبتی بخل است و ناسزا

ص: 525

1751-: سوداء ولود خیر من حسناء لا تلد و ائیی مکاثر بکم الامم.

زن سیاه که فرزند بسیار آرد بهتر از زن خوبروئی است که فرزند نیارد که من بفرزونی شما بر امتهای دیگر تفاخر میکنم.

1752-: سیأتي علی الناس زمان یخیر فیہ الرجل بین العجز و الفجور، فمن أدرك ذلك الزمان فليختر العجز علی الفجور.

روزگاری بمردم رخ نماید که مرد میان بیعرضگی و نادرستی منخیر شود هر که در آن روزگار باشد باید بیعرضگی را بر نادرستی ترجیح دهد.

1753-: سید القوم خادمهم و ساقیهم آخرهم شرابا.

آقای کسان خدمتگزارشان است و سقایتگر کسان پس از همه نوشد.

1754-: سيشد هذا الدين برجال ليس لهم عند الله خلاق سيكون في آخر الزمان خسف و قذف و مسخ إذا ظهرت المغازف و القينات و استحلت الخمر.

این دین بمردانی که پیش خدا بهره ای ندارند نیرو خواهد گرفت در آخر زمان خسف و قذف و مسخی خواهد بود، هنگامی که که رامشگران و آرایشگران

پدید شوند و شراب حلال بشمار آید.

1755-: سیأتي على أمتي زمان يكثر فيه الفقراء و يقلّ الفقهاء و يقبض العلم و يكثر الهرج ثم يأتي من بعد ذلك زمان يقرأ القرآن رجال من أمتي لا يجاوز تراقيهم ثم يأتي من بعد ذلك زمان يجادل المشرك بالله المؤمن في مثل ما يقول.

بر امت من زمانی بیاید که فقیران فراوان شوند و فقیهان کم شوند و علم بر گرفته شود و آشوب فزونی گیرد آنگاه از پس آن زمانی بیاید که مردانی از امت من قرآن خوانند که از گلویشان بالاتر نرود آنگاه از پس آن زمانی بیاید که مشرک بخدا با مؤمن مجادله کند و سخنانی نظیر او گوید.

1756-: السابق و المقتصد يدخلان الجنة بغير حساب و الظالم لنفسه يحاسب حسابا يسيرا ثم يدخل الجنة.

پیشرو و میانه روی حساب بهشت روند و ستمگر خویش را محاسبه ای سبک کنند آنگاه به بهشت رود.

1757-: الساعي على الأرملة و المسكين كالمجاهد في سبيل الله أو القائم الليل الصائم النهار.

آنکه در کار بیوه و یتیم

ص: 527

بکوشد چون مجاهد راه خدایا نمازگزار شب یا روزه دار روز است.

1758-: السَّخِيَّ قَرِيبٍ مِّنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِّنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِّنَ النَّارِ، وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِّنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِّنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِّنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِّنَ النَّارِ، وَالْجَاهِلُ السَّخِيَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِّنَ عَالَمٍ بَخِيلٍ.

سخاوتمند بخدا نزدیک و بمردم نزدیک و بهشت نزدیک و از جهنم دور است و بخیل از خدا دور و از مردم دور و از بهشت دور و به جهنم نزدیکست نادان سخاوتمند نزد خدا از عالم بخیل محبوبتر است.

1759-: السَّخَاءُ خَلَقَ اللَّهُ الْأَعْظَمَ.

1760-: السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِّنَ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا مَتَدَلِّيَاتٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ أَخَذَ بِغَصْنٍ مِنْهَا قَادَهُ ذَلِكَ الْغَصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْبَخْلُ شَجَرَةٌ مِّنَ أَشْجَارِ النَّارِ أَغْصَانُهَا مَتَدَلِّيَاتٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ أَخَذَ بِغَصْنٍ مِنْهَا قَادَهُ ذَلِكَ الْغَصْنُ إِلَى النَّارِ.

سخاوت درختی از درختهای بهشت است که شاخهای آن در دنیا آویخته است هر که شاخی از آن بگیرد همان شاخ وی را سوی بهشت کشاند و بخل درختی از درختهای جهنم است که شاخهای

ص: 528

آن در دنیا آویخته است و هر که شاخی از آن بگیرد همان شاخ وی را سوی جهنم کشاند.

1761-: السَّخِيَّ إِنَّمَا يَجُودُ بِحَسَنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ وَالبَخِيلُ إِنَّمَا يَبْخُلُ بِسُوءِ الظَّنِّ بِاللَّهِ.

سخاوتمند بسبب خوشگمانی بخدا سخاوت میکند و بخیل بعلت بدگمانی بخدا بخل میورزد.

1762-: السَّخِيَّ الْجَاهِلُ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعَالِمِ الْبَخِيلِ.

سخاوتمند نادان نزد خدا از دانشمند بخیل محبوبتر است.

1763-: السِّرُّ أَفْضَلُ مِنَ الْعَلَانِيَةِ وَالْعَلَانِيَةُ أَفْضَلُ لِمَنْ أَرَادَ الْاِقْتِدَاءَ.

عمل نهان بهتر از عمل عیان است اما عمل عیان برای آنکه خواهد سرمشق کسان شود بهتر است.

1764-: السَّعَادَةُ كُلُّ السَّعَادَةِ طَوْلُ الْعَمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

سعادت کامل عمر دراز در اطاعت خداست.

1765-: السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بطنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيَّ مَنْ شَقِيَ فِي بطنِ أُمِّهِ.

خوشبخت کسی است که در شکم مادرش خوشبخت شده و بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده است.

1766-: السّفَر قطعَة من العذاب.

سفر پاره ای از عذاب است.

1767-: السّكينة مغنم و تركها مغرم.

آرامش غنیمتی است و ترك آن خسارتی است.

1768-: السّكوت خیر من إملاء السّرّ.

خاموش بودن از القای شر بهتر است.

1769-: سكوت اللّسان سلامة الإنسان.

خاموشی زبان مایه سلامت انسان است.

1770-: السّلطان العادل ظلّ الله في الأرض فمن أكرمه الله و من أهانه أهانه الله.

سلطان عادل سایه خدا بر روی زمین است هر که وی را گرامی دارد خدایش گرامی دارد و هر که وی را خوار کند خدایش خوار کند.

1771-: السّلطان العادل ظلّ الله في الأرض فإذا دخل أحدكم بلدا ليس به سلطان عادل فلا يقيمّنّ به.

سلطان عادل سایه خدا بر روی زمین است اگر یکی از شما بشهری در آید که سلطان عادل در آن نیست در آنجا اقامت نکنند.

1772-: السّلطان العادل المتواضع ظلّ الله و رمحه في الأرض يرفع له عمل سبعين صدّيقا.

سلطان عادل متواضع سایه

خدا و نیزه او بر روی زمین است و برای او عمل هفتاد صدیق را بالا می برند.

1773-: السَّلطان العادل ظلَّ اللهُ في الأرض يأوي إليه الضَّعيف و به ينتصر المظلوم.

سلطان عادل سایه خدا بر روی زمین است که ناتوان بدان پناه می برد و مظلوم از او یاری می جوید.

1774-: السَّلَام قبل السَّؤال فمن بدأكم بالسَّؤال قبل السَّلَام فلا تجيبوه.

سلام مقدم بر سؤال است هر که پیش از سلام بسؤال آغاز کرد جوابش مدهید.

1775-: السَّلَام تطوُّع و الرَّدُّ فريضة.

سلام بدخواه است و جواب آن واجب است.

1776-: السَّلَام اسم من أسماء الله وضعه الله في الأرض فأفشوه بينكم فإنَّ الرَّجل المسلم إذا مرَّ بقوم فسَلِّم عليهم فردَّوا عليه كان له عليهم

فضل درجة بتذكيره إياهم السَّلَام فإن لم يردَّوا عليه ردَّ عليه من هو خير منهم و أطيب.

سلام نامی از نامهای خداست که آن را در زمین نهاده است سلام را میان خودتان فاش کنید زیرا مرد مسلمان وقتی به قومی گذر کند و بر

آنها سلام کند و جوابش دهند، وی را بر آنها فزونی مرتبت است که سلام را بیادشان آورده است و اگر جوابش ندهند



کسی که از آنها بهتر و پاکیزه تر است جوابش دهد.

1777-: السّلام تحية لملتنا و امان لذمتنا.

سلام درود ملت ما و حافظ ذمه ماست.

1778-: السّمت الحسن و التّؤدة و الإقتصاد جزء من أربعة و عشرين جزء من النّبوة.

نام نيك و ملايمت و اعتدال يك جزء از بيست و چهار جزء پيغمبری است.

1779-: السّمت الحسن جزء من خمسة و سبعين جزء من النّبوة.

نام نيك يكجزء از هفتاد و پنج جزء پيغمبری است.

1780-: السّمع و الطّاعة حقّ على المرء المسلم فيما أحبّ أو كره ما لم يؤمر بمعصية فإذا أمر بمعصية فلا سمع عليه و لا طاعة.

شنیدن و اطاعت کردن بر مرد مسلمان در آنچه دوست دارد یا مکروه دارد مادام که بگناه فرمانش ندهند شایسته است، اگر بگناهی فرمانش دادند شنیدن و اطاعت کردن آن روا نیست.

1781-: السّماح رباح و العسر شؤم.

سهل انگاری مایه سودا است و سختگیری شوم است.

ص: 532

1782-: السّواك نصف الإيمان و الوضوء نصف الإيمان.

مسواك كردن يك نيمه ايمان است. و وضو گرفتن يك نيمه ايمان است.

1783-: السّواك يزيد الرّجل فصاحة.

مسواك كردن فصاحت مرد را افزون ميکند.

1784-: السّواك مطهرة للفم مرضاة للرّبّ و مجلاة للبصر.

مسواك كردن موجب پاکی دهان و رضایت پروردگار و روشنی چشم است.

1785-: السّواك سنّة فاستاكوا أيّ وقت شئتم.

مسواك كردن سنت است هر وقت خواستيد مسواك كنيد.

1786-: السّواك من الفطرة.

مسواك كردن اقتضای فطرت است.

1787-: السّیوف مفاتيح الجنّة.

شمشیرها کلیدهای بهشت است.

ص: 533

1788-: شابّ سخّي حسن الخلق أحبّ إلى الله من شيخ بخيل عابد سيّئ الخلق.

جوان سخاوتمند نیکخو در نزد خدا از پیر بخیل عابد بدخو محبوبتر است.

1789-: شاهد الزور لا تزول قدمه حتّى يوجب الله له النار.

شاهد دروغ قدم بر ندارد تا جهنم بر او واجب شود.

1790-: شارب الخمر كعابد وثن.

شراب خوار مانند بت پرست است.

1791-: الشّباب شعبة من الجنون.

جوانی شعبه ای از دیوانگی است.

1792-: الشّباب شعبة من الجنون والنّساء حباله الشّيطان.

جوانی شعبه ای از دیوانگی است و زنان دام شیطانند.

1793-: شتان ما بين عملين عمل تذهب لذّته و تبقى تبعته و عمل تذهب مؤنّته و تبقى أجره.

میان دو عمل بسیار فرق است عملی که لذت آن برود و عواقب آن بماند و عملی که زحمت آن

برود و پاداش آن بماند.

1794-: الشَّحِيح لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ.

بخیل ببهشت در نیاید.

1795-: الشَّدِيدُ مِنْ غَلَبِ نَفْسِهِ.

نیرومند آنست که بر خویشتن مسلط شود.

1796-: شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَبْغِضُ النَّاسَ وَيَبْغُضُونَهُ.

بدترین مردم آن کس است که مردم را دشمن دارد و او را دشمن دارند.

1797-: شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ.

بدترین مردم آن کس است که مردم از بیم شرش گرامیش دارند.

1798-: شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَتَّهَمَ اللَّهَ فِي قِضَائِهِ.

بدترین مردم آن کس است که خدا را در قضایش متهم کند.

1799-: شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهِ وَشَرَّ مِنْهُ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ.

بدترین مردم آن کس است که آخرت خویش بدنیایا فروشد و بدتر از او کسی است که آخرت خویش بدنیای دیگری فروشد.

ص: 535

1800-: شرّ الناس من أكل وحده و منع رفته و جلد عبده و شرّ منه من لا يقبل عثرة و شرّ منه من لا يرجي خيره و لا يؤمن شرّه.

بدترین مردم آن کس است که تنها غذا خورد و رسیده خویش را بی نصیب کند و بنده خویش را بزند و بدتر از او کسی است که خطائی را نبخشد و عذری نپذیرد و بدتر از او کسی است که بخیرش امید نیست و از شرش امان نیست.

1801-: شرار أمّتي من يلي القضاء إن اشتبه عليه لم يشاور، و إن أصاب بظن و إن غضب عنف و كاتب السوء كالعامل به.

بدترین امت من کسی است که عهده دار قضا شود اگر بتردید افتد مشورت نکند و اگر بصواب رود گردن فرازد و اگر خشمگین شود خشونت کند و هر که بدی را نویسد مانند کسی است که بدان عمل می کند.

1802-: شرار الناس شرار العلماء.

بدترین مردم علمای بدند.

1803-: شرّ ما في الرّجل شحّ هالع و جبن خالع.

بدترین صفت مرد بخل مفرط است و ترس شدید.

1804-: شرار أمّتي الثّرثارون المتشدّقون المتفیهقون و خيار أمّتي أحاسنهم أخلاقا.

بدان امت من پر گویان پر چانه

ص: 536

پر مدعايند و نيكان امت من آنهايند كه نيكخوتروند.

1805-: شراركم عزابكم و اراذل موتاكم عزابكم.

بدترين شما عزبانند و اراذل مردگانتان عزبانند.

1806-: شرّ البلدان أسواقها.

بدترين جاى شهرها بازارهاست.

1807-: شرّ الطّعام طعام الوليمة يمنعها من يأتيها و يدعى إليها من يأبأها.

بدترين غذاها غذاى وليمه است كه هر كه بخواهد ندهندش و هر كه نخواهد بخوانندش.

1808-: شرّ الطّعام طعام الوليمة يدعى إليه الشّبعان و يحبس عنه الجائع.

بدترين غذاها غذاى وليمه است كه سير را بدان خوانند و گرسنه را از آن باز دارند.

1809-: شرّ المجالس الأسواق و الطّرق.

بدترين نشستنگاهها بازارها و راه هاست.

1810-: شرّ الامور محدثاتها و شرّ العمى عمى القلب و شرّ المعذرة حين يحضر الموت و شرّ التّدامة يوم القيمة و شرّ المأكل أكل مال

اليتم و شرّ المكاسب كسب الرّبا.

بدترين چيزها مبتدعات آنست و بدترين كورى ها كورى قلب است و بدترين توبه ها هنگامى

ص: 537

است که مرگ در آید و بدترین پشیمانی ها روز قیامت است و بدترین خوردنهای خوردن مال یتیم است و بدترین کسب ها کسب ربا است.

1811-: شَرَّ النَّاسِ الَّذِي يَسْأَلُ بِاللَّهِ ثُمَّ لَا يُعْطِي.

بدترین مردم آن کس است که بنام خدا از او بخواهند و ندهد.

1812-: شَرَّ النَّاسِ الْمَضِيقِ عَلَى أَهْلِهِ.

بدترین مردم آن کس است که بر اهل خانه خود سخت گیرد.

1813-: شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ لِسَانَهُ أَوْ يَخَافُ شَرَّهُ.

روز قیامت موقعیت آن کس از همه مردم بدتر است که از زبانش ترسند یا از شرش بیم کنند.

1814-: شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي.

شفاعت من خاص اهل کبائر از امت من است.

1815-: شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزَّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ.

شرف مؤمن در شب زنده داری اوست و عزت وی در بی نیازی از مردم است.

ص: 538

1816-: الشَّاهِد يَرى مَا لَا يَرى الْغَائِب.

حاضر چیزها بیند که غایب نبیند.

1817-: الشَّتَاء ربيع المؤمن.

زمستان بهار مؤمن است.

1818-: الشَّرْك الخفي أن يعمل الرَّجُل لمكان الرَّجُل.

شرك نهان آنست که مرد برای حضور مرد دیگری عملی کند.

1819-: الشَّرْك أخفى في أمّتي من دبيب التَّمَل على الصِّفا في اللَّيلة الظُّلْماء و أدناه أن تحبّ على شيء من الجور أو تبغض على شيء من العدل و هل الدّين إلاّ الحبّ في الله و البغض في الله؟ قال الله تعالى: قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله.

شرك در امت من از گذر کردن مور بر کوه صفا در شب تاریک نهانتر است و نزدیکتر از همه آنست که چیزی از ستم را دوست داری یا چیزی از عدل را دشمن داری مگر دین جز دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست؟ خدای والا گوید: بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا دوستتان دارد.

1820-: الشَّعْر الحسن أحد الجمالين يكسوه الله المرء المسلم.

موی نیکو یکی از دو زیباییست که خدا بمرد مسلمان دهد.

ص: 539



1821-: الشَّعْرُ بِمَنْزِلَةِ الْكَلَامِ فَحَسَنَهُ حَسَنَ الْكَلَامِ وَقَبِيحَهُ قَبِيحَ الْكَلَامِ.

شعر چون سخن است شعر نیک سخن نیک است و شعر بد سخن بد است.

1822-: الشَّقِيّ مِنْ شَقِيٍّ فِي بَطْنِ أُمَّه.

بد بخت آنست که در شکم مادرش بدبخت شده است.

1823-: الشَّقِيّ كُلُّ الشَّقِيّ مِنْ أَدْرَكَتْهُ السَّاعَةُ حَيًّا.

بدبخت کامل آنست که رستاخیز بدو رسد و زنده باشد.

1824-: الشَّهْوَةُ الْخَفِيَّةُ وَالرِّيَاءُ شَرْكٌ.

جاه طلبی و ریا شریک است.

1825-: الشَّيْخُ شَابٌّ فِي حُبِّ اثْنَتَيْنِ فِي حُبِّ طَوْلِ الْحَيَاةِ وَكَثْرَةِ الْمَالِ.

پیر در محبت دو چیز جوان است محبت زندگی دراز و فراوانی مال.

1826-: الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ.

پیر در میان کسان خود چون پیامبر در امت خویش است.

1827-: الشَّيْخُ يَضْعَفُ جِسْمَهُ وَقَلْبُهُ شَابٌّ عَلَى حُبِّ اثْنَتَيْنِ طَوْلِ الْحَيَاةِ وَحُبِّ الْمَالِ.

تن پیر ناتوان می شود و دل وی بر محبت دو چیز جوان است:

عمر دراز و محبت مال.

1828-: الشَّيْطَانُ يَهْمُ بِالوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ فَإِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً لَمْ يَهْمُ بِهِمْ.

شیطان بیک تن و دو تن پردازد و چون سه تن شدند قصد ایشان نکند.

ص: 541

1829-: صاحب الدین مغلول فی قبره لا یفکّه إلا قضاء دینه.

قرضدار در قبر خویش در غل است و جز پرداخت قرض وی غل او را باز نمیکند.

1830-: صاحب الشیء أحق بالشیء أن یحمله إلا أن یتوان ضعیفا یعجز عنه فیعینه علیه أخوه المسلم.

صاحب چیز بجمل آن شایسته تر است مگر آنکه ناتوان باشد و از آن فرو ماند و برادر مسلمانش بر حمل آن کمکش کند.

1831-: صاحب العلم یتستغفر له کلّ شیء حتّی الحوت فی البحر.

همه چیز حتی ماهی دریا برای دانشمند آمرزش میخواهد.

1832-: صدق الله فصدقه.

خدا راستگوست با او راست باش.

1833-: صدقه المرء المسلم تزیید فی العمر و تمنع میتة السوء و یتذهب الله تعالی بها الفخر و الکبر.

صدقه مرد مسلمان عمر را افزونی دهد و از مرگ بد جلوگیری کند و خدای والا بوسیله آن تفاخر و تکبر را

ص: 542

1834-: صدقة السرّ تطفىء غضب الرّب.

صدقه نهان خشم پروردگار را خاموش می کند.

1835-: صغاركم دعاميص الجنة يتلقى أحدهم أباه فيأخذ بثوبه فلا ينتهي حتى يدخله الله وإياه الجنة.

کوچولوهای شما زالوهای بهشتند یکیشان پدر خویش را به بیند و لباسش را بگیرد و رها نکند تا خدا پدرش را با او ببهشت در آورد.

1836-: صفة العاقل أن يحلم عمّن جهل عليه و يتجاوز عمّن ظلمه و يتواضع لمن هو دونه و يسابق من فوقه في طلب البرّ و إذا أراد أن يتكلّم تدبّر فإن كان خيرا تكلم فغنم و إن كان شرا سكت فسلم.

عاقل آنست که با سبکسر بردباری کند و از ستمگر درگذرد و با زبردستان تواضع کند و از زبردستان در راه نیکی سبقت جوید و چون خواهد سخن کند بیندیشد اگر نیک باشد بگوید و بهره برد و اگر بد باشد سکوت کند و سالم ماند.

1837-: صل من قطعك و أعط من حرملك و اعف عمّن ظلمك.

با آنکه از تو بریده پیوند

گیر و آنکه تورا محروم کرده عطایش ده و از آنکه با تو ستم کرده در گذر.

1838-: صلاة الرّحم تزيد في العمر و تدفع ميتة السّوء.

پیوند خویشان عمر را فزونی دهد و از مرگ بد جلوگیری کند.

1839-: صلاة الرّحم و حسن الخلق و حسن الجوار يعمران الدّيار و يزدن في الأعمار.

پیوند خویشان و نیکخوئی و خوش همسایگی شهرها را آباد کند و عمرها را فزونی دهد.

1840-: صلاة الرّحم تزيد في العمر و صدقة السّرّ تطفيء غضب الرّبّ.

پیوند خویشان عمر را فزونی دهد. و صدقه نهان خشم پروردگار را خاموش کند.

1841-: صلاة القرابة مثراة في المال محبّة في الأهل منساة في الأجل.

پیوند خویشاوندی مایه فراوانی مال و محبت کسان و تأخیر اجل است.

1842-: صل من قطعك و أحسن إلى من أساء إليك و قل الحقّ و لو على نفسك.

با هر که از تو ببرد پیوند گیر و با آنکه با تو بدی کرده نکوئی کن و حقرا بگو و گر چه بر ضرر خودت باشد.

1843-: صلوا قرا باتکم ولا تجاوروهم فإنّ الجوار یورث بینکم الصّغائن.

با خویشان دوستی کنید و همسایه ایشان مشوید که همسایگی میان شما کینه ها پدید آرد.

1844-: صلّ صلاة مورع کأنتک تراه فان کنت لا تراه فإِنَّه یراک، و ایأس ممّا فی أیدی النّاس تعش غنیّا و إیّاک و ما یعتذر منه.

نماز را با ترس گزار گوئی خدا را می بینی اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و از آنچه در دست مردم است نومید باش تا بی نیاز زندگی کنی و از آنچه عذر آن باید خواست بپرهیز.

1845-: صلّوا علی أطفالکم فإِنَّهم من أفراطکم.

بر کودکان خویش درود فرستید که آنها پیشاهنگان شمایند.

1846-: صلاة القاعد علی النّصف من صلاة القائم.

نماز نشسته یک نیمه نماز ایستاده است.

1847-: صلاة الرّجل تطوّعا حیث لا یراه النّاس تعدل صلاته علی أعین النّاس خمسا و عشرين.

نماز مرد که بدخواه در جایی که مردم او را نبینند کند برابر بیست و پنج نماز است که در دیده مردم کند.

1848-: صلاة المرأة وحدها تفضل علی صلاتها فی الجمع بخمس و عشرين درجة.

نماز زن تنها بیست و پنج بار از

ص: 545

نماز جماعت او بهتر است.

1849-: صلاة بسواك أفضل من سبعين صلاة بغير سواك.

نمازی مسواك زده بهتر از هفتاد نماز مسواك نزه.

1850-: صلاح أول هذه الامّة بالزهد واليقين ويهلك آخرها بالبخل والأمل.

صلاح متقدمان این امت برهد و ایمان است و متأخرانش ببخل و آرزوی دراز هلاک می شوند.

1851-: صمت الصائم تسبيح و نومه عبادة و دعاؤه مستجاب و عمله مضاعف.

سکوت صائم تسبیح گفتن است و خواب وی عبادت است و دعای وی مستجاب است و عمل او دو برابر است.

1852-: صنائع المعروف تقي مصارع السوء، والصدقة خفيًا تطفىء غضب الربّ و صلة الرّحم زيادة في العمر و كلّ معروف صدقة، و أهل المعروف في الدّنيا هم أهل المعروف في الآخرة و أهل المنكر في الدّنيا هم أهل المنكر في الآخرة و أول من يدخل الجنّة أهل المعروف.

اعمال نیک از سقوطهای بد جلوگیری میکند و صدقه نهانی خشم پروردگار را خاموش میکند و پیوستگی با خویشان عمر را افزون می کند و هر کار نیکی صدقه ای است و نکوکاران دنیا نکوکاران

ص: 546

آخرتند و بدکاران دنیا بدکاران آخرتند و نخستین کس که ببهشت می‌رود نکوکارانند.

1853-: صنفان من الناس إذا صلحا صلح الناس و إذا فسدا فسد الناس العلماء و الامراء.

دو گروه از مردمند که اگر صالح بودند مردم بصلاح آیند و اگر فاسد بودند بفساد گریند دانشوران و زمامداران.

1854-: صوموا تصحوا.

روزه دارید تا تندرست شوید.

1855-: الصائم في عبادة من حين يصبح إلى أن يمسي ما لم يغترب فإذا اغتاب خرق صومه.

روزه دار از آن هنگام که صبح میکند تا شب در رود مادام که غیبت نکند در عبادت است و همین که غیبت کرد روزه او پاره شود.

1856-: الصائم لا تردّ دعوته.

دعای روزه دار رد نمیشود.

1857-: الصبحة تمنع الرزق.

خواب صبحگاهان مانع روزی است.

1858-: الصبر عند الصدمة الاولى.

صبر حقیقی هنگام صدمه نخستین است.

1859-: الصبر نصف الإيمان و اليقين الإيمان كله.

صبر يك نيمه ايمان است و يقين

ص: 547



همه ایمانست.

1860-: الصبر رضا.

صبر مایه خشنودی است.

1861-: الصبر و الاحتساب أفضل من عتق الرقاب و يدخل الله صاحبهن الجنة بغير حساب.

صبر و سکون از آزاد کردن بندگان بهتر است و خدا صاحب آن را بدون حساب ببهشت می برد.

1862-: الصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد.

صبر نسبت بایمان چون سر نسبت بتن است.

1863-: الصّحة و الفراغ نعمتان مكفورتان.

صحت و فراغت دو نعمت است که کفران آن کنند.

1864-: الصدق طمأنينة و الكذب ريبة.

راستی مایه آرامش است و دروغ مایه تشویش.

1865-: الصدقة تطفىء الخطيئة كما يطفىء الماء النار.

صدقه گناه را خاموش می کند چنان که آب آتش را خاموش میکند.

1866-: الصدقة على القرابة صدقة و صلة.

صدقه بخویشاوندان هم صدقه است هم پیوستگی خویشاوندان.

ص: 548

1867-: الصدقة تمنع ميتة السوء.

صدقه مانع مرگ بد می شود.

1868-: الصدقة تسد سبعين بابا من السوء.

صدقه هفتاد در بدی را مسدود کند.

1869-: الصدقة على وجهها واصطناع المعروف وبرّ الوالدين و صلة الرّحم تحوّل الشّقاء سعادة و تزيد في العمر و تقي مصارع السّوء.

صدقه به موقع و نیکوکاری و نیکی با پدر و مادر و پیوستگی خویشاوند بدبختی را بخوشبختی مبدل کند و عمر را افزایش دهد و از مرگ های بد جلوگیری کند.

1870-: الصدقة على المسكين صدقة و هي على ذي الرّحم اثنتان صدقة و صلة الرّحم.

صدقه دادن به مستمند فقط صدقه است و صدقه دادن بخویشاوند دو چیز است صدقه و پیوند خویشاوند.

1871-: الصدقات بالغدوات يذهبن بالعاهات.

صدقه صبحگاه مرض ها را میبرد.

1872-: الصرعة كلّ الصرعة الذي يغضب فيشتدّ غضبه و يحمرّ وجهه و يقشعرّ شعره فيصرع غضبه.

کمال دلیری آنست که کسی خشمگین شود و خشمش سخت شود و چهره اش سرخ شود و

مویش بلرززد و بر خشم خود خیره شود.

1873-: الصلح جائز بین المسلمین إلا صلحا أحلّ حراما أو حرّم حلالا.

هر صلحی میان مسلمانان رواست مگر صلحی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند.

1874-: الصّلاة نور المؤمن.

نماز نور مؤمن است.

1875-: الصّلاة عمود الدّین.

نماز ستون دین است.

1876-: الصّلاة میزان فمن أوفى استوفى.

نماز چون ترازوست هر که کامل کند پاداش کامل یابد.

1877-: الصّلاة تسوّد وجه الشّیطان و الصّدقة تکسّر ظهره و التّحاب فی الله یقطع دابره فإذا فعلتم ذلك تباعد منکم کمطلع الشّمس من مغربها.

نماز چهره شیطان را سیاه کند و صدقه دادن پشت او را بشکند و دوستی در راه خدا ریشه او را میکند و وقتی چنین کردید از شما بفاصله شرق و غرب دوری کند.

1878-: الصّلاة قربان کلّ تقی.

نماز قربانی پرهیزگارانست.

ص: 550

1879-: الصّمت حکم و قليل فاعله.

خاموشی خردمندی است و خاموشی گزینان کمند.

1880-: الصّمت أرفع العبادة.

خاموشی والاترین عبادتهاست.

1881-: الصّمت زين للعالم و ستر للجاهل.

خاموشی زینت دانا و پرده نادانست.

1882-: الصّمت سیّد الأخلاق و من مزح استخفّ به.

خاموشی سرور اخلاق است و هر که مزاح کند سبکش گیرند.

1883-: الصّوم جنة من عذاب الله.

روزه سپر عذاب خداست.

1884-: الصّوم في الشّتاء الغنیمة الباردة.

در زمستان روزه داشتن بهره خنک بردنست.

1885-: الصّیام نصف الصّبر.

روزه يك نیمه صبر است.

1886-: الصّیام جنة ما لم یخرقها بکذب أو غیبة.

روزه سپری است مادام که آن را بدروغ یا غیبت ندرد.

1887-: الصّیام جنة من النار فمن أصبح صائما فلا یجهل یومئذ و إن أصر و جهل علیه فلا یشتمه و لا یسبّه و لیقل إنّی صائم.

روزه سپر آتش است و هر که روزه گرفت آن روز سبکسری نکند.

و اگر کسی با او جهالت کرد بدو ناسزا و بد نگوید، و بگوید من روزه دارم.

1888-: الصَّيَامُ نَصْفُ الصَّبْرِ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْجَسَدِ الصَّيَامُ.

روزه داری يك نیمه صبوری است، هر چیزی زکاتی دارد و زکات تن روزه داشتن است.

ص: 552

1889-: ضالة المؤمن العلم كلما قيّد حديثا طلب إليه آخر.

گم شده مؤمن علم است هر دم حدیثی فرا گیرد حدیثی دیگر مطلوب او شود.

1890-: ضحك ربّنا من قنوط عباده.

پروردگار ما از نومیدی بندگان خویش عجب دارد.

1891-: ضعي في يد المسكين و لو ظلفا محرقا.

چیزی بدست مستمند بگذار و گر چه سم سوخته باشد.

1892-: الضّحك ضحكان ضحك يحبّه الله و ضحك يمقته الله فأما الضّحك الذي يحبّه الله فالرّجل يكشر في وجه أخيه شوقا إلى رؤيته، و

أما الضّحك الذي يمقته الله تعالى فالرّجل يتكلّم بالكلمة الجفاء و الباطل ليضحك أو يضحك يهوى بها في جهنّم سبعين خريفا.

خنده دو قسم است خنده ایست که خدا آن را دوست دارد و خنده ایست که خدا آن را دشمن دارد، اما خنده ای که خدا آن را دوست

دارد، آنست که مرد به روی برادر خویش از شوق دیدار وی لبخند زند اما خنده ای که که خدای والا آن را دشمن دارد آنست که مرد سخن

خشن و ناروا گوید که بخندد یا بخندند و بسبب

ص: 553

آن هفتاد پائیز در جهنم سرنگون رود.

1893-: الضَّيْفَةُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَمَا زَادَ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَعَلَى الضَّيْفِ أَنْ يَتَحَوَّلَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

مهمانی سه روز است و هر چه بیشتر شد صدقه است و مهمان باید پس از سه روز تغییر جا دهد.

1894-: الضَّيْفُ يَأْتِي بَرَزَقَهُ وَيُرْتَحِلُ بِذُنُوبِ الْقَوْمِ، يَمَحِّصُ عَنْهُمْ ذُنُوبَهُمْ.

مهمان روزی خویش بیارد گناهان کسان ببرد و گناهان آنها را پاک کند.

ص: 554

1895-: طاعة الله طاعة الوالد و معصية الله معصية الوالد.

اطاعت پدر اطاعت خداست و نافرمانی پدر نافرمانی خداست.

1896-: طالب العلم تبسط له الملائكة أجنحتها رضا بما يطلب.

فرشتگان بالهای خویش برای طالب علم بگسترانند که از آنچه وی می جوید رضایت دارند.

1897-: طالب العلم بين الجهال كالحي بين الأموات.

جویای علم میان جاهلان چون زنده میان مردگانست.

1898-: طالب العلم لله أفضل عند الله من المجاهد في سبيل الله.

هر که علم برای رضای خدا جوید نزد خدا از مجاهد فی سبیل الله بهتر است.

1899-: طالب العلم طالب الرحمة طالب العلم ركن الإسلام و يعطى أجره مع التبيين.

جویای علم جویای رحمت است، جویای علم رکن اسلام است و

ص: 555



پاداش او را با پیمبران دهند.

1900-: طعام السخّيّ دواء و طعام الشحيح داء.

غذای سخاوت مند دوا و غذای بخیل درد است.

1901-: طلب العلم فريضة على كلّ مسلم و أنّ طالب العلم يستغفر له كلّ شيء حتّى الحيتان في البحر.

جستن علم بر هر مسلمانی واجب است و همه چیز، حتی ماهیان دریا برای جویای علم آمرزش میطلبند.

1902-: طلب العلم أفضل عند الله من الصّلاة و الصّيام و الحجّ و الجهاد في سبيل الله عزّ و جلّ.

جستن علم نزد خدا از نماز و روزه و حج و جهاد در راه خدا عز و جل بهتر است.

1903-: طلب العلم ساعة خير من قيام ليلة و طلب العلم يوما خیر من صيام ثلاثة أشهر.

ساعتی علم جستن بهتر از نمازگزاری يك شب است و روزی علم جستن بهتر از سه ماه روزه داری است.

1904-: طلب العلم فريضة على كلّ مسلم و واضح العلم عند غير أهله كمقلّد الخنازير الجواهر و اللؤلؤ و الذهب.

جستن علم بر هر مسلمانی واجب است و آنکه علم را پیش نااهلان

نهد چنانست که گوهر و مروارید و طلا به گرازان آویزد.

1905-: طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة.

جستن علم بر هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان واجبست.

1906-: طهور الطعام يزيد في الطعام والدين و الرزق.

پاکیزگی غذا، غذا و دین و روزی را فزون میکند.

1907-: طوبى للمخلصين أولئك مصابيح الهدى تنجلي بهم كل فتنة ظلماء.

خوشا مخلصان آنان چراغ های هدایتند و بپرتو آنها هر فتنه تاریک روشن شود.

1908-: طوبى للسابقين إلى ظلّ الله الذين إذا أعطوا الحقّ قبلوه و الذين يحكمون للنّاس بحكمهم لأنفسهم.

خوشا آنان که زودتر از همه بسایه خدا روند آنها که وقتی با حق روبرو شوند آن را بپذیرند کسانی که برای مردم همان حکم کنند که برای خویش کنند.

1909-: طوبى لمن أسلم و كان عيشه كفافا.

خوشا آنکه مسلمانست و معیشت کفاف دارد.

ص: 557

1910-: طوبى لمن ترك الجهل و أتى الفضل و عمل بالعدل.

خوشا آنکه سبکسری نکند و فزونی را بیخشد و بعدالت عمل کند.

1911-: طوبى لمن تواضع في غير منقصة و ذلّ في نفسه في غير مسكنة و أنفق من مال جمعه في غير معصية و خالط أهل الفقه و الحكمة و رحم أهل الذلّ و المسكنة، طوبى لمن ذلّ نفسه و طاب كسبه و حسنت سريره و كرمت علانيته و عزل عن الناس شرّه، طوبى لمن عمل بعلمه و أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله.

خوشا آنکه بدون منقصت تواضع کند و بدون مسکنت خویشتن را خوار دارد و از مالی که بدون معصیت فراهم آورده انفاق کند و با اهل دانش و خرد بیامیزد و بر اهل ذلت و مسکنت رحمت آرد. خوشا آنکه خویشتن را خوار دارد و کسب وی پاکیزه باشد و باطنش نیکو باشد و ظاهرش گرامی باشد و شر خویش را از مردم دور کند.

خوشا آنکه بعلم خویش عمل کند و فزونی مال خویش انفاق کند و فزونی گفتار خویش نگه دارد.

1912-: طوبى لمن رزقه الله الكفاف ثم صبر عليه.

خوشا آنکه خدا روزی او بحد کفاف داده باشد و بر آن صبر کند.

1913-: طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس.

خوشا آنکه عیوبش او را از عیوب مردم مشغول دارد.

1914-: طوبى لمن طال عمره و حسن عمله فحسن منقلبه إذ رضی عنه ربّه و ویل لمن طال عمره و ساء عمله فساء منقلبه إذ سخط علیه ربّه.

خوشا آنکه عمرش دراز شود و عملش نکو باشد و عاقبتش نیک شود زیرا خدایش از او راضی است و وای بر آنکه عمرش دراز شود و عملش بد باشد و عاقبتش بد شود زیرا خدایش از او خشمگین است.

1915-: طوبى لمن هدی للإسلام و كان عیشه كفافا و قنع.

خوشا آنکه باسلام هدایت شود و معیشت او بحد کفاف باشد و قناعت کند.

1916-: طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس و أنفق من مال اكتسبه من غير معصية و خالط أهل الفقه و الحكمة و جانب أهل الذلّ و المعصية.

خوشا آنکه عیوبش او را از عیوب مردم مشغول دارد و از مالی که بدون معصیت بدست آورده انفاق کند و با اهل دانش وجود بیامیزد و از اهل ذلت و معصیت دوری کند.

1917-: طوبى لمن ذلّ في نفسه و حسنت خليقته و أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله و وسعته السنّة و لم يعدها إلى البدعة.

خوشا آنکه در پیش خویش خوار

است و خوی او نیکست و فزونی مال خویش ببخشد و فزونی گفتار خویش نگه دارد و پیر و سست باشد و از سنت بیدعت نرود.

1918-: طوبی لمن ملک لسانه و بکی علی خطیته.

خوشا آنکه اختیار زبان خویش دارد و بر گناه خویش بگرید.

1919-: طیبوا أفواهکم بالسّواک.

دهانهای خویش را به مسواک پاکیزه کنید.

1920-: الطّاعم الشّاکر بمنزلة الصّائم الصّابر.

غذا خور شکرگزار چون روزه دار صبور است.

1921-: الطّمع یذهب الحکمة من قلوب العلماء.

طمع حکمت از دل دانشوران ببرد.

1922-: الطّیب الله و لعلک ترفق بأشیاء تخرق بها غیرک.

طیب حقیقی خداست شاید چیزهائی برای تو مناسب است که برای غیر تو نامناسب است.

ص: 560

1923-: الظلم ظلمات يوم القيمة.

ستم مایه تاریکی روز قیامتست.

1924-: الظلم ثلاثة: فظلم لا يغفره الله و ظلم يغفره و ظلم لا يتركه، فأما الظلم الذي لا يغفره الله فالشرك قال الله:

«إِنَّ الشَّرْكَ لظلم عظيم»، و أما الظلم الذي يغفره الله فظلم العباد أنفسهم فيما بينهم و بين ربهم و أما الظلم الذي لا يتركه الله فظلم العباد بعضهم بعضا.

ظلم سه قسم است، ظلمی هست که خدایش نمی آمرزد و ظلمی هست که می آمرزدش و ظلمی هست که از آن نمیگذرد اما ظلمی که خدا نمی آمرزد شرکست خدا گوید: «حقا که شرک ظلمی بزرگ است» و اما ظلمی که خدا می آمرزد ستم بندگان بخودشان میان خود و پروردگارشان است اما ظلمی که خدا از آن نمیگذرد ظلم بندگان بیکدیگر است.

1925-: الظلمة و أعوانهم في النار.

ستم گران و یارانشان در جهنمند.

ص: 561

1926-: عاید المریض یمشی فی طریق الجنة حتی یرجع.

کسی که بیماری را عیادت کند تا وقتی که باز گردد در راه بهشت قدم میزند.

1927-: عائد المریض یخوض فی الرحمة فإذا جلس عنده غمرته الرحمة و من تمام عیادة المریض أن یضع أحدکم یده علی وجهه أو علی یده فیسأله کیف هو؟ و تمام تحیتکم بینکم المصافحة.

کسی که بیماری را عیادت کند در رحمت فرو میروند و چون نزد بیمار بنشینند رحمت او را فرو گیرد و کمال عیادت بیمار اینست که یکی از شما دست بر چهره یا دست او نهد و از او پرسد حالش چگونه است و کمال درود گفتن شما میان خودتان دست دادنست.

1928-: عاقبوا أرقاءکم علی قدر عقولهم.

بندگان خویش را به اندازه عقولشان عقوبت کنید.

1929-: عالم ینتفع بعلمه خیر من ألف عابد.

دانشمندی که از علم او سود برند از هزار عابد بهتر است.

1930-: عاَمَة أَهْل النَّارِ النَّسَاء.

قسمت اعظم جهنمیان زنانند.

1931-: عَجِبْتَ لَغَافِلٍ وَلَا يَغْفَلُ عَنْهُ عَجِبْتَ لِمُؤَمِّلِ دُنْيَا وَ الْمَوْتِ يَطْلُبُهُ وَ عَجِبْتَ لِضَاحِكٍ مَلَأَ فَمَهُ وَ لَا يَدْرِي أَرْضِي اللهُ عَنْهُ أَمْ أَسْخَطَهُ.

عجب دارم از غافلی که از او غافل نشوند و عجب دارم از آرزومند دنیا که مرگ در طلب اوست و عجب دارم از آنکه از ته دل بخندد و نداند که آیا خدا از او خشنود است یا خشمگین.

1932-: عَجِبَا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ، إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ إِنَّ أَصَابَتَهُ سَرَّاءٌ شُكْرٌ وَ كَانْ خَيْرًا لَهُ وَ إِنَّ أَصَابَتَهُ ضَرَّاءٌ صَبْرٌ فَكَانْ خَيْرًا لَهُ.

کار مؤمن عجیب است که کار او همه برایش نیکست و هیچ کس جز مؤمن چنین نیست اگر سختی بدو رسد شکر کند و برای او نیک باشد و اگر مرضی بدو رسد صبر کند و برای او نیک باشد.

1933-: عَجِبْتَ لِلْمُسْلِمِ إِذَا أَصَابَتْهُ مَصِيبَةٌ احْتَسَبَ وَ صَبَرَ وَ إِذَا أَصَابَهُ خَيْرٌ حَمَدَ اللهُ وَ شَكَرَ.

از مسلمان عجب دارم که وقتی مصیبتی بدو رسد صبر ورزد و چون خبری بدو رسد ستایش و شکر خدا کند.

ص: 563



1934-: عجباً للمؤمن فوالله لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له.

کار مؤمن عجیب است بخدا که خدا قضائی برای مؤمن مقرر ندارد مگر مایه خیر او باشد.

1935-: عد من لا يعودك واهد لمن لا يهدي لك.

از آنکه ترا عیادت نمی کند عیادت کن و بآن کس که هدیه بتو نمیدهد هدیه بده.

1936-: عدل ساعة خير من عبادة سنة.

یک ساعت عدالت از یک سال عبادت بهتر است.

1937-: عدة المؤمن كأخذ باليد.

وعدده مؤمن چون تسلیم کردن است.

1938-: عدة المؤمن دين، وعدة المؤمن كأخذ باليد.

وعدده مؤمن دین است و وعدده مؤمن چون تسلیم کردنست.

1939-: عذاب هذه الامة جعل بأيديها في دنياها.

عذاب این امت را بدست خودشان در دنیایشان نهاده اند.

1940-: عرامة الصبي في صغره زيادة في عقله في كبره.

سرکشی طفل در دوران کودکی مایه فزونی عقل او در بزرگی است.

1941-: عزیز علی الله أن يأخذ کریمتی عبد مسلم ثم یدخله النار.

بر خدا گرانست که دو دختر بنده مسلمان را بگیرد آنگاه او را به جهنم برد.

1942-: عش ما شئت فإتک میّت و أحب ما أحببت فإتک مفارقه و اعمل ما شئت فإتک مجزیّ به.

هر چه خواهی بمان که خواهی مرد، هر که را خواهی دوست بدار که از او جدا خواهی شد و هر چه خواهی بکن که سزای آن را خواهی دید.

1943-: عظم الأجر عند المصیبة و إذا أحبّ الله قوما ابتلاهم.

مصیبت را پاداش بزرگ دهند و چون خدا گروهی را دوست دارد مبتلایشان کند.

1944-: عفو الله أكبر من ذنوبک.

عفو خدا از گناهان تو بزرگتر است.

1945-: عّفوا تعفّ نساؤکم و برّوا آباءکم تبرّکم أبناؤکم و من اعتذر إلى أخیه المسلم من شیء بلغه عنه فلم یقبل عذره لم یرد علیّ الحوض.

عفت ورزید تا زنانتان عقیف شوند و با پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان با شما نیکی کنند و هر که از برادر مسلمان خویش در باره رنجشی که از او دارد عذر بخواهد و عذرش نپذیرد بر سر حوض بنزد من نیاید.

ص: 565

1946-: عَفَّوا عن نساء النَّاسِ تَعَفَّتْ نساؤُكم و بَرَّوا آباءكم تَبَرَّكم أبناؤُكم و من أتاه أخوه متنصِّلاً فليقبل ذلك محمَّلاً كان أو مبطلاً، فإن لم يفعل لم يرد عليَّ الحوض.

نسبت بزنان مردم عفت کنید تا زنانان عقیف بمانند با پدران خویش نیکی کنید تا فرزندانان با شما نیکی کنند هر کس برادرش بعذر خواهی پیش وی آید باید عذر وی را حق باشد یا باطل بپذیرد و اگر نپذیرد بر سر حوض بنزد من نیاید.

1947-: علامة حبِّ الله تعالى حبُّ ذكر الله و علامة بغض الله بغض ذكر الله عزَّ و جلَّ.

نشان محبت خدا علاقه به ذکر خداست و نشان دشمنی خدا بیعلاقگی بذكر خدای عز و جل است.

1948-: علم لا ینفع ککنز لا ینفق منه و علی کلِّ شیء زکاة و زکاة الجسد الصِّیام.

علمی که سود ندهد چون گنجی است که از آن خرج نکنند و هر چیزی زکاتی دارد و زکات تن روزه داشتن است.

1949-: علیکم من الأعمال بما تطیقون فإنَّ الله لا یملُّ حتی تملّوا.

عبادت باندازه توانائی خود کنید که خدا ملول نشود تا وقتی که شما ملول شوید.

1950-: علی الید ما أخذت حتی تؤدّیه.

هر کسی آنچه را گرفته بعهدہ دارد تا آن را ادا کند.

1951-: علی کلّ مسلم صدقة فإن لم يجد فيعمل بيده فينفع نفسه و يتصدق، فإن لم يستطع فيعين ذا الحاجة فإن لم يفعل فيأمر بالخير، فإن لم يفعل فيمسك عن الشرّ فإنه له صدقة.

هر مسلمانی باید صدقه ای بدهد و اگر نیابد بدست خود کار کند و خود منتفع شود و صدقه نیز دهد و اگر نتواند حاجت مند را کمک کند و اگر نکند به نیکی وادار کند و اگر نکند از بدی باز دارد که همین صدقه اوست.

1952-: علام یقتل أحدکم أخاه؟ إذا رأى أحدکم من أخیه ما یعجبه فلیدع له بالبركة.

چرا برادر خود را میکشید؟ وقتی یکیتان از برادر خویش چیزی دید که جالب نظر بود برای او برکت بخواهد.

1953-: علم لا یقال به ککنز لا ینفق منه.

علمی که ظاهر نکنند چون گنجی است که از آن خرج نکنند.

1954-: علّموا أبناءکم السّباحة و الرّمي و المرأة المغزل.

فرزندان خویش را شنا و تیر اندازی آموزید و زنان را نخ رشتن.

1955-: علّموا أبناءکم السّباحة و الرّماية و نعم لهو المؤمنة فی بیتها المغزل و إذا دعاک أبواک فأجب أمّک.

فرزندان خود را شنا و تیراندازی

آموزید و چرخ نخ ریزی برای زن مؤمن در خانه اش چه سرگرمی خوبیست، وقتی پدر و مادرت ترا خواندند اجابت مادر کن.

1956-: عَلموا بنیکم الرّمي فإنّه نكایة العدو.

فرزندان خویش را تیر اندازی آموزید که سر شکستگی دشمن است.

1957-: عَلموا ویسروا، ولا تعسروا وبشروا ولا تتفروا وإذا غضب أحدکم فلیسکت.

تعلیم دهید و سهل گیرید و سخت مگیرید گشاده رویی کنید و خشونت مکنید و چون یکی از شما خشمگین شود خاموش ماند.

1958-: عَلموا ولا تعنفوا فإنّ المعلم خیر من المعنف.

تعلیم دهید و خشونت مکنید که آموزگار بهتر از خشونتگر است.

1959-: علیک بالیأس ممّا فی أیدی النّاس و إیّاک و الطّمع فإنّه الفقر الحاضر.

از آنچه در دست مردم است نومید باش، از طمع بپرهیز که فقر مهیا است.

1960-: علیک بالبرّ فإنّ صاحب البرّ یعجبه أن یكون النّاس بخیر و فی خصب.

بنیکی کوش که نیکوکار دوست

دارد مردم در خیر و فراوانی باشند.

1961-: عليك بالعلم فإنّ العلم خليل المؤمن و الحلم و زيره و العقل دليله و العمل قيّمه و الرّفق أبوه و اللّين أخوه و الصّبر أمير جنوده.

علم جوئید که علم یار مؤمن است و بردباری وزیر اوست و عقل دلیل اوست و عمل سرپرست اوست و ملایمت پدر اوست و مدارا برادر اوست و صبر امیر سپاهیان اوست.

1962-: عليك بالسّجود فإنّك لا تسجد لله سجدة إلاّ رفعك الله بها درجة و حطّ عنك بها خطيئة.

از سجده غافل مشو که هر سجده ای برای خدا کنی خداوند یکدرجه ترا بالا برد و گناهی از تو محو کند.

1963-: عليك بأول السوم فإنّ الرّيح مع السّماح.

در معامله نخستین عرضه را به پذیر که سود با تساهل قرینست.

1964-: عليك بتقوى الله فإنّها جماع كلّ خير.

از ترس خدا غافل مباش که سر چشمه نیکیهاست.

ص: 569

1965-: عليك بتقوى الله عزّ وجلّ ما استطعت و اذكر الله عند كلّ حجر و شجر، و إذا عملت سيئة فأحدث عندها توبة: السّرّ بالسّرّ و العلانية بالعلانية.

از ترس خدا غافل مباش و خدا را نزد هر سنگ و درخت یاد کن و اگر بدی کردی بهنگام آن توبه ای کن نهان بنهان و آشکار به آشکار.

1966-: عليك بحسن الخلق، فإنّ أحسن الناس خلقا أحسنهم دينا.

نیکیخوئی کن که از مردم هر که نکوخوای تر دینش نکوتر.

1967-: عليك بحسن الخلق و طول الصّمت فو الذي نفسي بيده ما تجمل الخلائق بمثلهما.

نیکیخوئی کن و خموشی طولانی گزین، قسم بخدائی که جان من بدست اوست خلائق زینتی مانند آن ندارند.

1968-: عليك بحسن الكلام و بذل الطّعام.

سخن نیک گوی و غذا بکسان ده.

1969-: عليك بالرفق و إياك و العنف و الفحش.

ملایمت کن و از خشونت و ناسزا بپرهیز.

1970-: علیکم بالتواضع فإنّ التواضع فی القلب و لا یؤذین مسلّم مسلما.

تواضع کنید که تواضع در دل است و مسلمان نباید مسلمان را آزار کند.

1971-: علیکم بالحزن فإنّهُ مصباح القلب أجمعوا أنفسکم و اظمئوها.

با غم خو کنید که چراغ دل است خویشتن را گرسنه و تشنه دارید.

1972-: علیکم بالرّمي فإنّهُ من خیر سعیکم.

تیر اندازی کنید که از بهترین کوششهای شماست.

1973-: علیکم بالزّیّب فإنّهُ یکتف المّرّة و یذهب بالبلغم و یشدّ العصب و یذهب بالعیاء و یحسن الخلق و یطیب النّفس و یذهب بالهّم.

مویز خورید که صفرا را غلیظ کند و بلغم را ببرد و عصب را قوی کند و کند ذهنی را ببرد و خلق را نیکو کند و جان را پاک دارد و غم را ببرد.

1974-: علیکم بالسّواک فإنّهُ مطیبة للفم مرضاة للرّبّ.

مسواک کنید که مایه پاکیزگی دهان و رضای خداست.

1975-: علیکم بالسّواک فنعّم الشّیء السّواک یشدّ اللّثة و یذهب بالبخر و یصلح المعدة و یزید فی درجات الجنّة و یرضی الرّبّ و یسخط

الشّیطان.

مسواک کنید که مسواک خوب

ص: 571



چیز است لثه را محکم کند و بوی دهان ببرد و معده را بصلاح آورد و درجات بهشت بیفزاید و پروردگار را خشنود کند و شیطان را بخشم آرد.

1976-: علیکم بالصّدق فإنّه مع البرّ و هما فی الجنّة و إیاکم و الکذب فإنّه مع الفجور و هما فی التّار و سلوا الله الیقین و المعافاة فإنّه لم یؤت أحد بعد الیقین خیرا من المعافاة و لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تقاطعوا و کونوا عباد الله إخوانا كما أمرکم الله.

راستی پیشه کنید که راستی قرین نیکیست و هر دو در بهشتند از دروغ پرهیزید که دروغ با بد کاریست و هر دو در جهنمند. از خدا یقین و عافیت بخواهید که هیچ کس را بعد از یقین، بهتر از عافیت نداده اند، حسادت نورزید و دشمنی نکنید پیوند مبرید بندگان خدا، چنان که خدا فرمان داده برادران باشید.

1977-: علیکم بالصّدق، فإنّ الصّدق یهدی إلى البرّ و إنّ البرّ یهدی إلى الجنّة و ما یزال الرّجل یصدق و یتحرّی الصّدق حتّی یکتب عند الله صدّیقا و إیاکم و الکذب فإنّ الکذب یهدی إلى الفجور و إنّ الفجور یهدی إلى التّار و ما یزال الرّجل یکذب و یتحرّی الکذب حتّی یکتب عند الله کذّابا.

راستی پیشه کنید که راستی بسوی نیکی راهبر می شود و نیکی بسوی جنت راهبر می شود و مرد پیوسته راست گوید و راستی جوید تا نزد خدا راستی پیشه بقلم رود

و از دروغگوئی پرهیزید که دروغ بسوی بد کاری و بد کاری بسوی جهنم میکشانند و مرد پیوسته دروغ گوید و دروغ جوید تا نزد خدا دروغ پیشه بقلم رود.

1978-: علیکم بالصدق فإنه باب من أبواب الجنة وإياکم و الکذب فإنه باب من أبواب النار.

راستی پیشه کنید که راستی دری از درهای بهشت است و از دروغگوئی پرهیزید که دروغ از درهای جهنمست.

1979-: علیکم بالقرآن، فاتخذوه إماما وقائدا فإنه کلام رب العالمین الذي هو منه وإليه يعود، فآمنوا بمتشابهه و اعتبروا بأمثاله.

با قرآن مانوس شوید و آن را پیشوا و رهبر خویش گیرید که قرآن گفتار خدای جهانیانست که از اوست و بسوی او باز میروید بمتشابه آن ایمان داشته باشید و از مثل های آن عبرت گیرید.

1980-: علیکم بالقناعة فإن القناعة مال لا ینفد.

بقناعت خو کنید زیرا قناعت

ص: 573

مالی است که تمام شدنی نیست.

1981-: علیکم باصطناع المعروف فإنه يمنع مصارع السوء، وعلیکم بصدقة السرّ فإنّها تطفي غضب الله عزّ و جلّ.

اعمال نیک انجام دهید که از سقوطهای بد جلوگیری میکند و صدقه نهان دهید که خشم خدا عز و جل را خاموش میکند.

1982-: علیکم بقلة الكلام ولا يستهويّکم الشیطان.

سخن کمتر گوئید و شیطان مجذوبتان نکند.

1983-: علیکم من الأعمال بما تطيقون فإنّ الله لا يملّ حتی تملّوا.

عبادت بقدر طاقت خود کنید که خدا ملول نشود تا شما ملول شوید.

1984-: علم لا ینفع کنز لا ینفق منه.

علمی که سود ندهد گنجی است که از آن انفاق نکنند.

1985-: علیک بالیأس ممّا فی أیدی الناس.

از آنچه در دست مردمست نومید باش.

1986-: علیک بالرفق فإنّ الرفق لم یکن فی شیء قطّ إلاّ زانه و لا نزع من شیء قطّ إلاّ شانه.

مدارا کن که مدارا در چیزی

ص: 574

باشد آن را زینت دهد و در هر چه نباشد آن را خوار کند.

1987-: عمل البرّ كلّه نصف العبادة و الدعاء نصف فإذا أراد الله تعالى بعد خيرا انتحى قلبه للدعاء.

همه اعمال خير يك نيمه عبادتست و دعا نيمه ديگر و چون خدا برای بنده ای خير خواهد قلب او را بدعا متمایل کند.

1988-: عمل الجنة الصّدق و إذا صدق العبد برّ و إذا برّ آمن و إذا آمن دخل الجنة، و عمل النار الكذب و إذا كذب العبد فجر و إذا فجر كفر و إذا كفر دخل النار.

عمل بهشت راست گوئی است و چون بنده راست گوید نیکی کند و چون نیکی کند ایمن شود و چون ایمن شود بهشت در آید و عمل جهنم دروغ است و چون بنده دروغ گوید بد کار شود و چون بدکار شود بکفر گراید و چون بکفر گراید بجهنم رود.

1989-: عمى القلب الضلالة بعد الهدى.

کوری دل گمراهی پس از هدایتست.

1990-: عند الله خزائن الخير و الشرّ مفاتيحها الرّجال، فطوبى لمن جعله الله مفتاحا للخير مغلاقا للشرّ، وويل لمن جعله الله مفتاحا للشرّ مغلاقا للخير.

خزینه های خیر و شر در

ص: 575

نزد خداست و کلیدهای آن مردانند خوشا آنکه خدایش کلید خیر و کلون شر کرده و وای بر آنکه خدایش کلید شر و کلون خیر کرده است.

1991-: عهد الله تعالى أحق ما أدى.

پیمان خدا شایسته وفاست.

1992-: عودوا المرضى، و مروهم فليدعوا لكم فإن دعوة المريض مستجابة و ذنبه مغفور.

بیماران را عیادت کنید و بگوئیدشان که برای شما دعا کنند که دعای بیمار مستجاب و گناه او آمرزیده است.

1993-: عودوا المرضى و اتبعوا الجنائز تذكركم الآخرة.

بیمار را عیادت کنید و جنازه را مشایعت کنید که آخرت را بیاد شما آرد.

1994-: عودوا قلوبكم الترقب و أكثروا التفكر.

دلهای خویش را بمراقبت عادت دهید و اندیشه بسیار کنید.

1995-: عون العبد أخاه يوما خير من اعتكافه شهرا.

کمک یک روزه که کسی به برادر خود کند بهتر از اعتکاف یک ماهه است.

ص: 576

1996-: عینان لا یمسهما النار أبدا:

عین بکت من خشية الله و عین باتت تحرس فی سبیل الله.

دو چشم است که هرگز آتش بدان نرسد. چشمی که از ترس خدا گریسته و چشمی که شب را بحراست در راه خدا بسر برده.

1997-: العالم أمين الله فی الأرض.

دانشمند امین خدا در زمین است.

1998-: العالم و المتعلم شریکان فی الخیر و سایر الناس لا خیر فیهم.

عالم و متعلم در خیر شریکند و سایر مردم خیری ندارند.

1999-: العالم إذا أراد بعلمه وجه الله تعالی هابه کل شیء و إذا أراد أن یكثر به الكنوز هاب من کل شیء.

عالم اگر از علم خویش رضای خدا خواهد همه چیز از او بترسد و اگر خواهد بوسیله آن گنجها بیندوزد از همه چیز بترسد.

2000-: العائد فی هبته كالکلب یعود فی قیئه.

آنکه بخشیده خویش پس گیرد چون سگ است که قی کرده خویش بخورد.

2001-: العباد عباد الله، و البلاد بلاد الله فمن أحیا من موات الأرض شیئا فهو له:.

بندگان بندگان خداوند و دیار

ص: 577

دیار خداست و هر که چیزی از موات زمین را احیا کند متعلق باوست.

2002-: العالم و العلم في الجنة فإذا لم يعمل العالم بما يعلم كان العلم و العمل في الجنة و كان العالم في النار.

عالم و علم در بهشتند اگر عالم بعلم خویش عمل نکند علم و عمل در بهشتند و عالم در جهنم.

2003-: العبد مع من أحبّ.

هر کسی همسنگ چیزی است که دوست دارد.

2004-: العبد المطيع لوالديه و لربه في أعلى عليين.

کسی که مطیع پدر و مادر و پروردگار خویش باشد در اعلاى بهشت است.

2005-: العدة دين، و يل لمن وعد ثم أخلف! و يل لمن وعد ثم أخلف! و يل لمن وعد ثم أخلف.

و عده دادن چون دين بگردن گرفتن است، وای بر آنکه وعده دهد و تخلف کند، وای بر آنکه وعده دهد و تخلف کند، وای بر آنکه وعده دهد و تخلف کند.

2006-: العدل حسن و لكن في الامراء أحسن، السخاء حسن و لكن في الأغنياء أحسن، الورع حسن و لكن في العلماء أحسن، الصبر حسن و لكن في الفقراء أحسن، التوبة حسن و لكن في الشباب أحسن، الحياء حسن و لكن في النساء أحسن.

عدالت نيکست ولی از زمام-

ص: 578

داران نیکوتر است، سخاوت نیک است ولی از اغنیا نیکوتر است، تقوی نیکست ولی از علما نیکوتر است صبر نیکست ولی از فقرا نیکوتر است. توبه نیکست ولی از جوانان نیکوتر است شرم نیک است ولی از زنان نیکوتر است.

2007-: العرف ينقطع فيما بين الناس و لا ينقطع فيما بين الله و بين من فعله.

نکوئی میان مردم فراموش می شود اما میان خدا و عامل نیکی فراموش نمیشود.

2008-: العفاف زينة النساء.

عفت زینت زنانست.

2009-: العفو أحقّ ما عمل به.

عفو شایسته ترین کاریست که کنند.

2010-: العقل في أمر الدنيا مضرّة و العقل في أمر الدّين مسرّة.

عقل در کار دنیا مایه ضرر است و در کار دین مایه سرور.

ص: 579



2011-: العقل آلف مألوف.

عقل الفت گیر است و الفت پذیر.

2012-: العلماء ثلاثة: رجل عاش به الناس وعاش بعلمه، ورجل عاش بنفسه، ورجل عاش بعلمه ولم يعيش به غيره.

دانشوران سه قسمند مردی که مردم از او سود برند و او نیز از علم خود سود برد و مردی که مردم از او سود برند و خود را هلاک کند. و مردی که از علم خود سود برد و دیگری از او سود نبرد.

2013-: العلماء أمناء الله على خلقه.

دانشوران امینان خدا بر خلق اویند.

2014-: العلماء مصابيح الأرض و خلفاء الأنبياء و ورثتي و ورثة الأنبياء.

دانشوران چراغهای زمین و جانشین پیغمبران و وارثان من و وارث پیغمبرانند.

2015-: العلماء قادة و المتقون سادة و مجالستهم زيادة.

دانشوران پیشوایانند و پرهیزکاران سرورانند و مصاحببتشان مایه فزونی است.

2016-: العلم أفضل من العبادة و ملاك الدين الورع.

علم از عبادت بهتر است و اساس دین ترس خداست.

ص: 580

2017-: العلم أفضل من العمل و خير الأعمال أوسطها.

علم از عبادت افضلست و بهترين عملها عملي است كه معتدل تر است.

2018-: العلم ثلاثة: كتاب ناطق و سنة ماضية و (لا أدري).

علم سه چیز است كتاب گویا و سنت متبع و «نمیدانم».

2019-: العلم حياة الإسلام و عماد الإيمان و من علم علما أتم الله له أجره و من تعلّم فعمل علّمه الله ما لم يعلم.

علم حیات اسلام و ستون ایمانست و هر كه علمی بیاموزد خدا پاداش او را كامل كند و هر كه تعلیم گیرد و عمل كند خدا آنچه نمی داند باو تعلیم دهد.

2020-: العلم خزائن و مفتاحها السؤال فسلوا یرحمکم الله فإنه یوجر فیہ أربعة: السائل و المعلم و المستمع و المحبّ لهم.

علم گنجینه هاست و کلید آن پرسش است بیسید تا خدا بر شما رحمت آرد كه خدا در كار علم چهار كس را پاداش می دهد پرسنده و آموزگار و شنونده و کسی كه دوستدار ایشانست.

2021-: العلم خليل المؤمن و الحلم و زيره و العقل دليله و العمل قائده و الرفق والده و البرّ أخوه و الصبر أمير جنوده.

علم دوست مؤمن و بردباری وزیر او و عقل رهبر او و عمل سردار او و ملایمت پدر او و نیکی برادر

او و صبر امیر سپاه اوست.

2022-: العلم خیر من العمل و ملائک الدین الورع و العالم من يعمل.

علم از عبادت بهتر است و اساس دین ترس خداست و عالم حقیقی آنست که عمل کند.

2023-: العلم علمان: فعلم فی القلب فذلک العلم النافع، و علم علی اللسان فذلک حجة الله علی ابن آدم.

علم دو علم است علمی که در قلب است و علم نافع همین است و علمی است که بر زبانست و او حجت خدا بر فرزند آدمست.

2024-: العلم میراثی و میراث الأنبیاء من قبلی.

علم میراث من و میراث پیغمبران پیش از منست.

2025-: العلم و المال یستران کلّ عیب و الجهل و الفقر یكشفان کلّ عیب.

علم و مال هر عیبی را بپوشاند و جهل و فقر هر عیبی را نمایان کند.

2026-: العلم لا یحلّ منعه.

منع علم روا نیست.

2027-: العین حقّ و لو کان شیء سابق القدر سبقته العین.

چشم بد حق است اگر چیزی از تقدیر پیشی میگرفت چشم بد بودی.

ص: 582

2028-: العین حقّ یحضرها الشّیطان و حسد ابن آدم.

چشم بد حق است شیطان و حسد بنی آدم آن را پدید می آورد.

2029-: العینان تزنیان و الیدان تزنیان و الرّجلان تزنیان و الفرّج یزنی.

چشمان زنا میکنند و دستان زنا میکنند و پاها زنا میکنند و عورت نیز زنا میکند.

ص: 583

2030-: غريبتان كلمة حكمة من سفیه فاقبلوها و كلمة سيئة من حكيمة فاغفروها.

دو چیز عجیب است: سخن حکمت آمیز از سفیه، آن را بپذیرید و سخن بد از خردمند، آن را ببخشید.

2031-: غسل الإناء و طهارة الفناء یورثان الغنى.

شستن ظرفها و پاکیزگی حیاط مایه غناست.

2032-: غشیتکم سكرتان: سكرة حبّ العیش و حبّ الجهل فعند ذلك لا تأمرون بالمعروف و لا تنهون عن المنکر.

دو مستی شما را خواهد گرفت مستی عیشدوستی و علاقه بنادانی در آن هنگام امر بمعروف و نهی از منکر نکنند.

2033-: غطّ فخذك فإنّ فخذ الرجل عورة.

ران خویش بیوش که ران مرد عورت است.

2034-: غفر الله عزّ و جلّ لرجل أماط غصن شوك عن الطریق ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر.

مردی که شاخه تیغی از راه

بردارد خدا گناهان کهنه و تازه او را بیامرزد.

2035-: غفر لامرأة مومسة مرّت بکلب علی رأس رکب یلهث کاد یقتله العطش فنزعت خفّها فأوثقته بخمارها فنزعت له من الماء فغفر لها بذلك.

زن روسی ای آمرزیده شد که بر سگی گذشت که بر لب چاهی از تشنگی نزدیک بمرگ بود، کفش خویش بکند و بسر پوش خویش بست و برای سگ آب بر آورد، برای همین آمرزیده شد.

2036-: غیروا الشیب و لا تشبهوا بالیهود.

موی سپید را رنگ کنید و چون یهودان مشوید.

2037-: الغدّ و الرّواح فی تعلیم العلم أفضل عند الله من الجهاد.

صبح و شب در کار تعلیم علم بسر بردن نزد خدا از جهاد بهتر است.

2038-: الغرباء فی الدنیا أربعة:

قرآن فی جوف ظالم، و مسجد فی نادى قوم لا یصلّی فیہ، و مصحف فی بیت لا یقرأ فیہ، و رجل صالح مع قوم سوء.

غریبان جهان چهارند: قرآن در خاطر ستمگر، و مسجدی در ناحیه گروهی که در آن نماز نکنند، و مصحفی در خانه ای که نخوانند، و مرد پارسا با مردم بد.

ص: 585

2039-: الغضب من الشيطان و الشيطان خلق من التار و الماء يطفي التار فإذا غضب أحدكم فليغتسل.

خشم از شیطان است و شیطان از آتش است و آب آتش را خاموش میکند، وقتی یکیتان خشمگین شود غسل کند.

2040-: الغلّ و الحسد يأكلان الحسنات كما تأكل التار الحطب.

کینه و حسد اعمال خوب را میخورد چنان که آتش هیزم را میخورد.

2041-: الغناء ينبت التفاق في القلب كما ينبت الماء الزرع.

تغنی نفاق را در قلب میرویاند چنان که آب زراعت را.

2042-: الغنى اليأس عمّا في أيدي الناس و من مشى منكم إلى طمع فليمش رويدا.

کمال بی نیازی آنست که از آنچه در دست مردم است نومید باشی و هر کس از شما براه طمعی میرود آهسته رود.

2043-: الغنم بركة.

گوسفند مایه برکت است.

ص: 586

2044-: الغيبة ذكرك أخاك بما يكره.

غيبت آنست که برادر خود را بچیزی که دوست ندارد یاد کنی.

2045-: الغيرة من الإيمان و المذء من التفاق.

غيرتمندی از ایمانست و بی بندوباری از نفاق.

ص: 587



2046-: فاعل الخیر خیر منه و فاعل الشرّ شرّ منه.

عامل خیر از خیر بهتر و عامل شر از شر بدتر است.

2047-: فرغ الله عزّ و جلّ إلى كلّ عبد من أجله و رزقه و مضجعه و شقیّ أو سعید.

خدای عز و جل مرگ و روزی و آرامگاه و بدبختی و نیکبختی هر بنده ای را از پیش معین کرده است.

2048-: فرغ إلى ابن آدم من أربع الخلق و الخلق و الرّزق و الأجل.

چهار چیز آدمیزاد: صورت و سیرت و روزی و مرگ وی از پیش معین است.

2049-: فرغ الله لكل عبد من عمله و أجله و مضجعه و رزقه لا يتعدّاهنّ أبداً.

خدا عمل و اجل و آرامگاه و روزی هر بنده ای را از پیش معین کرده و هرگز از آن تجاوز نخواهد کرد.

2050-: فضل الشّابّ العابد الّذي یعبد فی صباه علی الشّیخ الّذي یعبد بعد ما کبرت سنّه کفضل المرسلین علی سایر النّاس.

فضیلت جوان عابد که از آغاز جوانی عبادت کند بر پیری که وقتی

سن بسیار یافت عبادت کند چون فضیلت پیغمبران بر سایر مردمست.

2051-: فضل العلم أفضل من فضل العبادة.

فضیلت علم بیشتر از فضیلت عبادت است.

2052-: فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی.

فضیلت عالم بر عابد چون فضیلت منست بر امتم.

2053-: فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدناکم إنّ الله عزّ وجلّ و ملائکته و أهل السموات و الأرضین حتّی النملة فی جحرها و حتّی الحوت لیصلّون علی معلمّ الناس الخیر.

فضیلت عالم بر عابد چون فضیلت من بر پست ترین شماسست، خدای عز و جل و فرشتگان او و اهل آسمانها و زمین ها حتی مورچه در سوراخ و حتی ماهی کسی را که نیکی بمردم آموزد دعا میکنند.

2054-: فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الكواكب.

فضیلت عالم بر عابد چون فضیلت ماه دو هفته بر سایر ستارگانست.

2055-: فضل العالم على العابد سبعين درجة ما بين كلّ درجتين كما بين السماء و الأرض.

فضيلت عالم بر عابد هفتاد درجه است كه فاصله هر دو درجه چون فاصله زمين و آسمانست.

2056-: فضل العالم على غيره كفضل النبيّ على امته.

فضيلت عالم بر غير عالم چون فضيلت پيغمبر بر امت اوست.

2057-: فضوح الدنيا أهون من فضوح الآخرة.

رسوائى دنيا آسانتر از رسوائى آخرت است.

2058-: فقيه واحد أشدّ على الشيطان من ألف عابد.

تحمل يك فقيه برای شيطان از هزار عابد سخت تر است.

2059-: فكرة ساعة خير من عبادة ستين سنة.

ساعتى انديشيدن بهتر از شصت سال عبادت كردنست.

2060-: في الجنة ما لا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.

در بهشت چيزها هست كه نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده و نه بر خاطر كسى گذشته.

2061-: في السواك ثمانية خصال:

يطيب الفم، ويشدّ اللثة، ويجلو البصر، ويذهب البلغم، ويفرح الملائكة، ويرضى الربّ، ويزيد في الحسنات، و يصحّ المعدة.

در مسواك كردن هشت فائده

هست: دهان را پاکیزه کند، و لثه را محکم کند، و چشم را روشن کند، و بلغم ببرد، و فرشتگان را خوشحال کند، و پروردگار را خشنود کند، و اعمال خوب را بیفزاید، و معده را بصلاح آرد.

2062-: الفاجر الزاجي لرحمة الله تعالى أقرب منها من العابد المقنط.

بد کاری که برحمت خدای والا امید دارد از عابد مأیوس، بخدا نزدیکتر است.

2063-: الفقر أمانة فمن كتبه كان عبادة.

فقر امانتی است و هر که آن را پوشیده دارد عبادتی باشد.

2064-: الفقر شين عند الناس و زين عند الله يوم القيامة.

فقر پیش مردم زبونی است و روز قیامت پیش خدا زینتست.

ص: 591

2065-: قاربوا و سدّدوا ففي كلّ ما يصاب به المسلم كفّارة حتّى النّكبة ينكبها و الشّوكة يشاكيها.

دوستی کنید و بصلاح آئید مسلمان هر چه بیند کفاره اوست حتی مصیبتی که بدو رسد و خاری که در پایش خلد.

2066-: قاضیان فی النار و قاض فی الجنّة: قاض عرف الحقّ فقضى به فهو فی الجنّة، و قاض عرف الحقّ فجار متعمّداً أو قضی بغير علم فهما فی النار.

دو قاضی در جهنم و قاضی ای در بهشتست: قاضی ای که حق را بشناسد و بدان حکم کند در بهشتست، و قاضی ای که حق را بشناسد و دانسته منحرف شود، یا ندانسته قضاوت کند هر دو در جهنم اند.

2067-: قال الله تعالى: من لم یرض بقضائي و لم یصبر علی بلائي فلیتمس ربّاً سواي.

خدای والا فرماید: هر که بقضای من رضا ندهد و بر بالای من صبر نکند خدائی جز من جوید.

2068- قال الله تعالى: إذا همّ عبدي بحسنة ولم يعملها كتبها له حسنة فإن عملها كتبها له عشر حسنات إلى سبعمائة ضعف وإذا همّ بسية ولم يعملها لم أكتبها عليه فإن عملها كتبها عليه سية واحدة.

خدای والا فرماید: وقتی بنده من کار نیکی اراده کند و نکند آن را یک کار نیک برای وی ثبت کنم و اگر بکند ده کار نیک تا هفتصد برابر ثبت کنم و وقتی کار بدی اراده کند و نکند بر عهده او ثبت نکنم و اگر بکند یک کار بد بر عهده او ثبت کنم.

2069- قال الله تعالى، يؤذيني ابن آدم يسبّ الدهر وأنا الدهر بيدي الأمر أقلب الليل والنهار.

خدای والا فرماید فرزند آدم مرا آزار میکند که بروزگار ناسزا میگوید، روزگار منم و کارها بدست منست و شب و روز را تغییر میدهم.

2070- قال الله تعالى: و من أظلم ممّن ذهب يخلق خلقا خلقا كخلقى؟ فليخلقوا حبة أو ليخلقوا ذرة أو ليخلقوا شعيرة.

خدای والا فرماید ستمگرتر از آنکه خواهد مخلوقی چون مخلوق من بسازد کیست؟ اگر توانند دانه ای بسازند یا مورچه ای یا دانه جوی بسازند.

2071- قال الله تعالى: إذا تقرب إلي العبد شبرا تقربت إليه ذراعا وإذا تقرب إلي ذراعا تقربت منه باعا وإذا أتاني مشيا أتته هرولة.

خدای والا فرماید وقتی بنده یک وجب بمن نزدیک شود ذراعی بدو نزدیک شوم و چون ذراعی بمن نزدیک شود بیش از دو ذراع باو نزدیک شوم و اگر ملایم بسوی من آید بشتاب بسوی او شوم.

2072- قال الله تعالى: أنا أغنى الشركاء عن الشرك و من عمل عملا أشرك فيه معي غيري تركته و شركه.

خدای والا فرماید من از همه شریکان از شریک بی نیازترم و هر که غیر مرا با من در عبادت خود شریک کند وی را با شرکش رها کنم.

2073- قال الله تعالى: الكبرياء ردائي فمن نازعني ردائي قصمته.

خدای والا فرماید کبریا ردای من است و هر که مدعی ردای من شود درهمش شکنم.

2074- قال الله تعالى: أحب ما تعبدني به عبدي النصح لي.

خدای والا فرماید محبوبترین عبادتی که بنده برای من تواند کرد خلوص است.

2075- قال الله تعالى: إذا وجهت إلى عبد من عبدي مصيبة في بدنه أو في ولده أو في ماله فاستقبله بصبر جميل استحيت يوم القيامة أن أنصب له ميزانا أو أنشر له ديوانا.

خدای والا فرماید وقتی مصیبت تن یا فرزند یا مال، متوجه یکی

از بندگان خویش کنم و او با صبر نیکو مصیبت را استقبال کند روز قیامت شرم دارم که میزانی برای او نصب کنم یا دفتری برای او پهن کنم.

2076- قال الله تعالى أنا عند ظنّ عبدي بي إن ظنّ خيرا فله وإن ظنّ شرا فله.

خدای والا فرماید من با گمان بنده ام که بمن دارد قرینم. اگر نیکو گمان کند نیکی یابد و اگر بد گمان برد بد بیند.

2077- قال الله تعالى من علم أنّي ذو قدرة على مغفرة الذنوب غفرت له ولا أبالي ما لم يشرك لي شيئا.

خدای والا فرماید هر که یقین دارد که من قدرت آمرزش گناهان دارم بیامرزش و مادام که چیزی را با من شریک نیارد مهم نیست.

2078- قال الله تعالى أنا أكرم وأعظم عفوا من أن أستر على عبد مسلم في الدنيا ثم أفضحه بعد إذ سترته ولا أزال أغفر لعبدي ما استغفرتني.

خدای والا فرماید عفو من گرامیتر و بزرگتر از آنست که در دنیا کار بنده مسلمان را مستور دارم آنگاه از پس مستور داشتش او را رسوا کنم، و مادام که بنده ام

ص: 595



از من آمرزش خواهد او را خواهیم آمرزید.

2079- قال الله تعالى: وعزّتي و جلالتي لا أجمع لعبدي أمينين و لا خوفين ان هو أمني في الدنيا أخفته يوم أجمع عبادي و إن هو خافني في الدنيا أمنتّه يوم أجمع عبادي.

خدای والا فرماید بعزت و جلالم قسم که یک بنده را دو امنیت و دو ترس با هم ندهم اگر در دنیا از من ایمن است در روزی که بندگانم را فراهم کنم او را بترسانم و اگر در دنیا از من بترسد روزی که بندگانم را فراهم کنم ایمنش کنم.

2080- قال الله تعالى يا ابن آدم ثلاثة: واحدة لي و واحدة لك و واحدة بيني و بينك فأما التي لي فتعبدني لا تشرك بي شيئاً، و أما التي لك فما عملت من عمل جزيتك به فإن أغفر فأنا الغفور الرحيم و أما التي بيني و بينك فعليك الدعاء و المسألة و على الاستجابة و العطاء.

خدای والا- فرماید ای فرزند آدم سه چیز هست یکی خاص من، یکی خاص تو، و یکی میان من و تو. اما آنکه خاص من است آنکه مرا پرستی و چیزی را با من انباز نکنی اما آنچه خاص تو است هر چه عمل کنی سزای تو دهم و اگر بیامرزم من آمرزگار رحیمم اما آنچه میان من و تو است از

ص: 596

تو دعا کردن و خواستن و از من اجابت و عطا کردن.

2081- قال الله تعالى من لا يدعوني أغضب عليه.

خدای والا فرماید هر که مرا نخواهد بر او خشمگین شوم.

2082- قال الله تعالى يا ابن آدم تؤتى كل يوم برزقك و أنت تحزن و ينقص كل يوم من عمرك و أنت تفرح أنت فيما يكفيك و تطلب ما يطغيك لا بقليل تقنع و لا من كثير تشبع.

خدای والا فرماید ای پسر آدم هر روز روزی تو دهند و غمگین باشی و هر روز از عمر تو کاسته شود و شادمانی کنی، آنچه ترا کفایت کند داری و آنچه ترا بطغیان کشاند میطلبی نه بکم قانع شوی و نه با بسیار سیر.

2083- قال داود يا زارع السَّيِّئَاتِ أنت تحصد شوکها.

داود فرمود ای که بدی کاشته ای خاران را درو خواهی کرد.

2084- قال داود إدخالك يدك في فم التَّيْنِ إلى أن تبلغ المرفق فيقصمها خير لك من أن تسأل من لم يكن له شيء ثمَّ كان.

داود فرمود اگر دست خویش را تا مرفق بکام اژدر کنی که

آن را در هم شکنند بهتر است تا از تازه بدوران رسیده چیزی بخواهی.

2085-: قتال المسلم كفر و سبابه فسوق و لا تحلّ لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاثة أيام.

جنگ با مسلمان کفر است و ناسزا گفتنش گناه است و روا نیست که مسلمانی بیش از سه روز با برادر خود قهر کند.

2086-: قد أفلح من أخلص قلبه للإيمان و جعل قلبه سليما و لسانه صادقا و نفسه مطمئنة و خليقته مستقيمة و أذنه مستمعة و عينه ناظرة.

هر که ایمان قلبش خالص باشد و قلب خویش سالم و زبان خویش راستگو و جان خویش آرام و خوی خویش مستقیم و گوش خویش شنوا و چشم خویش نگران کند. رستگار شود.

2087-: قد أفلح من رزق لبّاء.

هر که را خرد داده اند رستگاری یافته است.

2088-: قرض الشيء خیر من صدقته.

چیزی را بقرض بدهی بهتر از آنست که بصدقه بدهی.

ص: 598

2089-: قرض مرتین خیر من صدقة مرة.

دو بار قرض دادن بهتر از یک بار صدقه دادن است.

2090-: قسم من الله تعالى لا يدخل الجنة بخيل.

قسم خداست که بخیلی وارد بهشت نمی شود.

2091-: قل اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی و اجعل علانیتی صالحة اللهم انی أسألك من صالح ما توتی الناس من المال و الأهل و الولد غیر الضالّ و لا المضلّ.

بگو خدایا نهان مرا از عیانم بهتر کن و عیانم را شایسته کن، خدایا از آنچه بمردم عنایت میکنی از مال و زن و فرزند از نوع شایسته آن که نه گمراه باشد و نه گمراه کن از تو میخواهم.

2092-: قل اللهم انی أسألك نفسا مطمئنة تؤمن بقلانک و ترضی بقضانک و تقنع بعطانک.

بگو خدایا جان مطمئنی از تو میخواهم که بمعاد ایمان داشته باشد و بقضای تو رضا دهد و بعطای تو قناعت کند.

2093-: قلب الشیخ شابّ علی حبّ اثنتین: حبّ العیش و المال.

دل پیر بر محبت دو چیز جوان است حب حیات و مال.

2094-: قلب شاکر و لسان ذاکر و زوجة صالحه تعینک علی امر دنیاک و دینک خیر ما اکتنز الناس.

دلی شکرگزار و زبانی ذکر- گوی و زنی پارسا که ترا در کار دنیا و دینت اعانت کند بهترین چیزی است که مردم ذخیره کنند.

2095-: قلب لیس فیہ شیء من الحکمة کبیت خرب فتعلموا و علموا و تفقها و لا تموتوا جهالا فإن الله لا یعذر علی الجهل.

دلی که نشانی از خرد در آن نباشد چون خانه خراب است پس تعلیم گیرید و تعلیم دهید و فقه آموزید و بر جهل نمیرید که خدا از جهل نمیگذرد.

2096-: قلیل الفقه خیر من کثیر العباده و کفی بالمرء فقها إذا عبد الله و کفی بالمرء جهلا إذا أعجب برأیه و إنما الناس رجلا ن مؤمن و جاهل فلا تؤذ المؤمن و لا تجاوز الجاهل.

اندکی دانش بهتر از عبادت بسیار دانش مرد همین بس که خدا را پرستد و نادانی مرد همین بس که دل بسته رای خویش باشد، مردم دو گونه اند مؤمن و جاهل، مؤمن را میازار و بر جاهل تعدی مکن.

ص: 600

2097-: قلیل التوفیق خیر من کثیر العقل و العقل فی أمر الدنیا مضرة و العقل فی أمر الدین مسرة.

اندکی توفیق به از عقل بسیار، عقل در کار دنیا مایه خسارت است و در کار دین مایه مسرف.

2098-: قلیل العمل ینفع مع العلم و کثیر العمل لا ینفع مع الجهل.

عمل اندک با علم سودمند افتد و عمل بسیار با جهل سود ندهد.

2099-: قلیل تؤدی شکره خیر من کثیر لا تطیقه.

اندکی که شکر آن توان گزاشت بهتر از بسیاری که تاب آن نتوانی داشت.

2100-: قلّة العیال أحد الیسارین.

نانخور کم داشتن یکی از طرق توانگر بودن است.

2101-: قل الحقّ و إن کان مرّاً.

حق را بگو و گرچه تلخ باشد.

2102-: قولوا خیرا تغنموا و اسکتوا عن شرّ تسلّموا.

خیری گوئید تا بهره برید و از شر خاموش مانید تا بسلامت روید.

ص: 601

2103-: قوام المرء عقله و لا دين لمن لا عقل له.

اعتبار مرد بعقل اوست و هر که عقل ندارد دين ندارد.

2104-: قوا بأموالكم عن أعراضكم.

آبرويتان را بوسيله اموالتان حفظ كنيد.

2105-: قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ.

علم را بنوشتن در بند كنيد.

2106-: قَيِّدْهَا وَتَوَكَّلْ.

شتر ببند و توكل كن.

2107-: الْقَبْرِ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنْزِلِ الْآخِرَةِ.

قبر نخستين منزل از منزلهاي آخرت است.

2108-: الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ.

قرآن دواست.

2109-: الْقُرْآنُ غَنِيٌّ لَا فَقْرَ بَعْدَهُ وَ لَا غَنِيٌّ دُونَهُ.

قرآن غنائست که پس از آن فقری نیست و غنائی جز آن نیست.

2110-: الْقَلْبُ مَلِكٌ وَ لَهُ جُنُودٌ فَإِذَا صَلَحَ الْمَلِكُ صَلَحَتْ جُنُودُهُ وَ إِذَا فَسَدَ الْمَلِكُ فَسَدَتْ جُنُودُهُ.

دل پادشاهی است که سپاهیان دارد و چون شاه بصلاح آید سپاهیانش بصلاح گرآیند و چون شاه فاسد شود سپاهیانش فاسد شوند.

2111-: الْقِنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

قناعت مالی است که تمام نمیشود.

2112-: كاتم العلم يلعنه كل شيء حتى الحوت في البحر و الطير في السماء.

همه چیز حتی ماهی دریا و مرغ هوا نهان کننده علم را لعنت کنند.

2113-: كاد الحليم أن يكون نبيا.

نزدیک بود که شخص بردبار پیمبر شود.

2114-: كاد الفقر أن يكون كفرا.

بیم آنست که فقر بکفر انجامد.

2115-: كاد الحسد أن يغلب القدر.

بیم آنست که چشم زخم بر تقدیر غالب شود.

2116-: كأن الحقّ فيها على غيرنا وجب و كأنّ الموت فيها على غيرنا كتب و كأنّ الذين يشيّع من الأموات سفر عمّا قليل إلينا عائدون نبوء أجدائهم و نأكل تراثهم كأننا مخلّدون بعدهم قد نسينا كلّ واعظة و أمنا كلّ جائحة.

گوئی در این دنیا حق بر غیر ما واجب است و گوئی در این دنیا مرگ بر غیر ما مقرر است و بذله گوئی آن مردگان که مشایعتشان کنند مسافرانند که بزودی بسوی ما بازمی گردند نشان را در گور میکنیم و میراثشان را میخوریم گوئی ما



پس از آنها جاودانیم هر اندرزی را فراموش کرده ایم و از هر حادثه ای در امانیم.

2117-: كان رجل يداين الناس فكان يقول لفتاه إذا أتيت معسرا فتجاوز عنه لعل الله أن يتجاوز عنا فلقى الله فتجاوز عنه.

مردی بود که با مردم معامله داشت و بخدمتگزار خود میگفت چون بتنگدستی برخوردی از او در گذر شاید خدا از ما درگذرد سپس پیشگاه خدا رفت و خدا از او در گذشت.

2118-: كان على الطريق غصن شجرة يؤذى الناس فأماطها رجل فادخل الجنة.

شاخه درختی در راه بود که مردم را آزار می داد مردی آن را دور کرد و ببهشتش بردند.

2119-: كبر مقتا عند الله الأكل من غير جوع و التّوم من غير سهر و الضّحك من غير عجب.

خوردن بی گرسنگی و خواب بدون خستگی و خنده بی شگفت نزد خدا بسختی منفور است.

2120-: كبرت خيانة أن تحدّث أخاك حديثا هو لك به مصدّق و أنت له كاذب.

خیانتی بزرگ است که برادر

خویش سخنی گوئی که راستگویت شمارد و تو دروغگو باشی.

2121-: كتب الله تعالى مقادير الخلائق قبل أن يخلق السموات والأرض بخمسين ألف سنة وعرشه على الماء.

خدای والا تقدیر خلائق را پنجاه هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافریند ثبت کرد و عرش وی بر آب بود.

2122-: كتب على ابن آدم نصيبه من الزنا مدرك ذلك لا محالة:

فالعینان زناهما النَّظْر، و الاذنان زناهما الاستماع، و اللسان زناه الكلام، و اليد زناها البطش، و الرجل زناها الخطا، و القلب يهوي و يتمنى و يصدق ذلك الفرج أو يكذبه.

بر فرزند آدم سهم وی از زنا مقرر است که ناچار مرتکب بشود زناى چشمان نگاه است و زناى گوشها سماع است و زناى زبان سخن است و زناى دست تعدی است و زناى پاها رفتن است، قلب هوس کند و آرزو کند و عورت عمل کند یا نکند.

2123-: كثرة الضحك تميت القلب.

خنده بسیار دل را بمیراند.

ص: 605

2124-: کرم المرء دینه و مروّته عقله و حسبه خلقه.

کرامت مرد بدین اوست و مروّت وی بعقل اوست و شرف وی باخلاق اوست.

2125-: کرم الكتاب ختمه.

اعتبار نامه بمهر است.

2126-: کفی بالدّهر واعظا و بالموت مفرّقا.

چه آموزگار یست روزگار و چه جماعت پراکنی است مرگ.

2127-: کفی بالمرء إثمًا أن یضیع من یقوت.

گناهکاری مرد همین بسکه عیال خویش را بی تکلیف گذارد.

2128-: کفی بالمرء علما أن یخشی الله و کفی بالمرء جهلا أن یعجب بنفسه.

در علم مرد همین بس که از خدا ترسد و جهل مرد همین بس که مفتون خویش باشد.

2129-: کفی بالمرء فقها إذا عبد الله و کفی بالمرء جهلا إذا أعجب برأیه.

دانش مرد همین بس که خدا را پرستد و نادانی مرد همین بسکه دل بسته رأی خویش باشد.

2130-: کفی بالمرء کذبا أن یحدّث لكلّ ما سمع.

دروغگوئی مرد همین بس که هر چه بشنود بگوید.

2131-: كفى بالمرء شراً أن يشار إليه بالأصابع.

بدی مرد همین بسکه انگشت نما باشد.

2132-: كفى بالمرء من الكذب أن يحدث بكل ما سمع و كفى بالمرء من الشح أن يقول آخذ حقي لا أترك منه شيئاً.

دروغگوئی مرد همین بس که هر چه بشنود بگوید و بخل مرد همین بس که گوید حق خویش را میگیرم و از چیزی نمیگذرم.

2133-: كفى بالموت واعظاً و كفى باليقين غنى.

چه پند آموزیست مرگ و چه غنائیست ایمان.

2134-: كفى بالموت مژهداً في الدنيا و مرغبا في الآخرة.

چه وسیله ای است مرگ برای بی رغبتی دنیا و رغبت با آخرت.

2135-: كفى بالمرء سعادة أن يوثق به في أمر دينه و دنياه.

خوشبختی مرد همین بس که در کار دین و دنیایش بر او اعتماد کنند.

2136-: كفى بالمرء إثماً أن يحدث بكل ما يسمع.

گناه مرد همین بس که هر چه میشنود بگوید.

2137-: كفى إثما أن تحبس عمّن تملك قوته.

همین گناه بس که غذا از بنده خویش منع کنی.

2138-: كفى بك إثما أن لا تزال مخاصما.

همین گناه ترا بس که پیوسته در حال مخاصمه باشی.

2139-: كفى بالمرء نصرا أن ينظر إلى عدوّه في معاصي الله.

برای فیروزی مرد همین بس که دشمن خویش را در معاصی خدا ببیند.

2140-: كفى بالرجل إثما أن يكون بذيا فاحشا بخيلا.

گناه مرد همین بس که بدزبان و بدکار و بخیل باشد.

2141-: كفى بالمرء إثما أن يشار إليه بالأصابع إن كان خيرا فهى مزلة إلا من رحم الله تعالى وإن كان شرا فهو شرّ.

برای مرد همین گناه بس که انگشت نما باشد اگر بخیر باشد لغزش است مگر آنکه خدایش رحم کند و اگر بشر باشد که شریست.

2142-: كفارة الذنب التّدامة ولو لم تذنبوا لأتى الله بقوم يذنبون ليغفر لهم.

کفاره گناه پشیمانی است اگر شما گناه نمی‌کردید خدا مردمی پدید می آورد که گناه کنند تا پیامرزدشان.

2143-: كفارة من اغتبت أن تستغفر له.

كفاره کسی که عیب وی کرده ای اینست که برای او آمرزش بخواهی.

2144-: كفَّ شرك عن النَّاسِ فَإِنَّهَا صدقة منك على نفسك.

شر خویش را از مردم کوتاه کن که این صدقه ایست که بخویشتن می دهی.

2145-: كلام ابن آدم كلّه عليه لا له إلاّ أمرا بمعروف أو منكر أو ذكر الله تعالى.

گفتار فرزند آدم بضرر اوست نه بنفع او مگر امر بمعروفی یا نهی از منکری یا ذکر خدای والا.

2146-: كلمة الحكمة ضالة كلّ حكيم.

گفتار حکمت آمیز گمشده هر خردمند است.

2146-: كلّ معروف صدقة.

هر کار نیکی صدقه است.

2147-: كلّ صاحب علم غرثان إلى علم.

هر دانشمندی گرسنه علم دیگر است.

2148-: كلّ شيء بقدر حتّى العجز و الكيس.

هر چیزی مقرر است حتی ناتوانی و هوش.

2149-: كلّ بني آدم خطاء و خير الخطائين التّوابين.

همه فرزندان آدم خطا کارند و

بهترین خطاکاران توبه گراندند.

2150-: کَلَّ خَلَّةٌ يَطْبَعُ عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُ إِلَّا الْخِيَانَةَ وَالْكَذِبَ.

مؤمن هر صفتی تواند داشت مگر خیانت و دروغ.

2151-: كَلَّ ذَنْبَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَغْفِرَهُ إِلَّا مِنْ مَاتَ مُشْرِكًا أَوْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا.

هر گناهی را شاید خدا ببخشد مگر کسی که مشرک مرده یا مؤمنی را بعمد کشته باشد.

2152-: كَلَّ ذِي مَالٍ أَحَقُّ بِمَا لَهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا يَشَاءُ.

هر صاحب مالی بمال خویش شایسته تر است که با آن هر چه خواهد کند.

2153-: كَلَّ شَيْءٌ يَنْقُصُ إِلَّا الشَّرَّ فَإِنَّهُ يُزَادُ فِيهِ.

هر چیزی کاسته شود بجز شر که فزونی گیرد.

2154-: كَلَّ شَيْءٌ فَضُلٌّ عَنْ ظِلِّ بَيْتٍ وَ جِلْفُ الْخَبْزِ وَ ثَوْبٌ يُوَارِي عَوْرَةَ الرَّجُلِ وَ الْمَاءُ لَمْ يَكُنْ لِابْنِ آدَمَ فِيهِ حَقٌّ.

آدمیزاد بیشتر از سایه خانه ای و خشک نانی و جامه ای که عورت مرد بپوشاند و آب حق ندارد.

2155-: كَلَّ شَيْءٌ سَاءَ الْمُؤْمِنُ فَهُوَ مُصِيبَةٌ.

هر چه مؤمن را از آن بد آید مصیبت است.

ص: 610

2157-: کلّ عین زانیة و المرأة إذا استعطرت فمَرّت بالمجلس فهی زانیة.

هر چشمی زناکار است و زن وقتی خشبو شود و بر انجمنی بگذرد زناکار است.

2158-: کلّ قرض صدقة.

هر قرضی صدقه است.

2159-: کلّ امرئ حسیب نفسه.

هر کس حسابگر خویشتست.

2160-: کلّ مشکل حرام و لیس فی الدّین مشکل.

هر عمل مشکلی حرامست و در دین مشکل نیست.

2161-: کلّ ما هو آت قریب.

هر چه آمد نیست نزدیک است.

2162-: کلّ المسلم علی المسلم حرام: دمه و عرضه و ماله.

همه چیز مسلمان خون و آبرو و مال او بر مسلمان حرام است.

2163-: کلّکم راع و کلّکم مسؤل عن رعیتته.

همه شما رعایتگرید و همتان در باره رعیت خویش مسئولید.

2164-: کلّ الذّنوب یؤخّر الله تعالی ما شاء منها إلى یوم القیامة إلاّ عقوق الوالدین فإنّ الله یعجّله لصاحبه فی الحیاة الدّنیة قبل الممات.

خدای والا، از همه گناهان هر چه را خواهد تا روز



رستاخیز مؤخر دارد مگر نارضائی پدر و مادر که خدا سزای آن را در زندگی دنیا پیش از مرگ دهد.

2165-: كلّ الكذب يكتب على ابن آدم إلا ثلاث: الرّجل يكذب في الحرب فإنّ الحرب خدعة، والرّجل يكذب المرأة فيرضيها، والرّجل يكذب بين إثنين ليصلح بينهما.

همه دروغها بر فرزند آدم ثبت شود مگر سه دروغ مرد در جنگ دروغ گوید که جنگ خدعه کردن است و مرد بزنی دروغ گوید که او را خشنود کند و مرد با دو کس دروغ گوید که میانشان اصلاح دهد.

2166-: كلّ المسلم على المسلم حرام: ماله وعرضه ودمه، حسب امرئ من الشّرّ أن يحقّر أخاه المسلم.

همه چیز مسلمان، از مال و آبرو و خونس بر مسلمان حرامست، برای مرد همین شریک است که برادر مسلمان خویش را تحقیر کند.

2167-: كلّ أمّتي معافى إلا المجاهرين وإنّ من الجهار أن يعمل الرّجل بالليل عملاً ثمّ يصبح وقد ستره الله تعالى فيقول عملت البارحة كذا وكذا وقد بات يستره ربّه ويصبح يكشف ستر الله عنه.

همه امت من بخشوده اند مگر تظاهر کنان (بفسق)، از جمله تظاهر

اینست که مرد بشب عملی کند و بصبح، با آنکه خدا عمل او را مستور داشته گوید شب گذشته چنان و چنان کردم، پروردگارش بشب مستورش داشته و بروز پرده خدا را از خویش برمی دارد.

2168-: کلّ علم وبال يوم القيامة إلا من عمل به.

همه علم ها روز قیامت وبال است مگر علمی که بدان عمل کنند.

2169-: کلّ بني آدم حسود ولا يضّرّ حاسدا حسده ما لم يتكلم باللسان أو يعمل باليد.

همه فرزندان آدم حسودند و حسد حسود مادام که بزبان از آن سخن نگوید و بدست عملی نکند زیانش نمی زند.

2170-: کلّ قرض جرّ ضعفه فهو ربا.

هر قرضی که دو برابر خویش آرد ربا است.

2171-: کلّ مود في النار.

هر آزارگری در جهنم است.

2172-: کلّ معروف صنعته إلى غنی أو فقیر فهي صدقة.

هر کار خیر که در باره ثروتمند یا فقیری کنی، صدقه است.

2173-: كل معروف صدقة و ما أنفق المسلم من نفقة على نفسه و أهله كتب له بها صدقة و ما وقى به المرء المسلم عرضه كتب له به صدقة.

هر کار نیکی صدقه است و هر چه مسلمان بر خویش و کسان خویش خرج کند در قبال آن برای او صدقه ای نویسند و هر چه مسلمان بوسیله آن آبروی خویش محفوظ دارد در قبال آن برایش صدقه ای نویسند.

2174-: كل نعيم زائل إلا نعيم أهل الجنة و كل هم منقطع إلا هم أهل النار.

هر نعمتی زایل شد نیست مگر نعمت بهشتیان و هر غمی قطع شد نیست مگر غم جهنمیان.

2175-: كل نفس تحشر على هواها، فمن هوى الكفرة فهو مع الكفرة و لا ينفعه عمله شيئاً.

هر کسی را با دلبستگی محشور کنند، هر که بکافران دلبسته باشد با کافران است و عملش سودش ندهد.

2176-: كل ذي نعمة محسود إلا صاحب التواضع.

هر که نعمتی دارد بمعرض حسد است مگر آنکه تواضع دارد.

2177-: كل نفس من بني آدم سيّد فالرّجل سيّد أهله، و المرأة سيّدة بيتها.

هر يك از فرزندان آدم فرمان

روایتست مرد فرمانروای کسان خویش است و زن فرمانروای خانه خویش است.

2178-: کَلِّمًا طَالَ عَمْرُ الْمُسْلِمِ كَانْ لَهُ خَيْرٌ.

عمر مسلمان هر چه دراز شود خیر اوست.

2179-: كَلُوا الزَّيْتِ وَأَدْنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةِ مَبَارَكَةٍ.

زیتون خورید و با آن روغن کاری کنید که از درخت مبارك است.

2180-: كَلُوا جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا فَإِنَّ طَعَامَ الْوَاحِدِ يَكْفِي الْاِثْنَيْنِ وَطَعَامَ الْاِثْنَيْنِ يَكْفِي الثَّلَاثَةَ وَالْاَرْبَعَةَ كَلُوا جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا فَإِنَّ الْبَرَكَةَ مَعَ الْجَمَاعَةِ.

با هم غذا خورید و پراکنده مشوید که غذای یکی برای دو تن کافی است و غذای دو تن برای سه تن و چهار تن کافی است، با هم غذا خورید و پراکنده مشوید که برکت قرین جماعت است.

2181-: كَلُوا وَاشْرَبُوا وَتَصَدَّقُوا وَابْسُؤُوا فِي غَيْرِ اسْرَافٍ وَلَا مَخِيلَةٍ.

بخورید و بنوشید و صدقه دهید و بپوشید بی اسراف اسراف و تکبر.

2182-: كما تكونوا يولّٰى عليكم.

چنان که هستید بر شما حکومت کنند.

2183-: كما لا يجتنى من الشوك العنب كذلك لا ينزل الفجر منازل الأبرار فاسلكوا أيّ طريق شئتم فأيّ طريق سلكتهم وردتم على أهله.

چنان که از خار انگور نتوان چید بدکاران نیز بمقامات نکوکاران در نیایند بهر راه که خواهید روید که از هر راه روید بر اهل آن وارد میشوند.

2184-: كم من مستقبل يومًا لا يستكملهُ و منتظر غدا لا يبلغه.

بسا کسا به روزی برسند که آن را بسر نبرد و انتظار فردائی برد که بدان نرسد.

2185-: كم من عاقل و هو حقير عند الناس ذميمة المنظر ينجو غدا و كم من ظريف اللسان جميل المنظر عظيم الشأن هالك غدا في

القيامة.

بسا عاقل که پیش مردم حقیر است و منظری زشت دارد و فردا نجات یابد و بسا خوشزبان زیبا منظر بزرگ شأن که فردا در قیامت هلاک

شدنیست.

2186-: كن في الدنيا كأنك غريب أو عابر سبيل وعد نفسك من أصحاب القبور.

در دنیا چنان باش که گوئی

ص: 616

غریبی یا رهگذر و خویشان را از اهل قبور شمار.

2187-: كن ورعا تكن أعبد الناس و كن قنعا تكن أشكر الناس و أحب للناس ما تحب لنفسك تكن مؤمنا و أحسن مجاورة من جاورك تكن مسلما و أقل الضحك فإن كثرة الضحك تميت القلب.

پرهیزکار باش تا عابدتر از همه باشی، قانع باش تا شکرگزارتر از همه باشی، هر چه برای خویش خواهی برای مردم بخواه تا مؤمن باشی و با مجاوران خویش نیکو مجاورت کن تا مسلمان باشی و خنده کمتر کن که خنده بسیار دل را بمیراند.

2188-: كونوا في الدنيا أضيافا، و اتخذوا المساجد بيوتا، عودوا قلوبكم الرقة و أكثروا التفكر و البكاء و لا تختلفن بكم الأهواء تبنون ما لا تسكنون و تجمعون ما لا تأكلون و تأملون ما لا تدركون.

در دنیا چون میهمانان باشید و مسجدها را خانه کنید دلها را برقت عادت دهید و اندیشه و گریه بسیار کنید و هوسها شما را از راه نبرد بناها می سازید که در آن ساکن نمیشوید و چیزها فراهم میکنید که نمیخورید و امیدها دارید که بدان نمیرسید.

ص: 617

2189-: كيف يقَدِّس الله أُمَّة لا يؤخذ من شديدهم لضعيفهم؟.

خداوند مردمی را که حق ضعیفان را از نیرومندشان نگیرند چگونه تقدیس کند.

2190-: الكاسب من يده خليل الله.

کسی که بدست خویش کسب کند دوست خداست.

2191-: الكبر من بطر الحق و غمط النَّاس.

تکبر نتیجه بی اعتنائی به حق و تحقیر مردم است.

2192-: الكذب كلّه إثم إلا ما نفع به مسلم.

دروغ همه اش گناه است مگر دروغی که مسلمان را سود دهد.

2193-: الكذب يسوّد الوجه و النمیمة عذاب القبر.

دروغ مایهٔ روسیاهی است و سخن چینی موجب عذاب قبر است.

2194-: الكرم التّقوی، و الشّرف التّواضع و الیقین الغنی.

کرامت پرهیزکاری است و شرف بتواضع و بی نیازی بیقین.

2195-: الكلمة الحکمة ضالّة المؤمن فحيث وجدها فهو أحقّ بها.

سخن حکمت آمیز گمشده مؤمن است و هر کجا بیابدش بدان شایسته تر است.

2196-: الكلمة الطّیبة صدقة.

سخن نیکو صدقه است.

2197-: الكَيِّس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتَّبِع نفسه هواها و تمنَّى على الله الأمانى.

هوشیار آن است که بر خویش مسلط است و برای پس از مرگ عمل کند و ناتوان آنست که هوسهای خویش را تبعیت کند و از خدا آرزوهای بسیار دارد.

ص: 619



2198-: لله أشد فرحا بتوبة عبده من أحدكم إذا وجد بعيره قد أضله بأرض فلاة.

خداوند از توبه بنده خویش، بیشتر از آن خرسند می شود که یکی از شما شتری را که در بیابانی گم کرده است بیابد.

2199-: لله أفرح بتوبة عبده من العقيم الوالد، و من الضال الواعد، و من الظمان الوارد.

خداوند از توبه بنده خویش بیش از عقیمی که بزاید و گم کرده ای که بیابد و تشنه ای که آب درآید خرسند است.

2200-: لله أفرح بتوبة التائب من الظمان الوارد، و من العقيم الوالد، و من الضال الواعد فمن تاب إلى الله توبة نصوحا أنسى الله حافظيه و جوارحه و بقاع الأرض كلها خطاياهم و ذنوبهم.

خداوند از توبه توبه گذار بیشتر از تشنه ای که آب درآید و عقیمی که بزاید و گم کرده ای که بیابد خوشحال می شود هر کس بخدا از روی خلوص توبه برد، خداوند خطاها و گناهان وی را از یاد دو فرشته نگهبان و اعضای وی و همه نقاط زمین ببرد.

ص: 620

2201-: لله أقدر عليك منك عليه.

قدرت خدا بر تو از قدرت تو بر او بیشتر است.

2202-: لأننا أشدّ عليكم خوفاً من التّعيم مّي من الذّنوب إلا أنّ التّعيم التي لا تشكر هي الحتف القاضي.

من در باره شما از نعمتها بیشتر از گناهان بیمناکم بدانید که نعمت هائی که شکر آن نگزارند هلاک قطعی است.

2203-: لأننا من فتنة السّراء أخوف عليكم من فتنة الصّراء، إنكم ابتليتم بفتنة الصّراء فصبرتم وإنّ الدّنيا حلوة خضرة.

من در باره شما از فتنه گشایش بیش از فتنه تنگ دستی بیم دارم شما بفتنه تنگدستی مبتلا شدید و صبر کردید حقا که دنیا شیرین و دلفریب است.

2204-: لأنّ أطعم أخا في الله مسلماً لقمة أحبّ إليّ من أن أتصدّق بدرهم ولأنّ أعطي أخا في الله مسلماً درهما أحبّ إليّ من أن أتصدّق بعشرة ولأنّ أعطيه عشرة أحبّ إليّ من أن أعتق رقبة.

این که در راه خدا لقمه ای ببرادر مسلمانی بخورانم نزد من محبوب تر است تا درهمی صدقه دهم و این که در راه خدا درهمی ببندم مسلمانی ببخشم نزد من محبوب تر است تا ده درهم صدقه کنم و این که ده درهم ببخشم پیش من محبوب تر است که بنده ای آزاد کنم.

ص: 621

2205-: لأن أعين أخي المؤمن على حاجته أحب إليّ من صيام شهر واعتكاف في المسجد الحرام.

اینکه برادر مؤمن خویش را بر حاجت وی اعانت کنم پیش من از یکماه روزه و اعتکافی در مسجد الحرام محبوب تر است.

2206-: لأن أكون في شدة أتوقع بعدها رخاء أحب إليّ من أن أكون في رخاء أتوقع بعده شدة.

این که در سختی باشم و از پی آن امید و آسایش داشته باشم پیش من محبوب تر است تا در آسایشی باشم که از پی آن منتظر سختی باشم.

2207-: لأن تصلّي المرأة في بيتها خير لها من أن تصلّي في حجرتها، ولأن تصلّي في حجرتها خير من أن تصلّي في الدار، ولأن تصلّي في الدار خير لها من أن تصلّي في المسجد.

اینکه زن در اطاق خویش نماز کند برای او بهتر است تا در ایوان خویش نماز کند و اینکه در ایوان خویش نماز کند بهتر است تا در صحن خانه نماز کند و این که در صحن خانه نماز کند برای وی بهتر است تا در مسجد نماز کند.

2208-: لأن يأخذ أحدكم حبله ثم يغدوا إلى الجبل فيحتطب فيبيع فيأكل ويتصدّق خير له من أن يسأل الناس.

اینکه یکی از شما ریسمان خویش برگیرد و بکوه رود و هیزم

فراهم آرد و بفروشد و بخورد و صدقه کند برای وی بهتر است که از مردم بخواهد.

2209-: لأن يؤدّب رجل ولده خیر له من أن يتصدّق بصاع.

اینکه مردی فرزند خویش را ادب کند برای وی بهتر است از پیمانۀ ای صدقه کند.

2210-: لأن يتصدّق المرء في حياته بدرهم خیر له من أن يتصدّق بمائة عند موته.

اینکه مردی در زندگی خویش درهمی صدقه کند برای وی بهتر است تا صد درهم هنگام مرگش صدقه کند.

2211-: لأن يجعل أحدكم في فيه ترابا خیر له من أن يجعل في فيه ما حرّم الله.

اینکه یکی از شما خاکی در دهان خویش نهد برای وی بهتر است تا چیزی را که خدا حرام کرده در دهان خود نهد.

2212-: لأن يزني الرجل بعشرة نسوة خیر له من أن يزني بامرأة جاره، ولأن يسرق الرجل من عشرة أبيات أيسر له من أن يسرق من بيت جاره.

اینکه مرد باده زن زنا کند گناه آن کمتر است تا با زن همسایه خویش زنا کند و این که مرد از ده خانه دزدی کند برای وی آسان است تا از خانه همسایه خویش بدزدد.

2213-: لأن يطعن في رأس أحدكم بمخيط من حديد خير له من أن يمس امرأة لا تحلّ له.

اینکه با سوزن آهنین بسر یکی از شما زنند برای وی بهتر است تا بزنی که بر وی حلال نیست دست بزند.

2214-: لأن يلبس أحدكم ثوبا من رفاق شتى خير له من أن يأخذ من غيره ما ليس عنده.

اینکه یکی از شما جامه ای از وصله های مختلف پوشد برای وی بهتر است که آنچه ندارد از دیگری بگیرد.

2215-: لأن يمتلي جوف رجل قیحا خير له من أن يمتلي شعرا.

این که اندرون مردی از چرک پر شود برای وی بهتر است تا از شعر پر شود.

2216-: لأن يهدي الله على يدك رجلا خير لك مما طلعت عليه الشمس و غربت.

اینکه خدا بدست تو مردی را هدایت کند برای تو از همه چیزهائی که خورشید بر آن تو طلوع و غروب میکند بهتر است.

2217-: ليردّن الحقوق إلى أهلها يوم القيامة حتى يقاد للشاة الجلحاء من الشاة القرناء تنطحها.

روز قیامت حقوق کسان را باز پس دهند تا آنجا که از بز شاخدار که بز بیشاخ را شاخ زده تقاص کنند.

2218-: لتأمرنّ بالمعروف و لتنهونّ عن المنکر أو لیسألنّ الله علیکم شرارکم فیدعو خيارکم فلا یستجاب لهم.

بنیکی وادارید و از بدی باز

دارید و گر نه خدا بدانتان را بر شما مسلط کند و نیکانتان دعا کنند و استجابشان نکنند.

2219-: لتركب سنن من كان قبلكم شبرا بشبر و ذراعا بذراع حتى لو أن أحدهم دخل جحر ضب لدخلم و حتى لو أن أحدهم جامع امرأته بالطريق لفلتموه.

روش کسانی را که پیش از شما بوده اند و جب بوجب و ذراع بذراع تقلید خواهید کرد تا آنجا که اگر یکی از ایشان بسوراخ سوسماری در آمده در خواهید شد و تا آنجا که اگر یکیشان در راه با همسر خود جفت شده خواهید کرد.

2220-: لتملأن الأرض جورا و ظلما فإذا ملئت يبعث الله رجلا مني اسمه اسمي و اسم أبيه اسم أبي فيملؤها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما.

زمین از جور و ظلم پر می شود و چون پر شد خدا مردی را که اسم وی اسم منست و اسم پدرش اسم پدر منست بر انگیزد تا آن را از عدل و انصاف پر کند چنان که از جور و ظلم پر شده است.

2221-: لتملأن الأرض ظلما و عدوانا ثم ليخرجن رجلا من أهل بيتي حتى يملأها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و عدوانا.

زمین از جور و تعدی پر می شود آنگاه مردی از خاندان من بیرون آید تا آن را از انصاف و

عدل پر کند چنان که از ظلم و تعدی پر شده است.

2222-: لتتقضنّ عرا الإسلام عروة عروة فكلمّا انتقضت عروة تشبّث النَّاسُ بآلتي تليها فأولهنّ نقض الحكم و آخرهنّ الصّلاة.

دستاویزهای اسلام یکایک شکسته می شود و چون دستاویزی شکسته شد مردم بدستاویز بعدی چنگ می زنند، نخستین دستاویزی که شکسته می شود حکومت حق است و آخر آن نماز است.

2223-: لزوال الدّنيا أهون على الله من قتل رجل مسلم.

سقوط دنیا نزد خدا آسان تر از قتل یک مرد مسلمان است.

2224-: لسان القاضي بين طريقين إمّا إلى جنة و إمّا إلى نار.

زبان قاضی میان دو راه است یا بسوی بهشت یا بسوی جهنم.

2225-: لست أخاف على أمّتي غوغاء تقتلهم و لا عدوّا يجتاحهم و لكنّي أخاف على أمّتي أئمة مضلّين إن أطاعوهم فتنوهم و إن عصوهم قتلوهم.

من بر امت خویش از انبوه هائی که بکشندشان یا دشمنانی که پا مالشان کنند بیم ندارم بلکه از پیشوایان گمراه کار بر امت خویش بیمناکم که اگر اطاعتشان کنند مفتون شوند و اگر عصیانشان کنند مقتول شوند.

2226-: لسفرة في سبيل الله خير من خمسين حجة.

سفری در راه خدا از پنجاه حج بهتر است.

2227-: لعنة في كسب حلال أفضل عند الله من ضرب بسيف حولاً كاملاً.

افتادنی در راه کسب حلال نزد، خدا از يك سال شمشیر زدن بهتر است.

2228-: لعنة الله على الرّاشي والمرثي.

لعنت خدا بر رشوه ده و رشوه گیر باد.

2229-: لعن الله الخمر وشاربها وساقيتها وبيعها ومبتاعها وعاصرها وحاملها والمحمولة إليه و آكل ثمنها.

خدا شراب و نوشنده و ساقی و فروشنده و خریدار و فشارنده و حامل و گیرنده و خورنده قیمت آن را لعنت کند.

2230-: لعن الله الرّاشي والمرثي والذي يمشي بينهما.

خدا رشوه ده و رشوه گیر را با آنکه میان آنها واسطه می شود لعنت کند.

2231-: لعن الله الرّبا و آكله و كاتبه و شاهده و هم يعلمون.

خدا ربا و رباخوار را با نویسنده و شاهد معامله ربا اگر واقفند لعنت کند.

2232-: لعن الله الرّجل يلبس لبسة المرأة والمرأة يلبس لبسة الرّجل.

خدا مردی را که چون زن



لباس پوشد و زنی را که چون مرد لباس پوشد لعنت کند.

2233-: لعن الله الرجل من النساء.

خدا زنان مرد نما را لعنت کند.

2234-: لعن الله المشبهات من النساء بالرجال والمشبهين من الرجال بالنساء.

خدا زنان مرد نما و مردان زن نما را لعنت کند.

2235-: لعن الله المحلل والمحلل له.

خدا محلل را با کسی که برای وی محلل شوند لعنت کند.

2236-: لعن الله المخنثين من الرجال والمترجلات من النساء.

خدا مردان مخنث و زنان مرد نما را لعنت کند.

2237-: لعن الله المسوفات التي يدعوها زوجها إلى فراشه فتقول: «سوف» حتى تغلبه عيناه.

خدا مماله گر را لعنت کند یعنی زنی که شوهرش بسترش خواند و گوید: «کمی بعد» تا خوابش ببرد.

2238-: لعن الله آكل الربا ومؤكله وكاتبه و مانع الصدقة.

خدا رباخوار و رباده و نویسنده معامله ربا و مانع صدقه را لعنت کند.

2239-: لعن الله ثلاثة: آكل زاده وحده، وراكب الفلاة وحده، و التائم في بيت وحده.

خدا سه کس را لعنت کند آنکه توشه خویش تنها خورد و آنکه تنها بیابان سپرد و آنکه در خانه ای تنها خوابد.

2240-: لعن الله من فرق بين الوالدة وولدها و بين الأخ و أخيه.

خدا کسی را میان مادر و فرزند و میان دو برادر فرقت افکند لعنت کند.

2241-: لعن الله من لعن والديه.

هر که پدر و مادر خویش را لعن کند خدایش لعنت کند.

2242-: لعن الله من يسم في الوجه.

هر که بر چهره علامت نهد خدایش لعنت کند.

2243-: لعن عبد الدينار و لعن عبد الدرهم.

بنده دینار ملعون باد و بنده درهم ملعون باد.

2244-: لغدوة في سبيل الله أو روحة خیر من الدنیا و ما فیها و لقاب قوس أحدکم أو موضع قدمه في الجنة خیر من الدنیا و ما فیها و لو

اطلعت امرأة من نساء أهل الجنة إلى الأرض لمألت ما بينهما ريحا و لأضاءت ما بينهما و لنصيفها على رأسها خیر من الدنیا و ما فیها.

صبحدم رفتنی در راه خدا یا شبانگاه رفتنی از دنیا و هر چه در آنست بهتر، اندازه کمان یکتان یا جای قدم او در بهشت از دنیا و هر چه در

آن هست بهتر، اگر زنی از اهل بهشت بزمین نمایان

شود میان زمین و آسمان را از بوی خوش پر کند و روشن کند، سر پوش وی که بسر دارد از دنیا و هر چه در آنست بهتر است.

2245-: لقد أمرت أن أتجوّز في القول فإنّ الجواز في القول هو خير.

فرمان یافتم که در سخن مجاز گویم که مجاز در گفتار نیک است.

2246-: لقد أوذيت في الله و ما يوذى أحد و أخفت في الله و ما يخاف أحد، ولقد أتت عليّ ثلاثون من بين يوم و ليلة و مالي و لبلال طعام إلا شيء يواريه إبط بلال.

هنگامی در راه خدا اذیت دیدم که هیچ کس اذیت نمی دید و هنگامی در راه خدا بیم ناک بودم که هیچ کس بیم ناک نبود بسی روز و شب بر من گذشت که من و بلال جز چیزی که زیر بغل بلال نهان میشد غذائی نداشتیم.

2247-: لقد بارك الله لرجل في حاجة أكثر الدعاء فيها أعطيها أو منعها.

خدا حاجتی را که مرد در باره آن بسیار دعا کند روا بشود یا نشود، مبارك کرده است.

ص: 630

2248-: لقد رأيت رجلا يتقلب في الجنة في شجرة قطعها من ظهر الطريق كانت تؤذي الناس.

مردی را دیدم که در بهشت در درختی همی گشت که مزاحم راه کسان بود و آن را کنده بود.

2249-: لقلب ابن آدم أسرع تقلبا من القدر إذا استجمعت غليانا.

دل فرزند آدم از دیگی که سخت جوشان باشد تغییر پذیرتر است.

2250-: لقيام الرجل في الصّف في سبيل الله عزّ وجلّ ساعة أفضل من عبادة ستين سنة.

يك ساعت ایستادن مرد بصف در راه خدا از شصت سال عبادت بهتر است.

2251-: لقيد سوط أحدكم من الجنة خير مما بين السماء والأرض.

اندازه تازیانه یکی تان در بهشت بهتر از آن چیزهاست که میان آسمان و زمین است.

2252-: لكلّ داء دواء فإذا أصيب دواء الداء برىء بإذن الله تعالى.

هر دردی دوائی دارد و چون دوائی درد بجا افتد باذن خدای والا به شود.

2253-: لكلّ داء دواء و دواء الذنوب الاستغفار.

هر دردی را دوائیست و دوائی گناهان آمرزش خواستن است.

2254-: لكلّ ذنب توبة إلاّ سوء الخلق.

هر گناهی را توبه ای هست مگر بد خوئی.

2255-: لكلّ شيء آفة تفسده و آفة هذا الدّین و لاة السّوء.

هر چیزی آفتی دارد که مایه فساد آن می شود و آفت این دین زمامداران بدند.

2256-: لكلّ شيء حلّية و حلّية القرآن الصّوت الحسن.

هر چیزی زینتی دارد و زینت قرآن صوت خوش است.

2257-: لكلّ شيء زكاة و زكاة الجسد الصّوم.

هر چیزی را زکاتی هست و زکات تن روزه داشتن است.

2258-: لكلّ شيء زكاة و زكاة الدّار بيت الضّیافة.

هر چیزی را زکاتی هست و زکات خانه اطاق مهمانخانه است.

2259-: لكلّ شيء طریق و طریق الجنّة العلم.

هر چیزی راهی دارد و راه بهشت دانش است.

2260-: لكلّ شيء عماد و عماد هذا الدّین الفقه.

هر چیزی را ستونی هست و ستون این دین دانائی است.

2261-: لكل شيء مفتاح ومفتاح السموات قول «لا إله إلا الله».

هر چیزی را کلیدی هست و کلید آسمانها گفتار «لا اله الا الله» است.

2262-: لكل شيء مفتاح ومفتاح الجنة حب المساكين والفقراء.

هر چیزی را کلیدی هست و کلید بهشت دوستی مستمندان و فقیران است.

2263-: لكل عبد صيت: فإذا كان صالحا وضع في الأرض وإن كان سيئا وضع في الأرض.

هر بنده ای شهرتی دارد اگر نیک باشد در زمین رود و اگر بد باشد در زمین رود.

2264-: لكل غادر لواء يوم القيامة يعرف به.

هر خیانتکاری روز قیامت پرچمی دارد که بدان شناخته شود.

2265-: للتوبة باب بالمغرب مسيره سبعين عاما لا يزال كذلك حتى يأتي بعض آيات ربك طلوع الشمس من مغربها.

توبه دری بمغرب دارد که وسعت آن هفتاد سال راه است و همچنان باز است تا بعضی آیات پروردگارت.

بیاید، طلوع خورشید از طرف مغرب.

2266-: للجار حق.

همسایه حقی دارد.

2267-: للرحم لسان عند الميزان تقول: يا رب من قطعني فاقطعه و من وصلني فصله.

خویشاوندی روز حساب زبانی

دارد و گوید خدایا هر که مرا برید او را ببر و هر که مرا پیوست او را پیوند ده.

2268-: للسائل حقّ وإن جاء على فرس.

خواهنده حقی دارد اگر چه سوار است بیاید.

2269-: للمتكلّف ثلاث علامات:

یتملّق إذا حضر و یغتاب إذا غاب و یثمت بالمصیبة.

متکلف را سه نشانیست در حضور تملق گوید و در غیاب غیبت کند و مصیبت را شماتت کند.

2270-: للمرأة ستران: القبر و الزّواج.

زن دو پرده دارد قبر و زناشوئی.

2271-: للمرائي ثلاث علامات:

ینشط إذا كان عند النّاس و یکسل إذا كان وحده و یحبّ أن یحمد فی جمیع أمورہ.

ریا کار سه نشان دارد وقتی پیش مردم باشد نشیط است و وقتی تنها باشد ملول است و دوست دارد در همه کارش ستایش شود.

2272-: للمسلم على المسلم خمس:

یسلمّ علیه إذا لقیه و یجیبه إذا دعاه و یعوّده إذا مرض و یتبع جنازته إذا مات و یحبّ له ما یحبّ لنفسه.

مسلمان بر مسلمان پنج حق دارد وقتی ببیندش باو سلام کند و وقتی بخواندش بپذیرد و وقتی بیمار شد عیادتش کند و وقتی بمیرد

جنازه اش را تشییع کند و هر چه برای خویش بخواهد برای او بخواهد.

2273-: للمملوك طعامه و كسوته بالمعروف و لا يكلف من العمل إلا ما يطيق.

مملوك حق طعام و غذای شایسته دارد و کاری که تاب آن ندارد بعهده او نگذارند.

2274-: للمملوك على سيده ثلاث خصال: لا يعجله عن صلاته و لا يقيمه عن طعامه و يشبعه كل الإشباع.

مملوك بر آقای خود سه حق دارد در ادای نماز شتاب زده اش نکند و از غذا برش نخیزاند و کاملاً سیرش کند.

2275-: للمؤمن أربعة أعداء: مؤمن يحسده و منافق يبغضه و شيطان يضله و كافر يقاتله.

مؤمن چهار دشمن دارد، مؤمنی که بر او حسد برد و منافقی که دشمنش دارد و شیطانی که گمراهش کند و کافری که با او پیکار کند.

2276-: للمنافق ثلاث علامات:

إذا حدّث كذب، و إذا وعد أخلف، و إذا اتّمن خان.

منافق سه نشان دارد وقتی سخن کند دروغ گوید و چون وعده دهد تخلف کند و چون امینش شمارند خیانت کند.

2277-: للتار باب لا يدخل منه إلا من شفى غيظه بسخط الله تعالى.

جهنم را دری هست که جز آنکه

ص: 635



غیظ خویش را به نارضائی خدای والا فرو نشانده از آن وارد نمیشود.

2278-: لم توتوا بعد كلمة الإخلاص مثل العافية فاسألوا الله العافية.

شما را پس از کلمهٔ اخلاص چیزی مثل عافیت نداده اند از خدا عافیت طلبید.

2279-: لم يبعث الله تعالى نبيا إلا بلغة قومه.

خدا هیچ پیغمبری را جز به زبان قومش نفرستاد.

2280-: لم يبق من النبوة إلا المبشرات: الرؤيا الصالحة.

از پیغمبری جز بشارت رسانها نمانده یعنی رؤیای نیک.

2281-: لم يكذب من نمى بين اثنين ليصلح.

هر کس میان دو تن سخنی گوید که اصلاحشان دهد دروغ نگفته.

2282-: لم يلق ابن آدم شيئا قط منذ خلقه الله أشدّ عليه من الموت ثم إنّ الموت لأهون مما بعده.

فرزند آدم از آن هنگام که خدایش آفریده چیزی سخت تر از مرگ ندیده و باز مرگ از ما بعد مرگ آسان تر است.

2283-: لما صور الله تعالى آدم في الجنة تركه ما شاء الله أن يتركه، فجعل إبليس يطيف به ينظر إليه فلمّا رآه أجوف عرف أنّه خلق لا يتمالك.

چون خدای والا در بهشت آدم را آفرید وی را تا مدتی که خواست

واگذاشت و ابلیس بر او گشتن و نگرستن گرفت و چون دید که میان تهی است بدانست که این مخلوق خویشتن دار نیست.

2284-: لَمَّا عَرَجَ لِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ مَرَرْتُ بِقَوْمٍ لَهُمْ أَظْفَارٌ مِّنْ نَّحَاسٍ يَخْمَشُونَ وَجُوهَهُمْ وَصُدُورَهُمْ فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جِبْرِيْلُ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ لَحْمَ النَّاسِ وَيَقْعُونَ فِي أَعْرَاضِهِمْ.

وقتی پروردگارم عز و جل مرا بالا برد بقومی گذشتم که ناخن های مسین داشتند و صورت و سینه خویش میخراشیدند گفتم ای جبرئیل این ها کیانند گفت اینان آن کسانند که گوشت مردم می خورند و از عرضشان سخن کنند.

2285-: لَمَّا نَشَأَتْ بَغْضَتِي إِلَى الْأَوْثَانِ وَبَغْضِي إِلَى الشَّعْرِ وَلَمْ أَهَمْ بِشَيْءٍ كَانَ الْجَاهِلِيَّةُ تَفْعَلُهُ إِلَّا مَرَّتَيْنِ فَعَصَمَنِي اللَّهُ مِنْهُمَا ثُمَّ لَمْ أَعُدْ.

وقتی بزرگ شدم بتان را منفور داشتم و از شعر متنفر بودم و چیزی از آنچه مردم جاهلیت میکردند نخواستم جز دو بار که خدا مرا از آن مصون داشت و دیگر نخواستم.

ص: 637

2286-: لمعالجة ملك الموت أشدّ من ألف ضربة بالسيف.

جان گرفتن فرشته مرگ از هزار ضربه شمشیر سخت تر است.

2287-: لن تزول قدم شاهد الزور حتّى يوجب الله له النار.

شاهد دروغ از جا نرود تا خداوند جهنم را بر او واجب کند.

2288-: لن يبتلي عبد بشيء أشد من الشرك ولن يبتلي بشيء بعد الشرك أشد من ذهاب بصره ولن يبتلي عبد بذهاب بصره فيصبر إلا غفر الله له.

بنده را بلیه ای سختتر از شرك نیست و پس از شرك بلیه ای بدتر از کوری نیست و هر بنده ای که بکوری مبتلا شود و صبوری ورزد خدایش بیامرزد.

2289-: لن يبرح هذا الدّين قائما يقاتل عليه عصابة من المسلمين حتّى تقوم الساعة.

این دین پیوسته استوار است و گروهی از مسلمانان بر آن پیکار کنند تا قیامت در آید.

2290-: لن يجمع الله تعالى على هذه الامة سيفين: سيفا منها و سيفا من عدوّها.

خدا دو شمشیر با هم بر این امت ننهد شمشیری از خودشان و شمشیری از دشمن.

2291-: لن يزال العبد في فسحة من دينه ما لم يشرب الخمر وإذا شربها خرق الله عنه ستره و كان الشيطان وليه و سمعه و بصره يسوقه إلى كل شرّ و يصرفه عن كل خير.

بنده تا شراب ننوشد عرصه دین بر او گشاده باشد و چون بنوشد پرده خدا از او بدرد و شیطان یار و گوش و چشم او شود و او را بسوی بدیها براند و از نیکیها منصرف کند.

2292-: لن يشبع المؤمن من خير يسمعه حتى يكون منتهاه الجنة.

مؤمن از استماع خیر سیری نگیرد تا سرانجامش بهشت شود.

2293-: لن يغلب عسر يسرين «إنّ مع العسر يسرا، وإنّ مع العسر يسرا».

يك سختی با دو گشایش بر نیاید که با هر سختی دو گشایش است که با هر سختی دو گشایش است.

2294-: لن يفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة.

گروهی که زمام کار خویش بزنی سپارند هرگز رستگار نشوند.

2295-: لن ينفع حذر عن قدر و لكنّ الدعاء ينفع ممّا نزل و ممّا لم ينزل.

احتیاط با تقدیر سود ندهد.

اما دعا در قبال بلائی که آمده و نیامده سودمند است.

2296-: لن يهلك امرؤ بعد مشورة.

هیچ کس از پس مشورت هلاک نشود.

2297-: لن يهلك الناس حتى يعذروا من أنفسهم.

مردم هلاک نمیشوند تا حجت بر ایشان تمام شود.

2298-: لو أن العباد لم يذنبوا لخلق الله خلقا يذنبون ثم يغفر لهم و هو الغفور الرحيم.

اگر بندگان گناه نمیکردند خدا خلقی می آفرید که گناه کنند تا پیامرزدشان که او آمرزگار و رحیم است.

2299-: لو أن الماء الذي يكون منه الولد أهرقته على صخرة لأخرج الله تعالى منها ولدا و ليخلقن الله تعالى نفسا هو خالقها.

اگر آبی را که باید فرزند شود بر سنگی بریزی خدای والا فرزندی از آن بیرون خواهد آورد خدا کسی را که باید خلق کند خلق میکند.

2300-: لو أن ابن آدم هرب من رزقه كما يهرب من الموت لأدرکه رزقه كما يدركه الموت.

اگر آدمیزاد از روزی خویش بگریزد چنان که از مرگ میگریزد

روزیش بدو رسد چنان که مرگ میرسد.

2301-: لو أن أحدكم يعمل في صخرة صماء ليس لها باب ولا كوة لخرج عمله للناس كائنا ما كان.

اگر یکیتان در دل سنگ سخت کاری کند که نه در داشته باشد و نه روزن کاری هر چه باشد میان مردم شایع شود.

2302-: لو أن امرأة من نساء الجنة أشرفت إلى الأرض لمألت الأرض من ريح المسك ولأذهبت ضوء الشمس والقمر.

اگر زنی از زنان بهشت بر زمین نمودار شود زمین را از بوی مشک پر کند و نور خورشید و ماه ببرد.

2303-: لو أن أهل السماء والأرض أشركوا في دم مؤمن لكبهم الله عز وجل في النار.

اگر مردم آسمان و زمین در مذمت مؤمنی شرکت کنند خدای عز و جل در آتش واژگونشان کند.

2304-: لو أن دلوا من غساق يهراق في الدنيا لأنتن أهل الدنيا.

اگر دلوی از آشامیدنی جهنم را در دنیا بریزند اهل دنیا را متعفن کند.

2305-: لو أن رجلا في حجرة درهم يقسمها و آخر يذكر الله كان الذاکر لله أفضل.

اگر کسی درهم و دینار

ص: 641

باشد که تقسیم کند و دیگری خدا را یاد کند یاد خدا بهتر است.

2306-: لو أنّ رجلاً يجزّ على وجهه من يوم ولد إلى يوم يموت هرما في مرضاة الله تعالى لحقّره يوم القيامة.

اگر کسی از روزی که زاده تا روزی که پیر بمیرد بجلب رضای خدا بر چهره خویش بغلطد روز قیامت عمل خویش را حقیر خواهد شمرد.

2307-: لو أنّ شررة من شرر جهنّم بالمشرق لوجد حرّها من بالمغرب.

اگر شعله ای از شعله های جهنم بمشرق باشد آنکه در مغربست گرمای آن را احساس کند.

2308-: لو أنّ قطرة من الزّقوم قطرت في الدّنيا لأفسدت على أهل الدّنيا معایشهم فكيف بمن تكون طعامه؟.

اگر قطره ای از زقوم جهنم را در دنیا بچکانند زندگی را بر مردم دنیا تباه خواهد کرد پس آنکه خوراکش زقوم است چه خواهد کرد.

2309-: لو أنّ مقمعا من حديد جهنّم وضع في الأرض فاجتمع له الثّقلان ما أقلّوه من الأرض و لو ضرب الجبل بمقمع من حديد كما يضرب أهل النّار لتفتّت و عاد غبارا.

اگر گریزی از آهن جهنم را در زمین نهند و همه جهانیان جمع شوند آن را از زمین بر ندارند

و اگر کوه را با گریزی از آهن بزنند چنان که اهل جهنم را میزنند، ریز ریز شود و غبار گردد.

2310-: لو أنکم توکلون علی الله تعالی حقّ توکلہ لرزقکم کما یرزق الطّیر، تغدو خماصا و تروح بطانا.

اگر شما چنان که شایسته توکل کردنست بخدا توکل داشتید، روزی شما را نیز چون روزی مرغان می‌رساند که بصبح گرسنه اند و بشب سیر.

2311-: لو أنّ لابن آدم وادیین من ذهب لابتغی الیهما وادیا ثالثا و لا یملاً جوف ابن آدم إلاّ التّراب و یتوب الله علی من تاب.

آدمیزاد اگر دو دره از طلا داشته باشد بعلاوه آن دره سوم طلب کند شکم آدمیزاد را جز خاک پر نکند و هر که توبه کند خدا توبه او را بپذیرد.

2312-: لو آمن بی عشرة من الیهود لآمن بی الیهود.

اگر ده تن از یهودان بمن ایمان آورده بودند همه یهودان بمن ایمان می آوردند.

2313-: لو أخطأتم حتّی تبلغ خطایاکم السّماء ثمّ تبتم لتاب الله علیکم.

اگر آنقدر خطا کنید که خطاهایتان



بآسمان برسد و سپس توبه کنید خدا توبه شما را میپذیرد.

2314-: لو أذن الله تعالى في التجارة لأهل الجنة لا تجروا في البرّ و العطر.

اگر خدا باهل بهشت اجازه تجارت داده بود تجارت پارچه و عطر میکردند.

2315-: لو أهدي إليّ كراع لقبلت و لو دعيت إليه لأجبت.

اگر شانه گوسفندی بمن هدیه دهند می پذیرم و اگر دعوتم کنند اجابت میکنم.

2316-: لو بغى جبل على جبل لذك الله الباغي منهما.

اگر کوهی بکوهی تجاوز کند خدا کوه متجاوز را درهم کوبد.

2317-: لو تعلم البهائم من الموت ما يعلم ابن آدم ما أكلتم منها سمينا.

اگر حیوانات نیز چون آدمیزاد از مرگ خبر داشتند گوشت چاقی نمیخوردید.

2318-: لو تعلم المرأة حقّ الزوج لم تقعد ما حضر غداؤه و عشاؤه حتّى يفرغ منه.

اگر زن حق شوهر بداند هنگام ناهار و شام او ننشیند تا فراغ یابد.

2319-: لو تعلمون قدر رحمة الله لا تكلمتم عليها.

اگر از وسعت رحمت خدا خبر داشتید بر آن اعتماد میکردید.

2320-: لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا.

اگر آنچه من دانسته ام بدانید خنده کم و گریه بسیار میکنید.

2321-: لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا و لا ساغ لكم الطعام و لا الشراب.

اگر آنچه من دانسته ام بدانید خنده کم و گریه بسیار میکنید و غذا و نوشیدنی بر شما گوارا نخواهد بود.

2322-: لو تعلمون ما أعلم لبكيتم كثيرا و لضحكتم قليلا و لخرجتم إلى الصّعدات تجأرون إلى الله تعالى لا تدرن تنجون أو لا تنجون.

اگر آنچه من دانسته ام بدانید گریه بسیار و خنده کم میکنید و بر بلندبها رفته تضرع پیشگاه خدا میبیرید و بیمناک خواهید بود که آیا نجات خواهید یافت یا نه.

2323-: لو تعلمون ما أعلم لبكيتم كثيرا و لضحكتم قليلا:

يظهر التّفاق و ترتفع الأمانة و تقبض الرّحمة و يتّهم الأمين و يؤتمن غير الأمين يحيط بكم الفتن كأمثال اللّيل المظلم.

اگر آنچه من می دانستم به دانستید بسیار می گریستید و کمتر خنده می کردید، نفاق آشکار شود و امانت بر خیزد و رحمت چیده شود امین را متهم کنند و خیانت

گر را امین شمارند و فتنه ها چون شب تاریک شما را فرا گیرد.

2324-: لو تعلمون ما اذخر لكم ما حزنتم على ما زوى عنكم.

(ای فقیران) اگر بدانید چه چیزها برای شما ذخیره شده بر آنچه ندارید غم نخواهید خورد.

2325-: لو تعلمون ما لكم عند الله لأحببتم أن تزدادوا فاقة و حاجة.

(ای فقیران) اگر بدانید پیش خدا چه ها دارید دوست خواهید داشت فقر و حاجت شما بیشتر شود.

2326-: لو تعلمون من الدنيا ما أعلم لاستراحت أنفسكم منها.

اگر از دنیا آنچه من میدانم بدانستید جانتان از غم آن آسوده میشد.

2327-: لو تعلمون ما في المسألة ما مشى أحد إلى أحد يسأله شيئاً.

اگر می دانستید در سؤال چه چیزها هست هیچ کس سوی دیگری نمیرفت که از او چیزی بخواهد.

2328-: لو تعلمون ما أنتم لاقون بعد الموت ما أكلتم طعاما على شهوة أبدا و لا شربتم شرابا على شهوة أبدا و لا دخلتم بيتا تستظلون به و

لمررتم إلى الصّعدات تكدحون صدوركم و تبكون على أنفسكم.

اگر میدانستید از پس مرگ چه خواهید دید هرگز غذایی با اشتها نمی خوردید و هرگز نوشیدنی ای

برغبت نمی آشامیدید و بخانه ای در نمیشدید که در سایه آن آرام گیرید و بر بلندی ها رفته سینه خویش میخراشیدید و بحال خویش گویان بودید.

2329-: لو جاء العسر فدخل هذا الحجر لرجاء اليسر فدخل عليه فأخرجه.

اگر سختی بیاید و وارد این سوراخ شود، گشایش بیاید و وارد آن شود و سختی را بیرون کند.

2330-: لو خفتم الله تعالى حق خيفته لعلمتم الذي لا جهل معه، و لو عرفتم الله تعالى حق معرفته لزالتم لدعائكم الجبال.

اگر از خدا چنانچه شایسته ترسیدن از اوست ترس داشتید علمی که بجهل آمیخته نیست نصیبتان میشد و اگر خدا را چنان که شایسته شناختن اوست میشناختید بدعای شما کوهها جابجا میشد.

2331-: لو رأيت الأجل و مسيره أبغضت الأمل و سروره.

اگر اجل و رفتار آن را به بینی امید و مسرت آن را دشمن خواهی داشت.

2332-: لو قيل لأهل النار إنكم ماكثون في النار عدد كل حصاة في الدنيا لفرحوا بها و لو قيل لأهل الجنة إنكم ماكثون عدد كل حصاة لحزنوا و لكن جعل لهم الأبد.

اگر به جهنمیان گویند که

شماره ریگهای دنیا در جهنم خواهید ماند خوش حال شوند و اگر ببهشتیان گویند که بشماره ریگها خواهید ماند غمگین شوند ولی آنها را جاودانی کرده اند.

2333-: لو كان الإيمان بالثبّات لتناوله رجال من فارس.

اگر ایمان در ثریا بود مردانی از فارس بدان می رسیدند.

2334-: لو كان الحياء رجلا لكان رجلا صالحا.

اگر حیا مردی بودی مرد شایسته ای بودی.

2335-: لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا شربة ماء.

اگر دنیا نزد خدا بقدر بال پشه ای ارزش داشت شربت آبی بکافری نمی نوشانید.

2336-: لو كان الصبر رجلا لكان رجلا كريما.

اگر صبر مردی بودی، مرد بزرگواری بودی.

2337-: لو كان العجب رجلا كان رجلا سوء.

اگر خود پسندی مردی بودی مرد بدی بودی.

ص: 648

2338-: لو كان العسر في جحر لدخل عليه اليسر حتى يخرجه.

اگر سختی به سوراخی باشد گشایش بر آن در آید و بیرونش کند.

2339-: لو كان العلم معلقاً بالثريا لتناوله قوم من أبناء فارس.

اگر علم به ثریا آویخته بود گروهی از فرزندان فارس بدان می رسیدند.

2340-: لو كان الفحش خلقا لكان شر خلق الله.

اگر بد و ناسزا مخلوقی بودی بدترین مخلوق خدا بودی.

2341-: لو كان المؤمن في جحر فارة لقيض الله له من يؤذيه.

اگر مؤمن در سوراخ موشی باشد خداوند یکی را سوی او فرستد که آزارش کند.

2342-: لو كان سوء الخلق رجلا يمشي في الناس لكان رجل سوء و أنّ الله تعالى لم يخلقني فحاشا.

اگر بد خوئی مردی بودی که میان مردم راه رفتی، مرد بدی بودی و خدا مرا ناسزا گونیا فرید.

2343-: لو كان شيء سابق القدر لسبقته العين.

اگر چیزی از تقدیر سبقت توانستی گرفت چشم بد سبقت گرفتی.

2344-: لو كان لابن آدم واد من مال لا يتبعى إليه ثانيا و لو كان له واديان لا يتبعى لهما ثالثا و لا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب و يتوب الله

علی من تاب.

اگر آدمیزاد دره ای از مال داشت بعلاوه آن دره دیگر می

خواست و اگر دو دره می داشت با آن دره سوم می خواست شکم فرزند آدم را جز خاک سیر نمی کند و خدا توبه هر که را خواهد بپذیرد.

2345-: لو كان لابن آدم واد من نخل لتمنى مثله ثم تمنى مثله حتى يتمنى اودية ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب.

اگر فرزند آدم دره ای از نخل می داشت مثل آن را آرزو می کرد و باز مثل او را آرزو میکرد تا وادی ها آرزو کند شکم فرزند آدم را جز خاک سیر نمی کند.

2346-: لو كان لي مثل أحد ذهباً لسرّني أن لا يمرّ عليّ ثلاث وعندي منه شيء إلا شيء أرصده لدين.

اگر باندازه کوه احد طلا داشتم دوست داشتم پس از سه روز چیزی از آن بنزد من نباشد مگر چیزی که برای قرضی ذخیره کرده باشم.

2347-: لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً منها شربة ماء.

اگر دنیا نزد خدا با بال پشه ای برابر بود، شربت آبی از آن به کافری نمی نوشانید.

2348-: لو كنت امراً أحداً أن يسجد لأحد لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها.

اگر بکسی دستور میدادم

ص: 650

کسی را سجده کند به زن دستور میدادم شوهرش را سجده کند.

2349-: لو كنت أمرا أحدا أن يسجد لأحد لأمرت النساء أن يسجدن لأزواجهنّ لما جعل الله لهم عليهنّ من الحقّ.

اگر بکسی دستور میدادم کسی را سجده کند بزنان دستور میدادم شوهران خویش را سجده کنند از بس که خدا برای شوهران حق بگردن زنان نهاده است.

2350-: لو لم تذب لجاء الله بقوم يذنبون فيغفر لهم و يدخلهم الجنة.

اگر تو گناه نمیکردی خدا قومی را می آورد که گناه کنند و پیامرزدشان و ببهشتشان در آرد.

2351-: لو لم تذبوا لخشيت عليكم بأشدّ من ذلك العجب العجب.

اگر گناه نمیکردید از چیزی بدتر از آن بر شما بیم ناک بودم خود پسندی، خود پسندی.

2352-: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لظوله الله حتى يبعث فيه رجل من أهل بيتي يواطى اسمه اسمي و اسم أبيه اسم أبي يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

اگر از دنیا جز روزی نماند خدا آن را دراز کند تا در اثنای آن مردی از خاندان مرا بر انگیزد نام وی موافق نام من و نام پدرش نام پدر من باشد و زمین را که از ظلم و جور پر شده است از



انصاف و عدالت پر کند.

2353-: لو نظرتم إلى الأجل و مسيره لأبغضتم الأمل و سروره.

اگر مرگ و رفتار او را بنگرید امید و مسرت آن را دشمن خواهید داشت.

2354-: لو نهى النَّاس عن فتِّ البعرة فتّوا وقالوا ما نهينا عنه إلاّ و فيه شيء.

اگر مردم را از شکستن پوشش شتر منع کنند آن را بشکنند و گویند ما را از این کار منع نکرده اند مگر که در آن چیزی هست.

2355-: لو يعلم النَّاس من الوحدة ما أعلم ما سار راكب بليل وحده.

اگر مردم از تنهایی آنچه من دانسته ام بدانند هرگز سواری هنگام شب بتنهائی راه نخواهد سپرد.

2356-: لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع في الجنة أحد و لو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من الجنة أحد.

اگر مؤمن عقوبتی را که نزد خدا هست بداند هیچ کس در بهشت طمع نبندد و اگر کافر رحمتی را که نزد خدا هست بداند هیچ کس از بهشت چشم امید نبندد.

ص: 652

2357-: لو لا أن أشقّ على أمتي لأمرتهم بالسّواك عند كلّ صلاة.

اگر نه مایه رنج امت خود میشدم دستورشان میدادم که هنگام هر نماز مسواک کنند.

2358-: لو لا المرأة لدخل الرجل الجنة.

اگر زن نبود مرد بهشت میرفت.

2359-: لو لا أن أشقّ على أمتي لأمرتهم أن يستاكوا بالأسحار.

اگر نه مایه رنج امت خویش میشدم دستورشان می دادم که سحرگاهان مسواک کنند.

2360-: لو لا أن السّوال يكذبون ما قدّس من ردّهم.

اگر دروغگوئی گدایان نبود، هر که نومیدشان میکرد، تقدیس نمیشد.

2361-: لو لا النساء يعبد الله حقّ عبادته.

اگر زنان نبودند خدا چنان که شایسته پرستش اوست پرستیده میشد.

2362-: لو لا الأمل ما أرضعت أمّ ولدا و لا غرس غارس شجرا.

اگر امید نبود مادری فرزندی نمیزاد و کسی درختی نمیشاند.

2363-: ليأتينّ على القاضى العادل يوم القيامة ساعة يتمنى أنّه لم يقض بين اثنين في تمرة قطّ.

روز قیامت بر قاضی عادل ساعتی بگذرد که آرزو کند هرگز میان دو تن در باره خرمائی قضاوت نکرده بود.

2364-: لیأتین علی الناس زمان لا یبالی المرء بما أخذ المال أمن حلال أم من حرام.

روزگاری بمردم رسد که مرد اهمیت ندهد که مال چگونه به دست آرد، از حلال یا از حرام.

2365-: لیأتین علی الناس زمان لا یبقی منهم أحد إلا أکل الرّبا فإن لم يأكله أصابه من غباره.

روزگاری بمردم رسد که یکی نماند مگر آنکه ربا خورد و اگر نخورد غبار آن بوی رسد.

2366-: لیأتین علی الناس زمان یکذب فيه الصادق و یصدّق فيه الکاذب و یخون فيه الأمين و یؤتمن الخون و یشهد المرء و لم یشهد

و یحلف و إن لم یشحلف و یكون أسعد الناس بالدّنيا لکع بن لکع لا یؤمن بالله و رسوله.

زمانی بر مردم رسد که راست گو را تکذیب کنند و دروغگو را تصدیق کنند و امین را خائن شمرند و خائن را مؤتمن پندارند و مرد بی آنکه

شهادت از او خواهند شهادت دهد و بی آنکه قسم از او خواهند قسم خورد و خوشبخت ترین مردم فرومایه پسر فرومایه باشد که بخدا و

پیغمبرش ایمان ندارد.

2367-: لیأخذنّ أحدکم حبله فیحتطب بها علی ظهره أهون علیه من أن یأتي رجلا أعطاه الله من فضله فیسأله أعطاه أو منعه.

اینکه یکیتان ریسمان خویش

ص: 654

برگیرد و با آن به پشت خویش همزم کشد آسان تر است تا پیش مردی رود که خدایش از فضل خویش چیزی داده و از وی سؤال کند بدهد یا ندهد.

2368-: ليأخذ العبد من نفسه لنفسه و من دنياه لآخرته و من الشَّبِيبة قبل الكبر و من الحيوة قبل الممات فما بعد الدنيا من دار إلا الجنة و النار.

مرد باید از خویش برای خویش و از دنیای خویش برای آخرت خویش و از جوانی قبل از پیری و از زندگی قبل از مرگ برگیرد که پس از دنیا خانه ای جز بهشت و جهنم نیست.

2369-: ليبشر فقراء المؤمنين بالفراغ يوم القيامة قبل الأغنياء بمقدار خمسمائة عام هؤلاء في الجنة ينعمون و هؤلاء يحاسبون.

مؤمنان فقیر را بشارت که روز قیامت به اندازه پانصد سال زودتر از اغنیاء فارغ شوند آنان در بهشت متنعمنند و اینان حساب پس می دهند.

2370-: ليتق أحدكم وجهه عن النار و لو بشق تمره.

هر کس باید چهره خویش را از آتش جهنم مصون دارد و گر چه بیک نیمه خرما باشد.

ص: 655

2371-: ليردك عن الناس ما تعرف من نفسك و اخزن لسانك إلا من خير فإنك بذلك تغلب الشيطان.

آنچه از خویش می دانی ترا از (معایب) مردم باز دارد، زبان خویش را نگه دار مگر از خیر که بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.

2372-: لیستحیی أحدکم من ملکیه الذین معه کما یستحیی من رجلین صالحین من جیرانه و هما معه باللیل و النهار.

شخص باید از دو فرشته خویش که با او هستند شرم کند چنان که از دو مرد پارسا از همسایگان خود شرم می کند که فرشتگان شب و روز با او هستند.

2373-: لیس الأعمی من یعمی بصره إنما الأعمی من تعمی بصیرته.

کور آن نیست که چشم او کور است بلکه کور آنست که بصیرتش کور است.

2374-: لیس الإیمان بالتّمنی لکن هو ما وفر فی القلب و صدقه العمل.

ایمان داشتن به آرزو کردن نیست بلکه ایمان آنست که در قلب جای دارد و عمل آن را تصدیق کند.

2375-: لیس البرّ فی حسن اللباس و الرّیّ و لکنّ البرّ السّکینه و الوقار.

نیکی بخوبی لباس و ظاهر نیست بلکه نیکی آرامش وقار است.

2376-: ليس البيان كثرة الكلام ولكن الخوض فيما يحب الله ورسوله وليس العي عن اللسان ولكن قلة المعرفة بالحق.

بیان خوب بفرآوانی گفتار نیست بلکه به بحث از آن چیزها است که خدا و پیغمبرش دوست دارد، لکن بزبان نیست بلکه از قلت معرفت حقت.

2377-: ليس الجهاد أن يضرب الرجل بسيفه في سبيل الله تعالى، إنما الجهاد من عال والديه وولده فهو في جهاد و من عال نفسه فكفها عن الناس فهو في جهاد.

جهاد آن نیست که مرد در راه خدای والا شمشیر زند، بلکه جهاد آن می کند که بار زندگی پدر و مادر و فرزند می برد، هر که بار زندگی خویش می برد که از مردم بی نیاز شود جهاد می کند.

2378-: ليس الخبر كالمعاينة، إن الله تعالى أخبر موسى بما صنع قومه في العجل فلم يلق الألواح، فلما عاين ما صنعوا ألق الألواح فانكسرت.

خبر چون معاینه نیست خدای والا- بموسی رفتار قومش را در باره گوساله خبر داد و الواح را نیفکند و چون رفتارشان عیان دید الواح را بیفکند و بشکست.

2379-: ليس الخلف أن يعد الرجل وفي نيته أن لا يفى.

خلف وعده آن نیست که مرد وعده دهد و در دل دارد وفا کند

بلکه خلف آنست که مرد وعده کند و در دل دارد که وفا نکند.

2381-: ليس الشديد بالصرعة إنما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب.

نیرومندی بکشتی گرفتن نیست نیرومند آن کس است که هنگام خشم خویشتن دار است.

2382-: ليس الغنى عن كثرة العرض ولكن الغنى غنى النفس.

بی نیازی بفرآوانی مال نیست بی نیازی حقیقی بی نیازی ضمیر است.

2383-: ليس المؤمن الذي لا يأمن جاره بوائقة.

هر که همسایه اش از شرش در امان نیست مؤمن نیست.

2384-: ليس المؤمن الذي يشيع و جاره جائع إلى جنبه.

هر که سیر باشد و همسایه اش پهلوی وی گرسنه باشد مؤمن نیست.

2385-: ليس المؤمن بالطعان ولا اللعان ولا الفاحش ولا البذيء.

مؤمن طعنه زن و لعنتگر و بد گو و بد زبان نیست.

2386-: ليس المسكين الذي يطوف على الناس فيرده اللقمة و اللقمتان و التمرة و التمرتان ولكن المسكين الذي لا يجد غني يغنيه و لا يعطي له فيتصدق عليه و لا يقوم فيسأل.

مستمند آن نیست که میان مردم رود و یک لقمه یا دو لقمه و یک خرما یا دو خرما بدو

رسد بلکه مستمند آنست که چیزی ندارد و بدو توجه نکنند که صدقه اش دهند و برای سؤال نخیزد.

2387-: ليس أحد أحب إليه المدح من الله ولا أحد أكثر معاذير من الله.

هیچ کس ستایش را بیش از خدا دوست ندارد و هیچ کس بیش از خدا عذر نپذیرد.

2388-: ليس أحد من أمّتي يعول ثلاث بنات أو ثلاث أخوات فيحسن إليهنّ إلا كنّ له سترا من النار.

هیچ کس از امت من نیست که سه دختر یا سه خواهر را تکفل کند و با آنها نیکی کند مگر که آنها حجاب وی از جهنم باشند.

2389-: ليس أحد منكم بأكسب من أحد قد كتب الله المصيبة والأجل وقسم المعيشة والعمل.

هیچ کس از دیگری بکسب تواناتر نیست که خدا مصیبت و مرگ را رقم زده و معیشت و کار را تقسیم کرده است.

2390-: ليس أسرع عقوبة من بغي.

عقوبتی از عقوبت ظلم سریعتر نیست.

2391-: ليس بمؤمن مستكمل الإيمان من لم يعد البلاء نعمة والرّخاء مصيبة.

هر که بلا را نعمت و فراوانی را



مصیبت نداند ایمان وی کامل نیست.

2392-: لیس بحکیم من لم يعاشر بالمعروف من لا بدّ له من معاشرته حتّى يجعل الله له من ذلك مخرجا.

هر کس با آنکه از معاشرت وی ناچار است بنبیکی معاشرت نکند تا خدا فرجی برای او پیش آرد خردمند نیست.

2393-: لیس بخیرکم من ترك دنياه لآخرته و لا آخرته للدنيا حتّى يصيب منهما جميعا فإنّ الدنيا بلاغ إلى الآخرة و لا تكونوا كالأعلى الناس.

بهترین شما آن نیست که دنیای خویش را برای آخرت خود واگذارد و نه آخرت خویش را برای دنیا واگذارد تا از هر دو بهره گیرد که دنیا وسیله رسیدن به آخرت است و سربار مردم نباشید.

2394-: لیس بعد الموت مستعتب.

پس از مرگ عذر پذیری نیست.

2395-: لیس بکذاب من أصلح بين اثنين فقال خيرا أو نمی خیرا.

هر که میان دو تن اصلاح دهد و خیری گوید یا خیری نسبت دهد دروغگو نیست.

2396-: لیس بین العبد و الشّرك إلاّ ترك الصّلاة فإذا تركها فقد أشرك.

میان بنده و شرک جز ترك نماز

فاصله نیست و چون نماز را ترك كند مشرك است.

2397-: ليس شيء أثقل في الميزان من الخلق الحسن.

در میزان اعمال، چیزی سنگین تر از خوی نیک نیست.

2398-: ليس شيء أطيع الله فيه أعجل ثوابا من صلاة الرّحم و ليس شيء أعجل عقابا من البغي و قطيعة الرّحم و اليمين الفاجرة تدع الدّيار بلاقع.

پاداش هیچ کاری که بوسیله آن اطاعت خدا کند سریعتر از پیوند خویشان نیست و عقاب هیچ کاری سریعتر از ظلم و بریدن خویشان نیست و قسم نادرست دیار را ویران می نهد.

2399-: ليس شيء أكرم على الله تعالى من المؤمن.

هیچ چیز نزد خدای والا گرامی تر از مؤمن نیست.

2400-: ليس شيء أكرم عند الله من الدّعاء.

هیچ چیز نزد خدا گرامی تر از دعا نیست.

2401-: ليس شيء خيرا من ألف مثله إلاّ الإنسان.

جز انسان هیچ چیز بهتر از هزار مثل خود نیست.

2402-: ليس شيء من الجسد إلا وهو يشكو ذرب اللسان.

هیچ عضوی نیست مگر از آزار زبان شکایت دارد.

2403-: ليس عدوك الذي إن قتلته كان لك نورا وإن قتلك دخلت الجنة ولكن أعدى عدوك ولدك الذي خرج من صلبك ثم أعدى عدوك مالك الذي ملكت يمينك.

دشمن تو آن نیست که اگر او را بکشی نور تو خواهد شد و اگر ترا بکشد بیهشت میروی بلکه بدترین دشمن تو فرزند تو است که از صلب تو در آمده و باز بدترین دشمن تو مال تو است که مالک آن شده ای.

2404-: ليس في الجنة شيء مما في الدنيا إلا الأسماء.

در بهشت از آنچه در دنیا هست چیزی نیست، مگر بنام.

2405-: ليس لأحد على أحد فضل إلا بالدين أو عمل صالح.

هیچ کس بر دیگری برتری ندارد مگر بوسیله دین یا عمل شایسته.

2406-: ليس للدين رواد إلا القضاء والوفاء والحمد.

دین طلایه دار ندارد مگر وظیفه شناسی و وفا و حمد.

2407-: ليس للمرأة أن تنتهك شيئا من مالها إلا بإذن زوجها.

زن حق ندارد چیزی از مال

ص: 662

خود را بی اجازه شوهرش ببخشد.

2408-: لیس لفاسق غیبة.

غیبت فاسق ناروا نیست.

2409-: لیس لك من مالك إلا ما أكلت فافنیت أو لبست فأبلیت أو تصدّقت فأمضیت.

از مال خویش بهره نداری جز آنکه بخوری و تمام کنی یا بپوشی و کهنه کنی یا صدقه کنی و ادا کنی.

2410-: لیس من أخلاق المؤمن التّملق ولا الحسد إلاّ في طلب العلم.

تملق و حسد بر مؤمن روا نیست مگر در طلب علم.

2411-: لیس من المروّة الرّیح علی الإخوان.

از برادران سود بردن با جوانمردی سازگار نیست.

2412-: لیس من خلق المؤمن الملق.

تملق از اخلاق مؤمن نیست.

2413-: لیس منّا من تشبه بغيرنا.

هر که بغير ما مانند شود از ما نیست.

2414-: لیس منّا من غشّ مسلماً أو ضرّه أو ما كره.

هر که با مسلمانی تقلب کند یا باو ضرر رساند یا با وی حيله کند از ما نیست.

2415-: ليس منّا من لم يتغنّ بالقرآن.

هر که قرآن به آهنگ نخواند از ما نیست.

2416-: ليس منّا من لم يوقّر الكبير و يرحم الصّغير و يأمر بالمعروف و ينه عن المنكر.

هر که بزرگتر را محترم ندارد و به کوچکتر رحم نکند و به نیکی واندارد و از بدی باز ندارد از ما نیست.

2417-: ليس منّا من وسع الله عليه ثمّ قتر على عياله.

هر کس خدا بدو گشایش دهد و باز بر عیال خود سخت گیرد از ما نیست.

2418-: ليس منّي إلا عالم أو متعلّم.

هیچ کس از من نیست بجز دانشمند یا دانش آموز.

2419-: ليغشينّ أمّتي من بعدي فتن كقطع اللّيل المظلم، يصبح الرّجل فيها مؤمنا و يمسي كافرا، يبيع أقوام دينهم بعرض من الدّنيا قليل.

پس از من امتم را فتنه ها خواهد گرفت چون پاره های شب تاریک که در اثنای آن مرد به صبح مؤمن است و بشب کافر شود و کسانی دینشان را بمال ناچیز دنیا فروشند.

2420-: ليكف الرّجل منكم كزاد الرّاكب.

هر يك از شما باندازه توشه مسافری اکتفا کند.

ص: 664

2421-: لیکن بلاغ أحدکم من الدنیا زاد الرّاکب.

بهره هر کدامتان از این دنیا چون توشه مسافر باشد.

2422-: لینصر الرّجل أخاه ظالما أو مظلوما إن كان ظالما فینهیة فإتّه له نصره و إن كان مظلوما فینصره.

مرد باید برادر خویش را یاری کند چه ستمگر باشد چه ستم دیده اگر ستمگر باشد او را باز دارد که این بمنزله یاری کردن اوست و اگر ستمدیده باشد یاریش کند.

2423-: اللّباس یظهر الغنی و الدّهن یذهب البوس و الإحسان إلى المملوك یکتب الله به العدوّ.

لباس غنا را نمایان می کند و روغن خشبو فقر را می برد و نیکی با مملوک مایه سر شکستگی دشمن شود.

2424-: اللّهُو فی ثلاث: تأدیب فرسك، و رمیک بقوسك و ملاعبتك أهلك.

بازی در سه چیز رواست اسبت را تربیت کنی و با کمان خود تیر اندازی کنی و با همسر خویش ملاعبه کنی.

2425-: لیّ الواجد یحلّ عرضه و عقوبته.

سختگیری مرد دارا آبروی وی را بازیچه و عقوبت وی را آسان می کند.

2426-: لا أجر إلا عن حسبة ولا عمل إلا بنية.

پاداش در مقابل خلوص است و عمل به نیت وابسته است.

2427-: لا أشتري شيئاً ليس عندي ثمنه.

چیزی که قیمت آن را ندارم نمی خرم.

2428-: لا إيمان لمن لا أمانة له.

هر که امانت ندارد ایمان ندارد.

2429-: لا إيمان لمن لا أمانة له ولا دين لمن لا عهد له.

هر که امانت ندارد ایمان ندارد و هر که پیمان نگه ندارد دین ندارد.

2430-: لا بأس بالغنى لمن اتقى والصحة لمن اتقى خير من الغنى وطيب النفس من التعميم.

هر که پرهیزگاری کند اگر ثروتمند باشد باک نیست و برای پرهیزگار صحت از ثروت بهتر است و آسایش ضمیر از جمله نعمتهاست.

2431-: لا تخرقن على أحد سترا.

پرده هیچ کس را مدر.

2432-: لا تخيفوا أنفسكم بالدين.

خویشتن را از دین مترسانید.

2433-: لا تدعن حقا لغد فإن لكل يوم ما فيه.

کاری را برای فردا مگذار که هر روزی تکالیف خویش را دارد.

2434-: لا تذهب حبيبتا عبد فيصبر و يحتسب إلا دخل الجنة.

بنده ای که دو چشم خویش از دست بدهد و صبر کند و برضای خدا قانع شود بیبهشت می رود.

2434-: لا تؤذوا مسلما بستم كافر.

به وسیله بد گفتن به کافری، مسلمانی را آزار نکنید.

2435-: لا تألوا على الله فإنه من تألى على الله أكذبه الله.

بخدا سوگند نخورید که هر که بخدا سوگند خورد خدا او را تکذیب کند.

2436-: لا تباغضوا و لا تدابروا و لا تنافسوا و كونوا عباد الله إخوانا.

دشمنی نکنید، از هم روی مگردانید همچشمی مکنید بندگان خدا برادران باشید.

2434-: لا تتموا الموت.

آرزوی مرگ مکنید.

2437-: لا تجار أخاك و لا تشاؤه و لا تماره.

با برادر خویش مماطله مکن با او دشمنی مکن و حيله گری مکن.

2438-: لا تجتمع خصلتان في مؤمن:

البخل و الكذب.

دو صفت در مؤمن فراهم نشود بخل و دروغ.

2439-: لا تجلسوا بين رجلين إلا بإذنهما.

میان دو کس جز با اجازه آنها منشینید.



2440-: لا تجني على المرء إلا يده.

مرد جز از دست خویش بدی نمی بیند.

2441-: لا تجوز شهادة بدوي على صاحب قرية.

شهادت بادیه نشین پرده نشین روا نیست.

2442-: لا تحاسدوا ولا تناجشوا ولا تباعضوا ولا تدابروا وكونوا عباد الله إخوانا ولا تكونوا عيائين ولا مدّاحين ولا طعّانين.

حسد نورزید و در معامله بالا دست هم نزنید، دشمنی نکنید، راه خلاف مپوئید، بندگان خدا! برادران باشید عیبجو و مدحگو و طعنه زن  
مباشید.

2443-: لا تحقرنّ من المعروف شيئا ولا تواعد على أخيك موعدا فتخلفه.

هیچ کار نیکی را حقیر م شمار با برادر خود خلف وعده مکن.

2444-: لا تحلف بالله كاذبا ولا صادقا من غير ضرورة ولا تجعل الله عرضة ليمينك فإنّ الله لا يرحم ولا يرعى من حلف باسمه كاذبا.

بی جهت بخدا راست یا دروغ قسم مخور و خدا را وسیله قسم خویش مکن که خدا کسی را که بنام وی بدروغ قسم خورد رحمت و  
رعایت نمی کند.

ص: 668

2445-: لا تسبوا الدهر فإن الله هو الدهر.

روزگار را دشنام مدهید که خدا هم روزگار است.

2446-: لا تسبوا الشيطان و تعوذوا بالله من شره.

شیطان را دشنام مگوئید و از شر وی بخدا پناه برید.

2447-: لا تستبطنوا الرزق فإنه لم يكن عبد ليموت حتى يبلغه آخر رزق هو له، فاتقوا الله و أجملوا في الطلب: أخذ الحلال و ترك الحرام.

مپندارید که روزی تان دیر می رسد که هیچ بنده ای نمیرد تا آخرین بهره روزی او برسد، از خدا بترسید و در طلب ملایمت کنید (ملایمت در طلب) گرفتن حلال و رها کردن حرام است.

2448-: لا تردوا السائل و لو بشقّ تمره.

چیزی به سائل بدهید و گر چه نصف خرما باشد.

2449-: لا ترضين أحدا بسخط الله و لا تحمدن أحدا على فضل الله و لا تذمن أحدا على ما لم يؤتك الله فإن رزق الله لا يسوقه إليك حرص حريص و لا ترده عنك كراهة كاره.

رضایت هیچ کس را با خشمگین کردن خدا مجوی و هیچ کس را بواسطه تفضلی که خدا کرده ستایش مگوی و هیچ کس را برای آنچه خدا بتو نداده مذمت مکن که روزی خدا را حرص حریص سوی تو نمی کشاند و نارضایت نارضائی آن را از تو دور نمی کند.

2450-: لا ترعوا المسلم فإن روعة المسلم ظلم عظيم.

مسلمان را مترسانید که ترسانیدن مسلمان ستمی بزرگ است.

2451-: لا تزال المسألة بأحدكم حتى يلقي الله و ما في وجهه مزعة لحم.

هر که پیوسته به سؤال کوشد به پیشگاه خدا رود و قطعه گوشتی در چهره او نباشد.

2452-: لا تزال طائفة من أمتي على الحقّ ظاهرين حتى يأتي أمر الله.

پیوسته گروهی از امت من بر حق استوار باشند تا فرمان خدا بیاید.

2453-: لا تزال نفس الرجل معلقةً بدینه حتى يقضي عنه.

جان مرد(پس از مرگ) پیوسته بقرض وی آویخته است تا قرض وی ادا شود.

2454-: لا تزوجنّ عجوزا ولا عاقرا فإنّي مكاثر بكم الامم.

بازن پیر و نازا ازدواج نکنید که از فرزونی شما بر امتهای دیگر تقاخر می کنم.

2455-: لا تسأل الناس شيئا ولا سوطك إن سقط منك حتى تنزل إليه فتأخذه.

از مردم چیزی نخواه، اگر تازیانه ات افتاد، فرود آی و آن را بردار.

2456-: لا تسبوا الأموات فإنهم قد أفضوا إلى ما قدموا.

مردگان را دشنام مدهید که آنها باعملی که از پیش فرستاده اند رسیده اند.

2457-: لا تسبوا الأموات فتؤذوا الأحياء.

مردگان را دشنام مدهید که زندگان آزرده شوند.

2458-: لا تشربوا الخمر فإنها مفتاح كل شر.

شراب منوشید که کلید همه بدی هاست .

2459-: لا تشغلوا قلوبكم بذكر الدنيا.

دلهای خویش را بذكر دنیا مشغول مدارید.

2460-: لا تصاحب إلا مؤمنا ولا يأكل طعامك إلا تقي.

جز با مؤمن مصاحبت مکن و غذای ترا جز پرهیزگار نخورد.

2461-: لا تصحبن أحدا لا يرى لك كمثلا ما ترى له.

با کسی که ترا همسنگ خود نداند مصاحبت مکن.

2462-: لا تصلح الصنعة إلا عند ذي حسب أو دين.

نکوئی جز پیش شریف و دیندار بثمر نمی رسد.

2463-: لا تضربوا إماءكم على كسر إنائكم فإن لها أجلا كآجال الناس.

کنیزان خویش را برای شکستن

ظرفهایتان مزیند که ظرفها را نیز مثل مردمان اجل هاست.

2464-: لا تضعوا الحکمة عند غیر أهلها فتظلموها و لا تمنعوها أهلها فتظلموهم.

حکمت بنا اهل مسپارید که بدان ستم میکنید و از اهلش باز ندارید که به آنها ستم میکنید.

2465-: لا تطعموا المساکین ممّا لا تأکلون.

آنچه خودتان نمیخورید به مستمندان مخورانید.

2466-: لا تطلّقوا النساء إلاّ من ربه فإنّ الله لا یحبّ الذّواقین و لا الذّوّاقات.

زنان را جز در نتیجه بدگمانی طلاق مدهید که خدا مردان بسیار زن گیر و زنان بسیار شوهر گیر را دوست ندارد.

2467-: لا تظهر الشّماتة لأخیک فیعافیة الله و یبتلیک.

برادر خویش را شماتت مکن که خدا او را معاف دارد و ترا مبتلا کند.

2468-: لا تعجبوا بعمل عامل حتّی تنظروا بم یختم له.

از کار هیچ کس شگفتی مکنید تا بنگرید عاقبت آن چه می شود.

2469-: لا یعجبکم إسلام رجل حتّی تعلموا کنه عقله.

مسلمانی مردی شما را بشگفت نیارد تا کنه عقل وی بدانید.

2470-: لا تغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عورتهم.

غیبت مسلمانان مکنید و در جستجوی عیوب آنها نباشید.

2471-: لا تغضب فإن الغضب مفسدة.

خشمگین مشو که خشم مایه فساد است.

2472-: لا تقوم الساعة إلا على شرار الناس.

قیامت پیا نشود مگر بر اشرار خلق.

2473-: لا تقوم الساعة حتى تقل الرجال و تكثر النساء.

قیامت پیا نشود تا وقتی مردان کم و زنان بسیار شوند.

2474-: لا تقوم الساعة حتى تكون الولد غيظا و تفيض اللئام فيضا و تغيض الكرام غيضا و يجترئ الصّغير على الكبير و اللئيم على الكريم.

قیامت به پیا نشود تا وقتی فرزند مایه خشم شود و لئیمان فراوان شوند و کریمان کمیاب کردند و کوچک بر بزرگ جسارت ورزد و لئیم بر کریم جری شود.

2475-: لا تقوم الساعة حتى يكون الزهد و الورع تصنعا.

قیامت پیا نشود تا وقتی که زهد و تقوی ساختگی باشد.

2476-: لا تقوم الساعة حتى يكون أسعد الناس في الدنيا لكع ابن لكع.

قیامت پیا نشود تا خوشبختترین

مردم جهان فرومایه پسر فرومایه باشد.

2478-: لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل فيقول يا ليتني مكانه.

قیامت به پا نشود تا مرد بقبر دیگری بگذرد و گوید کاش بجای او بودم.

2479-: لا تكثر الضحك فإن كثرة الضحك تميت القلب.

خنده بسیار مکن که خنده بسیار دل را بمیراند.

2480-: لا تكثر هممك ما قدر يكن و ما ترزق يأتاك.

غم بسیار مخور که آنچه مقدر است می شود و آنچه روزیت کرده اند بتو می رسد.

2481-: لا تکرهوا البنات فإنهنّ المونسات.

دختران را مکروه مدارید که آنها مایه انسند.

2482-: لا تکلفوا للضيف.

برای مهمان تکلف مکنید.

2483-: لا تكن ممن يشدّ على الناس و يخفف على نفسه.

از آن کسان مباش که بر مردم سخت و با خویش آسان گیرند.

2484-: لا تكون زاهدا حتى تكون متواضعا.

تا متواضع نباشی زاهد نباشی.

2485-: لا تمازَّ أخاك و لا تمازحه و لا تعده فتخلفه.

با برادر خویش حيله مکن و با او مزاح مکن و با او خلف وعده مکن.

2486-: لا تمزح فيذهب بهأؤك و لا تكذب فيذهب نورك.

مزاح مکن که رونقت ببرد و دروغ مگو که روشنیت برود.

2487-: لا تمسح يدك بثوب من لا تكسوه.

دست خویش بجامه کسی که او را نمی پوشانی خشک مکن.

2488-: لا تمنعنَّ أحدكم مهابة النَّاس أن يقوم بالحقِّ إذا علمه.

ترس مردم شما را از رعایت حقی که میدانید باز ندارد.

2489-: لا تमितوا القلوب بكثرة الطَّعام و الشراب فإنَّ القلب يموت كالزَّرع إذا كثر عليه الماء.

دل‌های خویش را بکثرت خوردن و نوشیدن نمی رانید که دل چون زراعت است وقتی آب آن زیاد شد خواهد مرد.

2490-: لا تنزع الرَّحمة إلاَّ من شقيِّ.

رحم را نگیرند مگر از بدبخت.

2491-: لا حلیم إلاَّ ذو عشرة و لا حکیم إلاَّ ذو تجربة.

آنکه لغزش نکرده بردبار نیست آنکه تجربه نیندوخته خردمند نیست.



2492-: لا خير لك في صحبة من لا يرى لك ما يرى لنفسه.

در مصاحبت کسی که ترا همسنگ خود نداند خیری نیست.

2493-: لا خير في صحبة من لا يرى لك من الحق مثل ما ترى له.

در مصاحبت کسی که حقی برای او قائلی و نظیر آن را برای تو قائل نیست خیری نیست.

2494-: لا خير في مال لا يزرأ منه و جسد لا ينال منه.

در مالی که آفت بدان نرسد و تنی که مصیبت نبیند خیری نیست.

2495-: لا خير فيمن لا يضيف.

آنکه مهمان نپذیرد خیری در او نیست.

2496-: لا دين إلاّ بمروّة.

دین جز بجوانمردی قوام نمی گیرد.

2497-: لا دين لمن لا عهد له.

هر که پیمان نگاه ندارد دین ندارد.

2498-: لا سهل إلاّ ما جعلت سهلاً.

هر چه آسان گیری آسان گذرد.

2499-: لا شيء أحقّ بالسّجن من اللّسان.

هیچ چیز بزندان شدن شایسته تر از زبان نیست.

2500-: لا شيء أغير من الله.

هیچ کس غیرتمندتر از خدا نیست.

2501-: لا صدقة و ذورحم محتاج.

اگر خویشاوندی محتاج هست صدقه دادن روا نیست.

2502-: لا طاعة لأحد في معصية الله إنما الطاعة في المعروف.

اطاعت هیچ کس در معصیت خدا روا نیست اطاعت فقط در کار نیک است.

2503-: لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.

اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.

2504-: لا عقل كالتدبير ولا ورع كالکفّ ولا حسب كحسن الخلق.

عقلی مانند تدبیر نیست و تقوائی چون خویشتن داری نیست و شرفی چون نیکخوئی نیست.

2505-: لا فقر أشدّ من الجهل ولا مال أعود من العقل ولا وحدة أوحش من العجب ولا حسب كحسن الخلق ولا عبادة مثل التّفكّر.

فقری سختتر از نادانی نیست و مالی سودمندتر از خرد نیست تنهائی ای موحشر از خودپسندی نیست و شرفی چون نیکخوئی نیست و عبادتی چون تفکر نیست.

2506-: لا مظاهره أوثق من المشاورة ولا إيمان كالحياء.

تعاونی بهتر از مشورت نیست و ایمانی چون حیا نیست.

2507-: لا فاقة لعبد يقرأ القرآن ولا غنى له بعده.

بنده ای که قرآن خواند فقیر نشود و او را بالاتر از قرآن بی نیازی ای نیست.

2508-: لا كبرى مع استغفار ولا صغيرة مع إصرار.

با استغفار هیچ گناهی کبیره نیست و با اصرار هیچ گناهی صغیره نیست.

2509-: لا ندم من استشار ولا افتقر من اقتصد.

هر که مشورت کند پشیمان نشود و هر که میانه روی کند فقیر نگردد.

2510-: لا نعلم شيئا خيرا من ألف مثله إلا الرجل المؤمن.

بجز مرد مؤمن چیزی را نمی شناسیم که از هزار مثل خویش بهتر باشد.

2511-: لا هم إلا هم الدين ولا وجع إلا وجع العين.

غمی چون غم قرض نیست و دردی چون درد چشم نیست.

2512-: لا هجرة بعد الفتح.

پس از فتح (مکه) هجرت نیست.

2513-: لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه.

هیچ کس از شما مؤمن نباشد تا هر چه برای خویش می خواهد برای برادر خویش بخواهد.

2514-: لا يؤمن عبد حتى يحب لنفسه من الخير ما يحب لأخيه المسلم.

بنده ای مؤمن نباشد تا هر چیزی برای خویش می خواهد برای برادر مسلمان خویش بخواهد.

2515-: لا يبغى على الناس إلا ولد بغي وإلا من فيه عرق منه.

بر مردم ستم نکنند جز فرزند زنا کار یا کسی که رگی از زنا کار دارد.

2516-: لا يبلغ العبد أن يكون من المتقين حتى يدع ما لا بأس به حذرا لما به البأس.

بنده بمقام پرهیزگاری نرسد تا از آنچه مباح است از بیم آنچه مباح نیست، صرف نظر کند.

2517-: لا يبلغ العبد حقيقة الإيمان حتى يحزن من لسانه.

بنده بحقیقت ایمان نرسد تا زبان خویش نگهدارد.

2518-: لا يبلغ العبد حقيقة الإيمان حتى يعلم أن ما أصابه لم يكن ليخطئه و ما أخطأه لم يكن ليصيبه.

بنده بحقیقت ایمان نرسد تا بداند که آنچه بدو رسیده نمیشد نرسد و آنچه بدو نرسیده نمیشد برسد.

2519-: لا يتجالس قوم إلا بالأمانة.

هیچ گروهی جز به اعتماد متبادل مجالست نتواند کرد.

2520-: لا يتكلفن أحد لضيفه ما لا يقدر.

هیچ کس نباید آنچه را قدرت ندارد بتکلف برای مهمان فراهم کند.

2521-: لا يتمني أحدكم الموت أما محسنا فلعله يزاد و أما مسينا فلعله يستعيب.

هیچ يك از شما آرزوی مرگ نکند اگر نکوکار است شاید نیکی فزون کند و اگر بدکار است شاید راه رضا سپرد.

2522-: لا يتمنين أحدكم الموت لضرّ نزل به.

هیچ کس نباید از مشقتی که بدو رسیده آرزوی مرگ کند.

2523-: لا يجلس الرجل بين الرجل و ابنه في المجلس.

مرد نباید در مجلس میان دیگری و فرزندش بنشیند.

2524-: لا يحتكر إلا خاطئ.

جز خطاکار احتکار نمی کند.

2525-: لا يحلّ الصدقة لغنيّ و لا لذي مرّة قويّ.

صدقه گرفتن بر غنی روا نیست و نیز برای آنکه طبعی نیرومند دارد.

2526-: لا يحلّ لمسلم أن يروع مسلماً.

روا نیست که مسلمانی مسلمان دیگر را بترساند.

2527-: لا يحملنكم استبطاء أمر على استعجاله فإنّ الله عزّ و جلّ لا يعجل بعجلة أحد.

تصور تأخیر کاری و ادارتان نکند که آن را بشتاب خواهید که خدای عز و جل از عجله کسی عجله نمی کند.

2528-: لا يخلون رجل بامرأة فإنّ ثالثهما الشيطان.

مرد نباید با زن بخلوت نشیند که سومیشان شیطان است.

2529-: لا يدخل الجنّة إلا رحيم.

هر که رحم ندارد بهشت نرود.

2530-: لا يدخل الجنة خبّ و لا بخيل.

حيله گر و بخیل بیهشت نمی روند.

2531-: لا يدخل الجنة سيئ الملكة.

بدخوی بیهشت نمی رود.

2532-: لا يدخل الجنة عبد لا يأمن جاره بوائقه.

بنده ای که همسایه از شرش در امان نباشد بیهشت نمی رود.

2533-: لا يدخل الجنة قاطع رحم.

هر که پیوند خویشان ببرد بیهشت نرود.

2534-: لا يدخل الجنة قتات.

دروغ زن بیهشت نمی رود.

2535-: لا يرحم الله من لا يرحم الناس.

خدا بکسی که بمردم رحم نکند رحم نمی کند.

2536-: لا يردّ الرجل هدية أخيه فإن وجد فليكافئه.

هیچ کس نباید هدیه برادرش را رد کند اگر توانست عوض آن دهد.

2537-: لا يردّ القضاء إلاّ الدعاء و لا يزيد في العمر إلاّ البرّ.

قضا جز بدعا دفع نشود و چیزی جز نیکوکاری عمر را افزون نکند.

2538-: لا يزال العبد في صلاة ما- انتظر الصلوة.

بنده مادام که منتظر نماز است در حال نماز است.

2539-: لا يزال المسروق منه في تهمة من هو بريء منه حتى يكون أعظم جرما من السارق.

دزد زده آنقدر کسانی را که از دزدی بی خبرند تهمت می زند که گناه او از دزد بیشتر می شود.

2540-: لا يزداد الأمر إلا شدة ولا الدنيا إلا إديارا ولا الناس إلا شحًا.

در کارها جز سختی نمیافزاید و دنیا جز به ادبار نمی گراید و مردم پیوسته بخیلتر می شوند.

2541-: لا يستر عبد عبدا في الدنيا إلا ستره الله يوم القيمة.

هر بنده ای که در دنیا برای دیگری راز پوشی کند، روز قیامت خدا راز پوش وی شود.

2542-: لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه.

ایمان بنده به استقامت نیاید تا قلب وی به استقامت گراید و قلب وی به استقامت نگراید تا زبان وی به استقامت آید.

2543-: لا يستكمل أحدكم حقيقة الإيمان حتى يخزن لسانه.

هیچ کس از شما حقیقت ایمان را کامل نکند مگر آنکه زبان خویش نگهدارد.

2544-: لا يستكمل العبد الإيمان حتى يكون فيه ثلاث خصال الإنفاق من الإقتار و الإنصاف من نفسه و بذل السلام.

تا سه صفت در بنده ای نباشد ایمان وی کامل نشود صدقه دادن در تنگ دستی و انصاف دادن به

ضرر خویش و سلام بسیار کردن.

2545-: لا یشیع المؤمن دون جاره.

مؤمن نباید بدون همسایه خود سیر شود.

2546-: لا یشیع عالم من علمه حتّی یكون منتهاه الجنّة.

عالم از علم خویش سیر نگرود تا سرانجام بهشت رسد.

2547-: لا یشکر الله من لا یشکر الناس.

هر که شکر مردم ندارد شکر خدا نگزارد.

2548-: لا یصلح الملق إلاّ للوالدین و الإمام العادل لا تصلح الصّنیعة إلاّ عند ذی حسب أو دین.

تملق گفتن جز از پدر و مادر و پیشوای عادل و روا نباشد و نکوئی جز پیش شرافتمند و دیندار بشمر نرسد.

2549-: لا یغنی حذر عن قدر.

احتیاط چاره تقدیر نمی کند.

2550-: لا یفتک مؤمن.

مؤمن بکمین خون کس نریزد.

2551-: لا یفلح قوم تملکهم امرأة.

گروهی که زمامدارشان زن است رستگاری نه بینند.



2552-: لا يلدغ المؤمن من جحر مرتين.

مؤمن از يك سوراخ دو بار گزیده نمی شود.

2553-: لا يقبل إيمان بلا عمل و لا عمل بلا إيمان.

ایمان بی عمل و عمل بی ایمان پذیرفته نیست.

2554-: لا يموتنّ أحد إلاّ و هو يحسن الظنّ بالله.

هر که می میرد باید بخداوند خوش گمان باشد.

2555-: لا ينبغي لذي الوجهين أن يكون أميناً عند الله.

دو رو نزد خدا مورد اعتماد نیست.

2556-: لا ينبغي للصدّيق أن يكون لعاناً.

سزاوار نیست که مرد راستی پیشه لعنت گر باشد.

2557-: لا ينبغي لمؤمن أن يذلّ نفسه.

شایسته مؤمن نیست که خویشتن را خوار کند.

2558-: لا يهلك التّاس حتّى يعذروا من أنفسهم.

مردم هلاک نمی شوند مگر وقتی که حجت بر ایشان تمام شود.

2559-: لا يهوى الضّالّ إلاّ ضالّ.

گمراه را بجز گمراه دوست ندارد.

2560-: ما وقى به المرء عرضه كتب له به صدقة.

بعوض چیزی که انسان آبروی خویش بدان محفوظ دارد برای او صدقه ای نویسند.

2561-: ما كانت فرحة إلا تبعثها ترحة.

مسرتی نیست که کدورتی به دنبال نداشته باشد.

2562-: ما مثلي و مثل الدنيا إلا كراكب قال في ظل شجرة في يوم حار ثم راح و تركها.

حکایت من و دنیا چون سواری است که روز گرمی در سایه درختی بخوابد آنگاه برود و آن را بگذارد.

2563-: ما من عبد يسترغيه الله رعيّة ثم يموت يوم يموت غاشا لرعيّته إلا حرّم الله عليه الجنّة.

هر بنده ای که خدا رعیتی را به رعایت او سپارد و نمیرد و با رعیت خویش فریبکاری کرده باشد خدا بهشت را بر او حرام کند.

2564-: ما من جرعة أحبّ إلى الله من جرعة غيظ كظمها رجل أو جرعة صبر على مصيبة و ما من قطرة أحبّ إلى الله من قطرة دمع أهرقت من خشية الله و قطرة دم أهرقت في سبيل الله.

هیچ جرعه ای نزد خدا از جرعه خشمی که مردی فرو برد یا جرعه

صبری که بر مصیبت نوشد محبوب تر نیست و هیچ قطره ای نزد خدا از قطره اشگی که از ترس خدا ریخته شود یا قطره خونی که در راه خدا ریخته شود محبوبتر نیست.

2565-: ما ذئبان ضاریان فی زریبة غنم بأسرع فیها من حبِّ الشرف و المال فی دین المرء المسلم.

دو گرگ گرسنه در آغل برای گوسفندان خطرناکتر از حب جاه و مال برای دین مرد مسلمان نیست.

2566-: ما طلعت شمس قط إلاّ بجنیبها ملکان یقولان اللهمّ عجل لمنفق خلفا و عجل للممسك تلفا.

هر بار که خورشید طلوع می کند دو فرشته از دو سوی آن گویند خدایا انفاق گر را زودتر عوض ده و بنخیل را زودتر آفتی ده.

2567-: ما ینتظر أحدکم من الدنیا إلاّ غنی مطغیا أو فقرا منسیا أو مرضا مفسدا أو هرما مفندا أو موتا مجهزا.

از دنیا چه انتظار دارید، جز غنائی که طغیان آرد یا فقری که نسیان آرد یا مرضی که فساد آرد یا پیری که زبونی آرد یا مرگی

ص: 686

که به سرعت از پا درآرد.

2568-: ما استرذل الله عبداً إلا حطَّ عنه العلم و الأدب.

خدا بنده ای را پست نشمارد مگر آنکه علم و ادب را از او فرو گذارد.

2569-: ما أكرم شابَّ شيخاً لسنَّه إلا قيض الله عند سنَّه من يكرمه.

هر جوانی که پیری را برای سنش گرامی دارد خدا هنگام پیری وی یکی را بیارد که وی را گرامی دارد.

2570-: ما شقي عبد قطَّ بمشورة و ما سعد باستغناء برأي.

هیچ کس از مشورت بدبخت نشد و از خود رایی خوشبخت نشد.

2571-: ما أصبر من استغفر و لو عاد في اليوم سبعين مرّة.

هر که استغفار کند بر گناه اصرار نکرده و اگر چه در يك روز هفتاد بار بگناه باز گردد.

2572-: ما ترك بعدي فتنة أضرَّ على الرجال من النساء.

پس از من برای مردان مردان فتنه ای زیان انگیزتر از زنان نخواهد بود.

2573-: ما ملأ آدمي وعاء شراً من بطن.

انسان ظرفی بدتر از شکم پر نکند.

2574-: ما من أحد أفضل عند الله من إمام إن قال صدق و إن حكم عدل.

هیچ کس نزد خدا از پیشوائی که

چون گوید راست گوید و چون حکم کند عدالت کند برتر نیست.

2575-: ما من حلال أبغض إلى الله من الطلاق.

هیچ حلالی نزد خدا مبغوضتر از طلاق نیست.

2576-: ما من رجل من المسلمين أعظم أجرا من وزير صالح مع إمام يطيعه و يأمره بذات الله.

پاداش هیچ يك از مسلمانان از وزیر شایسته ای که با پیشوائی باشد و او را اطاعت کند و بفرمان خدا وادارد بزرگتر نیست.

2577-: ما عبد الله بشيء أفضل من فقهه في الدين.

هیچ عبادتی بهتر از دانا شدن در کار دین نیست.

2578-: ما الدنيا في الآخرة إلا كما يجعل أحدكم إصبعه السبابة في اليمّ فلينظر بم يرجع.

دنیا نسبت باخرت چنانست که یکی تان انگشت بزرگ خویش را به دریا نهد بنگرد از دریا چه بر میدارد.

2579-: ما تقرب العبد إلى الله بشيء أفضل من سجود خفيّ.

هیچ کس بچیزی بهتر از سجده نهان بخدا تقرب نمی جوید.

2580-: ما من شيء أطيع الله فيه بأعجل ثوابا من صلاة الرّحم و ما من عمل يعصى الله فيه بأعجل عقوبة من بغي.

هیچ اطاعتی را که برای خدا کرده باشند زودتر از پیوند خویشان ثواب ندهند و هیچ معصیتی را زودتر از ستمگری عقاب نکنند.

2581-: ما قلّ و كفى خير ممّا كثر و ألهى.

اندکی که کفایت کند بهتر از بسیاری که مایه بطالت شود.

2582-: ما نحل والد ولده أفضل من أدب حسن.

هیچ پدری مالی بهتر از ادب نیک بفرزند خود نداده است.

2583-: ما من عمل أفضل من إشباع كبد جائع.

هیچ کاری بهتر از سیر کردن شکم گرسنه نیست.

2584-: ما خالطت الصدقة مالا إلاّ أهلكته.

صدقه بمالی نیامیزد مگر آن را نابود کند.

2585-: ما من مؤمن إلاّ و له ذنب يصيبه الفينة بعد الفينة لا يفارقه حتى يفارق الدّنيا.

هیچ مؤمنی نیست مگر گناهی دارد که گاه بگاه آن را مرتکب شود و از آن دوری نکند تا از دنیا برود.

ص: 689

2586-: ما كان الرفق في شيء قَطَّ إلا زانه و ما كان الخرق في شيء قَطَّ إلا شانه.

مدارا در هر چه باشد آن را زینت دهد و خشونت در هر چه باشد آن را خوار کند.

2587-: ما ستر الله على عبد في الدنيا ذنبا فيعيره به يوم القيمة.

وقتی خدا در دنیا گناه بنده ای را بپوشانید در آخرت وی را بدان سرزنش نخواهد کرد.

2588-: ما صلّت امرأة صلاة أحبّ إلى الله من صلاتها في أشدّ بيتها ظلمة.

نمازی که زن در تاریکترین گوشه خانه خود کند از همه نمازهای او نزد خدا محبوبتر است.

2589-: ما خاب من استخار ولا ندم من استشار ولا آمن بالقرآن من استحلّ محارمه.

هر که از خدا خیر جوید نومید نشود و هر که مشورت کند نادم نگردد و هر که محارم قرآن را حلال شمارد بقرآن ایمان ندارد.

2590-: ما يصيب المؤمن وصب ولا نصب ولا سقم ولا آذى ولا حزن إلا كفر الله به من خطايا.

رنج و سختی و مرض و آزاری و غمی بمؤمن نرسد مگر خدا در قبال آن از گناهان وی محو کند.

2591-: ما أعزَّ الله بجهل قط ولا أذلَّ الله بحلم قطّ.

خدا کسی را به نادانی عزیز ندارد و کسی را ببردباری ذلیل نکند.

2592-: ما نقص مال من صدقة ولا عفى رجل عن مظلمة إلا زاده الله بها عزا.

هیچ مالی از صدقه کاهش نگیرد و هیچ کس از مظلمه ای نگذرد مگر خدا در قبال آن عزت وی بیفزاید.

2593-: ما رزق العبد رزقا أوسع عليه من الصبر.

هیچ کس را روزی ای وسیعتر از صبر نداده اند.

2594-: ما أنزل الله من داء إلا أنزل له شفاء.

خدا مرضی نفرستاده جز آنکه شفائی برای آن فرستاده است.

2595-: ما استرعى الله عبدا رعية فلم يحطها بنصحه إلا حرم الله عليه الجنة.

وقتی خدا رعیتی را برعایت کسی سپارد و او بلوازم خیر خواهی رعیت قیام نکند خدا بهشت را بر او حرام کند.

2596-: ما حسن الله خلق عبد و خلقه إلا استحيا أن يطعم لحمه النار.

وقتی خدا صورت و سیرت بنده ای را نیکو کند شرم دارد که گوشت وی را خوراك آتش کند.



2597-: ما أحسن عبد الصدقة إلا أحسن الله الخلافة على تركته.

وقتی بنده ای صدقه نیکو دهد خدا سرانجام ترکه او را نیکو کند.

2598-: ما فتح رجل على نفسه باب مسألة إلا فتح الله عليه باب فقر.

هیچ کس دری از سؤال بروی خود نگشاید مگر خدا دری از فقر بروی او بگشاید.

2599-: ما رأيت مثل الثَّارِ نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها.

چون جهنم چیزی ندیدم که گریزنده آن خفته باشد و نه چون بهشت که طالب آن خفته باشد.

2600-: ما زان الله عبدا بزينة أفضل من عفاف في دينه وفرجه.

خدا ببندد خویش زینتی بهتر از عفت در دین و عورتش نداده است.

2601-: ما عال من اقتصد.

هر که میانه روی کند فقیر نشود.

2601-: ما الذي يعطي من سعة بأعظم أجرا من الذي يقبل إذا كان محتاجا.

پاداش کسی که در حال گشایش بخشش کند از آنکه بخشش را میپذیرد بیشتر نیست، بشرط آنکه محتاج باشد.

2602-: ما الموت فيما بعده إلا كمنطحة عنز.

مرگ نسبت بما بعد آن چون شاخ زدن بز است.

2603-: ما أتى الله عالما علما إلا أخذ عليه الميثاق أن لا يكتمه.

خدا بعالمی علم نداده مگر آنکه از او پیمان گرفته که علم خویش را نهان ندارد.

2604-: ما اجتمع الرجاء والخوف في قلب مؤمن إلا أعطاه الله عزّ وجلّ الرجاء و آمنه الخوف.

امید و ترس در دل مؤمن مجتمع نشود جز آنکه خدا عز و جل امید بدو عطا کند و از بیم ایمنش سازد.

2605-: ما أحبّ عبد عبد الله إلا أكرمه ربّه.

وقتی بنده ای بنده دیگر را برای خدا دوست دارد پروردگارش او را گرامی کند.

2606-: ما أحبّ أن أحدا تحوّل لي ذهبا يمكث عندي منه دينار فوق ثلاث إلاّ دينار أرصده لدين.

دوست ندارم که کوه احد برای من مبدل بطلا شود و دیناری از آن بیش از سه روز نزد من بماند مگر دیناری که برای قرض ذخیره نگه دارم.

2607-: ما أحد أكثر من الرّبا إلاّ كان عاقبة أمره إلى قلّة.

هر که ربا فراوان خورد سر انجام او بفقیر انجامد.

2608-: ما أحسن القصد في الغنى، ما أحسن القصد في الفقر و أحسن القصد في العبادة.

چه نیکست اعتدال هنگام بی نیازی، چه نیکست اعتدال هنگام نداری و چه نیکست اعتدال در عبادت.

2609-: ما أحلّ الله شيئاً أبغض إليه من الطّلاق.

خدا چیزی را حلال نکرده که نزد وی از طلاق دشمن تر باشد.

2610-: ما أخاف على أمتي إلاّ ضعف اليقين.

بر امت خویش بیم ندارم مگر از ضعف ایمان.

2611-: ما أخاف على أمتي فتنة أخوف عليها من النّساء و الخمر.

از هیچ فتنه ای که خطرناکتر از زن و شراب باشد بر امت خویش بیم ندارم.

2612-: ما أخشى عليكم الفقر و لكنني أخشى عليكم التّعمد.

از فقر بر شما بیم ناک نیستم بلکه بیم دارم به کثرت اموال تفاخر کنید، از خطا بر شما بیم ناک نیستم بلکه از تعمد بیم دارم.

2613-: ما استرذل الله عبداً إلاّ خطر عليه العلم و الأدب.

خدا بنده ای را پست نشمارد مگر علم و ادب را از او باز دارد.

2614-: ما أخذت الدّنيا من الآخرة إلاّ كما أخذ المخيط غرس في البحر من مائه.

دنیا از آخرت آنقدر گرفته که سوزنی که در دریا فرو کنند از آب آن گیرد.

2615- ما استفاد المؤمن بعد تقوى الله عزّ و جلّ خيرا له من زوجة صالحة إن أمرها أطاعته و إن نظر إليها سرّته و إن أقسم عليها أبرّته و إن غاب عنها نصحتة في نفسها و ماله.

مؤمن پس از پرهیزکاری خدای عز و جل چیزی بهتر از زن پارسائی که فرمانش دهد اطاعت کند و اگر بدو نگردد مسرورش کند و اگر در باره او قسم خورد قسمش را رعایت کند و اگر از او غایب شود مال وی و عفت خویش حفظ کند، چیزی بهتر از این نیابد.

2616- ما أسرّ عبد سريرة إلاّ ألبسه الله رداءها إن خيرا فخير و إن شرا فشرّ.

هر نیتی که بنده بدل گیرد خدا نشان آن را بر او نمودار کند، اگر نیک باشد نیک و اگر بد باشد بد.

2617- ما أطعمت زوجتك فهو لك صدقة، و ما أطعمت ولدك فهو لك صدقة، و ما أطعمت خادمك فهو لك صدقة، و ما أطعمت نفسك فهو لك صدقة.

هر چه بهمسر خویش بخورانی صدقه کرده ای و هر چه بفرزند خویش بخورانی صدقه کرده ای و هر چه بخدمتکار خویش بخورانی صدقه کرده ای، هر چه بخویش خورانی صدقه کرده ای.

2618- ما أعطى أهل بيت الرّفق إلاّ نفعهم.

مدارا نصیب هیچ خاندانی نشود مگر سودشان دهد.

2619-: ما اکتسب مکتسب مثل فضل علم بهدی صاحبه الی هدی او یرده عن ردی و لا استقام دینه حتی یرتقیم عقله.

هیچ کس چیزی چون مایه علمی که صاحب خویش را بهدایت رساند یا از خطری برهاند به دست نخواهد آورد و دین شخص استقامت نیابد تا عقل وی استقامت یابد.

2620-: ما أكل أحد طعاما قط خيرا من أن يأكل من عمل يده وإن نبي الله داود كان يأكل من عمل يده.

هیچ کس غذائی بهتر از آنچه از عمل خویش خورد، نخواهد خورد داود پیغمبر نان از عمل خویش میخورد.

2621-: ما أنت محدث قوما حديثا لا تبلغه عقولهم إلا كان على بعضهم فتنة.

وقتی با قومی سخنی گوئی که عقولشان بدان نرسد برای بعضیشان مایه فتنه خواهد بود.

2622-: ما أنعم الله على عبد نعمة فحمد الله عليها إلا كان ذلك الحمد أفضل من تلك النعمة وإن عظمت.

وقتی خدا بنده ای را نعمتی دهد و خدا را بر آن ستایش کند این ستایش از آن نعمت، هر قدر بزرگ باشد بهتر است.

2623-: ما أنكر قلبك فدعه.

هر چه را قلبت نمیپذیرد واگذار.

2624-: ما أهدى المرء المسلم لأخيه هدية أفضل من كلمة حكمة يزيد الله بها هدى أو يرده بها عن ردى.

مرد مسلمان ببرادر خویش هدیه ای بهتر از سخن حکمت آمیزی که خدا بوسیله آن هدایت وی افزون کند یا خطری از وی بگرداند نتواند داد.

2625-: ما برّ أباه من شدّ إليه الطرف بالغضب.

هر که نگاه خشمگین سوی پدر خویش افکند از فضیلت نیکی با وی بی نصیب است.

2626-: ما أوذى أحد ما أوذيت في الله.

هیچ کس آنقدر که من در راه خدا اذیت دیدم اذیت نکشید.

2627-: ما تجالس قوم مجلسا فلم ينصت بعضهم لبعض إلا نزع من ذلك المجلس البركة.

هر گروهی که مجالست کنند و بیک دیگر گوش فرا ندارند برکت از مجلسشان برخیزد.

2628-: ما تجرّع عبد جرعة أفضل عند الله من جرعة غيظ كظمها ابتغاء وجه الله.

هیچ کس جرعه ای ننوشد که نزد خدا از جرعه خشمی که برای رضای خدا فروبرد بهتر باشد.

2629-: ما ترك عبد لله أمرا لا يتركه إلا لله إلا عوضه الله منه ما هو خير له منه في دينه و دنياه.

هر که چیزی را برای خدا

ترك آن بكنند. که جز برای خدا ترك آن نکند خدا بعوض آن چیزی که برای دین و دنیای وی بهتر باشد بدو بدهد.

2631-: ما تشهد الملائكة من لهوكم إلا الزهان و التّصال.

فرشتگان از بازیهای شما جز در اسب دوانی و کشتی حضور نمیابند.

2632-: ما تصدّق الثّاس بصدقة أفضل من علم ينشر.

هیچ صدقه ای که مردم دهند از علمی که منتشر شود بهتر نیست.

2633-: ما جاءني جبرئيل قَطّ إلا أمرني بالسّواك حتّى لقد خشيت أن أحفي مقدّم فمي.

هر وقت جبریل پیش من آمد مرا بمسواک کردن فرمان داد تا آنجا که ترسیدم جلو دهان خود را ببرم.

2634-: ما جلس قوم يذكرون الله تعالى فيقومون حتّى يقال لهم قوموا قد غفر الله لكم ذنوبكم و بدّل سيئاتكم حسنات.

گروهی که با هم بذکر خدا بنشینند، از جا برنخیزند مگر بایشان بگویند برخیزید که خدای تان آمرزید و اعمال بدتان را باعمال خوب مبدل کرد.

ص: 698

2635-: ما جمع شي إلى شيء أفضل من علم إلى حلم.

چیزی با چیز دیگر فراهم نیامده که از دانش و بردباری بهتر باشد.

2636-: ما خرج رجل من بيته يطلب علما إلا سهل الله له طريقا إلى الجنة.

هر کس از خانه خویش به جستجوی علمی برون شود خدا برای وی راهی بسوی بهشت بگشاید.

2637-: ما خففت عن خادمك من عمله فهو أجر لك في موازينك يوم القيامة.

هر چه از کار خدمتگزار خویش سبک کنی پاداشی است که روز قیامت در میزان عمل تو نهند.

2638-: ما خلق الله من شيء إلا وقد خلق له ما يغلبه و خلق رحمته تغلب غضبه.

خداوند هر چه آفریده چیزی دیگری برای غلبه بر آن آفریده و رحمت خویش را برای غلبه بر غضبش آفریده.

2639-: ما رفع قوم أكفهم إلى الله تعالى يسألونه شيئا إلا كان حقا على الله أن يضع في أيديهم الذي سألوا.

هیچ گروهی دستان خویش با استدعای چیزی سوی خدا بر ندارند مگر آنکه خدا عهده دار است مسئولشان را بکفشان نهد.



2640-: ما زال جبريل يوصيني بالجار حتى ظننت أنه سيورثه.

جبریل در باره همسایه آنقدر سفارش میکرد که پنداشتم همسایه ارث خواهد برد.

2641-: ما زان الله العباد بزينة أفضل من زهادة في الدنيا و عفاف في بطنه و فرجه.

خدا ببندگان خویش آرایش بهتر از بی رغبتی به دنیا و عفت شکم و عورت نداده.

2642-: ما زويت الدنيا عن أحد إلا كانت خيرا له.

دنیا را از کسی نگیرند مگر که خیر وی در آنست.

2643-: ما ساء عمل قوم قَطَّ إلا زخرفوا مساجدهم.

چون عمل گروهی بد شود مساجد خویش را زینت کنند.

2644-: ما سلط الله القحط على قوم إلا بتمردهم على الله.

خدا قحط را بر گروهی مسلط نکند مگر برای نافرمانی که از خدا کرده اند.

2645-: ما شبَّهت خروج المؤمن من الدنيا إلا مثل خروج الصبي من بطن أمه من ذلك الغم و الظلمة إلى روح الدنيا.

برون شدن مؤمن را از دنیا به برون شدن کودک از شکم مادر از آن محنت و ظلمت بر راحت دنیا تشبیه میکنم.

2646-: ما صدقة أفضل من ذكر الله تعالى.

صدقه ای بهتر از یاد کردن خدای والا نیست.

2647-: ما ضاق مجلس بمتحائين.

هیچ نشیمن گاهی برای دو دوست تنگ نیست.

2648-: ما ضلّ قوم بعد هدى كانوا عليه إلا أوتوا الجدل.

هیچ قومی پس از هدایت بضلال نیفتاد مگر آنکه بجدل خو گرفت.

2649-: ما عظمت نعمة الله على عبد إلا اشتدت عليه مؤنة الناس فمن لم يحتمل تلك المؤنة للناس فقد عرض تلك النعمة للزوال.

وقتی نعمت خدا بر بنده ای بزرگ شود حاجت مردم بر او بیشتر شود و هر که این حاجات را تحمل نکند نعمت خویش را بمعرض زوال آورده است.

2650-: ما علم الله من عبد ندامة على ذنب إلا غفر له قبل أن يستغفره.

چون خدا پشیمانی بنده را از گناهی بداند پیش از آنکه آمرزش بخواهد وی را بیامرزد.

2651-: ما عمل ابن آدم شيئا أفضل من الصلاة وصلاح ذات البين وخلق حسن.

بنده آدم کاری بهتر از نماز و

ص: 701

آشتی میان کسان و نیکخوئی نمیکند.

2652-: ما فتح رجل باب عطية بصدقة أو صلة إلا زاده الله تعالى بها كثرة، و ما فتح رجل باب مسألة يريد بها كثرة إلا زاده الله تعالى بها قلة.

هر که با صدقه ای یا صله ای در بخششی گشاید خدای والا بسبب آن مال وی بیفزاید و هر که در سؤالی بگشاید و از این راه فزونی جوید خدای والا وی را نقصان فزاید.

2653-: ما كان الفحش في شيء قط إلا شانه و لا كان الحياء في شيء قط إلا زانه.

بدی و بد زبانی در هر چه باشد آن را خوار کند و حیا در هر چه باشد آن را زینت دهد.

2654-: ما كان الرفق في شيء إلا زانه و لا نزع من شيء إلا شانه.

مدارا در هر چه باشد آن را زینت دهد و از هر چه دور شود آن را خوار کند.

2655-: ما كرهت أن تواجه به أخاك فهو غيبة.

هر چیزی که دوست نداری رو بروی برادر خویش کنی غیبتست.

ص: 702

2656-: ما كرهت أن يراه الناس منك فلا تفعله بنفسك إذا خلوت.

هر کاری که دوست نداری مردم از تو ببینند وقتی بخلوت شدی به تنهایی مکن.

2657-: ما لي و للدنيا، ما أنا و الدنيا إلا كراكب استظلّ تحت شجرة ثمّ راح و تركها.

مرا با دنیا چه کار من در دنیا چون مسافری هستم که در سایه درختی نشست و برفت و آن را وا گذاشت .

2658-: ما محق الإسلام محق السّح شيء.

هیچ چیز مسلمانی را چون بخل پایمال نمیکند.

2659-: ما من القلوب قلب إلاّ و له سحابة كسحابة القمر بينما القمر يضيء أو غلته سحابة فأظلم أو تجلّت.

هر دلی پاره ابری چون پاره ابر ماه دارد هنگامی که ماه نور پاشی کند پاره ابری آن را بپوشاند و تاریک شود یا باز روشن شود.

2660-: ما من آدمي إلاّ وفي رأسه حكمة بيد ملك فإذا تواضع قيل للملك ارفع حكمته وإذا تكبر قيل للملك ضع حكمته.

هر انسانی در سر خویش حکمتی دارد که به دست فرشته ایست وقتی تواضع کند فرشته را گویند حکمت او را بر آر و چون تکبر کند به

فرشته گویند حکمت او را فرو بر.

2661-: ما من أحد يموت إلا ندم إن كان محسنا ندم أن لا يكون أزداد و إن كان مسيئا ندم أن لا يكون نزع.

هر که بمیرد پشیمان می شود، اگر نیکوکار بوده پشیمان است که چرا بیشتر نکرده و اگر بد کار بود پشیمانست که چرا بس نکرده.

2662-: ما من أحد يحدث في هذه الأمة حدثا لم يكن فيموت حتى يصيبه ذلك.

هر کس در این امت بدعتی بد بدارد نمیرد تا سزای آن بدو رسد.

2663-: ما من إمام يعفو عند الغضب إلا عفى الله عنه يوم القيامة.

هر پیشوائی که هنگام خشم ببخشد خدا روز قیامت او را ببخشد.

2664-: ما من أحد يلبس ثوبا لياهي به فينظر الناس إليه إلا لم ينظر الله إليه حتى ينزعه.

هر که جامه ای پوشد که بدان مباحات کند و مردم بدو نگرند خدا بدو ننگرد تا آن لباس را بکند.

2665-: ما من امرئ يحيي أرضا فيشرب منها كبد حرّى إلا كتب الله له بها أجرا.

هر که زمینی را احیا کند که

تشنه ای از آن آب نوشد خدا در قبال آن پاداشی برای وی ثبت کند.

2667-: ما من أمير عشرة إلا وهو يؤتى به يوم القيمة مغلولاً حتى يفكّه العدل أو يوبقه الجور.

هر که زمام دار ده تن باشد روز قیامت در غل بیارندش تا عدالت غل او باز کند یا ستم هلاکش کند.

2668-: ما من جرعة أحبّ إلى الله تعالى من جرعة غيظ يكظمها عبد، ما كظمها عبد إلا ملاء الله تعالى جوفه إيماناً.

هیچ جرعه ای نزد خدا از جرعه خشمی که بنده ای فرو برد.

محبوب تر نیست. هر بنده ای جرعه خشم فرو برد خدا ضمیر او را از ایمان پر کند.

2669-: ما من خارج خرج من بيته في طلب العلم إلا وضعت له الملائكة أجنتها رضا بما يصنع حتى يرجع.

هر که از خانه خویش بطلب دانش بیرون شود فرشتگان بسبب رضایتی که از رفتار او دارند بالهای خویش برای وی بگسترند تا باز گردد.

2670-: ما من دابة طائر ولا غيره يقتل بغير حق إلا سخره يوم القيمة.

هر حیوان پرنده یا غیر آن بناحق

کشته شود روز قیامت با قاتل خویش مخاصمه کند.

2671-: ما من ذنب أجدر أن يعجل الله تعالى لصاحبه العقوبة في الدنيا مع ما يدخره له في الآخرة من قطيعة الرحم و الخيانة و الكذب و إن أعجل الطاعة ثوابا لصلة الرحم حتى إن أهل البيت ليكونوا فجرة فتنموا أموالهم و يكثر عددهم إذا تواصلوا.

گناهی چون گسستن از خویشاوند و خیانت و دروغ نیست که خداوند بغیر از عقوبت آخرت، در این دنیا نیز مرتکب آن را کیفر دهد. ثواب پیوند با خویشاوند زودتر از همه اعمال خوب میرسد.

تا آنجا که خاندانی بد کارند اما اگر پیوسته شوند اموالشان فزونی گیرد و عددشان بیش شود.

2672-: ما من ذنب إلا و له عند الله توبة إلا سوء الخلق فإنه لا يتوب من ذنب إلا رجح إلا ما هوسر منه.

هر گناهی نزد خدا توبه ای دارد مگر بد خوئی که بدخوی از گناهی بازنگردد مگر ببدتر از آن رو کند.

ص: 706

2673-: ما من ذي غنى إلا سيوّد يوم القيامة لو كان إنّما أوتي من الدنيا قوتا.

هر ثروتمندی روز قیامت آرزو کند که در دنیا فقط قوت خویش می داشت.

2674-: ما من رجل يغرس غرسا إلا كتب الله له من الأجر قدر ما يخرج من ثمر ذلك الغرس.

هر که درختی بنشانند خدا به اندازه میوه ای که از آن درخت برون می شود پاداش برای وی ثبت کند.

2675-: ما من رجل يتعاطم في نفسه و يختال في مشيته إلا لقي الله تعالى و هو عليه غضبان.

هر که در دیده خویش بزرگ نماید و در راه رفتن گردن افرازد به پیشگاه خدای والا رود و خدا بر او خشمگین باشد.

2676-: ما من رجل ينظر إلى وجه والديه نظر رحمة إلا كتب الله له بها حجة مقبولة مبرورة.

هر که از روی مهربانی بصورت پدر و مادر خویش نظر کند خدا پاداش آن برای وی حج مقبول نیکوئی رقم زند.

2677-: ما من ساعة تمرّ بآدم لم يذكر الله فيها إلا حسر عليها يوم القيامة.

ساعتی بی ذکر خدای بر آدمیزاد نگذرد مگر روز قیامت بر آن حسرت خورد.



2678-: ما من شيء في الميزان أثقل من حسن الخلق.

در میزان اعمال چیزی سنگین تر از نیکخوئی نیست.

2679-: ما من شيء أحبّ إلى الله تعالى من شاب تائب و ما من شيء أبغض إلى الله تعالى من شيخ مقيم على معاصيه.

هیچ کس پیش خدای والا- محبوبتر از جوان توبه گر نیست و هیچ کس پیش خدای والا چون پیری که بگناهان خویش مشغول باشد مبعوض نیست.

2680-: ما من صباح يصبحه العباد إلا صارخ يصرخ يا أيها الناس لدوا للتراب و اجمعوا للفناء و ابنوا للخراب.

هر صبحدم که بر بندگان در آید بانگزنی بانگ زند:

ای مردم برای خاک تولید کنید و برای نابودی فراهم آرید و برای ویرانی بنا کنید.

2681-: ما من صدقة أفضل من قول.

صدقه ای بهتر از گفتار نیک نیست.

2682-: ما من صدقة أحبّ إلى الله من قول الحقّ.

نزد خدا صدقه ای محبوبتر از گفتار حق نیست.

2683-: ما من عبد مسلم يدعو لأخيه بظهر الغيب إلا قال الملك و لك بمثله.

هر بنده مسلمانی که در غیاب برادر خویش برای او دعا کند

فرشته گوید برای تو نیز نظیر آن باد.

2684-: ما من عبد يبيع قالدا إلا سَلَطَ اللهُ عليه تالفا.

هر بنده که چیز فاسد فروشد خدا تلف کننده ای را بر او مسلط کند.

2685-: ما من عبد كانت له نيّة في أداء دينه إلا كان له من الله عون.

هر بنده که نیت ادای دین خویش داشته باشد، از جانب خدا تایید شود.

2686-: ما من عبد ابتلى ببليّة في الدّنيا إلا بذنب و الله أكرم و أعظم عفوا من أن يسأله عن ذلك الدّنب يوم القيامة.

هیچ کس در دنیا ببلیه ای مبتلا نشود مگر در قبال گناهی که کرده و خدا کریمتر و بزرگتر از آنست که روز قیامت او را از آن گناه بازخواست کند.

2687-: ما من عبد يظلم رجلا مظلمة في الدّنيا لا يقصّه من نفسه إلا قصّه الله تعالى منه يوم القيامة.

هر کس در دنیا به دیگری ظلمی کند که شخصا تلافی آن نکند خدای والا در روز قیامت تلافی آن از وی بگیرد.

2688-: ما من عبد إلا و له صيت في السّماء فإن كان صيته في السّماء حسنا وضع في الأرض و إن كان صيته في السّماء سيئا وضع في الأرض.

هر بنده ای در آسمان شهرتی دارد اگر شهرت وی در آسمان

نیک باشد در زمین نهند و اگر شهرت وی در آسمان بد باشد در زمین نهند.

2689-: ما من عبد استحيا من الحلال إلا ابتلاه الله بالحرام.

هر که از حلال شرم کند خدا ویرا بحرام مبتلا کند.

2690-: ما من قاض من قضاة المسلمين إلا و معه ملكان يسدّانه إلى الحقّ ما لم يرد غيره فإن أراد غيره و جار متعمدا تبرأ منه الملكان و وكلاه إلى نفسه.

هر يك از قضات مسلمانان دو فرشته موکل دارد که ویرا مادام که جز حق نخواهد بر آن استوار کند و اگر غیر حق اراده کند و بعمد منحرف شود فرشتگان از او بری شوند و کار ویرا بخودش واگذارند .

2691-: ما من قلب إلا و هو معلق بين إصبعين من أصابع الرحمن إن شاء أقامه و إن شاء أزاغه، و الميزان بيد الرحمن يرفع أقواما و يخفض آخرين إلى يوم القيامة.

هر دلی به دو انگشت از انگشتان قدرت خدای رحمان آویخته اگر خواهد آن را ثابت دارد و اگر خواهد آن را بگرداند و میزان کارها به دست خداست که تا روز قیامت گروهی را بالا برد و گروهی دیگر را پائین برد.

ص: 710

2692-: ما من قوم يعمل فيهم المعاصي هم أَعزَّ و أكثر مَمَّن يعمله ثمَّ لم يغيِّروه إلاَّ عَمَّهم الله تعالى منه بعقاب.

هر گروهی که در میانشان گناه کنند و ایشان از گنهکاران قوی تر و بیشتر باشند و جلوگیری نکنند، خدای والا از جانب خویش همه را عقوبت کند.

2693-: ما من قوم يظهر فيهم الرِّبا إلاَّ أخذوا بالسَّنة و ما من قوم يظهر فيهم الرِّشا إلاَّ أخذوا بالرَّعب.

هر گروهی که ربا میانشان رواج گیرد بقحط مبتلا شوند و هر گروهی رشوه میانشان رواج گیرد بترس دچار شوند.

2694-: ما من مسلم يموت له ثلاثة من الولد لم يبلغوا الحنث إلاَّ تلقَّوه من أبواب الجنَّة الثمانية من أيها شاء دخل.

هر مسلمانی که سه فرزند وی قبل از آنکه بعقل رسند بمیرند بر هشت در بهشت باو برخورد کنند که از هر کدام خواهد در آید.

2695-: ما من مسلم ينظر إلي امرأة أوّل رمقة ثمَّ يعصُّ بصره إلاَّ أحدث الله تعالى له عبادة يجد حلاوتها في قلبه.

هر مسلمانی که يك بار به زنی بنگرد آنگاه چشم از او باز دارد خدای والايش با عبادتی انس دهد که لذت آن را در قلب خویش احساس کند.

2696-: ما من مسلم تدرك له ابنتان فيحسن إليهما ما صحبتاه إلا أدخلتاه الجنة.

هر مسلمانی که دو دختر وی ببلوغ رسند و تا در خانه ویند با آنها نیکی کند بهشتی می شود.

2697-: ما ملاء آدمي وعاء شرا من بطنه يجب ابن آدم أكالات يقمن صلبه.

آدمی ظرفی بدتر از شکم پر نمیکند برای آدمیزاد همین قدر غذا که بنیه او را نگه دارد کافیهست.

2698-: ما نقصت صدقة من مال و ما زاد الله عبدا يعفو إلا عزًا و ما تواضع أحد لله إلا رفعه الله.

مال از صدقه کاهش نگیرد و بنده ای که عفو کند خدایش جز عزت نیفزاید و هر که برای خدا تواضع کند خدایش رفعت دهد.

2699-: ما يحلّ لمؤمن أن يشتدّ إلى أخيه بنظرة تؤذيه.

روا نیست که مؤمنی برادر خویش بتندی نظر کند که مایه آزار او شود.

2700-: ما كرهته لنفسك فاكروهه لغيرك و ما أحببته لنفسك فأحبّه لأخيك.

هر چه بخود نمیپسندی بغير خود مپسند و آنچه برای خود دوست داری برای برادرت دوست دار.

2701-: ما هلك امرؤ عرف قدره.

هر که حد خویش بدانند هلاک نشود.

2702-: ما أملق تاجر صدوق.

تاجر راست گو فقیر نشود.

2703-: ما نقص مال من صدقة.

مال از صدقه دادن نقصان نمی پذیرد.

2704-: ما قلّ و كفى خير ممّا كثر و ألهى.

اندکی که کفایت کند از بسیاری که بطالت آرد بهتر است.

2705-: ما عال امرؤ اقتصد.

هر که میانه روی کند فقیر نشود.

2706-: ما آمن بي من بات شبعان و جاره جاع إلى جنبه و هو يعلم به.

هر که سیر بخوابد و همسایه او پهلویش گرسنه باشد و او بداند بمن ایمان ندارد.

2707-: ما يكبّ النَّاسُ على مناخرهم إلاّ حصائد ألسنتهم.

حاصل زبان مردمان مایه هلاکشان می شود.

2708-: ما خلق الله في الأرض شيئاً أقلّ من العقل وإنّ العقل في الأرض أقلّ من الكبريت الأحمر.

خدا در زمین چیزی کمتر از عقل نیافریده که عقل در زمین

از گوگرد سرخ کمتر است.

2709-: مثل المؤمن مثل السنبلة يحركها الريح فتقوم مرة و تقع أخرى و مثل الكافر كمثل الارزة لا تزال قائمة حتى تنقع.

حکایت مؤمن چون خوشه است که باد آن را تکان دهد نوبتی بایستد و نوبت دیگر بیفتد و حکایت کافر چون درخت صنوبر است که پیوسته بپا باشد تا از ریشه بر آید.

2710-: مثل الجليس الصالح مثل الدّاري إن لم يجدك من عطره علّقك من ريحه و مثل الجليس السوء مثل صاحب الكير إن لم يحرقك من شرار ناره علّقك من نتنه.

حکایت همنشین خوب مثل عطار است که اگر عطر خویش بتو ندهد بوی خوش آن در تو آویزد و حکایت همنشین بد مثل آهنگر است اگر شرار آتش آن ترا نسوزد بوی بد آن در تو آویزد.

2711-: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق.

حکایت خاندان من چون کشتی نوح است هر که در آن نشست برست و هر که از آن باز ماند غرقه شد.

2712-: مثل المؤمنین فی توادّهم و تراحمهم کمثل الجسد إذا اشتکی بعضهم تداعی سائرهم بالسّهر و الحمی.

حکایت مؤمنان در دوستی و مهربانی‌شان چون اعضای تن است وقتی یکیشان رنجور شود دیگران بمراقبت و رعایت او هم داستان شوند.

2713-: مثل المؤمن کمثل المنخلة لا تأکل إلاّ طیباً و لا تضع إلاّ طیباً.

حکایت مؤمن چون غربال است جز پاکیزه نخورد و جز پاکیزه ندهد.

2714-: مثل القلب مثل ريشة بأرض تقلّبها الرّیح.

حکایت دل چون رشته ای است در سرزمینی که بادهای آن را زیر و رو کند.

2715-: مثل المرأة كالضلع إن أردت أن تقيمه کسرتّه و إن استمتعت به استمتعت به و فيه إود.

حکایت زن چون دنده است اگر بخواهی راستش کنی خواهد شکست و اگر از آن بهره گیری با وجود کجیش بهره توانی گرفت.

2716-: مثل المؤمن القويّ مثل النّحلة و مثل المؤمن الضّعيف كخامة الزّرع.

حکایت مؤمن نیرومند چون نخل است و حکایت مؤمن ناتوان چون ساقه کشت.

ص: 715



2717-: مثل المنافق كمثل الشاة العائرة بين الغنمين.

حكايت منافق چون بز حيران ميان دو گله است.

2718-: مثل أمّتي مثل المطر لا يدرى أوله خير أم آخره.

حكايت امت من چون باران است که ندانند اول آن بهتر است يا آخرش.

2719-: مثل المؤمن و الإيمان كمثل الفرس يجول في أخيته ثم يرجع في أخيته.

حكايت مؤمن و ايمان چون اسب است که اطراف اخيه خویش جولان کند آنگاه باخيه خویش باز گردد.

2720-: مثل القرآن مثل الإبل المعقّلة إن عقلها صاحبها أمسكها و إن تركها ذهب.

حكايت قرآن چون شتر بسته است که صاحبش اگر ببنددش محفوظ ماند و اگر ولش کند از دست برود.

2721-: مثل الرافلة في الزينة من غير أهلها كمثل ظلمة يوم القيامة لا نور لها.

حكايت زنی که در زینت خویش برون خانه، دامن کشان رود چون ظلمتی است در روز قیامت که نور ندارد.

2722-: مثل العالم الذي يعلم الناس الخير و ينسي نفسه كمثل السراج يضيء للناس و يحرق نفسه.

حكايت دانشمندی که مردم را تعلیم دهد و خویشتن را فراموش

کند چون چراغ است که مردم را روشن کند و خویش را بسوزاند.

2723-: مثل الذي يتعلم العلم ثم لا يحدث به كمثل الذي يكتز الكنز فلا ينفق منه.

حکایت کسی که علم آموزد و از آن سخن نکند چون کسی است که گنجی نهد و از آن خرج نکند.

2724-: مثل الذي يتعلم العلم في صغره كالنقش على الحجر و مثل الذي يتعلم العلم في كبره كالذي يكتب على الماء.

حکایت کسی که در کوچکی علم آموزد چون نقش بر سنگست حکایت کسی که در بزرگی علم آموزد چون کسی است که بر آب نویسد.

2725-: مثل الذي يعلم الناس الخير و ينسي نفسه مثل الفتيلة تضيء للناس و تحرق نفسها.

حکایت آنکه چیز به مردم آموزد و خویشتن را فراموش کند چون فتیله است که مردم را روشنی دهد و خویش را بسوزاند.

2726-: مثل المؤمن كمثل العطار إن جالسته نفعك و إن مشيته نفعك و إن شاركته نفعك.

حکایت مؤمن چون عطار است اگر با او نشینی سودت دهد اگر با او روی سودت دهد و اگر با او شرکت کنی سودت دهد.

2727-: مثل المؤمن مثل النخلة، ما أخذت منها من شيء نفعك.

حکایت مؤمن چون نخل است هر چه از آن گیری سودت دهد.

2728-: مثل المؤمن كمثل خامة الزرع، من حيث أتتها الريح كفتها فإذا سكنت اعتدلت و كذلك المؤمن يكفأ بالبلاء و مثل الفاجر كالارزة صمّاء معتدلة حتى يقصمها الله تعالى إذا شاء.

حکایت مؤمن چون ساق کشت است از هر سو که باو وزد آن را منحنی کند و چون باد ساکت شود راست شود مؤمن نیز چنین است که به بلیه منحنی شود و حکایت بد کار چون درخت صنوبر است استوار و بر جا و تا وقتی که خدای والا اگر خواهد درهمش شکنند.

2729-: مثل المؤمن مثل سبيكة الذهب إن نفخت عليها احمرّت و إن وزنت لم تنقص.

حکایت مؤمن چون شمس طلا است اگر بر آن بدمند تا سرخ شود و وزنش کنند کمتر نشده است.

2730-: مثل المؤمن كالبيت الخرب في الظاهر فإذا دخلته وجدته موقنا و مثل الفاجر كمثل القبر المشرف المجصّص يعجب من رآه و جوفه ممتلئ تتنا.

حکایت مؤمن چون خانه ای است به ظاهر خراب که چون وارد آن شوی ببینی پاکیزه است و حکایت بد کار چون قبر مرتفع

گچ کاری است بیننده را بشگفت آرد و باطن آن از عفونت پر است.

2731-: مثل المرأة الصالحة في النساء كمثل الغراب الأعصم الذي إحدى رجله بيضاء.

حکایت زن پارسا در میان زنان چون کلاغ نشاندار است که يك پای آن سفید باشد.

2732-: مثل هذه الدنيا مثل ثوب شق من أوله إلى آخره فبقي متعلقاً بخيط في آخره فيوشك ذلك الخيط أن ينقطع.

حکایت این دنیا چون جامه ایست که از اول تا آخر دریده و به نخي از آخر آویخته باشد و نزدیک باشد که آن نخ ببرد.

2733-: مثلي و مثلکم كمثل رجل أوقد ناراً فجعل الفراش و الجنادب يقعن فيها و هو يذبهنّ عنها و أنا أخذ بحجزكم عن النار و أنتم تفلتون من يدي.

حکایت من و شما چون مردی است که آتشی بیفروخت و پروانه ها و ملخها بنا کردند در آن بیفتند و وی آنها را از آتش نگه میداشت من کمر بندهای شما را گرفته ام که شما در آتش نیفتید و شما از دست من در میروید.

ص: 719

2734-: مثل الأخوين مثل اليدين تغسل إحداهما الأخرى.

حکایت دو برادر چون دو دست است که یکی دیگری را بشوید.

2735-: مداراة النَّاسِ نصف الإيمان و الرِّفق بهم نصف العيش.

مدارا کردن با مردم يك نیمه ایمانست و ملایمت با آنها يك نیمه خوش زیستن است.

2736-: مداراة النَّاسِ صدقة.

مدارا کردن با مردم صدقه است.

2737-: مروا بالمعروف و إن لم تفعلوه و انهوا عن المنكر و إن لم تجتنبوه كلّه.

امر بمعروف کنید و گر چه خودتان نکنید و نهی از منکر کنید گر چه از همه آن اجتناب نکنید.

2738-: مسألة الغنيّ شين في وجهه يوم القيامة.

سؤال کردن بی نیاز روز قیامت عیبی بچهره اوست.

2739-: مكارم الأخلاق من أعمال الجنة.

اخلاق خوب از اعمال بهشتست.

2740-: مكارم الأخلاق عشرة يكون في الرجل و لا تكون في ابنه، و يكون في الابن و لا تكون في الأب، و يكون في العبد و لا تكون في سيّده يقسمها الله لمن أراد به السعادة:، صدق الحديث، و صدق البأس، و إعطاء السائل، و المكافاة بالصنائع، و حفظ الأمانة، و صلة الرّحم، و التّذمّم للجار، و التّذمّم للصّاحب، و إقراء الصّيف و رأسهنّ الحياء.

اخلاق خوب ده چیز است که در مرد هست و در پسرش نیست در پسرش هست و در پدرش نیست.

در بنده هست و در آقای او نیست.

خدا هر که را سعادت‌مند خواهد، قسمت او کند: راستی گفتار، پای مردی در جنگ، عطای سائل، نیکی در عوض نیکی، حفظ امانت، پیوند خویشان، حمایت همسایه، حمایت دوست، مهمانداری، و سر سلسله آن حیاست.

2741-: ملاك الأمر خواتمه.

اعتبار کار بسرانجام آنست.

2742-: ملعون من ألقى كَلِّه على النَّاس.

هر کس همه بار خویش به دوش مردم افکند ملعونست.

2743-: ملعون من ضارّ مؤمنا أو مکر به.

هر که بمؤمنی زیان رساند یا با او حيله کند ملعونست.

2744-: ملعون من سبّ أباه، ملعون من سبّ أمّه.

هر که پیدر خویش ناسزا گوید ملعونست و هر که بمادر خویش ناسزا گوید ملعونست.

ص: 721

2745-: مسألة الغني نار.

سؤال کردن بی نیاز جهنمست.

2746-: مظل الغني ظلم.

مماطله ثروتمند ظلم است.

2747-: ملاك الدين الورع.

اعتبار دين بتقوى است.

2748-: منهومان لا يشبعان: طالب العلم و طالب المال.

دو گرسنه اند که سیری نپذیرند طالب علم و طالب مال.

2749-: من أذنب ذنبا فستره الله عليه و عفى عنه في الدنيا فالله أكرم من أن يعود في شيء قد عفا عنه.

هر که گناهی کند و خدا در دنیا گناه وی را ببوشد و ببخشد، خدا کریمتر از آنست که در بخشیده خود باز نگردد.

2750-: من ابتلي من هذه البنات بشيء فأحسن إليهن كنّ له سترا من النار.

هر کس ببلیه دختر داری مبتلا شود و با آنها نیکوکاری کند، پرده وی از آتش جهنم شوند.

2751-: من كثر كلامه كثر سقطه و من كثر سقطه كثر ذنوبه و من كثر ذنوبه كانت النار أولى به.

هر که گفتارش بسیار باشد خطایش بسیار گردد و هر که خطایش بسیار باشد گناهانش بسیار شود و هر که گناهانش بسیار

باشد جهنم برای او شایسته تر است.

2752-: من كان ذا اللسانين في الدنيا جعل له يوم القيامة لسانان من النار.

هر که در دنیا دو زبان باشد برای وی روز قیامت دو زبان از آتش نهند.

2753-: من أولى معروفًا فلم يجد جزاء إلا الثناء فقد شكره و من كتبه فقد كفره.

هر که نیکی ای بیند و پاداشی جز ستایش نتواند شکر آن گزاشته است و هر که آن را پنهان دارد کفران آن کرده است.

2754-: من قدر رزقه الله و من بدرّ حرّمه الله.

هر که اندازه نگه دارد خدایش روزی دهد و هر که اسراف کند خدایش محروم دارد.

2755-: من اقترب أبواب السلاطين افتتن.

هر که بدربار پادشاهان نزدیک شود بفتنه افتد.

2756-: من نّس من مسلم كربة من كرب الدنيا نّس الله عنه كربة من كرب يوم القيامة، و من يستر على معسر يستر الله عليه في الدنيا و الآخرة، و من ستر على مسلم ستر الله عليه في الدنيا و الآخرة.

هر که غمی از غمهای دنیا را از مؤمنی بردارد خدا غمی از غمهای روز قیامت از او بردارد و هر که

ص: 723



بر تنگدستی آسان گیرد خدا در دنیا و آخرت بر او آسانگیرد و هر که راز پوش مسلمانى شود خدا در دنیا و آخرت راز پوش وی شود.

2757-: من لم يقبل العذر من متصل صادقاً كان أو كاذباً لم ينل شفاعتي.

هر که عذر معتذری را راست باشد یا دروغ نپذیرد از شفاعت من بهره ور نشود.

2758-: من تفاقر افتقر.

هر که فقیری کند، فقیر شود.

2759-: من سعادة المرء حسن الخلق.

نیکخوئی از سعادت مرد است.

2760-: من أعظم الخطايا اللسان الكذوب.

زبان دروغزن از گناهان بزرگست.

2761-: من سعادة المرء المسكن و الجار الصالح و المركب الهنيء.

مسکن و همسایه خوب و مرکب رام از سعادت مرد است.

ص: 724

2762- من عامل الناس فلم يظلمهم و حدّتهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو مّمن كملت مروّته و ظهرت عدالته و وجبت أخوّته و حرمت غيبته.

هر که زمامدار مردم شود و ستمشان نکند و با آنها سخن کند و دروغشان نگوید و وعده شان دهد و تخلف نکند وی از جمله کسانیست که مروّتش به کمال رسیده و عدالتش نمایان گشته و برادری با وی واجب و غیبتش حرامست.

2763- من قتل عصفورا عبثا جاء يوم القيمة و له صراخ عند العرش يقول ربّ سل هذا فيم قتلني في غير منفعة.

هر که گنجشکی را بیهوده بکشد روز قیامت بیابد و نزد عرش فریاد زند و گوید پروردگارا از این بپرس برای چه مرا بی فائده کشت.

2764- من ستر علی أخیه ستره الله في الدّنيا و الآخرة.

هر که پرده پوش برادر خویش شود خدا در دنیا و آخرت پرده- پوشی وی کند.

2765- من لم یکن له ورع یصدّه عن معصية الله إذا خلا لم یعبأ الله بشيء من عمله.

هر که تقوائی ندارد که بخلوت او را از معصیت خدا باز دارد، خدا باعمال وی اعتنا نکند.

2766-: من نصر أخاه بظهور الغيب نصره الله في الدنيا والآخرة.

هر که برادر خویش را به حفظ الغیب یاری کند خدایش در دنیا و آخرت یاری کند.

2767-: من مشى إلى طعام لم يدع إليه فقد دخل سارقا و خرج معيِّرا.

هر که بی دعوت به طعامی رود دزد درون رود و ننگین بدر آید.

2768-: من اشتاق إلى الجنة سارع إلى الخيرات، و من أشفق من النار لهي عن الشهوات، و من ترقّب الموت لهي عن اللذات، و من زهد في الدنيا هانت عليه المصيبات.

هر که مشتاق بهشت باشد به اعمال خیر شتابد و هر که از جهنم ترسد از خواستنیها درگذرد و هر که انتظار مرگ دارد از لذتها چشم بپوشد و هر که به دنیا بی رغبت باشد مصیبتها بر او آسان شود.

2769-: من فارق الجماعة شبرا خلع الله ربة الإسلام من عنقه.

هر که يك و جب از جماعت دور شود خدا طوق مسلمانی از گردن وی بردارد.

2770-: من أنعم على عبد نعمة فلم يشكرها فدعا عليه استجيب له.

هر که نعمتی ببنده ای دهد که شکر وی نگذارد و او را نفرین کند نفرینش پذیرفته شود.

2771-: من ولى على عشرة كان له عقل أربعين و من ولى أربعين كان له عقل أربعمانه.

هر که زمامدار ده تن شود عقل چهل تن دارد و هر که زمامدار چهل تن شود عقل چهار صد تن دارد.

2772-: من هجر أخاه فوق ثلاث فمات دخل النار.

هر که بیش از سه روز از برادر خویش قهر کند و بمیرد به جهنم رود.

2773-: من تأتى أدرك ما تمنى.

هر که صبوری کند به آرزوی خویش برسد.

2774-: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم جاره.

هر که بخدا و آخرت ایمان دارد باید همسایه خویش را گرامی دارد.

2775-: من حكم بين اثنين تحاكما إليه فلم يقض بينهما بالحقّ فعليه لعنة الله.

هر که میان دو کس که داوری بدو برند، داوری کند و بحق میانشان قضاوت نکند لعنت خدا بر او باد.

2776-: من تعود كثرة الطعام و الشراب قسا قلبه.

هر که به پرخوری عادت کند دلش سخت شود.

2777-: من أكل و ذو عینین ينظر إليه و لم یواسه ابتلى بلاء لا دواء له.

هر که غذا خورد و دیگری بدو

نگرد و چیزی بدو ندهد ببلائی مبتلا شود که دوا نداشته باشد.

2778-: من كظم غيظا و هو قادر على أن ينفذه ملأه الله أمانة وإيمانا.

هر کس خشمی را که تواند آشکار کند فرو برد خدا وی را از امنیت و ایمان سرشار کند.

2779-: من قلّ طعمه صحّ بدنه و من كثر طعمه سقم بدنه و قسا قلبه.

هر کس کم خورد سالم ماند و هر که بسیار خورد تنش بیمار و دلش سخت گردد.

2780-: من غالب الله غلبه و من خادع الله خدعه.

هر که با خدا زور آزمائی کند خدا بر او غالب شود و هر که با خدا فریبکاری کند خدا سزای فریبش دهد.

2781-: من نظر إلى أخيه نظر مودة لم يكن في قلبه إحنة لم يطرف حتى يغفر الله ما تقدم من ذنبه.

هر که بچشم مهربانی برادر خویش نظری کند که کینه در دل وی نباشد از آن پیش که دیده برگیرد خداوند همه گناهان گذشته وی را آمرزیده باشد.

2782-: من طلب الدنيا بعمل الآخرة فما له في الآخرة من نصيب.

هر که عمل آخرت کند و دنیا

ص: 728

طلبد از آخرت بهره ای ندارد.

2783- من التمس رضی الله بسخط الناس رضی الله عنه و أرضی عنه الناس و من التمس رضی الناس بسخط الله سخط الله علیه و أسخط علیه الناس.

هر که رضای خدا بخشم مردم جوید خدا از او خشنود شود و مردم را از او خشنود کند و هر که رضای مردم بخشم خدا جوید خدا بر او خشمگین شود و مردم را با وی خشمگین کند.

2784- من طلب محامد الناس بمعاصی الله عاد حامده من الناس ذاما.

هر که ستایش مردم را به نافرمانی خدا جوید ستایشگرانش مذمتگر شوند.

2785- من فرّق بین والدته و ولدها فرّق الله بینه و بین أحبّته يوم القيمة.

هر که میان مادر و فرزندش تفرقه اندازد خدا روز قیامت میان او و دوستانش جدائی افکند.

2786- من أهان صاحب بدعة آمنه الله يوم الفزع الأكبر.

هر که بدعتگزار را اهانت کند خدا روز وحشت بزرگ او را ایمن دارد.

ص: 729

2787-: من كانت له سريرة صالحة أو سيئة نشر الله عليه منها رداء يعرف به.

هر که سیرتی نیک یا بد داشته باشد خداوند نشانی از آن بر وی اندازد که بدان بشناسندش که بدان شناخته شود.

2788-: من أنظر معسرا و وضع عنه أظله الله تحت ظلّ عرشه يوم لا ظلّ إلاّ ظلّه.

هر که تنگدستی را مهلت دهد و بار او سبک کند خداوند روزی که سایه ای جز سایه او نیست، وی را بسایه عرش خویش در آورد.

2789-: من عمّره الله ستّين سنة فقد أعذر إليه في العمر.

هر که خدا شصت سال عمر بدو دهد از جهت عمر حجت بر او تمام کرده است.

2790-: من لعب بالثرد شير فهو كمن غمس يده في لحم الخنزير و دمه.

هر که نردبازی کند چنانست که دست خویش در گوشت و خون خوک فرو برده باشد.

2791-: من كان وصلة لأخيه المسلم إلى ذي سلطان في منهج برّ أو تيسير عسر أعانه الله على إجازة الصراط يوم تدحض فيه الأقدام.

هر کس پیش صاحب قدرتی برای برادر مسلمان خویش در موضوع خیری یا در گشودن مشکلی وسیله خیر شود روزی که قدمها بلغزد خدا وی را بر عبور از صراط اعانت کند.

2792-: من عزّی مصابا فله مثل أجره.

هر که مصیبت زده ای را تسلیت گوید مانند پاداش او دارد.

2793-: من استعاذکم بالله فأعیدوه و من سألكم بالله فأعطوه و من دعاکم فأجیبوه و من أتى إلیکم معروفا فكافئوه فإن لم تجدوه فادعوا له حتی تعلموا أنکم قد کافأتموه.

هر که به نام خدا بشما پناه آرد پناهش دهید و هر که به نام خدا از شما سؤال کند چیزی باو بدهید و هر که شما را دعوت کند بپذیرید و هر که با شما نیکی کرده تلافی کنید و اگر نتوانید برایش دعا کنید تا مطمئن شوید که تلافی آن کرده اید.

2794-: من یرد الله به خیرا یفقّهه فی الدّین.

هر که خدا برای او نیکی خواهد، وی را در کار دین دانا کند.

2795-: من بنی مسجدا و لو مثل مفحص قطة بنی الله له بیتا فی الجنّة.

هر که مسجدی بسازد گر چه باندازه جایی باشد که شتر مرغ در آن تخم مینهد خدا در بهشت برای او خانه ای بسازد.

2796-: من انقطع إلی الله کفاه الله کلّ مؤنة و رزقه من حیث لا یحتسب و من انقطع إلی الدّین و کله الله إلیها.

هر که خاص خدا شود خدا همه حاجات او را کفایت کند و از جایی که انتظار ندارد روزیش دهد و هر که خاص دنیا شود خدا



اورا به دنیا واگذارد.

2797-: من يصبر على الرزيرة يعوضه الله و من يكظم غيظه يأجره الله.

هر که بر مصیبت صبر کند خدایش عوض دهد و هر که خشم خویش بخورد خدایش پاداش دهد.

2798-: من أحب أن يكون أغنى الناس فليكن بما في يد الله أوثق منه بما في يده.

هر که دوست دارد از همه مردم بی نیازتر باشد اعتماد وی بآنچه نزد خدا است از آنچه بدست خویش دارد بیشتر باشد.

2799-: من تواضع لله رفعه الله و من تكبر وضعه الله و من يتأل على الله يكذب به الله.

هر که برای خدا فروتنی کند خدایش بردارد و هر که گردن افرازد خدایش پست کند و هر که بخدا قسم دروغ خورد خدایش تکذیب کند.

2800-: من أذنب في الدنيا فعوقب به فالله أعدل من أن يثني عقوبته على عبده.

هر که در دنیا گناهی کند و عقوبت آن ببیند خدا عادل تر از آنست که عقوبت خویش را بر بنده تکرار کند.

2801-: من أهان سلطان الله أهانه الله و من أكرم سلطان الله أكرمه الله.

هر که قدرت خدا را خوار

ص: 732

کند خدایش خوار کند و هر که قدرت خدا را گرامی دارد.

خدایش گرامی دارد.

2802-: من ألقى جلاباب الحياء فلا غيبة له.

هر که پرده حیا بدرد غیبتش رواست.

2803-: من أصبح معافى في بدنه آمنا في سربه عنده قوت يومه فكأنما خیرت له الدنیا بحذافیرها.

هر که تنش سالم است و در جماعت خویش ایمن است و قوت روز خویش دارد جهان سراسر مال اوست.

2804-: من تأتى أصاب أو كاد و من عجل أخطأ أو كاد.

هر که تامل کند بصواب رود یا تواند رفت و هر که شتاب ورزد بخطا رود یا تواند رفت.

2805-: من سرته حسنة و ساءته سيئة فهو مؤمن.

هر که از اعمال خویش خرسند و از اعمال بد خویش دلتنگ شود مؤمن است.

2806-: من نوقش الحساب عذب.

هر که بحساب در آید عذاب بیند.

2807-: من ساءته خطيئة غفر له و إن لم يستغفر.

هر که گناهش او را دلتنگ کند آمرزیده شود و گر چه آمرزش نخواهد.

2808-: من جعل قاضيا فقد ذبح بغير سكين.

هر که بقضاوت منصوب شود چنانست که بیکارد سرش بریده اند.

2809-: من يغفر يغفر الله له و من يعف يعف الله عنه.

هر که بیامرزد خدایش بیامرزد و هر که ببخشد خدایش ببخشد.

2810-: من أحبّ عمل قوم خيرا كان أو شرّا كان كمن عمله.

هر که عمل گروهی را خوب یابد دوست دارد چنانست که آن را انجام داده است.

2811-: من يزرع خيرا يحصد زعبه و من يزرع شرّا يحصده.

هر که خیری بکارد سود برد و هر که شری بکارد آن را بدرود.

2812-: من استطاع منكم أن تكون له خبيئة من عمل صالح فليفعل.

هر که از شما تواند ذخیره نهانی از عمل شایسته داشته باشد باید چنین کند.

2813-: من كثرت صلاته بالليل حسن وجهه بالنهار.

هر که بشب نماز بسیار کند بروز چهره اش نیکو شود.

2814-: من كذب على متعمدا فليتبوء مقعده من النار.

هر که بعمد بر من دروغ بندد جایش از آتش پر شود.

2815-: من خاف أدلج و من أدلج بلغ المنزل.

هر که بیم ناک باشد همه شب راه سپرد و هر که همه شب راه سپرد بمنزل رسد.

2816-: من هم بذنب ثم تركه كانت له حسنة.

هر که گناهی اراده کند آنگاه از آن درگذرد ترك گناه عمل نيك وى بحساب آيد.

2816-: من صمت نجا.

هر که خاموش ماند نجات يابد.

2817-: من حلف على يمين فرأى منها خيرا فليکفر عن يمينه ثم ليفعل الذي هو خير.

هر که بکاری قسم خورد و بهتر از آن پيش آيد كفاره قسم خویش دهد و کاری که بهتر است انجام دهد.

2818-: من اتتهر صاحب بدعة ملأ الله قلبه أمنا و إيمانا.

هر که بدعتگزاری را توبيخ کند خدا قلب وى را از امان و ايمان پر کند.

2819-: من أحب أن يكون أقوى الناس فليتوكل على الله.

هر که دوستدارد از همه مردم نیرومندتر باشد باید بخدا توکل کند.

2820-: من قتل دون ماله فهو شهيد.

هر که ضمن دفاع از مال خویش کشته شود شهيد است.

2821- من سمع الناس بعلمه سمع الله به مسامع خلقه يوم القيمة وحقره وصغره.

هر که از شهرت علم خویش گوش مردم را پر کند روز قیامت خدا از فضیحت وی گوش مردم پر کند و حقیر و ناچیزش کند.

2822- من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزد بها من الله إلاّ بعدا.

هر که نمازش از ناسزا و بدی بازش ندارد به نماز از خدا دورتر شود.

2823- من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا و لیصمت.

هر که بخدا و آخرت ایمان دارد یا خبری گوید و یا خاموش ماند.

2824- من فطر صائما کان له مثل أجره.

هر که روزه داری را افطار دهد نظیر پاداش وی دارد.

2825- من حاول أمرا بمعصية الله کان أفوت بما رجا و أقرب لمجیء ما اتقى.

هر که خواهد کاری را بوسیله نافرمانی خدا انجام دهد امیدش نومید شود و چیزی که از آن بیم دارد زودتر بدو رسد.

2826- من سرّه أن یسکن بحبوحة الجنة فلیلزم الجماعة.

هر که دوستدارد در دل بهشت سکونت گیرد هم آهنگ جماعه باشد.

2827-: من أولى معروفاً فليكافي به فإن لم يستطع فليذكره فإن ذكره فقد شكره.

هر که نیکی بیند آن را تلافی کند و اگر نتواند آن را یاد کند که اگر یاد کند شکر آن گزاشته است.

2828-: من تشبه بقوم فهو منهم.

هر که بگروهی تشبه جوید از آنهاست.

2829-: من طلب علماً فأدرکه له كفلان من الأجر و من طلب علماً و لم يدرکه كتب له كفل من الأجر.

هر که علمی جوید و بیابد برای او دو بهره پاداش نویسند و هر که علمی بجوید و نیابد برای او یک بهره پاداش نویسند.

2830-: من أدبته إليه نعمة فليشكرها.

هر که نعمتی یابد باید شکر آن بگزارد.

2831-: من مات على خير عمله فارجو له خيرا و من مات على شرّ عمله فخافوا عليه و لا تيأسوا.

هر که بر خیری که انجام داده بمیرد برای وی امیدوار باشید.

و هر که بر شری که عمل کرده بمیرد بر او بیمناک باشید و نومید مشوید.

ص: 737

2832-: من شأب شبيبة في الإسلام كانت له نورا يوم القيمة.

هر که مویش در اسلام سفید شود بروز قیامت نور وی خواهد بود.

2833-: من غشنا فليس متًا.

هر که با ما نادرستی کند از ما نیست.

2834-: من سرّه أن يسلم فليزِم الصّمت.

هر که دوستدارد بسلامت ماند خاموشی گزیند.

2835-: من أحسن صلّاته حين يراه النَّاس ثمّ أساءها حين يخلو فتلك استهانة استهان بها ربّه.

هر که در حضور مردم نماز خویش نیکو کند و چون بخلوت رود آن را بد گزارد این اهانتی است که بی‌رورد کار خویش میکند.

2836-: من أخلص لله أربعين صباحا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.

هر که چهل صبحگاه خاص خدا شود چشمه های حکمت از قلب وی بر زبانش جاری شود.

2837-: من أثر محبّة الله على محبّة النَّاس كفاه الله مؤنة النَّاس.

هر که محبت خدا را بر محبت مردم ترجیح دهد خدا گرفتاری مردم را از او کفایت کند.

2838-: من أعطى حظّه من الرّفق فقد أعطى حظّه من خير الدّنيا و الآخرة.

هر که را از ملایمت نصیبی دادند نصیب

وی را از خیر دنیا و آخرت داده اند.

2839-: من كذب بالشَّفاعة لم ينلها يوم القيمة.

هر که شفاعت را دروغ شمارد روز قیامت از آن بی نصیب ماند.

2840-: من سئل عن ظهر غنى فصداع في الرأس و داء في البطن.

هر که با وجود بی نیازی سؤالکنند رنجی بسرش و دردی در شکمش افتد.

2841-: من تبع الصَّيِّد عقله.

هر که بدنبال شکار رود آن را بدام آرد.

2842-: من أبطأ به عمله لم يسرع به نسبه.

هر که عملش پیش آرد نسبش پیشش نبرد.

2843-: من أحدث في أمرنا هذا ما ليس فيه فهو ردّ.

هر که در کار ما بدعتی پدید آرد مردود باشد.

2844-: من كان أمرا بمعروف فليكن أمره ذلك بمعروف.

هر که بنیکی وادار کند همین وادار کردنش نیز بنیکی باشد.

ص: 739



2845-: من سئل النَّاسُ أَمْوَالَهُمْ تَكْثُرًا فَإِنَّمَا هِيَ جَمْرٌ فَلْيَسْتَقِلَّ أَوْ لْيَسْتَكْثُرْ.

هر که برای فزون طلبی چیزی از مال مردم بخواهد آتشست کم برگیرد یا زیاد.

2846-: من نظر في كتاب أخيه بغير إذنه فكأنما ينظر في النَّارِ.

هر که بی اجازه برادرش در نامه او نگرد گوئی در جهنم نگریسته است.

2847-: من مشى منكم إلى طمع فليمش رويدا.

هر که از شما بدنبال طمعی می‌رود آهسته رود.

2848-: من أصبح لا ينوي ظلم أحد غفر له ما جنى.

هر که صبح کند و قصد ستم کسی نداشته باشد گناهانش بخشیده شود.

2849-: مداراة النَّاسِ صدقة.

با مردم مدارا کردن صدقه دادن است.

2850-: من سئل عن علم فكتمه ألجم بلجام من نار.

هر که از علمی پرسندش و مکتوم دارد لگامی از آتش بر او زنند.

2851-: من نزل على قوم فلا يصومنَّ تطوعًا إلاَّ بإذنهم.

هر که مهمان قومی شود بی اجازه آنها روزه دلخواه نگیرد.

2852-: من أحب أن يكون أكرم الناس فليتب الله.

هر که دوست دارد گرامی تر از همه مردم باشد از خدا بترسد.

2853-: من سره أن يجد طعم الإيمان فليحب المرء لا يحبه إلا الله تعالى.

هر که دوست دارد حلاوت ایمان بچشد کسی را فقط برای خدا دوست دارد.

2854-: من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه و من كره لقاء الله كره الله لقاءه.

هر که دیدار خدا را دوستدارد خدا دیدار وی را دوست دارد و هر که دیدار خدا را ناخوش دارد خدا نیز دیدار وی را ناخوش دارد.

2855-: من فارق الجماعة مات ميتة جاهلية.

هر که از جماعت ببرد به رسم جاهلیت بمیرد.

2856-: من حسن إسلام المرء تركه مالا يعنيه.

کسی که فضول نباشد اسلامش نکو باشد.

2857-: من حفظ ما بين لحييه و ما بين رجليه دخل الجنة.

هر که دهان و عورت خویش نگه دارد بهشتی شود.

2858-: من كف لسانه عن أعراض الناس أقاله الله عشرته يوم القيامة.

هر که زبان خویش از آبروی

مردم نگاه دارد روز قیامت خدا گناهان وی ببخشد.

2859-: من رزق من شیء فلیلزمه.

هر که چیزی نصیبش کرده اند در حفظ آن بکوشد.

2860-: من أقال نادما بیعه أقاله الله تعالی عشرته.

هر که معامله پشیمانی را اقاله کند خدا از گناهانش بگذرد.

2861-: من كان في حاجة أخيه كان الله في حاجته.

هر که از پی حاجت برادر خویش باشد خدا از پی حاجت وی باشد.

2862-: من دعی علی من ظلمه فقد أنتصر.

هر که بر ظالم خویش نفرین کند یاری شود.

2863-: من یشته کرامة الآخرة يدع زينة الدنيا.

هر که حرمت آخرت خواهد زینت دنیا رها کند.

2864-: من طلب العلم تكفل الله برزقه.

هر که علم جوید خدا عهده دار روزی او شود.

2865-: من جادل في خصومة بغير علم لم يزل في سخط الله حتی ينزع.

هر که در مناقشه ای بدون علم مجادله کند در خشم خدا باشد تا دست بردارد.

2866-: من حمل سلعته فقد برىء من الكبر.

هر که کالای خویش بر دارد از تکبر بری شود.

2867-: من خاف الله خوّف الله منه كلّ شيء.

هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از او بترساند.

2868-: من أتاه الله خيرا فليبر عليه.

هر که خدایش نعمتی دهد باید اثر نعمت بر او نمایان شود.

2869-: من لم يشكر القليل لم يشكر الكثير.

هر که سپاس کم نگذارد سپاس بسیار نیز ندارد.

2870-: من قتل دون دينه فهو شهيد.

هر که ضمن دفاع از دین خود کشته شود شهید شده است.

2871-: من مات غريبا مات شهيدا.

هر که بغربت بمیرد شهید مرده است.

2872-: من صام الأبد فلا صام ولا أفطر.

هر که روزه پیوسته دارد نه روزه داشته و نه افطار کرده.

2873-: من مشى مع ظالم فقد أجرم.

هر که با ظالمی راه رود گناه کرده است.

2874-: من رفق بأمّتي رفق الله به.

هر که با امت من ملائمت کند خدا با وی ملائمت کند.

2875-: من یرد الله به خیرا یصب منه.

خدا برای هر که نکوئی خواهد مبتلایش کند.

2876-: من أصاب مالا من مهاوش أذهبه الله في نهابر.

هر که مال از حرام بدست آرد در حوادث سخت از دست بدهد.

2877-: من لم ینفعه علمه یضره جهله.

هر که علمش سودش ندهد جهلش زیانش رساند.

2878-: من فتح له باب من خیر فلینتهزه فإنه لا یدری متی یغلق عنه.

هر که دری از خیر بر او گشودند فرصت غنیمت شمارد که نداند چه وقت بسته خواهد شد.

2879-: من أسلم علی یدیه رجل وجبت له الجنة.

هر که یکی بدست وی اسلام آرد بهشت بر او واجب شود.

2880-: من أولى رجلا من عبد المطلب معروف في الدنيا فلم یقدر أن یکافئه کافأته عنه يوم القيمة.

هر که با یکی از خاندان عبد المطلب در دنیا نیکی کند و او نتواند تلافی آن

آن کند من در روز قیامت تلافی آن خواهم کرد.

2881-: من كنوز البرّ كتمان المصائب و الأمراض و الصدقة.

از گنجینه های نیکی نهان داشتن مصیبتها و مرضها و صدقه است.

2882-: من رأى عورة فسترها كان كمن أحيا موءودة من قبرها.

هر که عورتی را به بیند و مستور دارد چنانست که دختر زنده بگور کرده ای را از قبر زنده برآرد.

2883-: من یسر علی معسر یسر الله علیه فی الدنیا و الآخرة.

هر که به تنگدستی گشایش دهد خدا در دنیا و آخرت باو گشایش دهد.

2884-: من اعتزّ بالعبید أذله الله.

هر که بوسیله مملوکان عزت جوید خدایش ذلیل کند.

2885-: من لا یرحم لا یرحم و من لا یغفر لا یغفر له.

هر که رحم نکند رحمش نکنند و هر که نیامرزد او را نیامرزند.

2886-: من لا یستحیی من الناس لا یستحیی من الله.

هر که از مردم شرم ندارد از خدا شرم نکند.

2887-: من يتزوّد في الدّنيا ينفعه في الآخرة.

هر که از دنیا توشه برگیرد در آخرت سودش دهد.

2888-: من يتكفّل لي أن لا يسأل الناس شيئاً و أتكفّل له بالجنّة.

کیست که تعهد کند از مردم چیزی نخواهد و من برای او بهشت را تعهد کنم.

2889-: من یرد الله به خیرا یفقّهه فی الدّین و یلهمه رشده.

خدا برای هر که نیکی خواهد وی را در کار دین دانا کند و راه رشاد را باو الهام کند.

2890-: من یعمل سوءا یجز به فی الدّنيا.

هر که عمل بد کند در دنیا سزای آن بیند.

2891-: مناولة المسکین تقي ميّنة السّوء.

عطا به مستمندان از مرگ بد جلوگیری میکند.

2892-: مهّنة إحداکنّ فی بیّتها تدرک جهاد المجاهدين إنشاء الله.

(ای زنان) هر يك از شما با اشتغال در خانه خویش اگر خدا خواهد ثواب مجاهدان خواهد یافت.

2893-: من نظر إلى مسلم نظرة یخيفه بها من غیر حق أخافه الله يوم القيامة.

هر که بمسلمانی نظری تند کند

که بناحق او را بترساند روز قیامت خدا او را بترساند.

2894-: من نفس عن غريمه أو محاه عنه كان في ظلّ العرش يوم القيامة.

هر که بقرضدار خویش مهلت دهد یا قرض او را قلم گیرد روز قیامت در سایه عرش باشد.

2895-: من هجر أخاه سنة فهو كسفك دمه.

هر که يك سال از برادر خویش قهر کند چنانست که خون وی را ریخته است.

2896-: من وقاه الله شرّ ما بين لحييه و شرّ ما بين رجله دخل الجنة.

هر که خدایش از شر دهان و عورت نگاه دارد بهشتی است.

2897-: من وقّر صاحب بدعة فقد أعان على هدم الإسلام.

هر که بدعتگزاری را محترم دارد بویرانی اسلام کمک کرده است.

2898-: من ولّى شيئاً من أمور المسلمين لم ينظر الله في حاجته حتّى ينظر في حوائجهم.

هر که چیزی از امور مسلمانان را بعهده گیرد خدا در حاجت وی ننگرد تا وی در حوائج مسلمانان بنگرد.



2899-: من لا یرحم الناس لا یرحمه الله.

هر که بمردم رحم نکند خدا باو رحم نخواهد کرد.

2900-: من لا یرحم من فی الأرض لا یرحمه من فی السماء.

هر که بمردم زمین رحم نکند خدای آسمان باو رحم نکند.

2901-: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یروعن مسلما.

هر که بخدا و روز جزا مؤمن است مسلمانی را نترساند.

2902-: من کتم شهادة إذا دعی إليها کان کمن شهد بالزور.

هر که شهادتی را که از او خواسته اند نهان دارد چنانست که شهادت دروغ داده باشد.

2903-: من کنتم علما عن أهله ألجم یوم القيامة لجاما من نار.

هر که علمی را از اهل آن نهان دارد روز قیامت لگامی از آتش بر او زنند.

2904-: من کرم أصله و طاب مولده حسن محضره.

هر که اصلش گرامی و مولدش پاکیزه باشد محضرش نیکست.

2905-: من لم یرض بقضاء الله و لم یؤمن بقدر الله فلیتمس إليها غیر الله.

هر که بقضای خدا رضا نیست

و بتقدیر خدا ایمان ندارد خدائی غیر خدای یکتا بجوید.

2906-: من مات علی شیء بعثه الله علیه.

هر که بحالی بمیرد خدا وی را بهمان حال بر انگیزد.

2907-: من قضی لأخیه المسلم حاجة کان له من الأجر کمن حجّ و اعتمر.

هر که حاجت برادر مسلمان خویش بر آرد چنانست که حج کرده و عمره گذاشته باشد.

2908-: من قضی لأخیه المسلم حاجة کان له من الأجر کمن خدم الله عمره.

هر که حاجت برادر مسلمان خویش را بر آرد چنانست که همه عمر خویش را خدمت خدا کرده باشد.

2909-: من قطع رحماً أو حلف علی یمین فاجرة رأی و باله قبل أن یموت.

هر که از خویشاوند ببرد یا قسم دروغ خورد پیش از آنکه بمیرد و بال آن ببیند.

2910-: من کان حالفا فلا یحلف إلا بالله.

هر که قسم بآیدش خورد جز بخدا قسم نخورد.

2911-: من كان سهّلا هيّنا ليتنا حرّمه الله على النار.

هر که آسانگیر و نرم و ملایم باشد خدا او را بجهنم حرام کند.

2912-: من كان عليه دين فهم بقضائه لم يزل معه من الله حارس.

هر که قرضی داشته باشد و قصد پرداخت آن کند پیوسته نگهبانی از جانب خدا بر او گماشته باشد.

2913-: من كان له قلب صالح تحنّ الله عليه.

هر که قلبی خوب داشته باشد خدا بوی مشتاقست.

2914-: من كان له وجهان في الدنيا كان له يوم القيامة لسانان من نار.

هر که در دنیا دو رو باشد روز قیامت دو زبان از آتش دارد.

2915-: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم

الآخر فليقل خيرا أو ليسكت.

هر که بخدا و روز جزا ایمان دارد با همسایه خویش نکوئی کند هر که بخدا و روز جزا ایمان دارد مهمان خویش را گرامی دارد هر که بخدا

و روز جزا ایمان دارد سخن بخیر گوید یا خاموش ماند.

2916-: من قاد أعمى أربعين خطوة غفر له ما تقدّم من ذنبه.

هر که کوری را چهل قدم بکشد گناهان گذشته اش آمرزیده شود.

2917-: من قبل بين عيني أمّه كان له سترا من التّار.

هر که پیشانی مادر خویش را ببوسد از آتش جهنم مصون شود.

2918-: من قتل عصفورا بغير حقّ سأله الله عنه يوم القيامة.

هر که گنجشکی را بناحق بکشد خدا روز قیامت از وی باز خواست کند.

2918-: من عفا عند القدرة عفا الله عنه يوم العسرة.

هر که هنگام قدرت ببخشد خدا در روز سختی او را ببخشد.

2919-: من علّم علما فله أجر من عمل به لا ينقص من أجر العامل.

هر که علمی یاد دهد، پاداش کسی که بدان عمل میکند از اوست و پاداش عامل کاسته نشود.

2920-: من عبّر أخاه بذنب لم يمّت حتّى يعمله.

هر که برادر خویش را بگناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن شود.

2921-: من غرس غرسا لم يأكل منه آدمي ولا خلق من خلق الله إلا كان له صدقة.

هر که درختی بکارد هر بار که انسانی یا یکی از مخلوق خدا از آن بخورد برای وی صدقه ای محسوب شود.

2922-: من غشّنا فليس مئاً، المكر و الخداع في النار.

هر که با ما نادرستی کند از ما نیست مکر و خدعه در جهنمست.

2923-: من طلب العلم كان كفارة لما مضى.

هر که علم جوید کفاره گناهان گذشته وی باشد.

2924-: من طلب العلم ليجاري به العلماء أو ليماري به السفهاء أو يصرف به وجوه الناس إليه أدخله الله النار.

هر که علم جوید که بوسیله آن با دانشوران همچشمی کند یا با سفیهان مجادله کند یا توجه عامه را بسوی خود جلب کند خدایش بجهنم برد.

2925-: من عال ثلاث بنات فأدبهنّ و رّوجهنّ و أحسن إليهنّ فله الجنة.

هر که سه دختر داشته باشد و تربیتشان کند و شوهرشان دهد و با آنها نیکویی کند پاداش او بهشتست.

2926-: من عدّ غدا من أجله فقد أساء صحبة الموت.

هر که فردا را از عمر خویش شمارد مرگ را خوب شناخته است.

2927-: من حضر معصية فكرها فكأنما غاب عنها و من غاب عنها فرضيها فكأنه حضرها.

هر کس ناظر معصیتی باشد و آن را منفور دارد چنانست که غایب بوده و هر کس از معصیتی که در غیاب

او کرده اند خشنود باشد چنانست که ناظر آن بوده است.

2928-: من حلف بغير الله فقد أشرك.

هر که بغير خدا قسم خورد مشرکست.

2929-: من خبب زوجة امرء أو مملوكة فليس منّا.

هر که همسر کسی یا مملوک او را فریب دهد از ما نیست.

2930-: من دعا إلى هدى كان له من الأجر مثل أجور من تبعه لا ينقص ذلك من أجورهم شيئاً و من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من تبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً.

هر که به هدایتی دعوت کند پاداش وی چون پاداش همه کسانی است که پیروی آن کنند و از پاداش آنها چیزی نمی‌کاهد و هر که بضاللتی دعوت کند گناه وی مثل گناهان همه کسانیست که پیروی آن کنند و از گناه آنها چیزی نمی‌کاهد.

2931-: من باع داراً ثم لم يجعل ثمنها في مثلها لم يبارك له فيها.

هر که خانه ای فروشد و با قیمت آن خانه دیگر نخرد برکت نیابد.

2932-: من باع عيباً لم يبيته لم يزل في مقت الله و لم تزل الملائكة تلعنه.

هر که چیز معیوبی فروشد و

نگوید پیوسته در دشمنی خدا باشد و فرشتگان پیوسته او را لعنت کند.

2933-: من باع عقر دار من غیر ضرورة سلط الله علی ثمنها تالفا یتلفه.

هر که بدون ضرورت خانه ای را بفروشد خدا تلف کننده ای را بگمارد که قیمت آن را تلف کند.

2934-: من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تحبوه.

هر که پیش از اسلام سخن آغازد جوابش مدهید.

2935-: من ترك الرمی بعد ما علمه فإنها نعمة كفرها.

هر که تیراندازی را تعلیم گرفته باشد و ترك کند نعمتی را کفران کرده است.

2936-: من تزوج فقد استكمل نصف الإيمان فليتق الله في التصف الباقي.

هر که زن بگیرد يك نیمه ایمان خویش را کامل کرده از خدا در باره نیم دیگر بترسد.

2937-: من تمنى على أمّتي الملاء ليلة واحدة أحبط الله عمله أربعين سنة.

هر که برای امت من يك شب آرزوی گرانی کند خدا چهل سال عبادت او را باطل کند.

2938-: من أفتى بغير علم كان إثمه على من أفتاه و من أشار على أخيه بأمر يعلم أنّ الرّشد في غيره فقد خانه.

هر که بدون علم فتوی دهد گناه حاصل از آن را بگردن دارد و هر که برادر خویش کاری سفارش کند و داند که مصلحت در غیر آنست بوی خیانت کرده است.

2939-: من اقتصد أغناه الله، و من بذّر أقره الله، و من تواضع رفعه الله، و من تجبّر قصمه الله.

هر که میانه روی کند خدا بی نیازش کند و هر که اسراف کند خدا فقیرش کند و هر که فروتنی کند خدایش بر دارد و هر که بزرگی فروشد خدایش درهم شکنند.

2940-: من أكرم امرأ مسلماً فإثمنا يكرم الله تعالى.

هر که مسلمانی را گرامی دارد خدای والا را گرامی داشته است.

2941-: من أكثر من الاستغفار جعل الله له من كلّ همّ فرجا و من كلّ ضيق مخرجا و رزقه من حيث لا يحتسب.

هر که استغفار کند خدا برای او از هر غمی گشایش و از هر تنگنایی مفری پدید آرد. و او را از جایی که انتظار ندارد روزی دهد.

2942-: من أكل بالعلم طمس الله على وجهه و ردّه على عقبه و كانت النار أولى به.

هر که بوسیله علم نان خورد خدا



چهره او را دگرگون کند و کارش را واژگون کند و جهنم سزاوار او باشد.

2943-: من أنظر معسرا إلى ميسرته أنظره الله بذنبه إلى توبته.

هر که تنگدستی را مهلت دهد تا گشایش یابد خدا گناهش را مهلت دهد تا توبه کند.

2944-: من أطعم مريضا شهوته أطعمه الله من ثمار الجنة.

هر که غذای دلخواه مریضی را به او بخوراند خدا از میوه های بهشت باو بخوراند.

2945-: من أعان ظالما سلطه الله عليه.

هر که ستمگری را اعانت کند خدایش بر او مسلط کند.

2946-: من أعان على خصومة بظلم لم يزل في سخط الله حتى ينزع.

هر که بوسیله ستمی بر خصومتی کمک کند پیوسته مورد خشم خدا باشد تا دست بردارد.

2947-: من أعان ظالما ليدحض بباطله حقا فقد برئت منه ذمة الله ورسوله.

هر که ستمگری را اعانت کند که بوسیله باطل خویش حقی را پایمال کند، از حمایت خدا و پیغمبر برون باشد.

2948-: من أعطى حظّه من الرّفق فقد أعطى حظّه من الخير و من حرم حظّه من الرّفق فقد حرم حظّه من الخير.

هر که را از ملایمت بهره داده اند

از نیکی بهره اش داده اند و هر که را از ملایمت محروم کرده اند از نیکی بی نصیبش کرده اند.

2949-: من اغتیب عنده أخوه المسلم فلم ينصره و هو يستطيع نصره أذله الله تعالى في الدنيا والآخرة.

هر که برادر مسلمانش را در حضور او غیبت کنند و تواند یاریش کند یاری وی نکند خدا او را در دنیا و آخرت خوار کند.

2950-: من أصيب بمصيبة في ماله أو جسده و كتمها و لم يشكها إلى الناس كان حقاً على الله أن يغفر له.

هر که در مال یا تن خویش بلیه ای داشته باشد و پنهان کند و شکایت آن بمردم نبرد بر خدا واجب است که بیامرزدش.

2951-: من أطعم مسلماً جائعاً أطعمه الله من ثمار الجنة.

هر که مسلمان گرسنه ای را غذا دهد خدا از میوه های بهشت باو بخوراند.

2952-: من اشترى سرقة و هو يعلم أنها سرقة فقد شرك في عارها و إثمها.

هر که مال دزدی را بخرد و بداند که دزدیست در ننگ و گناه آن شریکست.

2953- من أصاب حدًّا فعَجَل عقوبته في الدُّنيا فالله أعدل من أن يثني على عبده العقوبة في الآخرة، و من أصاب حدًّا فستره الله عليه فالله أكرم من أن يعود في شيء قد عفا عنه.

هر که گناهی کند و در دنیا عقوبت آن ببیند خدا عادل تر از آنست که بار دیگر بنده خویش را در آخرت عقوبت کند و هر که گناهی کند و خدا آن را ببوشاند خدا کریمتر از آنست که به بخشیده خود باز گردد.

2954- من أصبح و همّه التَّقوى ثم أصاب فيما بين ذلك ذنبا غفر الله له.

هر که روز آغاز دو سر پرهیزکاری داشته باشد و در این اثنا گناهی کند خدا وی را بیامرزد.

2955- من أصبح و همّه غير الله فليس من الله في شيء و من أصبح لا يهتمّ بالمسلمين فليس منهم.

هر که روز آغاززد و توجه او بغير خدا باشد با خدا کاری ندارد.

و هر که روز آغاززد و بکار مسلمانان توجهی نداشته باشد مسلمان نیست.

2956- من أصبح مطيعا لله في والديه أصبح له بابان مفتوحان من الجنة وإن كان واحدا فواحد.

هر که روز آغاززد و در کار پدر و مادر خویش مطیع خدا باشد، دو در از بهشت بر او گشوده باشد و اگر یکی باشد یکی.

2957-: من استطاع منكم أن يستر أخاه المؤمن بثوبه فليفعل.

هر کس از شما تواند برادر مؤمن خویش را بجامه ای بپوشاند، بپوشاند.

2958-: من استعفف أَعَفَّه اللهُ و من استغنى أغناه اللهُ.

هر که عفت جوید خدایش عفت دهد و هر که غنا طلبد خدایش غنی کند.

2959-: من أذنب و هو يضحك دخل النار و هو يبكي.

هر که گنه کند و خندان باشد وارد جهنم شود و گریان باشد.

2960-: من أراد أن يعلم ماله عند الله فلينظر ما لله عنده.

هر که خواهد بداند نزد خدا چه دارد بنگرد خدا نزد وی چه دارد.

2961-: من أراد أن تستجاب دعوته و أن تكشف كربته فليفرج عن معسر.

هر که خواهد دعوتش مستجاب شود و غمش از پیش برخیزد تنگ دستی را گشایش دهد.

2962-: من أراد أمرا فشاور فيه امرءا مسلما و فقهه اللهُ لأرشد أموره.

هر که اراده کاری کند و با مرد مسلمانی در باره آن مشورت کند خدایش بمعقولترین کارها توفیق دهد.

2963-: من أرضى والديه فقد أرضى الله و من أسخط والديه فقد أسخط الله.

هر که پدر و مادر خویش را خشنود کند خدا را خشنود کرده و هر که پدر و مادر خویش را خشمگین کند خدا را خشمگین کرده است.

2964-: من ازداد علما و لم تزد في الدنيا زهدا لم يزد من الله إلا بعدا.

هر که علمش فزون شود و بی رغبتی وی بدنیا فزون نشود دوریش از خدا بیشتر شود.

2965-: من استطاع منكم أن يقي دينه و عرضه بماله فليفع.

هر که از شما تواند دین و آبرو را بمال خود حفظ کند، حفظ کند.

2966-: من استطاع منكم أن ينفع أخاه فلينفعه.

هر که از شما تواند برادر خویش نفع برساند، برساند.

2967-: من أخطأ خطيئة أو أذنب ذنبا ثم ندم فهو كفارته.

هر که خطائی کند یا گناهی از او سرزند آنگاه پشیمان شود پشیمانی کفاره اوست.

2968-: من إداّن دينا ينوي قضاءه أذاه الله عنه يوم القيمة.

هر که دینی بعهده دارد که نیت پرداخت آن دارد، خدا روز قیامت قرض وی را ادا کند.

2969-: من أذل نفسه في طاعة الله فهو أعزّ ممن تعرّز بمعصية الله.

هر که خویشتن را در اطاعت خدا خوار کند از کسی که به معصیت خدا عزت جسته باشد عزیزتر است.

2970-: من أذلّ عنده مؤمن فلم ينصره و هو يقدر على أن ينصره أذله الله على رؤس الأشهاد يوم القيامة.

هر که مؤمنی را پیش او خوار کنند و تواند یاری او کند و نکند روز قیامت خدا پیش همگان خوارش کند.

2971-: من أذنب ذنباً فعلم أنّ له ربّاً إن شاء غفر له و إن شاء عذّبه كان حقّاً على الله أن يغفر له.

هر که گناهی کند و داند که پروردگاری دارد که اگر خواهد گناه وی بپامرزد و اگر خواهد عذابش کند بر خدا واجب است که بپامرزدش.

2972-: من أذنب ذنباً فعلم أنّ الله قد اطلع عليه غفر له و إن لم يستغفر.

هر که گناهی کند و داند که خدا ناظر وی بوده، خدا بپامرزدش و گر چه آمرزش نخواهد.

2973-: من أحبّ أن يبسط له في رزقه و أن ينسأ له في أجله فليصل رحمه.

هر که دوست دارد که روزی وی گشاده کنند و زندگیش طولانی شود با خویشاوند پیوند گیرد.

2974-: من احتجب عن النَّاسِ لم يحجب عن النَّارِ.

هر که در ب مردم بیندد از جهنم مصون نماند.

ص: 761

2975-: من احتكر على المسلمين طعامهم ضربه الله بالجذام.

هر که خوراک مسلمانان را احتکار کند خدا بخوره مبتلايش کند.

2976-: من أحسن فيما بينه وبين الله كفاه الله ما بينه وبين الناس و من أصلح سريره أصلح الله علانيته.

هر که رابطه خویش را با خدا نیک کند خدا رابطه وی با مردم نیک کند و کسی که باطن خویش به صلاح آرد خدا ظاهر وی بصلاح آرد.

2977-: من أحسن الرمي ثم تركه فقد ترك نعمة من التعم.

هر که تیر اندازی بداند و آن را ترك کند یکی از نعمتها را ترك کرده است.

2978-: من أخاف مؤمنا كان حقاً على الله أن لا يؤمنه يوم القيمة.

هر که مؤمنی را بترساند بر خدا واجب است روز قیامت ایمنش نکند نکند.

2979-: من أخذ أموال الناس يريد أداءها أدى الله عنه و من أخذها يريد إتلافها أتلفه الله.

هر که مال مردم بگیرد و اراده پرداخت آن داشته باشد خدا پرداخت آن کند و هر که بگیرد و اراده تلف کردن داشته خدا آن را تلف کند.

2980-: من اتقى الله كل لسانه و لم يشف غيظه.

هر که از خدا بترسد زبانش کند شود و خشم خویش آشکار نکند.

2981-: من اتقى الله وقاه كل شيء.

هر که از خدا بترسد خدا او را از همه چیز محفوظ دارد.

2982-: من أجرى الله على يديه فرجا لمسلم فرّج الله عنه كرب الدنيا والآخرة.

هر که خدا بدست وی گشایشی برای مسلمانی پدید آرد خدا محنت دنیا و آخرت از او بردارد.

2983-: من أحبّ الله وأبغض الله وأعطى الله ومنع الله فقد استكمل الإيمان.

هر که برای خدا دوست دارد و برای خدا دشمن دارد و برای خدا عطا کند و برای خدا منع کند به کمال ایمان رسیده است.

2984-: من أحبّ شيئا أكثر من ذكره.

هر که چیزی را دوست دارد یاد آن بسیار کند.

2985-: من أحبّ دنياه أضربّ بآخرته و من أحبّ آخرته أضربّ بدنياه فأثروا ما يبقى على ما يفنى.

هر که دنیا را دوست دارد آخرت خود را زیان زند و هر که آخرت را دوست دارد بدنیاى خویش زیان زند، پس آنچه را باقیست بر آنچه فانیت ترجیح دهید.

2986-: من أحبّ قوما حشره الله في زمرةهم.

هر که گروهی را دوست دارد خدا وی را با آنها محشور کند.

ص: 763



2987-: من أحب أن يجد طعم الإيمان فليحب المرء لا يحبه إلا الله.

هر که دوست دارد لذت ایمان بچشد کسی را دوست دارد که او را جز برای خدا دوست ندارد.

2988-: من ابتلى بالقضاء بين المسلمين فليعدل بينهم في لحظه و إشارته و مجلسه.

هر که بقضاوت میان مسلمانان مبتلا شود میان آنها در نظر و اشاره و مجلس خویش برابری نهد.

2986-: من ابتلى بالقضاء بين المسلمين فلا يرفع صوته على أحد الخصمين إلا يرفع على الآخر.

هر که بقضاوت میان مسلمانان مبتلا شود صدای خویش بر یکی از مدعیان بلند نکند مگر اینکه بر دیگری نیز بلند کند.

2990-: من ابتلى فصبر و أعطى فشكر، و ظلم فغفر و ظلم فاستغفر أولئك لهم الأمن و هم مهتدون.

هر که مبتلا شود. و صبر کند و عطایش دهند و شکر کند و ظلم بیند و ببخشد و ظلم کند و آمرزش طلبد آنان در امانند و آنها هدایت یافتگانند.

2991-: من أتى عرّافا أو كاهنا فصدقه بما يقول فقد كفر بما أنزل على محمد صلى الله عليه و آله.

هر که پیش غیبگو یا کاهن رود

و گفته او را تصدیق کند بدین محمد کافر شده است.

2992-: من أتى إليكم معروفا فكافنوه فإن لم تجدوا فادعوا له.

هر که با شما نکوئی کرد عوضش دهید و اگر نتوانید برای او دعا کنید.

2993-: من أتاه أخوه متنصلاً فليقبل ذلك منه محققاً أو مبطلاً فإن لم يفعل لم يرد على الحوض.

هر که برادرش بعذر خواهی پیش وی آید باید عذر وی را درست باشد یا نادرست بپذیرد و اگر نپذیرد بر من بحوض در نیاید.

2994-: من اتقى الله أهاب الله منه كل شيء و من لم يتق الله أهابه الله من كل شيء.

هر که از خدا بترسد خدا همه چیز را از او بترساند و هر که از خدا نترسد خدا وی را از همه چیز بترساند.

2995-: من رمى مؤمناً بكفر فهو كقتله.

هر که مؤمنی را بکفر نسبت دهد چنانست که او را کشته باشد.

2996-: من روع مؤمناً لم يؤمن الله روعته يوم القيامة و من سعى بمؤمن أقامه الله مقام ذل و خزي يوم القيامة.

هر که مؤمن را بترساند خدا روز قیامت ترس او را با منیت

بدل نکند و هر که از مؤمنی بدگویی کند خدا روز قیامت او خوار و زبونش کند.

2997-: من زرع زرعاً فأكل منه طير كان له صدقة.

هر که کشتی کند و پرنده ای از آن بخورد برای وی صدقه ای محسوب شود.

2998-: من زني خرج منه الإيمان فإن تاب تاب الله عليه.

هر که زنا کند ایمانش برود و اگر توبه کند خدا توبه او بپذیرد.

2999-: من زني أو شرب الخمر نزع الله منه الإيمان كما يخلع الإنسان القميص من رأسه.

هر که زنا کند یا شراب بنوشد خدا ایمان از او بکند همچنان که انسان پیراهن از سر خویش بیرون میکند.

3000-: من زني زني به.

هر که زنا کند با کسان وی زنا کنند.

3001-: من زهد في الدنيا علمه الله بلا تعلم و جعله بصيرا.

هر که از دنیا بگذرد خدایش بدون تعلم علم آموزد و بصیرت دهد.

3002-: من ساء خلقه عذب نفسه و من كبر همه سقم بدنه و من لا می الرجال ذهب كرامته و سقطت مروته.

هر که خویش بد باشد خویشتن را معذب دارد و هر که غمش بسیار

شود تنش رنجور گردد و هر که با مردم منازعه کند کرامتش برود و جوانمردیش نابود شود.

3003-: من سأل من غير فقير فكأنما يأكل الخمر.

هر که فقیر نباشد و سؤال کند گوئی شراب خورده است.

3004-: من دفع غضبه دفع الله عنه عذابه و من حفظ لسانه ستر الله عورته.

هر که غضب خویش باز دارد خدا عذاب خویش از وی باز دارد و هر که زبان خویش نگه دارد خدا عیب وی بپوشاند.

3005-: من دفن ثلاثة من الولد حرم الله عليه التار.

هر که سه اولاد بخاک بسپارد خدا آتش جهنم را بر او حرام کند.

3006-: من دلّ علی خیر فله مثل أجر فاعله.

هر که به نیکی راهبر شود پاداش نکوکار دارد.

3007-: من ذبّ عن عرض أخيه بالغيبة كان حقاً علی الله أن یقیه من التار.

هر که در غیاب برادرش از آبروی وی دفاع کند بر خدا واجب است که او را از جهنم مصون دارد.

3008-: من ذكر إمرأ بما ليس فيه ليعيبه حبسه الله في نار جهنم حتى يأتي بنفاذ ما قال.

هر که بعیب جوئی کسی را بصفتی که در او نیست یاد کند خدا او را در آتش جهنم محبوس دارد تا گفته خویش را مجری دارد.

3009-: من ذكر رجلا بما فيه فقد اغتابه.

هر که مردی را بصفتی که در او هست یاد کند غیبت وی کرده است.

3010-: من رأى منكم منكرا فليغيره بيده فإن لم يستطع فبلسانه فإن لم يستطع فبقلبه و ذلك أضعف الإيمان.

هر کس از شما ناشایسته ای بیند بدست خویش مانع آن شود و اگر نتواند بزبان و اگر نتواند بدل مانع شود که حد اقل ایمان همین است.

3011-: من رأى بالله بغير الله فقد برىء من الله.

هر که بکار خدا برای غیر خدا ریا کند از خدا بیزاری جسته است.

3012-: من ربى صغيرا حتى يقول:

لا إله إلا الله لم يحاسبه الله.

هر که طفلی را تربیت کند تا لا اله الا الله گوید خدا از او حساب نخواهد.

3013-: من رحم ولو ذبيحة عصفور رحمه الله يوم القيمة.

هر که رحم کند و گر چه نسبت در باره سر بریدن بچه گنجشکی باشد خدا در روز قیامت او را رحم کند.

3014-: من ردّ عن عرض أخيه ردّ الله عن وجهه النَّار.

هر که از آبروی برادر خویش دفاع کند خدا آتش را از چهره وی باز دارد.

3015-: من رزق تقى فقد رزق خير الدنيا والآخرة.

هر که را تقوی داده اند خیر دنیا و آخرت داده اند.

3016-: من رزقه الله امرأة صالحة فقد أعانه على شطر دينه فليتق الله في الشطر الباقي.

هر که را خدا زنی پارسا داده وی را بر نصف دین خویش یاری کرده و باید در باره نصف دیگر آن از خدا بترسد.

3017-: من رضي من الله باليسير في الرزق رضي الله منه بالقليل من العمل.

هر که از خدا بروزی اندک راضی شود خدا از او بعمل اندک راضی شود.

3018-: من رفع حجرا عن الطريق كتبت له حسنة.

هر که سنگی از راه بردارد عمل نیکی برای وی ثبت کند.

3019-: من زنى بأمة لم يرها تزني جلده الله يوم القيمة بسوط من نار.

هر که با کنیزی که زناکاری وی ندیده زنا کند روز قیامت خدا وی را بتازیانه آتشین تازیانه زند.

3020- من ستر أخاه المسلم في الدنيا فلم يفضحه ستره الله يوم القيمة.

هر که در دنیا راز برادر مسلمان خویش بپوشد و او را رسوا نکند خدا روز قیامت راز وی بپوشاند.

3021- من سرّه أن يكون أقوى الناس فليتوكل على الله.

هر که دوست دارد از همه مردم نیرومندتر باشد بخدا توکل کند.

3022- من سرّه أن يسلم فليلزم الصّمت.

هر که دوست دارد سالم ماند خاموشی گزیند.

3023- من سرّه أن يستجيب الله له عند الشّدائد و الكرب فليكثر الدّعاء في الرّخاء.

هر که دوست دارد خدا هنگام سختی و مصیبت دعای وی اجابت کند هنگام گشایش دعا بسیار کند.

3024- من سعى بالتّاس فهو بغير رشده أو فيه شيء منه.

هر که بد مردم گوید از عقل به دور است یا خلی در او هست.

3025- من سكن البادية جفا.

هر که در صحرا سکونت گیرد خشن شود.

3026- من سلك طريقا يلتمس فيه علما سهّل الله له طريقا إلى الجنّة.

هر که بجستجوی علم راهی سپرد خدا برای وی راهی سوی بهشت بگشاید.

3027-: من شرب الخمر أتى عطشان يوم القيامة.

هر که شراب نوشد روز قیامت تشنه بیارندش.

3028-: من شرب خمرا خرج نور الإيمان من جوفه.

هر که شراب نوشد نور ایمان از ضمیرش برود.

3029-: من شهد شهادة يستباح بها مال امرئ مسلم أو يسفك بها دم فقد أوجب النار.

هر که شهادتی دهد که بسبب آن مال مرد مسلمانی را بخورند یا خونی بریزند مستحق جهنمست.

3030-: من ضاّر ضاّر الله به و من شاقّ شاقّ الله عليه.

هر که زیان بکسان رساند خدا زیانش رساند و هر که سختگیری کند خدا با وی سخت گیرد.

3031-: من ضرب مملوكه ظلما أقيد منه يوم القيامة.

هر که مملوک خویش را بستم بزند روز قیامت از او تقاص کنند.

3032-: من ضرب بسوط ظلما أقتص منه يوم القيامة.

هر که بستم تازیانه زند روز قیامت از او تقاص کنند.

3033-: من ضمّ یتيما له أو لغيره حتّى يغنيه الله عنه وجبت له الجنة.

هر که یتیم خویش یا یتیم دیگری را نگه دارد تا خدایش از رعایت او بی نیاز کند بهشت بر او واجبست.



3034- من كرامة المؤمن على الله تعالى نقاء ثوبه ورضاه باليسير.

از لوازم حرمت مؤمن نزد خدا است که جامه اش پاکیزه باشد و بانداك خشنود گردد.

3035- من موجبات المغفرة إطعام المسلم السَّعْبَانِ.

غذا دادن مسلمان گرسنه از موجبات آمرزیده شدن است.

3036- من أذى المسلمين في طرقهم وجبت عليه لعنتهم.

هر که مسلمانان را در راههایشان آزار کند لعنت وی بر ایشان واجب است.

3037- من أذى مسلماً فقد أذاني و من أذاني فقد أذى الله.

هر که مسلمانی را آزار کند مرا آزار کرده و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است.

3038- من أوى ضالّة فهو ضالٌّ ما لم يعرفها.

هر که گمشده ای را جا دهد مادام که وجود آن را اعلام نکند گم راه است.

3039- من ابتاع طعاماً فلا يبعه حتّى يستوفيه.

هر که غذا میفروشد نفروشد یا کامل بفروشد.

3040- من أفضل العمل إدخال السرور على المؤمن تقضي عنه ديناً، تقضي له حاجة، تنفّس له كربة.

از بهترین عملها خوشحال کردن مؤمن است یعنی دین وی را ادا کنی،

حاجتی از او بر آوری یا محنتی از او بر طرف کنی.

3041-: من تمام التَّحِيَّةَ الأخذ باليد.

کمال درود گفتن دست گرفتن است.

3042-: من حسن عبادة المرء حسن ظنه.

از جمله عبادت نکوی مرد خوش گمان بودن او بخداست.

3043-: من سعادة المرء حسن الخلق و من شقاوته سوء الخلق.

نیک خوئی نیکبختی مرد است و بد خوئی بدبختی است.

3044-: من سعادة المرء أن يشبه أباه.

از لوازم نیکبختی مرد آنست که مانند پدر خویش باشد.

3045-: من شكر النعمة إفشاؤها.

از لوازم شکر نعمت داشتن نمودار کردن آنست.

3046-: من فقه الرجل رفقته في معيشته.

مدارا در معاش از دانش مرد است.

3047-: من فقه الرجل أن يصلح معيشته و ليس من حب الدنيا طلب ما يصلحك.

اصلاح معیشت از دانش مرد است و جستجوی چیزی که معاش تو را بصلاح آرد دنیاپرستی نیست.

3048- من انقطع رجاؤه ممّا فات استراح بدنه و من رضی بما قسمه الله قرّت عينه.

هر که از نابود شده امید ببرد راحت شود و هر که بقسمت خدا راضی شود آسوده گردد.

3049- من خاف الناس لسانه فهو من أهل النار.

هر که از زبانش بترسند از اهل جهنمست.

3050- من لم تنتفع بدینه و لا دنياه فلا خير لك في مجالسته و من لم يوجب لك فلا توجب له و لا كرامة.

هر که از دین یا دنیای او سودی نبوی در مجالست او خیری نیست.

3051- من أحسن فيما بينه و بين الله كفاه الله ما بينه و بين الناس و من أصلح سريره أصلح الله علانيته و من عمل لآخرته كفاه الله دنياه.

هر که روابط خویش با خدا نیکو دارد خدا روابط او را با مردم به صلاح آرد و هر که پنهان خویش اصلاح کند خدا عیان او را بصلاح آرد و هر که برای آخرت خویش کار کند خدا دنیای وی را کفایت کند.

3052- من تنفعه ينفعك و من لا يعدّ الصبر لنوائب الدهر يعجز و من قرّض الناس قرضوه و من تركهم لم يتركوه.

هر که را سود دهی سودت دهد و هر که در حوادث دنیا صبوری نکند

عاجز ماند هر که بد مردم گوید بدش گویند و هر که آنها را رها کند رهایش نکنند.

3053-: من أراد السَّلامَةَ فليحفظ ما جرى به لسانه و ليخرس ما انطوى عليه جنانه و ليحسن عمله و ليقصّر أمله.

هر که سلامت خواهد مراقب گفتار خویش باشد و از آنچه در دل دارد چیزی بزبان نیارد عمل نیک کند و آرزو کوتاه دارد.

3054-: من تواضع لله رفعه الله و من تكبر وضعه الله.

هر که برای خدا فروتنی کند خدایش رفعت دهد و هر که تکبر کند خدا او را پست کند.

3055-: من أذاع فاحشة كان كمبتديها و من عيّر مؤمنا بشيء لم يمت حتى يركبه.

هر که عمل بدی را شایع کند چون عامل آنست و هر که مؤمنی را بکاری عیب کند نمیرد تا مرتکب آن شود.

3056-: من استولى عليه الضجر رحلت عنه الراحة.

هر که ملامت بر او چیره شود راحت از او دور شود.

3057-: من حرم الرّفق فقد حرم الخير كلّه.

هر که از مدارا بی نصیب باشد از همه خوبیها بی نصیب مانده است.

3058-: من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أكثر ممّا یصلح.

هر که بی علم عمل کند بیش از آنچه اصلاح میکند افساد خواهد کرد.

3059-: من رزق حسن صورة و حسن خلق و زوجة صالحة و سخاء فقد أعطي حظّه من خیر الدنیا و الآخرة.

هر که را صورت نیک و سیرت نیک و جفت پارسا و سخاوتی دادند بهره او را از خیر دنیا و آخرت داده اند.

3060-: من یزرع خیرا یحصد زعبة و من یزرع شرّا یحصد ندامة.

هر که نیکی کرد سود برد و هر که بدی کرد پشیمانی درود.

3061-: من لا أدب له لا عقل له.

هر که ادب ندارد عقل ندارد.

3062-: من طلب شیئا و جدّ وجد.

هر که چیزی بجوید و بکوشد بیاید.

3063-: من لا یرحم لا یرحم.

هر که رحم نکند رحمش نکنند.

3064-: من أراد الله به خیرا رزقه الله خلیلا صالحا.

هر که خدا خیر او خواهد دوستی شایسته نصیب وی کند.

3065-: من یدم قرع الباب یوشک أن یفتح له.

هر که بکوفتن در ادامه دهد بر او بگشایند.

3066-: ملعون ذو الوجهين ملعون ذو اللسانين.

دو رو ملعون است دو زبان ملعون است.

3067-: من البرّ أن تصل صديق أبيك.

از جمله نکوئی اینست که با دوست پدر خویش دوستی کنی.

3068-: من الصدقة أن تسلّم على النَّاس و أنت تطلق الوجه.

از جمله صدقه اینست که بمردم سلام کنی و گشاده رو باشی.

3069-: من الصدقة أن يعلم الرَّجل العلم فيعمل به و يعلمه.

از جمله صدقه اینست که مرد علم آموزد و بدان عمل کند و تعلیم دهد.

3070-: من المروّة أن ينصت الأخ لأخيه إذا حدّثه و من حسن المماشاة أن يقف الأخ لأخيه إذا أنقطع شسع نعله.

از لوازم جوانمردی اینست که برادر بگفتار برادر خویش وقتی با او سخن میکنند، گوش فرا دارد و از نیک رفتاری اینست که برادر با برادر خویش وقتی بند کفش وی بریده (و رفتن نتواند) توقف کند.

3071-: من أسوء النَّاس من أذهب آخرته بدنيا غيره.

از جمله بدترین مردم کسیست که آخرت خویش را بدنای دیگری تلف کند.

3072-: من أشرط السّاعة الفحش و التّفحش و قطيعة الرّحم و تخوين الأمين و ایتمان الخائن.

از علایم قیامت بد گوئی و بد

کاری و بریدن خویشان و خائن شمردن امین و امین پنداشتن خائن است.

3073- من أفضل الشفاعة أن تشفع بين اثنين في التّكاح.

از جمله بهترین وساطت و ساطت میان دو کس در کار زناشوئی است.

3074- موت الغریب شهادة.

مرگ غریب، شهادت است.

3075- موضع الصلوة من الدّین كموضع الرّأس من الجسد.

مقام نماز نسبت بدین چون مقام سر نسبت بتن است.

3076- المجاهد من جاهد نفسه في طاعة الله.

مجاهد آنست که در کار اطاعت خدا با ضمیر خویش جهاد کند.

3077- المرء علی دین خلیله.

مرد بر روش دوست خویش است.

3078- المرء کثیر بأخیه.

مرد ببرادر خویش نیرو میگیرد.

3079- المسبّان ما قالا فهو علی البادي ما لم يعتد المظلوم.

گناه دو ناسزاگو بر کسی است که آغاز کرد بشرط آنکه مظلوم تجاوز نکند.

3080-: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده.

مسلمان کسی است که مسلمان از دست و زبانش در امان باشد.

3081-: المسلم أخو المسلم لا يظلمه و لا يسلّمه.

مسلمان برادر مسلمانست بدو ستمش نکند و تسلیمش نکند.

3082-: المسلمون يد واحدة على من سواهم.

مسلمانان بر ضد غیر مسلمانان همسخنند.

3083-: المسجد بيت كلّ تقىّ.

مسجد خانه هر پرهیزکار است.

3084-: المعدة بيت الداء و الحمية رأس كلّ دواء.

معدّه خانه مرض است و پرهیز سر آمد دواهاست.

3085-: المؤمن من أمنه الناس على أنفسهم و أموالهم و دمائهم.

مؤمن آنست که مردم او را بر جان و مال و خون خویش امین شمرند.

3086-: المؤمن للمؤمن كالبنيان يشدّ بعضه بعضا.

مؤمن نسبت بمؤمن چون بناست که قسمتی از آن قسمت دیگر را محکم کند.

3087-: المؤمن غرّ كريم و الفاجر خبّ لئيم.

مؤمن شریف و کریم است و فاجر فریبکار و فرومایه است.



3088- المؤمن يوم القيمة في ظلّ صدقته.

مؤمن روز قیامت در سایه صدقه خویش است.

3089- المؤمن کیس فطن حذر.

مؤمن هوشیار و دقیق و محتاط است.

3090- المؤمن یسیر المئونة.

مؤمن کم حاجتست.

3090- المؤذنون أطول الناس أعناقاً يوم القيمة.

مؤذنان روز قیامت از همه مردم گردن فرازترند.

3091- الموت كفارة لكل مسلم و مسلمة.

مرگ برای هر فرد مسلمان و هر زن مسلمانی کفاره گناهانست.

3092- المهاجر من هجر ما نهى الله عنه.

مهاجر آنست که از هر چه خدا نهی کرده دوری کند.

3093- المرء مع من أحبّ و له ما اكتسب.

مرد در صف دوستان خویش است و نتیجه اعمالش بدو میرسد.

3094- المستشار مؤتمن فإن شاء أشار و إن شاء سكت فإن أشار فليشر بما لو نزل به فعله.

کسی که با وی مشورت کنند امانتدار است اگر خواهد رأی دهد و اگر خواهد خاموش ماند و اگر داد همان گوید که اگر خود او بود میکرد.

3095-: المشاورة حصن من الندامة و أمن من الملامة.

مشورت حصار ندامت است و ایمنی از ملامت.

3096-: المؤمن أخوا المؤمن لا يدع نصيحته على كل حال.

مؤمن برادر مؤمنست و به هر حال از خیر خواهی او چشم نپوشد.

3097-: المؤمن هين لئن حتى تخاله من اللين أحق.

مؤمن نرمخو و ملایمست تا آنجا که از نرمخویی احمقش پنداری.

3098-: المؤمن منفعة إن ماشيته نفعك و إن شاورته نفعك و إن شاركته نفعك و كل شيء من أمره منفعة.

مؤمن مایه سود است اگر همراهش شوی سودت دهد و اگر با وی مشورت کنی سودت دهد و اگر شریکش شوی سودت دهد و همه کار وی مایه سود است.

3099-: المؤمنون هينون لئنون كالحمل الألف إن قيد إنقاد و إذا أنيخ على صخرة إستناخ.

مؤمنان نرمخو و ملایمند چون شتر دست آموز که اگر بکشندش برود و اگر بر سنگی به خواباندش بخوابد.

3100-: المتعبد بغير فقه كالحمار في الطاحون.

کسی که بی دانش عبادت کند چون الاغ آسیاست.

3101-: المرض سوط الله في الأرض يؤدّب به عباده.

بیماری تازیانه خدا در زمین است که بوسیله آن بندگان خویش را ادب میکند.

3102-: المؤمن مرآة المؤمن و المؤمن أخو المؤمن يحوطه من ورائه.

مؤمن آئینه مؤمنست مؤمن برادر مؤمنست از پشت سر مراقب اوست.

3103-: المؤمن للمؤمن كالنبيان المرصوص يشدّ بعضه بعضا.

مؤمن نسبت بمؤمن چون بنای محکم است که اجزای آن يك دیگر را استحکام بخشد.

3104-: المؤمن يألف و لا خير فيمن لا يألف و لا يؤلف.

مؤمن الفت گیرد و هر که الفت نگیرد و الفت نیارد خیری در او نیست.

3105-: المؤمن يغار و الله أشدّ غيرا.

مؤمن غیرت میبرد و غیرت خدا شدیدتر است.

3106-: المؤمن من أهل الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد يألم المؤمن لأهل الإيمان كما يألم الجسد لما في الرأس.

مؤمن نسبت باهل ایمان چون سر نسبت بتن است مؤمن از رنج مؤمنان رنجور شود چنان که تن از رنج سر رنجور گردد.

3107-: المؤمن بخير على كلّ حال، ينزع نفسه من بين جنبيه و هو يحمد الله.

مؤمن همیشه خوبست جاننش

از تن می‌رود و خدا را ستایش می‌کند.

3108- المؤمن الذي يخالط الناس و يصبر على أذاهم أفضل من المؤمن الذي لا يخالط الناس و لا يصبر على أذاهم.

مؤمنی که با مردم آمیزش کند و بر آزارشان صبر کند از مؤمنی که با مردم آمیزش نکند و بر آزارشان صبر نکند بهتر است.

3109- المؤمن أكرم على الله من بعض ملائكته.

مؤمن نزد خدا از بعض فرشتگان او عزیزتر است.

3110- المستشار مؤتمن إن شاء أشار و إن شاء لم يشر.

کسی که با او مشورت کنند امانت دار است اگر خواهد رأی دهد و اگر نخواهد ندهد.

3111- المسلم مرآة المسلم فإذا رأى به شيئاً فليأخذه.

مسلمان آئینه مسلمانست وقتی چیزی در او دید بگیرد.

3112- المسلمون إخوة لا فضل لأحد على أحد إلا بالتقوى.

مسلمانان برادرانند هیچ کس بر دیگری جز به پرهیزکاری برتری ندارد.

3113- المسلمون عند شروطهم ما وافق الحق من ذلك.

مسلمانان باید بشروط خویش که

مطابق حق باشد وفا کند.

3114-: المصائب و الأمراض و الأحزان في الدنيا جزاء.

بلیه و بیماری و غم کیفر دنیاست.

3115-: المعروف باب من أبواب الجنة و هو يدفع مصارع السوء.

نیکی دری از درهای بهشتست و از مرگ بد جلوگیری میکند.

3116-: المعك طرف من الظلم.

تأخیر پرداخت دین، شمه ای از ظلم است.

3117-: المقيم على الزنا كعابد وثن.

آنکه بر زنا اصرار ورزد چون بت پرست است.

3118-: المكر و الخديعة و الخيانة في النار.

مکر و فریب و خیانت در جهنمست.

3119-: المنافق يملك عينيه يبكي كما يشاء.

منافق بر دیدگان خویش مسلط است چنان که بخواهد گریه می کند.

3120-: الميت يعذب في قبره بما ينأح عليه.

میت در قبر از ناله و فریادی که بر مرگ او کنند معذب می شود.

3121-: نجات اول هذه الامّة باليقين و الزهد و يهلك آخرها بالبخل و الأمل.

متقدمان این امت بیقین و زهد نجات یابند و متأخرانش به بخل و آرزو هلاک شوند.

3122-: نَحّ الأذى عن طريق المسلمين.

آزار از راه مسلمانان دور کن.

3123-: نصف ما يحفر لآمتي من القبور من العين و المعدة.

یک نیمه قبرها که برای امت من حفر می شود از چشم بد و پر خوری است.

3124-: نصر الله امرأ سمع متًا شيئًا فبلّغه كما سمعه.

خدا مردی را که چیزی از ما بشنود و همان طور که شنیده بدیگران برساند، یاری کند.

3125-: نصر الله امرأ سمع متًا حديثًا فحفظه حتّى يبلغه غيره فربّ حامل فقه إلى ما هو أفقه منه و ربّ حامل فقه ليس بفقیه.

خدا مردی را که سخنی از ما بشنود و بخاطر سپارد تا بدیگری برساند یاری کند بسا کس که دانائی بداناتر

از خود برد و بسا کس که حامل دانائست و دانا نیست.

3126-: نعم الشيء الهدية أمام الحاجة.

چه نیکوست هدیه بهنگام حاجت.

3127-: نعم العطيّة كلمة حقّ تسمعها ثمّ تحملها إلى أخ لك مسلم.

چه نیکو عطائست سخن حقی که بشنوی و برادر مؤمن خویش برسانی.

3128-: نعم سلاح المؤمن الصبر والدعاء.

چه نیکو سلاحی است صبر و دعا برای مؤمن.

3129-: نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس: الصّحة و الفراغ.

دو نعمتست که بسیاری مردم در آن مغبونند صحت و فراغت.

3130-: نعم المال الصّالح للرجل الصّالح.

چه نیکست مال شایسته برای مرد شایسته.

3131-: نعم صومعة المسلم بيته.

خانه مسلمان برای او چه نیکو صومعه ایست.

3132-: نعم الهدية الكلمة من كلام الحكمة.

چه نیکو هدیه ایست يك کلمه گفتار حکمت آموز.

3133-: نعم الإدام الخلل.

چه نیکو نان خورشوی است سرکه.

3134-: نعم الشفيع القرآن لصاحبه يوم القيمة.

چه نيكو شفيعى است قرآن در روز قيامت براى كسى كه قرآن خوانده باشد.

3135-: نعم المال التّخل الرّاسخات في الوحل.

چه نيكو ماليست نخل كه در كل محكمست.

3136-: نعم العون على تقوى الله المال.

مال براى پرهيزكارى خدا چه نيكو ياوريست.

3137-: نفقه الرّجل على أهله صدقة.

خرجى كه مرد براى كسان خود كند صدقه است.

3138-: نوم العالم أفضل من عبادة العابد.

خواب دانشمند از عبادت عابد بهتر است.

3139-: نوم الصّائم عبادة و صمته تسبيح و عمله مضاعف و دعاؤه مستجاب و ذنبه مغفور.

خواب روزه دار عبادت است و سكوت وى تسبيح است و عملش مضاعفست و دعائش مستجابست و گناهش آمرزيده.

3140-: نوم على علم خير من صلاة على جهل.

خواب با علم بهتر از نماز با جهل است.



3141-: نَوْرُوا بِالْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ.

صبحدمان چراغ روشن کنید که پاداش شما بیشتر شود.

3142-: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَعَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ وَكُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ فَإِذَا عَمِلَ الْمُؤْمِنُ عَمَلًا نَارَ فِي قَلْبِهِ نُورٌ.

نیت مؤمن از عمل او بهتر است و عمل منافق از نیت او بهتر است و هر کدام بر نیت خود کار می کنند و چون مؤمن عملی کند در قلب وی نوری روشن شود.

3143-: النَّاجِشُ أَكَلُ رِبَا مُلْعُونٌ.

بازارگرم کن رباخوار ملعونی است.

3144-: النَّاسُ وَلَدُ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تَرَابٍ.

مردم فرزند آدمند و آدم از خاک است.

3145-: النَّاسُ رِجَالَانِ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَا سِوَاهُمَا.

مردم (قابل اعتنا) دو کسند عالم و علم آموز و در غیر آن ها خیری نیست.

3146-: النَّاسُ مَعَادِنٌ وَالْعَرَقُ دَسَّاسٌ وَأَدَبُ السُّوءِ كَعَرَقِ السُّوءِ.

مردم چون معدن ها گونه گونند و نژاد در کسان نافذ است و تربیت بد چون نژاد است.

ص: 788

3147-: النَّاكِحُ فِي قَوْمِهِ كَالْمَعْشَبِ فِي دَارِهِ.

آنکه از خاندان خویش زن گیرد چنانست که در خانه خویش علف چیند.

3148-: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَبْلَغُ مِنْ عَمَلِهِ.

نیت مؤمن از عمل وی شایسته تر است.

3149-: النَّاسُ كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ.

مردم چون دندانهای شانه اند.

3150-: النَّاسُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ اللَّهُ فَأَحَبُّهُمْ إِلَيْهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ.

مردم همگی کسان خدایند و محبوبتر از همه پیش خدا کسی است که برای کسان او سودمندتر باشد.

3151-: النَّاسُ أَشْبَهُ بَزْمَانِهِمْ.

مردم بروزگار خویش مانند.

3152-: النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

مردم معدن هاینند چون معدن طلا و نقره.

3153-: النَّسَاءُ حِبَالَةُ الشَّيْطَانِ.

زنان دامهای شیطانند.

3154-: النَّاسُ كَالْإِبِلِ تَرَى الْمَائَةَ لَا تَرَى فِيهِ رَاحِلَةً.

مردم چون شترانند صد شتر بینی و یک باربردار در آن میان بینی.

3155-: النَّاسُ يَعْمَلُونَ الْخَيْرَاتِ وَإِنَّمَا يُعْطُونَ أَجُورَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ قَدْرِ عَقُولِهِمْ.

مردم کارهای نیک کنند اما روز قیامت پاداششان را بقدر عقولشان میدهند.

3156-: النَّصْرُ مَعَ الصَّبْرِ وَالْفَرَجُ مَعَ الْكُرْبِ وَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

فیروزی قرین صبر است و گشایش قرین رنج است و همراه هر سختی گشایشی هست.

3157-: النَّدَمُ تَوْبَةٌ وَالتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.

پشیمان شدن چون توبه کردن است و هر که از گناه توبه کند چنانست که گناه نداشته.

3158-: النَّظْرُ إِلَى الْخَضِرَةِ يَزِيدُ فِي الْبَصْرِ.

بسبزه نگریستن بینائی را افزون میکند.

3159-: النَّظْرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِيسَ.

نگاه بد تیری زهراگین از تیرهای شیطانست.

3160-: النَّظْرُ إِلَى الْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ وَالْخَضِرَةِ يَزِيدَانِ فِي الْبَصْرِ.

دیدن زن خوب روی و سبزه بینائی را افزون میکند.

3161-: التَّطَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ.

پاکیزگی از ایمانست.

3162-: النّياحة من عمل الجاهليّة.

نوحه گری از عمل جاهلیت است.

3163-: النّية الحسنة تدخل صاحبها الجنّة.

نیت خوب صاحب خویش را به بهشت می برد.

ص: 791

3164-: هدیة الله إلى المؤمن السائل على بابه.

گدا هدیه خداست که بر در مؤمن آید.

3165-: هل تتصرون إلا بضعفائكم بدعوتهم و أحلامهم.

شما را بدعا و عقل ضعیفانتان یاری میکنند.

3166-: هل من أحد يمشي على الماء إلا ابتلت قدماه؟ كذلك صاحب الدنيا لا يسلم من الذنوب.

مگر کسی هست که بر آب رود و پاهایش تر نشود؟ همچنین دنیادار از گناه مصون نخواهد ماند.

3167-: هلكت الرجال حين أطاعت النساء.

مردان که اطاعت زنان کنند بهلاکت افتند.

3168-: هنّ أغلب، يعني النساء.

الهدیة تعور عين الحكيم.

آنها، یعنی زنان، چیره تراند.

هدیه چشم خردمند را ببندد.

ص: 792

3169-: الهدية تذهب بالسمع و البصر و القلب.

هدیه گوش و چشم و دل را از کار بیندازد.

3170-: الهدية رزق من الله فمن أهدى اليه شيء فليقبله.

هدیه روزی خداست هر که چیزی بدو هدیه دادند بپذیرد.

3171-: الهوى مغفور لصاحبه ما لم يعمل به أو يتكلم.

پندار بد اگر بکردار و گفتار نیاید بخشوده است.

3172-: الهم نصف الهم.

غم يك نیمه پیری است.

ص: 793

3173-: واضع العلم عند غير أهله كمقلد الخنازير الجواهر واللؤلؤ والذهب.

آنکه علم بناهل سپارد چنانست که گوهر و مروارید و طلا بخوکان آویزد.

3174-: والله ما الدنيا في الآخرة إلا مثل ما يجعل أحدكم إصبعه هذه في اليمّ فلينظر بم يرجع.

بخدا قسم دنیا نسبت به آخرت چنانست که یکیتان انگشت خویش به دریا نهد، بنگرد چه می آورد؟.

3175-: والله لأن تهدي بهداك رجل واحد خير لك من حمر النعم.

بخدا قسم اینکه مردی را هدایت کنی از داشتن شتران سرخ مو بهتر است.

3176-: والله لا تجدون بعدي أعدل عليكم مني.

بخدا قسم پس از من، کسی را نخواهید یافت که در باره شما عادلتر از من باشد.

3177-: واكلي ضيفك فإنّ الضيف يستحي أن يأكل وحده.

همراه مهمان خویش غذا خور زیرا مهمان شرم دارد که تنها غذا خورد.

3178-: و الشّاة إن رحمتها یرحمک الله.

حتی به بز اگر رحم کنی خدا بتو رحم کند.

3178-: و أيّ داء أدوی من البخل.

و چه مرضی از بخل بدتر است.

3179-: و أي المؤمن حقّ واجب.

و عده مؤمن حقی است (که ادای آن) واجب است.

3180-: و جبت محبّة الله علی من غضب فحلم.

کسی که خشم آرد و بردباری کند، بصف محبان خداست.

3181-: وزن حبر العلماء بدم الشّهداء فرجح.

مرکب دانشوران را با خون شهیدان همسنگ کردند اولی سنگین تر بود.

3182-: و صلّوا الذی بینکم و بینه قرابة بکثرة ذکرکم إیّاه.

با اقارب خویش بوسیله مکرر یاد کردنشان پیوستگی کن.

3183-: و صب المؤمن کفّارة الخطایا.

بیماری مؤمن کفاره گناهان است.

3184-: و قرّوا من تعلّمون منه العلم و قرّوا من تعلّمونه العلم.

کسی را که علم از او می آموزید محترم دارید و کسی را که علم بدو می آموزید محترم دارید.



3185-: ولد الرجل من كسبه، من أطيّب كسبه فكلوا من أموالهم.

فرزند مرد از جمله کسب او است، از نکوترین کسب او است، از اموال فرزندان او بخورید.

3186-: ولد الزنا شرّ الثلاثة إذا عمل بعمل أبيه.

زنا زاده اگر زنا کند از پدر و مادر خویش بدتر است.

3187-: ويل للأغنياء من الفقراء.

وای بر ثروتمندان از فقیران!

3188-: ويل للعالم من الجاهل، وويل للجاهل من العالم.

وای بر عالم از جاهل! و وای بر جاهل از عالم!

3189-: ويل للذي يحدث فيكذب فيضحك به القوم، ويل له، ويل له.

وای بر آنکه سخن کند و دروغ گوید که کسان از آن بخندند وای بر او! وای بر او!؟.

3190-: ويل للنساء من الأحمرين:

الذهب و المعصفر.

وای بر زنان از دو چیز رنگین طلا و جامه زیبا.

3191-: ويل لأمّتي من علماء السوء.

وای بر امت من از علمای بد.

3192-: ویل لمن استطال علی مسلم فانتقص حقه.

وای بر آنکه به مؤمنی تطاول کند و حق او را بکاهد.

3193-: ویل لمن لا یعلم و ویل لمن علم ثم لا یعمل.

وای بر آنکه نداند و وای بر آنکه بداند و عمل نکند.

3194-: الوحدة خیر من جلیس السوء و الجلیس الصالح خیر من الوحدة، و إملاء الخیر خیر من السکوت و السکوت خیر من إملاء الشر.

تنهایی از همنشین بد بهتر و همنشین شایسته از تنهایی بهتر نگو گفتن از سکوت بهتر و سکوت از بد گفتن بهتر.

3195-: الورع الذي یقف عند الشبهة.

پرهیزکاری کسی است که کار شبهه ناک نکند.

3196-: الودّ یتوارث و البغض یتوارث.

دوستی را بارث میبرند و دشمنی را بارث میبرند.

3197-: الورع سیّد العمل.

پرهیزکاری سر آمد اعمالست.

3198-: الوضوء قبل الطّعام ینفی الفقر و بعده ینفی اللّم و یصحّ البصر.

وضو پیش از غذا فقر را ببرد و

بعد از غذا وسواس را زایل کند و چشم را نیر و دهد.

3199-: الوضوء شطر الإيمان و السّواك شطر الوضوء.

وضو نصف ایمان است و مسواک کردن نصف وضو است.

3200-: الولد ثمرة القلب و أنّه مجبنة مبخلة محزنة.

فرزند میوه دل است و مایه ترس و بخل و غم است.

3201-: الولد من ريحان الجنّة.

فرزند از ريحان بهشت است.

3202-: الويل لمن ترك عياله بخير و قدم على ربّه بشرّ.

وای بر آنکه خیر برای عیال خود نهد و با شر بنزد خدا رود.

ص: 798

3203-: يا عجباً كلّ العجب للمصدّق بدار الخلود و هو يسعى لدار الغرور.

سخت در عجبم از آنکه خانه جاوید را باور دارد و برای خانه غرور بکوشد.

3204-: يا معشر التّجار إنّ الله باعثكم يوم القيامة فجّارا إلّا من صدق و أدّى الأمانة.

ای گروه بازرگانان خدا روز رستاخیز بدکار محشورتان میکند مگر آنکه راست گوید و امانت نگه دارد.

3205-: يأتي على النّاس زمان الصّابر منهم على دينه كالقابض على الجمر.

روزگاری بر مردم بیاید که هر که خواهد دین خود نگهدارد چنان باشد که آتش بدست گرفته باشد.

3206-: يأتي على النّاس زمان المؤمن فيه أدلّ من شاته.

روزگاری بر مردم بیاید که مؤمن از یزش خوارتر باشد.

3207-: يبعث النّاس يوم القيامة على نياتهم.

روز رستاخیز مردم را بکیفیت نیت هایشان برانگیزند.

ص: 799

3208-: يبصر أحدكم القذى في عين أخيه و يدع الجذع في عينه.

يکیتان خس را در خشم برادرش ببیند و تنه درخت را در چشم خویش ندیده گیرد.

3209-: يبعث شاهد الزور يوم القيمة مدلعا لسانه.

شاهد دروغ روز قیامت آویخته زبان مبعوث می شود.

3210-: يتبع الميِّت ثلاثة فيرجع اثنان و يبقى واحد: يتبعه أهله و ماله و عمله، فيرجع أهله و ماله و يبقى عمله.

سه چیز بدنبال میت روند دو تا باز گردند و یکی بماند. اهل و مال و عمل وی بدنبال روند اهل و مالش باز گردند و عملش بماند.

3211-: يد الله على الجماعة.

دست خدا همراه جماعتست.

3212-: يذهب الصّالحون أسلفاً الأوّل فالأوّل حتّى لا يبقى إلاّ حثالة كحثة التّمرة و الشّعير لا يبالي الله بهم.

شایستگان طبقه بطبقه روند تا جز پوستی چون پوست خرما و جو نماند که خدا به آنها اعتنا نکند.

3213-: يسّروا و لا تعسّروا.

سهل گیرید و سخت مگیرید.

3214-: يطبع المؤمن على كلّ خلق ليس الخيانة و الكذب.

مؤمن هر خوئی تواند داشت

مگر خیانت و دروغ گوئی.

3215-: يعجب ربك من الشاب ليست له صبوة.

پروردگار تو جوانی را که جوانی نکند دوست دارد.

3216-: يمن الخيل في شقرها.

برکت اسب در رنگ کهر است.

3217-: يحب الله العامل إذا عمل أن يحسن.

خدا دوست دارد که وقتی کسی کاری میکند کامل کند.

3218-: يدور المعروف على يد مائة رجل آخرهم فيه كأولهم.

نیکی بدست صد مرد میرود که پاداش آخریشان مانند اولیست.

3219-: يمينك على ما يصدقك عليه صاحبك.

سوگند در باره چیزی توانی خورد که مصاحب تو تصدیق آن کند.

3220-: ينبغي أن يكون للمؤمن ثمانية خصال: وقار عند الهزاهز و صبر عند البلاء و شكر عند الرّخاء و قنوع بما رزقه الله عزّ و جلّ، لا

يظلم الأعداء و لا يتحامل على الاصدقاء بدنه في تعب و الناس منه في راحة.

مؤمن باید هشت صفت داشته باشد وقار در حوادث سخت و صبر به هنگام بلیه و شکر به هنگام گشایش و قناعت به روزی ای که خدای

والا داده است بدشمنان ستم نکند و مزاحم دوستان نشود، تنش برنج

باشد و مردم از او در آسایش باشند.

3221-: یهرم ابن آدم و یقی معه اثنتان الحرص و الأمل.

فرزند آدم پیر می شود و دو چیز با وی میماند حرص و آرزو.

3222-: یوزن یوم القیامة مداد العلماء و دم الشهداء فی رجح مداد العلماء علی دم الشهداء.

روز قیامت مرکب دانشوران و خون شهیدان را همسنگ کنند و مرکب دانشوران بر خون شهیدان مرجح شود.

3224-: یهرم ابن آدم و یثب منه اثنتان الحرص علی المال و الحرص علی العمر.

فرزند آدم پیر می شود و دو چیز از او جوان می شود حرص مال و حرص عمر.

3225-: الید العلیا خیر من الید السفلی و أبدأ بمن تعول.

دست دهنده از دست بگیر که بهتر است و صدقه را از نانخوران خویش آغاز کن.

3226-: ألیمن الکاذبة منفقة للسلعة ممحقة للكسب.

قسم دروغ کالا را تلف کند و کسب را از میان ببرد.

3227-: ألیمن علی نية المستحلف.

قسم مربوط به نیت قسم خور است.

خطبه های حضرت رسول ص

ص: 803





از خطبه های پیمبر عده بسیار کمی را در متون سیرت و حدیث آورده اند. گویا بیشتر خطبه های مفصل از طرف محدثان و راویان تقطیع شده و قسمتهای آن بیابهای مختلف رفته و در نتیجه شماره خطبه های موجود تقلیل یافته. قرائن مکرر بدست داریم که بسیاری کلمات کوتاه و روایتهای مختصر، جزئی از خطبه مفصل بوده اما چون در خطبه های پیمبر فقرات کلام از يك دیگر استقلال داشته و هر يك مربوط بموضوع دیگر بوده کار تقطیع کنان آسان شده و خطبه ها را چون عقد گهر که رشته آن گسیخته پیراکنندگی افکنده اند. برای نمونه این خطبه را که تقطیع شده اما وحدت آن نیز محفوظ مانده به بینید که تقریبا همه عبارات و فقرات آن را در کتابهای حدیث و هم در مجموعه ما میتوان یافت. .

ما لي أرى حبّ الدّنيا قد عذب على كثير من النّاس حتّى كأنّ الموت في هذه الدّنيا على غيرهم كتب و كأنّ الحقّ في هذه الدّنيا على غيرهم

ص: 805

وجب، أما يتعظ آخرهم بأولهم لقد جهلوا ونسوا كل موعظة في كتاب الله وأمنوا شر كل عاقبة سوء. طوبى لمن شغله خوف الله عن خوف الناس، طوبى لمن طاب كسبه وصلاح سريره وحسن علانيته واستقامت خليقته، طوبى لمن أنفق الفضل من ماله وأمسك الفضل من قوله طوبى لمن تواضع لله عز ذكره وزهد فيما أحل له من غير رغبة عن سنتي وأتبع الأختيار من عترتي من بعدي وخالط أهل الفقه والحكمة ورحم أهل المسكنة، طوبى لمن اكتسب من المؤمنين مالا

من غير معصية وأنفقه في غير معصية و جاد به على أهل المسكنة و جانب أهل الخيلاء و التّفاخر و الرّغبة في الدّنيا طوبى لمن حسن مع النّاس خلقه و بذل لهم معونته و عدل عنهم شرّه (1).

چرا می بینیم محبت دنیا بر بسیاری از مردم غالب آمده که گوئی در این جهان مرگ بر غیر ایشان مقرر شده و گوئی در این جهان حق بر غیر ایشان واجب آمده، چرا اخلاف از سرنوشت اسلاف پند نگیرند. هر پندی را که در کتاب خدا هست فراموش کرده و ندانسته اند و از شر هر عاقبت بد ایمن مانده اند، خوشا آنکه ترس خدا از ترس مردم مشغولش داشته، خوشا آنکه کسبش پاکیزه و باطش نیک و ظاهرش خوب و خویش استوار است. خوشا آنکه فزونی مال خویش بدهد و فزونی گفتار خویش نگهدارد. خوشا آنکه برای خدا که یاد وی عزیز باد فروتنی کند و در آنچه بر وی حلال است بی انحراف از سنت من، زهد ورزد و از پس من نیکان خاندان مرا پیروی کند و با اهل دانش و خرد آمیزش کند و بر مسکینان رحمت آرد. خوشا آن مؤمن که مالی نه از معصیت فراهم آرد و در غیر معصیت خرج کند و از آن بر اهل مسکنت ببخشد و از متکبران فخر فروش و دنیادوستان دوری کند. خوشا آنکه خوی وی با مردم نکو باشد و کمک خویش بذل ایشان کند و شر خویش از آنها بر دارد.

این خطبه قدیمترین خطبه پیمبر است که در نخستین روز دعوت ایراد کرد، معمولاً - همیشه سخن را بحمد و ثنای خدا افتتاح میفرمود و راویان برای اختصار عبارات حمد را از اول بعضی خطبه ها مختصر کرده و بجای آن عبارت «حمد الله و اثنی علیه» آورده اند. .

...إنّ الرّائد لا یکذب أهله و الله لو کذبت النّاس جميعا ما کذبتکم و لو غررت النّاس جميعا ما غررتکم و الله الّذي لا إله إلا هو إنّی لرسول الله إليکم خاصّة و إلى النّاس

ص: 807

كافة، و الله لتموتن كما تاملون و لتبعثن كما تستيقظون و لتحاسبن بما تعملون و لتجزون بالاحسان احسانا و بالسوء سوءا و انها لجنه ابداء او لنار ابداء (1).

..پيشتاز بكسان خود دروغ نميگويد، بخدا اگر با همه مردم دروغ گويم با شما دروغ نگويم و اگر همه مردم را فريب دهم شما را فريب ندهم، بان خدا كه خدائي جز او نيست، من فرستاده خدايم بسوي شما خصوصا و سوي مردم عموما بخدا چنان كه بخواب ميرويد خواهيد مرد و چنان كه بيدار ميشويد بر انگيخته خواهيد شد و از اعمال خويش حساب پس ميدهيد و در قبال نيكي سزاي نيكتان ميدهند و در قبال بدى سزاي بدتان ميدهند كه بهشت جاويد و جهنم جاويد است.

اين خطبه را در نخستين روزهاي اقامت مدينه ايراد فرمود: .

أما بعد أيها الناس فقدّموا لأنفسكم و الله ليصعقن أحدكم ثم ليدعن غنمه ليس لها راع ثم ليقولن له ربّه و ليس له ترجمان و لا حاجب يحجبه دونه ألم يأتك رسولي فبلّغك و أتيتك مالا و أفضلت عليك فما قدّمت لنفسك؟ فلينظرنّ يمينا و شمالا فلا يرى شيئا

ص: 808

ثمّ فلينظرنّ قدامه فلا- يرى غير جهنّم، فمن استطاع أن تقي وجهه من التّار و لو بشق من تمرّة فليفعل و من لم يجد فبكلمة طيّبة فإنّ بها تجزى الحسنه عشر أمثالها إلى سبعمائة ضعف و السّلام عليكم و على رسول الله و رحمة الله و بركاته (1).

اما بعد ای مردم برای خویش کاری کنید، بخدا یکتان بمیرد و گوسفندان خویش بی چوپان گذارد آنگاه خدایش بی ترجمان و دربانی که حاجب وی شود گوید مگر پیمبر من نیامد و بتو ابلاغ نکرد مالی بتو دادم و فزونی بخشودم، برای خویش چه کردی؟ آنگاه براست و چپ نکرد و چیزی نه بیند، سپس بجلو خود نگرد و جز جهنم نه بیند هر که تواند چهره خویش از آتش و لوبه نیمه خرمائی مصون دارد چنین کند و هر که نیابد بگفتاری نیک که بوسیله آن نیکی را ده برابر یا هفتصد برابر پاداش دهند، درود و رحمت و برکات خدا بر شما و پیمبر خدا باد.

نخستین بار که در مدینه بنماز جمعه ایستاد از پس نماز این خطبه را ادا فرمود: .

الحمد لله أحمده و أستعینه و أستغفره و أستهدیه أو من به و لا أكفره و أعادي من يكفره و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أنّ

ص: 809

---

1- سيرة ابن هشام.

محمّدا عبده ورسوله أرسله بالهدى و التّور و الموعظة على فترة من الرّسل و قلة من العلم و ضلالة من النّاس و انقطاع من الزّمان و دنوّ من السّاعة و قرب من الأجل من يطع الله و رسوله فقد رشد و من يعصهما فقد غوى و فرط و ضلّ ضلالا بعيدا. و أوصيكم بتقوى الله فإنّه خير ما أوصى به المسلم المسلم أن يحضّنه على الآخرة و أن يأمره بتقوى الله، فاحذروا ما حدّركم الله من نفسه و لا أفضل من ذلك نصيحة و لا أفضل من ذلك ذكرى و إنّه تقوى لمن عمل به على و جل

ص: 810

و مخافة و عون صدق على ما تبتغون من أمر الآخرة، و من يصلح الذي بينه و بين الله من أمر السرّ و العلانية لا ينوي بذلك إلا وجه الله يكن له ذكرا في عاجل أمره و ذخرا فيما بعد الموت حين يفتقر المرء إلى ما قدّم و ما كان من سوى ذلك يودّ لو أنّ بينه و بينه أمدا بعيدا.

و يحذركم الله نفسه و الله رؤف بالعباد، و الذي صدّق قوله و أنجز وعده لا خلف لذلك فإنه يقول تعالى (ما يبذل القول لديّ و ما أنا بظلام للعبيد) و اتقوا الله في عاجل أمركم و آجله في السرّ و العلانية فإنه



(من يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له أجرا) (و من يتق الله فقد فاز فوزا عظيما) وإن تقوى الله تقوى الله تقوى مقتته و توقى عقوبته و توقى سخطه و إن تقوى الله تبيض الوجه و ترضي الرب و ترفع الدرجة. خذوا بحظكم و لا تقرطوا في جنب الله قد علمكم الله كتابه و نهج لكم سبيله ليعلم الذين صدقوا و ليعلم الكاذبين فأحسنوا كما أحسن الله إليكم و عادوا أعداءه و جاهدوا في الله حق جهاده، هو اجتباكم و سماكم المسلمين ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة و لا قوة إلا بالله،

ص: 812

فأكثرُوا ذكرَ الله، و اعملوا لما بعد الموت فإنّه من أصلح ما بينه و بين الله يكفه ما بينه و بين النَّاس ذلك بأنَّ الله يقضي على النَّاس و لا يقضون عليه و يملك من النَّاس و لا يملكون منه، الله أكبر و لا قوّة إلا بالله العليّ العظيم (1).

ستایش خاص خداست، ستایش او میکنم و از او اعانت میجویم و آمرزش میخواهم و هدایت میطلبم، بدو ایمان دارم و انکار او نمیکنم و با هر که انکار وی کند دشمنی میکنم و شهادت میدهم که خدائی جز خدای یکتا نیست که تنها و بی شریک است و شهادت میدهم که محمّد بنده و پیمبر اوست که وی را با هدایت و نور و پند هنگام فترت پیمبران و کمیابی علم و ضلالت مردم و پایان یافتن زمان و نزدیکی رستاخیز و قرب اجل فرستاد هر که اطاعت خدا و پیغمبر کند هدایت یافته و هر که عصیان ایشان کند گمراه شده و تقصیر کرده و بضلالی سخت افتاده، شما را پرهیزکاری خدا سفارش میکنم که نکوترین اندرزی که مسلمان بمسلمان دهد اینست که وی را بکار آخرت ترغیب کند و پرهیزکاری خدا فرمان دهد، از آنچه خدایان بیم داده بترسید که اندرزی بهتر از این نیست و تذکاری بهتر از این نیست که این مایه پرهیز کسی است که با بیم و ترس بدان عمل کند و یاوری نکو برای آن چیزهاست که از کار آخرت میخواهید، هر که روابط نهران و آشکار خویش با خدا بصلاح آرد و از آن جز رضای خدا نخواهد برای وی در دنیا نام نیک خواهد بود و پس از مرگ آن دم که انسان باعمال خویش نیاز دارد، ذخیره خواهد بود و هر چه جز این باشد دوست دارد که میان وی و آن فاصله ای بسیار باشد.

خداوند شما را از خویش میترساند که خدا به بندگان خود مهربان است، قسم بآن که گفتار خویش راست کرد و وعده خویش انجام داد که خلاف در این نیست که خدای والا گوید: «گفتار نزد من تغییر نپذیرد و من ستمگر بندگان نیستم.» در کار حاضر و دور و نهران و عیان از خدا بترسید که هر که از خدا بترسد گناهان وی را محو کند و پاداش او بزرگ دهد و هر که از خدا بترسد کامیابی بزرگ یافته است، ترس خدا از دشمنی و عقوبت و خشم وی مصون میدارد، ترس خدا چهره را سپید و خدا را خشنود و مرتبت را بلند میکند، بهره خویش بر گیرید و در قبال خدا تقصیر نکنید، خدا کتاب خویش بشما تعلیم داد و راه خویش بر شما روشن کرد تا کسانی را که راستگویند معلوم دارد و دروغگویان را معلوم دارد پس چنان که خدا با شما نکوئی کرده نکوئی کنید و با دشمنان وی دشمنی کنید، و در راه خدا چنان که شایسته جهاد کردنت، جهاد کنید که او شما را برگزید و مسلمانان نامید تا هر که هلاک شد بدلیل هلاک شود و هر که حیات یافت بدلیل حیات یابد که نیروئی جز بتأیید خدا نیست، پس یاد خدا بسیار کنید و برای پس از مرگ کار کنید که هر که روابط خویش با خدا بصلاح آرد خدا مناسبات وی را با مردم کفایت کند که خدا بر مردم قضا میراند و مردم بر خدا قضا نمیرانند او اختیار دار مردم است و مردم اختیار دار او نیستند، خدا بزرگ است و نیروئی جز بتأیید خدای والای بزرگ نیست.

و پیش از جنگ احد این خطبه را ادا فرمود و چنان که می بینید بعضی فقرات تقطیع شده آن در مجموعه بتبعیت از متون حدیث ضمن کلمات قصار آمده. .

...أيُّهَا النَّاسُ أوصيكم بما أوصاني به الله في كتابه من العمل بطاعته و التَّناهي عن محارمه فإنَّ جهاد العدوّ شديد شديد كرهه قليل من يصبر عليه إلا من عزم على رشد

ص: 813

إِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ أَطَاعَهُ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ مَنْ عَصَاهُ فَاسْتَفْتَحُوا أَعْمَالَكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى الْجِهَادِ وَالتَّمَسُّوْا بِذَلِكَ مَا وَعَدَكُمُ اللَّهُ وَعَلَيْكُمْ بِالَّذِي أَمْرَكُمْ بِهِ فَإِنِّي حَرِيصٌ عَلَى رَشْدِكُمْ.

إِنَّ الْإِخْتِلَافَ وَالتَّنَازُعَ وَالتَّشْبِيْطَ مِنْ أَمْرِ الْعِجْزِ وَالصَّعْفِ وَهُوَ مِمَّا لَا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَلَا يُعْطِي عَلَيْهِ النَّصْرَ وَالتَّظْفِرَ. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَذَفَ فِي قَلْبِي أَنَّ مَنْ كَانَ عَلَى حَرَامٍ فَرَّغَ عَنْهُ ابْتِغَاءً مَا عِنْدَ اللَّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبَهُ وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَمَنَّى لَهُ عَشْرًا، وَمَنْ أَحْسَنَ مِنْ مُسْلِمٍ أَوْ كَافِرٍ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ أَوْ فِي

ص: 814

آجل آخرته، و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فعليه الجمعة يوم الجمعة إلا صبياً أو امرأة أو مريضاً أو عبداً مملوكاً و من استغنى عنها استغنى الله عنه و الله غني حميد. ما أعلم من عمل يقربكم إلى الله إلا و قد أمرتكم به، و لا أعلم من عمل يقرنكم إلى النار إلا و قد نهيتكم عنه و إنه قد نفث الروح الأمين في روعي أنه لن تموت نفس حتى تستوفي أقصى رزقها لا ينقص منه شيء و إن أبطأ عنها فاتقوا الله ربكم و أجملوا في طلب الرزق و لا يحملنكم استبطاءه على أن تطلبوه بمعصية ربكم، إن الله قد بين لكم

ص: 815

الحلال و الحرام غير أن بينهما شبةا لم يعلمها كثير من الناس إلا من عصم فمن تركها حفظ عرضه و دينه و من وقع فيها كان كالتراعي إلى جنب الحمى أو شك أن يقع فيه و ليس ملك إلا و له حمى، إلا و إن حمى الله محارمه و المؤمن من المؤمنين كالرأس من الجسد إذا اشتكى تداعى إليه ساير جسده و السلام عليكم (1).

...أيها الناس توبوا إلى ربكم قبل أن تموتوا و بادروا الأعمال الصالحة قبل أن تشغلوا و صلوا الذي بينكم و بين

ص: 816

---

1- ابن ابي الحديد.

رَبِّكُمْ بِكَثْرَةِ ذِكْرِكُمْ لَهُ وَكَثْرَةِ الصَّدَقَةِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ تَرْزُقُوا وَتُوجِرُوا وَتَنْصُرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فِي مَقَامِي هَذَا فِي عَامِي هَذَا فِي شَهْرِي هَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ تَرَكَهَا وَلَهُ إِمَامٌ فَلَا جَمْعَ لِلَّهِ لَهُ شَمْلُهُ وَلَا بَارِكُ لَهُ فِي أَمْرِهِ أَلَا وَلَا حُجَّ لَهْ أَلَا وَلَا صَوْمَ لَهْ أَلَا وَلَا صَدَقَةَ لَهْ أَلَا وَلَا يَوْمَ أَعْرَابِيٍّ مَهَاجِرِ أَلَا وَلَا يَوْمَ فَاجِرٍ مُؤْمِنًا إِلَّا أَنْ يَقْهَرَهُ سُلْطَانٌ يَخَافُ سَيْفَهُ أَوْ سَوْطَهُ (1).

ص: 817

---

1- اعجاز القرآن.

...إنّ الحمد لله أحمده وأستعينه نعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضلّ له و من يضلله الله فلا هادي له و اشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إنّ أحسن الحديث كتاب الله قد أفلح من زيّنه في قلبه و أدخله في الإسلام بعد الكفر و اختاره على ما سواه من أحاديث النّاس إنّهُ أصدق الحديث و أبلغه أحبوا من أحبّ الله و أحبوا الله من كلّ قلوبكم و لا تملّوا كلام الله و ذكره و لا تنسوا عليه

ص: 818

قلوبكم اعبدوا الله و لا تشركوا به شيئا اتقوا الله حق تقاته و تحابوا بروح الله بينكم و السلام عليكم ورحمة الله (1).

..ای مردم! شما را به آن چیزها که خدایم در کتاب خویش بدان سفارش فرمود. از عمل بطاعت او و خود داری از محارم وی، سفارش میکنم که پیکار دشمن سخت است، سخت و مکروه و کسی که بر آن صبوری کند کم است مگر آنکه بر رشاد استوار است خدا قرین مطیعان خویش است و شیطان قرین عاصیان اوست در کارهای خویش با صبوری در پیکار. ظفر جوئید و بدین وسیله چیزهایی را که خدا بشما وعده داده طلب کنید هر چه را خدا فرمان داده انجام دهید که من بهدایت شما سخت علاقه دارم، اختلاف و نزاع و دو دلی از ناتوانی و زبونی است که خدا آن را دوست ندارد و بدان فیروزی و ظفر نمی بخشد، ای مردم در قلب من نهاده اند که هر که بر کار حرامی باشد و بامید آنچه نزد خداست از آن چشم بپوشد خدا گناهش را ببخشد و هر که بر محمد صلوات گوید خدا و ملائکه ده صلوات بر او گویند، هر کس از مؤمن و کافر نکوئی کند پاداش وی در دنیای حاضر یا در آخرت موجب بعهد خداست هر که بخدا و روز جزا ایمان دارد مواظب جمعه باشد، مواظب روز جمعه باشد، مگر طفلی یا زنی یا بیماری یا بنده مملوکی و هر که از جمعه بی نیازی کند خدا از او بی نیازی کند که خدا بی نیاز و ستوده است، من عملی که شما را بخدا نزدیک کند ندانسته ام مگر شما را بدان فرمان داده ام و عملی را که شما را بجهنم نزدیک کند ندانسته ام مگر شما را از آن منع کرده ام، روح امین در قلب من دمید که هیچ کس نمیرد مگر حد اکثر روزی خویش خورده باشد و چیزی از آن کم نباشد و گر چه کند بدو رسد پس از خدا بترسید و در طلب روزی تأنی کنید و دیر آمدن روزی و ادارتان نکنند که آن را بمعصیت پروردگار خویش طلبید. خدا حلال و حرام را برای شما بیان کرده جز اینکه میان آن شبهه هاست که بسیاری از مردم ندانند. مگر آنکه مصونش داشته اند، هر که شبهه ها را بگذارد آبرو و دین خویش محفوظ داشته و هر که در آن افتد چنانست که نزدیک قرق گوسفند چراند و بیم آن باشد که در آن افتد، هر پادشاهی قرقی دارد، بدانید که قرق خدا محرمات اوست. مؤمن نسبت بمؤمنان چون سر نسبت به تن است وقتی رنجور شود اعضای تنش همدیگر را بیاری او خوانند و سلام بر شما باد.

ای مردم! پیش از آنکه بمیرید بسوی پروردگارتان بازآئید و پیش از آنکه فراغ نیابید باعمال نیک مبادرت جوئید و میان خودتان را با پروردگارتان به بسیار یاد کردن وی و بسیار صدقه دادن نهان و آشکار پیوند دهید تا روزی یابید و پاداش برید و فیروز شوید، بدانید که خدای عزیز جلیل حضور جمعه را در این مقام من در این سال و در این ماه تا روز قیامت بر شما واجب کرد هر که امامی داشته باشد و جمعه را ترک کند خدا پراکندگیش را فراهم نیارد و کارش را مبارک نکند، بدانید که حج او مقبول نیست، بدانید که روزه او مقبول نیست، بدانید که صدقه او مقبول نیست، بدانید که بادیه نشین امام مهاجر نشود، بدانید که فاجر امام مؤمن نشود مگر آنکه قدرتی که از شمشیر یا تازیانه اش ترسد، ویرا مجبور کند.

ستایش خاص خداست، ستایش او میکنم و یاری از او میجویم، از شر ضمیر و بدیهای عمل خویش بخدا پناه میبریم، هر که را خدا هدایت کند کسی گمراهش نکند و هر که را خدا گمراه کند رهبری نیابد، شهادت میدهم که خدائی جز خدای یکتا نیست، که تنهاست و شریک ندارد، بهترین گفتارها کتاب خداست و هر که آن را در قلب خویش بیاراید و وی را از کفر باسلام آورده باشد و آن را از گفتارهای مردم برگزیند رستگار شود که قرآن راست ترین و بلیغ ترین گفتارهاست، هر که خدا را دوست دارد وی را دوست بدارید و خدا را از همه قلب خویش دوست بدارید و از گفتار خدا و یاد کردن خدا ملول نشوید و دلهای خویش را در قبال آن سخت مکنید، خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مکنید، از خدا چنان که شایسته ترسیدن اوست بترسید و برحمت خدا با یک دیگر دوستی کنید و سلام و رحمت خدا بر شما باد.

و روز فتح مکه بر در کعبه ایستاد و چنین فرمود: .



لا إله إلا الله وحده لا شريك له صدق وعده ونصر عبده وهزم الأحزاب وحده ألا كل مأثرة أو دم أو مال مدعى فهو تحت قدمي هاتين إلا سدانة البيت وسقاية الحاجّ ألا وقتل الخطيأ مثل العمد بالسّوط والعصا، فيهما الدّية مغلّظة منها أربعون خلفة في بطونها

ص: 819

---

1- اعجاز القرآن.

أولادها، يا معشر قريش إن الله قد أذهب عنكم نخوة الجاهلية و تعظمها بالآباء، الناس من آدم و آدم خلق من تراب، يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر و أنثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم، يا معشر قريش ما ترون إني فاعل بكم؟ قالوا:

أخ كريم و ابن أخ كريم قال اذهبوا فأنتم الطلقاء (1).

خدائی جز خدای یکتا نیست که تنهاست و شریک ندارد و عده خویش راست کرد و بنده خویش فیروز کرد و احزاب را بتنهائی هزیمت کرد، بدانید که هر امتیاز یا خون یا مال مورد ادعا زیر این دو قدم من است مگر پرده داری خانه و سقایت حاج، بدانید که قتل خطا با تازیانه و عصا مثل عمد است و دیه کامل برای آن هست از جمله چهل شتر آبستن که بچه ها در شکمهایشان باشد، ای گروه قریش! خدا نخوت جاهلیت و بزرگی کردن پیدران را از شما ببرد، مردم از نسل آدمند و آدم را از خاک آفریده اند، ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و دسته ها و قبیله ها کردیم تا همدیگر را بشناسید که گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست، ای گروه قریش! بنظرتان در باره شما چه خواهیم کرد؟ گفتند: برادری بزرگوار و برادرزاده ای بزرگوارى گفت: بروید که شما آزادشدگانید.

در یکی از سفرهای مکه در منی در همان جا که اکنون مسجد خیف است چنین فرمود: .

...نصّر الله عبدا سمع مقالتي فوعاها ثمّ أذاها إلى من لم

ص: 820

يسمعهَا فربّ حامل فقه لا فقه له وربّ حامل فقه إلى من هو أفقه منه ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب المؤمن إخلاص العمل لله والنصيحة  
لاولى الأمر و لزوم الجماعة، إنّ دعوتهم يكون من ورائه و من كان همّه الآخرة جمع الله شمله و جعل غناه في قلبه و أتته الدنيا و هي راغمة  
و من كان همّه الدنيا فرّق الله أمره و جعل فقره بين عينيه و لم يأتّه من الدنيا إلّا ما كتب له (1).

..بنده ای که گفتار مرا بشنود و بفهمد و بآن که نشنیده بگوید خدایش سرسبز دارد که بسا حامل علم که علم ندارد و بسا کسان که علم  
سوی عالمتر از خویش برد، سه چیز است که قلب مؤمن بدان خیانت نوزد، اخلاص عمل برای خدا خیر خواهی کار داران، و همدلی با  
جماعت که دعای اینان پشت سر وی خواهد بود.

هر که همه غم آخرت دارد خدا پراکندگی وی بفراهمی آرد و دنیا خواه ناخواه سوی وی آید و هر که همه غم دنیا دارد خدا کار وی پراکنده  
کند و فقر وی را مقابل دیدگانش نهد و از دنیا جز آنچه مقررش داشته اند بدو نرسد.

ص: 821

---

1- اعجاز القرآن

و در سفر تبوك همين كه بمقصد رسيد در جمع ياران اين خطبه را ادا فرمود و چنان كه مي بينيد تقريبا همه فقرات آن مستقل است و غالبا تقطيع شده در متون حديث و هم در مجموعه ما هست .

... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَأَوْثَقَ الْعُرَى كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ خَيْرَ الْمَلَلِ مِلَّةُ إِبْرَاهِيمَ وَ خَيْرَ السِّنِّ سَنَةُ مُحَمَّدٍ وَ أَشْرَفَ الْحَدِيثِ ذِكْرُ اللَّهِ وَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ الْقُرْآنُ وَ خَيْرَ الْأُمُورِ عَزَائِمُهَا وَ شَرَّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ أَحْسَنَ الْهُدَى هُدَى الْأَنْبِيَاءِ وَ أَشْرَفَ الْقَتْلِ قَتْلُ الشَّهَدَاءِ وَ أَعْمَى الْعَمَى الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْهُدَى وَ خَيْرَ الْأَعْمَالِ مَا نَفَعَ وَ خَيْرَ الْهُدَى مَا اتَّبَعَ وَ شَرَّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ وَ الْيَدِ الْعَلِيَا خَيْرٌ مِنْ

ص: 822

اليد السّفلى و ما قلّ و كفى خير ممّا كثر و ألهى، و شرّ المعذرة حين يحضر الموت و شرّ النّدامة ندامة يوم القيامة و من أعظم خطايا اللّسان الكذب و خير الغنى غنى النّفس و خير الزّاد التّقوى و رأس الحكمة مخافة الله و خير ما ألقى في القلب اليقين و المسكر من النّار و الخمر جماع الإثم و النّساء حبالا إبليس و الشّباب شعبة من الجنون و شرّ المكاسب الرّبا و شرّ المآكل أكل مال اليتيم و السّعيد من وعظ بغيره و الشّقّي من شقى في بطن أمه و إنّما يصير أحدكم إلى موضع

ص: 823

أربعة أذرع و ملاك العمل خواتيمه و كل ما هو آت قريب و سباب المؤمن فسوق و قتاله كفر و أكل لحمة معصية و حرمة ماله كحرمة دمه و من يستغفر الله يغفر له و من يعف الله عنه و من يصبر على الرزية يعوضه الله (1).

..ای مردم راستترین گفتارها کتاب خداست و بهترین دستاویزها کلمه تقوی است و بهترین ملت ها ملت ابراهیم است و بهترین سنت ها سنت محمد است و شریف ترین سخنان، یاد کردن خداست و بهترین حکایت ها قرآن است و بهترین کارها کارهای استوار است و بدترین کارها، کارهای نو پدید است و بهترین هدایت ها هدایت پیغمبرانست و بهترین کشته شدننها کشته شدن شهیدان است و سختترین کوری ها ضلالت از پس هدایت است و بهترین کارها آنست که سود دهد و بهترین هدایت آنست که پیرو آن شوند و بدترین کوری ها کوردلی است و دست دهنده از گیرنده بهتر است و کمی که کفایت کند از بسیاری که غفلت آرد بهتر است، بدترین عذرها هنگامیست که مرگ درآید و بدترین پشیمانی ها پشیمانی قیامتست و از بزرگ ترین گناهان زبان دروغ گفتن است و بهترین بی نیازی ها بی نیازی جان است و بهترین توشه ها پرهیزکاری است و سر حکمت ترس خداست و بهترین چیزی که در دل نهاده اند یقین است و مستی از جهنمست و شراب مجموعه بدیهاست و زنان دامهای شیطانند و جوانی شعبه ای از جنون است و بدترین کسبها رباست و بدترین خوردنها خوردن مال یتیم است، خوشبخت آنست که از سرگذشت غیر خود پند گیرد و بدبخت آنست که در شکم مادر بدبخت شده است، هر يك از شما بچهار ذراع جا میرود، اعتبار کار بخاتمه آن است و هر چه آمدنیست نزدیک است، و ناسزا گفتن مؤمن فسق کردنیست و پیکار با وی کافرشدنیست و خوردن گوشت وی گناهست و حرمت مال او چون حرمت خون ویست و هر که از خدا آمرزش خواهد خدایش بیامرزد و هر که ببخشد خدایش ببخشد و هر که بر مصیبت صبر کند خدایش عوض دهد.

-و در حج وداع در میان جمع مسلمانان این خطبه را که مفصلترین خطبه وی بود ادا فرمود: .

الحمد لله و نستعینه و نستعفره و نتوب إليه و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، من يهد الله فلا مضلّ له و من يضلل فلا

ص: 824

هادي له و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، أوصيكم عباد الله بتقوى الله و أحثكم على طاعته و  
أستفتح بالذي هو خير، أما بعد أيها الناس اسمعوا مني أبين لكم فإني لا أدري لعلّي لا ألقاكم بعد عامي هذا في موقفي هذا، أيها الناس إن  
دماءكم و أموالكم حرام عليكم إلى أن تلقوا ربكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا، ألا هل بلغت، اللهم اشهد! فمن كانت  
عنده أمانة فليؤدها

ص: 825

إلى من ائتمنه عليها وإن ربا الجاهليّة موضوع وإن أول ربا أبدئ به ربا عمّي العباس بن عبد المطلب وإن دماء الجاهليّة موضوعة وإن أول دم نبدأ به دم عامر بن ربيعة بن الحرث بن عبد المطلب وإن مآثر الجاهليّة موضوعة غير السّدانة و السّقاية و العمد قود و شبه العمد ما قتل بالعصا و الحجر و فيه مائة بعير فمن زاد فهو من أهل الجاهليّة أيّها النّاس إنّ الشّيطان يسّ أن يعبد في أرضكم هذه و لكنّه قد رضى أن يطاع فيما سوى ذلك ممّا تحقرون من أعمالكم

ص: 826



أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحَلِّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَإِنَّ الزَّمَانَ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلَاثَةٌ مِتْوَالِيَاتٌ وَوَاحِدٌ فَرْدٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحَرَّمُ وَرَجَبُ الَّذِي بَيْنَ جُمَادِي وَشَعْبَانَ أَلَا هَلْ بَلَغْتَ؟ اللَّهُمَّ اشْهَدْ! أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِنَسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقٌّ

ص: 827

لكم عليهنّ ألاّ- يوطئن فرشكم غيركم و لا- يدخلن أحدا تكرهونه بيوتكم إلاّ- بإذنكم و لا- يأتين بفاحشة فإن فعلن فإن الله أذن لكم أن تعضلوهنّ و تهجروهنّ في المضاجع و تضربوهنّ ضربا غير مبرح فإن انتهين و أطعنكم فعليكم رزقهنّ و كسوتهنّ بالمعروف و إنّما النّساء عندكم عوان لا يملكن لأنفسهنّ شيئا أخذتموهنّ بأمانة الله و استحلتتم فروجهنّ بكلمة الله فاتّقوا الله في النّساء و استوصوا بهنّ خيرا، ألا هل بلّغت، اللّهمّ اشهد! أيّها النّاس إنّما المؤمنون

ص: 828

إخوة ولا يحلّ لامرئٍ مال أخيه إلاّ عن طيب نفس منه، ألا هل بلغت؟ اللهم اشهد.

فلا ترجعنّ بعدي كفّارا يضرب بعض رقاب بعضهم فإني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله (1)، ألا هل بلغت؟ اللهم اشهد! أيّها النّاس إنّ ربّكم واحد وإنّ أباكم واحد كلّكم لآدم و آدم من تراب إنّ أكرمكم عند الله أتقاكم و ليس لعربيّ على عجمي فضل إلاّ بالتّقوى، ألا هل بلغت؟ اللهم اشهد. قالوا

ص: 829

---

1- در روایات خاصه بعد از کتاب الله کلمه «و عترتی» هست.



ای مردم خدا برای هر وارثی سهم وی را از میراث قسمت کرده و وصیت بیش از ثلث در حق وارث نافذ نیست و طفل از بستر است و نصیب زنا کار سنگست و هر که بغیر پدرش خوانده شود یا بغیر موالی خویش بستگی جوید لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد و عوض و همسنگی از او نگیرند و سلام و رحمت خدا بر شما باد.

ص: 830

---

1- البیان و التبیان.

و در مرض موت آن روزها که از جهان و جهانیان رسته و رو بخدا کرده بود يك روز که شدت تب سبک شد به مسجد رفت و این خطبه را ادا کرد که در حقیقت آخرین سخنانی بود که در مجمع عام فرمود و از آن پس بستر رفت و دیگر برنخاست تا بمرجع خویش پیوست .

...أما بعد أيها الناس فإني أحمد إليه الذي لا إله إلا هو وإنه قد دنا مني خفوق من بين أظهركم فمن كنت جلدت له ظهرا فهذا ظهري فليستقد منه و من كنت شتمت له عرضا فهذا عرضي فليستقد منه و من أخذت له مالا فهذا مالي فليأخذ منه و لا يخش الشحناء من قبلي فإنها ليست من شأني ألا وإن أحبكم إلي من أخذ مني حقًا

ص: 831

إِنَّ كَانَ لَهُ أَوْ حَلَّلْنِي فَلَقِيْتُ رَبِّي وَأَنَا طَيِّبُ النَّفْسِ وَقَدْ أَرَى أَنَّ هَذَا غَيْرُ مَعْنَى حَتَّى أَقُومَ فَيَكُمُّ مَرَارًا.

اما بعد ای مردم من خدائی را که خدائی جز او نیست ستایش می کنم. غیبت من از میان شما نزدیک شده و هر که پیشش تازیانه زده ام اینک پشت من از آن قصاص گیرد و هر کس بعرض او ناسزا گفته ام اینک عرض من از آن تلافی کند و هر کس مالی از او گرفته ام اینک مال من! از آن بگیرد و از دشمنی من بیم نکند که دشمنی شأن من نیست ای گروه! محبوب ترین شما پیش من کسی است که اگر حقی دارد از من بگیرد یا مرا حلال کند که پروردگار خویش را با خاطر آسوده دیدار کنم بنظرم این کافی نیست تا بارها میان شما بایستم.

ص: 832

## ضمیمہ دوّم

تمثیلات حضرت رسول ص

ص: 833





پیغمبر خاتم در آن سخنان که نه بقصد تشریح بلکه بقصد ترویج فضیلت و محو تاریکیها و دفع پلیدی ها داشت، غالباً سخن بتمثیل میکرد که طبع انسان حق را در غالب مثل بهتر میپذیرد، قرآن نیز امثال فراوان دارد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعْضُهُ فَمَا فَوْقَهَا وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

تمثیلات پیغمبر سبکی بدیع داشت و از صمیم زندگی عرب مایه میگرفت، امثال انجیل را دیده اید که همه از تاکستان و مزدوران باغ و کشت و زمین سخن میکند که در فلسطین باغ و بوستان و زراعت بود، امثال محمد صلی الله علیه و آله بیشتر از صحرا و دشمن و راه و دریا سخن میکند که:

مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ

که زبان قوم تنها کلمات و عباراتشان نیست، ذوق و تفکر و سلیقه خاصشان نیز هست.

به پندار من تمثالات نبوی، در خور اینست که کتابی مستقل از آن پرداخته آید که از تفکر در این امثال افقهای تازه بر وی جان می گشاید و افکار تازه میزاید، و برای تکمیل این مجموعه شمه ای از آن را در اینجا می آوریم که در هر يك بسیار نکته های لطیف هست. به بینید در این تمثیل، راز هم بستگی اجتماعی را چه خوب بیان میکند که همیشه بلیه اشرار باخیار نیز میرسد.

ص: 835

... مثل القائم في حدود الله و الواقع فيها كمثل قوم استهموا على سفينة فأصاب بعضهم أعلاها و بعضهم أسفلها فكان الذين في أسفلها إذا استقوا من الماء مروا على من فوقهم فقالوا لو أنا خرقنا في نصينا خرقا و لم نؤذ من فوقنا فإن هم تركوهم و ما أرادوا هلكوا جميعا و إن أخذوا على أيديهم نجوا جميعا (1).

حکایت کسی که در حدود خدا بایستد و آنکه در حدود خدا افتد مانند گروهی است که بر کشتی ای قرعه زدند و قسمت بالای کشتی ببعضی افتاد و پائین آن ببعض دیگر افتاد آن ها که در پائین کشتی بودند وقتی آب میخواستند بر آن کسان که بالای سرشان بودند میگذشتند و با خود گفتند اگر در قسمت خود سوراخی کنیم و آن ها را که در بالای سر ما هستند اذیت نکنیم، اگر بالا سر آنها را با قصدشان واگذارند همگی هلاک شوند و اگر دستشان بگیرند همگی نجات یابند.

و هم در این مثل قصه نفوذ جهال را بر رغم عقلا در زندگی جماعت در عبارتی کوتاه بخوانید: .

إنّ رجلا كان فيمن كان قبلكم استضاف قوما فأضافوه

ص: 836

---

1- صحیح بخاری.

و لهم كلبه تنبح فقالت الكلبة لا أنبح ضيف أهلى الليلة فبلغ ذلك نبيا لهم أو قولا لهم فقال مثل هذه مثل أمة تكون بعدكم يقهر سفهاؤها  
حکماءها (1) مردی در میان پیشینیان شما بود که از قومی میزبانی خواست و او را مهمان کردند و سگی داشتند که پارس میکرد، سگ  
گفت امشب برای مهمان کسانم پارس نمیکنم (تا سرگردان شود) و اینخبر به پیغمبرشان یا پادشاهشان رسید و گفت حکایت این مانند  
امتیست که پس از شما خواهد بود که سفیهانشان بر عقلایشان چیره شوند.

و تمثیل مردم فرومایه که بطبع خویش از خر من نیک جز خوشه بد نمیبزند چنین میکند.

مثل الذي يسمع الحكمة ولا يحمل إلا شرها كمثل رجل أتى راعيا فقال أجرني شاة من غنمك فقال انطلق فخذ باذن شاة منها فذهب يأخذ  
باذن كلب الغنم (2).

حکایت آن کس که حکمت را بشنود اما جز بدترین آن را فرانگیرد چون مردیست که پیش چوپانی آمد و گفت بزی از گله خود بمن اجاره  
بده گفت برو و گوش بزی را بگیر و او برود و گوش سگ گله را بگیرد.

ص: 837

1- مسند احمد.

2- اعلام المؤمنین

و تمثیل بخشنده و بخیل را به بینید که ضمیر دو انسان را چه خوب عیان میکند. روانشناسی جدید با همه غرور و ادعا ازین نکوتر چه خواهد گفت. .

مثل المنفق و البخیل مثل رجلین علیهما جنتان من حدید من لدن ثدیہما إلی تراقیہما فإذا أراد المنفق أن ینفق سبغت علیہ حتی یعفو أثره و إذا أراد البخیل أن ینفق قلصت و لزمت کلّ حلقة موضعها فهو یوسّعها و لا یتّسع (1).

حکایت انفاقگر و بخیل چون دو مرد است که دوزره آهن بتن دارند از پستان تا گلویشان و چون انفاقگر خواهد انفاق کند زره اش گشاده شود تا اثر آن محو شود و چون بخیل خواهد انفاق کند زره او بهم فشرده شود و هر حلقه بجای خود باشد و او همی بگشاده کردن آن کوشد اما گشاده نشود.

و تمثیل خویش و آن ناحق شناسیها که از قوم خویش میدید که وقتی ببرکت وی برفاه دنیا رسیده بودند از سیر در مراحل کمال بی نیازی میکردند چنین میکند: .

إِنَّمَا مِثْلِي وَ مِثْلَكُمْ وَ مِثْلَ الدُّنْيَا كَمِثْلِ قَوْمٍ سَلَكُوا مَفَاذَ غِبْرَاءِ وَ لَا يَدْرُونَ

ص: 838

---

1- بخاری.

ما قطعوا منها أكثر أو ما بقي منها فحسرت ظهورهم و نفذ زادهم و سقطوا بين ظهري المفازة فأيقنوا بالهلكة فينما هم كذلك إذ خرج عليهم رجل في حلة يقطر رأسه فقالوا إن هذا لحديث عهد بريف فانتهى إليهم فقال: يا هؤلاء ما شأنكم فقالوا ما ترى كيف حسرت ظهورنا و نفذت أزوادنا بين ظهري هذه المفازة و لا ندري ما قطعنا منها أكثر أم ما بقي؟ فقال ما تجعلون لي إن أوردتكم ماء رواء و رياضاً خضراً قالوا حكمتك قال تعطوني موثيقكم ألا تعصوني ففعلوا فمال بهم فأوردهم ماء

روء و ریاضا خضرا فمکت یسیرا ثم قال هلموا إلى ریاض أعشب من ریاضکم هذه و ماء أروی من مائکم هذا فعصاه جلّ القوم و قالت طائفة منهم أستم قد جعلتم لهذا الرّجل مواثیقکم أن لا تعصوه فقد صدقکم فی أول حدیثه فأخر حدیثه مثل أوله فراح و راحوا معه فأوردهم ریاضا خضرا و ماء رواء و أتى الآخرين العدو من لیلتهم فأصبحوا ما بین قتیل و أسیر (1).

حکایت من و شما و دنیا مانند گروهی است که در بیابانی خشک راه میسپردند و ندانستند آنچه از بیابان سپرده اند بیشتر است یا آنچه باقیمانده است و مرکبهایشان و امانده شد و توشه ایشان تمام شد در میان بیابان از پا در افتادند و بهلاک یقین کردند. در این حال بودند که مردی حله پوشیده که از سرش آب می چکید سوی ایشان آمد گفتند این از آبادی می آید وقتی نزد ایشان رسید گفت ای کسان حال شما چیست؟ گفتند چنان که میبینی مرکبهای مان و امانده شده و توشه ما در دل این بیابان تمام شده و ندانیم آنچه سپرده ایم بیشتر است یا آنچه مانده است گفت اگر شما را به آب گوارا و باغهای سبز برسانم به من چه خواهید داد گفتند هر چه خواهی گفت با من عهد کنید که عصیان من نکنید پس عهد کردند و آنها را براه برد و به آب گوارا و باغهای سبز رسانید و دمی توقف کرد آنگاه گفت بیانید تا سوی باغهای انبوه تر از این باغها و آبی گوارا تر از این آب برویم و اکثر قوم عصیان وی کردند و گروهی از آنها گفتند مگر شما با این مرد عهد نکردید که عصیان او نکنید که آغاز گفتار خویش با شما راست گفت و آخر گفتارش مثل اولست پس برفت و با وی رفتند و بیابانهای سبز و آب گوارا را برد و شبانگاه دشمن بر دیگران در آمد و همگی مقتول یا اسیر شدند .

ص: 840

و هم این تمثیل چیزی نزدیک به همان مضمون است و نشان می دهد که آن جان منور از لجاجت آنها که گوش استماع حق نداشته اند چگونه برنج بوده است: .

إنّ مثلي و مثل ما بعثني الله كمثل رجل أتي قومه فقال يا قوم إني رأيت الجيـش بعيني و أنا التّـذير العرفان فالنّـجاء فأطاعه طائفة منهم فأدخلوا على مهلهم فنجوا و كذبت طائفة فأصبحوا مكانهم فصبّـحهم الجيـش فأهلكهم و كذلك مثل من أطاعني و اتّبع ما جئت به و مثل من عصاني و كذّب بما جئت به من الحقّ (1).

حکایت من و آنچه خدایم بدان مبعوث کرده مانند مردیست که سوی قوم خود آمد گفت ای قوم من سپاه را دیده ام و من بیم آوری راست گویم، خود را برهانید! پس گروهی از آنها وی را اطاعت کردند و باقی شب را بملایمت راه پیمودند و نجات یافتند و گروهی دیگر وی را دروغگو شمردند و بجای خود ماندند و صبحگاهان سپاه بدیشان رسید و نابودشان کرد حکایت کسی که مرا اطاعت کند و آنچه را آورده ام پیروی کند و حکایت کسی که عصیان من کند و این حق را که آورده ام تکذیب کند چنین است.

ص: 841



و تمثیل آدمیزاد نگون بخت که در گردونه قضا از گهواره تا کور میدود و از حاصل کشمکش حیات جز عمل نیک ندارد چنین میکند: .

إِنِّي ضَرَبْتُ لِلدُّنْيَا مَثَلًا وَ لَابْنِ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ، مِثْلَهُ مِثْلَ رَجُلٍ لَهُ ثَلَاثَةُ أَخْلَاءَ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِأَحَدِهِمْ إِنَّكَ كُنْتَ لِي خَلِيلًا وَ كُنْتَ أَبْرَ الثَّلَاثَةِ عِنْدِي وَ قَدْ نَزَلَ بِي مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا تَرَى فَمَاذَا عِنْدَكَ فَيَقُولُ وَ مَاذَا عِنْدِي؟ وَ هَذَا أَمْرُ اللَّهِ قَدْ غَلَبَنِي وَ لَا أُسْتَطِيعُ أَنْ أَنْفَسَ كَرِبَتِكَ وَ لَا أَفْرَجَ غَمِّكَ وَ لَا أُؤَخِّرَ سَاعَتَكَ وَ لَكِنْ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَخُذْنِي زَادًا تَذْهَبُ بِهِ مَعَكَ فَإِنَّهُ يَنْفَعُكَ ثُمَّ دَعَا الثَّانِي فَقَالَ إِنَّكَ كُنْتَ

ص: 842

لي خليلا و كنت أبر الثلاثة عندي و قد نزل بي من أمر الله ما ترى فما ذا عندك فيقول و ما ذا عندي و هذا أمر الله غلبني و لا أستطيع أن أنفس  
كربتك و لا- أفرج غمّك و لا أؤخر ساعتك و لكن سأقوم عليك في مرضك فإذا متّ أنقيت غسلك و جدّدت كسوتك و سترت جسدك و  
عورتك ثمّ دعا الثالث فقال قد نزل بي من أمر الله ما ترى و كنت أهون الثلاثة عليّ و كنت لك مضيّعا و فيك زاهدا فما عندك؟ قال عندي أنّي  
قرينك و حليفك في الدنيا و الآخرة أدخل معك قبرك

ص: 843

حين تدخله و أخرج منه حين تخرج منه و لا أفارقك أبدا هذا ماله و أهله و عمله (1).

من در باره دنیا و فرزند آدم هنگام مرگ مثلی میزنم مثال آن چون مردیست که سه دوست دارد و چون مرگش در رسد به یکیشان گوید تو دوست من بودی و از میان سه دوست نزد من نکوتر بودی فرمان خدا چنان که میبینی بمن رسیده چکار میکنی گوید چکار توانم کرد این فرمان خداست که بر من غالبست و نتوانم محنت از تو بردارم و غم تو بگشایم و ساعت تو مؤخر کنم ولی اینک من پیش توام مرا زاد خویش کن که همراه خود ببری که تو را سود دهد آنگاه دومی را بخواند و گفت تو دوست من بودی و از میان سه دوست نزد من نکوتر بودی و فرمان خدا چنان که میبینی بمن رسیده چه کار میکنی گوید چه کار توانم کرد این فرمان خداست که بر من غالبست و نتوانم محنت از تو بردارم و غم تو بگشایم و نه ساعت تو مؤخر دارم ولی بهنگام مرض به خدمت تو قیام میکنم و چون بمیری غسل تو پاکیزه کنم و پوشش تو تازه کنم و جسد و عورت تو به پوشانم آنگاه سومی را بخواند و گفت فرمان خدا چنان که میبینی بمن در آمده و تو از میان سه دوست پیش من خوارتر بودی ترا مهمل گذاشتم و بتو رغبت نداشتم اکنون چه کار میکنی، گوید من در دنیا و آخرت بسته و همدم توام، هنگامی که به قبر در آئی با تو در آیم و چون از قبر برون شوی برون شوم، و هرگز از تو جدا نشوم، این مال و کسان و عمل اوست.

و نقل از پیامبر سلف بتمثیل شرك و حضور قلب نمازگزار و فضیلت روزه دار و برکت صدقه و یمن ذکر خدا گوید: .

إنَّ الله سبحانه أمر يحيى بن زكريّا بخمس كلمات ليعمل بها ويأمر بني إسرائيل أن يعملوا بها فجمع الناس في بيت المقدس فامتلاء المسجد وقعدوا على الشرف فقال إنَّ الله أمرني بخمس كلمات اولاهنَّ أن تعبدوا الله و لا تشركوا به شيئا و إنَّ مثل من أشرك بالله كمثله رجل اشترى عبدا من خالص ماله بذهب

ص: 844

أورق فقال هذه داري و هذا عملي فأعمل و أذا لى فكان يعمل و يؤدى إلى غير سيده فأىكم يرضى أن تكون عبده كذلك و إن الله أمركم بالصدّالة فإذا صلّيتم فلا- تلتفتوا فإنّ الله ينصب وجهه لوجه عبده في صلاته ما لم يلتفت و أمركم بالصدّيام فإنّ مثل ذلك كمثل رجل في عصابة معه صرّة فيها مسك و كلّهم يعجبه ريحها و إنّ ریح الصّائم أطيب عند الله من ریح المسك و أمركم بالصدقة فإنّ مثل ذلك كمثل رجل أسره العدو

ص: 845

فأوثقوا يديه إلى عنقه وقدموه ليضربوا عنقه فقال أنا أفتدى منكم بكلّ قليل و كثير ففدى نفسه منهم وأمركم أن تذكروا الله فإنّ مثل ذلك كمثل رجل خرج العدو في أثره سراعاً حتّى إذا أتى على حصن حصين فأحرز نفسه منهم كذلك العبد لا يحرز نفسه من الشيطان إلاّ بذكر الله (1).

خدا سبحانه يحيى پسر زكريا را به پنج كلمه دستور داد كه بدان عمل كند و بنى اسرائيل را دستور دهد كه بدان عمل كنند، پس او مردم را در بيت المقدس فراهم كرد و مسجد پر شد و بر غرفه ها نشستند و گفت خدا مرا به پنج كلمه دستور داده اول آنكه خدا را پرستيد و چيزى را با او انباز نكنيد، حكايه كسى كه بخدا شرك آورد مانند مردى است كه از خالص مال خویش بطلا يا نقره بنده اى بخرد و گوید اين خانه من است و اين كار من است كار كن و بمن پرداز پس او كار كند و بغير آقاى خود دهد كداميك از شما رضايه ميدهد كه بنده او چنين باشد و خدا شما را بنماز فرمان داده و چون نماز ميكنيد بچپ و راست ننگريد كه خدا هنگام نماز رو ببنده خود ميكند بشرط آنكه بچپ و راست ننگرد و شما را بروزه فرمان داده و حكايه آن چون مردیست در گروهی كه با وی کیسه ای هست كه در آن مشکست و همه از بوی آن در شگفتند كه بوی روزه دار نزد خدا از بوی مشک خوبتر است و شما را بصدقه دادن فرمان داده و حكايه آن چون مردیست كه دشمن او را اسير كرده و دستهايش بگردن بسته و وی را آورده اند كه گردن زنند و گوید من هر چه كم و بیش دارم بفدای خود می دهم و خویش را بفدا از ایشان برهانند و خدا دستورتان داده كه وی را ياد كنيد و حكايه آن چون مردیست كه دشمنی از دنبال وی بشتاب ميرود تا بقلعه محكمی رسد و خويشتن را از ایشان به حرز كند هم چنين بنده خويشتن را جز بياد خدا از شيطان به حرز نكند:.

و تمثيل ختم پيمبرى كه از معجزات شك ناپذير است چنين می كند .

مثلي و مثل الأنبياء قبلي كمثل رجل بنى داراً فأكملها وأحسنها إلاّ موضع

ص: 846

1- ترمذی.

لبنة فجعل الناس يدخلونها ويتعجبون منها ويقولون لولا موضع تلك اللبنة فكنت أنا موضع تلك اللبنة (1).

حکایت من و پیمبران پیش از من چون مردیست که خانه ای ساخت و آن را کامل کرد و نیک بیاراست مگر جای خشتی و مردم بدان در آمده بشگفت میشدند و می گفتند اگر جای این خشت ناقص نبود من جای آن خشتم.

و هم در تمثیل هدایت و قابلیت کسان گوید: .

مثلي و مثل ما بعثنی الله به من الهدى و العلم كمثل غيث أصاب أرضا فكان منها طائفة قبلت الماء فأنبتت الكلاء و العشب الكثير و كان منها أجادب أمسكت الماء فنفع الله بها الناس فشربوا و زرعوا و سقوا و أصاب طائفة أخرى منها إنما هي

ص: 847

---

1- مسلم.

قیعان لا- تمسك ماء ولا تثبت كلاء فذلك مثل من فقه في دين الله و نفعه ما بعثني الله به فعلم و علم و مثل من لم يقبل هدى الله الذي ارسلت به (1).

حکایت من و آن هدایت که خدایم بدان مبعوث کرده مانند بارانی است که بسرزمینی بارید قسمتی از آن را آب بگیرد و قارچ و علف بسیار برویاند و قسمتی از آن بی حاصل باشد و آب نگه دارد و مردم از آن سود برند و بنوشند و زراعت کنند و بنوشانند و بر قسمتی از آن ببارد که سست است و آب نگه ندارد و کما بر نیارد این حکایت کسی است که در دین خدا دانش اندوخت و آنچه خدایم مرا بدان مبعوث کرده ویرا سودمند افتاد، بدانست و تعلیم داد و حکایت کسی که هدایت خدا را که مرا با آن فرستاده اند نه پذیرفت.

و بتمثیل آن حالت تزلزل که قلوب را در اجتناب از معاصی هست گوید: .

إن الله ضرب مثلا صراطا مستقيما على كنفى الصراط سوران لهما أبواب مفتحة و على الأبواب ستور مرخاة و على باب الصراط داع يقول يا أيها الناس ادخلوا الصراط جميعا و لا تعرجوا و داع يدعو من فوق الصراط فإذا

ص: 848

---

1- بخاری.

أراد أن يفتح شيئاً من تلك الأبواب قال ويحك لا تفتحه فالصَّراط الإسلام و السَّوران حدود الله و الأبواب المفتحة محارم الله فلا يقع أحد في حدٍّ من حدود الله حتى يكشف السَّتر و الدَّاعي على رأس الصَّراط كتاب الله و الدَّاعي من فوق الصَّراط واعظ الله في قلب كلِّ مسلم (1).

خدا مثلی می زند راهی است که بر دو طرف راه دو قلعه هست که درهای گشاده دارد و بر درها پرده های افتاده و بر دروازه راه دعوت گری گوید ای مردم همه به راه در آئید و منحرف مشوید و دعوت گری از بالای راه دعوت همی کند و چون(عابر)خواهد چیزی از آن درها بگشاید گوید وای بر تو مگشای، راه، اسلام است و دو قلعه حدود خداست و درهای گشوده محرمات خداست و کسی در حدی از حدود خدا نیفتد مگر پرده بر دارد. دعوت گری که بر سر راه است کتاب خداست و دعوت گر بالای راه اندرز گوی خداست که در دل هر مسلمانی هست.

و در تمثیل نماز و آن اثر که دعا در محو خطاها دارد گوید: .

أرأيت لو أن نهرًا بباب أحدكم يغتسل منه خمس مرات هل يبقى من درنه من

ص: 849



شيء؟ قالوا لا قال فذلك مثل الصلوات الخمس يمحو الله بهن الخطايا (1).

بمن بگوئید اگر جوئی بر در یکی از شما باشد که هر روز پنج بار در آن شستشو کند، آیا از چرك او چیزی بماند؟ گفتند نه، گفت این حکایت نمازهای پنجگانه است که خدا خطاها را بدان محو می کند.

و هم در باره مؤمنان و منکران از گفتار جبریل مثلی می فرمود .

ضرب جبرئیل لی و لامتی مثل ملک اتّخذ دارا ثمّ ابتنی فیها بیتا ثمّ جعل مائدة ثمّ بعث رسولا یدعوا الناس إلی طعامه فمنهم من أجاب الرسول و منهم من تركه فالله هو الملك و الرسول محمّد الدّاعي و الدّار الإسلام و البیت الجنّة، فمن أجابه دخل الإسلام و من دخل الإسلام دخل دار الملك و أكل منها و من لم یجبه لم یدخل داره و لم یأكل منها (2).

جبریل در باره من و امتم مثال پادشاهی می زند که خانه ای بگرفت و اطاقی در آن بساخت آنگاه سفره ای نهاد و پیمبری فرستاد که مردم را بطعام وی دعوت کنید بعضشان دعوت پیمبر را پذیرفتند و بعضیشان وی را رها کردند، خدا همان پادشاه است و پیمبر محمّد دعوت گر است و خانه، اسلام است و اطاق بهشت است، هر که دعوت محمّد اجابت کند داخل به اسلام شود و هر که داخل اسلام شود بخانه پادشاه در آید و از آن بخورد و هر که اجابت وی نکند بخانه شاه در نیاید و از آن نخورد.

ص: 850

1- مسلم.

2- اعلام الموقعین

و در باره ما به اساسی همه اعمال یعنی نیت خوب که پاداش بدان میدهند سخنی گفته که بدیعت از آن چیزی نیست: .

إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ اسْتَشْهَدَ فَاتِي بِهِ فَعَرَفَهُ نَعْمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتَشْهَدْتُ قَالَ كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ جَرِيءٌ فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَيَسْحَبُ عَلَيَّ وَجْهَهُ حَتَّى أَلْقِيَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ فَأَتَى بِهِ فَعَرَفَهُ نَعْمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتَهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ قَالَ كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ عَالِمٌ وَقَرَأْتَ

ص: 851

القرآن ليقال هو قارئ فقد قيل ثم أمر به فسحب على وجهه حتى ألقي في النار ورجل وسع الله عليه وأعطاه من أصناف المال كله فأتى به فعرفه نعمه فعرّفها فقال ما عملت فيها قال ما تركت من سبيل تحب أن ينفق فيها إلا أنفقت فيها لك قال كذبت ولكنك فعلت ليقال هو جواد فقد قيل ثم أمر به فسحب على وجهه ثم ألقي في النار (1).

نخستین کس از مردم که روز قیامت در باره وی داوری کنند مردی باشد که بشهادت رسیده و بیارندش و خدا نعمتهای خویش بدو بر شمارد و همه را بشناسد و گوید در قبال آن چه کردی گوید در راه تو پیکار کردم تا شهید شدم گوید دروغ گفتی بلکه پیکار کردی که بگویند مرد دلیریست و گفتند. آنگاه دستور دهند تا وی را برو بکشانند تا بجهنم افکنند و مردی که علم آموخته و تعلیم داده و قرآن خوانده بیارندش و خدا نعمتهای خویش بدو بر شمارد و همه را بشناسد و گوید در قبال آن چه کردی گوید علم آموختم و تعلیم دادم و قرآن برضای تو خواندم گوید دروغ گفتی بلکه علم آموختی که گویند دانشور است و قرآن خواندی که گویند قاری قرآن است و گفتند. پس دستور دهند و او را برو بکشانند تا بجهنم افکنند و مردی که خدا وی را گشایشی داده و از همه گونه مال بدو بخشیده وی را بیارند و نعمتهای خویش بدو بر شمارد و همه را بشناسد و گوید در قبال آن چه کرده ای گوید: هیچ راهی که دوست داشتی در آن انفاق شود نگذاشتم مگر برضای تو در آن انفاق کردم گوید دروغ میگوئی چنین کردی که گویند بخشنده است و گفتند. آنگاه دستور دهند و وی را بروی بکشانند تا بجهنم افکنند.

ص: 852

1- مسلم

و هم این حکایت تمثیل مانند از مردم سلف که ضمن آن ادب و عفت و امانت سه رکن عظیم تعادل اجتماعی را که اگر استقرار مییافت دنیای ما رشک بهشت بود، چه خوب بیان میکند: .

بينما ثلاثة نفر يمشون أخذهم المطر فأووا إلى غار في جبل فانحطت على فم غارهم صخرة من الجبل فانطبقت عليهم فقال بعضهم لبعض أنظروا أعمالا عملتموها صالحا لله فادعوا الله بها لعلَّه يفرجها عنكم، قال أحدهم اللهم إنه كان لي والدان شيخان كبيران ولي صبية صغار كنت أرعي عليهم فإذا رحلت عليهم حلبت فبدأت بوالديّ أسقيهما قبل بنيّ وإني أستأخرت ذات يوم فلم آت حتىّ أمسيت فوجدتهما

ص: 853

نائمين فحلبت كما كنت أحلب فقمتم عند رؤوسهما أكره أن أوقفهما حتى طلع الفجر فإن كنت تعلم أنني فعلته ابتغاء وجهك فأفرج لنا فرجة يرى منها السماء ففرج الله فرأوا السماء وقال الآخر اللهم إنها كانت لي بنت عم أحببتها كأشد ما يحب الرجال النساء فطلبت منها فأبت حتى أتاهم مائة دينار فبعيت حتى جمعتها فلما وقعت بين رجلها قالت يا عبد الله اتق الله ولا تفتح الخاتم إلا بحقه فقمتم فإن كنت تعلم أنني فعلته ابتغاء وجهك فأفرج عنا فرجة ففرج وقال الثالث اللهم إني

ص: 854

استأجرت أجيّرا بفرق أرزّ فلما قضى عمله قال اعطني حَقِّي فعرضت عليه فرغب عنه فلم أزل أزرعه حتّى جمعت منه بقرا و رعاتها فجاءني فقال اتّق الله فقلت اذهب إلى تلك البقرة و رعاتها فخذّ فقال اتّق الله و لا تستهزئ بي فقلت إنّي لا أستهزئ بك فخذ فأخذه فإن كنت تعلم إنّي فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما بقي ففرّج الله فخرجوا يمشون (1).

هنگامی که سه تن راه میسپردند بارانشان گرفت و بغار کوهی پناه بردند و سنگی از کوه بر دهانه غارشان افتاد و غار را ببست بهمدیگر گفتند اعمال شایسته ای را که برای خدا کرده اید بنظر آرید و خدا را بدان بخوانید شاید فرجی دهد. یکیشان گفت خدایا من پدر و مادری پیر فوتت داشتم با فرزندان صغیر و برای آنها چوپانی میکردم و چون نزد ایشان میشدم شیر میدوشیدم و پیدر و مادرم بیش از فرزندانم مینوشانیدم، روزی دیر کردم و وقتی آمدم شب شده بود و دیدمشان که خفته اند و مثل معمول شیر دوشیدم و بر سرشان ایستادم که نمیخواستم بیدارشان کنم تا صبح دمید اگر میدانی که من این کار برضای تو کرده ام روزی برای ما بگشای که آسمان از آن دیده شود، خدا روزنی گشود و آسمان را بدیدند. دیگری گفت خدایا من دختر عمی داشتم که وی را بکمال محبتی که مردان به زنان دارند دوست داشتم و از او کام خواستم و ابا کرد تا صد دینار برای وی بیارم. بجستم تا فراهم کردم و چون لحظه دقیق بیامد گفت ای بنده خدا از خدا بترس مهر را جز بحق مگشای پس برخاستم، اگر میدانی که این کار برضای تو کردم روزی بر ما بگشای، روزنی گشوده شد. سومی گفت خدایا من مزدوری بیک کیل شلتوک گرفتم و چون کار خویش انجام داد گفتم حق مرا بده، خواستم بدهم برفت و شلتوک را بکاشتم تا از آن گله گاوی با چوپانان آن فراهم کردم، پس او بیامد و گفت از خدا بترس، گفتم برو این گله گاورا با چوپانان آن بگیر گفت از خدا بترس و مرا مسخره مکن، گفتم من مسخره نمیکنم بگیر، پس بگرفت. اگر میدانی که این کار برضای تو کرده ام بقیه روزن بگشای، خدا گشود و بیرون شدند و برفتند.

ص: 855

1- فسائی



## شمه ای از نظریات دانشمندان کشور

در باره ترجمه آقای ابو القاسم پاینده از قرآن مجید

در مدت چند ماهی که از انتشار چاپ اول ترجمه زیبا و سلیس آقای پاینده گذشته گروهی از معروفترین دانشمندان و نویسندگان کشور در باره آن تقریظ نوشته اند که ما از هر يك از آنها جمله ای در اینجا نقل میکنیم:

آقای عبد الرحمن فرامرزی مدیر دانشمند کیهان که نظر ایشان در باره مسائل مربوط به زبان و ادبیات عرب حجت است در مجله روشنفکر چنین مینویسد: «البته ترجمه قرآن بیک زبان دیگر بطوری که هم لفظ و هم معنی را حفظ کند بطوری که عبارات از روانی و شیرینی نیفتد قوه قریحه و قدرت قلمی میخواهد که خود بنزدیکی اعجاز رسیده باشد و من بحقیقت میگویم که قلم ابو القاسم پاینده این کار را کرده است».

و آیت الله کمره ای مؤلف کتاب قبله اسلام و چند کتاب دیگر که از اقطاب علوم مذهبی است در روزنامه ندای حق چنین مینویسد:

«حقا کمال دقت و توفیق مترجم در کشف معضلات بوجه احسن و تعبیر از دقایق معانی بکلمات مناسب فارسی در غالب عبارات بلیغ و خوش آهنگ و مفهم مقصود مایه اعجاب من شد».

ص: 857



و علامه شیخ عبدالحسین ابن الدین مدرس مدرسه عالی سپهسالار در مجله مهر ایران مینویسد: «بنظر من ترجمه آقای پاینده از لحاظ صحت و دقت تعبیر از معانی و انطباق با متن و زیبایی بیان فارسی ممتاز است و ترجمه کاملی نظیر آن که جامع جمیع این جهات باشد تاکنون ندیده ام».

آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه تهران و استاد علوم اسلامی در دانشگاه های بزرگ امریکا در روزنامه کیهان مینویسد:

«برای کسی که ترجمه قرآن پاینده را با نظم و دقتی که در چنین مواردی شرط پی بردن بر موز انشا است مطالعه کند عیان خواهد شد که وی در پیدا کردن لغات و ترکیبات فارسی بطوری که زینده آیات بینات باشد و سحر بیان قرآن را بسبب فارسی در آورد چه رنجهای برده و با چه طرز معجزآسایی کامیاب شده و بچه خوبی در جمله های مفید و موجز معانی علوی را ادا نموده است».

و آقای دانا سرشت مترجم کتاب علم النفس شفای بوعلی سینا در روزنامه طلوع مینویسد: «ترجمه قرآن آقای پاینده بقدری خوب و دقیق و شیرین و با امانت انجام شده که مدتی طول میکشد تا کسی تصور مقابله آن را در سر پیوراند و تازه توفیق یافتن او مایه تردید است و من اطمینان دارم که خدای قرآن در قبال این خدمت بر جسته پاداش شایسته ب مترجم خواهد داد و شاید هم داده است. واقعا برای اهل هنر چه پاداشی شایسته تر از توفیق ایجاد يك کار هنری است که مورد قبول اهل نظر واقع شود و بر پیشانی قرون بدرخشد».

و آقای دکتر زرین کوب دانشیار دانشگاه تهران در مجله سخن

مینویسد: «در واقع مزیت عمده این ترجمه سادگی و روانی و شیرینی آن است که مترجم بطور معجزه آسائی توفیق یافته همه جا معانی را بفارسی درست و رسا بیان کند و این امری است که بسیاری از مترجمان سلف بدان دست نیافته اند».

و آقای مدرسی چهار دهی معلم دانشگاه تهران و مؤلف کتاب فلاسفه اسلام در مجله دنیای جدید مینویسد: «شاهکار این نویسنده متبحر بسیار مقتدر که نام وی را در تاریخ ادب فارسی جاوید خواهد ساخت ترجمه قرآن است که بدون شبهه باید آن را در صف برجسته ترین آثار دوران تحول نثر فارسی بشمار آورد. شما تا چیزی از این ترجمه را نخوانید نمیتوانید تصور کنید که مترجم در تعبیر کلمات قرآن پایه دقت و قدرت سخن را تا کجا کشانیده است سیاق فارسی چنان قوی است که شیوه معروفترین استادان نثر فارسی را بیاد می آورد».

و علامه حائری در روزنامه اراده آذربایجان مینویسد: «مترجم در ترجمه قرآن کمال اقتدار خود را در زبان فارسی و عربی و صنعت ترجمه نشان داده و در این مرحله توفیقی عظیم یافته و کلمات قرآن را چنان در قالب کلمات فارسی ریخته که بنظر من ترجمه ایشان از مفاخر زبان فارسی بشمار میرود و همه صفات يك ترجمه استادانه را در ترجمه جدید قرآن میتوان یافت زیرا از جهت مطابقت اصل بحد اکثر دقت ممکن رسیده و از جهت سلاست و قوت يك نمونه ترجمه دقیق و امین و عالی است و توفیقی که در این باب نصیب مترجم شده در بعضی موارد شگفت انگیز است».

و علامه امینی مؤلف الغدير که بحق باید آن را دائرة المعارف

مذهب شیعه نام داد در نامه بعنوان مترجم چنین مینویسد: «آنچه سرمایه خیر دنیا و آخرت شماست این صحایف است و بس. زحمتی که باید برای آن ارزشی فوق العاده قائل شد و تقدیر و ستایش کرد و افتخار نمود این قدم برجسته ایست که در راه ترجمه قرآن عظیم برداشته اید و الحق خوب از عهده برآمده اید، آفرین بر آن خامه شیوا و بیان رسا و شیرین».

و آقای ابو الفضل لسانی دانشمند معروف در مجله ارمغان چنین مینویسد: «نحوه ترجمه آقای پاینده که در نهایت فصاحت انجام شده و در عین حال مفهوم خاص و عام است بخوبی میرساند که آقای پاینده چه زحمات طاقت فرسا برای این مقصود مقدس متقبل شده و بخوبی از عهده خدمتی بزرگ و جاودانی برآمده است».

«وقتی اهمیت خدمت آقای پاینده روشن می شود که انسان ترجمه چند آیه از قرآنها را که با زیرنویس فارسی طبع شده با ترجمه آقای پاینده تطبیق نماید آن وقت میزان دقت و هنری را که در صنعت ترجمه بکار برده اند درك میکند و در بعضی موارد حقا این دقت و هنر مایه شگفت می شود».

و آقای سید محمد باقر حجازی نویسنده معروف و صاحب مطالعات دقیق در مسائل مذهبی در روزنامه وظیفه مینویسد: «بنظر ما آقای پاینده با تسلطی که در زبان عربی و فارسی دارد از عهده انجام این مهم برآمده و معانی قرآن را چنان در قالب الفاظ فارسی ریخته که بهتر و شیواتر از آن را بزحمت میتوان تصور کرد، شما وقتی ترجمه جدید قرآن را میخوانید آثار تشویش و اغلاق کلمات و سستی کلام را که

در ترجمه های معمولی قرآن هست در آن نمی بینید. کلمات رسا و کلام گویاست و مطابقت ترجمه با کلمات اصل بحد اکثر دقت ممکن رعایت شده و این دقت در بعضی موارد بحدیست که بهتر مترجم آفرین میگویند».

و آقای صدر بلاغی دانشمند و خطیب معروف و مؤلف دو کتاب «برهان قرآن» و «قصص قرآن» در این باب مینویسد: «خوانندگان گرامی ضمن مطالعه این اثر نفیس از سر انصاف اذعان خواهند کرد که مترجم در کار خویش زحمت طاقت فرسائی تحمل کرده و در ترجمه قرآن توفیق یافته و ترجمه ایشان از نقایص ترجمه های معمولی بر کنار است و متن فارسی آن روان و شیرین و مفهومی است».

کانون طبع و نشر قرآن که از طرف گروهی از علاقمندان بنشر و ترویج کتاب آسمانی تشکیل یافته افتخار دارد که چاپ دوم این اثر نفیس را با کاغذ بهتر و حاشیه طلائع و صحافی مرغوبتر در دسترس دوستداران حقایق قرآنی قرار میدهد، طالبین این هدیه گرانها میتوانند نسخه آن را از کانون طبع و نشر قرآن یا کتابفروشی اسلامیة یا سازمان پخش کتاب و همه کتاب فروشی های معتبر تهیه فرمایند.

کانون طبع و نشر قرآن

ص: 861







آب: 34-775-791-812-813-906-1036-1235-1291-1730-1753-2035-2665

آبادانی: 1051-1272-1371

آبرو: 260-967-1223-1616-1683-2006-2104-2162-2166-2173-2284-2414-2560-2965

آتش: 252

آخرت: 274-319-367-464-589-652-796-915 - 1169-1244-1517-1525-1678-1799-2057-2782

2863-2985-3071

آخر الزمان: 189-464-589-844-915-1704-1075 - 1734-1752-1754-1755-1799-2032-2219-2320

2321-2322-2323-2364-2365-2366-2366-3071-3205-3206

آدم: 1044-2311-2344-2345

ص: 865



آراستگی: 377

آرزو: 108-114-190-255-569-985-1736-2197-2773-2053-3053-3121-3221

آزار مسلمان: 302-1195-2171-3122

آسان گیری: 85-459-748-1363-1655-1957-2498-2756-2911-3213

آسایش: 2430-2506

آسمان: 1167-1168

آشپز: 127

آفرینش: 165

آمرزش: 927-1399-2077

آموزش: 1395

آموزگار: 1160-1185

آمیزش: 1300-1436

الف ابتلاء: 138-301-672-793-2686-2875

ابریشم: 1365

اجل: 1450-2331

اجیر: 174-347

احتیاج: 776-1312

احترام: 132-2416

احتکار: 90-1079-1200-1317-1318-2524-2975

احمق: 316-606-609-1015

ادب: 2568-2582-2613-3061-3146

ارٹ: 3146-875-564-371-322

ص: 866

ارزش اشياء:834-861

ارواح:1052

ازدواج:130-185-202-313-481-564-568-714-822-1034-1131-1132-1133-1143-1144-1145-1146-  
-1147-1183-1219-1254-1263-1273-1396-1507-1570-1670-1671-1705-2454-2466-2936-2939-  
3174-3073

اسب:83-267-1109-1242-1257-1337-1489-1550-1551-1552-1553-1676-2424-2631-2761-3216

استخاره:2589

استقامت:285-286

استغاثه:765

استغفار:642-1053-1399-2253-2508-2571-2941

اسراف:1-918-2181-2754-2939

اسلام:307-422-535-611-676-726-792-724-931-1054-1055-1056-1095-1182-1232-1243-1354-  
1754-1955-2222-2255-2289-2662-2832-2872

اسم:123

اصلاح:49-318-319-407-458-2165-2281-2395-2651-3047

اصل و نسب:2094

اضطرار:687-734-1668

اطاعت:2502-2503

اطعام:76-127-328-403-464-760-775-1036-1220-1800-1968-2204-2460-2545-2583-2951-3035

اعتدال(میانہ روی):147-437-541-1043-1057

ص:867

2601-2608-2705-2754-2939 -1058-1209-1290-1481-1649-1652-1757-1778-2509

اعتماد: 2519

اغنياء ستمكار: 795

افراط: 541

افطار دادن: 541

اقامت در شارع: 1225

الفت: 3104

امام عصر: 2352-2265-2221-2220

امانت: 3-7-117-205-251-321-554-671-949 - 972-977-980-1062-1174-1218-1264-1265-1280-

1950-2428-2429-2519-2740-2979

امت: 105-109-366-437-530-686-687-838-980 - 1016-1306-1469 تا 1478-1715-1801-1804-1819-

1850-1939-2219-2225-2290-2323-2413-2452-2718-2733-2874-2937-3121-3213

امر بمعروف: 1048-1119-1338-1499-1602-2032-2145-2218-2416-2737-2744-3010

امسالك: 893

امنيت: 1063-2803

اميد: 936-2188-2331-2362-3048

امين خائن: 2276

انبياء: و بلا: 301(انبياء و سنت): 1463

اندوه: 837

انسان: 581-582-627-628-820-1451-1582-2154-2159-2182-2311-2344-2345-2401-2960-3152-

انفاق: 566-1271-1501-1558-1560-1580-1593 - 1652-1653-1735-1891-1911-1916-1917-2173-

2544-2566-3165



اهانت:250

اهل و عيال:183-399-702-910-983-985-1580 - 1595-1812-2173-2377-2417-2425-2425-2617-3225-3137

اهمال:1006-1205

ايمان:109-115-307-391 تا 393-613-618-652 - 892-921-1068-1069-1070-1071-1131-1267-1268-1244-1275-1276-1453-1462-1486-1701-2086-2185-2374-2391-2542-2553-2983-3010-3161

ايمان ايرانيان:2333-2339

ب باد:1387

باران:675

باربدوش غير نهان:1830-2742-2866

بازار:71-637-1317-1318-1806-1809

بازيهاي نيکو:83-267-531-2424

باطن(اصلاح باطن):1911-2976-3051

بخشش:10-41-346-385-412-464-679-691-704 742-760-799-793-901-1066-1067-1085-1245-1268-1271-2000-2132-2204-2370-2601-2652-2983

بخل:40-337-1017-1290-1366-1444-1355-1750-1760-1803-2140-2438-2658-3121-3178

بخيل:431-455-635-742-1085-1103-1685-1758 1761-1762-1758-1788-1900-2090-2140-3530 2566

ص:869

بدبختی: 2490-1164

بدعت: 2897 2843-2818-2786-2662-1917-1223-667-7

بدگمانی: 1408-1262-89

بدگوئی: 978

بدن شستن: 1398

بدی (بدکاری): 3-173-179-402-461-708-840 - 883-972-1106-1107-1184-1303-1637-1801-1852 -  
1951-2068-2083-2140-2183-2340-2440-2890-3060

برادر (برادری): 34-386-486-561-580-967-1059 1119-1165-1278-1397-1509-1976-1995-2085-2411 -  
2422-2436-2437-2442-2485-2699-2700-2712 -2743-2766-2772-2781-2966-3007-3014-3078

بردباری: 10-306-419-1258-1276-1418 -1463-1836-2113-2491-2591

برکات: 1108-1109-1110-1260

برهنه پوشاندن: 1036

بزرگان: 120-132-1753-2416

بزرگواری: 329-703-712

بصیرت: 2373

بلا: 259-274-301-776-114-1115-1164-1312-1384-3114

بندگان خدا: 54-142-717-723-728-739-740-743 745-795-924-2263

بنده (غلام): 578-1222-1224-1238-1263-1282 -1928-2137

بوی خوش: 334-703-850-1343-1363-1516

بول: 1181

ص: 870

بهشت: 866-839-768-767-798-471-457-322-321-1330-1329-1328-1327-1326-1099-950-767  
-2251-2244-2174-2060-1787-1756 1678-1556-1555-1386-1348-1336-1335-1333-1332 - 1331  
2599-2404-2332 2302-2262-2259

بهشتیان 1556-984-866-865-8406

بیان خوب: 916-76-23

بیداری شب: 2119-1996-1658-1360-25

بیم و امید: 2356-258

بیماری: 1460-1422-1421-1137-1136-793-211-2950-2944-2881-2253-2552-1992-1720-1554 -  
3101 -3084

بی نیازی: 2382-2377 -2193-1844-1815-416-280-283-115

پ پادشاه: 2959-2762-2563-1773 1772-771-1770-1236-1123-294-176-160

پاکدامن: 2958-26000-1946-1945-1089-683

پدر و مادر: 755-623-558-546-438-254-102-70-58-1273-1264-1259-1089-1087-1086-1072-778  
-2676-2625-2548-2377-2241-2004-1946 1945-1895-1869-1666-1660-1465-1464-1565 1282  
2964-2963 2956-2744

پرچم افراشتن: 1273

پر خوری: 3123-2779 2776-2573-2498-1695-1111-918-109

ص: 871



پرده پوشی: 694-281

پرده دری: 2341

پرسش: 2020-1377-1057-946

پرگوئی: 1804

پرهیزکاری: 72-115-327-449-924-1044-1276-1287-1310-1512-1633-1643-1672-2015-2194-2504  
2197-2765

پشت کار: 3065

پشیمانی: 3157-2142-1810

پناهنده: 2793

پلیدی: 741

پول: 2243-1593-932-399

پیامبر: 118-126-537-551-725-874 - 940-941-942-944-944-942-944-958-960-961-969-1046-1047-  
1092-1093-1903-1108-1108-1180-1231-1243-1283-1343 - 1463-1537-1558-1630-1814-2246-  
2285-2312-2315 - 2320-2321-2323-2346-2414-2562-2606-2626-2657 - 2711-2733-2814-2833-  
2880-2922-3176

پیشه ور: 750

پسران: 253-363-739-745-788-795-1236-1385 - 1514-1825-1827-2093-2569-2679-2832-3221-  
3224

پیشوایان: 40-98-253-300-577-702-829-957 - 1027-1028-1038-1163-1222-1223-1224-1230-1232-  
1464-1466-1732-1737-2225-2548-2574-2663-2667

پییمان: 659-847-1281-1457-1464

ص: 872

ت تازیانه: 3032

تأمل: 2804

تأنی: 2773-1209-1208-1201-1065

تب: 1423-1422-1421

تجارب (تاجر): 3204-2702-2341-1318-1327-1252-1200 1199-1198-1197-1196-591-470

تجاهر: 2167-1223

تجاوز: 2316-1438-58

تجر به: 2491

تجری: 2437

تجسس: 230

تخته نرد: 1790

تلبیر: 2504-1203

تریب: 3146-3012

ترس: -2996-2978-2901-2815-2525-2526-2450-1803

ترشروئی: 740

تسلط بر نفس: 2179

تسلیم گفتن: 2792

تسلیم: 1462

تشنگی: 1971

تشیع جنازه: 2272-1993-1392-1261

تعدی: 2122-58

تفعل: 1262

تفرقه: 2785-1323-1202

تفريح: 531

تفويض: 1462

ص: 873

تفکر در موجودات: 1170-1171-1172-1173-1994-2059-2188-2505

تقدیر: 325-364-670-735-899-1068-1234-1308 - 1309-2047-2049-2121-2295-2389-2480-2549-2905

تقوی: 72-467-562-608-757-798-926-972-1044-1258-1276-1287-1486-1499-2430-2504-2747-2852-2954-3015

تکبر: 60-455-819-882-962-997-1986-1294-2181-2190-2660-2799-2939-3054

تکدی: 683-794-1214-1215-1216-2451-2598-2758

تمجید کردن: 1617

تملق: 2410-2412-2548

تنبلی: 1009

تنگدستی: 683-1314-1401-2117-2203-2756-2788-2883-2943-2961

تنهائی: 2235-2239-3194

توانگر: 434-1203-1237-1703-2100-2425

توانا: 2355

تواضع: 385-419-615-678-1061-1184-1185 - 1186-1207-1322-1836-1911-1970-2176-2194-2484-3054-2899-2799-2698-2660

توالد و تناسل: 1570-1618-1751

توبه: 222-655-766-878-912-996-1187-1188 - 1194-1195-1210-1211-1332-1801-1965-2006-3157-2679-2394-2344-2313-2254-2200-2199-2198-2149

ص: 874

توحيد: 1095

توجه به غير خدا: 2955

توشه: 108-954-1316-1476-1558-2239-2306-2368-2887

توفيق: 297

توكل: 3021-2819-2310-2106-1462-1225-359

تهمت: 3008-2539-1461-975

تيراندازی: 3977-3935-2424-1972-1956-1955-1954-1699-1675-1394-758-333-267-83

ث ثروت: 2704-2673-2612-2430-1653 1627-1409-1073-886-757-575-419-372

ثروتمند: 1251-795-739-262

ج جادوگر: 1351-1278

جاه طلبی: 2565-1824

جانبازی: 1266

جاهل: 3193-3145-3140-2096-1319-796-375

جدل: -2865-2648

جذام: 52

جماع: 195

جماعت: 3211-2974-2855-2826-2769-1369-1323-1224-1202-638-56

جمال: 1324

ص: 875

جن: 1337-1451

جنگ: 267-322-394-395-397-685-1241-1246 - 1250-1355-1364-1406-1461-1729-1956-1996 -  
2085-2165-2250-2740

جهاد: 70-427-576-601-710-1219-1243 - 1246-1250-1251-1252-1301-1302-1329-1460 -  
1619-1721-1735-2250-2564

جهل: 22-389-796-946-1482-1910-2095-2505-2591

جوان و جوانی: 372-729-736-749-800-1073-1514-1732-1791-1792-2050-2679-3215

جوانمردی: 1122-1124-1685-3070

جوینده: 2841-3062-3065

جهنم: 121-331-455-471-536-607-697-707 - 773-950-968-1326-1348-1360-1363-1364-1386 -  
1730-2174-2332-2599

چ چاه کندن: 1730

چشم: 146-206-255-274-280-321-658-1174-1249 - 1279-1291-1360-1662-1704-1731-1738 -  
1996-2027-2028-2343-2436-2442-2511-2695-3123

ح حاجت: 144-217-325-625-894-895-895-1454-1460-15-195-2205-2247-2821

1385

ص: 876

حب بقا و مقام: 255-2565

حج: 198-535-1095-1349-1402-1403

حجامت: 869-1463

حد و مجازات: 119-120-1154-1345-1463

حدیث: 1654-3124-1326-3189

حرام: 38-42-65-115-1249-1276-1405-1415-1731-2211

حرص و حریص: 380-455-571-962-992-997-1407-1825-1827-2093-2449-3221-3224

حرف شنوائی: 1780

حرم انسان: 1582

حزم: 1408

حزن: 237-1701-1971-3114

حسد: 430-962-987-997-1262-1410-1411-1555-1976-2040-2115-2169-2410-2442

حسرت: 305

حسن خلق: 46-84-251-285-415-420-454-462-584-608-654-662-676-691-814-835-845-877-907-

910-933-982-1058-1105-1119-1258-1276-1372-1373-1374-1375-1376-1380-1381-1382-

1472-1375-1498-1518-1528-1529-1542-1638-1788-1839-1917-1946-1967-2124-2397-2504-

2505-2561-2678-2739-2740-2759-3043-3059

حسن ظن: 1379-2042

حشر: 2175-2183

حشرات: 1451

حق کشی: 3192

حق: 43-718-883-884-1204-1366-1465-1607-





2101-2272-2273-2274-2488

حقیقت ایمان: 892-1271

حکمت: 617-805-1412-1631-1632-1697-2095-2146-2195-2464-2624-3132

حکیم: 2491

حکومت: 2182

حلال: 902-1405-1415-2181-2689

حلم: 465-1208-1258-1276-1287-1288-1463-1961-2635

حلیم: 306-1418

حوصلہ: 1208-2773

حیا: 205-238-618-671-683-694-695-887-980 - 1424-1425-1425 تا 1430-1432-1463-1638-1736-

2006-2334-2372-2506-2802-2886

حیلہ: 659-2264-2437-2480-2530-2743

حیوانات: 1225-1559-2760-2763-2918

خ خانہ: 38-168-703-1096-1225-1242-1257-1270-1289 1298-1387-1582-2031-2239-2258-2761-

2731-2933

خانہ: 779

خبر آورنده: 1539-2378

خدا: 15-65-99-129-145-147-150-152-161-162 163-164-165-167-170-211-309-342-344-436-

4399 - 485-565-675-690-698-699-720-771-791-846-897 - 898-924-925-933-1114-1158-1164-

1195-1243-1285 1294-1344-1347-1355-1398-1414-1471-1542-

ص: 878

1890-1922-1991-1996-2062-2069-2070- - 1595-1607-1639-1658-1716-1731-1898-1811-1832  
2445-2500-2527-2554-2589- - 2201-2226-2244-2299-2316-2356-2387-2435-2444 - 2076-2198  
2799-2801-2835-2889-2955-3042-3146-4202 -2622-2780-2789-2796

خدا و اطاعت او: 22-2004-2503-2969-3076

خدا و ایمان باو: 1446-1639

خدا و پرستش او: 335-371-774-1049-2080-2086-2129-2306-2387

خدا و ترس از او: 33-34-46-50-201-489-608 - 876-953-1269-1290-1442-1631-1658-1731-1732-  
1964-1965-1996-2079-2128-2330-2552-2564-2815-2852-2867-2980-2981-2994

خدا و تفکر در ذات او: 639-1170-1171-1172-1173

خدا و رحمت او: 1712-1798-2062-953-1369-690-1558-2350-904

خدا و نعمتهای او: 893-894-895-896

خدا و تقرب باو: 126-1175-1739-2076

خدا و تمرد از او: 22-2624-716-2644

خدا و خشم او: 921-2449-1279-2783

خدا و تقاضا از او: 361-1740-1741-2836-308-361-1740-1741-1742-1743-1745

خدا و دشمنی با او: 139-169-671-680-79-390-392-1732-842-1819-2854-2983

خدا و دوستی با او: 136-137-139-680-727 - 1194-1250-1344-1543-1283-2837-2854-1947-79 - 390-  
2987-2983-2853-2605 -1877-1810-1735-1732-1731-1283-819-392

ص: 879

خدا و ذکر او: 3051-2986-1493-2305-2094-2677-2646-2634-2145-1965-1947-1602-852-707-392

خدا و رحم او: 2604-2783-781-2638-590-785-2638-2638-2356-2319-1689-1452-1305-723-697-1605-1604

خدا و سایه او: 1908-1732-1731-1701

خدا و ستایش او: 2387-851-533-2406-984-66

خدا و سخاوتمندان: 1123-1121-435

خدا و شرم از او: 971-274-273-272

خدا و شرك به او: 1824-2151-1189

خداشناسی: 2330-2801-1674-1674-1632-1158-891-389

خدا و عفو او: 2350-2298-2142-1558-2078 1944-215

خدا و خطاپوشی او: 2587-1715-904

خدا و مشیت او: 2299-673-670-669

خدا و نافرمانی از او: 2825-2784-802

خدا و نیکی خواستش: -1454-933-162-161-159-158-157-146-144-143-672 163-151-150-148-154-2064-2889-2794-1698

خدا و یاد او: 1965-1615-1614-1620-888-2305-1732 1621-1230-1158-889-768-290-248

خدا و یکتائی: 2080-1558-1278

خدعه: 3118-2922-2833-2780

خدمت بخلق: 3018-2248-2118-2035-1435-76

خردمند: 2952-2754-2427-1963-1655-1652-1240-1235-1031-418-85

خشم: 1267-879-660-469-466-463-306-95-62-28



2039-2277-2381-2411-2564-2628-- 1269-1274-1275-1290-1463-1468-1468-1717-1872-1958  
3004-3180-2668-2778-2797

خدمتکار: 2638

خصناب: 2036

خط نیکو: 1541

خطا: 2967-1918-1668-1410-734-687

خلف وعده: 7-1174-1280-1464-1667-2276-2379-2380-2443-2485-2746

خلق: 1454-1444-1382-1381-1380-1373-691-2342-2254-1788-1750-1749-1748-1747-1542 -  
3042-3002-2787-2672-2531

خلقت: 2070-1173-1172-1171-699

خلوت: 2656

خنده: 2479-2187-2123-2119-1931-1892

خواب: 1049-1091-1078-463-315-156-109-2280-2119-1857-1682-1681-1642-1641-1640-1630 -  
2570

خودرای: 2570-2129-2096-1383

خودپسندی: 1-2675-2505-2351-2337-2128-1290-656-456-455

خودشناسی: 2701

خوردن: 2779-2776 2489-2119-1558-1159-1111-1060-109

خوشبختی: 3633

خوشروئی: 1378-1370

خون ریختن: 2564-2550-981-402

خویشاوندی: 55-128-291-383-408-413-574-



1690-1691-1843-1869-2267-2398-2501-2580- - 596-914-1094-1156-1220-1265-1465-1477  
2909-3973-3182 -2671

خوشتن داری: 2504

خیاط: 1663

خیانت: 3214-3118-2671-2264 -2150-1547-1465-1280-1062-256-117

-2292-2046-1990-1800-1634-1577-1549-1548 - 1526-1482-951-939-920-464-461-303: خیر  
3060-3059-2878-2837-2823-2811-2791

د دادگران: 829

دارو: 1922-1606

دانش: 2147-269-57-1

دختر: 2925 2750-2696-2481-2388-1522-1279-7

دخالت بیجا: 441

درد: 2594-2253-2252-1941-1196 -1137-1136-789-788-787-692-441-252

دروغ: 1864-1459-1368-1294-1280-1231-1174-1127-1087 - 999-998-963-874-871-782-648-7-1  
-2486-2438-2395-2281-2276-2214-2193 - 2192-2165-2150-2150-2120-1988-1978-1977-1976  
3189-2814 -2760-4671

ص: 882

دورغگو: 7-352-591-648-844-1014-1294-2276-2534

درخت خرما: 1730-3135

درخت کاری: 567-2674-2921

دزد: 256-943-2212-2539-2952

درهم: 1593-1627-2243

دست: 307-321-547-1150-1174-2487-3041-3192-3225

دشمن: 74-252-338-339-836-1164-1165-1294-1555-1796-1976-2138-2139-2436-2442-3196

دشنام: 213

دعا: 35-37-63-116-291-308-373-374-446 - 490-491-492-493-494-495-496-497-498-499-500-

830-570-613-624-625-695-801-1003-1087-1167 - 1225-1232-1246-1259-1384-1441-

1460-1462 - 1563-1564-1565-1575-1576-1580-1583-1585-1586 - 1587-1588-1589-1590-1591-

1592-1669-1706-1721 - 1740-1742-1743-1976-1987-2081-2091-2092-2218 - 2247-2295-2400-

2527-2537-2683-3023-3128-3165

دعوت: 3-69-135-1192-1220-1392-1471-2315-2767-2793-2930

دفاع از آبرو: 1616

دفع ظالم: 833

دیفینه: 816

دل: 27-329-1736-2188-2373

دنیا: 32-44-67-170-274-319-354-367-429 - 464-538-557-619-652-687-722-774-796-903-945-

954-1140-1169-1342-1369-1400-1447-1517-1525-

ص: 883



1603-1604-1605-1678-1695-1712-1713-- 1571-1594-1595-1596-1597-1598-1599-1600-1602  
2326-2335-2347-2368-2393-- 1736-1799-2057-2067-2097-2116-2186-2188-2203 - 1714-1719  
2863-2887-2964- - 2578-2614-2641-2642-2732-2768-2782-2796-2803 - 2420-2421-25402459  
2985-3001-3166-374-3203

دندان: 1131

دورانديش: 1437-1408

دوروني: 2914-2752 -2555-1629-1628-1293-1126

-2065-1687-1637-1636-1480-1479-1458-1203 - 1012-975-572-445-387-384-336-11- دوست  
3093-3077-3067-2986-2647-2559-2493-2492

3196-3067-2984-2896-2857-2003-1375-1346-1293 -836-751-607-382-141-140-74: دوستي

دين: 2378

-1581-1555-1518-1513-1499-1447-1092-995 986-931-838-725-700-531-464-308-4-1- دين:  
-2889-2780-2794-2747-2619-2600 - 2405-2289-1555-2185-2160-2097-2022-2016-1634 - 1608  
3205-2965

دينار: 2443-1593-399

ديوانه: 1667

ديون: 1239-1228-1227-1221

ذذلت: 2557-1916-472-361

ذاكر: 259

ص: 884

ذکر خفی: 2261-1483-1352-1304-707

ر راحتی: 3129-2206

رازداری: 3053 -3020-2756-256-2541-949-281-197

راستی: 2740-1988-1978-1977-1976-1864 -1659-1567-1338-1127-999-251-205-81

راستگو: 782-648-591

راه و راهنمایی: 3070-2442 2183-1809-1659-1225-1119-857

ربا: 2607-2238-2231-2170-2143-1810-1684-1683-1561 - 1248-1167-1050-967-267-254-218

2693

رحم: 2900-2899-2885-2535-2529-2490-2416-1911 - 1679-1434-952-950-671-263-262-261

3178-3063 -3013

رحم: 2909-2533-1229-696-629-408

رسوائی: 2057

رستگاری: 2086-422-418

رشوه: 2693-2230-2228-1680-539-107

رضنا: 2810-2449-1275-1279-679-469-42

رعد: 2595-1563-1695

رغبت: 259

رفیق بد: 975

ص: 885

رنج: 1134-443

رنگها: 1420-988-698

روزگار: 2445-2126-2069

روزه: 2872-2257-1947-1887-1886-1885-1884-1883 -1855-1854-1735-1459-1212-1095-772

روزه دار: 3139-1887 -1856-1851-1648-1645-1255-474

روزی: 13-24-115-231-257-308-323-362-371 -1043-921-853-681-630-624-596-556-437-422

1078-1483-1484-1572-1573-1591-1591-1692-1693-1857 -2442-2300-2082-1915-1912-1909

2447-2480-2581-2704-2803-3017

روی خوب: 1291

رهبانیت: 1145

رهبر خوب: 275

رؤیا: 2280-1682-1681-1641-1640

ریا: 19-92-233-693-769-1176-1243-1763 -3011-2835-2271-1824-1818

ریاست: 1029-1028-1027-560

زاهد: 2484-1310

زبان: 78-100-101-182-259-274-307-352-404 -885-744-713-705-662-607-458-459-440-405

1104-1270-1325-1330-1335-1356-1378-1433-1651 -2040-2094-1918-1911-1813-1659

2185-2371-2402

ص: 886

2896-2911-2980-3004-3049-3053-3066 -2499-2517-2542-2543-2653-2707-2752-2760-2857

زراعت: 2997

زشتی: 2185

زکوة: 1710-1457-1384-1284-1212-1095-1085

زاممدار: 2771-2762-2551-2294-2255-2006-1853-1041 1040-1038-1029-1027-1025-675

زمان: 1659

زمستان: 1817

زمین: 2001-1839-1371 -1272-1177-1130-1051-1032-848-353

زن: 45-50-54-177-187-188-226-232-257 259-267-279-282-287-314-331-339-343-351

352 - 356-357-454-460-478-534-538-540-542-603 - 621-710-714-779-721-822-824-825

929-956-960 - 970-1002-1004-1019-1020-1021-1022-1023-1024 - 1031-1043-1112-1131

1132-1133-1144-1146-1162 - 1174-1183-1220-1222-1224-1227-1228-1333-1239 - 1242-1243

1249-1253-1261-1289-1296-1297-1240 - 1343-1382-1388-1389-1390-1403-1404-1435-1458

1464-1477-1489-1504-1505-1506-1516-1520-1521 - 1522-1527-1532-1533-1534-1535-1536

1570-1601-1618 - 1728-1751-1757-1792-1848-1930-1946-1954 - 1955-2006-2008-2094-2127

2157-2165-2177-2207 - 2232-2233-2234-2236-2237-2270-2294-2318-2348 - 2349-2358-2361

2407-2424-2454-2528-2551-2572 - 2588-2611-2615-2695-2715-2721-2731-2892-2929-3016

3059-3153-3160-3168-3190

ص: 887

زنا: 153-212-218-219-253-256-297-631 - 634-711-759-911-1236-1238-1240-1295-1704-1708 -  
3186-3117-3019-3000-2999-2998 -2213-2212-2157-2122-2029-1732-1731-1711

زندگی: 232-255-372-629-1703-2377

زهد: 268-270-1310-2475-2321

زیارت: 193-1701-1072-1707

زیان: 2743-3030

زیبائی: 690-741-780-2185

س سائل: 131-347-416-683-794-1811-2268-2360-2448-2598-3164

ساحر: 1229-1288-1351-2991

ساختمان و بنا: 1229-1288-1351-2991

سبزه: 1291-3158-3160

سپاس: 921-2449

سپاه: 1485

ستایش: 1341

ستم: 35-37-47-51-94-96-219-253-278-291 - 298-300-302-322-395-487-739-795-828-833-943 -  
1003-1042-1072-1099-1230-1255-1259-1273-1281 - 1294-1347-1460-1465-1607-1625-1626 -  
1657-1736 - 1756-1819-1923-1924-1925-2390-2398-2422-2515 2580-2687-2848-2873-2945 -  
2947-2990-3032

ستیزه خو: 1118-1156-1962-2579

ص: 888

سحرخیزی: 1857-1149-1078-643-376

سقاوت: 3059-2006-1900-1788-1762-1760-1759 -1758-1331-1123-1121-863-676-435

سختی: 1-31-441-662-705-783-852-911-916 - 976-994-1011-1294-1353-1654-1704-1836 -1911

3194-2934-2621-2245 -2240-2136-3132-2130-2030-1982-1918-1917

سختگیر: 3030-2483-2425-1957-1781-346

سختی: 3156-2338-2329-2293-2206-363-296

سخن چینی: 1459-1248-30

سخن: 41-200-392-871-928-1114-1266-1656 - 1662-1836-1968-2030-2102-2145-2196-2681

3194-3070-2915-2823 2682

سخن حق: 43-80-81-309-321-394-428-477-549 554-784-1231-1804-1842-2101-2376-2682

3127-2751

سرزنش: 550-1115-1164-1244-1249-1458-2467-2920

سرکشی: 1

سرکه: 3133

سرنوشت: 581-582-735-2407-2121-2518

سعادت: 632-633-1242-1764-1765

سفر: 464-480-1255-1259-1316-1349-1438 -1718-1725-1726-1766-2226

سقا: 775-1036-1727-1753-2035

سگ: 1295

سلام: 337-381-382-570-928-1102-1293 -1392-1555-1661-1662-1774-1775-1776-1777-2544

ص: 889

سکوت: 392-462-549-976-1768-1769 - 1836-1879-1879-1880-1881-1882-1917-1967-2102-2816-  
3194-3022-2815-2834-2823

سلامتی: 23-308-326-372-1063-1073-1448-1560-1863-1976-2430-2803-3129

سنت: 1142-1449-1463-1917

سؤال: 308-946-972-1007-1057-1214-1215-1216-1377-1566-2020-2208-2327-2367-2455-1451-  
3003-2888-2840-2758-2745-2738-2652-2598

سود: 1446-1500-2411-3052

سوءظن: 89-199-1262-1408

سوگند: 64-252-777-1114-1235-1240-1293 - 1417-1459-1461-2398-2444-2816-2909-2910-2928  
3227-3226-3219

سهل انگاری: 293-1781

سیرها (کسانی که گرسنه نیستند): 476-605-841

سیرت: 584-908-1104-1529-1738-2596-2787

ش شاکی: 636-1159-1447-1789-2287-3209

شبهه: 799-1405-1414-1567-1568-1569-3195-

شبیبه: 2828-3044

شتاب: 1065

شجاعت: 1-299-799

ص: 890

شُر: 1813-1800-1768-939-920-854-464-461 - 2831-2811-2471-2153-2142-2046-1990-1911 -  
3060 -2532

شُرَاب: 2999-2291-2229-2291-1546-1545 -1544-1358-1357-1295-989-964-61-59

شُرَابِخُور: 3028-3027-2611-2291-2229-1790-1307-1233 1229-1227-1226-1221-978-256-254

شُرَطْبِنْدِي: 3113-1676

شُرْك: 2072-1824-1824-1819-1626-1625-1607-1461 - 1278-2141-1165-963-773-586-438-26

2288-2151 -2078-2077

شُرْكْت: 767

شُرَيْف: 1744-1398-804

شُرَطْرِنَج: 1295

شُعْر: 2215-1821-916

شُعَاعَت: 2839-1814-1537-1033-536-402

شُعَاوَت: 2047-1823-1822-1765

شُك: 679

شُكَار: 2918-2763-2670

شُكْر: 2990-2827-2547-2406-1933-1920-1274-1202 -1070-885-797-693-668-593-312-129

شُكْم: 2697-2641-2573-1765-274-251

شُمَاتَت: 2467

شُمَشِير: 1787-1329-576

شُنَا: 1955-1954-1527-1394

شُنِيدِن: 2378-1356



شوحی: 1263-1254-784

ص: 891

شهر: 881

شهرت: 2688-2141-1231-1084

شهرها: 1116

شهادت: 3209-3029-2902-2441 2287-1558-1487-1243-1095-448

شهوت: 1768-1459-1348-799-586-258-105-93

شیطان: 3153-2446-2058-2039-1982-1828-1456-1114-970 -883-882-642-640-639-638-575

شیر خوردن: 1694-1135

ص صابر: -1862-1859-1462-1447-1425-1338-1292-1285 - 1279-1266-1070-1067-465-395-363

3216-3128-3052-2990-2434-2336-2006-1933 1911

صبر: 3052-2797-2593-2564-2075-2067-1962-1861 1860-1858-1735-1313-1216-644-259-208

صبح: 3141-268

صحرا: 3025-2239

صداء: 1566

صدقه: -790-765-653-649-647-646-645-615-408-407 - 406-405-404-402-401-400-239-14-12

-1380-1285-1251-1250-1247-1216 1215-1213-1207-1153-1152-1151-1134-1119-1077 - 858

-1840-1834-1833-1733 - 1732-1688-1669-1557-1554-1531-1508-1491-1490 - 1410-1384-1382

-2172-1981-1951-1893-1877-1871-1870-1869-1868 -1867-1866-1865-1860-1852

ص: 892

-2592-2597-2617-2652-2698-2703-2881-3088 2173-2181-2210-2238-2409-2501-2525-2584  
3225

صرفه جوئی: 1209

صغیر: 1515-2416

صلاح: 1739

صلح: 1873

-2267-1869-1852-1842-1841-1840-1839-1838 - 1837-1499-1220-858-696-614-600: صلہ رحم  
3182 -2652

صورت: 123-124-1298-1378-2185-2242-3059

ض ضعیف: 457-718-2189

ط طالب شیئی: 2841-3062-3065

طایفہ: 1519

طیب: 1922

طفل: 1037-1667-1940-3012

طلب و طلبکار: 85-217-325-856-1655

طلا: 104-1365

طلاق: 16-738-1146-1147-1254-1263-2446-2575-2609

طمع: 647-993-1959

ص: 893

طماع: 2847-2042-1985-1921-1467-421

ظ ظاهر و ظاهر سازی: 2269-1191

ظروف: 2463-2031-810

ظن (خوب و بد): 2016-771

ظهور امام: 2221-2220

ع عابد: 2187-1647-115

عادل: 340

عافیت (سلامتی): 2287-1976-1754-1742-308-210

عاقل: 2491-2836-552-418-358

عاق والدین: 2164-1241-1239-1234-1228-1226-1221-1072-438

عالم: 93-220-304-305-360-375-442-590-597 - 1161-1097-1079-922-890-860-796-762-661 -

1185 - 1848-1929-1921-1916-1911-1853 - 1831-1802-1762-1647-1644-1603-1470-1469-1268 -

1953-1999-2002 - 2006-2052-2053-2054-2055-2056-2098-2168-2635 - 2877-2821-2725-2722 -

2924-2964-3138-3140-3184-3191-3193

عالی: 804

عبادت: 115-229-349-409-453-462-717-774-

ص: 894

3042 -1246-1452-1949-1983-2074-2306-2608-3100

عجز: 3070-337

عجله: 2804-2527-1201-1065-931

عدالت: 2006-1936-1910-1819-1290-754-200

عذاب: 1306

عذر (پذیرفتن و نپذیرفتن): 2993 -2757-1946-1945-1800

عبرت: 852

عبوس: 740

عالم: 1673-1531-1470-1268-1232-1123-957-906-657-450 -304-269-262-239-194-134-96-68-53

3222-3181-2924-2748-2546 -2147-2056-2055-2054-2053-2052-2022-1929-1703

عذر: 2993-2789-2757-1946-1945-1800-342

عرفان: 891

عروسی: 1080

عزب: 1805

عزت: 3884-472-361-344-325

عزیز: 262

عطر: 2314 -1516-1463-1392-1343-1256-850-703

عفت: 2958-2641 -2600-1945-1457-1089-684-683

عفو: 98-227-263-306-378-385-413-615-976 -1218-1217-1216-1215-1214-1207-1155-1154 -

2990 -2918-2809-2808-2698-2009-1837-1836-1274 -1245

ص: 895

عقل: 418-465-742-951-1263-1581-1635-1636 -2097-2087-2011-2010-1961-1738-1638-1637  
3155-3046-2629-2505-2504-2469-2124 -2103

علم: 1-5-68-126-194-239-305-324-327-360 -860-830-761-661-657-465-401-389-376-375 -  
873 - 890-906-916-926-929-959-1016-1037-1061-1160 - 1178-1271-1458-1482-1538-1583-  
1603 - 1724-1723-1730 - 1744-1743-1889-1896-1897-1898-1899-1901 - 1903-1904-1905-  
1011 - 1929-1948-1953-1956-1957 - 1961-1984-1999-2002-2016 تا 2026-2037-2051-2052-2053-  
2059 - 2095-2096-2098-2105-2112-2147 - 2168-2259-2410-2418-2546-2548-2603-2613-2619-  
2632 - 2635-2636-2723-2724-2748-2829-2850-2864 - 2877-2903-2918-2919-2923-2924-2942-  
3026 - 3069-314-3145-3173-3188-3193

عمر: 342-366-624-632-755-823-855-858 -1764-1503-1476-1475-1380-1371-1371-1220-912  
1838 - 1839-1840-1869-1914-2082-2178-2184-2537-2789-2926

عمل: 73-111-133-369-386-386-387-388-389 -720-719-717-628-627-620-465-411-410-390 -  
784 - 873-900-937-986-1156-1157-1208-1281-1439-1450 1476-1493-1494-1763-1792-1793-  
1952 - 1981-1961-1987 - 2017-2021-2080-2098-2183-2197-2301-2372 - 2405-2426-2468-2553-  
2634 - 2768-2810-2812-2842

2890-2986-3051-3055-31055-3210

عودت: 101-103-321-607-663-1174-2033-2641-2857-2882-2896

عهد: 2429-2497

عيادت: 412-775-826-909-1392-1926-1927-1935-1997-2272

عيال: 278-339-1203-2100-2127-2417-2425-3137

عيب جوئی: 172-1736-1913-1916-2371-2442-2470-3008-3055-3208

عیش: 2032

غ غافل: 379-1931

غائب: 636-1816

غذا: 6-82-127-464-594-791-885-918-1061 - 1080-1088-1646-1906-1920-2179-2460-2697-

2777-3039-3198

غریبان: 2038

غرور: 656-882-1290-2128-2129

غزوه: 685

غسل: 694-1256-1398

غصب: 258-306-466-679-2032-3004

غفلت: 105

غلام: 54-113-265-266-464-484-1219-1222 - 1224-1233-1238-1263-1272-1282-1800-2137-

2273-

ص: 897

2423-2929-3031

غم: 3172-3114-3002-2756-2480-1971 -1203-1169-1134-1068-865-837-679-251

غنا: 2041

غنیمت: 1073-372-322

غنی: 3187-3060-2958-2383-2367-2203-2042 -2006-1073-795-757-656-434-380-372

غیب گو: 2991-532

غیبت: 3009-2949-2802-2655-2470-2408-2284 -2143-2044-1855-1459-996-264-247

غیرت: 2045-808-764-752-706

ف فاجر: 3087-2730-2730-2728-2183

فاسق: 2408-1709-1338

فاضل: 1573

فتنه: 2023-1746-1734-661-458-57

فتوا: 2983

فحش: 2340 2140-1969-1750-978-855-744-713-662

فحشاء: 1457

فخر: 882-1

فرار: 1461-1241

فراغت حال: 3129-1863-1448-372

فراموشی: 1668-734-687-1

فراوانی: 2391

ص: 898



فرج: 3156-555-552-409-363

فردا: 2926-2184

فرزند: 36-239-240-257-341-370-351-558 - 564-573-581-735-754-837-889-906-923-999 - 1018 -  
-1956-1955-1954-1940-1845-1835-1730-1660 - 1531-1394-1233-1231-1133-1132-1131-1096  
3201-3200-3185-3005-2694-2403-2377 - 2209

فرشته: 2372

فرصت: 2878-1075-1074-1073-372

فرعون: 1453-657-98

فروشنده: 2932-2860-2684 - 1655-1457-1260-1235-253-85

فريادرس: 1584

فرومايه: 3087-1685

فساد: 7826

فسق: 2167-1223

فضول: 2856

فضيلت: 2405-955-413

فطرت: 215

فقر: 29-211-252-253-278-311-592-652 - 739-753-774-795-797-1186-1220-1236-1238-1240 -  
-2360-2325-2324-2262-2114-2064-2063 - 2006-1911-1891-1811-1501-1322-1269-1252-1251  
2890-2793-2608-2465-2386 - 2369

فقه: 2557-2260-2096-890

فقيه: 2058-1911-1499-890-4

ص: 899

فكر: 3171-2059-209

ق قاصد: 123

قاضي: 2989-2988-2775-2690 2363-2224-2066-1801-732-664-487-125

قائم آل محمد (صلى الله عليه وآله): 2352

قبر: 2107-1707-1701-330

قتل نفس: 2223-2151-1461-981-666-438-8

قحطى: 2644

قدرت: 1275-1267-419-227

قرآن: 1644-1583-1578-1524-1320-1251-1250-1149-1142 - 1117-934-904-537-537-425-424-423

3134-2720-2589-2507 -2415-2256-2108-2038-1979-1730-1709

قرض: 1613-1612-1611-1610-1609-1557-1474-1401-1260 - 1030-990-856-733-598-432-386-76

3116-2979-2968-2912 -2894-2511-2432-2158-2089-2088-1950-1829-1717

قضا: 2537-2067-670-167

قضاوت: 2775 -2690-1801-1457-972 943-664-200

قلب: 1713-1695-1677-1414-1303-1111-947-934-891 - 872-862-805-803-665-651-475-259-255

2459-2249-2187-2110-2095-2094-1989-1810-1714

ص: 900

2479-2489-2659-2714-2776-2777-2806-2913

قلم: 1790-1295-364

قناعت: 2187 -2111-1980-1915-1467-422-243-231

قیامت: 2161-2151-1813-1810-1218-1101-1100-981-968 948-908-844-781-650-429-246-233

3207-3073-2670-2478-2476-2475-2474 -2473-2472-2322-2321-2320-2264-2217-2183-2175

قیمت: 1079-861

ك كار: 873-746-624-579-389-368-347-337-284-271 - 246-244-233-221-196-171-169-109-34

-2656-2620-2551-2443-2433-2294 - 2208-2173-2172-2145-1810-1655-1481-1437-1064 - 1010

3217-3010 -2890-2831-2741

كاروانسرا: 906

كافر: 2709-2434-1453-715-219

كبر: 2073

كثيف: 841

كسب: 2620-2389-2227-2190-1911 -1652-1495-1248-595-414-388-368-332

كشتى: 2631

كفر: 1321-1320-1283-1098

كلام: 3132-2376-1266

كم فروشى: 1457

ص: 901

کمال: 1324

کمک: 2422-1995-756-21

کنیز: 2463-339

کوتاهی کردن: 1025

کودک: 3012-2416-1385

کوری: 2916-2434-2373-2288

کوشش: 2377-709-417

کینه: 2040-1278-1148

گذشت: 1454-1401-393

گ گرانی: 861-675

گرسنگی: 3035-2951 -2583-1277-1036-476-403-209-180

گرفتاری: 1286-917

گریه: 2654-2188-1918-1732 -1731-1658-1364-1270-113-255-191

گشاده روئی: 3068-1957-1370

گشایش: 3156-363

گفتار: 2823-1266-911-786-783

گفتگو: 1566-809-599

گمان بد: 199

گمراه: 2930-2559-1026-699

گمشده: 3038

گمنام: 371



گناه: 46-145-181-203-222-223-237-352-433 - 438-439-441-599-624-651-730-759-904-909 -  
965 - 1005-1013-1105-1156-1175-1195-1212-1241-1342 1399-1591-1622-1623-1624-1626 -  
1715-1916-1918 - 2078-2142-2151-2253-2254-2508-2587-2587-2612-2629 - 2650-2673-2692 -  
2695-2749-2765-2800-2816-2870 - 2927-2930-2953-2954-2959-2967-2971-2872-3157

گناهكار: 1175-1916-2149-2679

گنجشك: 2918

گندم: 1260

گوسفند: 2043

ل لا ابالي: 1672

لا اله الا الله: 707-1304-1352-1483-2261

لباس: 377-479-641-811-1036-1383-1440-2214 - 2409-2423-2664-2828-2957

لجاجة: 18-1008

لذت: 473

لعنت: 2556

لغزش: 2491

لكنت زبان: 2376

لواط: 588

لثيم: 1685

ص: 903

م مادر: 2917 1955-1328-1231-779-546-351

مار: 1451

مال: 1346-1253-1235-954-942-909-906-886-870-761-719 - 575-573-371-365-290-137-136-57  
-2420-2409-2403-2152-2025-1984-1959 - 1653-1652-1627-1597-1596-1556-1458-1409-1384  
3136-3130-2952-2950 -2876-2859-2820-2748-2704-2698-2613-2612-2592 -2565-2421

مباح: 2516

مبطلات روزه: 1459

متملق: 2269

مجاهد: 3076-1362

مجتهد: 4

مجادله: 2865-1735

مجنون: 1667

مجلس: 1496

محاسن: 1456

محبت: 1346-1293

محتكر: 10796

محرّمات: 1731-1414-65

محلل: 2235

مدارا: 3046-2849-2736-2735-1961-1697 1635-1540-1287-1903-677-465-358-151

مداحين: 921-91

ص: 904

مدح: 2449-2442-1617-1000-217

مذمت: 244-2303-1643-921

مرد: 604-1311-1325-1617-1686-2124-2131 - 2135-2141-2177-2231-2234-2236-2440-3043-3130-3044

مردم: 20-85-86-106-144-170-172-207-250 283-302-317-340-355-371-387-390-417-449-459  
-1203-1082-1057-1044-1026-920-896-895 - 894-854-763-583-559-485-476-469-468-464-461  
-1800-1798-1797-1796-1717 - 1685-1636-1503-1502-1500-1499-1498-1477-1464 1436-1343  
-2858-2784-2695 - 2558-2405-2297-2248-2185-2171-2138-2118-2034 - 1813-1812-1811-1802  
3212-3154-3152-3151-3150-3149-3146-3145 -3144-3071-3052-3024-3002-2794

مركب: 1257-1289-2761

مرگ: 25-57-108-122-166-232-239-240-242 - 274-276-443-444-447-553-610-789-823-853-888  
-2188-2184-2134-2133-2126-2116-1049 - 1048-1047-1942-1493-1450-1120-1099-934-906  
-2768-2680-2680-2661 - 2645-2602-2522-2521-2436-2394-2353-2328-2328-2317 2286-2282  
3201-3202-3091-3074-2926-2871

مروة: 2496

مزاح: 784-1882-2485-2486

مزدور: 174

مسافر: 1259

مسافرت: 1349

مسكين: 2262-2386-2465-2891

مساوات: 288-289

ص: 905



مسجد: 71-682-906-1090-1277-1730-1732-2038-2188-2643-2795-3083

مسرت: 2331-2561

مسكرات: 1295-1357

مسلمان: 77-184-216-232-264-289-345-415 - 545-686-727-808-1035-1195-1232-1235-1361 -  
1392-1497-1518-1502-1503-1504-1505-1526-1715-1729 1970-2065-2085-2162-2163-2166 -  
2223-2272-2414 - 2450-2469-2470-2526-2576-2879-2893-2898-2901 - 2907-2908-2940-2955 -  
2982

مسواك: 178-377-544-602-1131-1256-1345 - 1463-1650-1669-1782-1783-1784-1785-1786-1849 -  
1919-1974-1974-1975-1061-237-2359-2633-3199

مشاور امين: 3092-3110

مشورة: 175-622-1392-1637-1801-2296-2506 - 2509-2570-2589-2938-2962-3095

مشگل: 2160

مصاحب بد: 1012

مصاحبت: 2460-2461

مصافحه: 1150

مصيبت: 1285-1286-1712-1943-2155-2494-2590-2881-2950

مظلمه: 1657-2592

معامله: 85-1963-2436-2442-2860

معاش: 422-917-2392-3046-3047

معاشرت: 3-1702-2392-2439-2460-2627-2700

مصون: 323

معهده: 3084



معلم: 3184

مفت خوار: 2742

مکر: 3118-2922-1281

ملا مت: 550

ملا یمت: 151-459-465-701-747-1363-1540 - 1697-1698-1778-1961-1969-1986-2586-2618-2654-

3057-2948-2874-2838-2735

ملاقات: 192

ملا لت: 1009-1045-3056

منازعه: 3002

منا فق: 7-112-585-759-1445-2276-2717-3119-3142

منت: 1-1226-1234-1252

منهیات: 2354

موی: 377-1378-1820-2036

مودی: 2171

موسیقی: 2041-2022

مؤذن: 1973-3090

مؤمن: 8-13-25-39-181-214-328-350-371-386 - 415-416-580-715-727-753-814-815-817-818-

834 - 843-849-927-1128-1129-1139-1444-1453-1640 - 1641-1642-1700-1815-1932-1934-

2021 - 2096-2150 - 1655 - 2205-2247-2275-2292-2303-2341-2384-2385 - 2391-2399-2410-2412-

2438 - 2510-2550-2585 - 2590-2645-2709-2712-2716-2719-2728-2729 - 2730-3743-

3759 - 3766-2791-2805-2949-2957-2970 - 2978-2995-2996-3034-3040-3055-3085-3086-3087-

ص: 907

-3106-3108-3109-3111-3148-3183-3192-3206-3214 - 3089-3090-3096-3097-3103-3104-3105

3220

مهاجر: 3092

مهر: 1489

مهربانی: 578-310

3210-3120-2906-2457-2456-1805-1722-1705 -1701-1035-832-831-371-264-249-241: میت

میکرب: 1456-1451

ملعون: 2742

-2520-2495-2482-2258-1894-1893-1800-1738 - 1284-1220-1085-1081-919-204-192: میهمان

3177-2915-2951 -2767

ن ناامید: 2062-1959-1890-1844

2197 -2148-1703-1556-1282-1237-873-457: ناتوان

3193-2591 -2505-2032-1738-1367-1319-946-557: نادانی

ناسزاگویی: 3079-2085

نافع: 1500-86

2263-1779-1778-1209: نام

2846-2125-1661-880: نامه

نان: 452

نجوا: 236-235-230

ص: 908

ندامت 1810

نرمی: 2911

نژاد: 3146

نسب: 2842-2523-2439

نشستن: 6

نشود: 2906-946

نصیحت: 2906-2074-1634-1608-946-245-41

نطفه: 1705-1133-1132-1131

نظافت: 3161-2031-1456 1398-1082-1131-1055-703-690-612-377

نعمت: 2174-2099-1419-1289-1265-1202-1170-921 - 883-882-797-683-674-565-563-129-97

2176 -2202 -2203-2622-2770-2770-2868-2869-2990-3045

نفس: 2197-1911-1795-1523-1302-338

نفع رسانیدن: 1502

نفرین: 1003-48-47

نقعه: 3225-3137-2617 2417-2173-1812-1580-1296-983-816-604

نفاق: 2045

نکاح: 1263-1254

نگاه: 3169-2846-2781-2695-1704-1459-852

نماز: 1251-1246-1222-1212-1168-1098-1095-979-977 - 898-827-474-458-383-371-186-70-54

1701-1676-1674-1672-1671-1270-1669 - 1648-1645-1633-1588-1515-1343-1321-1261-1252

2813-2651-2588-2538-2396 2357-1878-1877-1876-1875-1874-1849-1847-1846 - 1815-1721

3140-3075-2835-2822



ننگ: 650

نوآمده ها: 1810

نوحه گری: 3162

نوشیدن: 2489

نویسنده: 1801

نهی: از منکر: 208-1083-1119-1338-1499-1602 2032-2145-2218-2354-2416-2737-3010

نیت: 369-411-686-708-719-745-807-937-1083 1216-1217-2068-2426-2616-3142-3163-3171

نیرومند: 28-306-1795-2819-3012

نیکان: 133-461

نیکی: 3-155-179-320-612-614-624-668-687 - 708-715-721-731-840-858-883-900-1035-1105-

1106-1107-1176-1303-1380-1549-1577-1591-1636 - 1836-2462-2537-2548-2753-2793-2811-

2992-3827 3006-3115-3155-3175-3218

نیکوکاران: 200-687-840-1138-1635-2046

نیکوکار: 291-798-1548-1852-2053

نیکنامی: 479-1445

و واقف: 1232

واجبات: 115-802

واعظ: 597

ورثه: 1296

ص: 910

ورع: 2747-2187-2016-1442

وزن کردن: 199

وزیر: 2576-160

وصیت: 1296-1141-626

وضو: 3199-3198-1782-1558-1455-1277

وظیفه شناسی: 2406

وعده خلاف: 3179-2443-2380-2379 2276-2005-1938-1937-1437-1464-1280

وفای بعهد: 2406-2005-264-1174-850-847-321

ولیعهد: 1808-1807-699

ه هجرت: 2512-1190-1116-535

هجو: 260

هدایت: 3175-2930-2216-1494-1026-699

هدیه: 3169-3168-3164-3132-3126-2624-2536-2315 1935-1193-1192-1191-1190-1189-107-69

3170

هلاکت: 2585-2297

هم چشمی: 2436

همسایه: 1371-1359-1350-1339-1316-1315-1298-1257 - 1252-1162-973-554-480-277-168-55

2915-2774-2706-2640-2545 -2532-2384-2383-2266-2212-2187-1843-1839-1708 -1387

همنشینی: 3194-3050 2710-1750-1300-1299-975-396-257

هوای نفس: 2175-1302-882-397-114

ص: 911



هوس: 1-105-299-957-1001-1290-2197

هوش: 2148

هوشيار: 2197

هوودارى: 710

ى يتيم: 27-88-254-864-956-1220-1510-1511-1757-1810-3033

يحيى: 1453

يقين: 679-1453-1530-1976-2133-2194-2610-3121

يهود: 703-2312

ص: 912

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

